

قانون (ترجمه شرفکندی) ؛ ج ۲ ؛ ص ۵

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۵

جلد دوم

مقدمه‌ای که مؤخره شد

تقدیر خداوندی چنین بود، که به جرم مبارزه با تبعیض بغیض نژادی، از ایران رضا خانی متواری شوم، و سالهای جوانی را در بغداد و سایر بلاد عرب سپری کنم؛ و در اوان پیری باز با همان اتهام پیشین، ناچار به فرار از ستم صدام و زبانیه بعث شوم و علی‌رغم میل باطنی خویش در سالهای ۱۳۵۴ به ایران بازگردم.

از بیکاری در رنج بودم و پی‌کاری می‌گشتم. چه بسیار کلام شیرین از زبان چرب شنیدم و عملی خیر ندیدم. تا يك روز که سرنوشت مرا به انتشارات دانشگاه تهران هدایت کرد.

سرپرست انتشارات، استاد بهرام فره‌وشی، ترجمه کتاب عربی قانون ابن سینا- در طب را به زبان فارسی به من پیشنهاد کردند.

از بخت خویش در شگفت شدم، که: این دولت از کجا؟ قانون ابن سینا عمر نوح دارد. از عربی به لاتینی و انگلیسی ترجمه گشته؛ اما تاکنون یعنی پس از گذشت هزار سال، به زبان فارسی که زبان هموطنان مؤلف است ترجمه نشده، راستی چرا؟

و امروز قرعه فال بنام من آواره زده‌اند!؟، زهی سعادت.

با ملاحظه اولین سطور کتاب، تا حدودی به پاسخ سؤال خود رسیدم و به‌رحال با شوق و ذوق زائد الوصف، کار ترجمه را شروع کردم، و در مدتی کمتر از شش ماه، ترجمه جلد اول از پنج کتاب قانون (در هشت مجلد) را به اتمام رسانیدم.

مطابق قراری که ابتدای کار پذیرفته بودند، مقدمه‌ای مختصر قریب به این مضمون بر کتاب نوشتم:

مرا در علم طب قدیم و حدیثش، هیچ سررشته نیست، تا به درجه علم و نبوغ ابن سینا، در این حرفه مقدس پی ببرم؛ لیکن در مسیر ترجمه قانون، به مسائل جالب توجه و سؤال‌انگیزی برخوردم، که برخی از آنها به این قرارند:

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۶

رؤیا:

قبل و بعد از شیخ رئیس، پژوهشگران و روانشناسان جهان، درباره منشأ و مرجع رؤیا، تحقیقات فراوان کرده‌اند و نظرات بسیار و عمدتاً متناقض ارائه داده‌اند؛ و تا به امروز تفسیر روشنی از این موضوع عرضه نداشته‌اند.

شیخ رئیس با اطمینان رؤیا را از واکنشهای مزاج دانسته، و از روی رؤیاهای بیماران، به اختلال تعادل مزاج آنها پی برده و معالجه فرموده است. در مواردی می‌خوانیم: که اگر شخصی از فلان دانه یا فلان گیاه، زیاد تناول نماید، رؤیاهای آشفته، یا خوابهای شیرین می‌بیند. آیا دانشمندان و روانشناسان این نظریه را شنیده و سنجیده و نادیده گرفته‌اند؛ یا ندیده و نشنیده‌اند؟

ورزش:

شاعر و عارف مشهور کرد مولوی اورامی «قدّس سرّه» دو بیت لطیف دارند به این مضمون که: نومیدی و حرمان من و ماه شوال بهم می‌ماند، غره، غره شوال است و عید رمضان شده، یار از من و وفادار غیر است. راستی که ورزش هم همدرد سوم این دو است. بسیاری از آنچه که امروز، به نام ورزش سوئدی و ژاپنی و غیره مشهور است، از ابتکارات شیخ رئیس می‌باشد، که آنها را هزار سال پیش در کتاب قانون خود شرح و بیان فرموده است. جا داشت که، مچ دزد را بگیریم و بدنیا بگوئیم که: این ورزشهای متنوع، از ابتکارات يك نابغه مسلمان ایرانی است. غره را به شوال برگردانیم و این ورزشها را، ورزشهای «سینایی» نامگذاری کنیم.

تکیه کلام‌های ابن سینا

در متن عربی کتاب، به عباراتی برخوردم که در این زبان، هیچ متداول نیستند. درحالی که ترجمه این عبارات، در زبان کردی معمول و مصطلح و مورد استفاده‌اند. بعنوان مثال:

عبارت «علی الرأس» در عربی به معنی «بر سر» است. مؤلف از آن بجای کلمات «ایضاً»، «اکرر»، «استأنف» استفاده کرده که البته معمول نیست؛ درحالی که کرد گوید: «له‌سه‌را».

ترجمه این عبارت، همان «از سر» فارسی است.

بجای عبارات «اظنّ»، «اعتقد» که به معنی عقیده دارم، گمان می‌کنم است؛ کلمه «یشبه» را بکار برده. که کرد گوید «وی‌ده‌چی». ترجمه این عبارت شباهت دارد، می‌شود.

بجای «فی الفور»، «آنا»، «ساعتاً»، کلمه «فی المکان» را آورده است. به کردی گویند:

«لهجی»، که ترجمه‌اش «در جای» است.

از این قبیل، عبارات که ویژه زبان کردی‌اند و از عربی بیگانه، فراوان بچشم می‌خورد. آیا شیخ الرئیس، در اندک زمانی که در همدان بوده و با بیماران کرد سروکار داشته، توانسته است تا

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۷

این حد با زبان کردی آشنا شود و به آن انس بگیرد که، در تألیفات عربی خود نیز، اصطلاحات و عبارات ویژه زبان کردی را، تحت اللفظی بدان زبان برگرداند؟! که می‌داند؟ ...

همین مقدمه کوتاه را ارائه دادم، که مرحوم دکتر حسین عرفانی، بر اکثر عبارات آن، بویژه مطلب آخر، قلم سرخ کشید و مقدمه را شیر بی‌یال و دم ساخت.

از این پیشامد چنان رنجیدم، که علاقه‌ای در خود برای ادامه همکاری ندیدم و دست از ادامه کار کشیدم؛ و به قول مولانا، «مهلتی بایست تا خون شیر شد».

اینک به تشویق و ترغیب گروه فعالیتهای فرهنگی پژوهش ایران زمین، و با همکاری انتشارات سروش، ترجمه جلد دوم «ادویه مفرده» را، به خوانندگان پژوهشگر و ارجمند تقدیم می‌دارم؛ با این امید که قبول افتد و مورد توجه قرار گیرد.

در اینجا لازم می‌دانم، از دوستان فرهنگ‌دوست و ارجمندی که، در کار طبع و نشر این دفتر از آغاز تا به انجام صرف وقت کرده و قبول زحمت فرموده‌اند؛ صمیمانه تشکر کنم.

فمن الله التوفيق و عليه التكلان

عبد الرحمن شرفکندی - هه‌ژار

۱۳۶۱ / ۱۲ / ۹

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۹

مقدمه مؤلف

سپاس یزدان را، و درود بر بندگان برگزیده او. بعد از ستایش خداوند و درود بر فرستادگان او، این کتاب دومین کتاب از کتبی است که در علم طب نوشته‌ام. کتاب اول درباره احکام کلی علم طب است و کتاب دوم همین کتاب است که آن را درباره ادویه مفرده گرد آورده‌ام. این کتاب را بر دو جمله تقسیم کرده‌ام:

جمله اول: در ذکر قوانین طبیعی درباره به کار بردن داروها که هر طبیعی حتما باید آن را بداند و با این قوانین آشنا باشد.

جمله دوم: در شناسایی قوای جزئی داروهای مفرده.

جمله اول را در شش گفتار آورده‌ایم که به قرار زیر است:

گفتار اول: شناسایی مزاج داروهای مفرده.

گفتار دوم: شناسایی مزاج داروهای مفرده از راه تجزیه.

گفتار سوم: شناسایی مزاج داروهای مفرده از راه سنجش.

گفتار چهارم: آشنایی با کنش قوای داروهای مفرده.

گفتار پنجم: حالتی که از خارج بر دارو عارض می‌شود.

گفتار ششم: چیدن گیاهان دارویی و نگهداری آنها.

جمله دوم: شامل چندین لوح و يك قاعده است:

لوح اول: کنش و خواص درمانی [اثرات فارماکولوژیکی دارو]

لوح دوم: اثرات آرایش- زینت [کاربرد در زیبایی]

لوح سوم: در ورمها و جوشها [کاربرد در بیماریهای ورمها و جوشها]

لوح چهارم: زخم و قرحه [کاربرد در زخم و قرحه]

لوح پنجم: متعلقات مفاصل [کاربرد در مفاصل]

لوح ششم: قسمت‌های سر [کاربرد در قسمت‌های سر]

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۰

لوح هفتم: چشم و متعلقات آن [کاربرد در چشم و متعلقات آن]

لوح هشتم: سینه و اعضای تنفسی [کاربرد در سینه و اعضای تنفسی]

لوح نهم: اندامهای غذا [کاربرد در احشاء داخلی]

لوح دهم: اندامهای دفع کننده.

لوح یازدهم: تبها.

لوح دوازدهم: زهرها.

قاعده را نیز به دو قسمت کردیم:

قسمت اول، مقدمه‌مانندی است که ضمن آن برای شناخت داروهای مفرده جدولهای جداگانه‌ای تنظیم کرده‌ام که هر يك از آنها با رنگ خاصی نشان داده شده است تا پیدا کردن و به کار گرفتن آنها آسان گردد.

قسمت دوم: شامل بیست و هشت فصل است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۱

جمله اول [در ذکر قوانین طبیعی درباره به کار بردن داروها که هر طبیعی حتما باید آن را بداند و به این قوانین آشنا باشد]

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۲

جمله اول شامل شش گفتار

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۳

گفتار اول مزاج داروهای مفرده

در کتاب اول بیان کردیم که منظور از اینکه فلان دارو گرم است و دیگری سرد، این یکی تر است و آن دگر خشک، چیست. توضیح دادیم که حالت مزاجی دارو را نسبت به بدنهای خودمان می‌سنجیم و باز شرح دادیم که مواد ترکیبی معدنی، گیاهی و حیوانی، همه از عناصر چهارگانه بوجود آمده‌اند. عناصر باهم می‌آمیزند و بر اثر کنش و واکنشی که دارند بر حالتی از تعادل استقرار می‌یابند، یا اینکه برخی از آنها بر بعضی دیگر چیرگی می‌یابند؛ و معلوم کردیم که اگر تعادل به میان آمد، مزاج معتدل است. گفتیم وقتی مزاج از این ترکیب حاصل شد برای پذیرش قوا و کیفیاتی که امکان دارد بعد از مزاج به وجود آید آمادگی دارد؛ ضمناً قبلاً بیان نمودیم که مزاج بر چند قسم است و منظور از مزاج

معتدل در بدن انسان و نیز اعتدال مزاج در دارو چیست، و شرح دادیم که منظور ما از اعتدال مزاج دارو این است که وقتی دارویی به بدن انسان رسید و حرارت غریزی بدن در آن دارو تأثیر نمود دور نیست که در بدن تأثیر کند و آن را از سردی به گرمی و از تری به خشکی و یا بالعکس دگرگون نماید و منظور ما این نیست که مزاج دارویی همانند مزاج آدمی است چه مزاج آدمی فقط مزاجی است ویژه آدمی.

بدان که مزاج بر دو نوع است: مزاج اول، مزاج دوم.

مزاج اول: اولین مزاجی است که از عناصر چهارگانه حاصل می‌شود.

مزاج دوم: مزاجی است که از عواملی که خود آنها دارای مزاج ویژه‌ای هستند پدید می‌آید مانند مزاج داروهای مرکب یا مزاج پادزهرها (تریاق).

پادزهرهای مفرده هریک مزاج ویژه‌ای دارد. اگر این داروها به هم آمیخته شوند و به صورت یک داروی مرکب درآیند و مزاجی از این ترکیب پدید آید، آن را مزاج ثانوی می‌نامیم و این‌طور نیست که مزاج دوم صرفاً مصنوعی به وجود آید، بلکه گاهی اتفاق می‌افتد که مزاج ثانوی بدون دخالت انسان به وجود می‌آید که طبیعت خود به وجود آورنده آن است. برای مثال، شیر ترکیبی است از مواد آبی و پیری و چربی و هریک از این سه ماده در مزاج ساده نیستند و با غیر خود درآمیخته‌اند و مزاج ویژه خود را دارند؛ پس این مزاج از کنش طبیعت است نه مربوط به صنعت.

مزاج دوم بر دو گونه است: ۱- ترکیبات نیرومند و پایدار. ۲- ترکیبات سست و ناتوان.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۴

مزاج نیرومند

اگر دو ماده ساده باهم ترکیب شود و اجزای هر دو چنان به هم جوش خورده باشند که گرمای غریزی اندام ما در جدا ساختن آنها با دشواری روبرو شود، آن مزاج پایدار می‌باشد. برای توضیح این مسئله بگذار مثالی از اختلاط مواد ساده‌ای که طلا از آن به وجود آمده است بیاوریم. طلا را بر آتش می‌گذارند.

آتش در جدا ساختن اجزای طلا با دشواری روبروست، درحالی‌که جدا ساختن اجزای ساده چوب و رصاص و آنک با آن روبرو نیست، زیرا اجزای ساده طلا بیشتر از اجزای چوب و نظایر آن باهم اختلاط یافته‌اند. وقتی که آب با تأثیر از آتش به سیلان می‌افتد و آماده تصعید و تبخیر شدن است به همه اجزای آن اجزای خاکی چسبیده است و نمی‌گذارد بالا رود و از این امتزاج آبی و خاکی، خاکی نیز به آسانی رسوب نمی‌نماید، پس اگر مزاج دارویی با استحکام باشد بسا ممکن است که نیروی گرمای غریزی ما نتواند به آسانی از عهده جدا ساختن اجزای آن برآید. این‌چنین مزاجی اگر در آمیزه خود به حالت معتدل باشد به همان حالت تندی و مستحکمی آن‌قدر در بدن می‌ماند

که بتدریج هیئت بدن را تغییر می‌دهد و به حالت اعتدالش برمی‌گرداند، و اگر اجزای آمیخته به هم در آن نه در حالت اعتدال بلکه به حالت چپرگی يك جزء بر جزء دیگر باشد، باز آنقدر در بدن باقی می‌ماند تا به تدریج هیئت بدن را به سوی عدم اعتدال کشاند. پس مزاج قوی در هر دو حالت تنها يك کنش را از خود نشان می‌دهد.

مزاج سست و جدایی‌ناپذیر

اگر مزاج، آن مزاج مستحکم مذکور در بالا نباشد و حالت امتزاج اجزای ساده چنان باشد که مزاج ما یارای از هم جدا ساختن آنها را داشته باشد، آنگاه اگر قوای آنها مخالف همدیگر است هر يك به کار خود می‌پردازد و بر ضد جزء جدا شده از آن قد علم می‌کند.

گاهی که اطبا می‌گویند قوت فلان دارو از قوای متضاد ترکیب شده است، نباید آنها و همچنین تو، که یکی از طبیبان می‌باشی چنین پندارید که جزء واحدی از آن دارو شامل گرمی و سردی است و مانند این، حد آنها از هم جدا باشد و هر يك به تنهایی چون دو عامل متمایز عمل می‌کنند. این نظریه ابداعی درست نیست. باید دانست که گرمی و سردی آن دارو در دو جزء مختلفی است که دارو از آنها ترکیب یافته است؛ و نیز نباید پنداشت که دارویی وجود داشته باشد که از قوهای متضاد ترکیب نیافته است.

تمام داروها از قوهای متضاد ترکیب یافته‌اند.

پس اگر اطبا گفتند فلان دارو دارای قوای متضاد است یا دارای قوایی است که تأثیر مختلف دارد؛ منظورشان این است که در آن دارو اجزای جداگانه هست و آن اجزا بر همدیگر چنان تأثیری نگذاشته‌اند که در کنش یکی شوند و بکلی همکار و مشابه همدیگر گردند، و همچنین آن چنان به هم نجسبیده‌اند و درهم چنگ زده‌اند که هرگاه یکی از آن اجزا در جزء یکی از اندامها درآید جزء دیگر پیوسته به آن ناکزیر همراه او باشد؛ زیرا اگر اجزای دارو در قوت مشابه باشند تأثیر اجزای آنها در بدن مختلف نخواهد بود و چنانچه اجزا بسیار به هم چسبیده باشند، ولی در قوت مختلف، شاید در تأثیر گذاشتن بر بدن اختلافی رخ ندهد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۵

اگر جزئی از اندامی با يك جزء ساده سازگار است و اجزای دیگر با جزء دیگر دمسازند، در آن حالت هر يك از آنها بازدارنده کار دیگری می‌شود و هیچیک از آنها غالب نخواهد بود و سرانجام کنش هر يك از جزءهای ساده برابر خواهد بود.

در صورتی که اندام تنها جزئی از اجزای ساده مورد دارو را بپذیرد و کاری به جزء مخالف نداشته باشد آنگاه مزاج طبیعت همان جزء موافق را بکار می‌برد و جزء دیگر را از خود دور می‌کند. این بحث به درازا می‌کشد و ما در نظر

نداریم که در این باره به تفصیل سخن بگوییم، منظور ما فقط این است که درباره انواع داروهای صحیحیت کنیم که خودبه‌خود تأثیر گوناگون دارد و از خارج بر او تأثیری نیست. نوعی از دارو را پیش می‌کشیم که آمیختگی بخشهای ساده آن سست و نامستحکم است و به تأثیر حرارت غریزی از هم جدا می‌گردند. پس داروهای مفرده‌ای که می‌گوییم دارای قوای متضاد هستند از آن صنف می‌باشند که در آنها آمیختگی محکمی موجود نیست، این نوع داروهای «سست‌آمیزه» نیز بر چند قسمتند:

۱- برخی از آنها بیشتر از بقیه باهم درآمیخته‌اند و نمی‌توان به وسیله پختن یا شستن، قوایی را که در آنهاست از هم جدا سازیم. مثلاً: بابونه دارای دو نیروی تحلیل‌برنده و قابض است. هرگاه بابونه را آب‌پز کنیم و آن را ضاماد سازیم هیچ‌یک از قوایش از همدیگر جدا نمی‌شوند.

۲- در برخی از این داروها قوه‌های موجود، در حالت پختن از هم جدا می‌شوند. مانند کلم (کرنب^۱).

گوهری که کلم دارد از دو ماده ترکیب یافته است: یکی ماده خاکی که گیرنده (قابض) است و دیگر ماده لطیف و زداینده بورقی. بر اثر پختن کلم، ماده لطیف و زداینده بورقی می‌گدازد و گوهر قابض خاکی بر جای می‌ماند و از این‌روست که آب کلم پخته مسهل است و نپخته آن بندآورنده.

عدس، گوشت مرغ، پیاز، سیر و ترب نیز همانند کلم بر اثر پختن نیروی را از دست می‌دهند مثلاً سیر دارای اثر زداینده و سوزنده است و رطوبت سنگین نیز در آن موجود است که عمل پختن آنها را از هم جدا می‌سازد. ترب دارای دو گوهر است: یکی لطیف و رقیق و دیگری غلیظ که چسبنده است و از هضم شدن سرباز می‌زند، و آن گوهر لطیف و رقیق، آن چسبندگی را تقطیع می‌کند و از این‌رو گویند ترب در هضم کمک می‌نماید و هضم نمی‌شود. مقصود از این عبارت آن است که همه اجزای آن قابل هضم نیست و اگر گوهر لطیف در کار نباشد گوهر غلیظ و چسبنده‌اش هضم نمی‌شود و مددکار هضم نمی‌گردد.

جزءهای ساده گروهی از این داروها را می‌توان به وسیله شستن آنها از هم جدا نمود مانند هندباء (کاسنی). و بسیاری سبزی‌ها. گوهر این نوع از گیاهان بیشتر ترکیبی از مواد خاکی و آبی زیاد سرد و کمی مواد لطیف است که منبسط بر سطح آن گیاهان است و بازکننده انسدادهاست؛ اما نفوذ و داخل شدن آن به وسیله ماده دیگری که لطیف است صورت می‌گیرد، زیرا ماده لطیف بر سطح قرار دارد که از داخل به رویه آمده و گسترده شده است. وقتی آن را با آب می‌شویم از این ماده لطیف چیزی که

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۱۶

^۱ (۱) - کرنب: بر مطلق کلم دلالت دارد ولی بیشتر گل کلم را کرنب گویند.

به حساب آید باقی نمی ماند. و از این روی چه در شریعت و چه در علم طب شستن آنها نهی شده است، و نیز به سبب همین جدایی اندازی است که بسیاری از داروها وقتی تناول می شوند بسیار سردی می بخشد و اگر آنها را ضماد نمایم تحلیل برنده می شوند. مثلاً: گشنیز اگر خورده شود بر سردی مزاج می افزاید، اما اگر از آن ضماد بسازیم و به ویژه اگر همراه سوپق باشد گدازنده و از بین برنده خنازیر می گردد، زیرا گشنیز از گوهر آبی بسیار سرد و گوهر لطیف و محلل ترکیب یافته است، اگر خورده شود با حرارت غریزی برخورد می کند و بر اثر این حرارت گوهر لطیف تحلیل می رود، زیرا در اصل آن قدر نبوده است که بتواند بر مزاج تأثیر گذارد و زود از بین رفته است. آنگاه آنچه باقی مانده است گوهری است سرد و بسیار سردی بخش. لیکن اگر آن را ضماد سازیم و بر خنازیر بگذاریم، چنین می نماید که گوهر خاکی آن از سوراخهای ریز نفوذ نمی کند و هیچ تأثیری نمی تواند داشته باشد ولی گوهر لطیف و آتشی در سوراخهای ریز نفوذ می کند و پختگی به بار می آورد و اگر کمی از گوهر سرد همراه داشته باشد بهتر می تواند در برابر حرارت غریزی خودداری نماید و آن را بازدارد. این نظریه بسیار نزدیک به نظریه ای است که ما در کتاب اول راجع به پیاز آوردیم و گفتیم: بهتر آن است که پیاز را برای ضماد بپزند و برای خوردن خام باشد و یکی از دلایلی که در اینجا آورده ایم نزدیک به همین استدلال است پس باید در این زمینه دقت کرد و به خوبی آن را فهمید.

۳- در بعضی داروهای مفرده به نظر می رسد که دو گوهر مختلف المزاج در آنها وجود داشته باشد که باهم نیامیخته باشند. این اختلاف در برخی از آنها مثلاً ترنج، آشکار است و با حس می توان درک کرد و در برخی از قبیل اسفرزه (بزرقطونا) نامحسوس است و چنین می نماید که پوست آن و آنچه بر پوست آن است بسیار سردی بخش است و آرد داخلی آن به اندازه ای گرم است که نزدیک است پوست را سرخی بخشد یا زخمی سازد و پوست پرده وار در این میانه قرار گرفته است. اگر آن را نکوبند و بخورند سختی پوست مانع از آن است که آرد داخل و قوای داخلی آن بیرون آید. تنها رویه و لعاب آن به کار می افتد.

اگر آن را بکوبند سمی است و این سم شاید از آن باشد که آرد و آکنده آن دارای سم است. شاید کوبیده اسفرزه که زخمها را سر باز می کند و می ترکاند و جای سالم را آماس می دهد و مانع آماسیدن می شود همان سبب سمی بودنش باشد. بیان این بحث را تا اینجا کافی می دانم.

گفتار دوم شناسایی قوای مزاج داروها از راه آزمایش

قوت دارو را می توان از دو راه شناخت: یکی از راه مقایسه. دوم از راه آزمایش. سخن را از آزمایش آغاز می کنیم:

گوییم: آزمایش ما را کاملاً با قوت دارو آشنا می سازد ولی باید مشروط زیر مراعات شود:

شرط اول: [دارو خالی از حالات اکتسابی و تغییرات خارجی باشد]

۱- داروی مورد نظر باید خالی از حالات اکتسابی باشد، مثلاً گرما یا سرمای بیگانه و عرضی بر آن اثر نگذاشته باشد.

۲- عوامل خارجی تغییراتی در گوهر آن ایجاد نکرده باشد.

۳- عوامل خارجی گوهری ناباب را با گوهر ویژه آن دارو نیامیخته یا به آن نزدیک نکرده باشد، زیرا:

الف- آب در اصل سرد مزاج است، اگر آن را گرم کردیم تا به حالت گرمی باقی است، گرمی رسان است.

ب- فریون در اصل گرم مزاج است. اگر آن را سرد گردانیم تا سردی باقی است سردی رسان است.

ج- بادام هرچند دارای مزاجی لطیف و معتدل است، هرگاه فاسد شود گرمی بخش است.

د- گوشت ماهی خودبه خود سرد است، اگر نمک سود شود، مزاج را گرمی بخشد.

شرط دوم: باید دارو را فقط برای یک علت آزمایش کرد،

زیرا اگر بیماری بیشتر از یک علت داشته باشد و هر یک از آنها به معالجه جداگانه‌ای نیاز داشته باشد و وسیله علاجها متضاد باشند در این صورت چنانچه بیمار با دوی آزمایشی بهبودی یابد، حقیقت این امر بر ما مجهول می ماند که دارو اثر خود را بر کدام یک از علتهای گذشته گذاشته است. مثلاً بیماری، تب بلغمی دارد و اگر به وی غاریقون دادیم و تب زایل شد نباید حکم کرد که غاریقون به لحاظ اینکه بیماری گرم را که تب باشد از بین برده است، سرد است. شاید غاریقون ماده بلغمی را تحلیل برده یا آن را بیرون رانده است؛ و یا شاید ماده بیماری تب خودبه خود از بین رفته و تب زایل شده است، و این حالت در حقیقت نافع به «ذات» و آمیخته با «عرض» است. اما نافع بودن به ذات برحسب قیاس با ماده است و نافع بودن به عرض آن برحسب قیاس با تب. [دو وضع ممکن است یا به ذات نافع باشد یا آنکه نسبت به بریدن تب نافع باشد]

شرط سوم: دارویی را درباره حالات ترکیبی و متضاد می آزمایشیم،

اگر برای هر دو حالت مختلف سودمند باشد باز نمی توان حکم کرد که مزاج دارو با مزاج یکی از حالات بیماری تماماً متضاد است. شاید خود دارو برای یکی از حالات بطور ذاتی و برای حالت دیگری بطور عرضی نافع باشد. مثلاً اگر سقمونیا را بر بیماری سرد بیازماییم ممکن است که گرمی بخشد و سودمند آید، و اگر آن را برای بیماری گرم مانند تب نوبه بکار بریم باز بعید نیست که نافع واقع شود، زیرا صفرا را تخلیه می نماید؛ پس تا معلوم نکنیم که کدام یک

از اثرات سردی و گرمی آن وابسته به تأثیر ذاتی و کدام يك متعلق به تأثیر عرضی آن است نمی توانیم حکم کنیم که سقمونیا گرمی بخش است یا سردی آور.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۸

شرط چهارم: باید قوت داروهای علاجی با قوت بیماری برابر و متعادل آید،

مثلا اگر گرمی یکی از داروها کمتر از آن سردی است که در بیمار موجود است و سبب بیماری شده است، در این حالت دارو در برطرف کردن سردی مؤثر نخواهد بود. در این صورت باید چنین دارویی در برودت کمتر تأثیر کامل نماید، پس بهتر آن است که نخست دارو را بر حالتی ناتوان تر از آن آزمود و بتدریج بر قوی تر از آن تجربه کرد، و همین طور در بالاتر و بالاتر آزمایش نمود تا به چگونگی اثر آن پی برد. و با اشکالی مواجه نشد.

شرط پنجم: باید زمانی را که دارو اثر درمانی خود را ظاهر می سازد در نظر داشت.

اگر دارو بیدرنگ اثر بخشید معلوم می شود که این تأثیر از ذات دارو است و دارو خودبه خود اثر مثبت می بخشد. اما چنانچه تأثیر آن به تأخیر افتاد و اثر درمانی آن بعدا ظاهر شد و یا اینکه در اولین مرحله استعمال تأثیری بخشید اما بعد بر خلاف آن عمل کرد، حتما در شناسایی حقیقت قوت دارو با اشکالاتی روبه رو هستیم. در این حالت شاید تأثیر دارو بطور غیر مستقیم بوده است، یعنی در مرحله اول تأثیری که کرده است بر ما معلوم نیست و آنچه بعدا به ظهور پیوسته به وسیله آن عمل غیر آبی بوده است [یعنی بطور غیر مستقیم اثر نموده است] اگر دارو بعد از رسیدن به اندام مورد نظر اثرش نمایان شد حدس می زنیم که تأثیر از ذات دارو نیست و از عرض است، اما اگر قبل از جدا شدن از اندام، تأثیر بخشید و بعد از جدا شدن همچنان تأثیر بخش ماند، تأثیر آن ذاتی است و عرضی در کار نیست [تأخیر افتادن صحت بیماری از هنگام تجویز دارو دلیل بر آن است که تأثیر دارو بطور غیر مستقیم است] این نظریه در اکثر موارد صادق است. به نظر من رضایت بخش است، و گاهی اتفاق می افتد که برخی از اجسام ابتدا به وسیله تأثیر غیر مستقیم اثر می بخشد و بعدا اثر ذاتی خود را نشان می دهند و این در حالتی است که يك عامل خارجی قوی بر قوای آنها اثر گذاشته باشد که بیشتر از مزاج طبیعی آن اجسام است: مثلا آب گرم در اولین وهله گرمی بخش است، اما در روز دوم یا در مرحله دوم تأثیر عرضی آن از بین می رود و سردی بخش می شود، زیرا اجزای بازمانده در آن، به حالت طبیعی خود برمی گردند و بدیهی است که حالت طبیعی آب سردی بخشدن است.

شرط ششم: باید مستمر بودن تأثیر دارو یا تأثیر بخشی درازمدت آن مورد نظر باشد.

زیرا اگر اثر آن اصلی و از منشأ است از بین نمی رود یا زیاد می یابد و در غیر این صورت معلوم می شود که تأثیر آن عرضی است.

شرط هفتم: [باید دارو را بر تن آدمی آزمود]

برای شناسایی چگونگی و تأثیر قوه دارو، شرط است که آن را بر تن آدمی آزمود و آنگاه حکم کرد.

چه بسا ممکن است که دارو بر بدن جانوری غیر انسان تجربه شود و نتیجه‌ای بدهد، در صورتی که بر بدن آدمی نتیجه مخالف آن بدست آید.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۹

ممکن است دارویی که به آدمی گرمی مزاج می‌بخشد، به تن شیر یا اسب سردی بیفزاید. برای مثال ریوند (راوند) گرمتر از گرمی مزاج آدمی است و در عین حال سردتر از سردی مزاج شیر و اسب است.

پس راوند برای اسب سردی آور و برای انسان گرمی‌بخش است. یا ممکن است فلان دارو ویژگیهایی داشته باشد که در جسم انسان عملی انجام دهد و در جسم حیوان تأثیر مخالفی بخشد. برای مثال گیاه بیش که نسبت به بدن انسان زهر کشنده‌ای است نسبت به بدن سار بی‌تأثیر است. لازم است که دستوره‌های فوق را در آزمایش قوه داروها به کار برد.

گفتار سوم شناسایی مزاج داروهای مفرده از طریق قیاس

در شناخت قوای داروهای مفرده از راه قیاس قوانینی به شرح زیر وجود دارد:

۱- زود گرم شدن و تبدیل سریع به آتش.

۲- دیر گرم شدن و گرمی پذیرفتن.

۳- سرعت انجماد.

۴- تأخیر در انجماد.

۵- بو، مزه، رنگ.

۶- اثرات دارویی و قوه‌ای که از آن پدید می‌آید. از این راه می‌توان دلایل آشکار بر وجود قوای مجهول به دست آورد. حال به شرح هر یک از حالات فوق الذکر و نتیجه‌گیری از راه قیاس می‌پردازیم.

شناختن گرمی و سردی:

از دو جسم یکسان از نظر قوام بنیادی یعنی تخلخل و تکاثف، آنکه زودتر گرمی‌پذیر باشد آن را گرمتر می‌گوییم و هرکدام زودتر سردی‌پذیر باشد آن را سردتر می‌نامیم، و دلیل این امر آنکه اگر دو چیز - متساوی در تخلخل یا در

غلظت - تحت تأثیر عامل گرما بخش واقع شوند آنکه زودتر گرم می شود دلیل بر این است که در گوهر ذاتی گرمتر بوده است و آنکه سردی را زودتر پذیرا می شود سردتر است. یکی از دلایل در این امر این است که: ممکن است دو شیء تحت تأثیر یک عامل یکی زودتر و دیگری دیرتر گرم شود. آنکه زودتر گرم می شود در ذات خود گرمتر از دیگری است و این سرمای عارضی است که آن را سرد می کند. به عبارت دیگر همین که شیء گرم از خارج ذات بر او وارد شد و زیر تأثیر قوه گرمی زای طبیعی قرار گرفت در سبب مربوط به خارج از ذات با آن دیگری مساوی است ولی از لحاظ قوه گرمای ذاتی از آن شیء بیشی دارد. و می توان بر این قیاس سردی پذیرتر را شناخت. به عقیده من بحث به همین مقدار کافی است، زیرا شرح این موضوع به درازا می کشد و بر طبیب نیست که در این زمینه جزئیات را

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۲۰

شرح دهد، این کار به عهده عالم طبیعیات است. لیکن اگر دو جسم را در این گرمی و سردی مقایسه کنیم یکی متخلخل و دیگری متکثف باشد و تحت تأثیر عامل واحدی قرار گیرند، متخلخل که ناتوانتر است زودتر از غلیظ تأثیرپذیر است.

می توان این قیاس را در مورد اجسامی که آمادگی بیشتری در سرعت منجمد شدن یا مشتعل شدن دارند بکار برد. اگر آنچه زودتر یخ می بندد در هیئت با آنچه دیرتر یخ می بندد متساوی باشد، بدان که آن از دیگری سردتر است و همینطور اگر زودتر مشتعل شد و گرم گشت آن را گرمتر می شناسی همچنانکه سابقا شرح دادیم.

گاهی که می گوئیم فلان جسم از آن دیگری گرمتر یا سردتر است منظور این است که در مقایسه با تأثیر گرمای غریزی بدن آدمی بدن حالت است. همچنین عبارت زودتر یخ بستن یا به اشتعال نزدیکتر بودن هم بدین منظور است و می توان دلایل کافی بر این نظریه را در علم طبیعی یافت و اگر دو جسم را که یکی متخلخل و دیگری غلیظ و متراکم است در سردی و گرمی آزمایش کنی و متراکم زودتر مشتعل و دیرتر منجمد شود به یقین گوهرش گرمتر است. اما اگر متخلخل برای اشتعال، بیشتر از متراکم آمادگی داشته باشد نمی توان همان حکم قبلی را صادر کرد، زیرا ممکن است تخلخل سبب اشتعال باشد و در قیاس سردی و یخ بستن هم همین حالت را باید در نظر داشت. متخلخل که جسمی ناتوانتر از متراکم دارد، از متراکم تأثیرپذیرتر است. حال شراب و روغن کدو را باهم مقایسه کنیم:

شراب گرمتر از روغن کدو است، اما زودتر یخ می بندد، روغن کدو می بندد ولی یخ نمی زند، دلیل این مسایل را باید در علم طبیعی یافت.

از دو جسم یکسان در قوام ذاتی، اگر یکی بر اثر سرما زودتر از دیگری منعقد شود سردتر است.

اجسامی نیز وجود دارند که بر اثر گرما منعقد می شوند و هرآنچه بر اثر گرما منعقد شود بر اثر سرما تحلیل می رود و همچنین اشیایی هستند که بر اثر سرما منعقد می شوند و هرآنچه بر اثر سرما منعقد شود گرما آن را ذوب می نماید.

جالینوس عقیده دارد که گرما به وسیله خشکانیدن، اشیا را منعقد می‌کند و سرما به وسیله رطوبت بخشیدن آن را مایع می‌سازد.

اما رأی فیلسوف اول (بقراط) در این باره با نظریه جالینوس کمی تفاوت دارد و تفصیل آن بر عهده علمی دیگر است.

از دو دارو که یکی گرمتر ولی غلیظتر باشد ممکن است در انعقادپذیری با آنکه سردتر است یکسان باشد و این به دلیل غلظت آن است. یا اینکه داروی گرمتر ولی رقیقتر است، ممکن است این رقت سبب شود که همانند داروی گرمتر از خودش، اشتعال‌پذیر باشد، پس شاید در همه حالات منعقد شدن فوری دارو را دلیل بر گرمی زیاد یا سردی زیاد آن دانست، زیرا ممکن است، اجزای خاکی آن دارو بند آید و با بند آمدن آن اجزا، آب و هوا که در آن زیاد هستند در میان بمانند و گاهی اتفاق می‌افتد که اجزای هوایی داخل جسم دارو سرد می‌شود و به آب تبدیل می‌گردد و در آن جسم ترکیب شده نفوذ می‌نماید و آن را به حالت سردی درمی‌آورد. گاهی آب که سرد مزاج است با گرم مزاجی آتشین می‌آمیزد و گرمی، آن را می‌جوشاند و آن را به حالت هوایی درمی‌آورد (بخار) و جرم بدون آب ناچار منعقد می‌شود. «منی» را

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۲۱

می‌توانیم در این مورد به عنوان مثال ذکر کنیم که هرگاه بخار آتشی از آن جدا گردد، رقیق می‌شود.

گوهر خاکی که در جسم است مانع از آن نیست که گرمی شدید نیز با آن همراه باشد. پس قسم اول می‌تواند بسیار گرم باشد. و نیز گوهر آبی دارو، مانع از آن نیست که گوهر هوایی که بر قوه آن چیره نمی‌شود، در آن داخل گردد. در نتیجه قسم دوم شدیداً سرد باشد، یا گوهر آتشی قاهری در آن داخل شود و در نتیجه بسیار گرم باشد.

علاوه بر دستورها و قواعد قیاس گرمی و سردی قوه دارو که ذکر گردید، دستوره‌های دیگری نیز هست و آنچه در این باره دانستنش برای اطبا واجب است، يك چیز است و آن اینکه: هر چیز که در چشیدن شیرین یا تلخ یا تند باشد گوهر آن گرم است. هرآنچه قابض یا ترش یا گس باشد گوهر آن سرد است. هرچه خوش‌بو و تند است در گوهر خود گرم است. هرآنچه سپیدرنگ است و در اجسام رطوبت‌دار و منعقد وجود دارد دلیل گوهر سرد است. رنگ سپید در اجسامی که دارای خشکی هستند و آمادگی خرد شدن را دارند نشان گوهر گرم است. رنگ سیاه در هر دو حالت بالا کاملاً حالت برعکس رنگ سپید است. زیرا سردی، مرطوب را سپید، و خشک را سیاه می‌گرداند. اما گرمی، تر را سیاه و خشک را سپید می‌کند. و این صحیح است و باید که چنین باشد. لیکن حالت‌هایی نیز هست که این استدلال و نتیجه‌گیریها نسبت به آنها تفاوت دارد و به ویژه در مورد انواع رنگ و بوی که در اینجا شرح خواهیم داد.

رنگ و بوی

قبلا بیان کردیم که اجسام دارویی که از عناصر متضاد ترکیب می‌شود این ترکیب گاه ترکیب اول است و گاه ترکیب دوم. امکان هست که در این آمیزش مرحله دوم برای یکی از دو عنصر ترکیبی دارو، مزاجی مخالف آن دیگری پدید آید و بر اثر این تبدیل به رنگی یا به مزه‌ای یا به بویی برسد که در آن دیگری نیست. و ممکن است با اینکه عنصری ضد عنصر دیگر باشد، تبدیل رنگ یا مزه یا بو رخ ندهد.

برای حل این مسئله قاعده کلی وجود ندارد و نمی‌توان تأکید کرد که مزاج در چه شرایطی رنگ و بو و مزه معینی به خود می‌گیرد. هرچه در این باره گفته‌اند هنوز تخمین و حدس است. اگر هر دو عنصر ترکیبی دارو در کمیت برابر باشند و یکی از عنصرها رنگی را در مقابل دیگری به خود بگیرد در عنصر ترکیب یافته رنگی که به وجود می‌آید ترکیبی است از رنگهای آن دو عنصر و اگر در کمیت متساوی نباشند از ترکیب آنها رنگی پدید می‌آید که به یکی از دو رنگ بیشتر تمایل دارد. اگر عنصر دوم هیچ رنگی به خود نگیرد و بو و مزه ویژه‌ای کسب نکند و هر دو عنصر در کمیت متساوی باشند، همان رنگ و بوی اول در هر دو موجود است. اگر هر دو از اجزای آمیخته شده بی‌رنگ و اجزای مخالف آنها انکسار یابند و اثری از رنگ عنصر دومی در میان نباشد، این رنگی که هست نیز همچون جسمی شفاف که با رنگی درآمیزد منکسر می‌شود، مثلاً رنگ سپید دیده می‌شود. امکان دارد که قوت این رنگ نوظهور به قوت رنگ سپید نباشد ولی قوت دیگری است در برابر قوت اول. آنگاه اگر جرم آمیخته شده بی‌رنگ همچنانکه در کمیت با عنصر دارای رنگ متساوی است در قوه نیز متساوی باشد، قوه حاصله معتدل

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۲

است. و اگر جسم آمیزه بی‌رنگ بسیار قوی‌تر از عنصر رنگین باشد، تأثیر بخشی از آن قوت جسمی است که مخالف جسم آمیخته با سپیدی باشد، و نتیجه این است که اگر برای مثال گویم رنگ سپید حتماً دلیل سردی است در آن حالت تماماً گرم است و این حالت در صورتی صحیح است که هر دو جسم در کمیت متساوی باشند.

اما اگر جسم که بی‌رنگ است، یا رنگی مخالف دارد و در قیاس با جسم دیگر در کمیت کم و در کیفیت و قوه بیشتر باشد، بر جسم اولی غلبه می‌نماید و در رنگ آن ابتدا تأثیری ندارد و چنان می‌نماید که ابتدا قوتی در آن موجود نبوده است برای مثال: دو مثقال فریبون را با یک رطل شیر چنان بهم بزنییم که کاملاً یکی شوند. این مجموعه شیر و فریبون گرمی نمی‌دهد و رنگ و بی‌رنگی فریبون نیز دیده نمی‌شود و تنها رنگ سپید است که دیده می‌شود و لا غیر.

پس در این حالت اگر گفتیم این سپیدی علامت سردی است و شیر را مثلاً چون ماده سرد شناختیم صحیح گفته‌ایم. و اگر بگویم این گوهر نوشیدنی است که سرد است و سپیدی را به اعتبار نیاوریم و گویم این سپیدی رنگ مجموع این نوشیدنی نیست و تنها رنگ یکی از اجزاء ساده این نوشیدنی است که قهرا بر جزء کمتر از خود غلبه کرده است و تنها غالب در نظر جلوه می‌نماید، درست نگفته‌ایم همین نظریه درباره رنگ سپیدی که آمیزه‌اش طبیعی است و

در نهایت گرمی است و ما توقع برودت را از آن داریم (مانند فلفل سفید) صادق است. فلفل سفید هم همانند شیر آمیخته با فریون که از راه ساختن به دست آمده است ممکن است به وسیله طبیعت هم بهم بیامیزد، پس هیئت همان هیئت است. لیکن در چنین کیفیات محسوس برای شناسایی سزاوارتر است که جزء ترکیبی مخالف تأثیری آشکار و محسوس داشته باشد و تا زمانی که کیفیات آمیزه‌ها باهم دمساز باشند و اختلاف میان اجزاء حس نشود آن وقت آن کیفیت بر قوت‌ها چیره است این مطلب راجع به مزه‌ها است و صدق آن در «اکثر» موارد است نه در همه موارد و همین نظریات درباره بوها و رنگها نیز گفته شده است. ولی رنگ چندان جای اعتماد نیست و سبب اینکه مزه و بو را بیشتر از رنگ به اعتبار آورده‌ایم این است که مزه‌ها با حس ما برخورد می‌کنند و از قوت تمام اجزای دارو خبر می‌دهند ولی نتیجه‌گیری از بوی و رنگ ملاقات اجزاء با حس ما در بین نیست شاید گاهی از اجزای بودار دارو بخاری از جزء لطیف آن برآید و آن بخار از اجزاء متراکم آن برخیزد و متصاعد نشود.

همچنین است حال رنگها، شاید رنگ ظاهری را که غالب آمده است حس کنیم و رنگ مغلوب را حس نکنیم از آنجا که بوها گاهی از مزه‌ها خبری می‌دهند مثلاً: بوی شیرینی، ترشی، تند، تلخی احساس می‌گردد و بوی را بعد از مزه و در درجه دوم قرار داده‌اند. پس نتیجه این شد که:

۱- مزه برای شناسایی قوه دارو در درجه اول است.

۲- بعد از مزه بوی را معتبر می‌شمریم.

۳- و در درجه سوم از رنگ نتیجه‌گیری می‌کنیم.

علاوه بر این‌ها اگر ترکیب نامبرده در مزه‌ها موجود نبود افیون با آن همه سرد مزاجی که دارد به این تلخ مزگی در نمی‌آمد. این اشتباه که در مزه‌ها رخ می‌دهد غالباً در مورد سردی است و کمتر در گرمی پیش می‌آید منظورم این است که بسیاری از داروها هست که طعم آنها دلالت بر گرمی دارد ولی در

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۳

حقیقت سرد است زیرا گرم در اکثر احوال تأثیرش در سرد قوی‌تر و کاری‌تر و نفوذکننده‌تر است. اگر با سرد مزاجی طبیعی چنان گرمایی بیامیزد که سردی مقابل را تحت الشعاع قرار دهد بایستی مزه‌پی را هم با خود بیاورد که مزه آن را کساد کند زیرا گرم در جمیع حالات از سرما نفوذکننده‌تر و قوی‌تر و چیره‌تر است به این جهت بهتر آن است که مزه‌ها و بوها جمع و رده‌بندی شوند و در دستوری گرد آیند مثلاً غالب اوقات تلخ مزه زبان‌سوزی را می‌یابی که چیرگی مزاجش سرد است لیکن هیچ‌گاه ترش مزه‌ای یا گس مزه‌ای را نمی‌یابی که در مزاجش چیرگی داشته باشد این نظریه نیز کلی نیست بلکه صدق آن در اکثر موارد و گاه بیش از اکثر است. بعد از آنکه این قانون را شناختی بگذار آنچه را که اطباء درباره مزه‌ها و بوها و رنگها گفته‌اند برای تو بازگو نمایم:

اطباء مزه‌های بسیط را نه قسم دانسته‌اند. لیکن در حقیقت هشت مزه موجود است و نهمی همان بی‌مزگی است. مثلاً اگر آب را یکی از مواد مزه‌دار به حساب آوریم آیا بجز بی‌مزگی، مزه دیگری دارد.

لیکن منظور اطباء از واژه «مزه» آن چیزی است که حس ذائقه آن را درک می‌نماید بدون اینکه از آن چیز تأثیرپذیر باشد. بی‌مزه نیز در این توصیف وارد است. بی‌مزه هم در واقع دو نوع است:

۱- یا اصلاً بدون مزه است، مانند آب.

۲- یا اینکه مزه دارد ولی حس آن را درک نمی‌کند.

مثلاً چیزی در خود مزه‌ای دارد لیکن آن قدر غلیظ و متراکم است که چیزی از آن تحلیل نمی‌شود.

که با زبان درآمیزد و زبان آن را حس نماید. ولی اگر به وسایلی اجزای آن را حل کنیم و آن را لطیف گردانیم، زبان طعم آن را درک می‌کند مانند مس و آهن. زبان از مس و آهن چیزی نمی‌فهمد زیرا از جسم آنها چیزی حل نمی‌شود که به وسیله رطوبت بر زبان انتشار یابد و زبان مزه‌اش را دریابد. اما اگر به وسیله‌ای اجزای کوچک آنها را به صورت محلول درآوریم و لطیف سازیم و بر زبان گذاریم مزه می‌دهند و مزه‌شان قوی است. چیزهای زیاد دیگری هست که به آهن و مس شبیه‌اند. حال اگر بی‌مزگی را هم از جمله مزه‌ها به شمار آوریم هشت مزه‌ای که بعد از آن می‌آیند از این قرارند: شیرین، تلخ، تند، شور، ترش، گس، قابض، چرب. اطباء برای گوهری که مزه را در بر دارد تقسیماتی قائلند و گویند: آن گوهر یا متراکم و خاکی است، یا لطیف است یا معتدل و قوه آن یا گرم یا سرد یا حد وسط بین گرم و سرد است. اگر متراکم و خاکی گرم باشد مزه آن تلخ است. اگر متراکم و خاکی سرد باشد مزه آن گس است. اگر متراکم و خاکی معتدل باشد مزه آن شیرین است. چنانچه گوهر جسم دربردارنده مزه، لطیف باشد در حالت گرمی تندمز در حالت سردی ترش و در حالت اعتدال چرب است. اگر گوهر دربردارنده مزه معتدل باشد یعنی حد واسط بین تراکم و لطافت باشد در حالت گرمی شور، در حالت سردی گیرنده (قابض) و در حالت اعتدال گویند بی‌مزه است و راجع به بی‌مزه سخنی هست.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۴

مزه‌های گرم

مزه‌هایی که دلالت بر گرمی دارند به ترتیب عبارتند از: مزه‌های تند، تلخ، شور. تند بیشتر از تلخ و شور دلالت بر گرمی دارد. زیرا در تحلیل بردن مواد و تقطیع و زدودن فعال‌تر از تلخ و شور است. مزه تلخ گرم‌تر از شور است. زیرا شور تلخی بوده است که به وسیله رطوبتی سرد که بر او روی آورده است از مزه اصلی‌اش کاسته است و در این

تحویل و تحول قسمتی از گرمی را نیز از دست داده است سابقا درباره بوجود آمدن شوری بیانی داشتیم که شوری چگونه به وجود می‌آید و دلیل بر این نظریه که مزه شور سابقا همان تلخ بوده است این است که اگر شوری را به وسیله تابش خورشید یا بوسیله آتش گرمی ببخشیم یا بوسیله‌ای رطوبت را از آن جدا سازیم تا مانع گرم شدن آن نشود، آنگاه می‌بینیم که شورمزگی تبدیل به تلخ‌مزگی شده است. بورق نیز چنین است. در میان نمک‌ها نمک تلخ گرمتر از نمک طعام است.

مزه‌های سرد

مزه‌های سرد مزاج به ترتیب اولویت عبارتند از: مزه‌های گس، قابض، ترش. این سه مرحله گسی و قبضی و ترشی را می‌توان در میوه‌ای یافت که در سرانجام مزه شیرین می‌دهد و در نخستین مرحله تکوین بسیار سردی بخش است و این سردی از گسی مزه آن ناشی می‌شود. هرگاه جریان هوا و ماده آبکی در آن حاصل شد و از هوا و گرمی آفتاب اعتدالی یافت و به نوعی از پختگی رسید به ترش‌مزگی می‌زند- غوره مثالی است مناسب- و در میان دو حالت گسی نخستین و ترشی، مقدار کمی مزه قابض در آن است ولی گسی وجود ندارد بعد از مرحله ترش‌مزگی نوبت مزه شیرین می‌آید و این شیرینی بر اثر گرمای رساننده است. میوه ممکن است از گس‌مزگی بدون آنکه از مرحله ترش بگذرد مستقیما به شیرینی برسد مانند: زیتون. مزه ترش با اینکه سردی آن کمتر از گس است ولی در اکثر حالات به سبب لطافتی که دارد و به لحاظ اینکه نافذتر از مزه گس است سردی بخش‌تر از گس است. گس و قابض مزه بهم نزدیک دارند و فرقیشان در این است که قابض سطح زبان را می‌گیرد، اما گس سطح و داخل زبان را هم می‌گیرد هم زبر می‌کند. علت زبر کردن آن چیست؟ گس عادتاً غلیظ است و به سرعت ریزریز نمی‌شود و اجزای آن به سرعت باهم جوش نمی‌خورند. این دو خاصیت موجب می‌شود که به حالت پراکنندگی بر زبان آید و این پراکنندگی در زبان محسوس است و در نتیجه آن قبض در مواضع مختلف زبان روی می‌دهد و یکنواخت نمی‌باشد و در نتیجه زبر می‌شود به خصوص که حالت اجزای زبان از لحاظ «موازات و مشابهت» در تمام قسمت‌های آن یکی نیست. در مقایسه گس و تند و تلخ باید گفت که گس لطیف‌تر و نفوذکننده‌تر از تند و تلخ است تند و تلخ هر دو زبان را می‌سایند ولی تفاوت آنها در این است که مزه تلخ تنها رویه زبان را می‌تراشد و تند که گوهرش لطیف‌تر از گوهر تلخ است نفوذپذیرتر است و بیشتر از تلخ پراکنده می‌شود. مزه تلخ دارای گوهری سنگین و خشک است و به همین علت تلخ خالص هیچ‌وقت چنان عفونتی را نمی‌پذیرد که جانوری از آن پدید آید و خالص آن- تلخ تمام تلخ- غذای هیچ جانوری نمی‌شود. تلخ، به مناسبت خشکی که در گوهرش وجود دارد در تراشیدن زبان تا اندازه‌ای زبری را هم همراه دارد. اگر تلخ و تند را از حیث گرمی گوهر باهم مقایسه کنیم تند گرم‌تر از تلخ است زیرا

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۲۵

تند نفوذکننده است و بسیار برنده و محلل است به درجه‌ای که می‌خورد و عفونت می‌آورد و گاهی تأثیرش مهلك است.

تأثیر شیرین و چرب بر زبان

هرآنچه که بر زبان سردی گردآورده و بند کرده و مایه غلظت این عضو شده است به وسیله شیرین یا چرب سیلان می‌یابد اما تحلیل نمی‌رود. از این رو شیرین و چرب، زبان را منبسط می‌کند و زبری زبان را از بین می‌برد و آن را نرم می‌سازد. چربی بدون اینکه از آن گرمی احساس شود کار خود را انجام می‌دهد، اما شیرین همراه گرمی است و بدین علت است که رسانندگی (نضح) شیرین بیشتر است.

لذت شیرینی از چیست؟

اطباء گفته‌اند: لذت بخشی مزه شیرین از آن است که این مزه غلظت را به کلی می‌زداید و سبب سیلان و نرمی می‌شود و آزار ناشی از انجماد را از میان می‌برد. در جلاء دادن غلظت، نه تقطیع رخ می‌دهد و نه تفرق اتصال؛ و برخوردارش شدید نیست و آن گرمی شدید را همراه ندارد که آزاری رساند.

لذت مزه شیرین برای زبان به لذت آبی معتدل الحار می‌ماند که بر تهیگاه پاشند و داوری در صحت این نظریه بر عهده طبیبانی است که دارای درجات عالی‌ترند. نباید بر این عقیده باشیم که هرآنچه شیرین‌تر یا لذیذتر است مغذی‌تر است. آری باید طبیب این را بداند که در هر ماده مغذی‌ای تا اندازه‌ای شیرینی هست ولی باید از یاد نبرد که غذا غیر از شیرینی شرایط دیگری نیز دارد. چربی هم با آن مناسبت دارد.

سبب پیدایش شیرین و چرب

ماده غلیظی که در اثر گرما به سیلان می‌افتد برای تبدیل شدن به شیرینی و به چربی آمادگی دارد و برای گزینش یکی از این دو اعتماد بر حالی است که در آن تلطیف یافته است. اگر لطیف شدنش به علت آبکی شدن و کم‌هوایی باشد به شیرین مزگی می‌رسد. اما اگر پایه لطیف بودنش بر آبکی خوشگوار باشد و هوایی بسیار با آبکی آمیخته باشد و تماماً در آبکی نفوذ کرده باشد به چربی تبدیل می‌شود.

کنش تلخ و شور

تلخ و شور هر دو زبان را می‌تراشند و فرق آن دو در این است که زدودن در مزه شور سبک است و زبان را شستشو می‌دهد و زبری همراه ندارد. لطیف است و به کلیه اجزای اندام می‌رسد و در همه یکنواخت پراکنده می‌شود و لیکن دهانه معده را آزار می‌دهد. لیکن مزه تلخ در تراشیدن به حدی شدید است که زبان را زبر می‌نماید و همچنانکه گفتیم این زبری از آن است که به تمام سطح زبان نمی‌رسد.

کنش مزه تند و ترش

تند و ترش هر دو زبان را می‌گزند ولی تند بسیار گزندگی بیشتری دارد و گرمی به بار می‌آورد. مزه ترش زبان را می‌گزد و لیکن گزندگی آن زیاد نیست و می‌توان آن را حد وسط نامید و گرمی همراه او نیست. هرگاه جسم تلخ مزه در مایعی بی‌مزه حل شود و سپس محلول منعقد گردد مانند آب خاکستر شور می‌شود.

هرگاه مزه گس بر اثر افزایش رطوبت و حرارت پخته شود و حرارت کمتر از آن باشد که عمل پختن را به‌طور کامل انجام دهد، ترشی به وجود می‌آید در صورتی که گوهر ترش عموماً تری است و همچنین گوهر شیرینی گرایش به تری دارد اما گوهر تلخی و گسی به خشکی نزدیکتر است. کنش‌های مزه شیرین عبارتند از: پخته گردانیدن، نرم کردن، تکثیر غذا. مزاج آن را دوست دارد، نیروی جاذبه آن را جذب می‌کند. کار مزه تلخ زدودن و زیر نمودن است. مزه گس اگر ضعیف باشد قابض است، و اگر شدید باشد فشرنده (عصر) است. کنش قابض: کار قبض غلظت بخشیدن و سخت گردانیدن و بازداشتن (حبس) است. کنش چرب: نرم کردن، لیزی دادن، کمی پختن و رسانیدن است. کار مزه تند: تحلیل و تقطیع و تعفن است. کنش مزه شور: زدودن، شستن، خشک گردانیدن و ممانعت از تعفن می‌باشد. کنش مزه ترش: سرد گردانیدن و بریدن (تقطیع) است.

آمیختگی مزه‌ها

گاهی دو مزه در یک جسم گرد هم آمده‌اند مثلاً: ۱- تلخی و قبضی در افشره گیاه فیل زهره (حضض) چنین مزه‌ای را «بشاعت» گویند. ۲- تلخی و شوری در دارچین ختایی: این مزه را «زعوقت» نامیده‌اند.

۳- تندی و شیرینی در انگبین پخته. ۴- تلخی و تندی قبض در بادبجان. ۵- تلخی و بی‌مزگی در کاسنی. گاهی اتفاق می‌افتد که گرد آمدن دو مزه در یک جسم سبب می‌شود که کنش یکی از مزه‌ها تقویت شود. مثلاً: تندی و تیزی در سرکه شراب منفذها را باز می‌کند و راه برای نفوذ کردن هموار می‌گردد. و اگر بدان مرحله نرسیده باشند که سرکه را چندان گرمی بخشند که کاری از دستش برآید سردی بخشی سرکه بیشتر تأثیر می‌نماید.

گاهی گرد آمدن دو مزه موجب خنثی شدن هر دو مزه می‌شود مثلاً در گردآمدگی ترشی و گسی در غوره، گسی نمی‌گذارد ترشی زیاد نفوذ کند و سردی برساند. گاهی قوام مددکار کیفیت است. مثلاً لطافتی که همراه ترشی است سردی بخشیدن ترشی را بیشتر به داخل می‌رساند. گاهی قوام ضد کیفیت است مثلاً غلظتی که در ماست چکیده (کیسه‌ای) حاصل می‌شود و سردی آن را به کمترین حد می‌رساند. گاهی برخی از مزه‌ها که با مزه دیگری آمیزش دارند به مرور زمان خالص می‌شوند مانند آب‌غوره که اگر مدت زیادی بماند مزه گس و مشابه آن که در آن است به تدریج ته‌نشین می‌شود و تنها ترش‌مزگی خالص می‌ماند. گاهی مزه‌ای که خالص است (با مزه‌ها آمیخته نیست) به مرور زمان با مزه دیگری می‌آمیزد و ناخالص می‌شود. مانند: عسل که اگر زیاد بماند تلخ و تند مزه می‌شود یا مانند: افشره انگور که به مرور زمان نخست تلخ و تند می‌شود و سپس تمایل به تندمزگی پیدا می‌کند.

کنش‌های مزه‌های بجم آمیخته

اگر گس و تلخ را به هم آمیزند، کنش آن زدودن همراه با قبض است اگر گس و تلخ باهم باشند در چند حالت نافع هستند: ۱- برای شفا بخشیدن زخم‌هایی که کمی فروهشتگی دارند. ۲- برای باز نمودن انسداد عموماً. ۳- برای طحال، به شرطی که تلخی در این ترکیب زیاد ضعیف نباشد مفید است.

بطور کلی هرگاه مزه‌های گس و تلخ باهم باشند برای معده و کبد مفید هستند. مزه تلخ مطلق یا تند مزه خالص هر دو برای احشاء زیان‌آورند، اما اگر تلخ همراه قبض باشد برای آن نافع است. زیرا تلخی می‌زداید و قبض قوت درون را نگهداری می‌کند. امکان دارد که در قابض تلخ یا در قابضی که تلخی زیاد در آن نیست قوتی موجود باشد که به وسیله فشاری که می‌آورد صفرا و مواد آبکی‌ها را بیرون براند. اما قابض تلخ به ویژه در حالتی که قابض قوی‌تر از تلخی باشد دارای قوتی نیست که بتواند بلغم لزج را دفع کند این حالت را در خاراگوش (کشور رومی) می‌توان یافت.

احشاء بطور عموم مزه شیرین که همراه قابض باشد مطلوب احشاء است. زیرا شیرین قابض هم لذیذ است و هم مقوی و از آنجا که شیرین همراه قبض به حالت اعتدالی می‌ماند زبری مری را نافع است. هر چیزی که مزه گسی خشک‌کننده یا قبضی خشکی دهنده در آن است اگر همراه آن گسی یا قبضی، چربی یا بی‌مزگی یا شیرینی یا هرچه مانع گزش است باشد باعث رویش گوشت می‌شود. هرآنچه ترکیبش از گوهر آتش و خاک باشد و قبضی و تندی یا قبضی و تلخی در آن موجود باشد برای زخم‌هایی که رطوبت تباہ دارند نافع است و در شفا بخشیدن زخم‌ها بسیار فعال می‌باشد.

در هر حال نیروی حاصل از مزه‌ها ارتباط با نیروی ماده آنها و ماده خوراکی آنها دارد و باید قیاسی را در این باره ملاحظه کرد که ما شرایط آن را ذکر کردیم. این بود شرح و بیان ما در زمینه چشیدنی‌ها و هرآنچه که باید اصل قیاس قرار گیرد. استفاده در حدی که ما گفته‌ایم برای طبیب کافی است. لیکن تحقیقات دامنه‌دارتر در این باره بر عهده علم طبیعی است.

شناخت دارو به وسیله بوی

منشأ هر بوی گرمی، یا سردی است؛ ولی در اکثر حالات بوهایی که شایستگی بویدن یا استنشاق دارند از حرارت بوجود می‌آیند. زیرا در اکثر موارد، علت نزدیک شدن بو به قوه بویایی، گوهری است لطیف و بخاری هرچند، گاه ممکن است که از طریق استحاله هوا باشد بی‌آنکه چیزی از شیء بودار تحلیل رود، ولی آنچه که در اکثر موارد صادق است همان صورت اول است. تمام بوهایی که از آنها احساس سوزش می‌شود و یا گرایش به طرف شیرینی دارند از گرما

منشأ گرفته‌اند و هر نوع بویی که ترش احساس می‌شود یا بوی نا (كفك) می‌دهد سرد است. بوهای خوش (عطری) اکثر گرم مزاجند مگر آنهایی که رطوبتی همراه دارند و آرامشی برای روح و نفس در بر دارند: مانند کافور و نیلوفر، در جسم این‌گونه از مواد بوییدنی، گوهر سردی بخش موجود است که همراه بوی به مغز راه می‌یابد. هرچه خوش‌بو است گرم است و هم‌چنین هر نوع از افایه گرم مزاجند و این گرم مزاجی است که مایه سردرد می‌شوند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۸

شناخت مزاج دارو به وسیله رنگ

سابقاً راجع به رنگها شرحی دادیم و دانستیم که رنگها غالباً تفاوتهایی دارند و گفتیم رهنمونی رنگ در شناخت مزاج داروها از بوی کمتر است. در زمینه رنگها قاعده‌ای هست که در اکثر حالات می‌توان از آن استفاده کرد و مزاج دارو را حدس زد. در نوعی از داروی معینی که دارای رنگهای مختلفی است ابتدا باید مزاج آن را در نظر گرفت. اگر مزاج آن سرد است هرآنچه از آن نوع دارو، رنگش به سپیدی می‌زند، سردترین است و هرآنچه به سرخی یا سیاهی تمایل دارد کمتر سرد است؛ اما اگر مزاج نوع دارو گرم است باید برعکس قیاس کرد. قاعده‌ای که ذکر شد در بعضی از حالات با واقعیت تطبیق نمی‌کند و شاید خلاف آن باشد، لیکن غالباً می‌توان از این قاعده استفاده کرد. بگذار بحث را به ذکر کنشهای قوت داروهای مفرده انتقال دهیم:

گفتار چهارم شناسایی اعمال داروهای ساده

می‌گویم: کنش و اثربخشی داروها بر سه وجه می‌باشد که عبارتند از: اثرات عمومی، اثرات جزئی، و کنشهایی که جزئی هستند و به کنشهای عمومی شباهت دارند.

اثرات عمومی از قبیل گرمی دادن، سرد کردن، جذب، دفع، به هم آوردن دهانه‌های زخم، بوجود آوردن زخم و از این قبیل.

اثرات جزئی مانند اثرات درمانی داروهای که در معالجه سرطان و بواسیر و یرقان و این قبیل بیماریها مفید هستند. اثرهایی که جزئی به حساب می‌آیند و شباهت به کنشهای (اثرات) عمومی دارند از این قبیل است: اسهال آوردن، جاری کردن ادرار، و حالاتی که شبیه به آنهاست. دارو در چنین مواقعی با اینکه دارو بر اندام و یا دستگاه ویژه‌ای اثر می‌گذارد و مربوط به کل تن آدمی نیست، باز باید شبیه تأثیرات کلی تلقی شود. زیرا نفع و زیان آن مربوط به همه اندامهاست و سراسر بدن از آنها تأثیرپذیر است و تأثیر از خود آنهاست و عرضی در کار نیست.

اثرات عمومی و اثرات شبه عمومی

اثرات عمومی به دو درجه اولیه و ثانویه تقسیم می‌شوند.

اثرات عمومی اولیه اثرات چهارگانه اصلی است که عبارتند از سرد کردن، گرمی دادن، تر نمودن، خشکانیدن.

اثرهایی که ثانوی هستند به دو گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول، همان اثرات چهارگانه نامبرده است و لیکن برآورد و مقایسه در زیادی و کمی آنها است. از

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۲۹

قبیل سوختن، گندیدن، یخ بستن، میان تهی شدن، (بھوۃ)، که این حالات نیز از گرمی دادن و سرد گردانیدن سر می‌زنند، ولی گرمی و سردی آنها از راه برآورد و قیاس کمی و بیشی است.

گروه دوم، اثراتی که با این کنشها مغایرت دارند، لیکن هم از این کنشها پدید می‌آیند، مانند: ختم، خدر، الزاق، تفتیح، تغریه^۲، و از این قبیل.

اثرات شبیه عمومی از قبیل اسهال، ادرار، و پیدایش عرق اندام و نظیر آنها هستند. بگذار قبل از آن که اثرات داروها را شرح دهیم از صفاتی که در خود آنها هست بحث نماییم.

صفات داروها:

گوییم داروها خودبه‌خود دارای صفاتی هستند که برخی از این صفات همان کیفیات چهارگانه شناخته شده (گرمی، سردی، تری، خشکی) است. برخی از این صفات نیز عبارت از بوی و رنگ است و عده‌ای نیز صفت‌های مغایرند که می‌توان در بین آنها از لطافت، غلظت، لزج بودن، (چسبندگی)، شکنندگی، جمود، سیلان، لعابی بودن، چرب بودن، خشکی‌دهندگی، سبکی، سنگینی، نام برد.

۱- داروی لطیف عبارت از دارویی است که هرگاه به وسیله نیروی طبیعی جسم ما تأثیر پذیرفت، به اجزای بسیار ریز تقسیم می‌شود و در بدن پخش می‌گردد. مانند زعفران و دارچین. چنین دارویی در همه حالات بسیار نافع است، حتی خشکانیدن به وسیله آن حتی اگر هیچ‌گزندگی از آن حس نشود با اثر داروی بسیار سوزناک و قوی برابر است.

۲- منظور از داروی غلیظ آن نوع دارو است که نمی‌تواند کار داروی لطیف را انجام دهد، مانند کدو و گچ.

۳- منظور از داروی لزج (چسبنده) دارویی است که هرگاه گرمای غریزی جسم بر آن دارو تأثیر بگذارد و کنش یا نیروی آن را بکار گیرد برای هر نوع کش آمدن آمادگی دارد و هر قدر کش داده شود از هم نمی‌گسلد. چنین دارویی

^۲ (۱) - توضیح این واژه‌ها خواهد آمد.

اگر از دو طرف به دو جسم که به حرکت درآمده‌اند و دارند از همدیگر دور می‌شوند بچسبید، حرکت آنها را به تعویق نمی‌اندازد و هر دو جسم با او حرکت می‌کنند و گسستگی در میان رخ نخواهد داد مانند: عسل.

۴- مقصود از داروی شکننده دارویی است جامد و خشک و به کمترین فشاری که بر او وارد می‌آید ریزش می‌شود مانند الوای خوب (صبر).

۵- منظور از داروی جامد دارویی است که می‌توان اجزای آن را به حرکت درآورد و وضع آن را تغییر داد، لیکن در حال حاضر به واسطه عامل بسیار سرد بر وضع خود باقی مانده است، مانند شمع، واضح‌تر بگویم چنین دارویی می‌تواند به شکل روان درآید ولی جامد به نظر می‌آید.

۶- مراد از داروی مایع (سائل) دارویی است که اگر آن را در چیزی سخت قرار دهیم شکل و وضع خود را از دست می‌دهد و قسمتهای بالایی آن از هر طرف که راه داشته باشند پایین‌گرا می‌شوند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۰

داروهای مایع از نوع داروهای سائل هستند.

۷- دارویی را لعابی می‌نامیم که اگر آن را در آب فرو بریم یا در مایعی قرار دهیم اجزائی از آن جدا می‌شود و با رطوبت همجواری می‌آمیزد و بر اثر این آمیزش نوعی چسبندگی را به بار می‌آورد مانند:

اسفرزه و ختمی. دانه‌های لعابدار به وسیله لیز دادن اسهال ایجاد می‌کند. اگر این دانه‌ها برشته شوند لعابیت آنها پوشیده می‌شود و شکم را بند می‌آورد.

۸- ماده روغنی دارویی است که در گوهرش مقداری روغن موجود است مانند حبوب (دانه‌ها)

۹- منظور از خشک‌کننده آن نوع دارو است که اثر مزاج خاکی در آن فراوان است و به خشکی انجامیده است. هرگاه آب یا رطوبت‌های جاری به وی برسند آنها را در خود فرو می‌برد و رطوبت از سوراخ‌های بسیار ریز و پنهانی آن می‌گذرد ولی دیده نمی‌شود مانند آهک زنده.

۱۰ و ۱۱- سبک و سنگین بودن که نیازی به تعریف ندارد و بر هرکس آشکار است.

اینک بازگردیم به شرح کنش داروها:

در این زمینه بهتر است که قبلاً اصطلاحاتی که برای انواع مختلف آنها بکار می‌رود ذکر شود و بعداً هر نوع آنها را که نامش را به ترتیب یاد می‌کنیم شرح دهیم:

داروها از حیث کنش چهارده تا هستند که عبارتند از:

رده اول: شامل گرم کننده، لطیف کننده، گدازنده، جنباننده، زبری دهنده، بازکننده، سستی آور، پزنده (رساننده)، کشنده (جاذب) برنده یا تکه تکه کننده (مقطع) بادشکن، سرخ کننده (محرر)، خارنده (محرک)، قرحه آور، خورنده، سوزنده، سوزش دهنده (لاذع)، خردکننده، متعفن کننده، داغ گذار (کاوی) و پوست کن می گردد.

رده دوم: سردکننده، توان بخش، بازدارنده، غلیظکننده، فاصله دهنده، و مخدر را شامل است.

رده سوم: مرطوب کننده، شوینده، رساننده زخم، لغزش دهنده، هموارکننده (ملمس).

رده چهارم: خشکاننده، فشرنده، گیرنده، بندآورنده، پوشنده، دمل آور، رویاننده گوشت و مهرگذار (خاتم) جزو آن رده هستند.

برخی دیگر از داروها هستند که صفت آنها برحسب اثرات آنهاست. این قسم داروها عبارتند از:

داروهای کشنده، زهر، پادزهر، مسهل، داروهای ادراردهنده، عرق آور و ما هریک از کنش های نامبرده را همراه توضیح آنها نام می بریم و شرح می دهیم.

۱- داروی لطافت بخش (ملطف):

دارویی است که به وسیله حرارتی معتدل خلط را رقیق تر از آنچه هست می نماید مانند: زوفا، پونه کوهی (حاشا) و بابونه.

۲- تحلیل برنده (محلل):

دارویی است که خلط را تبخیر می نماید و آن را از جای خود برمی کند و اجزاء آن را جدا می سازد و بیرون می اندازد و در اثر تداوم اثر با نیروی گرم خویش خلط را به کلی نابود می نماید مانند: خایه ی سگ آبی.

۳- داروی زداینده (جالی):

دارویی را گویند که رطوبت های چسبنده بندآمده را از دهانه سوراخ ریز سطح

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۱

اندام به حرکت درمی آورد و دور می گرداند مانند: عسل آب (ماء العسل). هر داروی جنباننده به واسطه خاصیتی که دارد ملین مزاج است، هرچند که قوت اسهال دادن در آن نباشد. هر تلخ مزه ای حتما زداینده است.

۴- داروی زیری بخش (مخشن):

دارویی را گویند که سطح اندام را ناهموار می نماید برخی را بلندتر و بعضی را پست تر می کند چنین دارویی از سه حالت خارج نیست (به سه شکل این کار را انجام می دهد)

الف- یا گوهرش متراکم است و بسیار قابض است چنانکه سابقا بیان کردیم.

ب- یا گوهرش لطیف است ولی بسیار تندمزه است که برزندگی دارد و همواری را از بین می برد.

ج- یا اینکه اندامی که بر اثر دارو زیر می شود سطح آن در اصل زیر بوده، رطوبتی چسبنده بر آن روی آورده و بطور عرضی هموار گشته است، داروی زیرکننده آن رطوبت چسبنده را که بیگانه و عرضی است از بین می برد و اندام به حالت اصلی خویش بازمی گردد که حالت اصلی زیری و ناهمواری اجزاء بوده است از داروی زیری بخش اسپرک (اکلیل الملك) را نام می بریم. این دارو بیشتر به استخوان و غضروف زیری می دهد و تأثیر آن در زیرکنندگی پوست کم است.

۵- داروی بازکننده (مفتح):

دارویی است که ماده داخل تجویف منغذها را به بیرون دفع می نماید و کاری می کند که مجراها باز باشند و بند نیابند داروی بازکننده قوی تر از داروی زداینده (جالی) است یکی از داروهای بازکننده کرفس (فطراسالیون) است دارویی که این کار را انجام می دهد یکی از سه حالت را دارد: یا لطیف و محلل است. یا لطیف و شست و شو دهنده است (غسال):- معنی غسال را بعد خواهی دانست- یا لطیف و برنده است (مقطع) معنی مقطع را نیز بعدا درخواهی یافت.

هرچه تندمزه است، هرچه تلخ است و هرآنچه لطیف و سیال می باشد به شرطی که گرایش به گرمی داشته باشد و یا معتدل باشد، همه بازکننده هستند و هرچه لطیف و ترش مزه است نیز بازکننده است.

۶- داروی سست کننده (مرخی):

دارویی را سست کننده نامند که به وسیله حرارت و رطوبتی که دارد قوام اندامهایی را که دارای سوراخهای ریز و متراکم هستند نرم تر بنماید و در نتیجه این نرم شدن، سوراخها وسعت بیشتر پیدا می کنند و مواد قابل دفع آسان تر دفع می شوند از داروهای سست کننده ضماد شبت و تخم کتان را نام می بریم.

۷- داروی رساننده (منضج):

دارویی را رساننده (منضج) نامند که گرمی معتدل دارد همراه با قوه قبض که خلط را حبس می کند تا پخته می شود. گرمی اش به حدی زیاد نیست که خلط را به شدت تحلیل برد و در نتیجه ترش از خشك جدا شود: اگر به آن حد گرم گردد پخته شدن به سوختن تبدیل می گردد.

۸- داروی هاضم:

هاضم دارویی است که در هضم غذا کمک می کند و قبلا آن را شرح داده ایم.

۹- داروی بادشکن:

بادشکن عبارت از دارویی است که به وسیله گرمی و خشکانیدن بادی را که در جایی از اندامها جمع آمده است رقیق و هوایی گرداند تا بر اثر این تغییر به خارج راه یابد، مانند: تخم اسپند.

۱۰- داروی پاره کننده (مقطع):

دارویی را مقطع گویند که بر اثر لطافت خود به میان سطح اندام و خلط چسبنده می خزد و اندام را از خلط می رهاند خلط به واسطه اثر دارو تکه تکه می شود و به اجزای مختلف الحجم درمی آید و آنگاه از جای خویش برکنده می شود و خارج می گردد داروی مقطع، مانند: خردل و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۲

سکنجبین.

همانطور که داروی گدازنده، حالتی بر ضد غلیظ و داروی رقیق کننده حالتی در برابر غلظت بخش دارد داروی مقطع نیز در مقابل چسبناك همین حالت را دارد داروی مقطع خلط چسبنده را نمی گدازد و در قوام آن تصرف نمی کند فقط آن را از حالت پیوستگی بیرون می آورد و آن را چندین تکه می کند که ممکن است قطعات به همان حالت اولیه باقی بماند.

۱۱- داروی کشنده (جاذب):

دارویی که بر اثر لطافت و حرارت خود رطوبت ها را به طرف خود می کشد مانند خایه سگ آبی، آن را جاذب نامند دارویی که نیروی کشش آن زیاد باشد، اگر آن را پس از پالایش ضماد کنند برای عرق النساء و درد مفاصل داخلی بسیار خوب است و همچنین به وسیله ضماد چنین دارویی می توان خار و پیکانهای ریز استخوانی را از قرارگاه آن بیرون آورد.

۱۲- داروی سوزش دهنده (لاذغ):

داروی سوزش دهنده دارویی را گویند که لطیف و بسیار نفوذکننده است و به وسیله تفرق، پیوسته را به قطعات بسیار کوچک درمی آورد این قطعات جدا شده به حدی نزدیک هم می مانند که نمی توان یکی جدا از دیگری حس کرد و مثل این است که همه باهم در یک جای جمعند.

ضماد خردل با سرکه- و سرکه به تنهایی نمونه داروهای سوزنده هستند.

۱۳- داروی سرخ کننده (محر):

دارویی است که هر وقت به یکی از این اندامها می رسد آن را گرمی زیاد می بخشد بر اثر این گرم شدن خون به سوی آن جذب می شود و به سطح آن روی می آورد و اندام سرخ رنگ می گردد. خردل، انجیر، پونه، کروییا (قردمانا) از این دسته اند. کنش داروهای سرخ کننده به کنش داغ کنندگی نزدیک است.

۱۴- داروی خارنده (محكك):

دارویی که خلطهای سوزناك و خارش دهنده را به وسیله کشش و گرمی به سوی مسامات می کشاند داروی خارنده (حكك کننده؛ محكك) نامیده شده است. چنین دارویی تا این اندازه فعال نیست که قرحه به وجود آورد. شاید خارش که به وجود می آید از خارهای کرکی سخت و ریز باشند که محسوس نیستند نمونه ای از داروی خارنده گیاه «کبیکه» است.

۱۵- داروی قرحه آور (مقرح):

دارویی است که رطوبت های واقع در میان اجزای پوست را تحلیل می برد و ماده ناپسند را که مایه قرحه (دمل چرکین) می شود به سوی پوست می آورد. داروی قرحه آور را مقرح خوانند. گیاه بلادر (آکاژو) نمونه ای از داروهای قرحه آور است.

۱۶- داروی سوزنده (محرق):

سوزنده دارویی را گویند که قسمت لطیف اخلاط را از بین می برد و تنها خاکستر اخلاط را باقی می گذارد. مثلاً شبرم سوزنده است.

۱۷- داروی خورنده (آكال):

دارویی را خورنده (اکال) نامند که با عمل تحلیل بردن و ایجاد قرحه از گوهر گوشت می‌کاهد. (زنجار) مثالی برای داروی خورنده است.

۱۸- داروی خردکننده (مفت):

دارویی است که در برخورد با خلط سفت و سخت آن را به چندین پارچه ریز درمی‌آورد و مثال این دارو حجر الیهود و همانند آن است که سنگ (مثانه یا کلیه) را خرد و له می‌نماید.

۱۹- داروی معفن (گندانده):

دارویی را معفن گویند که بتواند مزاج اندام یا مزاج روحی را که به سوی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۳

اندام می‌آید فاسد نماید و به وسیله تحلیل رطوبت مزاج اندام را چنان به تباهی کشاند که برای تبدیل شدن به جزیی از اندام به کار نیاید. داروی معفن نه می‌سوزاند و نه می‌خورد بلکه رطوبتی تباه که حرارتی بیگانه در آن است در اندام باقی می‌گذارد، در نتیجه عفونت روی می‌دهد. زرنیخ و تافسیا (صمغ سداب کوهی) و نظایر آنها از این دسته‌اند.

۲۰- داروی داغ‌گذار (کاوی):

داغ‌گذار دارویی را گویند که پوست را می‌سوزاند و خشک می‌گرداند. پوست از اثر آن چنان سفت می‌شود که گویی سوختگی ناشی از آتش است. آن‌گاه گوهر پوست راه را بر خلط سیال می‌بندد تا نتواند بیرون آید. این جای داغ و سوختگی بر پوست را «خشک ریشه» می‌نامند. چنین دارویی را برای بند آمدن نزیف شرایین (خونریزی شرایین) و حالات مشابه آن به کار می‌برند. زاج و قلقطار (زاج زرد) از داروهای داغ‌گذارند.

۲۱- داروی پوست‌کن (قاشر):

دارویی است که اجزای فاسد پوست را می‌زداید و در معالجه بهق و کلف و غیره به کار می‌آید مانند قسط و راوند (ریواس).

۲۲- داروهای سردکننده (مبّد):

داروهای سردکننده (مبّد) که معروف است.

۲۳- داروی توان‌بخش (مقوی):

دارویی که هیئت و مزاج اندام را از آسیب نگهدارد و نگذارد مواد زائد بر آن اثر گذارند مقوی نامیده می شود. چنین دارویی یا خاصیتی در خودش دارد مانند گل محتوم و تریاق و یا این اثربخشی از اعتدال مزاج آن دارو است که گرمتر را سرد و سردتر را گرم می نماید. جالینوس این اعتدال را در روغن گل محمدی می بیند.

۲۴- داروی بازدارنده (رادع):

بازدارنده ضد جذب کننده است و عبارت از دارویی سرد است که اندام را سردی می بخشد و در نتیجه این سردی تراکم در اندام بوجود می آید و سوراخ های ریز اندام تنگ می شوند و حرارت جذب کننده اش کاهش می یابد و مایعی که به سوی آن در جریان است بند می آید یا منعقد می شود و به اندام نمی رسد و اندام آن را نمی پذیرد، مانند تاجریری (عنب الثعلب) که در معالجه دمل ها (اورام) استعمال می شود.

۲۵- داروی غلیظکننده (مغلظ):

غلیظکننده مقابل رقیق کننده است و بر دارویی اطلاق می شود که قوام رطوبت را از آنچه هست غلیظتر می گرداند و این یا به وسیله خاصیت منجمدکنندگی یا منعقدکنندگی یا مخلوط شدن صورت می گیرد.

۲۶- داروی مفتح (فاصله انداز):

دارویی را به این اسم نامند که ضد هاضم و رساننده (پزنده) باشد.

به وسیله سرد مزاجی ای که دارد تأثیر گرمای غریزی و حرارت بیگانه را در غذا خنثی می سازد. غذا نه هضم می شود و نه به پختگی می رسد.

۲۷- داروی تخدیرکننده (مخدر):

مخدر عبارت از دارویی است که بسیار سرد مزاج است و به حدی اندام را سرد می کند که گوهر روح حامل نیرو و حس و حرکت در مزاج آن اندام سرد می گردد و گوهرش غلیظ می شود و قوای نفسانی نمی تواند از آن استفاده کند. مزاج اندام نیز از سردی دارو به همین حالت درمی آید و از قوای نفسانی تأثیرپذیر نخواهد ماند. افیون و بنگ از این قبیل اند.

۲۸- داروهای مرطوب کننده:

معروف است.

۲۹- داروی بادزا (منفخ):

دارویی را به این اسم نامند که در گوهرش رطوبتی بیگانه و غلیظ موجود است و هرگاه گرمای غریزی در آن به کار افتد آن رطوبت بزودی از بین نمی‌رود و به گاز تبدیل می‌شود مانند لوبیا. هرآنچه بادزا است سردرد می‌آورد و برای چشم زیان دارد. لیکن برخی از داروهای بادزا اعم از دارو یا غذا رطوبتشان در مرحله هضم اول باد می‌شود و در معده و روده‌ها جای می‌گیرد. در برخی دیگر از این‌ها که رطوبتی زیاد دارند و خودبه‌خود ماده‌ای است که به گاز تبدیل می‌شود و تا در معده است کاری نمی‌کند وقتی به رگ‌ها رسید نمایان می‌گردد. یا اینکه قسمتی از آن در معده می‌ماند و به صورت گاز درمی‌آید و بقیه‌اش به رگ‌ها وارد می‌شود و در رگ‌ها می‌دمد و گاهی به کلی در معده می‌ماند و به گاز تبدیل می‌شود. لیکن تمامی آن در معده تحلیل نمی‌رود و گاهی که به رگ‌ها می‌رسد هنوز قسمتی از نیروی بادزایی در آن باقی است.

در هر حال هر دارویی که رطوبت زیادی دارد و آن رطوبت با اجزاء دیگر دارو بیگانه است ایجاد گاز می‌نماید. مانند زخفیل و تخم ترتیزک آبی (جرجیر) و هر دارویی که باد در رگ‌ها پدید آورد، سبب نعوظ (اشتهای جماع) گردد.

۳۰- داروی شوینده (غسال):

دارویی را شوینده گویند که می‌زداید، اما این زدودن از نیروی مؤثری نیست که در او موجود است بلکه از نیروی است که از نیروی مؤثر دیگر تأثیرپذیر است و حرکت آن را یاری می‌کند. منظورم از نیروی تأثیرپذیر، رطوبت و مرادم از حرکت جاری شدن است. چه هرگاه مایعی لطیف بر دهانه رگ‌ها جریان یافت، به وسیله رطوبتش مواد زائد را نرم می‌نماید و در جریانش این مواد نرم شده را کنار می‌زند مانند: آب جو (ماء الشعیر) و آب زلال و نظایر آن.

۳۱- داروی چرك‌آور:

منظور از چرك‌آور دارویی است مرطوب که با رطوبت قرحه می‌آمیزد و چرك و رطوبت قرحه را فزونی می‌دهد و مانع خشکیدن و به هم آمدن زخم می‌شود.

۳۲- داروی لغزاننده (مزلق):

وقتی جسمی در مجرای گیر کرده است و نمی‌تواند بیرون آید، دارویی است مرطوب که می‌تواند جسمی را که در مجرای گیر کرده است بکند. این دارو با اجزای آن می‌آمیزد و بر اثر این آمیزش اجزای آن نرم می‌شود و برای جریان یافتن در مجرا آمادگی پیدا می‌کند و با سنگینی طبیعی که دارد یا به وسیله نیروی دافعه به حرکت می‌افتد. گویند آلو که اسهال می‌آورد از لغزاننده‌هاست.

۳۳- داروی هموارکننده (ملمس):

دارویی را هموارکننده گویند که بر سطح اندامی زیر می گسترده و زیری را می پوشاند، یا رطوبتی به سوی سطح زیر روان می سازد و زیری را می پوشاند.

۳۴- داروهای خشکاننده:

دارویی را که لطیف و گدازنده است و رطوبت‌ها را از بین می برد خشکاننده خوانند.

۳۵- داروی گیرنده (قابض):

داروی گیرنده است که حرکات اجزای اندام را به گردهم آبی وامی دارد تا در جای خود متراکم شوند و مجراها بند آیند.

۳۶- داروی فشرنده (عاصر):

دارویی که اجزای اندام را چنان جمع آورد و می گیرد که رطوبت‌های رقیق آن تحت فشار قرار می گیرند و ناگزیر جدا می شوند، فشرنده نام دارد.

۳۷- بندآورنده (مسدد):

دارویی است خشک و از خشکی و تراکمی که دارد یا از آنجا که پوشنده است در

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۵

مجراها (منفذها) متوقف می شود و بند آمدن را موجب می گردد.

۳۸- داروی پوشاننده (مغری):

دارویی را پوشاننده گویند که خشک است و کمی رطوبت لزج در آن هست و به دهانه می چسبد و بند می آورد و در نتیجه سیلان بازمی ایستد. هرچه لزج و سیال و لغزنده باشد و به گرمی نزدیک شود پوشاننده و بندآورنده و متوقف کننده می شود.

۳۹- داروی به هم آورنده (مدمل):

به هم آور عبارت از دارویی است که رطوبت میان هر دو طرف زخم را غلظت بخشد و آن را خشک نماید تا به حالتی درآید که برای پوشیدن و به هم چسبیدن آماده شود. و به این ترتیب هر دو طرف زخم را به هم آورد. خون سیاوشان و صبر زرد از این قبیل داروها هستند.

۴۰- داروی رویاننده گوشت (منبت اللحم):

این نوع دارو مزاج خونی را تعدیل می کند که بر زخم وارد می آید و خون را منعقد می کند و سرانجام آن را تبدیل به گوشت می سازد.

۴۱- داروی مهرگذار (خاتم):

مهرگذار یا پایان بخش دارویی است که سطح زخم را می خشکاند و موجب به وجود آمدن «خشک ریشه» می شود که زخم را تا رویش پوست طبیعی از آسیب نگه می دارد. هر دارویی که به اعتدال بخشکاند و پوست را به اعتدال برویاند و سوزش نداشته باشد از داروهای مهرگذار به شمار می آید.

۴۲- داروی کشنده (قاتل):

عبارت از دارویی است که مزاج را به افراطی تباه سازد مانند: شبرم و افیون.

۴۳- سم:

دارویی را سم «زهر» می گوئیم که نه تنها به واسطه «ضدیت» کشنده است بلکه با خاصیتی که در خود آن موجود است سبب مرگ می شود مانند «بیش».

۴۴- تریاق و پادزهر:

تریاق و پادزهر دارویی را گویند که تندرستی و نیروی روح را نگه می دارند تا بتواند زیان سم را از خود دفع نماید گو اینکه پادزهر مصنوعی را تریاق می نامند و واژه پادزهر به داروهای پادزهری ساده اطلاق می شود که طبیعی و غیر صنعتی هستند و شاید نباتیات شایستگی اسم تریاق را بیشتر از مصنوعات داشته باشند و احتمال این هم هست که بسیار تفاوت میان این دو اسم نباشد.

۴۵- داروهای اسهال آور، عرق آور، ادرار آور (مسهل، معرق، مدر):

این داروها را همه می شناسند.

اینک قواعدی چند به مطالبی که تا به حال گفته شد اضافه می کنیم:

الف- هر دارویی که وسیله اسهال و قبض می گردد، مانند سورنجان، برای درد مفاصل مفید است زیرا قوت اسهال آور می آید و ماده را جذب می نماید. آنگاه قوت بندآور می رسد و مجرای ماده را تنگ می کند. ماده به جای اولی بر نمی گردد و چیزی هم به دنبال ماده نمی آید.

ب- هر دارویی که گدازنده است و گیرندگی نیز در آن هست آن دارو معتدل به شمار می‌آید و برای سستی مفاصل و ترنخیدن مفاصل و ورمهای بلغمی مفید است. زیرا گیرنده و تحلیل‌برنده هر دو در خشکانیدن کمک می‌کنند و هرگاه گیرنده و تحلیل‌برنده باهم باشند خشکی شدت می‌یابد.

ج- داروهای مسهل و ادرارآور در اکثر حالات کنش‌های مخالف همدیگر دارند. داروی ادرارآور غالباً ته‌نشین را می‌خشکاند و مسهل بول را کاهش می‌دهد.

د- داروهای گرمی بخش و نیروی سردکننده در آنها گرد آید در علاج دملهای گرم از آغاز بروز تا پایان مفید هستند. زیرا به وسیله سردی قابض و بازدارنده است و به وسیله آنچه گرم است

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۶

می‌گدازد.

ه- داروهای که دارای قوت پادزهری هستند و سردی در آنها موجود است در معالجه بیماری سل (دق) مفیدند.

و- داروهای که در آنها قوت پادزهری و حرارت جمع شده است در معالجه سردی قلب از هر دارویی مفیدترند. لیکن این تقسیمات عادلانه که در آن به هر مزاجی آنچه شایسته و درخور آن است داده شده است و نیروی تحلیل‌برنده، دور از ماده‌ای که به اندام می‌ریزد جای داده شده است و نیروی سردکننده از آن سوی دور نگه داشته شده است. تا ماده از اندام بیرون جهد و نه آن تحلیل رود و نه این منجمد گردد، این از نیروی طبیعت است و طبیعت شیرین‌کار گماشته و فرمانبردار پروردگار دادار.

گفتار پنجم تأثیر عوامل خارجی بر دارو

در بعضی از حالات که به وسیله صنعت بر داروها عارض می‌شود حکم داروها نیز تغییر می‌یابد و ویژگیهای اولیه آنها دگرگون می‌شود، مثلاً پختن، کوبیدن، آتش زدن، شستن، یخ بستن از سرما، مجاورت دارویی با داروی دیگر، شاید دارو را از حالی به حالی دگرگون سازد. گاهی آمیختن دارویی با دارویی دیگر خصایص اولیه دارو را تغییر می‌دهد هرچند این بحث باید در باب ترکیب داروها ذکر شود ولی یادی از آن در این مقام بی‌مناسبت نیست.

می‌گوییم: داروهای که از دستکاری (صنعت) تأثیرپذیرند چندین نوع و حالاتی که از آن تأثیر می‌پذیرند چندین قسمت هستند اینک به شرح مفصل آن می‌پردازیم.

پختن دارو

دارویی که جرمش متراکم و غلیظ است و تا بسیار نجوشانی اثری نمی بخشد مانند: ریشه کبر، زراوند، زرنباد، و شبیه آنها. دارویی که در حالت اعتدال (میان غلیظ و رقیق) است باید به حالت اعتدال جوشیده شود چه اگر بسیار بجوشد از تأثیر می افتد. مانند داروهای مدر، استخودوس و مانند آنها.

دارویی که رقیق تر از حالت اعتدال است و کمترین جوشیدن برای آن کافی است اگر بیشتر از يك غل بجوشد تأثیر دارویی را از دست می دهد مانند افتمون (سس صغیر). اگر افتمون در هنگام جوشیدن بیش از يك غل بزند و خوب بپزد خاصیت دارویی آن از بین می رود.

کوبیدن دارو

برخی از داروها بعد از کوبیده شدن اثری ندارند، مانند: گیاه محموده (سقمونیا)؛ پس باید با کمال

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۷

نرمش و آهستگی و تأنی کوبید و نباید بر آن فشار زیاد آورد تا بر اثر فشار کوبیدن چنان گرمایی حاصل شود که نیروی آنها را تباه گرداند. انگمها (صمغها) غالباً این حالت را دارند و بر اثر کوبیده شدن تأثیر خود را از دست می دهند. اگر آنها را در آب حل کنند بهتر از آن است که بکوبند.

هر دوايي از هر صنفی که باشد اگر در کوبیدنش افراط شود بی اثر می ماند. نباید پنداشت که اجزای کوچک کوبیده هرچند بسیار ریز هم هر يك به تناسب جرم خویش همان نیروی ناکوبیده را در بر دارد گاهی جسم به حدی کاهش می یابد که کلیه خاصیت تأثیر قبلی را می بازد. تصور کنید اگر جسمی بتواند مقدار معینی را حرکت دهد و بعداً آن را به دو نیم کنیم باز می تواند آن مقدار معین را به حرکت درآورد؟

مسئله نه. مثال را واضح تر بگویم: باری داریم که ده نفر می توانند آن را در يك روز تا يك فرسخ راه حمل نمایند آیا پنج نفر می توانند آن بار کدایی را بردارند و علاوه بر برداشتن تا نیم فرسخ آن را ببرند؟

شاید بگوئیم اگر این بار را نصف کنیم و آن را به پنج نفر بدهیم می توانند نقل کنند ولی اگر بار قابل تقسیم نباشد تکلیف چه خواهد شد؟ و اگر هیچ نیمی از آن به دو نیمه دیگر انتقال پذیر نباشد چطور؟ دارو حالت همین بار را دارد. دارو در حالت کل خود قبل از کوبیدن تأثیری دارد و دارای خاصیت معینی است. اگر به وسیله کوبیدن اجزای آن از هم پاشند هر جزئی از آن نمی تواند تأثیر کلی آن را داشته باشد و نه هر جزئی به اندازه حجمی که دارد در حجمی که به اندازه آن ریز است تأثیر می نماید. حتی گروهی بر این عقیده اند که اجزای خرد و ریز هیئت و نیروی دارویی را از دست می دهند این عقیده درباره داروهای ترکیبی به صواب نزدیکتر است و بهتر آن است که در کوبیدن آنها افراط ننمایند. اگر دارویی را زیاده از حد لازم بکوبند (خرد کنند) خاصیت دارویی خود را رها کند و اثرات دیگری

از آن سر زند. مثلاً دارویی که خلط یا درد را بیرون می‌راند، اگر در کوبیدن آن افراط کنند خاصیتش را از دست می‌دهد و تنها مواد آبکی را دفع می‌نماید. زیرا نیروی قبلی را از دست داده است و آنقدر ریز شده که بسیار زود نفوذ می‌کند و به اندامی می‌رسد که مورد نظر نبوده است و کنش را قبل از وقت نشان می‌دهد. در این زمینه جالینوس حکایتی دارد و می‌فرماید: مخلوطی حاوی زیره را برای رفع یبوست مزاج به عنوان (ملین) که خاصیت او است کوبیدم و در این کوبیدن افراط ورزیدم به جای رفع یبوست مزاج، حالت داروی ادرارآور پیدا کرد.

پس نباید داروهای دارای گوهر لطیف را بسیار کوبید، اما داروهایی که گوهر متراکم دارند به کوبیدن زیاد نیازمند هستند و به ویژه اگر بخواهیم داروی گوهر متراکم را به راه دور بفرستیم و در عین حال علاوه بر تراکم سنگین نیز باشد. مانند: بستد^۲، مروارید، مرجان، شاه‌دانه و همانند آنها.

سوزاندن دارو

برخی از داروها را باید سوزاند تا از تأثیرش کاسته شود و برخی را به این منظور باید سوزاند تا تأثیرش بیشتر گردد. کلیه داروهای تندی (حاد) که دارای گوهر لطیف یا معتدل هستند بر اثر سوختن گوهر آتشی که در بر دارند تحلیل می‌رود و می‌کاهد و از این رو گرمی و تندی آنها هم رو به کاهش

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۸

می‌رود، مانند زاج‌ها و زاج زرد (قلقطار). داروهایی که دارای گوهر متراکم و نه تند هستند و نه گرم بر اثر سوختن نیروی تند می‌بایند. مانند آهک: آهک سنگی بوده است که حدتی (تندی) نداشته است و بعد از آنکه به آتش کشیده شده است تندی را کسب کرده است. بطور کلی هدف از سوزاندن دارو یکی از حالات پنجگانه زیر است:

الف- از حدت دارو بکاهیم مانند: زاج و زاج زرد.

ب- دارو حدت یابد مانند حالت آهک.

ج- دارویی که گوهرش متراکم است و می‌خواهیم لطیف شود، مانند خرچنگ و شاخ گوزن که می‌سوزانند.

د- برای کوبیده شدن (خرد شدن) آمادگی پیدا کند، مانند ابریشم.

ابریشم را برای تقویت قلب می‌سوزانند، لیکن اگر آن را با قیچی ریزریز کنند بهتر و تأثیرش از سوخته آن بیشتر است. اما با قیچی بریدن به اندازه‌ای که لازم است ریزریز شود، دشوار است و ناگزیر آن را به آتش می‌کشند.

^۲ (۱) - بستد: در فرهنگ معین به معنی مرجان آمده است لیکن بستد سنگی سرخ‌رنگ دریایی است و غیر مرجان است.

ه- برای اینکه از تباهی گوهرش اثری نماند، مانند کژدم که آن را برای معالجه سنگ مثانه می‌سوزانند.

شستن دارو:

هر دارویی که مقداری از گوهر تند لطیف با آن آمیخته باشد می‌توان به وسیله شستن آن تندی را از آن زدود و گوهرش را تعدیل نمود. تعدیل دارو به وسیله شستن در سه حالت به کار می‌آید:

۱- وقتی دارو بیش از حد لازم گرم است، به وسیله شستن رو به سردی می‌آورد و اعتدال می‌یابد آن بخش از دارو که مزاج خاکی دارد وقتی به آتش کشیده می‌شود گرمی را از آتش دریافت می‌دارد. عمل شستن آن را از گرمی اکتسابی می‌رہاند. آهک شسته همین حال را دارد که اثر سوختن آن از بین می‌رود و معتدل می‌گردد.

۲- شستن دارو گاهی نه تنها بدین منظور است که سردی بخشد بلکه منظور آن است که اجزای دارو را کوچک سازد و صیقل دهد و آماده بهره‌برداری نماید. مانند نرم کردن توتیا در آب.

۳- در دارو نیروی هست که کاری به آن نداریم و می‌خواهیم آن را از دارو دور نماییم مثلاً عمل شست‌وشو را در سنگ ارمنی و لاجورد انجام می‌دهیم تا نیروی تهوع‌آور را از دست بدهند.

منجمد کردن دارو

هر دارویی که دارای گوهر سرد است در حالت انجماد نیروی لطیف را از دست می‌دهد و سردیش افزایش می‌یابد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۹

مجاورت دارو با داروی دیگر

داروها گاهی بر اثر همنشینی و مجاورت کنش ویژه خود را تغییر می‌دهند. داروی سرد از همسایه گرم گرمی کسب می‌کند و داروی گرم از همنشینی سرد به سردی می‌گراید. بسیاری از داروهای سردمزاج را که در کنار انکژه (حلتیت)، شبرم، جندبیدستر و مشک قرار دهند به گرم‌مزاجی روی می‌آورند و گرمی می‌بخشند. بسیاری از داروهای گرم را اگر در مجاورت کافور و صندل که سردند بگذارند به سردی می‌گرایند و سردی‌رسان می‌شوند پس باید دانسته شود که همنشینی اثر می‌بخشد و نباید داروهای مختلف در کنار هم نهاده شوند و از یکدیگر تأثیر پذیرند.

آمیزش داروها

در آمیزش داروها باهم ممکن است یکی از حالات زیر ایجاد شود:

۱- اثرات دارویی با آمیختن بیشتر گردد.

۲- داروها بر اثر آمیزش اثر خود را از دست بدهند.

۳- بر اثر این آمیخته شدن، خطرات دارو از بین برود و مفید واقع شود.

حال برای این هر سه حالت مثال و توضیحاتی داریم:

حالت اول: برخی از داروها دارای نیروی اسهالی هستند و لیکن بدون کمک از غیر نمی‌توانند کار را یکسره کنند. پس به کمکی نیازمند هستند تا قوت لازم را بیابند مثال:

گیاه ترید مسهل است ولی نه به آن اندازه که برای اسهال شدید به کار آید. اگر فلفل و داروهای لطیف همراه ترید باشند در عمل تحلیل بردن به آن کمک می‌کنند و اسهال سریع‌تر صورت می‌گیرد.

زراوند دارای نیروی قبض شدید است، لیکن قوت بازکنندگی نیز دارد که از اثر آن می‌کاهد. اگر زراوند را با گل ارمنی یا با افاقیا مخلوط کنیم به شدت قابض خواهد شد.

آمیختن داروها گاهی به منظور نفوذ کردن و رسیدن به مقصد صورت می‌گیرد مثلاً در مورد زعفران که گل محمدی و کافور و بسند را با آن می‌آمیزند تا به قلب برسد.

گاهی نیز هدف از بهم‌آمیختن داروها عکس هدف قبلی است یعنی برای نفوذ دادن نیست بلکه برای بازداشتن و به تعویق انداختن است. مثلاً داروهای لطیف و نفوذکننده را که برای معالجه کبد به کار آید با تخم ترب می‌آمیزند تا تخم ترب آن دارو را تا مدتی که لازم است در کبد حبس نماید و الا اگر داروی لطیف و خوشگذر بدون بازدارنده باشد زودتر از مطلوب از کبد خارج می‌شود. تخم ترب بر ضد راه خروج آن مزاج را به قی کردن وامی‌دارد و هرآنچه از داروی لطیف به سوی رگ‌ها در حرکت است به تعویق می‌افتد.

حالت دوم: دو نوع از دارو که هر دو يك اثر می‌بخشند لیکن اثر آنها به وسیله دو نیروی متضاد یا شبیه متضاد است اگر این دو نوع دارو باهم باشند چنانچه یکی از آن دو زودتر برسد. اثر خود را نشان می‌دهد و اگر هیچ‌کدام از دیگری پیشی نگیرد و باهم به مقصد برسند. مانع کار یکدیگر می‌شوند و هیچ‌کاری انجام نمی‌دهند. به عنوان مثال: هلیله و بنفشه این حالت را دارند. بنفشه نرمی‌بخش است و هلیله از راه

فشردن و متراکم کردن اثر مسهلی دارد. اگر هر دو باهم در يك آن بر ماده وارد آیند اثری نخواهند بخشید اگر هلیله قبلا بیاید و بعد از آن بنفشه سر برسد یکی از آنها بی کار می ماند و چنانچه بنفشه اول بیاید و نرمش دهد و بعدا هلیله سر رسد و فشار آورد اثر قوی تر می گردد.

حالت سوم: صبر و کتیرا و مقل را برای این حالت مثال می آوریم.

صبر مسهل است و معده را می پالاید ولی خراشنده است. و دهانه رگها را باز می نماید. کتیرا پوشاننده (چسبنده) است. مقل قابض است.

هرگاه صبر را به روان کردن کار دفع استعمال می کنیم آن را با کتیرا و مقل می آمیزیم. در این صورت صبر اسهال می دهد. کتیرا آنچه را که صبر تراشید پر می نماید (می پوشاند) و مقل دهانه رگها را تقویت می کند و کار به سلامت به انجام می رسد.

آنچه تا اینجا ذکر شد دستورات و مثالهای مفید بودند که می توان از آنها استفاده کرد و به وسیله آنها مزاج داروها را شناخت و به روش استعمال آنها پی برد.

گفتار ششم چیدن داروها و نگهداری آنها

گروهی از داروها معدنی و برخی گیاهی هستند دسته ای نیز از جانوران بدست می آیند.

داروهای معدنی:

در گزینش داروهای معدنی شروطی باید مورد نظر باشند به قرار زیر:

۱- داروها از معدنی استخراج شده باشند که فرآورده هایش به خوبی مشهور است، مانند زاج سبز (قبرسی) زاج کرمانی و مشابه آنها.

۲- داروی معدنی باید صاف و بی آلایش و دور از هر آمیزه بیگانه ای باشد.

۳- باید مواد برجیده به عنوان دارو، گوهر تمام عیار باشد و رنگ و مزه ویژه آن بدون کاستی و درست باشد.

داروهای گیاهی:

داروهای گیاهی بر چند نوعند به قرار زیر:

برگ گیاه، تخم گیاه، ریشه و ساقه و شاخه گیاه، گل و شکوفه گیاه، میوه گیاه و گاهی نیز تمام گیاه مورد استفاده دارویی قرار می گیرد.

چیدن و نگهداری برگ‌ها: گیاه باید به حجم نهایی خود رسیده باشد تا برگ نیز به مرحله نهایی نمو

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۴۱

رسیده باشد و باید قبل از آنکه برگ تغییر رنگ بدهد یا بشکند و یا پژمرده شود و به زمین بیفتد آن را چید.

چیدن تخم دارویی گیاهان: تخم گیاه را باید هنگامی چید که کاملاً سفت شده باشد و اثری از رطوبت و نارسیدگی در آن نمانده باشد.

چیدن ریشه گیاهان: ریشه گیاه را هنگامی به منظور دارویی باید بچینند که گیاه در شرف برگ‌ریزی است.

چیدن شاخه و ساقه: زمان چیدن شاخه و ساقه گیاه دارویی وقتی است که گیاه کاملاً نمو یافته و رسیده است و هنوز پژمردگی به آن راه نیافته است.

چیدن شکوفه‌ها: شکوفه را باید بعد از باز شدن کامل و قبل از پژمردن و افتادن برچید.

چیدن میوه گیاهان: میوه گیاه را باید تمام رسیده از درخت یا گیاه چید و چیدن آن قبل از هنگامی باشد که آماده ریختن و افتادن است.

چیدن گیاه کامل: گیاه باید هنوز شاداب باشد، تخمش رسیده باشد، ساقه آن کمتر ترنجیده و شاخه آن کمتر پژمرده باشد. تخم آن پرمغزتر و چاق‌تر و میوه‌اش پرمایه‌تر و سنگین‌تر باشد. میوه حجیم و بی‌مایه و پژمرده چندان ارزشی ندارد اما اگر بزرگ و پرمایه باشد از کوچک‌ترش مفیدتر است. چیدن گیاه دارویی در هوای صاف و آفتابی بهتر از آن است که در هوای مرطوب و بارانی و بعد از باران بچینند.

گیاهان بیابانی (وحشی) هرچند غالباً از گیاهان کاشته شده (زراعتی) کم‌حجم‌ترند لیکن بهتر از آنها هستند در این مورد گیاهان کوهستانی با ارزش‌تر از گیاهان جلگه‌ای می‌باشند هر گیاهی که بر بلندیا روئیده است و یا به مرغزار و چمنزارها نزدیک‌تر است بهتر از سایر گیاهان است. هر گیاهی که در وقت و اوان خود چیده شود بهتر از آن است که قبل یا بعد از وقت چیده‌اند.

شرایطی که ذکر شد در اکثر حالات مطابقت دارد و باید مراعات شود. هر قدر رنگ گیاه سیرتر و مزه‌اش آشکارتر و بویش قوی‌تر باشد نشانه خوبی آن است. از تأثیر گیاه خشک شده بعد از سه سال کاسته می‌شود باستثناء چند گیاه از قبیل دو نوع خربق سیاه و سفید.

انگم‌ها و شیردها

شیره و انگم (صمغ) گیاهان را به منظور استفاده دارویی باید بعد از منعقد شدن و قبل از آنکه آنقدر خشک شود که به آسانی خرد شود برچید. اکثر انگم‌ها و به ویژه افریون بیشتر از سه سال تأثیر نمی‌بخشند. بهترین نوع انگم‌ها آن است که مدت بیشتری پایدار و اثربخش بماند. اگر انگم تازه و نیرومند در دسترس باشد چه بهتر، اما اگر چنین انگمی پیدا نشود می‌توان کهنه آن را که در اثربخشی تا حدی ناتوان شده است به جای آن به کار برد و مقدار آن را بیشتر کرد.

داروهای حیوانی:

تهیه عناصر درمانی از حیوانات شروطی دارد به قرار زیر: حیوان باید جوان باشد، در فصل بهار مورد استفاده قرار گیرد و صحیح الجسم و کامل الاعضاء باشد. باید ماده دارویی را بعد از سر بریدن حیوان از

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۴۲

آن جدا کرد و حیوانی که بر اثر بیماری مرده است نباید مورد استفاده قرار گیرد. دانستن آنچه که در این گفتار آمده است برای طبیعت بایسته است و لازم است آنها را دستورات عمومی (کلی) دانست و در زمینه ادویه مفرده از آن استفاده کرد. جمله اول را با این گفتار پایان می‌دهیم و بعد از آن جمله دوم را می‌آوریم و در نظر داریم که راجع به مزاج ادویه مفرده‌ای که شهرت دارند و شناسایی آنها برای ما آسانتر است سخن به میان آوریم. علامات و نشانه‌هایی برای شناسایی آنها می‌گذاریم تا یادگیری آنها آسان و صحیح باشد.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۴۳

جمله دوم [در شناسایی قوای جزئی داروهای مفرده]

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۴۴

جمله دوم شامل دوازده لوح و يك قاعده

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۴۵

مشتمل بر چندین لوح و يك قاعده درباره ادویه مفرده

در جمله اول طرز تنظیم لوح‌ها را بیان کردیم و در اینجا تصمیم داریم محتویات هر لوحی را جداگانه شرح دهیم و در قاعده بگنجانیم و رنگ‌هایی را که برای هر يك از لوح‌ها قرار داده‌ام ذکر نمائیم.

چهار لوح اول از این الواح آشکارند و نیاز به توضیح چندانی ندارند از لوح پنجم به بعد به شرح بیشتر و رنگهای ویژه احتیاج دارند. لیکن نباید چنین پنداشت که ما در یافتن محتوای لوح‌های نامبرده نوآوری‌هایی کرده‌ایم و زیاده بر آنچه سابقاً ذکر شده مطالب تازه‌ای آورده‌ایم چه هرچه ما در این فصل گردآوری کرده‌ایم همانها هستند که درباره ادویه مفرده ذکر شده است و در اینجا احکام و فوائد ویژه هر یک از آنها را توضیح می‌دهیم.

لوح اول لوح افعال و خواص

منظورم اولین لوحی است که به رنگ‌آمیزی نیاز دارد و آن عبارت از لوح اثرات است. کنش‌ها را می‌توان به چندین نوع تقسیم نمود بدین قرار:

لطیف، متراکم (کثیف)، لزج، خشک‌کننده (نشاف) لطیف‌کننده، غلیظ‌کننده، چسباننده، تحلیل‌برنده، زداینده، پوشنده، زبری‌دهنده، صاف‌کننده، بازکننده که دهانه رگ‌ها را باز می‌کند، سست‌کننده، قطع‌کننده، بادشکن، جذب‌کننده، سوزناک (لاذغ)، بازدارنده، تصفیه‌کننده، مسکن درد، سرخ‌کننده، خارنده، قرحه‌آور، خورنده، سوزنده، عفونت‌زدا، عفونت‌آور، داغ‌گذار، نیروبخش، رساننده، مانع پخته شدن (مفحج)، مخدر، استحکام‌بخش، سست و متخلخل، بادزا، شوینده، لغزنده، فشرنده، گیرنده، خاموش‌کننده، پالاینده خون، عرق‌آور، بندآورنده خون، بندآورنده عرق، نیک‌کیموس، بدکیموس، از بین برنده زبان آب‌ها، پرغذا، کم‌غذا، توان‌بخش اندام‌ها، توان‌بخش درون (احشاء)،

قانون (ترجمه شرف‌کنندی)، ج ۲، ص: ۴۶

تبدیل شونده به خلطها، ضد بیماریهای سودا، سودآور، صفراآور، ضد صفراء، بلغم‌آفرین، ضد بلغم، سازگار با پیران، برخی از کنش‌ها که در قوا باشند خلاف کنش طبیعی می‌شوند کنشی که همراه با اسهال است و به آن کمک می‌کند.

لوح دوم کاربرد دارو در آرایش (زینت)

این کنش‌ها تصفیه می‌کند، تیرگی می‌بخشد، زداینده لکه‌های سرخ مایل به سیاه، نافع برای بهق سیاه، ابلقی و برص. برص‌آور، بهبودی‌بخش برای پوست‌پوست شدن بدن (قوباء) و برای لکه‌های سرخ و سیاه و کک‌مک، و به وجود آورنده و نافع برای لکه‌های سرخ و سیاه، کک‌مک، آثار قرحه، اثر آبله، ترک رخساره و لب، ترک پا، رنگ را سرخی می‌دهد، خال‌های کوبیده را برمی‌کند، زگیل را از بین می‌برد، بوی بغل و بدن را برطرف می‌کند، بغل و بدن را بدبوی می‌کند، پیکان و خارهای استخوانی را بیرون می‌آورد، دندانها را پاک می‌کند، دندان را زرد می‌کند، بوی بینی و دهان را می‌زداید، بوی دهان می‌آورد، چاقی آور، لاغرکننده، ضد شپش، شپش‌زا، علاج کژدمه، مفید در بیماری جذام، جذام‌آور، پادزهر گزیدن موش، علاج ناخن‌های کج شده، علاج خوره ناخن‌ها، علاج لکه‌های سپید ناخن، نگهدارنده پستان، نگهدارنده بیضه مرد، زیبایی‌بخش رنگ، بوی دهان را خوش می‌کند، موی را سیاه می‌کند،

موی را سپید می‌کند، سبب بلندی موی می‌شود، موی را پرپشت می‌نماید، موی را سرخ‌رنگ می‌کند، موی را قوی می‌گرداند، موی را مجعد می‌کند، موی را صاف می‌کند، موی را می‌ترکاند، مفید در داء الثعلب، بازدارنده ترك، مفید در داء الحیه، نافع برای تنك شدن مو، مانع ریزش مو، مانع طاس شدن، موی را تنك می‌کند، طاسی به بار می‌آورد، موی را می‌رویاند.

لوح سوم اثر دارو بر دمل‌ها و جوش‌ها

در این قسمت تأثیر دارو در دمل‌های گرم، دمل‌های سرد، دمل‌های داخلی، دمل‌های پی، دمل‌های ماهیچه، دمل‌های گوش، دمل‌های زیر بغل، ورم‌های کبد، طحال، ورم‌های ذکر، ورم‌های زهدان، ورم آبدان: مثانه، ورم پستان، ورم دو بیضه، ورم کلیه، ورم مقعد، ورم فلغمونی، ورم نرم، نفخ، سرطان، ورم سخت، خنازیر، ورم شهدی (عسلی)، دیبله (خراج درونی، دمل‌های داخلی)، جمره، جوش‌های پهلوی،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۴۷

که مورچه نامیده می‌شوند، شری، جوش‌های گاورس، تاول‌های پرآب، نارفارسی، طاعون، دمل‌های چرکین، جرب خشك (حصف)، جوش‌های نرم، و همچنین اثر دارو از نظر ایجاد دمل گرم، دمل‌های سرد و نرم، دمل‌های سخت و بیماری سرطان ذکر می‌گردد.

لوح چهارم تأثیر دارو در زخم‌ها و قرچه‌ها

نافع برای قرچه‌های مورچه‌ای لطیف‌تر از نمله، قرچه‌های بدخیم، قرچه‌های عفونی، قرچه‌های چرکین، بواسیر، پینه استخوانی، جرب خارش، سوختگی با آتش، خوره، کچلی، پوست انداختن پیشانی قرچه‌دار، گری (جرب سودایی) زخم‌های شش، و داروهای که: قرچه‌ها را چرکین می‌کنند، جوش خوردن زخم، رویاندن گوشت، و از بین برنده گوشت زاید، تأثیر دارو در مرحله آخر زخم، نار فارسی، بیماری‌های استخوانی، نرم کردن خشك ریشه و در بازداشتن اندامها از تعفن ذکر می‌گردد.

لوح پنجم اثر دارو در مفاصل و ابزار مفاصل:

نظیر درد مفاصل، جابه‌جا شدن مفاصل، گسستن مفاصل، حالت کوفتگی مفاصل، خستگی مفاصل، سخت شدن مفاصل، درد پی‌ها، پیچش پی، بیماری‌های سرد که برای پی رخ می‌دهد. خشکی پی، ورم پی، قرچه پی، تقویت عصب، درد پشت، افتادن، ضربت خوردن، ترنجیدگی، کشیدگی، فالج، لرزه، برکنندگی، فتق، آماس بیضتین، درد جابه‌جا شدن، درد پا و انگشتان، و همچنین زبانی که دارو برای عصب دارد.

لوح ششم کاربرد دارو در بیماری‌های ناحیه سر

کاربرد دارو در بیماریهای ناحیه سر در لوح ششم بیان می‌گردد و اثرات دارو در موارد نامبرده در زیر

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۴۸

بحث می‌شود:

سردرد گرم و سرد، درد نیمه سر (شقیقه)، لکه‌های سفید پیشانی، تقویت سر، زیاد نمودن مغز، پاك کردن مغز، برطرف کردن بادهای سر، باز نمودن انسداد مغز، و هم‌چنین زبان دارد از نظر ناتوان کردن مغز، ایجاد سردرد، سنگینی سر، چرت، خواب، کم‌هوشی، صرع و یا بعبودی آن، علاج کجی دهن، سکنه، سرگیجه و کم‌هوشی، خواب‌آلودگی (سبات)، مالیخولیا، وحشت از خواب بیدار شدن، دیوانگی، از حالت ترسی که در خواب برای کودکان و غیره رخ می‌دهد، بیماری سرسام گرم، خواب در بیداری، خشک شدن، افزایش قوه حافظه، ایجاد فراموشی، رفع خماری. وزوز و غرش در گوش، سنگینی و کری گوش، درد گوش، دمل گوش، قرحه گوش، نزله‌ها و زکام، خون‌دماغ و عطسه، بزاق دهان، جوش‌های دهان، جوش‌های زبان، بیماریهای دهان، تقویت دندان‌ها، سختی زوائد، سخت شدن مفاصل.

بیماریهای استخوانها، درد دندان، تسهیل کشیدن دندان، کرم‌خوردگی دندان، ورم‌های زبان، قرحه‌های خونین، آزاردهنده لثه.

لوح هفتم کاربرد دارو در بیماریهای مربوط به چشم

مانند رمد گرم، رمد مزمن، سبیل، قرحه چشم، خاشاک در چشم، لکه خون در چشم، رطوبت قرنیه، لکه‌های سبز، کبودی، سپیدی، برآمدگی چشم، غلیظ شدن قرنیه، اشک‌ریزی (دمعه) مانع آبریزیهای چشم، فراخی چشم، تنگی چشم، سوزش، آب آمدن در چشم، رنگهای آب، ناخن، ژفک، تکان خوردن حدقه، تغییر یافتن رنگ، کم‌سوئی، شب‌کوری، روزکوری (آفتاب‌کوری)، گرمای پلك، بیوست (خشکی) سرخی چشم و آماس، موی آزاردهنده، موی زائد، تنک شدن مژه، وردینه، از هم جدایی پی مجوف، شپش در پلك، مورسان، گوشت پاره زائد، سردی، خارش، جوآسا، جوش سرخ که از چشم برآید (ودقه)، جوش درونی چشم، جوش، سرطان، گودی، پوست‌اندازی، برگشتن موی، برجستگی‌ها، تغییر سپیده چشم، تغییر پوستک (جلیدیه)، تیرگی چشم، و بالاخره به منظور اشک آوردن و تقویت دید چشم.

لوح هشتم کاربرد دارو در بیماریهای دستگاه تنفسی و سینه

مانند ورم لوزتین و زبان کوچک، خفگی‌ها، ذبحه صدری، زالو، اختلالات تنفسی، ربو،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۴۹

انتصاب النفس، خشونت سینه، خشن نمودن سینه، خشن نمودن صدا، از بین بردن خشونت صدا، جلوگیری از صداگرفتگی، صاف نمودن صدا، بهبودی صدا، سرفه‌های خشک، سرفه‌های مزمن و ذات‌الجنب، ذات‌الریه، چرکین شدن و ریم‌ریزی، سل، پاک نمودن قرچه‌های حجاب حاجز، خون‌ریزی از دهان، درد پهلوی، منعقد شدن خون، بیماریهای شش، بدی مزاج قلب ناشی از گرما یا سرما، غش، خفقان گرم، خفقان سرد، درد حجاب، ورم‌های پستان، و بالاخره به منظور تقویت اندام‌های تنفسی و سینه و نیروبخشی به آنها، تقویت قلب و زیاد نمودن فهم و همچنین زیاد نمودن شیر پستان.

لوح نهم کاربرد دارو در اندام‌های تغذیه

از نظر توان‌بخشی به معده، ناتوان کردن معده، گوارش، گوارشی، اشتهاانگیزی، اشتهابری، ضد اشتهاپی، ناسازگاری با معده، سودمندی آن در سکسکه، دل‌بهم‌خوردگی، ایجاد دل‌بهم‌خوردگی، پکر نمودن، آروغ‌آوری، آروغ‌بری، سست‌کنندگی معده، دباغی‌کننده معده، ایجاد سوزش معده، باز نمودن انسداد معده، ایجاد تشنگی، برطرف کردن تشنگی، ایجاد نفخ، برطرف‌کننده نفخ، درد معده، لغزندگی معده، ورم معده، اثر تقویتی بر روی کبد، زیان‌رسانی به کبد، رفع درد کبد، برطرف کردن انسدادهای کبدی، ایجاد انسدادهای کبدی، بندآمدگی، رفع ورم‌های گرم کبد، ورم‌های سرد کبد، جلوگیری از سفتی کبد و ایجاد نرمش در کبد، ایجاد یرقان، درمان یرقان زرد، استسقای خیکی، استسقای گوشتی، استسقای طبلی، بوجود آوردن استسقا، شفابخشی ورم طحال، سفتی طحال و نفخ طحال، و بالاخره یرقان سیاه.

لوح دهم در اندام‌های دفعی

از تأثیر دارو در اندام‌های دفعی مانند اثرات خارج‌کننده ترشحات و خلط‌های زیان‌آور، خارج‌کننده زرداب، خارج‌کننده سودا، خارج‌کننده مواد آبکی، ضد نفخ، ایجاد خونریزی، جلوگیری از خونریزی، مفید برای اسهال، اصلاح‌کننده معده، زخم معده. ایجاد قی و اسهال (هیضه). جلوگیری از قی و اسهال، بازدارنده روده از لغزش، ایجاد درنگ در روده، ترمیم‌کننده خراشیدگی، دردآور شکم و روده (مغص) و از بین برنده این درد، و همچنین سودمندی آن در زحیر، قولنج سرد، قولنج گرم، ورم روده‌ها، بیماری

قانون (ترجمه شرف‌کنندی)، ج ۲، ص: ۵۰

ایلاوس، انگل‌ها، درد روده‌ها، گندیدگی و بدبویی مدفوع، قولنج بادی، قولنج ورمی، خارج کردن پیش‌آب یا خون رگل به تنهایی و یا هر دو باهم، شاش‌بندی، سوزش به هنگام دفع پیش‌آب، ریزش غیر ارادی ادرار، دفع خون از مجرای ادراری و ریزش چرک از مجرای ادراری، چکمیژک، تقویت کلیه‌ها و یا زیان‌رسانی به آن. دیانیتس، سنگ کلیه، سنگ مثانه، ورم کلیه، ورم مثانه، درد کلیه، قرچه‌های کلیه، قرچه‌های مثانه، گری در مثانه و خارش آن، درد مثانه، سستی

مثانه، تقویت مثانه یا زیان‌رسانی به آن، درد زهدان، ترشحات سفید رحم، پاک کردن رحم، بند آمدن خون قاعدگی، دارویی که زهدان را پاک می‌کند. یا خون حیض را بند می‌آورد. ورم زهدان، سفت شدن زهدان، برهم آمدن دهانه زهدان، باد کردن زهدان، جوش‌های زهدان و قرچه‌های زهدان، جلوگیری از بارداری، کمک به بارداری، عقیم نمودن، نگهداری جنین، کشتن جنین، سقط جنین، خارج نمودن جفت، آسان نمودن زایمان، تصفیه خون زائو، زیاد نمودن میل به جماع، زیاد کردن منی، کاهش منی، کم کردن احتلام، ایجاد حالت نعوظ، فراساموس، ورم آلت تناسلی خارجی مرد، قرچه‌های آلت تناسلی، بیرون آمدن مقعد، تقویت مقعد، ورم‌های مقعد، خون‌ریزی مقعد، فروهستگی و سستی مقعد، بیرون آمدن بواسیر مقعد بحث می‌شود.

لوح یازدهم در انواع تب

از اثر دارو در تب‌های گرم، تب‌های سرد و مزمن، تب‌های مختلط، تب نوبه، تیفوس (محرقه)، تب مطبقه (فراگیر) تب سه روز در میان (ربع) تب نائبه، تب وبایی، تب ذق، تب یومیه، تب کهنه، تب نوبه، و تب و لرز، بحث می‌شود.

لوح دوازدهم در انواع سموم

در زمینه اثر دارو بر سمّ و دارا بودن خواص گریزاننده حشرات، تریاق، پادزهر، حشره‌کش است، سم، داروی کشنده، بیش، قرون السنبل، زهره مار، مردار سنگ، شوکران، افیون، بنگ، تاتوره، قارچ، الاکلنگ، درونه، تاج الملوك، زهر ماهی مرکب، نیش مار و افعی، نیش عقرب، رتیل، عنكبوت، نیش عقرب جزار، شپش‌گزگی، گزش سگ هار، گزش انسان هار، سم اژدهای دریا، راسو (موش خرما)

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۵۱

تیرهای زهراگین، تیرهای ارمنی، هلاهل، دانه کوبیده شده اسپرزه. این بود لوحهایی که ذکر آن را وعده کرده بودیم

بیان چندین لوح که قبلاً ذکر نشده است.

بدان که من ادویه مفرده‌ای را که در حرفه ما طبیبان به کار می‌روند در لوحهایی قرار داده‌ام که هر لوحی رنگ ویژه‌ای دارد و این رنگ‌آمیزی برای این است که جوپای این صنعت بتواند با داروها آسانتر آشنا شود و فایده هر یک از آنها را برای اندام‌های ظاهری و باطنی و زیان آنها را نیز به سرعت دریابد به قرار زیر:

لوح اول- اسامی ادویه مفرده و تأثیر و خاصیت آنها

لوح دوم: گزینش بهترین نوع دارو

. لوح سوم: چگونگی دارو و شناسایی مزاج آن

. لوح چهارم: ویژگی حالات و اثرات عمومی دارو

مانند گداختن، رسانیدن، پوشش شدن، تخدیر و همانند این کنش‌ها که سابقاً در جمله اول بیان کردیم و خواص دیگری که ممکن است داشته باشند، برای معرفی هر یک از آنها رنگ ویژه‌ای در موقع نگارش به کار بردیم تا آسان پیدا شود.

لوح پنجم: کاربرد دارو در آرایش پوست

از قبیل زدودن برص، زگیل و همانند آنها که با رنگ ویژه‌ای ثبت شده است؛ و اثر آن در آرایش مو نظیر نگهداری، دراز شدن، سیاه کردن مو که با رنگ متمایزی نوشته شده است و هر اثری که دارو در مورد پوست یا مو داشته باشد جزء آرایش محسوب می‌شود و هر کدام به رنگی جداگانه درآمده‌اند تا جوینده مطلب را رهنمون باشند.

لوح ششم: کاربرد دارو در دمل و جوش‌ها

که هر صنفی از آنها نیز رنگ ویژه خود را دارد.

[لوح هفتم: قرحه‌ها و زخمها]

لوح هفتم: برای هر یک از حالات: قرحه‌ها، زخم‌ها، شکستگی‌ها رنگ خاصی به کار برده‌ایم.

لوح هشتم: کاربرد دارو در درمان بیماریهای مفاصل و پی‌ها

با رنگ ویژه آنها.

لوح نهم: کاربرد دارو در بیماریهای وابسته به کلیه قسمت‌های سر با رنگی متمایز

. لوح دهم: اثر دارو در بیماریهای چشم و متعلقات آن

. لوح یازدهم: کاربرد دارو در بیماریهای اندام‌های تنفسی و سینه

که با رنگ ویژه‌ی نشان داده شده است.

لوح دوازدهم: تأثیر دارو در درمان بیماریهای اندام‌های غذایی

که آنها هم به رنگ جداگانه‌ای ثبت شده‌اند.

لوح سیزدهم: کاربرد دارو در بیماریهای دستگاه دفع

که به رنگ خاصی نشان داده شده‌اند.

لوح چهاردهم: کاربرد دارو در انواع تب و متعلقات آنها

لوح پانزدهم: رابطه داروها با زهرها

. لوح شانزدهم: ذکر داروهایی که آنها را داروی احتیاطی می‌توان شمرد

یعنی اگر داروی مورد نظر پیدا نشود، داروی دیگری را به جای آن استعمال می‌کنیم که کار اولی را انجام می‌دهد.

نباید فراموش کرد که شاید هر یک از داروهای ثبت شده در همه لوح‌ها تکرار شده باشد و شاید تنها در یک لوح یا بیشتر از یک لوح ثبت شده باشد و ما در سرآغاز این کتاب به این ترتیب توجه کرده‌ایم.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۵۲

قاعده

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۵۳

مقدمه ذکر نام و توصیف ادویه مفرد به ترتیبی مطلوب می‌گویم: در نظر دارم که در این بخش نام داروها را به ترتیب حروف ابجد بیاورم تا جوینده صنعت طب بتواند به آسانی هر یک از داروهای مورد نظر و تأثیر دارو را در هر اندام از اندامها در لوح مخصوصی بیابد.

این بخش را به بیست و هشت فصل تقسیم کرده‌ایم که هر فصل نام چندین دارو را در بر می‌گیرد و در آخر هر فصل شماره داروهای نامبرده را نشان دادیم. وقتی از ذکر جدول‌ها و فصلهایی که نشان دهنده تأثیر درمانی داروها هستند فراغت حاصل شد جمله دوم خاتمه می‌یابد و این کتاب نیز به پایان می‌رسد.

فصل اول حرف الف (أ)

اکلیل الملك (شاه افسر - ناخنك):

گیاهی است به رنگ کاه به شکل هلالی (ماه نو) با وجود تخلخلی که دارد تا اندازه‌ای سخت است. گاهی به رنگ سپید و گاهی زرد رنگ است دیسکوریدوس می‌گوید:

بعضی‌ها این گیاه را ایسقیفون می‌نامند. گیاهی است خشک دارای شاخه‌های زیاد و چهار گوش که به سپیدی می‌زنند و خم می‌شوند برگ این گیاه شبیه برگ درخت به است لیکن اندکی درازتر از آن است، کمی زبر است و کرکدار و رنگش به سپیدی متمایل است. و در جاهای زبر و خشن می‌روید. گزینش:

بهترین نوع مورد استفاده این گیاه گونه‌ای است که سختتر است رنگش کمی به سپیدی می‌گراید، مزه‌اش تلخ‌تر و بویش تند و آشکار است. دیسکوریدوس گوید: بهترین نوع آن برنگ زعفران است و دارای بوی قوی‌تر می‌باشد، هرچند بوی این نوع در ساقه کمتر از سایر بخش‌ها است و یا گونه‌ای که رنگش همرنگ شنبلیله باشد. مزاج: مزاج آن در درجه اول گرم و خشک است و عموماً مزاج مرکب دارد و گرمی آن از سردی‌اش بیشتر است بدیگورس گوید: «دارای حرارت و برودت معتدل است».

خواص درمانی: اندکی قابض است. تحلیل‌برنده است و بلحاظ همین‌گدازندگی است که رساننده

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۵۴

(منضج) می‌باشد. بدیگورس گوید: «این گیاه دارای خاصیتی است که مواد زائد را آب می‌کند» گویند:

افشره این گیاه که با «می‌پخته»^۴ (می‌بختج) همراه باشد مسکن دردهاست خود گیاه تحلیل‌برنده و لطافت‌بخش است و اندام‌ها را نیرو می‌بخشد. در علاج دمل و جوش: این گیاه خودبخود در علاج دملهای گرم و سخت نافع است. اما اگر با «می‌پخته» باشد یا با سپیده تخم‌مرغ و آرد شنبلیله و تخم کتان و خشخاش مخلوط باشد چنانکه موضع دمل مقتضی است تأثیرش بیشتر است. در علاج زخم و قرچه‌های تر: اثر مثبت دارد بویژه قرچه‌های عسلی (شهدی) مفید است. برای این منظور گیاه را در آب حل می‌کنند و قرچه را بدان می‌شویند یا اینکه گیاه را با داروهای خشک‌کننده از قبیل مازو، گل خشک، عدس مخلوط می‌کنند. در معالجه اندام‌های سر: ضماد این گیاه اگر با «می‌پخته» درست شود یا با دیگر داروهای نامبرده صورت گیرد ورم گوشها را فرو می‌نشاند و درد گوش را از بین می‌برد. اگر افشره آن را در گوش بچکانند درد گوش را بهتر از ضمادش چاره می‌کند اگر آن را در آب حل کنند سردرد را از بین می‌برد. در بیماریهای چشم: ضمادش که با سیکی و داروهای ذکر شده همراه باشد چاره‌ساز ورم چشم است. در بیماری اندام‌های دفعی: ضماد آن با سیکی و داروهای نامبرده با او که با شراب پخته شوند ورم مقعد و بیضه‌ها را فرو می‌نشاند. اگر ساقه‌های آن را با برگهایش بجوشانند و آن را بنوشند ادرارآور است و حیض را روان می‌سازد و جنین را بیرون می‌آورد. اگر با آب جوشانده آن خود را شست‌وشو دهند خارش بیضه‌ها را فرو می‌نشاند.

^۴ (۱) - شراب مخصوصی که آن را «سیکی» می‌نامند. شراب ثلثان شده که پس از جوشیدن و تبخیر شدن يك سوم آن باقی می‌ماند.

انیسون^۵:

این دارو تخم رازیانه رومی است. تندمزگی آن از رازیانه خودرو و رازیانه نبطی^۶ کمتر است دارای نوعی مزه شیرین است و بهتر از رازیانه خودرو است. از لحاظ مزاج: جالینوس گوید: گرم است در درجه دوّم و خشک است در درجه سوم. «و باز گفته است در درجه سوم هم گرم است و هم خشک»

از نظر خواص درمانی: بازکننده است و کمی گیرنده و گس. مسکن دردها، عرق آور و بادشکن است و اگر در روغن جوشانده شود تأثیرش بیشتر است. در مزاج انیسون اندکی تندی است. که تقریباً با داروهای سوزنده برابر است. در مداوای اندام‌های سر و کله: اگر آن را بخار کنند و بخار را استنشاق کنند سردرد و سرگیجه را از بین می‌برد. اگر آن را بکوبند و با روغن گل سوری (محمدی) بیامیزند و در گوش بچکانند بیماریهای درونی گوش را که ناشی از اثر ضربت یا برخورد باشد بهبود می‌بخشد و درد گوش را برطرف می‌نماید. در مداوای چشم: برای سبل مزمن دواى خوبی است. در علاج دستگاه تنفس و سینه: شیر را فزونی می‌دهد. در اندام‌های تغذیه: حالت تشنگی را که از رطوبتهای بورقی رخ می‌دهد از بین می‌برد. برای بندآمدگی‌های کبدی مفید است و رطوبت طحال را برطرف می‌سازد. در اندام‌های دفعی: بول و حیض سفید را ریزش می‌دهد. رطوبتهای سفید را از زهدان پاک می‌نماید شهوت جماع را برمی‌انگیزد. گاهی که سبب ادرار می‌شود شکم را بند می‌آورد راه‌بندان‌های کلیه و مثانه و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۵۵

زهدان را باز می‌نماید. در تبها: با تب کهنه مقابله می‌کند. در زهرها: پادزهر سموم و حشرات سمی است و زیان آنها را دفع می‌نماید. مقدار استعمال دارو: نیم درهم و اصلاح آن با رازیانه است.

افسننتین (افسنطین)^۷:

گیاهی است که برگ آن شبیه برگ مرزه و دارای تلخی و گیرندگی و سوزش است. حنین گوید: «افسننتین چندین گونه است: خراسانی، مشرقی، سوسی، طرسوسی، و نوعی را از کوه لنکام می‌آورند». دانشمندان دیگر که قدیمی‌تر از حنین هستند گفته‌اند «افسننتین پنج گونه است:

سوسی، طرسوسی، نبطی، خراسانی، رومی» افسننتین نبطی معطر است. افسننتین عموماً دارای گوهر خاکی و گوهر لطیف است و با مزاج خاکی خود دارای گیرندگی است و با گوهر لطیفش اسهال می‌دهد و بازکننده است. افسننتین از تیره درمنه‌ها است و از این روی برخی از حکما آن را درمنه (شح) رومی خوانده‌اند. افشره افسننتین از برگ آن مؤثرتر

^۵ (۲) - Anis

^۶ (۳) - نبطی: منسوب به نبطیها که قومی بوده‌اند. نبطی: گیاه خودرو

^۷ (۱) - Absinthe

است و با افشره افراسیون^۸ برابر است. گزینش: بهترین نوع افسنتینی گونه سوسی و طرسوسی است که به رنگ عنبر است و اگر آن را خرد کنند بوی الوا می دهد. مزاج: در درجه اول گرم و در درجه سوم خشک است. افشره اش گرم تر است. برخی معتقدند که در درجه دوم خشک است و نظر درست همین است. خاصیت درمانی: افسنتین بازکننده و گیرنده است. گیرندگی آن از گرمی اش قوی تر است. افسنتین نبطی بیشتر گیرنده است و کمتر گرم و بدین علت است که بلغم را نمی راند اگرچه در معده باشد در این زمینه بهره ای ندارد. در افسنتین نیروی گدازنده موجود است. افسنتین لباس را از بید و گزند حشرات نگاه می دارد و اگر با مرکب ترکیب شود رنگ مرکب ثابت می ماند و تغییر رنگ نمی دهد و کاغذ را از موش خوردگی محفوظ می دارد.

سخت شدن پوست و لکه در آرایش: افسنتین رنگ و روی را زیبا می کند، برای داء الثعلب (موخوره) و داء الحیه (گری) مفید است لکه های بنفش زیر چشم را می زداید و فوائد دیگری نیز دارد. در زخم و دمل و جوش: ضماد و شربت آن برای تصلبات درونی مفید است. در ناحیه سر: سر را می خشکاند و افشره اش سردرد می آورد. به نظر من این ناشی از زیانی است که به معده می رساند. بخار پخته شده آن درد گوش را تسکین می دهد. اگر افسنتین را قبل از میگساری تناول نمایند برای رفع خماری مؤثر است. ضماد آن در داخل از خناق پیشگیری می کند و در مداوای ورمهای پشت گوش، درد گوش، رطوبتهای گوش اثر مثبت دارد. تناول آن با عسل از سکنه جلوگیری می نماید. اندام های چشم: هر نوع افسنتین و بویژه نوع نبطی آن اگر به صورت ضماد درآید و بزیر چشم ببندند برای معالجه هر نوع درد کهنه و تیرگی چشم مفید است و اگر آن را با می پخته ضماد کنند و بر چشم نهند ضربان چشم، ورم چشم و جوش چشم را از بین می برد. اندام های تنفسی: شربت افسنتین کشیدگی زیر سرایشی های دنده های رو به شکم (شراسیف) را معالجه می کند. اندام های تغذیه: اگر پخته و افشره افسنتین را به مدت ده روز و هر روز به اندازه سه (بولوس^۹) سر بکشند در بازگردانیدن اشتها تأثیر عجیبی دارد. شربت افسنتین

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۵۶

معده را تقویت می کند و در بسیاری از حالتها مفید است. اگر کسانی که یرقان دارند، افشره افسنتین را به مدت ده روز و هر روز به اندازه سه اوقیه تناول نمایند فایده می بینند. شربت نامبرده برای مداوای استسقاء نیز مفید است. ضماد آن که همراه انجیر و آرد سوسن و سودیوم (نظرون) یا با انجیر و سودیوم و آرد شلمک باشد در مداوای طحال مؤثر است. افسنتین را چنانچه با عدس یا برنج بپزند و بخورند کرمها را از بین می برد. افشره افسنتین برای معده خوب نیست و خشکه گیاه آن نیز دهانه معده را آزار می دهد، زیرا شورمزه گس دارد لیکن افسنتین نبطی در این زمینه بی آزار است. افسنتین مخلوط با سنبل باد شکم و معده را چاره ساز است. اگر افسنتین را با روغن حنا مرهم کنند و بر کبد و تهیگاه بمالند درد کبد و تهیگاه تسکین می یابد. و اگر آن را با روغن گل سوری (محمدی) مرهم کنند یا با گل

^۸ (۲) گندنای کوهی

^۹ (۳) - یک ششم مثقال - یا سه قیراط.

سوری مخلوط کنند درد معده را از بین می‌برد و سفتی آن را برطرف می‌کند. اندام‌های دفعی: افسنتین در بیرون راندن بول و روان کردن حیض بسیار مؤثر است. بویژه اگر آن را با عسلاب بردارند. افسنتین مسهل صفراست ولی در بلغم و آنچه در روده‌ها ماندگار است مؤثر نیست. اگر افسنتین را در آب بخیسانند یا آب‌پز کنند یا به مقدار پنج الی هفت درهم یکجا خورده شود و اگر افسنتین بدون پختن و خیساندن باشد مقدار آن نباید از دو درهم تجاوز کند. شربت افسنتین علاوه بر بیرون راندن صفرا در مداوای بواسیر و شقاق مقعد مفید است. اگر کسی که کرم دارد افسنتین را آب‌پز کند و یا آن را با برنج بپزد و با عسل بخورد کرم از بین می‌رود و شخص به اسهالی سبک دچار می‌شود. اگر افسنتین با عدس نیز پخته شود همین کارها را انجام می‌دهد و رگها را از خلط صفرا (مراری) و آبکی پالایش می‌دهد. افسنتین و تبها:

افسنتین تنها خودبخود در مداوای تب کهنه نافع است و بویژه اگر افشراهش با افشره (غافت^{۱۰}) تناول شود نفعش بیشتر است. افسنتین و سموم: شربت افسنتین با شراب پادزهر گزش ازدهای دریائی، نیش کژدم، گزش راسو، سم شوکران است. اگر با سرکه باشد پادزهر قارچ سمی است و پاشیدن آن پشه را از بین می‌برد. اگر آب افسنتین را با مرکب مخلوط کنند صفحات کتاب از آسیب موش خوردگی بدور می‌ماند. جانشین افسنتین: می‌توان جعده (گل اریه) یا درمنه ارمنی را به اندازه آن بکار گرفت و برای تقویت معده به اندازه آن «اسارون»^{۱۱} (برباله) را با مقدار نصف آن از هلیله استعمال کرد.

آس:

آس که معروف است و مزه تلخ آمیخته با گسی و شیرینی دارد. گسی آن سبب سردی آن شده است. بر ساقه آس برجستگی‌هایی است که به هیئت کف دست و هم‌رنگ ساقه است این برجستگی‌ها از بخش دیگر آس قوی‌تر است. گسی آن در هنگام مکیدن آن قدر محسوس است که زبان را نشگون می‌گیرد. این برجستگی‌ها دارای گوهر خاکی و کمی گوهر لطیف است. روغن آس نیز دارای تمام آن فوایدی است که اجزای آس می‌رساند و ذکر خواهد شد. گزینش: بهترین نوع آس به منظور استفاده درمانی گونه‌ای است که رنگش به سیاهی می‌زند به ویژه «آس خسروانی» که برگش مستدیر است. و

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۵۷

بهترین آس خسروانی آن است که در کوهساران می‌روید. بهترین نوع گل آس از لحاظ طبی گل‌های سپیدرنگ است. افشره برگ و میوه آس بهترین ماده درمانی است. چنانچه افشراهش کهنه شود ناتوان می‌گردد و کفک بر آن می‌نشیند. پس بایسته است که از آن قرص تهیه کنند. مزاج آس: دارای گرمی لطیف و سردی بر آن غالب است گیرندگی آن

^{۱۰} (۱) - گل خله (فارسی) Eupatoria (لاتینی)

^{۱۱} (۲) - آذگون Asaren

بیشتر از سردی است. به عقیده من در درجه اول سرد و در اوایل درجه سوم خشک است. خاصیت درمانی: اسهال و عرق و هر نوع خونریزی و هر نوع سیلانی را به سوی اندام‌ها بند می‌آورد. اگر تن را در گرمابه با آس مالش دهند (ماساژ کنند) تن را توان می‌بخشد و رطوبتهای زیر پوست را برمی‌مکد. پخته آن استخوان شکسته را به هم جوش می‌دهد. سوخته آس را می‌توان به جای توتیا در خوشبو کردن بدن به کار برد. مرهم و ضماد و شربت و رب آس و رب میوه آس برای جلوگیری از نوع خونریزی (نزیف) مفید است. گیرندگی آس قوی‌تر از سردی بخشی آن است.^{۱۲}

قانون (ترجمه شرفکندی)؛ ج ۲؛ ص ۵۷

جهت بند آمدن شکم، درد شش و سرفه شریقی چون شربت آس وجود ندارد. آس و آرایش: روغن، افشیره، پخته شده آس به ویژه دانه آس ریشه موها را تقویت می‌کند، از ریزش بازمی‌دارد، سبب بلندی و سیاهی موی می‌گردد. دانه آس را اگر در کره بپزند بازدارنده عرق است و خراش ناشی از عرق را اصلاح می‌کند. برگ خشکیده آس بوی بد زیر بغل و پیچ‌وخمهای بدن را از بین می‌برد. خاکستر آس کار توتیا را می‌کند و لکه و کک‌ومک و بهک (بهق) را می‌زداید. آس و ورم جوش: ورمهای گرم و باد سرخ و مورچه و جوش و قرچه‌ها و هر نوع زخمی که بر کف دست آید و انواع سوختگی با آتش چاره‌شان با آس مخلوط با روغن زیتون است. هم‌چنین شربت آس و ضماد برگ آس که با روغن زیت و شراب مخلوط باشد و روغن آس و مرهمایی که از روغن آس تهیه می‌شوند در تسکین اورام و جوشهای مذکور بسیار مؤثرند. گرد خشک آس یا مرهمی که از کوبیده آس تهیه می‌شود اگر بر کژدمه «ناخن‌خواره، داخس، عقربک» پاشیده و یا مالیده شود این زخم بهبود می‌یابد. میوه آس را اگر در شراب بپزند و ضماد کنند، قرچه‌های کف دست و پا و زخم‌های ناشی از سوختگی آتش را بهبود می‌بخشد و از تاول جلوگیری می‌کند. خاکستر آن همراه مرهم نیز همین تأثیر را دارد. آس و مفاصل: اگر میوه آس را در شراب بپزند و ضماد کنند سستی مفاصل را از بین می‌برد. آس و اندام‌های سر: آس خون‌دماغ را بند می‌آورد. سبوسه را می‌زداید و قرچه‌های سر را می‌خشکاند. اگر آب آس را در گوشه که قرچه دارد یا چرکین است بچکانند خوب می‌شود. شربت آس سستی لته را از بین می‌برد. اگر برگ آس را با شراب بپزند و بر پیشانی گذارند سردرد شدید را چاره می‌کند. اگر شربت آس را قبل از میگساری بنوشند از خماری جلوگیری می‌نماید. آس و اندامان چشم:

آس علاج درد و برآمدگی چشم است. اگر آس را با قاوت جو بپزند آماسهای چشم را از بین می‌برد.

خاکستر آس را با داروهای مداوای ناخنه (ظفره) مخلوط می‌نمایند. آس و اندام‌های تنفسی و سینه:

^{۱۲} ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

آس قلب را توان می‌بخشد و خفقان را از بین می‌برد. میوه آس به وسیله شربتی که دارد علاج سرفه است و به علت قبوضیتی که دارد اسهال را بازمی‌دارد. میوه و ربّ میوه آس در خونریزی‌ها نافع است.

آس و اندام‌های تغذیه: آس معده را تقویت می‌نماید و به ویژه رب آس و دانه آس مانع رسیدن مواد زاید به معده می‌شوند. آس و اندام‌های دفعی: آس مانع سوزش در مجرای بول و سوزش مثانه است. افشره

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۵۸

میوه آن بول را ریزش می‌دهد و در جلوگیری از ریزش زیاد خون حیض مفید است. آب آس شکم را بند می‌آورد. اندودن تن با آب آس مانع اسهال مراری و سودایی می‌شود. آب آس مخلوط با روغن کنجد بر بلغم فشار می‌آورد و آن را بیرون می‌راند. اگر میوه آس پخته شود رطوبتهای زهدان را از جریان بازمی‌دارد. ضماد آن برای علاج بواسیر و آماس بیضه‌ها مفید است. آس پخته شده از بیرون آمدن مقعد (انتهای راست روده) و زهدان جلوگیری می‌کند. آس و زهرها: آس و میوه آن را اگر با شراب بنوشند برای علاج نیش کژدم و رتیل مفید است.

اقاقیا:

صمغ درخت کرت (خرنوب مصری) است که می‌خشکانند و از آن قرص می‌سازند. ترکیب آن از گوهر خاکی و گوهر لطیف است و از این رو همراه با نوعی سوزندگی است که با شستن برطرف می‌شود و از آنجا که دارای تندی است در عمق فرو می‌رود و سردی می‌دهد. دیسقوریدوس گوید: «درخت اقاقیا در مصر و غیر مصر موجود است.» این درخت خاردار است و خارهای آن راست نیستند و ساقه‌هایش خمیده‌اند، گلی سپید دارد و میوه آن مانند لوبیا گرگی سپید و در غلاف است. تهیه صمغ اقاقیا: برگ و میوه اقاقیا را با همدیگر می‌کوبند و افشره آن را می‌گیرند بعضی‌ها آن را در داخل آب می‌سایند و بخشی که در آب می‌نشیند می‌گیرند و این کار را آنقدر تکرار می‌کنند تا آب روشن شود. آنگاه از آن ته‌نشسته قرص می‌سازند و همراه با داروها می‌خورند. گزینش: اقاقیای سبز تیره که به سیاهی می‌زند و بوی خوش دارد و گران‌وزن و سخت است، از همه بهتر است. مزاج: شسته آن سرد است و در درجه دوم خشکاننده است، در درجه اول سرد و در اوایل درجه سوم خشک است. خاصیت درمانی: اقاقیا گیرنده است و خونریزی را بازمی‌دارد. در آرایش: اقاقیا رنگ را زیبایی و مو را سیاهی می‌بخشد و چاره ترکهای ناشی از سرماست. در دمل و جوش: در این زمینه اقاقیا با آس برابر است و کژدمه را علاج می‌نماید. اگر با سپیده تخم‌مرغ همراه باشد سوختگی و دملهای گرم را خوب می‌کند. در مفاصل: اقاقیا سستی مفاصل را از بین می‌برد. اندام‌های سر: اقاقیا در مداوای قرچه‌های دهان مفید است. اندام‌های چشم: تنها اقاقیای مصری در مداوای چشم مؤثر است که دید را نیرو می‌بخشد، چشم را لطیف می‌کند.

چشم‌درد را آرامی می‌بخشد. سرخی داخل چشم را برطرف می‌سازد. در داروهای معالج اقاچیا نیز هست. در اندام‌های دفعی: حقنه (اماله) و ضماد و شربت اقاچیا شکم را بند می‌آورد. در معالجه خراش و اسهال خوبی مفید است. سیلان رحم را قطع می‌کند. برآمدن مقعد و رحم و سستی آنها را از بین می‌برد.

اشقیل:

اشقیل همان پیازموش باشد. زیرا کشنده موش است. و بسیار تندمزه است. بعضی گویند پیازموش همان عنصل است. برشتن و پختن اثر دارویی آن را کاهش می‌دهد. برشته آن به شفتالوی خشک کرده شبیه است. و رنگ آن زرد مایل به سفیدی است. نوعی دیگر از اشقیل هست که زهر کشنده است. برخی به علت کمترین نشانی که در آن یافته‌اند پنداشته‌اند که این همان موسیر است ولی اشتباه کرده‌اند. گزینش: گونه‌ای که هم‌رنگ شاخ حیوان است و درخشندگی دارد و مزه‌اش مخلوطی از شیرینی و تندی و تلخی است از انواع دیگر بهتر است. مزاج: در درجه سوم گرم و در اوایل درجه دوم

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۵۹

خشک است. خاصیت درمانی: اشقیل تحلیل‌برنده است خون را بسوی سطح اندام می‌کشاند. مواد زائد را می‌سوزاند. قرحه می‌آورد. کیموس‌های غلیظ را بسیار لطیف می‌کند، نیروی برندگی اشقیل بیش از نیروی گرمی‌بخش آن است. سرکه اشقیل تن ضعیف را قوی می‌کند و مایه سلامتی است. آرایشی:

اشقیل همراه با روغن زیتون و راتینا اگر بر زگیل مالیده شود آن را برمی‌کند و همچنین مالش و ماساژ با آن در داء الثعلب و داء الحیه مفید است و موی را بازمی‌رویانند و ترکهای پاشنه پا را خوب می‌کند. بویژه اشقیل خام و قسمت وسطی آن برای از بین بردن ترك بسیار مؤثر است. سرکه آن رنگ را زیبایی می‌بخشد. در زخمها و قرحه‌ها: اشقیل قرحه‌های روی پوست را می‌خشکاند. خوردن آن قرحه‌های درونی را زیان می‌رساند و مالش دادن پوست با اشقیل قرحه بیار می‌آورد. مفاصل: اشقیل در معالجه درد پی‌ها، مفاصل، فالج، و بویژه در عرق النساء مفید است. لیکن کمی به اعصاب زیان می‌رساند. در این مورد سرکه و شراب اشقیل نیز همین تأثیر را دارند. اندام‌های سر: اشقیل در مداوای صرع و مالیخولیا مفید است. سرکه‌اش لثه را محکم و دندان لثه را استوار و بوی دهن را برطرف می‌نماید. چشم:

خوردن اشقیل دید را قوی و آبریزش چشم را برطرف می‌کند. اندام‌های تنفس و سینه: اشقیل در علاج شش بسیار نافع است. و سرفه کهنه و زبری صدا را برطرف می‌نماید. مقدار لازم برای تناول آن سه اوتولوس (نیم مثقال) مخلوط با غسل است. سرکه آن مقوی و محکم‌کننده و مفید برای گلو است.

اندام‌های تغذیه: اشقیل سختی طحال را برطرف می‌کند، معده و هضم را تقویت می‌نماید و در رفع بالا آمدن خوراک (طفو) نافع است. جوشیده و سرکه آن را اگر چهل روز تناول نمایند بیماری طحال را از بین می‌برد. گویند اگر بیمار طحال چهل و یک روز اشقیل با خود داشته باشد طحالش آب خواهد شد.

اشقیل در علاج استسقاء و یرقان نیز مفید است. اندام‌های دفعی: اشقیل شدیداً ادرار را جاری می‌سازد، سرکه و شرابش نیز همین کار را می‌کنند. اشقیل و شرابش معالج شاشبند است و خون حیض را جریان می‌دهد. و حتی سقط جنین هم می‌نماید. اشقیل و سرکه اشقیل در علاج خفگی زهدان (اختناق رحم) مفید است. اشقیل و بویژه برشته، آب‌پز آن که با هشت برابر آن نمک بوداده مخلوط کنند و ناشتا دو قاشق تناول نمایند خلط‌های غلیظ را خارج می‌کند. تخم اشقیل را اگر کاملاً بکوبند و در ظرف خشکی بریزند و با عسل بیامیزند دارویی است ملین که درد مقعد و رحم را از بین می‌برد و در تسکین درد شکم و درد روده بسیار مفید است. در معالجه تب: سرکه آن در برطرف ساختن تب‌لرز مزمن مؤثر است. در علاج سموم: شنیده‌ام اگر اشقیل را بر در منزل بیاویزند حشرات مودی از آن خانه می‌گریزند.

اشقیل پادزهر حشرات سمی و کشنده موش است. اگر اشقیل را بپزند و با سرکه ضماد کنند و بر محل گزیدگی مار بنهند داروی مطلوبی است. جانشین اشقیل: مساوی وزن اشقیل زیره سیاه و به اندازه چهارسوم آن سوسن زرد و یک‌سوم آن هل به اندازه خود اشقیل مؤثر است.

اذخر (گورگیا) و شکوفه آن:

از این گیاه چندین نوع وجود دارد. اذخر اعرابی که بوی خوشی دارد با اذخر جنگلی که باز به دو شکل باریک و ستر است نوع باریکش سخت‌تر از نوع ستر می‌باشد و بویی ندارد. دیسکوریدوس گوید: «دو نوع اذخر وجود دارد که یکی بدون میوه و دیگری دارای میوه سیاه‌رنگی

قانون (ترجمه شرف‌کنندی)، ج ۲، ص: ۶۰

است». گزینش: بهترین نوع این گیاه اذخر اعرابی سرخرنگ و خوشبوی است. شکوفه آن به سرخی می‌زند و بعد از شکفتن به رنگ بنفش درمی‌آید. برگش باریک است و بوی آن مشابه بوی گل سوری (محمدی) است. اگر این گیاه را در دست بفشاری و خرد کنی بوی آن به مشام می‌رسد. فایده اذخر در وهله اول در گل آن است و بعد در شکوفه و ریشه و ساقه آن. مزه اذخر در زبان تأثیر می‌گذارد و آن را آزار می‌دهد (می‌برد). اذخر جنگلی نیروی سردکننده دارد و به عقیده ابن جریر به کلی سرد است. ساقه آن گیرنده‌تر از بخش‌های دیگر آن است. شکوفه‌اش اندکی گرمی بخش است و گیرندگی آن کمتر از گرمی‌دهندگی است. اذخر اعرابی دارای مزاج نسبتاً گرم و در درجه دوم خشک است. خاصیت درمانی:

شکوفه اذخر به علت گیرندگی اش از خونریزی جلوگیری می کند. در روغن آن تحلیل و گیرندگی هست.

ریشه آن از حیث این اختصاصات قوی تر است. شکم را بند می آورد. دارای قوه رسانندگی و نرم کنندگی نیز هست. جدار رگها را باز نگه می دارد و دردهای درونی و به ویژه درد زهدان و نیز انواع باد را از بین می برد. در معالجه زخم و قرحه: روغن اذخر خارش بدن انسان و حیوانات را از بین می برد. معالجه دمل و جوش: پخته اذخر در مداوای دملهای گرم مفید است. تناول اذخر پخته و ضماد آن سفت شدگی اندامهای درونی را برطرف می کند و در مداوای ورمهای سرد و درونی مفید است. در معالجه مفاصل:

تناول يك چهارم مثقال اذخر همراه فلفل برای ماهیچه ها و مداوای ترنجیدگی (تشنج) مفید است، روغن اذخر خستگی را از بین می برد. تأثیر در اندامهای ناحیه سر: انواع اذخر بویژه نوع جنگلی آن مایه سرگرانی است. نوع باریکترش سردرد می آورد و ستهرش خواب آور است. تخم این گیاه مخدر است.

تمام انواع اذخرها لته را استحکام می بخشند و رطوبتهای آن را رفع می کنند. شکوفه اذخر در ناحیه سر ایجاد پالایش می کند. در معالجه اندامهای تنفسی و سینه: اذخر در معالجه درد شش مفید است و شکوفه اش از خونریزی دستگاه تنفس جلوگیری می کند. در اندامهای تغذیه ای: ریشه اذخر معده را قوت می بخشد، اشتها را برمی انگیزد. به اندازه يك مثقال ریشه اذخر همراه يك مثقال فلفل دل به هم خوردگی را تسکین می بخشد. شکوفه آن مسکن درد معده است. و در مداوای ورم معده و کبد مفید است. در اندامهای دفعی: اذخر در تسکین درد زهدان بسیار مؤثر است. اگر بیماری که ورم گرم زهدان دارد در جوشانده آن بنشیند و یا مقداری از آن را در زهدان بچکاند و یا از آن بنوشد برایش نافع است. تخم اذخر جنگلی و اعرابی سنگ دستگاه ادراری را برطرف می کند، شکم را قبضی می دهد. دو قسم اذخر جنگلی در این زمینه مفیدتر هستند. هر دو نوع اذخر خونریزی زنانه را قطع می کنند. شکوفه آن دردهای کلیه و خونریزی کلیه را دفع می کند و در علاج ورمهای مقعد مفید است. يك مثقال اذخر مخلوط با فلفل سبز برای بیمار استسقا نافع است. در مورد زهرها: برگهای زیرین اذخر را تا زمانی که تر و تازه اند چنانچه بر جای نیش زدگی حشرات زهری بگذارند تسکین بخش است.

اسارون (برپاله)

: اسارون گیاهی است که از چین می آورند. دارای ساقه های بزرگ و گره دار و ناصافی است و شبیه فریز است. تخم زیادی دارد، خوش بو است و زبان را می خارد. این گیاه در میان برگ هایش و نزدیک ساقه گل های بنفش رنگی تولید می کند که شبیه گل بنگ است. گزینش: هرچه خوشبوی تر

باشد بهتر است. ساقه‌های اسارون از اجزای دیگرش مفیدترند، قوت آن با قوت سوسن زرد برابر و از اذخر قوی‌تر است. مزاج: این گیاه در درجه سوم گرم و خشک است و شهرت دارد که گرمی آن بیشتر از خشکی است. خواص درمانی: تمام اجزای این گیاه در باز کردن و تسکین دردهای درونی مفید است بویژه خیسانده آن چنانکه در مبحث استسقا خواهد آمد بسیار مفید می‌باشد. دارای خاصیت لطیف‌کنندگی و تحلیل‌برندگی است. اندام‌های سرد را گرم می‌کند و ضمناً زداینده نیز هست. در مفاصل: اسارون و بویژه خیسانده آن که در مبحث استسقا ذکر خواهد شد. در مورد عرق النساء درد مزمن سرین بسیار مؤثر است. در چشم: این گیاه در معالجه ستبری قرنیه مفید است. در اندام‌های تغذیه: اسارون در معالجه بندآمدگی‌های کبد و سخت شدن این عضو بسیار نافع و در مداوای یرقان نیز مفید است. سه مثقال خیسانده آن را چنانچه در دوازده «قوتولی» آب انگور بریزند. که بعد از دو ماه ممکن است صاف گردد. در معالجه استسقا مفید در دفع تب مفیدتر و در معالجه سفت‌شدگی طحال بسیار مؤثر است. در اندام‌های دفعی: اسارون با تقویت مثانه و کلیه به دفع بول کمک می‌کند. دارای خاصیت مسهل است. از حیث پالایش شکم مانند خریق سفید می‌باشد باید مقدار هفت مثقال از آن را با آب عسل (شریت عسل) تناول کنند. این دارو منی را زیاد می‌کند.

انزروت (کنجده):

انزروت صمغ گیاه خاردراری است که در ایران می‌روید. نوعی از آن تلخ و نوع دیگر آن کمی تلخ است. گزینش: بهترین نوع انزروت نوعی است که رنگش مایل به زرد است و به کندر می‌ماند. مزاج: برخی گفته‌اند که این گیاه در درجه دوم گرم و در درجه اول خشک است. ابن جریج گوید: «انزروت در ایران و لوردجان می‌روید و بسیار گرم است. خاصیت درمانی: این گیاه خاصیت ترمیم‌کنندگی دارد و بدون سوزش است. از این روی لبه زخم را بهم می‌آورد و جوش می‌دهد. در مرهم‌ها نیز به کار می‌برند. انزروت. تنگ‌کننده، سدکننده، رساننده و تحلیل‌برنده است. تأثیر آن در زینت: تناول زیاد و مداوم انزروت برای همه و بویژه برای پیران موجب ایجاد طاسی سر می‌گردد. در دمل و جوش‌ها: ضماد انزروت تمام دملها را تسکین می‌بخشد. در زخم‌ها و قرچه‌ها: انزروت گوشت تباه زخم را تحلیل می‌برد. زخم‌های آبدار را بهبود می‌بخشد و شکستگی «در زرده» را التیام می‌دهد. برای این منظور نیروی تحلیل‌برنده انزروت و نیروی تحلیلی که در ریشه آن است مورد استفاده قرار می‌گیرد که خشکاننده است. در اندام‌های ناحیه سر: اگر فتیله آغشته به عسل را در انزروت کوبیده بگذارند و بعد آن را در گوش دردناک فرو کنند درد گوش در مدت چند روز دفع می‌شود. در اندام‌های چشم: اگر انزروت را بویژه با شیر خر پرورش دهند در معالجه رمده، ژفک چشم، ریزش اشک و بیرون آوردن خاشاک از چشم مفید است. در اندام‌های دفعی: انزروت بلغم خام و غلیظ را بویژه بلغمی که در سرین و مفاصل وجود دارد دفع می‌کند.

اجل (ریس):

اهل همان درخت عرعر است و بر دو نوع است: بزرگ و کوچک که آن را از کشور روم می‌آورند، به زالزالک می‌ماند اما از آن سیه‌فام‌تر است، دارای بوی خوش و تند است. اهل از حیث شکل ظاهری دو نوع است: در یکی از آنها برگها شبیه برگ سرو و بسیار خار دارند و در جهت پهنای بیشتر

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۶۲

از درازا گسترش می‌یابند. در نوع دیگر برگها شبیه درخت گز و مزه آن نیز مانند مزه برگ سرو است و لیکن خشک‌تر و کمی گرم‌تر از آن می‌باشد. اگر به جای اهل، دوچندان دارچین را به کار ببریم کار آن را انجام می‌دهد. مزاج: گویند اهل در درجه سوم گرم و خشک است. خاصیت درمانی: اهل بسیار تحلیل‌برنده است چنانکه خشکاننده و گزنده است و در پنهانی قابض. اهل را در مرهم‌های گرمی بخش و عطر به کار می‌برند و بیشتر در روغن افشیره (دهن العصیر) اضافه می‌کنند. در زخم‌ها و قرچه‌ها: گرد اهل را در خوره می‌پاشند و اگر با عسل همراه باشد در مداوای قرچه عفونی مفید است، از سرایت دمل و جوش جلوگیری می‌کند و قرچه‌های سیاه شده را از بین می‌برد. گاهی از آن ضماد درست می‌کنند این ضماد زخم را التیام نمی‌بخشد زیرا گزنده و بسیار گرم و خشک است. و کارش فقط خشکاندن است و بس. در اندام‌های ناحیه سر: اگر میوه اهل را در روغن کنجد در ملاقه آهنین آنقدر بجوشانند تا میوه سیاه‌رنگ گردد و آن را در گوش کر بچکانند بسیار مفید خواهد بود. تأثیر در اندام‌های دفعی: اگر کسی آن را بخورد بول وی خوبی می‌شود و زخما سقط جنین می‌نمایند. استنشاق دود اهل و استعمال شیاف آن نیز همین تأثیر را دارد.

اشنه (واله):

اشنه گیاه پوسته‌مانند باریک و نازکی است که دور ساقه درخت بلوط و صنوبر و گردو می‌پیچد و بوی معطری دارد. گویا این گیاه را از هندوستان می‌آورند. گزینش: نوع سفیدرنگ این گیاه مطلوب و نوع سیاه‌رنگش نامطلوب است. دیسکوریدوس گفته است: «بهترین نوع اشنه همان است که بر ساقه صنوبر می‌پیچد و بعد از آن نوعی که بر ساقه گردو می‌پیچد و هر قدر خوشبوی‌تر باشد بهتر است و نوع سفیدرنگ مایل به آبی از سفید ساده مرغوب‌تر است». مزاج: اشنه سرد مایل به ولرم و دارای قبوضیت معتدل است. گروهی برآنند که اشنه در درجه اول گرم و در درجه دوم خشک است. اما خوزها گویند: که این گیاه سرد است و بسیار خشک. خواص درمانی: اشنه گیرنده، تحلیل‌برنده و نرم‌کننده است. نوعی که بر ساقه صنوبر می‌پیچد گیرندگی معتدل دارد. نوعی که بر ساقه بلوط می‌نشیند بندآمدگی‌ها را باز می‌کند و گوشت سست را محکم می‌گرداند. در دمل و جوش: مرهم اشنه دمل‌های گرم و ورم‌های گوشت نرم را تسکین می‌دهد. و قسمت‌های سفت شده را نرم می‌گرداند. در مفاصل:

اشنه را در مرهم‌های ضد خستگی بکار می‌برند. مرهم و جوشانده آن سختی مفاصل را از بین می‌برد. در اندام‌های ناحیه سر: اگر اشنه را در شراب بریزند، میگسار را به خواب می‌برد. در چشم: اشنه چشم را جلا می‌دهد. در اندام‌های تنفسی و سینه: اشنه در معالجه خفقان مفید است. در اندام‌های تغذیه‌ای:

اشنه قی را بند می‌آورد، معده را توان می‌بخشد و باد آن را از بین می‌برد. بویژه خیسانده آن در آشامیدنی‌ها خاصیت گیرندگی دارد و درد کبد ناتوان را رفع می‌کند. در اندام‌های دفعی: اشنه انسداد زهدان را باز می‌کند. نشستن در آب اشنه برای تسکین درد زهدان و دفع خون حیض مفید است. داروی جانشین اشنه: کرویبا به همان مقداری که از اشنه استعمال می‌شود می‌تواند تأثیر مشابهی داشته باشد.

اظفار الطیب (ناخن بویا):

قطعات اظفار الطیب شبیه ناخن است، بوی معطر دارد و از دود آن در مداوا

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۶۳

استفاده می‌کنند. دیسکوئیدوس گوید: «اظفار الطیب از رده صدف‌هاست و از جزیره‌ای واقع در دریای هند می‌آید. در این جزیره سنبل هم وجود دارد». اظفار الطیب دو نوع است: قلمی و بابلی. هر دو قسم بسیار معطر هستند. به گمان من اظفار الطیب قلمی همان است که «خرشیه» خوانده می‌شود و گویند صدفی است که به گوشت و پوست چسبیده است. گاهی نیز در آبادان پیدا می‌شود و غالباً منشأ آن از مکه است که از طریق جده می‌آید. این نوع اظفار الطیب را وقتی صاف می‌کنند بوی خوش می‌پراکند.

گزینش: نوع سپیدرنگ آن که در دریای هند و یمن و بحرین پیدا می‌شود بهتر از نوع بابلی است که سیاه‌رنگ و ریز است. به گفته عطاران بهترین نوع اظفار الطیب نوع بحرینی و بعد مکی و جدای است نوع اخیر در آبادان پیدا می‌شود. مزاج: اظفار الطیب دارای مزاج گرم و در درجه دوم خشک است و تقریباً تا درجه سوم مزاج متمایل به خشک است. خواص درمانی: اظفار الطیب لطیف‌کننده است. در اندام‌های ناحیه سر: دود آن برای مداوای صرع مفید است. در اندام‌های دفعی: بخور آن در معالجه احتناق زهدان بکار می‌رود. اظفار الطیب را اگر با سرکه بیامیزند و تناول کنند هر نوع قبوضیت را از بین می‌برد.

انفحه (پنیرمایه):

پنیر مایه‌ها متنوع هستند. درباره هر جانوری که بحث می‌کنیم فوائد پنیرمایه‌اش را نیز ذکر خواهیم کرد. گزینش: بهترین نوع پنیرمایه متعلق به خرگوش است. مزاج: تمام پنیرمایه‌ها گرم و خشک و آتشین هستند. خواص درمانی: پنیرمایه هر ماده جامدی را حل می‌کند. خواه خون باشد و خواه شیر منعقد شده در معده و خواه خلط غلیظ. این ماده هر

ماده گداخته‌ای را بند می‌آورد. تمام پنیرمایه‌ها خاصیت برندگی (تقطیع) دارند. و از خون‌ریزی زنانه و هر نوع سیلانی جلوگیری می‌کنند.

پنیرمایه‌ها لطافت می‌بخشند. و با این خاصیت بدون شك خشکاننده هم هستند. جالینوس فرماید: «هرجا که به گیرنده‌ای نیاز است نوع حاد (تند) پنیرمایه را بکار نمی‌برم». در اندام‌های ناحیه سر: تناول همه پنیرمایه‌ها بویژه پنیرمایه بیدستر در علاج صرع مفیدند. در اندام‌های تنفسی و سینه: پنیرمایه خون منعقد شده در شش‌ها را حل می‌کند. در اندام‌های تغذیه: شیری که در معده پنییر (منعقد) شده است با تناول همزمان پنیرمایه و سرکه حل می‌شود. پنیرمایه خون جامد را در معده حل می‌کند و برای معده زیان‌بخش است. در اندام‌های دفعی: اگر زنان پنیرمایه را بعد از تمام شدن حیض شیاف کنند به بارداری آنها کمک می‌کند. و اگر قبل از پاک شدن حیض بیاشامند مانع بارداری می‌شود. پنیرمایه بویژه پنییر مایه بیدستر در علاج خفگی زهدان مفید است. هر پنیرمایه‌ای بویژه پنیرمایه کره اسب درد زهدان و زخم روده‌ها را برطرف می‌نماید. زهرها: پنیرمایه‌ها همه پادزهرند و سم شوکران را دفع می‌کنند و در دفع سموم پنیرمایه‌های بزغاله، آهوبچه، شتربچه، بره گوسفند از سایر پنیرمایه‌ها قوی‌ترند. برای دفع زهر نیش حیوانات رام تناول پنیرمایه به وزن سه (اونولوس) کافی است و شربت آن را به وزن ده قیراط تناول نمایند و محلول پنیرمایه را بر جای نیش مالیدن خالی از فایده نیست پنیرمایه بزغاله پادزهر فریبون است (شبرم).

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۶۴

املج (آمله):

آمله معروف است مریای آمله از مریای هلیله کم‌تأثیرتر است و هر دو يك کار را انجام می‌دهند، اگر آمله را در شیر بخیسانند آن را شیر آمله خوانند. مزاج آمله: به عقیده آن مرد یهودی گرم است و به رأی بسیاری از کسان در درجه دوم سرد است. و به نظر نرك (؟) هندی دارای گرمی است.

شاید حق این باشد که خشك است و اندکی سرد. خاصیت درمانی: گرمای خون را فرو نشاند. آرایش:

ریشه موها را قوی گرداند و مو را به رنگ سیاه درمی‌آورد. مفاصل: برای پی و مفاصل مفید است.

چشم: دید را تقویت می‌کند. نفس و سینه: قلب را قوت و صفا دهد و مایه افزایش هوش و زکاوت است. اندامان غذا: تقویت معده کند. معده را دباغی می‌نماید، قی را بازمی‌دارد، تشنگی را فرو می‌نشاند و اشتهاانگیز است. اندام‌های دفعی: معده را نیرو بخشد، شهوت‌انگیز است. برخی برآنند که بندآورنده شکم است. لیکن مریای آمله ملین است و هیچ زحمت نمی‌دهد و در علاج بواسیر مفید است.

اقحوان - بابونه گاوچشم:

به قول دیسکوریدوس برخی از مردم اقحوان را اماریون و برخی قورینبون و گروهی ارقسمون نامند. اقحوان دو صفت دارد. زرد مایل به سرخی (اشقر) و سفید. نوع سفیدش قوی‌تر است. گیاه اقحوان دارای چوبهای نازک است، گل آن سفید و مدور و وسطش زرد است بویی سنگین دارد و مزه‌اش به تلخی می‌زند، گل اقحوان به گل مرو می‌ماند. تندمزه و تندبو است. مزاج: در سوم گرم و در دوم خشک است. خاصیت درمانی: گرمی بخش، رساننده علاج انواع انسداد است و نوع سرخرنگ آن قابض و مانع سیلان است. تحلیل می‌برد لیکن در گیرندگی و خشکانیدن از گدازندگی قویتر است. اقحوان عرق آور است و اگر روغنش را بر اندام مالند عرق می‌آورد. تحلیل برنده و لطافت بخش است و دهانه رگها را باز می‌کند. اندامهای سر: خواب آور است و بو کردن اقحوان تازه سبب خوابیدن می‌شود. روغن اقحوان درد گوش را دواست. مفاصل: در مداوای پیچش پی، پارچه پشمی را در اقحوان آب‌پز شده می‌خیسانند و بر جای دردناک می‌گذارند مفید است. دمل و جوش: ورم گرم معده و خون بندآمده در معده را از بین می‌برد و در علاج ورمهای سرد نیز مفید است. زخم و قرحه:

در مداوای ناصور و قرحه‌های پلید (خبیثه) و برکندن خشک ریشه و علاج زخمهای پی نافع است.

اندامهای نفس و سینه: اگر اقحوان خشک شده را با سکنجبین و نمک تناول نمایند. همچنانکه افیمون را تناول می‌نمایند در علاج «ریبو» نافع است. اندامان غذا: برای فم المعده بد است لیکن چیزهایی را که با معده ناسازگار است و به سوی معده می‌آیند تحلیل می‌برد و می‌خشکاند، و خون بند آمده داخل معده را آب می‌کند. اندامان دفعی: شدیداً مدر است. اگر با غسل آب باشد خون منعقد در مثانه را حل می‌کند.

گل اقحوان اگر با غسل آب تناول شود سنگ مثانه را خرد می‌نماید. شکوفه اقحوان و استعمال روغن آن در نزد زنان بول و حیض را ریزش می‌دهد. استعمال روغن اقحوان نیز مدر است و سفتی زهدان را از بین می‌برد و آن را باز می‌کند. اقحوان خشک با سکنجبین که به اندازه افیمون تناول گردد روغن اقحوان سودا و بلغم را بیرون دهد و در علاج ورمهای گرم اطراف پیزی (لبه مقعد) و ترکاندن بواسیر نافع است و در علاج ترکهای آبریز و قولنج و درد مثانه و سفتی طحال مفید است.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۶۵

آذرگون (اذریون):

مزاجش گرم است و در سوم خشک. آرایش: کوبیده‌اش با سرکه علاج داء الثعلب است. مفاصل: خاکسترش با سرکه در عرق النسا سودمند است. اندامان دفعی: دیسکوریدوس گوید:

«اگر زن به آذرگون دست بزند یا آن را استعمال کند فوراً سقط جنین می‌کند. زهرها: پادزهر همه سمها است و بویژه نیش‌های مسموم‌کننده.

استرك - قره‌بوخور - اصطرک:

به گفته دیسقوریدوس نوعی از مایعات است و برخی برآند که صمغ زیتون است. دود استرك در همه احوال کار دود کندر را انجام می‌دهد. گزینش: استرك هرچه خوشبوتر باشد بهتر است. دیسقوریدوس گوید: «زعفرانی‌رنگ آن که دارای چربی است و به صمغ صنوبر می‌ماند بهترین نوع است.» در جرم استرك جرمهای سفیدرنگ موجود است که بوی خوش و بادوام دارد. اگر استرك را با دست بساییم نمی‌پس می‌دهد که شبیه انگبین است. استرك سیاه و بی‌مایه که مانند سبوس است چندان ارزشی ندارد. گاهی صمغی از آن به دست می‌آید که به صمغ عربی شباهت دارد.

رنگش صاف و بویش به بوی «مرّ» شبیه است. صمغ استرك کمتر یافت می‌شود. کسانی هستند که پیه و موم را می‌گدازند و با استرك خمیر می‌کنند. مزاج: در سوم گرم و در اول خشك است. خاصیت درمانی: گرمی‌دهنده، رساننده، و بسیار ملین است. مفاصل: با داروهای ضد خستگی مخلوط می‌شود.

اندامهای سر: سرگرانی، سردرد و خواب‌آور است، در مداوای زکام و نزله مفید است. اندامهای نفس و سینه: از سرفه و صداگرفتگی و صدابردگی جلوگیری می‌نماید. اندامهای دفعی: روغن استرك در علاج سختی زهدان و باز کردن زهدان و جاری کردن حیض سودمند است. اگر آن را با مقداری شفرینه ببلعد شکم را ملین است.

انمد، سرمه:

گوهر سرب مرده است، تأثیرش همانند تأثیر ارزیز سوخته است. گزینش: بهترینش قسم ورقی است که خرده‌های آن درخشندگی دارد و خالص و بی‌آلایش است و بسیار زود می‌شکند. مزاج: در اول سرد و در دوم خشك است و از زاج قرمز سوری خشکاننده‌تر است. خاصیت درمانی: جمع‌آورد و می‌خشکاند و نمی‌گزد و نزیف را قطع می‌کند. زخم و قرحه: در مداوای قرحه مفید است، گوشت زائد را از بین می‌برد. زخم را بهم می‌آورد. برای علاج سوختگی سرمه و پیه تازه را مخلوط کنند و ضماد نمایند نمی‌گذارد بترکد و قرحه شود و اگر قرحه بشود سرمه مخلوط با موم و اسپیدان چاره آن است. سر:

خون‌ریزی مغزی که از پرده مغز باشد با سرمه بند آید. اندامان چشم: چشم را سالم نگه می‌دارد و چرك زخمهای چشم را از بین می‌برد. اندامان راننده: فرزجه آن نزیف زهدان را متوقف می‌نماید. آنك یا سرب سوخته را می‌توان به عنوان جانشین سرمه بکار برد.

اغلاجون، اغلاگونی:

چوبی است ره‌آورد هند و مغرب. سخت و خالدار، خوشبوی، و پوستی دارد پرنقش‌ونگار. آرایش: مکیدن اغلاجون و آب‌پز آن را در دهان گردانیدن دهان را خوش‌بو می‌کند از اغلاجون گرد می‌سازند و بر همه تن می‌پاشند، تن را خوشبوی می‌کند. و گاهی اغلاجون را به جای کندر

می توان دود کرد. اندامان غذا: تناول يك مثقال از چوب اغلاجون معده لرج را به اعتدال می آورد.

مرهمش سودمند است و شیرش مستی آور و درد کبد و درد پهلوی را نافع است. اندامان راننده: بنا به گواهی دیسکوریدوس تناول اغلاجون قرحه روده ها و درد شکم و روده (مغص) را از بین می برد.

اف تیمون - سس صغیر:

گیاهی است با ساقه ای ترد و زودشکن. و دارای گل و تخمهایی است به رنگ سرخ که بسیار تیز و تندمزه است. تأثیر این گیاه به تأثیر گیاه حاشا (آویشن) می ماند لیکن از حاشا قوی تر است و بعضی آن را از تیره آویشن پنداشته اند. گزینش: بهترینش آن است که از جزیره کریت یا قبرس می آورند رنگش سرخ روشن است و هرچه در سرخی تیره تر باشد و در بوی تندتر، مرغوبتر است.

خاصیت درمانی: بادشکن است. با مزاج پیران و نوپیران سازگار است. بیماریهای سودا را از بین می برد. مفاصل: علاج ترنجیدگی است. اندامان سر: در معالجه مالیخولیا و صرع سودمند است.

اندامان غذا: صفراپی مزاجان را آزار می دهد و برای آنها قی آور است، و تشنگی می آورد. اندامان دفعی:

اگر مقدار چهار درهم اف تیمون مخلوط با عسل و کمی نمک تناول شود سودا را بکلی خارج سازد، و در بیرون آوردن بلغم مؤثر است. به اعتقاد بعضی از پزشکان باید اندازه اف تیمون از دو درهم تجاوز نکند، و اگر بجوشانند شاید به چهار (درخمی) برسد و باید کوبیده آن را در روغن بادام ریزند و نباید زیاد از حد بجوشد.

اسطوخودوس (استوقدوس):

گیاهی است دارای پرزهای باریک و سرخرنگ که به پرز خوشه جو شبیه است و برگهایش از برگ جو درازتر است و چوبهایش حاکی رنگ و همچون اف تیمون بی گل است. ترکیبش از گوهر خاکی سرد و آتشین لطیف است. مزه اش تند است و به تلخی می زند. مزاج:

در درجه اول گرم و در درجه دوم خشک است. خاصیت درمانی: بوسیله تلخی که در آن است گدازنده و لطافت بخش است، تناول آن بندآمدگیها را باز می کند، می زاید، و اندک قبوضیتی دارد که بدن و درون را توان دهد و عفونت را جلوگیری می نماید. مفاصل: آب پز آن دردهای پی و دنده ها را تسکین می دهد، شربت آن در مداوای بیماریهای سرد عصب بهترین دارو است. پس لازم است کسانی که ضعف اعصاب دارند یا از سرما به بیماری عصب دچارند بر این دارو مداومت کنند. اندامان سر: در علاج مالیخولیا و صرع سودمند است. اندامان غذا: برای

صفرایی مزاجان خوب نیست چون دچار قی می‌شوند. این دارو تشنگی آور است. اندامان دفعی: مجاری بول را استحکام می‌بخشد. بلغم و سودا را بیرون می‌راند که این خاصیت‌ها را جالینوس ذکر نموده است. نسخه آن عبارت از دوازده (کشوت) اسطوخودوس، مخلوط با شراب صاف یا سکنجبین و اندکی نمک است.

اشق (اشه):

صمغ گیاه طرثوث است و برخی آن را (لزاق الذهب) چسبنده طلائی نامند چه کاغذ و دفتر را با رنگ طلائی آن رنگ آمیزی و زینت دهند. مزاج: در اول خشک و در آخر سوم گرم است. تحلیل و خشکانیدنش بسیار است و کمتر می‌گزد. در باز کردن تأثیرش بحدی است که می‌تواند خون از دهانه

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۶۷

رگها روان سازد. و نیروی نرم‌کنندگی و خشک‌کنندگی هم دارد و جزء داروهای اصلاح مسهلها به شمار می‌آید. دمل و جوش: محلول و ضماد اشه که همراه سرکه و بوره سرخ باشد در مداوای خنازیر، سخت‌شدگی‌ها، ترکیدگی^{۱۳} مفید است. زخم و قرحه: گوشت فاسد را می‌خورد و گوشت سالم می‌رویاند و در علاج زخمهای پلید (خبیث) سودمند است. مفاصل: اشه آمیخته با عسل یا با آب جو مسکن درد عرق النسا و پهلودرد و درد مفاصل است. اگر با عسل و زفت باشد و ضماد کنند سختی (تحریر) مفاصل را از بین می‌برد. اگر با سرکه و بوره و روغن حنا مخلوط کنند خستگی را برطرف می‌کند. چشم: زبری و گری پلکها را نرمش و سپیدی چشم را جلا می‌دهد، و در مورد رطوبتهای چشم سودمند است.

نفس کش و سینه: در معالجه «ریو» تنگی نفس و تندنفسی، مفید است و باید با عسل بلیسند یا با آب جو تناول نمایند. قرحه‌ی حجاب را تنقیه می‌کند، از خفگی، از بلغم، از زهره سیاه (مره‌سوداء) رهایی می‌بخشد. تناول يك درخمی از اشه در علاج سخت شدن سپرز و سفتی کبد مفید است و اگر با سرکه باشد و بر سپرز و کبد بمالند همان تأثیر را دارد. و در استسقا نیز مفید است. اندامان دفعی: در ادراک چندان مؤثر است که با بول خون آید، مسهل است، ضد کرم کدو است. جنین را بیرون می‌آورد زنده یا مرده، حیض را روان می‌گرداند. بیضتین که به سختی دچار آید با اشه و سرکه بمالند نرمش طبیعی را بازباید. زهرها: اشه را که با شراب پرمایه سیاه‌رنگ و «مر» می‌خورند پادزهر سمی است که آن را (طعمعون) نامند. و اگر بر تن مالند حشرات سامه نزدیک نمی‌شوند. و اگر اشه را با مشک زمین و روغن زیتون مخلوط کنند قاتل حشرات است. جانشین اشه: آت و آشغال کندوی زنبور عسل است (برده‌موم).

^{۱۳} (۱) - سلع: در عربی به معنی ترکها است. و چنین می‌نماید که در اصطلاح اطباء گوشت زائده غده‌مانند باشد ..

انگدان - انگدان:

انگدان دو نوع است. سپید و سیاه. انگدان سیاه در غذاها داخل نمی‌شود. بیخ آن مزه‌اش به مزه اشترغاز نزدیک است و مزاج هوایی دارد. اشترغاز دیرهضم است، لیکن انگدان سیاه هرچند بسیار دیرهضم است به اندازه اشترغاز دیرهضم نیست. اما درباره (حلتیت: انگژه) که صمغ انگدان است در جای خود بحث خواهیم کرد. و شرح خواهیم داد که چگونه آب‌پز و سرکه‌اش از جرمش مؤثرتر است. مزاج انگدان: در سوم گرم و خشک است. خاصیت درمانی: انگدان لطافت‌زا است و بیخش بادآور، اگر تن را با انگدان و بویژه با شیر آن ماساژ دهند در جذب کردن مواد به خارج بسیار مؤثر است. آرایش: بوی تن را تغییر می‌دهد. ضماد آن که با روغن زیتون باشد لکه سیاه خونی زیر چشم را بکلی از بین می‌برد. دمل و جوش: در علاج زخمهای درونی سودمند است، اگر انگدان و بیخ آن را با مرهمها مخلوط کنند خنازیر را خوب می‌کند. مفاصل: انگدان مخلوط با روغن بنفشه یا روغن حنا درد مفاصل را دواست. اندامان غذا: بیخ آن آروغ آورد، شکم را قبوضیت دهد، دیرهضم است و هاضم، معده را گرمی می‌بخشد و تقویت می‌کند و اشتها را برمی‌انگیزد. اندامان دفعی: اگر انگدان را با پوست انار و سرکه بپزند، بواسیر پیزی را از بین می‌برد، مدّر است، بوی چس و مدفوع را بدتر می‌کند و برای

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۶۸

مثانه زیان‌آور است. زهرها: شربت آن پادزهر سموم است.

اشترغاز (خارشتری):

به انگدان نزدیک است و از انگدان بی‌ارزش‌تر است. بهتر آن است که سرکه‌اش را بکار برند. مزاج: سرد و در آخر درجه سوم خشک است. اندامان غذا: سرکه‌اش معده را به خوبی تنقیه و تقویت می‌کند و اشتها آور است. جرم آن می‌گزد و از این روی سبب دل بهم خوردن می‌شود، دیرهضم است و بسیار در معده می‌ماند. تبها: در علاج تب ربع - سه روز در میان - سودمند است.

انبرباریس (زرشک):

دو نوع زرشک است: نوعی زرشک جلگه‌ای که گرد و سرخ‌رنگ است. دیگری زرشک ریگی یا کوهی که سیاه‌رنگ و مستطیل می‌باشد و سیاه از سرخ قوی‌تر است. مزاج زرشک:

سرد و در آخر سوم خشک است. خاصیت درمانی: شربت آن در برکندن صفرا بسیار مؤثر است. دمل و جوش: ضمادش را بر دملهای گرم گذاشتن بسیار مفید است. اندامان غذا: معده و کبد را نیرو دهد و در رفع تشنگی بسیار نافع است. اندامان دفعی: شکم را بند می‌آورد، از خراش روده جلوگیری می‌کند، نوشیدنش برای قطع سیلان

رطوبتهای مزمن رحم بسیار مؤثر است. گویند اگر زن باردار چوب زرشك را سه بار به شكم بزند- یا شكم را با زرشك بینداید سقط جنین می کند. از خونریزیهای زیرین جلوگیری می نماید.

اسفنج - ابرمرده:

جرمی است دریایی، در سستی و تخلخل به نمد می ماند، گویند اسفنج جانوری است که در جایی که بدان چسبیده است حرکت می کند ولی از جای خود دور نمی شود. گزینش: تر و تازه اش که نیروی مزاجی بحر با او است قوی تر و خشکاننده تر از کهنه آن است. مزاج: در اول گرم و در دوم خشك است. سنگ شده آن هم همین مزاج را تقریباً دارد ولی کمتر گرم است. خاصیت درمانی: بسیار خشکاننده است. اگر اسفنج را و بویژه اسفنج تازه را بسوزانند و خاکستر آن را با روغن زیتون مخلوط کنند و بر جای بریده یا دریده بگذارند از خونریزی جلوگیری می کند. و اگر تنها اسفنج را با آتش بسوزانند و بر زخم نهند چون گوهرش بازدارنده خون است، و از سوئی با گرمی که از آتش دارد داغ می گذارد؛ از خونریزی جلوگیری می کند. و همچنین اسفنج را فتیله کنند و به دهانه رگهای بهم آمده فرو کنند رگها را باز می کند. اگر با روغن زیتون بسوزانند نزیف را بند آورد. سنگ اسفنج بدون گرمی بخشیدن و خشکانیدن لطافت بخش است و جلادهنده (زداینده). دمل و جوش: ورمهای بلغمی را خشك می کند.

زخم و قرحه: اسفنج را در سرکه خیس نمایند و بر زخم نهند زخم را خوب می کند. اسفنج را با عسل می جوشانند قرحه های عمیق را دواست. و اگر اسفنج را خشك یا با آب یا با شراب خیس کنند و بر زخم نهند سودمند است. رطوبتهای کهنه را می خشکاند و جای زخم را پاك می کند. سینه و اندامهای تنفسی:

سوخته اسفنج همراه روغن زیتون در معالجه خون برآوردن مفید است. اندامان راننده: سنگی که در اسفنج است بعقیده کسانی غیر جالینوس سنگ مثانه را خرد می کند. اما جالینوس این نظریه را رد می کند

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۶۹

و بعقیده او قوتش به سنگ مثانه نمی رسد، زیرا سنگ کلیه در سر راه است.

آبار، آنك:

منظور از این دو نام تنها سرب سیاه است. سرب سیاه گوهر آبی بسیار دارد که از سرما بند آمده است. دارای گوهر هوایی و خاکی هم هست ولی نه زیاد. جالینوس زود گداختن سرب را دلیل رطوبت مزاج آن دانسته و بی مایگی و کم مغزی را علامت هوایی بودن آن شمرده است. اگر سرب را در زمین نمناك نگهدارند می آماسد و باد می کند. سرب سیاه بسیار سردی بخش و در معالجه ورمها سودمند است. مزاج: در دوم سرد و تر است. دمل و جوش: آنك را با

بعضی از روغن‌ها در میان دو سنگ مخصوص سائیدن دارو می‌سایند^{۱۴} چرك و سیاهی که از آن بدست می‌آید در مداوای دمل‌های گرم مفید است و آن را سرد می‌گردانند. علاج قرچه‌های پلید است که قرچه‌های سرطانی را هم شامل می‌شود.

برگه سرب را بر خنازیر، غده، قرچه مفاصل، غده مفاصل نهند و ببندند بسیار خوب است. زیرا در گدازندگی بسیار فعال است. زخم و قرچه: سائیده آن بطریقه نامبرده و کوبیده سرب بویژه شسته آن در علاج قرچه‌های پلید، قرچه سرطانی، قرچه مفاصل سودمند است. مفاصل: سائیده و کوبیده سرب چنانکه گفتیم قرچه مفاصل را چاره سازند و اگر بر غده مفاصل، و مفاصل پیچیده، گذارند و ببندند بهبودی بخش است. چشم: سوخته سرب و بویژه شستشو داده آن رمد خشک و قرچه‌های چشم را معالجه می‌کند. سینه و اندام‌های تنفسی: سوخته، سائیده، کوبیده سرب در مداوای قرچه‌های سینه سودمند است. اندامان دفعی: سائیده نامبرده و کوبیده آن علاج بواسیر است. بر کمر بستن برگه‌های آن خواب‌های پریشان را برطرف کند و شهوت جماع را فرونشاند و در علاج قرچه‌های ذکر و بیضتین سودمند می‌باشد.

اشنان:

اشنان چندین نوع است. نوعی که سفید است و آن را چلغوز گنجشك گویند از همه لطیف‌تر است و نوعی دیگر از آن به رنگ سبز است. خواص درمانی: جلا دهد، تنقیه می‌نماید، بازکننده است. اندامان دفعی: نیم درهم از اشنان بندآمدگی بول (عسر البول) را درمان کند. پنج درهم بچه را زنده یا مرده بیرون اندازد. نیم درهم فارسی تا يك درهم از آن حیض را روان سازد. و سه درهم از آن مایع استسقای را بیرون راند. زهرها: وزن ده درهم از اشنان سم قاتل است. دود اشنان سبز حشرات را می‌گریزاند.

اصابع الصفر (کف مریم):

شکل اصابع الصفر به کف دست می‌ماند. قسمی با دو رنگ زرد و سفید و قسمی زردرنگ و گردرنگ و بدون سپیدی می‌باشد. سخت و کمی شیرین است. مزاج: در درجه دوم تقریباً گرم و خشک است. خواص درمانی: در آب کردن زوائد سخت، بسیار مؤثر است. مفاصل: در علاج بیماری‌های مربوط به اندام‌های عصبی سودمند است. اندام‌های سر: مخصوصاً درمان دیوانگی است. جانشین: در مداوای دیوانگی می‌توان به جای کف مریم يك برابر و نیم آن، هزار جشان و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۷۰

يك سوم آن مشك زمین را به کار برد.

^{۱۴} (۱) - الفهر و الصلايه - دو سنگ که بجای هاون بکار می‌رفته‌اند.

اونومالی (اورمالی، عسل داود)^{۱۰}:

روغنی است بسیار گرم. و پرمایه چون عسل. و از عسل غلیظتر. در اصل شیرهای است که از ساقه درختی که در تدمر می‌روید بدست می‌آورند و از آن شیره روغن می‌گیرند و آن را با روغن گل آن درخت مخلوط می‌کنند و آن را اورمالی و روغن عسل هم می‌نامند. گزینش:

هرچه صاف‌تر و پرمایه‌تر و کهنه‌تر باشد بهتر است. مزاج: گرم و تر است و گرمی آن از تری بیشتر باشد. زخم و قرحه: هم ضماد و هم مالیدن آن گری چرکین را سودمند آید. مفاصل: درد مفاصل را برطرف می‌کند. اندامان سر: سستی‌زای و خواب‌آور است. چشم: در چشم کشند تاریکی چشم را از بین می‌برد. اندامان دفعی: مقدار سه اوقیه عسل داود مخلوط با نه اوقیه آب، مراره و خلطهای خام را بیرون ریزد. تنبلی و سستی می‌آورد لیکن نباید از آن بیم داشت، زیرا در هر حال بی‌گزند و سودمند است.

لیکن کسی که آن را به قصد اسهال می‌خورد چنانکه شنیده‌ام نباید تا فرجام کار به خواب رود.

اغالوجی (عود البخور):

چوبی است که از هندوستان یا عربستان می‌آورند پوسته رنگارنگ و بوی معطر دارد و در عطرها آن را بکار برند. مزه‌اش گیرنده و کمی تلخی دارد. اندامان سر: مضمضه با جوشیده آن دهن را خوشبوی کند. سینه و اندامهای تنفسی: در مداوای پهلودرد سودمند است. اندامان غذا: درد کبد را دوا است. يك مثقال از آن لزجی معده و ناتوانی آن را برطرف می‌کند. اندامان دفعی: تناولش با آب علاج قرحه روده و درد و پیچش گرم شکم است.

ام‌غیلان (مغیلان):

مغیلان از تیره درختچه‌های خاردار بیابان است که مشهور است. مزاج: سرد و خشک. خاصیت درمانی: گیرنده است و هر جریانی را بازمی‌دارد و مانع خون‌ریزی هم می‌شود.

اندامهای تنفسی: مانع بالا آوردن خون می‌شود. اندامان دفعی: سیلان رحم را قطع می‌نماید.

اذراقی^{۱۶}، کچوله:

^{۱۰} (۱) - اونومالی: به یونانی شراب و عسل هموزن باهم جوشیده. - اورمالی: دهن عسلی - عسل داود. تحفه حکیم ص ۳۸.
^{۱۶} (۲) - اذراقی، قاتل الکلب، کچوله: گیاهی است از تیره خرزهره - فرهنگ معین. شیخ الرئیس - اذراقی را انگم نمی‌دانسته و در باب قاتل الکلب را علی‌حده ذکر می‌نماید - که در این دو تفسیر تناقض موجود است. (ه)

گونه‌ای از کف دریا است که جامد شده و به نی چسبیده است، چنان تدمزه است که به کار خوردن نمی‌آید، بعد از آنکه از تندی آن می‌کاهند آن را چون مرهم مالیدنی به کار می‌بندند. مزاج:

بسیار گرم است. خواص درمانی: مزاج سرد و تباه را به حالت طبیعی برمی‌گرداند و استعمال آن تنها باید از راه مالیدن خارجی باشد. آرایش: لکه‌ها را از بین می‌برد. دمل و جوش: جوشهای شیری را دواست.

زخم و قرحه: در مداوای گری تر و آگزما مفید است. (قوباء). مفاصل: ضمادش در علاج عرق النسا سودمند است.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۷۱

آزاد درخت (آزاد درخت):

این درخت معروف است و ثمری دارد که به (نبق) شبیه است و در ری آن را درخت هلیله و کنار نامند و در طبرستان آن را بطاحك خوانند. درختی است بزرگ و تنومند. مزاج: شکوفه آن در سوم گرم و در آخر اول خشک است. خواص درمانی: شکوفه‌اش بازکننده انسدادها است. آرایش:

آب برگ آزاد درخت، و بویژه برگ آزاد درخت که مخلوط با شراب باشد شپش‌کش است و موی را بلند کند. اندامهای سر: شکوفه‌اش انسداد مغز را باز می‌کند. اندامهای تنفسی: ثمر آن برای سینه بسیار زیان‌آور و کشنده است. اندامهای غذا: ثمر آن برای معده بد است و معده را زحمت می‌دهد. تبها: گویند اگر الیاف آن را با شاه‌تره و هلیله بپزند و بخورند تبهای بلغمی را بکلی بهبود می‌بخشد. زهرها: افشره شاخه‌های نازک آن که مخلوط با عسل باشد پادزهر هر سمی است. میوه‌اش شاید سم‌کشنده باشد.

جانشین: برای دراز شدن موی سر می‌توان به جای برگ آزاد درخت برگ شاهدانه و آس و سدر بکار برد.

ایرسا (زنبق):

منظور از ایرسا ریشه سوسن آسمانگون است، سوسن آسمانگون گیاهی است دارای ساقه‌های متعدد و گل آن به رنگهای گونه‌گون است، سفید و زرد و آسمانی و بنفش و از این رو آن را ایرسا نامیده‌اند که رنگین کمان را ایرسا گویند. ساقه‌های ایرسا بندبند و برگش باریک است و اگر کهنه شود کرم می‌زند. دیسکوریدوس گوید: برگ ایرسا به برگ سوسن بیابانی می‌ماند. لیکن از سوسن بیابانی بلندتر و بزرگتر است. ساقه آن گلی دهد که گلبرگها همدیگر را می‌پوشانند (پربرگ) و به چندین رنگ درمی‌آیند: قسمی به زردی مایل و ارغوانی هستند و قسمی به رنگ آسمانند و از این اختلاف رنگ آن را رنگین کمان گویند. زیرا به رنگین کمان شبیه است. ساقه‌هایی سخت و خوشبوی دارد و باید بعد از چیدن در سایه گذارند و به رشته کتان کشند. گزینش: هرچه سخت و پرمایه است و افشره غلیظ و مایل به سرخی دارد و بوی سوسن بیابانی نمی‌دهد و زبان‌سوز نیست و بسیار عطسه‌آور است بهتر است. مزاج:

در آخر دوم گرم و خشک است. خاصیت درمانی: گرمی بخش، لطافت آور، رساننده، بازکننده، زداینده، تنقیه کننده است. اگر افشرداش را در عسل آب حل کنند بلغم غلیظ را تنقیه می کند و بیرون می راند.

آرایش: زنبق به تنهایی و همراه خربق که هم اندازه باشد در زدودن لکه های سیاه و کک مک سودمند است. دمل و جوش: سائیده آن سفت شدگیها و ورمهای غلیظ و خنازیر و جوشهای پلید را دواست.

زخم و قرحه: در مداوای قرحه های پلید مفید است، ناسورها را بهم آورد حتی اگر گرد آن استعمال شود.

گوشت را باز می رویاند و استخوانها را با گوشت سالم می پوشانند. مفاصل: با روغن زیتون خستگی را از بین می برد. اگر با سرکه یا با شراب تناول شود در علاج ترنجیدگی و گسستگی در ماهیچه ها سودمند است. اماله با آن علاج عرق النساء است. اندامهای سر: خواب آور است. سردرد مزمن را از بین می برد.

گاهی آن را با روغن گل سوری و سرکه برای رفع سردرد می آمیزند و زنبق خودبه خود علاج سردرد است.

عطسه آور است. آب پز آن را در دهان گردانند درد دندان تسکین یابد. روغن زنبق با سرکه صداهای گوش را خاموش کند. و نزله های مزمن را قطع می نماید. روغن زنبق بوی بد بینی را از بین می برد و پخته آن نیز همین کار را انجام می دهد و از چرك زخمها نیز جلوگیری می کند. چشم: اشک آور است.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۷۲

اندامهای تنفسی و سینه: در مداوای درد پهلو، ذات الریه، تنگ نفسی، خناق، خفگی، سرفه و بویژه سرفه ای که از رطوبت غلیظ باشد سودمند است. از آنجا که بسیار لطافت بخش است و بازکننده، زائده های بند آمده در سینه را بیرون می آورد. اگر با شراب سیکی آن را بخورند برای دردهای سینه نافع است، و در دهان گردانیدن آن زبان کوچک را لاغر می نماید. اندامهای غذا: تناول سرکه و زنبق که با هم باشند درد سرد کبد و طحال را تسکین می دهد و بویژه برای طحال بسیار مفید است، تناول یا مالش آن در علاج استسقا سودمند است. اندامهای دفعی: دهانه بواسیر را باز می کند، پیچش شکم را از بین می برد. آب عشق و خواب جوانی (احتلام) دیدن را قطع می نماید. زنبق و شراب مدرّ حیض است. در حالت سخت شدن زهدان و دردهای سرد زهدان باید در آب پز زنبق بنشینند. اگر زن باردار زنبق و عسل را شیاف (فرزجه) کند سقط جنین شود. روغن زنبق برای زهدان مفید است. اگر زنبق کهنه را خرد کنند و در عسل ریزند و مقدار نیم اوقیه تا هفت درخمی تناول نمایند زرداب و مراره (تلخ آب) و بلغم را خارج می سازد. تبها: روغن زنبق سردی را از بین می برد و علاج تب و لرز است. زهرها: اگر همراه سرکه تناول شود پادزهر هر سمی است.

انجره - گزنه:

رنگ تخم انجره شبیه رنگ تخم تره و از آن زردتر و درخشان‌تر است و از تخم تره کوتاه‌تر است. به هر جای بدن برخورد کند حتی روده‌ها را هم می‌گزد. مزاج: گزنده و تخم گزنده هر دو در اول سوم گرم و در دوم خشک، و گزنده از تخمش خشک‌مزاج‌تر است. خواص درمانی: جذب کننده، قرحه‌آور، گدازنده، قوی و سودمند است. بعضی گویند: چندان گرمی‌زا نیست و بادآور است و بسیار زداينده و قرحه‌ها را نمی‌گزد. و چنانچه با گوشت پزند تأثیری در آن نمی‌ماند. دمل و جوش: ضماد انجره که همراه سرکه باشد دملهای درونی را می‌ترکاند و سود می‌رساند و در مداوای ورم سخت، مفید است. اگر خاکستر یا تخم انجره را ضماد کنند در ورم سرطانی سودبخش است. زخم و قرحه: خاکستر انجره مخلوط با نمک در مداوای زخم دندان سگ و قرحه‌های پلید و سرطانی نافع است. مفاصل:

ضمادش که با نمک باشد پیچش مفاصل را برطرف می‌نماید. اندامهای سر: کوبیده برگش خون‌دماغ را قطع کند، تخمش بندآمدگیهای پالایشگاه (مصفاة) را به خوبی باز می‌کند، ضماد تخمش دندان کشیدن را آسان کند، و بر ورمهای پشت گوش که (بوحتلا) نامیده می‌شوند گذارند، سودمند است. سینه و اندامهای تنفسی: گزنده و آب‌جو، یا گزنده‌ای را که در آب‌جو پزند و بخورند سینه را تنقیه کند و خلطهای پرمایه هرچه در سینه باشد خارج می‌شود. تخمش قوی‌تر است؛ ربو، برونشیت، و تنگ‌نفسی و درد سرد ذات‌الجنب را برطرف می‌کند. تخم گزنده و بویژه اگر با شراب سیاه و پرمایه باشد، یا با پیاز و تخم‌مرغ بخورند، شهوت‌انگیز است. و رحم را برای پذیرایی از منی آماده سازد. تخم گزنده را با مَرّ پزند و بخورند، یا تخم را با مَرّ فرزجه کنند و بردارند حیض را براه اندازد و رحم را باز می‌کند. ضماد برگ سبز انجره برآمدگی رحم را فرونشاند، از زدايندگی که دارد- نه از قوت اسهالی- بلغم خام و سایر بلغمها را بیرون دهد. روغن گزنده از روغن کاجیره مسهل‌تر است. پخته برگ گزنده با صدف ملین است. اگر بخوانند که اسهال شدید نباشد مغز دانه گزنده را با قاوت بسایند و در شراب ریزند و بنوشند. کسی که

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۷۳

این مسهل را می‌نوشد باید کمی از روغن گل را بعد از آن سر کشد که گل‌پوش نسوزد. گزنده را با عسل شیاف کنند و بردارند خلطهای بد خارج می‌شود.

افیون:

افیون شیره خشخاش سیاه است. بو کردن افیون مصری خواب‌آور است، اندازه یکبار تناول افیون نباید از دو دانگ بیشتر باشد. گاهی از کاهوی بیابانی نیز افیون می‌گیرند و آن هم مخدر است لیکن مخدری است ضعیف. افیون را بر آهنی سرخ شده در آتش بریان کنند و رنگش سرخ می‌شود.

گزینش: افیون سنگین و تندبوی و ترد (زودشکن) که در آب زودتر حل شود یا گداخته شود و از تابش خورشید نرم شود و چون بر شعله نهند چراغ را تاریکی ندهد، بهترین نوع است. افیون زرد که آب را رنگ می‌کند و زیر و کم‌بوی و رنگ آن روشن است افیونی است ناخالص و از خشخاش تیغی نشانی دارد. گاهی از کاهوی بیابانی بدل افیون

سازند که کمتر بوی دارد. و شاید افیون را با صمغ عربی مخلوط کنند که افیون اصلی نیست و چنین افیونی بسیار روشن و درخشان است. مزاج: در چهارم سرد و خشک است. خواص درمانی: مخدر است. اندایش و تناول آن آرامبخش همه دردها است. مقدار خوراکی افیون اندازه يك دانه عدس درشت است. دمل و جوش: بازدارنده دملهای گرم است. زخم و قرحه: قرحه را می خشکاند. مفاصل: اگر افیون مخلوط با زرده تخم مرغ برشته- و بویژه افیون مخلوط با شیر را بر جای نقرس مانند مسکن درد نقرس است. اندامهای سر: خوردن یا برداشتن آن با فتیله یا برداشتن بدون فتیله خواب آور است. اگر گداخته افیون مخلوط با روغن گل و مرّ و زعفران را در گوش دردمند بچکانند درد برطرف می شود. افیون علاج سردرد است و آسودگی آورد. افیون هوش و حافظه را کاهش دهد. اندامهای چشم: افیون مخلوط با شیر پستان زن درد چشم و آماسهای چشم را برطرف می کند، اما پیشینیان افیون را در مداوای رمه به کار نمی بردند و می گفتند زبان به چشم می رساند.

اندامهای تنفسی و سینه: سرفه سخت و شدید را تسکین می دهد. اندامهای غذا: اگر از گرما و رطوبت، معده سست گردد افیون آن را دباغی می کند و جمع آورد. اما در اکثر حالات اگر افیون را تنها و بدون خایه سگ آبی بخورند هضم را مختل می سازد یا بسیار کاهش می دهد. اندامهای دفعی: بندآورنده اسهال است و از خراشیدگی و قرحه روده جلوگیری می کند. جانشین: به جای افیون می توان سه وزن آن تخم بنگ و دو وزن آن تخم مهرگیاه به کار برد.

اترج - ترنج:

ترنج را همه می شناسند. روغنی که از پوست ترنج به دست می آید قوی است و روغنی که از شکوفه اش به دست آید قوت کمتری دارد. مزاج: پوستش در اول گرم و در آخر دوم خشک است.

گوشتش در اول گرم و تر است. و برخی گویند: در اول تر است و سردی آن زیاد است و ترش مزگی آن در درجه سوم سرد و خشک است. تخم ترنج در اول گرم و در سوم خشکاننده است. خواص درمانی:

گوشتش بادزا، برگش بادشکن، شکوفه اش لطافت بخش تر از برگ است. ترشی آن قابض و صفراشکن است. تخم و پوستش تحلیل برنده است. اگر پوست ترنج را بر لباس بپاشند منع بیدزدگی کند. بوی ترنج هوای فاسد و وبایی را از بین می برد. آرایش: ترش آن رنگ را جلا دهد، لکه های صورت را از بین

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۷۴

می برد. سوخته پوست ترنج که بر ابلقی (برص) مانند سودمند است. پخته پوستش دهن را خوشبوی کند، فرهی بخشد، پوست ترنج را در دهان نگهدارند دهان را خوشبوی می نماید. دمل و جوش: آب ترش مزه ترنج بر آگزمه بمالند مفید است. مفاصل: روغن پوست ترنج در مداوای سستی اعصاب و فالج سودمند است و ترشی ترنج برای عصب

بد است. اندامهای سر: در علاج دهن کجی نافع است و بالنگ پخته در خوشبوی کردن دهان بسیار مؤثر است. چشم: افشره بالنگ را در چشم کشند یرقان چشم را از بین می برد. نفس کش و سینه: افشره اش خفکان گرم را تسکین دهد، مریای بالنگ برای گلوی و شش بسیار خوب است. اما ترشاب- افشره- آن برای سینه خوب نیست. اگر کسی زالو را بلعیده باشد مغز بالنگ را با سرکه بجوشاند و نیم سکرجه از آن بنوشد زالو را می کشد و بیرون می آورد. اندامهای غذا:

گوشت بالنگ برای معده خوب نیست. بادزا و دیرهضم است و باید مریای آن را خورد. و اگر مریای بالنگ با عسل باشد سالم تر و هضم پذیرتر است. و نباید زیاد از حد خورد. برگ بالنگ و در درجه دوم شکوفه بالنگ معده و درون را تقویت می کند. اگر پوست بالنگ را همچون ادویه در خوراك ریزند به هضم کمک می نماید. پوست بالنگ خودبه خود از آنجا که سخت است هضم نمی شود. پخته پوست بالنگ قی را تسکین دهد. رب بالنگ که رب افشره آن است معده را دباغی کند. ترشاب آن در علاج یرقان مفید و قی صفرایی را فرو نشاند، و اشتها آور است. باید ترنج را تنها خورد و با خوراك قبلی و بعدی مخلوط نشود.

اندامهای دفعی: گوشتش قولنج آورد. ترشی آن بندآورنده شکم است. و در مداوای اسهال صفرایی نافع است. تخم ترنج مسهل است و در علاج بواسیر سودمند می باشد، افشره بالنگ از شدت شهوت جماع در نزد زنان کم می کند. زهرها: وزن دو درهم از تخم بالنگ همراه شراب و شراب سیاه و پرمایه و آب گرم پادزهر کلیه سموم است و بویژه خوردن و اندودن آن در مورد سم عقرب بسیار نافع است، و پوستش هم در این زمینه بسیار مفید است. ضماد پوست بالنگ، خوردن افشره بالنگ در مداوای مارگزیدگی سودمند است.

اسقنقور (سقنقور):

سوسماری است آبی و در نیل مصر شکار می شود. گویند از نسل تمساح است و اگر در خارج از آب زاییده شود در همان خارج از آب پرورش می یابد. گزینش: بهترینش آن است که در بهاران و موقع جفت گیری شکار شود. نافش بهترین اندام مورد استفاده است. مفاصل: عصب را از علت های سرد می رهااند. اندامهای دفعی: چربی آن شهوت انگیز است تا چه رسد به گوشتش و بویژه گوشت ناف و پیرامون کلیه و بویژه پیه کلیه اش که بسیار شهوت انگیز است.

احاص (آلوی):

که نیاز به معرفی ندارد. گزینش: آلوی بستی از آلوی سیاه قویتر است و آلوی زرد از آلوی سرخرنگ مؤثرتر. آلوی سفید مات (غیر براق) سنگین است و کمتر اسهالی است. آلوی ارمنی از هر آلویی شیرین تر و اسهال آورتر است. و در میان آنها درشت و پرگوشت بهترین است. مزاج: در اول دوم سرد و در آخر دوم تر است. خواص درمانی: صمغ آن لطافت بخش، قطع کننده، چسبناک می باشد.

در نوع دمشقی آن به عقیده دیسکوریدوس قبوضیت هست. جالینوس مخالف این نظر است. در آلوی کال

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۷۵

قبوضیت هست و ارزش غذایی آن اندک می باشد. بهتر آن است آلو را قبل از غذا بخورند و عسل آب و نیبذ را دسر سازند. زخم و قرحه: انگم آن قرحه را جوش می دهد. مخلوط آلو با سرکه آگرما را از بین می برد و بویژه اگر عسل یا شکر داشته باشد برای کودکان بسیار مفید است. اندامان سر: در دهان گردانیدن برگ آلو از نزله های لوزتین و زبان کوچک جلوگیری می نماید. چشم: انگم آلو را در چشم کشند دید را قوی کند. اندامهای تنفسی و سینه: آلوی ترش و شیرین التهاب قلب را تسکین می دهد.

اندامهای غذا: ترش و شیرینش در برکندن صفرا از همه مؤثرتر است. آلوی شیرین که معده را تر کند و سرد کند سستی دهد و عموماً با معده ناسازگار است. اندامان رانده: آلوی شیرین در بیرون راندن صفرا از سایر آلوها مؤثرتر است. در اسهال آلوی تر از آلوی خشک کاری تر است و این خاصیت از لزج بودن آلو ناشی می شود. به عقیده بعضی آلوی دمشقی قابض است و همه برآنند که آلوی بیابانی تا هنگامی که بسیار نرسیده است قبوضیت آورد. جالینوس گوید: دیسکوریدوس در اشتباه است که گفته: آلوی دمشقی قابض است. آلوی دمشقی مسهل است و انگمش سنگ مثانه را خرد می کند و آبش حیض را روان می سازد و هرچه کوچکتر باشد کمتر مسهل است.

اسفیداج (سفیدآب):

آنک را می سوزانند خاکستری که بدست می آید سفیدآب نامند و اگر در سوختن افراط شود آن خاکستر سرنج و لطیف تر می گردد. سفیدآب را به وسیله سرکه و نمکها و سایر چیزهایی که در کتابهای طبی آمده است به دست می آورند. مزاج: در دوم سرد و خشک است. سفیدآب سرکه ای لطافتش بیش و ژرف رونده تر است. در نوع دیگرش این همه لطافت نیست و چسبندگی دارد و بویژه اگر سرنج گردد. دمل و جوش: ورمهای سخت و سرد را نرمی بخشد. زخم و قرحه: سفیدآب را با مرهم می آمیزند قرحه را پر می کند، گوشت می رویاند، سفیدآب و بویژه سرنج، گوشت بد را می خورد و سرنج در بازآوردن گوشت از سفیدآب بهتر است. چشم: در علاج جوشهای چشم سودمند است. اندامهای دفعی: جزء داروهای ترك پیزی است و بسیار سودمند است. زهرها: سفیدآب سم است و شرح آن در باب زهرها است.

آبنوس:

چوبی است مشهور که آن را از زنج یا به قول دیسکوریدوس از حبشه می آورند، سیاه خالص است و طبقاتی در آن نیست و هنگامی که می برند به شکل شاخ خمیده یا به قولی به شاخ مخروط می ماند و به زحمت می شکند و شکسته اش زبان را می گزد. گزینش: بهترینش آنست که با وجود سیاهی و همواری خطوطی در آن مشاهده نمی شود و

در ساییدن به شاخ خراطی شده شبیه است و پرمایه و محکم است. در چشیدن گزشی دارد و اگر آن را بر آخگر نهی بوی عطرا سا از آن می پراکند و به مشام رسد.

مزاج: در دوم گرم و خشک است. گروهی برآند که با وجود حرارتی که دارد حرارت خون را خاموش می نماید. خواص درمانی: تم و سپیدی چشم را از بین می برد. از ساییده آن شیاف سازند، اگر بر فسان ساینند و گرد آن را در چشم کشند بسیار سودمند آید. خاک اژه آبنوس را بر طبقی می سوزانند و می شویند زخم مزمن چشم را برطرف سازد. و علاج رمده خشک و گری چشم و آبریزی دائم چشم است. اندامهای

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۷۶

دفعی: به گفته خوزیان سنگ کلیه را خرد می کند و شنیده ام که باد شکم را علاج می نماید.

آذان الفار (گوش موش):

دو گیاه را گوش موش نامیده اند. گوش موشی که جالینوس وصف کرده است بوی پنیرک می دهد و زودشکن است و تأثیرش تقریباً تأثیر گیاهی است که شیشه ها را بدان جلا دهند.

این نام بر دو گیاه اطلاق شود: نخست آنکه جالینوس از آن یاد کرده است که بوی خبازی (پنیرک) می دهد و سخت نیست. دوم گوش موشی که دیسقوریدوس شناخته است چنانکه او گوید به لبلاب می ماند و برگش از برگ لبلاب کوچکتر است و بر زمین پهن می شود و چوبهای باریک دارد و کاشته می شود و خوشبوی است اما بوی و مزه ای قوی ندارد، گلش لاجوردی رنگ و تخمش به تخم گشنیز شبیه است و شب پره آن را می خورد و مزه اش تند است و بویژه گوش موشی که در نزدیکی آب نروییده باشد تندمزه تر است. بنا به گفته مسیح گوش موش کار بابونه گاوچشم را انجام می دهد. که هرگز توقع نمی رود هر دو نوع گوش موش چنین باشند. مزاج: گوش موش جالینوس در درجه اول سرد و تر است.

و آن نوع دیگر از جمله داروهای گرم به شمار می آید. خواص درمانی: گوش موش جالینوس قبوضیتی در آن نیست. و آن دیگر خشکاننده و سرخ گرداننده است. زخم و قرحه: گوش موش دیسقوریدوس خار و پیکانها را بیرون می کشد. چرک را پاک می کند و زخم را التیام می دهد. اندامهای سر: خوردن گوش موش برای سردرد نافع است. به بینی کشیدن گرد آن در علاج دهن کجی بسیار سودمند است و مغز را می پالاید.

ارنب بری (خرگوش وحشی):

خاصیت درمانی: هرچه پرمایه های دیگر انجام می دهند پرمایه خرگوش وحشی بهتر و با لطافت تر انجام می دهد و کنشهایی زیاده از آنها دارد. آرایش: خون خرگوش لکه های صورت را می زداید، خاکستر سرش و بویژه خاکستر سر

(ارنب بحری) خرگوش دریایی^{۱۷} دواى داء الثعلب است. اگر شکم خرگوش را با همه محتویاتش در تابه بسوزانند و بسایند و در روغن گل ریزند موی سر را باز رویانند. دیسکوریدوس گوید: اگر این دارو را از خرگوش دریایی بسازند و بر سر گذارند به تنهایی یا با داروی زداینده، موی را از ته می‌تراشد. مفاصل: مغز برشته خرگوش در علاج لرزشی که بعد از بیماری روی می‌دهد سودمند است. اندامهای سر: اگر مغز خرگوش را بر لثه کودک مالند رویش دندانها سریع‌تر صورت گیرد. مغز خرگوش مسهلی است بی‌آزار. مغز خرگوش در روغن یا کره یا عسل باشد باز تأثیر خود را می‌بخشد. پنیرمایه خرگوش با سرکه تناول شود در علاج صرع مفید است.

اندامهای دفعی: اگر بعد از حیض سه روز پنیرمایه خرگوش وحشی را با سرکه تناول نمایند منع حاملگی کند و رحم را از رطوبتها می‌رهاند. خون خرگوش بیری را با روغن بجوشانند در معالجه خراش و ورم روده و اسهال مزمن سودمند آید. زهرها: پنیرمایه خرگوش وحشی همراه سرکه تریاق و پادزهر سموم است. خون خرگوش در روغن جوشیده، در علاج سم سهام ارمنی سودمند است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۷۷

ابو حلسا (هوه‌چوبه):

بعضی گویند ابو حلسا همان خس الحمار (گل قاصد) است که آن را شنجار و شنقار هم می‌نامند. گیاهی است دارای کرک و خاردار، زبر و سیاه‌رنگ، برگهایش زیاد و به ساقه چسبیده، بیخ آن به ستبری انگشت و بسیار سرخ‌رنگ است و اگر در تابستان به آن دست بزنی دست را رنگ می‌کند.

نوعی دیگر از ابو حلسا هست که سرخ‌رنگ است و برگهای کوچک دارد. تیره هوه‌چوبه چهارند: ابو حلسا، ابو ساویرس، ابو جلسوس، اکسوفانین. گزینش: ابو حلسا و ابو ساویرس از آن دوی دیگر بهترند. مزاج:

جالینوس گوید نوعی از ابو حلسا گرم و خشک است و نوعی دیگر برخلاف آن است. خاصیت درمانی:

اولی که ابو حلسا نام دارد لطافتی همراه با قبوضیت دارد. و این اثر از گسی و تلخی مزه آن است. انواع دیگر بیشتر قبض می‌آورند. ابو جلسوس و اکسوفانین از ابو حلسا و ابو ساویرس تندمزه‌تر و پرحرارت‌ترند و بیخ از برگ قوی‌تر است. آرایش: با سرکه برهک بمالند مفید است و بلکه بھک را بکلی از بین می‌برد. و در معالجه پوست‌پوست شدن بدن بسیار مفید است. و برگش از بیخ کم‌تأثیرتر است. دمل و جوش: ابو حلسا مخلوط با آرد کشک باد سرخ را از بین می‌برد. ریشه ابو جلسوس هم همین تأثیر را دارد.

^{۱۷} (۱) - حیوانی است صدفی مایل به سرخی، سرش چون سنگ سخت و سم قاتل است. تحفه حکیم ص ۱۹.

و اگر با پیه باشد و بر خنازیر گذارند خنازیر تحلیل می‌رود. زخم و قرحه: با موم می‌آمیزند و بر قرحه می‌گذارند مفید است و بویژه برای سوختگی آتش بسیار سودمند است. اندامهای غذا: ریشه ابو حلسا معده را دباغی می‌کند. ابو حلسا را بجوشانند و با عسل آب رقیق بخورند، در مداوای یرقان و درد طحال سودمند است. اندامهای دفعی: آن را در عسل آب بجوشانند یا با عسل آب بخورند درد کلیه و سنگ کلیه را از بین می‌برد. زنی که بیخ آن را بردارد بچه می‌اندازد. ابو حلسا خلطهای مراری را تحلیل می‌برد. برگش را در روغن بجوشانند و با شراب بخورند شکم را بند می‌آورد. ریشه ابو حلسای زرد برگ همراه زوفا و خردل کرماها را می‌کشد و بیرون می‌راند. ابو حلسایی را که شنجار نامند زردرنگ باشد یا نباشد کرم کش است.

ولی زردش قوی‌تر است. تبها: پخته بیخ این گیاه با عسل آب تبهای مزمن را از بین می‌برد. زهرها:

پخته میوه ابو حلسای سرخ و برگ زرد را بخینند و بر حشره مودی تف کنند می‌کشد. دو قسم دیگرش چه خوردنی و چه پاشیدنی یا گسترده‌تری در بیماری مارگزیدگی سودمند است.

الماس:

از آنجا که اسم حقیقی آن ماس است بایستی در باب میم ذکر شود. اما چون به الماس مشهور شده آن را در باب الف آوردیم. مزاج: برخی گویند سرد و خشک است و دیگران بر این عقیده‌اند که بسیار گرم و خشک است. خاصیت درمانی: بسیار زداینده است. و به عقیده دیسکوریدوس سوزنده و عفونت‌آور است. آرایش: در جلا دادن دندان بسیار فعال است. اندامان سر: بعضی عقیده دارند که گذاشتن الماس در دهان دندانها را می‌شکند، و در این زمینه دو رأی دارند. گویند خاصیت الماس دندان‌شکنی است، یا اینکه در جایی که الماس هست مارهای سمی بسیار است. که رأی اخیر گزاره‌ای بیش نیست! زیرا سم مار بعد از آنکه از مار خارج شود تأثیر خود را از دست می‌دهد. و بویژه اگر مدتی از خارج شدنش بگذرد.

اندامان دفعی: بعضی گفته‌اند: اگر دانه‌ای از الماس را بر سر پمپی بوسیله سقر رومی بچسبانند و پرتاب کنند و به مثانه برسانند سنگ مثانه را خرد می‌کند که این نظریه هم بعید به نظر می‌رسد. زهرها: الماس سم قاتل است.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۷۸

ارماک (ارمال):

چوبی است خوشبوی و رنگش به رنگ قرقه است و آن را از یمن می‌آورند. آرایش: دهن را خوشبوی کند. دمل و جوش: ضمادش در علاج ورمهای گرم مفید است. زخم و قرحه: از زیاد شدن قرحه مانع و چرک را از بین می‌برد و می‌خشکاند و خوب می‌نماید زیرا خشکننده‌ای است که نمی‌گذرد. و نمی‌گذارد اندامان متعفن شوند. اندامان سر: مغز

را توان بخشد، لته را محکم کند و ضد بیماریهای دهان است. چشم: خوردن آن در علاج رمده مؤثر است. نفس کش و سینه: قلب و سایر درون را تقویت می نماید. اندامان راننده: عموماً شکم را قبوضت دهد.

اللبخ:

گویند لبخ سدر است و من می گویم چون اسمش لبخ است بایستی در باب لام ذکر شود. لبخ از درختهای تنومند و بلند است و به مصر انتقال داده شده و در آنجا مزه آن تغییر کرده است. دیسقوریدوس گوید: لبخ درختی است که در مصر روید و میوه اش خوردنی است و گاهی نوعی از رتیل در این درخت پدید آید و بویژه در لبخهای اطراف صعید. گروهی پندارند که این درخت اول در ایران بوده و در آنجا سم بوده و بعد از آنکه به مصر منتقل شده تغییر مزاج داده است و مزه اش دگرگون شده و می خورند و زیبایی ندارد. خاصیت درمانی: برگ کوبیده لبخ را بر اندامی یا جایی که خونریزی دارد می گذارند نیزه را بند آورد.

انسان:

آرایش: گویند آب پشت آدمی بھك را می زداید. هم در این زمینه نمك ادرار كودك را که در ظرف مسی بدست آورند مفید است و لکه های سیاه صورت را از بین می برد. مدفوع انسان در علاج لکه های سپید پوست - برص - مفید است. دمل و جوش: چنانکه گویند (عکر - زنگ - کف) شاش آدمی و مدفوع تا گرم است در علاج جمره نافع است. خاکستر موی آدمی جوشها را معالجه می کند و اگر با روغن مخلوط کنند ورمهای ساعیه - ساری - را از سرایت بازمی دارد. زخم و قرحه: ادرار آدمی گری چرکین و خارش را می زداید و سرایت ورمهای پلید و اکزما را منع می کند، آب پشت انسان در علاج اکزما ویژگی دارد. مفاصل: گویند خون حیض برای درد نقرس خوب است، و آب پشت آدمی با موم و روغن زیتون درد نقرس را تسکین دهد. اندامان سر: به ادعای بعضی موی سوخته آدمی را در روغن گل قاطی کنند و در گوش دردمند چکانند و بر دندان دردناک گذارند. درد را تسکین بخشد. آب دهان روزه دار کرم را از گوش بیرون آورد. سوخته استخوان انسان را در علاج صرع می خورند، چرک گوش آدمی در علاج سردرد نصفی - شقیقه - سودمند است. چشم: ادرار انسان را در ظرف مسین با عسل بپزند سفیدی چشم را برطرف کند و نقطه خونی چشم را از بین ببرد. سوخته موی انسان با مردار سنگ مخلوط شود از گری و خارش چشم جلوگیری می کند. اندامهای تنفسی و سینه: گویند تناول بول کودکان در معالجه بلندنفسی و تنگ نفسی و سرفه خشک نافع است. شیر پستان زن در معالجه سل بسیار مؤثر است. شیر پستان زن پادزهر گزند خرگوش دریایی است. اندامان غذا: گویند: شیر پستان زن گزش معده را تسکین دهد. مقدار يك اسکرجه (فنجان) از ادرار انسان که با اسکنجین مخلوط شود و بدون اینکه بیمار بداند به بیمار بخوراند علاج یرقان است و بویژه اگر با عسل آب و نخودآب باشد مؤثرتر است.

گویند مدفوع انسان هم همین تأثیر ادرار را دارد. اندامان دفعی: شیر پستان زن ادرار بول می نماید.

گویند برداشتن خون حیض خالص مانع حاملگی می شود. شیر پستان زن را بردارند یا پباشند در علاج قرحه رحم و مزاج رحم سودمند است. گویند: ادرار آدمی اسهال را قطع کند، رحم را تنقیه دهد و اندازه آن را دوسوم رطل گفته اند که باید همراه با تره پخته باشد. تبها: مدفوع خشک آدمی را در عسل یا در شراب به تب دار هر روزه بخوراند تب رفع شود. زهرها: شیر پستان زن پادزهر خرگوش دریایی است.

اگر دندان آدمی را خرد کنند و بسایند و بر جای نیش مار پاشند بسیار خوب است. مدفوع انسان پادزهر گزیده انسان است. آب دهن ناشتا کژدم و مارها را می کشد. اگر انسانی ناشتا انسانی را گاز بگیرد اندام گزیده چرک می کند.

ابریشم (ابریشم):

ابریشم که همان حریر است؛ از چیزهایی است که قلب را شاد می کنند. مزاج: در اول خشک و گرم است. گزینش: ابریشم خام، تا پیله است بهتر از ابریشم سوخته است و گاهی پخته شده آن را که رنگ نکرده باشند به کار می برند. خاصیت درمانی: لطافت دهد، رطوبت را می مکد، شادی آور است. اندامان غذا: به علت تلخی و خاصیت دباغی که در ابریشم است ماده دباغت دادن موجود است و از آنجا که لطیف و خشک کننده و بی سوزش است و خشکی معتدل دارد برای برطرف کردن تصلبات ریوی بسیار سودمند است. و هر نوع از ابریشم در این زمینه به کار می آید. چشم: ابریشم را اگر سرمه کنند برای چشم نافع است. اشک ریزی را بازدارد و زخمها را خشک گرداند. و با چشم سازگار است. زیرا ابریشم چاقی آور است و از اعتدال مزاجی که دارد خشک را معتدل می نماید. ابریشم تقویت روح کند، در هضم طعام کمک می نماید. در اندازه دارویی ابریشم وزنی معین نشده است.

اکتمکت (سنگ عقاب):

دارویی است هندی که کار فاوانیا (عود الصلیب) را انجام می دهد. اندامان سر: جای بالا آمدن بخار را بدان اندامند در منع صرع سودمند باشد.

اسفناخ- اسفناج:

که نیاز به معرفی ندارد. مزاج: در آخر اول سرد و تر است. خاصیت درمانی: ملین است و ارزش غذایی آن از سلمه بیشتر است. من می گویم: در اسفناج قوتی است زداینده و شوینده، صفرا را برمی کند. شاید برگ آن معده را خوش نیاید، پس بهتر آن است که تصفیه شود و آنگاه بخورند.

اندامان تنفسی و سینه: خوردن و اندودن اسفناج برای سینه و ریه گرم سودمند می‌باشد. مفاصل: علاج دردهای خونین پشت است. اندامان دفعی: ملین شکم است.

البعل (بعل):

گیاهی است که در بهاران در آب می‌روید و به یونجه و شبدر می‌ماند، شاخه‌هایش بسیار و تخمش همانند تخم هویج است. مزاج: گرم است. اندامان غذا: برای طحال بسیار خوب است.

اندامان دفعی: مدر بول است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۸۰

السقانی (سقانی):

گمانم که شکر تیغال باشد. اندامان دفعی: در تنقیه کلیه نظیر ندارد. زهرها:

چاره‌ساز گزیدگی سگ هار است.

آلوسن (لویای مصری)^{۱۸}:

گیاهی است به لویا گرگی شبیه است و از این روی آن را ترمس نامیده‌اند و ترمس لویا گرگی است. مزاج: در درجه اول گرم و خشک است. خاصیت درمانی: به حالت اعتدال می‌خشکاند و زداینده است. آرایش: لکه‌های سیاه صورت را بحالتی معتدل از بین می‌برد. زهرها:

جالینوس فرماید: این گیاه مخصوصا برای دفع گزند سگ هار بسیار خوب است. و بیماری را نجات داده و از این رو یونانیان آن را آلوسن^{۱۹} نامیده‌اند.

اطراطیقوس:

دارویی است که حالی نام گرفته است. مزاج: کمترین سردی ندارد و هیچ قابض نیست. خاصیت درمانی: تحلیل برنده و سردکننده است. دمل و جوش: ضماد و مرهم آن ورم (حالب) رگهای پستان را فرو نشانند.

^{۱۸} (۱) - آلوسن قسمی زردآلوی لطیف - فرهنگ معین - این معنی با شرح شیخ الرئیس سازگار نیست - ه

^{۱۹} (۲) - آلوسن: کلمه یونانی است و در معنی شفای هاری می‌باشد. تحفه حکیم.

اردقیابی (اردقباقی)^{۲۰}:

درختی است شبیه کبر- (خزروب شامی). میوه‌اش داخل غلاف است. بویش بسیار تند است و می‌کشد. مزاج: به فرموده راهب تأثیر آن از تاجریزی و کاکنه قوی‌تر است. دمل و جوش: به گفته راهب استعمال دو اوقیه از آن ورمهای درونی را معالجه می‌نماید. و اگر بر ورمهای گرم خارجی مالند ورم را در هر حالتی باشد از بین می‌برد. زهرها: بر جای نیش زنبور مالند فوراً تسکین یابد.

اقفراسقون:

دارویی است ایرانی و آن را دیچه و خرّم گویند. اندامان سر: برای حافظه و ذهن و هوش سودمند است.

اوبوطیلون:

گیاهی است که به کدو می‌ماند. خوز گوید به اوبوطیلون مشهور شده است. زخم و قرحه:

گویند در معالجه زخمهای تر بهترین دارو است مرهمش زخمها را بهم آورد و جوش می‌دهد.

آسیوس (نمک چینی):

سنگی است که نمک بر آن نشیند و آن را گل آسیوس نامند. گمان می‌رود که نمک مزبور از رطوبت دریا و شبندی که بر او نشیند بوجود آید. خاصیت درمانی: قوت آسیوس و گل آسیوس بازکننده و جوش‌دهنده است. اندکی گنداننده است و گوشت گندیده را آب می‌کند و گزشتی ندارد. دمل و جوش: اگر آسیوس را با سقز درخت بنه ضماد کنند جراحتهای را از بین می‌برد. زخم و قرحه: در مداوای

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۸۱

قرحه‌های دشوار، شدید، بزرگ، عمیق، سودمند است. مفاصل: آسیوس را با آرد جو بر جای نقرس گذارند. و اگر بیمار نقرسی دست و پا را در پخته آن گذارد مفید است. اندامهای تنفسی: آن را با عسل بلیسند قرحه‌های شش را معالجه می‌کند. اندامان غذا: با آهک و سرکه بر طحال مالند سودمند است.

اطیوط:

در درجه دوم گرم و در درجه اول تر است. زداینده است و در زدودن بھك بسیار مؤثر است.

^{۲۰} (۳) - اردقباقی به کبر شبیه است. مؤلف اختیارات گوید قنّاء الحمار است و سندش ظاهر نیست - تحفه حکیم.

ارنب بحری (خرگوش آبی):

جانوری است از تیره صدفیان تقریباً سرخ‌رنگ است و دارای نشانه‌هایی است که به برگ اشنان شباهت دارند. آرایش: خون گرم مزاجش لکه‌های سیاه و بھك رخساره را از بین می‌برد. سوخته سرش اگر با پیه خرس و مار قاطی باشد بهترین داروی بازروبانندن مو پس از داء الثعلب است. اما اگر تنها بر سر مالند موها را می‌ریزد. ضماد و به چشم کشیدن سوخته سر آن چشم را جلا دهد. زهرها: از داروهای سمی است، شش را زخمی گرداند و باعث هلاک می‌شود.

اقسون (کنگر فرنگی بیابانی):

دارویی است گرمی و از ایران است، مزاجش گرم است و لطیف.

اناغلس (اناگیر):

اناگیر دو نوع است نوعی گل زرد می‌دهد و دیگر گلش آسمانی‌رنگ است. زخم و قرحه: هر دو نوع در مداوای جراحات و بازداشتن از آماسیدن مفیدند. خار و پیکان‌ها را بیرون کشند. از انتشار قرحه جلوگیری می‌کنند. اگر با آب هر نوعی از آن غرغره کنند یا به بینی کشند بلغمهای سر سرازیر می‌شود و درد دندان تسکین می‌یابد. اندامان دفعی: با شراب تناول شود درد کلیه را برطرف سازد. به عقیده بعضی آنچه گلش کبودرنگ است برآمدگی‌های اطراف پیزی را معالجه می‌نماید و آنچه گل سرخ؟ می‌دهد برآمدگی‌های نامبرده را افزایش می‌دهد. زهرها: با شراب تناول شود پادزهر مار است.

ابرق:

دارویی است از ایران و در تقویت عقل و هوش مفید است.

اوسبید (اوسید):

نوعی نیلوفر هندی است. به قول ابن ماسرجویه مزاجی گرم و خشک دارد.

ارتدبرید:

دارویی است به پیاز دونیمه شده شبیه است و در علاج بواسیر نافع است.

افیوس:

افیوس حدقی چیزی است که به کره چشم می‌ماند. مزاج: بنا به گفته جالینوس در درجه دوم سرد و در درجه اول خشک‌کننده است، میوه‌اش در سرآغاز درجه اول گرم و گیرنده و در درجه دوم خشک است. خاصیت درمانی: اگر بر زهار كودك مانند برآمدن موی را به تأخیر اندازد. اندامان غذا: میوه آن در مداوای یرقان سودمند است.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۸۲

اندروصارون^{۲۱}:

دارویی است که آن را فاس (تبر) نیز گفته‌اند زیرا همچون تبر دو لبه دارد. مزاج:

گرم‌مزاج است و تلخی و گسی دارد. خاصیت درمانی: بندآمدنهای درونی را باز می‌کند. مفاصل: در علاج درد مفاصل مفید است.

اصابع هرمس (انگشتان اخو):

شکوفه سورنجان است و تأثیرش تأثیر سورنجان.

اطماط (فوفل):

دارویی است از حیث کنش با (بوزندان؟) برابر است. و باید دقت نمود مبادا (اطیوط؟) باشد- مزاجش گرم و تر و شهوت‌انگیز است.

ایطاباس:

درخت غرب یا پرك^{۲۲} که در فصل غین خواهد آمد.

أرز (برنج):

دانه‌ای است مشهور. مزاج: گرم و خشک است و خشکی آن از گرمی آشکارتر است.

لیکن برخی گویند از گندم گرم‌تر است. خاصیت درمانی: برنج غذای خوبی است و کمی به خشکی مایل است. اگر برنج را با شیر و روغن بادام بپزند نیروی غذایی آن بیشتر و بهتر گردد و دیگر خشکاننده و بندآورنده نیست بویژه اگر برنج را شبی در آب سبوس بخیسانند. برنج به کندی سردی دهد و برای جلا دادن خوب است. اندامان دفعی: برنج

^{۲۱} (۱) - فاس: ۱- گز. ۲- زبان گنحشك (معین). اندروصارون: بقول مؤلف جامع عتمی زبان گنحشك است (تحفه) در صورتی که شیخ الرئیس هم گز، هم زبان گنحشك را علی‌حده آورده است. و غضا را نیاورده که گیاه تاغ است.

^{۲۲} (۲) - غرب: بید مجنون- ترنگوت- (معین)، غرب را در فارسی اسپیدار گویند (لسان العرب)، پرك در کردی پلك Palak باشد.

آب‌پز تا حدی قبض‌کننده است. شیربرنج آب پشت را زیاد کند. و قبوضیت ندارد. مگر آنکه آن را در پوسته بسیار بجوشانند. و آب آن را بخار کنند. اگر برنج را در آب سبوس بخیسانند این قبوضیت را بکلی از دست می‌دهد.

اطریه:

نوعی آش است و در مملکت ما رشته نام دارد. رشته به نوارهای باریک شبیه است، رشته را از خمیر درست می‌کنند و در آب با گوشت یا بدون گوشت می‌پزند. مزاج: گرم است و رطوبتی خارج از حد دارد. خاصیت درمانی: از آنجا که رشته فطیر است و برنیامده بی‌گمان دیرهضم است و در معده درنگ می‌کند و در بیرون آمدن کند است. به عقیده بعضی رشته بدون گوشت سبکتر از رشته با گوشت است، شاید این عقیده درست نباشد. اگر فلفل و روغن بادام با رشته باشد اندکی حالش بهتر می‌شود. رشته بعد از آنکه هضم شد غذایی سرشار است. اندامهای تنفسی: برای شش و در مداوای سرفه و خون برآوردن خوب است و بویژه اگر با خرفه بپزند. اندامان دفعی: رشته ملین است.

اندر:

دارویی است گرمائی، هوش و ذکاوت را افزایش دهد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۸۳

اخیلوس (ناخواه):

گاهی آن را سندریطس نامند. لیکن جالینوس گوید: اخیلوس از سندریطس قابض‌تر است. اندامان دفعی: در بند آوردن خونریزی قرچه‌های روده و نزیف زنانه سودمند است.

اوفاریقون (هزارچشم):

وصفش همین است که اوفاریقون «دادی رومی» است، مدّ بول است و اگر آن را بردارند حیض را روان سازد. مفاصل: چهل روز پیایی بخورند عرق النسا را خوب می‌کند. تبها:

تناول تخمش تب ربع را از بین می‌برد.

اثیمدیون (ایمیدون):

خاصیت درمانی: بشدت سردی می‌دهد و رطوبت آبی زیاد با خود دارد. اندامان سینه: برجستگی پستان را حفظ می‌کند. اندامان دفعی: گویند هرکس بخورد عقیم می‌شود.

در اینجا فصل الف پایان می‌یابد که عدد داروهای این فصل مجموعاً هفتاد و هفت است.

فصل دوم حرف (ب)

بان (حب البان):

بان درختی است که دانه‌هایش بزرگتر از نخود و مایل به سفیدی است و مغزی نرم و روغنی دارد. مزاج: در سوم گرم و در دوم خشک است. خاصیت درمانی: خود حب البان و بویژه مغز آن تنقیه‌کننده است و مواد غلیظ را می‌برد، و اگر با سرکه و آب تناول شود از آنجا که تلخی و گیرندگی دارد انسدادهای درونی را باز می‌کند و داغ‌گذار است. پوسته‌اش بیشتر قابض است و روغنش نیز خالی از قابضیت نیست، و عموماً زداينده و برنده است. آرایش: دانه بان و روغن آن نقطه‌ها و لکه‌های سفید و سرخ و سیاه صورت را برطرف سازد و اثر قرچه‌ها را از بین می‌برد. دمل و جوش: دانه بان همراه با مرهم‌ها در علاج دمل‌های سخت و زگیل بسیار مؤثر است. زخم و قرچه: دانه بان که با سرکه باشد در مداوای جرب پوسته‌انداز و جرب چرکین و جوشهای شیری و سعفه (بیماری جلدی کچلی مانند) سودمند است.

مفاصل: دانه بان بویژه روغن آن پی را گرمی دهد و سفتیهای پی و ترنجیدگی را نرم می‌نماید. سر:

خونریزی بینی را به سبب قبوضت بند می‌آورد. و روغن بان و بویژه اگر با پیه اردک باشد درد و صداهای گوش را از بین می‌برد. جوشیده ریشه بان را مضمضه کنند درد دندان تسکین یابد. اندامان غذا: دو درهم بان مخلوط با سرکه در معالجه تصلبات کبد و طحال مفید است. گاهی حب البان را با نان و آرد شلمک و عسل آب یا با آرد گاو‌دانه، یا آرد سوسن مخلوط کنند و ضماد آن را بر طحال نهند. حب البان با معده سازگار نیست و دل را به هم می‌زند. اگر يك مثقال از بان یا میوه آن را با عسل تناول نمایند به شدت قی می‌کنند. و اسهال آور است. اندامان دفعی: يك مثقال از دانه بان را با عسل تناول نمایند بلغم خام خارج شود. و اگر فتیله را با روغن بان بیندایند و بردارند بلغم خام را بیرون راند. جانشین: يك برابر آن

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۸۴

روناس، و نصف وزن آن دارچین ختائی، و يك درهم وزن آن چارگون (جوزبویا) را می‌توان به جای حب البان به کار برد.

بابونه:

گیاهی است که گل‌هایش به رنگ‌های زرد، سفید، ارغوانی یافت می‌شود. و گیاهی است مشهور و شناخته شده. از برگ و گل بابونه قرص می‌سازند و ساقه آن را می‌خشکانند و نگاه می‌دارند. جالینوس فرماید: قوت بابونه به قوت

گل در لطافت نزدیک است. لیکن بابونه گرم است و گرمی‌اش همچون گرمی روغن زیتون به حالت اعتدال است. بابونه اکثراً در زمینهای خشن و نزدیک به کناره‌های زمین می‌روید. در بهار کنده و جمع‌آوری می‌شود. مزاج: در اول گرم و خشک است. خاصیت درمانی:

بازکننده است، غلیظ را لطیف می‌نماید، سستی می‌آورد، گدازنده است با کمی جذب یا اصلاً جاذب نیست. دمل و جوش: بوسیله قوت سست‌کنندگی و تحلیل که در آن موجود است ورمهای گرم را فرونشاند و تصلبات کم را نرم می‌کند و خوردن آن در مداوای ورم سخت داخلی مفید است. مفاصل: کشیدگی را سستی دهد. همه اندامان عصبی را تقویت می‌نماید. و برای رفع خستگی از هر دارویی سودمندتر است.

زیرا حرارت بابونه به حرارت جاندار می‌ماند. سر: مغز را تقویت کند، در مداوای سردرد سرد، تخلیه سر از مواد ناسازگار مؤثر است. زیرا می‌گدازد و جذب نمی‌کند. زخمهای دهان را بهبود بخشد. چشم:

ضماد آن جوش ترکیده چشم (غرب) را شفا دهد و در مداوای رم و تیرگی و جوش و خارش و جرب چشم سودمند است. سینه: خون را از سینه پاک می‌کند و برمی‌آورد. اندامان غذا: یرقان را از بین می‌برد. اندامان دفعی: هر نوع از بابونه بویژه بابونه‌ای که گل ارغوانی دارد در ادرار بول و بیرون آوردن سنگ مؤثر است. در علاج دردهای سرد و گرم مثانه بابونه را بر مثانه می‌بندند. اگر در آب بابونه نشینند، یا آن را تناول نمایند برای روان کردن حیض و بیرون آوردن بچه و بچه‌دان مؤثر است و داروی بیماری (ایلاوس) است. تبها: در تبهای هر روزه روغن بابونه را بر تن مالند، و در تبهای کهنه آن را در اواخر تب می‌خورند مفید است. برای تبهای سبک و ورمهای گرم درونی که هنوز بطور کامل نرسیده باشند سودمند است. اما در تبهای بسیار شدید و در ورمهای گرم تمام رسیده اثری ندارد. شاید برای ورمی که گرم نباشد و رسیده هم باشد مفید واقع شود. جانشین: در تقویت مغز و رفع سردرد می‌توان برنجاسف را به جای بابونه استعمال نمود.

بادآورد^{۲۳}:

بادآورد را (شوکه بیضاء: خار سفید) می‌نامند، به خارخسک می‌ماند، لیکن از خارخسک سفیدتر است و خار بلندتر دارد. برگ بادآورد به برگ هل شبیه است، لیکن نازک‌تر و سفیدتر است. ساقه بادآورد گاهی به دو ذراع (گز) می‌رسد. گلش ارغوانی‌رنگ و دانه‌اش به دانه کاجیره شبیه است و از آن مدورتر است. مزاج: در بیخ بادآورد قوت سردکننده و خشکاننده و نوعی گدازندگی هست تخم آن گرم و لطیف است و بعضی گفته‌اند همه‌اش بسیار گرم است. خاصیت درمانی: در بادآورد بطور عموم و بویژه در تخم

آن قوتی تحلیل‌برنده و بازکننده موجود است و نزیف را بند آورد و در گیرندگی معتدل است. دمل و جوش: از خاصیت گیرندگی و گدازندگی که در آن است، در علاج ورمهای بلغمی مفید است و بیخ و سایر اجزاء آن را بر ورم می‌گذارند که بیخش بیشتر مؤثر است. مفاصل: از گیرندگی معتدل که با تحلیل بردن همراه است در علاج ترنجیدگی سودمند است هرگاه جنبش ماهیچه‌های کودک بر وفق مرام نباشد تخم بادآورد تناول نماید. اندامان سر: با افشردن آن مضمضه کنند درد دندان تسکین یابد. سینه:

بادآورد و بویژه بیخ آن در علاج خون آمدن از سینه نافع است. اندامان غذا: ناتوانی معده را برطرف می‌نماید و انسداد را باز می‌کند. اندامان رانده: بادآورد و بویژه بیخ آن در علاج اسهال مزمن و اسهال واگیر مفید است و ضمنا مدر است. تبها: در مداوای تبهای بلغمی درازمدت، تبهایی که ناشی از ضعف معده باشند و کلیه تبهای کهنه سودمند است. زهرها: بادآورد را بخایند و بر جای نیش عقرب گذارند سم را برمی‌کشند. خوردن تخم آن درمان‌گزنند حشرات موذی است. جانشین: در علاج تبها می‌توان شاهره را بجای بادآورد به کار برد.

بلسان (بشام):

درختی است مصری و تنها در جایی به نام (عین الشمس) می‌روید. بوی و برگش به برگ و بوی فیجن شبیه است، لیکن برگ بلسان سپیدتر است. تنه درخت بلسان به تنه درخت حضض (فیلزهره) می‌ماند. از حیث تأثیر درمانی روغنش از دانه و دانه‌اش از چوبش قوی‌تر است. روغن: شیره آن را بعد از طلوع ستاره دو خواهران می‌گیرند. با بیشتر تنه آن را سوراخ می‌کنند و هر شیره‌ای که از آن تراوش می‌کند به وسیله پنبه برمی‌دارند و هر ساله بیشتر از چند رطلی جمع نمی‌شود.

دیسقوریدوس گوید: این درخت تنها در بلاد یهودیان که همانا فلسطین است موجود است و در جلگه‌ها می‌روید و در زبری و بلندی و نازکی باهم تفاوت دارند. گزینش: دیسقوریدوس گوید: برای بدست آوردن شیره خالص و بی‌غش بلسان آزمایش‌هایی لازم است که از این قرار است.

۱- اگر از شیره بلسان چند قطره را در شیر چکانند شیر بند آید.

۲- اگر چند قطره‌ای را در آب ریزند حل می‌شود و آب را بجهت شیر درمی‌آورد. که این هر دو حالت دلیل خالص بودن آن است.

اما اگر غش در آن کرده باشند، چون به آب برسد همچون روغن بالا آید، جمع می‌شود یا پراکنده گردد، و توگویی ستاره‌هایی تشکیل می‌دهند. گاهی شیره بلسان را با موادی دیگر می‌آمیزند و شیره مغشوش و قلابی می‌شود. مثلا با روغن چاتلانقوش، روغن حنا، روغن درخت مصطکی، روغن سوسن، روغن حب البان، روغن صنوبر، مخلوط می‌کنند. و گاهی موم گداخته را در روغن حنا ریزند و گویند شیره بلسان است. شیره بلسان بوی معطری دارد و

کسانی که پندارند وقتی شیره بلسان خالص را بر آب بچکانند در اول ته می‌رود و بعدا بالا می‌آید و حل نمی‌شود؟ چنین کسانی در اشتباهند. بهترین شیره بلسان شیره تازه آن است که هنوز متراکم نگشته است. اما آنچه کهنه است و غلیظ شده بسیار کم‌تأثیر است و ارزش چندانی ندارد. مزاج: چوبش در دوم گرم و خشک. دانه کمی گرمتر از چوب است. و شیره‌اش از هر دو گرمتر است و گرمی شیره در اول سوم است. و بدان اندازه که پنداشته‌اند گرمی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۸۶

نمی‌دهد. خاصیت درمانی: انسدادها را باز کند و در بیماریهای درونی سودمند است. زخم و قرحه:

بلسان و بویژه اگر با زنبق باشد قرحه را تنقیه کند و پوسته استخوان را بیرون کشد. مفاصل: تناولش برای مداوای عرق النساء، تناول پخته شده آن در علاج ترنجیدگی منفعت دارد. اندامان سر: سر و قرحه‌های سر را تنقیه می‌کند، در مداوای صرع و سرگیجه سودمند است. اندامان چشم: بلسان و شیره‌اش تم چشم را برطرف کند و چشم را جلا دهد و دید را تقویت نماید. اندامهای تنفسی و سینه:

چوب بلسان و دانه‌اش درمان پهلودرد، برونشیت شدید، نفس‌تنگی، درد سرد شش، هستند. شیره و دانه آن درمان ذات‌الریه سرد، و سرفه می‌باشد. همه اجزاء بلسان برای قسمت درونی بالای شکم سودمند است. اندامان غذا: در ضعف هاضمه مفید است، پخته آن سوء هضم را از بین می‌برد و معده را تنقیه می‌کند و کبد را قوت دهد. اندامان دفعی: مدرّ بول است، درد و پیچ روده (مغص) را درمان است، بخور آن رطوبت زهدان را دفع می‌نماید و آن را خشک می‌کند، و چاره‌ساز سردی زهدان است و بچه و بچه‌دان را بیرون آورد. و اگر دود آن را برکشند کلیه دردهای زهدان از بین می‌رود. پخته‌اش دهانه رحم را باز می‌کند. اگر با روغن گل و موم مرهم شود سردی رحم را برطرف کند و در عسر البول سودمند است.

تبها: شیره‌اش تب‌لرز را علاج است. زهرها: ضد سموم است و درمان مارگزیده است و اگر شیره بلسان را با شیر حیوان بنوشند؟ پادزهر شوکران و بویژه پادزهر سموم حشرات موذی است.

بنفشه (بنفشه):

گیاهی است مشهور و بیخش چون سایر اجزایش نیروی دارویی دارد. مزاج: در اول سرد و تر، گروهی گفته‌اند: در اول گرم است و در سردی برگش شکی نیست. خاصیت درمانی: گویند خون معتدل بوجود می‌آورد. دمل و جوش: بنفشه و برگ بنفشه را با قاوت جو ضماد کنند ورم گرم را فرونشاند. زخم و قرحه: روغن بنفشه برای گری (جرب) داروی خوبی است. اندامان سر: بو کردن و بر سر مالیدن آن سردرد را تسکین دهد. اندامان چشم: مالیدن و خوردن آن در مداوای رم‌دگرم مفید است. اندامان نفس و سینه: بنفشه و بویژه مربای بنفشه با شکر درمان سرفه گرم

است و سینه را نرم می‌نماید شربت بنفشه درمان ذات‌الجنب و شش است و در این زمینه از جلاب بهتر است.^{۲۴}
اندامان غذا:

التهاب معده را از بین می‌برد. اندامان راننده: شربت بنفشه علاج درد کلیه است و ملینی ملایم است و برآمدن پیزی را فرونشاند تناول بنفشه خشک صفرا را بیرون راند.

بهمن:

قطعات چوبی است که عبارتند از ریشه‌های خشک و ترنجیده و ناهموار و برخی سفید و برخی سرخ‌رنگ‌اند. مزاج: در دوم گرم و خشک. آرایش: فربه‌کننده. اندامان سینه: برای قوت قلب بسیار خوب است و در علاج خفقان مفید است. اندامان دفعی: در افزایش آب پشت بسیار مؤثر است.

جانشین: به اندازه آن تودری و نیم وزنش زبان گنجشک.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۸۷

برنجاسف - بشنیز:

گیاهی است شبیه به خاراگوش، ولی این به رنگ سبز است و رطوبتی چسبنده دارد. نوعی دیگر از برنجاسف هست که شاخه‌هایش از این کوتاهتر و برگش پهن‌تر است. برگ برنجاسف ریز و باریک و به رنگ‌های سپید و زرد و در بهار و تابستان پیدا می‌شود. جالینوس گوید: این دو نوع دو گیاه هستند و چون مزاجشان بهم نزدیک است هر دو را برنجاسف نامیده‌اند. مزاج: در اول سرد و تر. خاصیت: لطافت‌بخش، بسیار بازکننده، ضماد آن فضول را از ریزش به سوی اندام بازمی‌دارد.

سر: ضمادش سردرد سرد را دواست. محلول و آب‌پزش سلامت‌تر است و از بند آمدن بینی جلوگیری است و علاج زکام می‌باشد. اندامان دفعی: سنگ کلیه را خرد می‌کند، در آب‌پزش بشنیزند حیض را روان سازد، و قرچه‌های زهدان را پاک‌کند، و بچه‌دان و بچه را بیرون آورد و تناول و ضماد آن زهدان بهم آمده را باز کند و سختی زهدان را از بین ببرد. اندازه تناول تا پنج درهم است.

بلادر (بلادر):

^{۲۴} (۱) - جلاب: شربتی که با گلاب و غسل یا شکر درست کنند. کلمه معرب جلاب فارسی است.

میوه‌ای است شبیه هسته خرما و مغزی دارد همچون مغز گردو، شیرین‌مزه است و بی‌گزند. پوسته آن متخلخل و سوراخ‌سوراخ است و در این سوراخها انگبینی لزج و بودار موجود است.

اگر آن را به دندان بشکنند زیادی نمی‌رساند. و بویژه اگر همراه مغز گردو باشد بهتر است. مزاج: در آخر چهارم گرم و خشک. خاصیت: انگبینش سبب قرچه و ورم می‌شود و خون و خلطها را می‌سوزاند. دمل و جوش: ورمهای گرم درونی را برانگیزاند. مفاصل: در مداوای سردی و سستی عصب و فالج و کجی دهن مفید است. سر: برای رفع فراموشکاری خوب است و لیکن بیماری وسوسه و مالیخولیا را تحریک می‌کند. اندامان دفعی: دود آن بواسیر را می‌خشکاند. زهرها: از جمله سمها است، سوزنده اخلاط است و بدین سبب کشنده است. پادزهر بلادر دوغ است و روغن گردو از قوتش می‌کاهد. جانشین: پنج برابر بلادر فندق، یک چهارم وزنش روغن بلسان و یک سوم وزنش نفت سفید را می‌توان در همه حالات به جای بلادر بکار برد.

بورق (بورک):

بورک در تأثیربخشی مانند نمک است و تفاوت این است که بورک قوی‌تر از نمک است و قابض نیست. گاهی آن را در سفالینی بر آتش بریان کنند. گزینش: بورک ارمنی ورقی و سبک و کم‌مایه و اسفنج‌مانند که به رنگ سفید یا به رنگ صورتی یا ارغوانی‌رنگ باشد از سایر انواعش بهتر است. هر حالتی که بورق نسبت به نمک دارد، بورق افریقایی نسبت به سایر بورقها دارد. بورق را مگر سبب بسیار جدی باشد و از خوردن آن ناگزیر باشند وگرنه نباید خورد. کف بورق که نیروی بورق است از بورق مؤثرتر است. و بویژه کف بورق شیشه‌ای که زودشکن است بهترین است. مزاج: در آخر دوم گرم و خشک و شاید سردی‌اش به درجه سوم برسد. خاصیت درمانی: بسیار زداينده، شوينده و قشرانداز است و تنقيه می‌نماید و خلطهای غلیظ را می‌برد. و بویژه بورق افریقایی در این زمینه قوی‌تر است. در هر بورقی کمی گیرندگی هست و نمکی‌ها را بخوبی می‌زداید. اما در بورق افریقایی این گیرندگی نیست و تنها زداينده خالص است. اما در نمک قبضی موجود است و زدايندگی بسیار کم است. آرایش: بورق را اگر بر موی پاشند موی را نازک می‌کند. ضماد بورق خون را به سطح بدن می‌کشاند و رنگ رخساره زیبا

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۸۸

می‌شود. بورق لاغری را علاج کند، لیکن اگر زیاد بخورند رنگ را سیاه گرداند. زخم و قرچه: هر بورقی و بویژه بورق افریقایی در زدودن ریم و چرک مؤثر است و داروی خارش است. بورق و سرکه علاج جرب است. مفاصل: از بورق و داروهای دیگر مرهم می‌سازند که بیماری فالج را به تأخیر می‌اندازد و بویژه فالج سبک را از بین می‌برد. و داروی پیچش پی‌ها است. سر: در علاج شوره سر نافع است. کف بورق را با عسل در گوش چکانند در پاک نمودن و باز کردن گوش مؤثر و برای علاج کری سودمند است. بورق مخلوط با شراب یا شربت زوفا صداهای گوش را از بین می‌برد. اندامان غذا: برای معده بد است و معده را تباه گرداند، بورق افریقایی قی را تحریک می‌کند و اگر این تخلیه را

همراه نداشت از سایر بورقها در بریدن خلطها مؤثرتر بود. ضماد بورق با انجیر استسقا را فرونشاند. اندامان دفعی: برداشتن (حقنه) بورق شکم را روان سازد. بورق را با شراب و زیره یا پخته فیجن و شبت تناول نمایند درد و پیچش روده (مغص) را از بین ببرد. در رفع درد شکم عموماً از نمک مؤثرتر است. بورق را با برخی از داروهای ضد کرم می‌نوشند، کرمها را بیرون آورد. همچنین شکم و ناف را بدان مسح کنند و نزدیک آتش بنشینند کرمها را می‌کشد. و در این زمینه نیز از نمک بختر است. زهرها: هر بورقی و بویژه بورق افریقایی سوخته و ناسوخته و کف بورق نیز بهترین پادزهر قارچ سمی است. در علاج گزیده سگ هار بورق را با پیه الاغ و خوک قاطی کنند و بر زخم گذارند. در دفع سم آلاکلنگ (ذرایح) بورق جزیره کریت را با آب تناول نمایند و اگر با انگدان باشد گزند خون گاو نر را از بین می‌برد.

بصل (پیاز):

پیاز نیاز به معرفی ندارد. همزمان با تندی و برندگی تلخی و خاصیت قبض هم دارد. پیاز عادی که خوراک مردم است هرچه درازتر تندمزه‌تر و هرچه سرخ‌رنگ‌تر است از سفید تندمزه‌تر است.

پیاز خشک از پیاز تر تیزتر است. و مزه پیاز خام از پیاز برشته تندتر است. مزاج پیاز: در سوم گرم و دارای رطوبت فضلیه (بیش از حد) است. خاصیت: لطافت‌بخش، قطع‌کننده، و مخصوصاً پیاز معمولی لطیف می‌کند و برنده است. قابضیت آن زداینده و بسیار بازکننده و نفاخ است. خون را به سوی خارج می‌کشد و پوست را سرخ‌رنگ می‌گرداند. پیاز ناپخته چندان ارزش غذایی ندارد، زیره بای با پیاز از زیره بای بی‌پیاز کمتر نفع می‌آورد. غذایی که در پیاز پخته هست غلیظ است. خوردن پیاز گزند آبهای بد را از بین می‌برد. و اگر دردی آن را دور بریزند بویش از بین می‌رود. آرایش: رنگ و رو را سرخ‌گرداند، تخم‌ش علاج بھک است. پیرامون جای داء الثعلب را با پیاز ماساژ دهند بسیار سودمند است. پیاز با نمک زگیل را برمی‌کند. زخم و قرحه: آب پیاز داروی قرحه پلید است، و اگر با پیه مرغ باشد پوست انداختن کف پا را علاج کند. سر: آب پیاز را در بینی کشند سر تنقیه می‌شود. در گوش چکانند سرگرانی و وزوز و چرک گوش و آب داخل گوش را از بین می‌برد. پیاز سردرد می‌آورد. زیاد خوردنش خواب‌آور است، برای عقل خوب نیست زیرا خلط بد را پدید آورد، لعاب دهن را افزایش می‌دهد. چشم: افشرد پیاز در علاج آب چشم، نافع است و دیده را جلا دهد و در مداوای سفیدی چشم افشرد پیاز را با عسل در چشم می‌کشند. اندامهای تنفسی: آب پیاز با عسل ضد خناق است. اندامان غذا: پیاز بیابانی دیرهضم و تحریک‌کننده استفراغ است. اما پیاز معمولی به وسیله تلخی که در آن است. معده ناتوان را توانا کند. و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۸۹

اشتها آورد. پیاز دوبار پخته پرغذا و تشنگی‌آور است. و در یرقان سودمند است. اندامان دفعی: دهانه بواسیر را باز می‌کند. هر نوع پیازی شهوت‌انگیز است. آب پیاز ملین است و حیض را براه اندازد.

زهرها: آب پیاز را با نمک و فیجن برگزیده سگ هار مالند نافع است. پیاز معمولی گزند بادسام را دفع می کند-
گویند پیاز در معده خلط بسیار تر پدید آورد و این رطوبت اثر بادسام را از بین می برد و در این زمینه بسیار نافع است.

بقله یمانیه (سفیدمرز):

دیسقوریدوس گوید: در سفیدمرز ابداء خاصیت درمانی نیست، آبکی است. و همچون (قطف) ^{۲۰}:- سلمه- مزه ای ندارد و در بی مزگی سرآمد همه گیاهان است و از کاهو و کدو رطوبی تر است تغذیه اش کم است و دیر نفوذ می کند زیرا هیچ اثری از بوره در آن نیست. مزاج:

جالینوس گوید: در دوم سرد و تر است. دمل: بر ورمهای گرم ضماد شود. زخم و قرحه: ریشه آن بر قرحه عسلی ضماد نهند. سر: افشردن آن را با روغن گل مخلوط کنند؟ سردردی که از آفتاب عارض شود از بین می رود. اندامان دفعی: سفیدمرز و بویژه اگر با روغن بادام و آب انار شیرین پخته شود در علاج سرفه مفید است و تشنگی گرم را فرونشاند.

بلبوس: (موسیر):

موسیر پیازی است کوچک و خوردنی که به پیاز نرگس می ماند و برگش شبیه برگ تره است و گلش به بنفشه می ماند. برخی گفته اند بلبوس همان «زیز» است. گروهی گویند بلکه از تیره تلخ پیاز است. گمان می رود که بلبوس همان اناعیس باشد. بگذار به شرح آن پردازیم. مزاج: تقریباً هم مزاج پیاز است و شاید در اول خشک و دارای رطوبتی زائد باشد. خاصیت: بادآور است پراکنده کند، زبان را زبری بخشد. آرایش: بر لکه های سیاه چهره مالند و در آفتاب نشینند مفید است، اثر قرحه را از بین می برد. کام و زبان را زیر گرداند. با زرده تخم مرغ بر زگیل مالند و با سکنجبین برای علاج قرحه های شیری نافع است. زخم و قرحه: ضماد موسیر که با سرکه باشد برای چربی وسط ماهیچه ها سازگار است. و همین ضماد را در نقرس و درد مفاصل بکار می برند. اگر تنها بلبوس را ضماد کنند در پیش عصب، ترکهای ناخن و گوش خوب است و گاهی بدین منظور موسیر را با قاوت ضماد می نمایند. سر: علاج شوره و سبوسه چرکیهای سر است و بر شکستگی که از هم نپاشیده است می گذارند و با زرده تخم مرغ مخلوط می کنند و بر سر می مالند. چشم: موسیر خودبه خود و با زرده تخم مرغ معالج (طرفه) است و اگر سرکه را به آن اضافه کنند (غرب) را از بین می برد و برای مداوای هر ورمی در گوشه های چشم خوب است. اندامان غذا: موسیر سرخ و شیرین با معده سازگار است و ضماد آن که با عسل باشد درد معده را تسکین دهد. و در مداوای درد معده موسیر تلخ بهتر است. غذا را هضم می نماید. و با موسیر قوه غذایی طعام بیشتر شود. حتی اگر طعامی کیموس خوب نداشته باشد

^{۲۰} (۱) - گیاهی است ترد و برگ پن آن را می پزند و به فارسی آن را (سرنک) گویند (لسان العرب - ق ط). قطف: اسفناج رومی که آن را سرمق فارسی (سلمه) نیز نامند) تحفه).

موسیر آن را خوب گرداند و بویژه موسیر خام و اگر موسیر خام هضم نشود درد و پیچ شکم (مغص) آورد و سبب نفخ گردد. اندامان دفعی: شهوت انگیز است.

بزرقتونا (اسفرزه):

اسفرزه دو نوع است: زمستانی و تابستانی. و اندازه درمانی آن چه زمستانی، چه تابستانی به وزن دو درهم است. گزینش: بهترینش پرمایه و چاق که در آب ته نشین می شود. مزاج: در دوم سرد و تر. خاصیت: خرد شده آن را در روغن گل بجوشانند قابض است. با سرکه ضماد کنند سردرد را بکلی از بین می برد. دمل و جوش: با سرکه بهم زنند در مداوای ورمهای گرم، مورچه، جهره، باد سرخ، و بویژه دملهای بناگوش و دملهای بلغمی بسیار مؤثر است. مفاصل: ضمادش با سرکه و روغن گل پیچش عصب و ترنجیدگی عصب و نقرس و درد گرم مفاصل را درمان می کند. سر: ضمادش را بر سر گذارند سردرد گرم علاج شود. سینه: سینه را تماما نرم می کند. اندامان غذا: لعاب اسفرزه با روغن گل، یا با روغن بادام تشنگی صفرایی شدید را تسکین دهد. اندامان دفعی: وزن دو درهم اسفرزه را در روغن گل مخلوط کنند. اسهال را بند آورد و از خراش جلوگیری کند. و بویژه برای کودکان بسیار مفید است. آبی که از آن گرفته می شود یا هرآنچه از آن آب گرفته می شود اگر با روغن بنفشه باشد شکم را روان کند. تبها: تناول آن شدت تبهای گرم را تسکین دهد.

بویانس:

اکثرا بیخ آن را بکار می برند. انگم و شیرهای هم دارد که انگم از شیر قوی تر است. بویانس را با روغن زیتون، آبکامه، کمی شراب مخلوط می کنند و بهم می زنند تا غلیظ شود و هرچه پرمایه تر شود مفیدتر است. مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: تحلیل برنده است. زخم و قرحه: از شدت خشک کنندگی که در آن است پوسته استخوان فاسد شده را جدا می کند و چرک زخم را از بین می برد.

مفاصل: با اعصاب بسیار سازگار است. اندامهای تنفسی: زائدههای غلیظ را که در سینه باشند بیرون آورد. برای شش خوب است. تناول آن و ضماد آن داروی ریه و قرحه های ریه است. اندامان غذا: اگر بویانس را بر طحال مالند یا بویانس را در آب گرم حل کنند و بر طحال مالند سختی طحال را از بین می برد.

بسروبلح (خرمای کال و نیمه رسیده):

^{۲۶} هر دو نوع مشهورند و میوه گرمسیری هستند. مزاج: در دوم سرد و خشکند. کال از خرماى زرد (قصب) قابض تر است. خاصیت: خرما نفاخ است و بویژه اگر بعد از آن آب بخورند. سرکه خرما در آغاز شیرین شدنش قفرقرا برآید می اندازد و راهبندآهائی در درون ایجاد می کند. پخته غوره خرما- خرماى کال- التهابات را تسکین دهد و حرارت غریزی را بحال خود می گذارد. خوردن کال و کم رسیده خرما چون زیاد باشد خلطهای غلیظ پدید آیند. سر: خرماى کال سردرد آورد و اگر بیش از حد بخورند شاید سگته به بار آورد. خرماى کال و کم رسیده هر دو برای لثه و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۹۱

گوشت میان دندانها مفیدند. سینه: با سینه و شش ناسازگارند. اندامان غذا: معده را دباغی کند در کبد بستگی ایجاد کنند. دیرهضم اند، و تردش دیرهضم تر است، ارزش غذایی آنها کم است و شیرین به هضم نزدیکتر است. اندامان دفعی: هر يك از آن دو قبوضیت دارند و بویژه اگر با سرکه یا شراب گس مزه آمیخته شوند. خرماى کم رسیده بول را زیاد کند. و اگر با سرکه گس خورده شود سیلان زهدان و نزیف بواسیر را قطع کند. تبها: زیاد خوردن آنها تب و لرزه آورد.

بنك:

بنك چیزی است که از هند و یمن آورند. گویند تراشه خار مغیلان است. گزینش: زرد و سبک و خوشبویش خوب است و سفید و سنگین آن بد است. مزاج: در اول گرم و خشک و بعضی گویند در اول سرد است. خاصیت: تقویت اندامان کند. آرایش: پوست را پاک می کند. رطوبات زیر پوست را می مکد. بدن را خوش بو می کند. بوی واجبی را بزدايد. اندامان غذا: برای معده خوب است. سر: با عقل و هوش ناسازگار است.

بطیخ (خریزه):

معرفی نمی خواهد. مزاج: در اول دوم سرد و در آخر دوم تر است. بزر خشك کرده اش رطوبت بخش نیست و در اول خشك کنندگی است. ریشه اش خشکی آور است. خاصیت: رسیده اش لطیف و کالش متراکم است. مزاج خریزه نارسیده مزاج خیار است. و بهر حال بازکننده است. گرمک از حیث خلط از سایر انواع خریزه بهتر است و گوشت آن زداینده است و بویژه تخمش بسیار جلادهنده است. خریزه رسیده و نارسیده هر دو زداینده و تخم آن بیشتر زداینده است. خریزه با هر خلطی که در معده باشد می سازد و تبدیل به آن خلط می شود. خریزه بیشتر میل به بلغم شدن می کند تا صفرا و سودا شدن. گرمک زود تغییر نمی کند. آرایش: خریزه و بویژه پوست و مغز آن پوست را پاک کند. در برداشتن لکه های سیاه و لکه های سفید پوست و التهاب پوست نافع است و اگر مغز آن را چنانکه هست با آرد گندم خمیر کنند و در آفتاب خشك کنند نافع تر است. چشم: پوستش را بر پیشانی چسبانند نزله های چشم را

^{۲۶} (۱) - بسر: غوره خرما- بلخ: خرماى که تازه دارد می رسد و نرم نشده.

منع می‌کند و بسیار داروی خوبی است. اندامان غذا: خربزه عموما و بویژه ریشه‌اش قی آور است. دو درهم یا یک بولوس شربت آن به آسانی قی را تحریک می‌کند. خربزه اگر خوب هضم نشود قی آور و مسهل گردد. گرمک دیرهضم است مگر اینکه با همه محتویاتش تناول شود. گرمک از خربزه مغذی‌تر و خلطش بهتر است. خربزه را باید بعد از خوردن طعام خورد که در غیر این صورت دل را بهم زند و قی آرد. بهتر آن است که بعد از خربزه کسی که گرمی دارد سکنجبین خورد و کسی که رطوبتش زیاد است کندر یا زنجفیل پرورده یا شراب کهنه ریجانی. اندامان دفعی: کال و رسیده‌اش مدرّ بول است و علاج برای سنگ مثانه و کلیه ولی به شرطی که سنگ ریز باشد، و در خرد کردن سنگ کلیه ویژگی دارد. گرمک کمتر ادرار آور است و شیرین‌تر است و از خربزه زودتر به معده می‌رسد و بویژه اگر گرمک نرم باشد. زهرها: اگر خربزه در معده فاسد شود، سم گردد. و هرگاه گرانی معده حس شود باید به سرعت معده را خالی کنند و به هر وسیله‌ای باشد استفراغ نمایند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۹۲

بیض (تخم پرندگان):

گزینش: بهترین تخم از آن مرغ خانگی است و زرده‌اش از همه بهتر است. و بهتر آن است که با برشتن آن را منعقد نسازند. بعد از مرغ خانگی تخم پرندگانی مرغوب‌ترند که از تخم مرغ نزدیکتر است مانند: تذرو، ژرز، کبک، تیهو. اما تخم اردک و سایر پرندگان شناور خوب نیست و خلط بد دارند. مزاج: مزاج تخم معتدل است سفیده سرد و زرده گرم و سرد و گرمی متعادل است. زرده و سفیده هر دو ترند و سفیده رطوبتی‌تر است. خشک مزاج‌ترین تخمها تخم غاز و شترمرغ است.

خاصیت: قابض است و بویژه زرده برشته، سفیده برای تسکین دردهای سوزناک بسیار مفید است. زیرا چسبنده است چنگ اندر پوست زند و مانند شیر نیست که زود بخزد. تخم هرچه سفت‌تر باشد دیرهضم‌تر و مغذی‌تر است و بهترش نیم‌بند است که زودتر نفوذ می‌کند. آرایش: لکه‌های سیاه آفتاب‌زدگی را می‌توان با مالیدن سفیده تخم مرغ از بین برد. زرده برشته را با عسل عجین کنند برای کک‌ومک و سایر لکه‌ها مفید است. گویند تخم هویره و تخم لك لك رنگ موی خوبی هستند. و در این باره آزمایشهایی کرده‌اند. رشته پشمی را به داخل تخم می‌رسانند و منتظر می‌مانند تا سیاه می‌شود، آنگاه موی را بدان رنگ کنند. دمل و جوش: یکی از بازدارنده‌های ورم است و قرچه‌ها را پاک کند و با روغن زیتون بر جوش جمره- اخگر- می‌مالند. زخم و قرچه: در معالجه زخم پیزی، زخم زهار، و آتش سوختگی سفیده تخم را بوسیله پارچه پشمی بر زخم می‌مالند نمی‌گذارد چرك کند و در سوختگی با آب هم همینطور.

مفاصل: زرده و سفیده برای علاج دردهای عصب مفید است و عصب را نرم می‌کنند. سر: از داروهای بازدارنده نزیف پرده دماغ تخم مرغ نیز هست. و برای رفع زکام نافع است. زرده تخم مرغ خانگی در علاج ورمهای گرم گوش مؤثر است. گویند: تخم لاک‌پشت بیابانی داروی صرع است. چشم: سفیده تخم داروی چشم درد است. زرده‌اش با

زعفران و روغن گل احتلاج چشم را شفا دهد. ضماد زرده و آرد جو نزنله‌ها را از چشم بازدارد. و هم بدین منظور سفیده را با کندر بر پیشانی مالند که نزنله چشم قطع شود.

اندامهای تنفسی: تخم نیم‌برشت و بویژه زرده ولرم - نیمه‌گرم - در مداوای: سرفه، زبری گلو، ورم داخلی در حجاب، سل، صداگرفتگی از اثر گرمی، تنگ‌نفسی، خون برآوردن بسیار نافع است. تخم لاک‌پشت بیابانی در برطرف نمودن سرفه کودکان مجرب است. اندامان غذا: تخم را درسته در سرکه بپزند ریزش مواد را به سوی معده و روده بازدارد و زبری مری و معده را برطرف سازد. تخم برشته به سوی دودی بودن می‌گراید. اندامان دفعی: تخم را درسته در سرکه بپزند مانع اسهال و خراش درونی می‌شود. زرده‌اش داروی قرچه‌های کلیه و مثانه است. و بویژه اگر خام آن را سرکشند. اگر تخم در خاکستر بدون دود برشته گردد. و همراه خوراکیهای قابض و آب‌غوره بخورند اسهال را بازدارد. و علاج زبری روده و مثانه است سفیده تخم با اکلیل الملك قرچه روده و عفونت را از بین می‌برد و علاج زخم پیزی و زهار است. فتیله را با سفیده تخم و روغن گل بیالیند و حقه‌کنند. ورم پیزی و ضربان آن را شفا دهد. اگر زن فتیله آلوده با سفیده تخم و روغن حنا را بردارد، قرچه زهدان از بین می‌رود و زهدان نرم می‌شود. آشامیدن تخم مرغ خام از نزیف خون و از بول خون جلوگیری است. هر تخمی از تخمها و بویژه تخم گنجشک شهوت‌انگیز است. گویند تخم غاز را با روغن زیت مخلوط کنند و نیمه‌گرم در رحم چکانند بعد از چهار روز حیض را براه اندازد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۹۳

بل: هندی گوید خیار هندی است و به خیار کبر می‌ماند. مزه‌اش تلخ و مانند مزه زنجبیل است. مزاج:

در دوم گرم و خشک و به عقیده بعضی در سوم گرم و خشک است. خاصیت: قبض است و درون را توان بخشد. اندامان غذا: آتش معده را دامن زند، در علاج قی سودمند است و یکی از داروهای گوارشی است. اندامان دفعی: شکم را بند آورد و باد را پراکنده کند.

بلیج (بلیله):

تقریباً هم مزاج آمله و مغزش شیرین و تقریباً چون فندق است. مزاج: در اول سرد و در دوم خشک است. خاصیت: هم زداینده و نرم‌کننده است و هم قابض. اندامان غذا: معده را دباغی و جمع‌کند و سستی و رطوبت معده را از بین می‌برد و هیچ دارویی در دباغی معده به بلیله نمی‌رسد و فواید بسیار دارد. اندامان دفعی: شاید شکم را بند آورد، بعضی گویند تنها ملین است و بس، که من این رأی را می‌پسندم. بلیله برای روده مستقیم و پیزی بسیار سودمند است.

بادرنجبویه (بادرنجبویه):

مزاج: در دوم گرم و خشك است. خاصیت: در علاج همه بیماریهای بلغمی و سودایی مفید است. آرایش: در خوشبوی نمودن دهان بسیار مؤثر است. زخم و قرحه: داروی گری سودایی است. سر: بندآمده‌های راه به دماغ را باز کند و بوی گند دهان را بزدايد. سینه: شادی‌آور، توانبخش قلب، علاج خفقان است. اندامان غذا: كمك هضم است و داروی سكسكه می‌باشد.

جانشین: در مداوای قرحه به جای بادرنجبویه می‌توان يك برابر آن ابریشم و دوسوم وزن آن پوست بالنگ به کار برد.

بادنجان (بادنجان):

نیاز به معرفی ندارد. گزینش: تازه‌ترش سالم‌تر است و کهنه‌اش بد است و مزه و مزاج قلیا را دارد. مزاج: به عقیده ابن ماسرجویه سرد مزاج است. لیکن در حقیقت چون تلخی و تندی دارد گرمی و خشکی در درجه دوم غالب آمده است. خاصیت: سبب سودا و انسداد می‌شود. آرایش:

پوست را بدرنگ و سیاه‌کند، رنگ را زرد می‌گرداند. بادنجان کوچک همه پوست است و لکه‌های سیاه صورت را سبب شود. دمل و جوش: پدیدآورنده ورمهای سرطانی و سخت و جذام است. اندامان سر:

انسدادها، سردرد، جوشهای دهان را بوجود آورد. اندامان غذا: گرفتگی‌هایی برای کبد و طحال در بر دارد. اما اگر آن را با سرکه بپزند گرفتگی کبد را بگشاید. اندامان دفعی: باعث بواسیر است، و لیکن اگر دنباله‌های بادنجان را در سایه خشك کنند برای دفع بواسیر خوب است. بادنجان به روانی و قبضی شکم کاری ندارد. اما اگر در روغن بپزند روان‌کننده و اگر با سرکه بپزند قابض می‌باشد.

بهرامج (بیدمشك):

از نباتات خوش‌بو است. خاصیت: مالیدن آب و افشرداش ورمها را فروشانند.

سر: شکوفه بیدمشك و بو کردن برگ آن بادهای متراکم سر را علاجند. اندامان دفعی: شکم را روان کند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۹۴

بوزیدان: چوبی است ره‌آورد هندوستان و تأثیرش به تأثیر بهمن؟ نزدیک است. گزینش: بهترینش سفید و ستر و راه‌راه و زیر است، باریک و هموارش که سفیدی آن کم باشد خوب نیست. و گاهی آن را بوسیله (لعبه بربری)؟ غش می‌نمایند. مزاج: در دوم گرم و در اول خشك است. خاصیت: نرم‌کننده است. لطافت‌بخش. مفاصل: در مداوای درد مفاصل و نقرس مفید است. اندامان دفعی: شهوت‌انگیز است. زهرها: پادزهر است.

برنگ کابلی:

گیاه برنگ کابلی که عبارت از دانه‌ای هندی است دو نوع است: کوچک و کم‌شاخه و بزرگ و پرشاخه و کوچک بهتر از بزرگ است. دانه برنگ کابلی را از هندوستان یا سند می‌آورند. مفاصل: در برکندن بلغم میان مفاصل بسیار خوب است. اندامان دفعی: برای راندن بلغم روده، کرم کدو و سایر کرمها بسیار مؤثر است.

بوقیصا (دردار، درخت پشه):

مزاج: سرد است. خاصیت: می‌زداید و قبض است و در غلاف میوه‌اش رطوبت هست. آرایش: صورت را زیبا کند و جلا دهد. زخم و قرحه: از این رو که قبض و زداینده است دردار و بویژه پوست درخت آن را اگر بسایند و گرد آن را بر گری چرکین پاشند، یا بر زخمها نهند مفید است و زخمها را بهم آورد. ریشه و برگ آن را بپزند و بر استخوان شکسته مالند سودمند آید. اندامان دفعی: پوست ستر آن را يك مثقال با آب سرد یا شراب ریحانی بخورند بلغم را خارج کند.

بهار (گاوچشم):

بهار گلی دارد که میانه سرخ و برگ زرد است و از برگ بابونه چاقتر است. مزاج: در دوم گرم و در اول خشک است. سر: بو کردنش بادهای متراکم سر را پراکنده کند.

بوصیر (قلومس، گوش خرس):

بوصیر تحلیل‌برنده است و بویژه آنچه گل طلایی‌رنگ دارد. و به اعتدال زداینده است. آرایش: گل طلایی آن موی را سرخ گرداند. دمل و جوش: برگش را بپزند داروی ورمها است. زخم و قرحه: ضمادش که با عسل باشد قرحه و زخم را دواست. مفاصل: در علاج سستی ماهیچه‌ها سودمند است. سر: اگر آب‌پز آن را در دهان گردانند درد دندان از بین می‌رود. چشم:

دوای رم‌گرم است. اندامهای تنفسی: در معالجه سرفه خشک نافع است. اندامان راننده: بوصیر برگ سفید و برگ سیاه داروی اسهال مزمن است.

بنج (بنگ، حشیش):

بنج چندین نوع است: سیاه، سرخ، سفید. بنگ سیاه گلش ارغوانی‌رنگ، بنگ سرخ دارای گل زرد و بنگ سفید گلش سفید یا کمی به زردی مایل است. بنگ سفید از بنگ سیاه و سرخ سالم‌تر و بنگ سرخ از سیاه بهتر و بنگ

سیاه از همه بدتر و پلیدتر است. بنگ سرخ و سیاه به عنوان دارو استعمال نمی‌شود و تنها بنگ سفید به کار می‌برند. و دارای رطوبتی چرب است. گزینش:

بهترین بنگ سفید است و اگر یافت نشود بنگ سرخ به کار می‌رود و هرگز بنگ سیاه استعمال

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۹۵

نمی‌شود. لیکن گاهی افشره شاخه‌اش را به جای افیون به کار می‌برند. مزاج: بنگ سفید در اول سرد و خشک است و بنگ سیاه در آخر سوم سرد و خشک است. خاصیت: مخدر است و بوسیله تخدیرش درد ضرباتی را آرام بخشد و خونریزی را بازمی‌دارد. آرایش: از آنجا که بندآورنده است در داروهای فربه‌کننده داخل می‌شود. دمل و جوش: سختی بیضتین را نرم کند و درد را فرونشاند و برای باد سرخ نیز مفید است. مفاصل: اگر سه قیراط از بنگ را با عسل آب مخلوط تناول کنند یا از آن بر جای نقرس مانند درد نقرس را تسکین دهد. گویند: سه تا چهار برگ بنگ را تناول نمایند و با آب آن مالشی دهند از خوره استخوان شفا دهد. اندامان سر: افشره هر بنگی و تخم هر نوعی از بنگ مسکن درد گوش است.

و با سرکه و روغن گل درد دندان را آرام کند. ریشه بنگ که در سرکه پزند و روغن بنگ در همه دردها مفید است. بنگ خواب‌آور است. خوردن برگ بنگ اگر به مقدار معینی برسد یا کسی که آب‌پز برگ بنگ را حقنه کند تشویش در عقل حاصل آید. اگر روغن بنگ را در گوش چکانند درد گوش را از بین می‌برد. چشم: افشره برگ بنگ یا تخم بنگ را بر چشم مانند درد چشم بسیار آزاردهنده را هم تسکین می‌دهد. گل یا برگ یا تخم بنگ را بر پیشانی گذارند نزله‌ها را قطع کند. اندامهای تنفسی: تناول دو (اونولوس) از تخم بنگ خون برآوردن زیاد از اندازه را چاره کند. ضماضات برگ بنگ را بر آماسهای پستان می‌گذارند. گاهی بنگ را با داروهای ضد سرفه قاطی می‌کنند. بر ورم پستان زن باردار می‌ماند ورم را از بین می‌برد. اندامان دفعی: افشره بنگ درمان درد زهدان است و نزیف زهدان را قطع کند. ضماضات برگ بنگ آماس بیضتین را فرونشاند. زهرها: بنگ سمی است که عقل را مشوش می‌کند. فراموشی آورد.

حناق و دیوانگی در پی دارد.

بنقسه (مشو):

در دارویی بودن به عدس شبیه است و از عدس دیرهضم‌تر است. مزاج: معتدل و مایل به خشکی است. خاصیت: همچون عدس قبض است و سودا را سبب شود. مفاصل: برای مفاصل خوب است و ضماضات آن فتق و آب در بیضه آمدن کودک را شفا دهد. اندامان دفعی: قبوضیت آورد.

بط (اردک):

مرغی است. مزاج: اردك از همه مایه‌ها گرم مزاج‌تر است. گویند سرمازده را گرم می‌کند و گرماخورده را به تب گرفتار می‌نماید. خاصیت: پیه اردك از پیه سایر پرندگان بهتر است و برای تسکین درد و احساس سوزش در ژرفاهای بدن مفید است. گوشت اردك بادزا و چینه‌دانش بسیار مغذی است. آرایش: گوشتش فرهی آرد و پیهش رنگ و روی را صفا دهد. اندامهای تنفسی: صدا را خوب می‌کند. اندامان غذا: گوشت اردك در معده زیاد می‌ماند و سبب گران شدن معده شود. و گوشت غاز از آن سنگین‌تر است. بهترین و سبک‌ترین گوشت اردك بر معده بال اردك است. گوشت مرغان شناور اگر هضم شود از گوشت سایر پرندگان مغذی‌تر است. اندامان دفعی: شهوت‌انگیز است و آب پشت را فزونی دهد.

برشیاوشان (پرسیاوشان):

گیاهی است نازك در نزدیکی آبدانها و جویبار و رودخانه و کاریزها

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۹۶

می‌روید. به گشنیز سبز شبیه است، لیکن شاخه‌هایش سرخ و مایل به سیاهی است، نه ساقه دارد و نه گل و نه شکوفه. نیروی درمانی‌اش را به‌زودی از دست می‌دهد. مزاج: حالینوس گوید: مزاج معتدل دارد. اما من می‌گویم شاید مایل به گرمی و کمی خشکی باشد. خاصیت: گدازنده، لطیف‌کننده، بازکننده، قابض و بازدارنده سیلان است. اگر پرسیاوشان را با علف الديوك (علف خروس) و علف السماني (علف بلدرچین) قاطی کنند نیروی از هم پاشیدن (هرش) در آن زیاد گردد. آرایش:

خاکستر پرسیاوشان که با سرکه و روغن زیت مخلوط گردد در علاج داء الثعلب و داء الحیه مفید است. و اگر با روغن آس و شراب باشد موی را بلند کند و از افتادن موی جلوگیری کند. دمل و جوش: علاج قرچه‌های درونی و خنازیر است. زخم و قرچه: ناصور و زخمهای پلید و مرطوب را مداوا می‌نماید. سر:

خاکستر آن مخلوط با آب شوره سر را از بین می‌برد. چشم: در مداوای التهاب و جوش‌های گوشه چشم (غرب) مفید است. زهرها: شربت‌ش نیش مار و سموم سگ‌هار و حشرات موذی را علاج است.

اندامهای تنفسی: در تنقیه شش و تسکین سرفه بسیار نافع است. اندامان غذا: اگر با شراب باشد مانع روان شدن مواد ناسازگار به سوی شکم و معده شود. درد طحال را تسکین دهد و برای یرقان سودمند است. اندامان دفعی: مدر بول است، سنگ را خرد و حیض را جاری کند، بچه‌دان را بیرون آورد. زائو را تنقیه کند. نزیف را قطع کند و در اکثر حالات شکم را بند آورد. و به عقیده ابن ماسویه مسهل است.

جانشین: در مداوای ربو (برنشیت) و هموزنش بنفشه و نیم وزنش رب مهك را می‌توان به جای پرسپاوشان به کار برد.

بادروج (ریحان کوهی):

بادروج همان حوك مشهور است. روغن بادروج و روغن مرزنگوش دارای نیروی مشابه هستند. لیکن بادروج از مرزنگوش ضعیف‌تر است و در آن نیروهای مخالف هست. مزاج:

در اول گرم است تا به دوم می‌رسد. در ابتدای اول خشك است و رطوبتی زیاد از لازم در آن هست که بیگانه است و از گوهر نیست و این رطوبت تقریباً به دوم می‌رسد. خاصیت: هم قابض است و هم مسهل. زیرا خودبه‌خود قابض است. لیکن گاهی با خلطی برمی‌خورد که برای بیرون آمدن آمادگی دارد.

خلط را بیرون می‌راند که در این صورت باید مسهل باشد. گدازنده، رساننده، بادزا است. زود می‌گندد و خلط بد و سودایی بوجود می‌آورد. تخم بادروج داروی سوداست. دمل و جوش: اگر همراه سرکه و روغن گل بر ورمهای گرم مالند مفید است. سر: چکانیدن افشیره‌اش در بینی خون‌دماغ را متوقف کند، و بویژه اگر از افشیره آن و سرکه شراب و کافور فتیله سازند علاوه بر اینکه در علاج خون‌دماغ نافع است برای سنگینی گوش هم مفید است. بادروج در بعضی از مزاجها عطسه‌آور و در برخی مسکن عطسه است. چشم: ضماد آن پریدن پلك چشم را از بین می‌برد. خوردن آن تم چشم آورد، زیرا مرطوب است تبخیر و در چشم کشیدن افشیره‌اش تقویت دید کند. اندامهای تنفسی: توانبخش قلب است. شش و سینه را می‌خشکاند. پیمانۀ يك اسکرجه از آب آن از تباهی نفس جلوگیری است و در حالت خون برآوردن دارویی خوب است و شیر را به راه اندازد. اندامان غذا: دیرهضم است، زود می‌گندد، برای معده بد است، و بویژه آب برگش با معده ناسازگار است. اندامان راننده: قابض است و اگر با خلطی برخورد که

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۹۷

آمادگی بیرون آمدن داشته باشد مسهل خلط است. مدر بول است، مضرّ معده است، تخمش داروی عسر بول است. زهرها: بر جای نیش زنبور و کژدم و اژدهای دریایی گذارند پادزهر است.

برطانیقی:

برخی گویند بستان‌افروز است و قسمی گویند غیر آن است و برگ ترشك کوهی می‌ماند ولی این از ترشك بهتر است و تقریباً سیه‌فام است. خاصیت: برگ آن بسیار قابض است. زخم و قرحه: زخم و قرحه‌ها را بجم آورد. سر: داروی جوشهای درونی و قرحه‌های کهن دهان است و باید در مداوای جوشهای دهان رب آن استعمال شود که بسیار سودمند است.

بیلون (بکمون):

بیلون همان عرفج بیابانی و از رده شیرداران و تخم آن چون سایر شیرداران آتشین است و اسهال آور است.

بقلة الحمقاء (خرفه):

گیاهی است شناخته شده. گزینش: افشراهش در تأثیر درمانی بهتر از هر جزء آن است. خاصیت: قابض است نزیف و سیلانهای مزمن را قطع می نماید. ارزش غذایی آن کم است. ولی در برکندن صفرا بسیار مؤثر است. آرایش: بر زگیل ساینده زگیل را برمی کند. دمل و جوش: ضمادش در ورمهای گرم که بیم گندیدن می رود نافع و در باد سرخ مفید است. سر: به صورت محلول اگر سر را با آن بشویند جوشهای سر را از بین می برد. کندی دندان را که از خوردن ترش روی می آرد از بین می برد.

زیرا زبری دندان را برطرف می کند. سردرد ضربانی را تسکین بخشد. چشم: برای چشم درد نافع است که در چشم کشند و زیادش تیرگی آورد. اندامهای تنفسی: افشره آن با گسی که دارد برای خون برآوردن مفید است. اندامان غذا: خوردن و ضمادش در معالجه التهاب معده، التهاب کبد، استفراغ تلخ (مراری) سودمند است. لیکن اشتها را ضعیف می کند. اندامان دفعی: حفته خرفه خراش روده را برطرف سازد. در اسهال مراری نافع است. قرحه و درد کلیه و مثانه را از بین می برد. و در اکثر حالات اشتهای خوراك و اشتهای جماع را از بین می برد. اما به عقیده ماسرجویه شهوت انگیز است. شاید آنچه او فرماید راجع به مزاجهای گرم و خشک باشد. خرفه در بازداشتن نزیف حیض، در معالجه سوزش زهدان سودمند است. آب خرفه داروی بواسیر خوبی است. افشراهش کرم کدو را بیرون آورد. اگر خرفه را بریان کنند و بخورند اسهال قطع می شود. تبها: در علاج تبهای گرم مفید است.

بندق (فندق):

مشهور است. مزاج خاکی فندق از مزاج خاکی گردو بیشتر و از گردو مغذی تر است. زیرا از گردو پرمایه تر و کم چربی تر و دیرهضم تر است. مزاج: هوایی است و بیشتر به گرمی و خشکی می گراید. خاصیت: سبب پیدایش مراره می شود. از گردو قابض تر است. بادآور است و در قسمت پایینی شکم باد ایجاد می کند. آرایش: سوخته آن موی را سیاه کند. سر: سردرد آورد. اگر در روغن سرخ کنند و با اندکی فلفل بخورند زکام را پخته گرداند. بقراط فرماید: فندق مغز را افزایش دهد. چشم:

گروهی پنداشته اند که اگر بندق را بر جان دانه (یافوخ) کودک چشم کبود بمالند کبودی چشم از بین

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۹۸

می رود. اندامهای تنفسی: با عسل آب تناول شود داروی سرفه مزمن است و خون برآوردن را بازدارد.

اندامان غذا: دیرهضم و تحريك کننده استفراغ است و از گردو دیرهضم تر است. اندامان دفعی: پوست فندق قابض است و شکم را بند آورد. زهرها: پادزهر گزیدگی‌ها است و بویژه اگر با انجیر و سداب باشد پادزهر نیش کژدم است.

بنجنگشت (پنج انگشت):

گیاهی است پایا و تقریباً به درختچه می‌ماند و در کنار آبها می‌روید.

شاخه‌های سخت دارد. برگش چون برگ زیتون و از برگ زیتون نرم‌تر است. چوب به منظور دارویی مورد استفاده نیست و از گل و برگ و میوه‌اش باید استفاده کرد. لطافت و تندمزگی و گسی دارد ولی از سداب خشک کم‌تأثیرتر است. مزاج: در اول گرم و در دوم خشک است. خاصیت: لطیف کننده.

گدازنده، بادشکن است، ابدا باد ندارد. بازکننده است، با کمی قابضیت. آرایش: رنگ و رو را صفا دهد.

مفاصل: ضماد آن با برگش علاج پیچش عصب است و خستگی را درمی‌کند. سر: شربت آن سردرد می‌آورد، خواب‌آور، است. ضمادش در علاج سردرد مفید است. در روغن بپزند و بخورند کمتر در دسر آورد. سینه: شیر پستان را فرونی و آب پشت را کاهش دهد. و مقدار خوراکی آن تا يك درهم است.

اندامان غذا: راه‌بندای کبد و طحال را باز می‌کند. بهترین علاج سختی طحال است و در این زمینه مقدار خوراکی آن دو درهم همراه اسکنجبین است و در مداوای استسقا نیز مفید است. اندامان دفعی:

برای مداوای درد و ورم زهدان در آب‌پز آن می‌نشینند. آب پشت را می‌خشکانند. دود کردن آن شهوت جماع را در زنان فرو نشانند. اگر آن را بستر کنند از احتلام، و ذکر برخاستن خبری نیست. پنج انگشت و بویژه تخم آن در ادرار بول، ترکهای اطراف پیزی سودمند است. پنج انگشت بویژه تخم آن را با روغن ضماد کنند و بر بیضه گذارند سختی را از بین می‌برد. زهرها: خوردن يك درهم از آن پادزهر حشرات موزی و مار است. ضمادش زهر دندان سگ‌هار و درنده‌ها را خنثی می‌کند. برگش را دود کنند به کلی حشرات را می‌رانند.

بسپایک (بسپایک):

بسپایک عبارت از چوبی است باریک، خاکی‌رنگ، گره‌دار و کمی به سیاهی و سرخی می‌زند یا مایل به سبز است. شاخه‌هایی دارد شبیه به کرم‌هایی که پاهای بسیار دارند. مزه‌اش تا اندازه‌ای شیرین و گس است. برخی گویند: بسپایک روی درختی در مردابها می‌روید. و پاره‌ای گویند بر سنگها نمو می‌کند. گزینش: بهترینش آن است که ستبری آن به اندازه انگشت کوچک و رنگش مایل به سرخی باشد. و در درجه دوم نوع زرد پرمایه و شاداب و ترد که کمی تلخی و گوارایی همراه گسی دارد و مزه‌اش به مزه میخک شباهتی دارد. خوب است. مزاج: در دوم گرم و در سوم خشک و بی‌نهایت خشکاننده است. خاصیت: گدازنده، رساننده، بادشکن و راننده رطوبت است. مفاصل: ضمادش در

پیچش عصب سودمند است. اندامان دفعی: بدون درد دادن شکم را روان کند، بلغم و کیموس آبی را بیرون راند. در مداوای قولنج بسپایک را در آبگوشت خروس یا ماهی یا آش حبوبات داخل کنند. بیخ بسپایک را بکوبند و گرد آن را با عسلاب سبک مخلوط کنند و به وزن شش (کرمه) از آن تناول نمایند

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۹۹

مراره و بلغم را بیرون آورد. توضیح اینکه هر کرمه شش قیراط تا دو درهم است. اما حتما باید با عسلاب بخورند و قبلا کمی ترنج هم بخورند- و اگر با عسل بپزند مقدار تناول تا چهار درهم است.

جانشین بسپایک: به اندازه آن افتیمون با نیم وزن آن نمک هندی است.

بسد (بدل مرجان)^{۲۷}:

بسد مشهور است و به رنگهای سرخ، سیاه، سفید یافت می شود. مزاج: در اول سرد و در دوم خشک است. خاصیت: گیرنده است و نزیف را بازدارد. خشکنده آن بیشتر از گیرندگی است و بسیار خشکاننده است. زخم و قرحه: گوشت زیادی را بزداید. چشم: چشم را جلا دهد و تقویت کند و بویژه اگر سوخته آن را شستشو دهند مؤثرتر است. رطوبتهای چشم را برمی مگرد و اثر قرحه‌های چشم را از بین می برد و در مداوای (دمعه) نافع است. اندامان تنفسی: در بازداشتن خون برآوردن و در بیرون راندن خون مؤثر است و در این باره سیاه آن همان تأثیر را دارد. و بویژه سوخته شسته آن که از جمله داروهای تقویت قلب و تسکین خفقان قلب به شمار می آید. اندامان غذا: محلول آن در علاج آماسطحال نافع است. اندامان دفعی: داروی قرحه‌های روده است.

بیش:

سمی است کشنده. مزاج: در منتهای گرمی و خشکی است. آرایش: اگر بر برص مانند یا با معجون (بزرجلی)؟ بخورند برص را از بین برد و در مداوای جذام نیز سودمند است. زهر: سمی است کشنده و فوری و جسم را می گداند. حد اکثر مقدار را بر کشندگی نیم درهم گفته‌اند و به عقیده من کمتر از نیم درهم هم سم قاتل است. پادزهر بیش موش بیش است و آن نوعی موش است که از گیاه بیش تغذیه می نماید- بلدرچین هم از بیش می خورد و نمی میرد. با معجونهایی که به منظور جلوگیری از سم بیش درست می کنند داروی مسک هم داخل است.

بلوط:

معروف است. بلوط قابض است و قبوضیت شاهبلوط کمتر است. بیشتر قبوضیت بلوط از جفت آن است که پوسته داخلی بلوط است. مزاج: در اول سرد و در دوم سرد و خشک است. شاهبلوط که از شیرینی برخوردار است کمی

^{۲۷} (۱) - بسد. سنگی است سرخ از دریا برآرند ولی مرجان نیست، هرچند در اشعار عربی مرجان را می‌رساند. - ه-

گرمی در بر دارد. برگ بلوط از بلوط قابض تر و در خشکانیدن کمتر از بلوط است. خاصیت: در شاهبلوط زداینده و در همه انواع بلوط قبوضیت هست و پائینهای شکم را پر باد می کند و نزیفها را بازمی دارد و در این زمینه برگش از همه بیشتر کنش دارد. همه انواعش نیروبخش اندامان، شاهبلوط دیرهضم است و نیروی غذایی بیشتر دارد. و اگر با شکر آمیزند نیروی غذایی آن افزایش یابد. جالینوس فرماید: بلوط تقریباً از حیث غذایی بودن به گندم می رسد و از سایر حبوبات مغذی تر است و شاهبلوط که شیرین است از بلوط مغذی تر است. لیکن عموماً غذایی برای آدمیزاد بسیار خوب نیست و برای خوک بسیار خوب است. برخی از مردمان به خوردن بلوط عادت کرده اند ولی چون از آن نان می پزند سالمتر می شود و زیانی نمی رساند. دمل و جوش: بلوط مخلوط با پیه بزغاله و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۰۰

خوک نمک سود برای تصلبات نافع است. ثمر بلوط در مداوای ورمهای گرم که نوپدید باشند مفید است.

زخم و قرحه: مانع زیاد شدن جوشهای ساری، (زخم دهان) قرحه های فراگیر (ساعیه) می باشد، که در این حالت باید برگ بلوط را بسوزانند و سائیده آن را بر زخم نهند یا بر زخم پاشند که در به هم آوردن زخمها بسیار مفید است. سر: چون بازدارنده بخار است سردرد می آورد و در بند آوردن شکم نیز فعال است. اندامهای تنفسی: داروی خون برآوردن است. اندامان غذا: در علاج رطوبت معده مفید است.

اندامان دفعی: قبض است و در مداوای خراش و قرحه روده و نزیف خون مؤثر است و بول را فزونی دهد. زهرها: پادزهر حشرات موزی است. آب پز پوست بلوط با شیر گاو پادزهر (سهم ارمنی) است.

مغز شاهبلوط برای هر زهری پادزهر خوبی است.

بسباسه (چارگون، بزباز):

بزباز عبارت از برگهای برهم آمده و چین و چروک دار و خشک است و رنگش مایل به زردی و سرخی است و تو گوئی پوست درخت و چوب و برگ باهم آمیخته اند. همانند کبابه ره آورد چین است و زیان را گاز می گیرد. ابن ماسویه گوید: بزباز پوست «جوزبوا» است. مسیح گوید:

تأثیر «نارمشک» دارد و از نارمشک لطیف تر است. مزاج: پولس گوید معتدل است و دیگران گویند در دوم گرم و خشک است که حتماً گرمی و خشکی در بر دارد. خاصیت: قابض و بادشکن است. دمل و جوش: بزباز تنها باشد یا با مراهم همراه باشد سختهای غلیظ را تحلیل می برد. آرایش: دهن را خوشبوی کند. سر: در مداوای سردردی که از جمع شدن بادهای متراکم در سر باشد و در علاج سردرد نصفی - شقیقه بزباز را با روغن بنفشه مخلوط کنند و به بینی کشند مفید است. اندامان غذا: کبد و معده را توان بخشد. اندامان دفعی: در علاج درد شکم مفید است و شکم را بند آورد. و مانع خراش روده شود و برای زهدان سودمند است.

بزرک تان (تخم کتان، بزرک):

تقریباً همان تأثیر شنبلیله را دارد. مزاج: در اول گرم، و از حیث رطوبت و خشکی معتدل است. گویند: آب تخم کتان را از تر و شاداب آن می‌گیرند و رطوبت بیرون از حد در آن هست. خاصیت: رساننده و زداینده است و از اضافه رطوبتی که دارد باد آورد و قابض است و در سرخ شده آن با روغن نیز قبوضیت آشکار است. بزرک که با روغن نجوشیده باشد؟ معتدل المزاج است و قبوضیتی که دارد با کمی نرمی بخشی همراه است. دردها را تسکین می‌دهد ولی نه به اندازه بابونه.

آرایش: ضماد بزرک با بوره سرخ (نظرون) و انجیر در مداوای جوشهای شیری و برداشتن لکه‌های سیاه مفید است. بزرک که با هموزنش داروی تند و به وسیله عسل خمیر شود علاج ترنجیدگی و ترک و پوست‌اندازی ناخن‌هاست. ورم و جوش: بزرک مخلوط با خاکستر و آب ورمهای گرم درونی و بیرونی و ورمهای پشت گوش و ورمهای سخت را علاج است. مفاصل: هر تشنجی و بویژه ترنجیدن ناخن‌ها به وسیله بزرک مخلوط با موم و عسل از بین می‌رود. نفس‌کش: بزرک و بویژه بوداده‌اش داروی سرفه بلغمی است. اندامان غذا: برای معده بد، دیرهضم است و ارزش غذایی آن اندک است. اندامان دفعی:

بزرک در روغن جوشیده شکم را بند آورد. سرخ نشده‌اش در روغن معتدل است. ادرار بزرک ضعیف است

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۰۱

و اگر با روغن جوشد در ادرار نیز قوی است. اگر بزرک را با عسل و کمی فلفل تناول کنند شهوت‌انگیز است. آب‌پز بزرک حقنه شود یا در آن بنشینند رحم را سرحال آرد و هیچ نیازارد. همین آب‌پز بزرک در ورمهای درونی و زخمهای روده و کلیه و مثانه سودمند است. آب‌پز بزرک مخلوط با روغن گل را حقنه کنند در علاج قرچه روده بسیار مفید است.

بردی (پاپیروس):

پاپیروس مشهور است و از آن کاغذ می‌سازند و هم‌قوت کاغذ است و سوخته هر دو بسیار خشکند. مزاج: سرد و خشک. خاصیت: خاکسترش بازدارنده نزیف است. زخم و قرچه:

خاکسترش بر زخمهای تر نهاده شود زخم را بهم می‌آورد. گاهی بردی را در سرکه ریزند و خشک کنند.

بردی در مداوای ناصور و همه قرچه‌های سرایتی و زخمها به کار می‌رود. سر: خاکستر پاپیروس داروی خوره دهان است. اندامهای تنفسی: خاکسترش خون‌برآوردن را قطع کند. اندامان دفعی: آن را در کتان پیچند و می‌گذارند تا می‌خشکد و آنگاه بر بواسیر گذارند که منفعت دارد.

باقلا:

باقلا چندین نوع است: آنچه ما می‌شناسیم، باقلای مصری، باقلای نبطی، باقلای هندی است.

باقلای نبطی از همه قابض‌تر و باقلای مصری از همه رطوبی‌تر است. باقلای تر بیش از باقلای خشک زواید دارد. اگر باقلا دیرهضم و نفاخ نبود، از لحاظ ارزش غذایی خوب از آب جو (كشك الشعير) کمتر نمی‌بود بلکه خونی که از باقلا پدید آید از خونی که از آب جو غلیظ آید پرمایه‌تر و قوی‌تر است. گزینش:

بهترینش باقلای سفید و چاق است که کرم‌زده نباشد. بدترینش باقلای تازه و تر است و بهتر آن است زیاد در آب خیس شود و خوب بپزند و آن را همراه فلفل و نمک و شیره انگدان و سعتر و روغنهای دیگر بخورند. اما باقلای هندی در اندازه‌های ویژه تنها در داروهای استفراغ و روان ساختن شکم به کار می‌رود.

مزاج: تقریباً معتدل است و گرایش به سوی سردی و خشکی دارد، دارای رطوبتی بیش از لزوم است و به خصوص باقلای تر بیش از باقلای خشک تر مزاج است. باقلای تر با رطوبتی که دارد و با سردی که در آن است می‌تواند کشنده باشد. و آلهایی که پندارند سردی باقلا در درجه دوم است زیاده‌روی کرده‌اند.

خاصیت: اندکی زداینده و بسیار نفاخ است. اگر خوب بپزد ولی نه همچون آب جو باشد و در وقت پختن چندین بار آب را عوض کنند حالت بادزایی را از دست می‌دهد. اگر باقلا را پوست کنند و مغزش را در دیک بسایند و حرکت ندهند بادزایی آن کاهش یابد. باقلای در روغن جوشیده کم‌باد است و لیکن دیرهضم‌تر هم هست. پخته باقلا با پوست بادش بسیار است و شاید آرد آن کم‌بادتر باشد. باقلای نبطی قابض است و پوستش از همه اجزایش قابض‌تر است و زداینده نیست. باقلای مصری از همه انواع باقلاها قبض‌تر و زداینده‌تر است و گوشت سست ایجاد می‌کند و خلطهای غلیظ می‌آفریند. ولی بقراط باقلای مصری را به خوبی تغذیه ستوده و آن را مایه بهبودی می‌داند. اگر باقلا را به دو نیم کنیم و بر جای نزیف بگذاریم خون بند آید. اگر مرغی از باقلا تغذیه کند و کسی تخم آن مرغ را بخورد خوابهای پریشان می‌بیند. باقلا خارش با خود آرد و بویژه باقلای سبز بسیار خارش‌آور است. آرایش: پوست باقلا را بر موی گذارند موی نرم و نازک شود. بر زهار بچه بندند موی بر آن نروید. و هم‌چنین اگر چندین دفعه بر

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۰۲

جای تراشیده بگذارند موی نروید. باقلا و بویژه اگر با پوست باشد بھک را از صورت می‌زداید و لکه‌های سیاه و نقطه‌ها را از بین می‌برد و رنگ و روی را زیبا کند. دمل و جوش: ضماد باقلا با شراب آماس خایه را فرو نشاند. زخم و قرحه: در علاج قرحه ماهیچه مفید است. مفاصل: در مداوای ترنجیدن ماهیچه و ضماد آب‌پزش با پیه خوک در نقرس سودمند است. سر: سردرد آورد. و هرکس به سردرد مبتلا است از خوردن باقلا زیان بیند. ماده‌ای سبز در اندرون باقلای مصری هست که تلخ‌مزه است اگر آن را بکوبند و با روغن گل مخلوط کنند و در گوش دردمند

چکانند درد از بین می‌رود. چشم: باقلا را با عسل و شنبلیله ضماد کنند و بر چشم نهند از پتومردگی چشم و نقطه سرخ داخل چشم نافع است. باقلا با کندر و گل سوری خشکیده و سفیده تخم مرغ ضماد شود داروی برآمدگی چشم است و بویژه اگر کره چشم برآمده باشد. اندامهای تنفسی: برای سینه خوب است. داروی خون برآوردن و سرفه است. اگر باقلا را با عسل و آرد شنبلیله مخلوط کنند آماس گلوی و لوزتین را فرونشاند، ضمادش برای آماس پستان و پنییر شدن شیر در پستان داروی خوبی است. اندامان غذا: دیرهضم است زود سرازیر می‌شود و زود بیرون می‌رود. علاوه بر این سبب انسدادها می‌شود. باقلای ناکنده پوست را در سرکه بپزند. منع استفراغ کند. باقلای هندی مؤثرترین عامل قی کردن است. اندامان دفعی: باقلا را با سرکه و آب بپزند و بویژه اگر با پوست باشد داروی اسهال مزمن است. و در مداوای خراش روده مفید است. و بویژه باقلای نبطی بیشتر مؤثر است و قاوت آن هم همین کنش را دارد. قاوت چنانکه هست یا شوربا شود فرقی نمی‌کند. ضماد باقلا ورم رگهای خایه (انثین) را فرونشاند و بویژه اگر با شراب بپزند کمترین مقدار حتی از يك سوم درهم کمتر باقلای هندی تناول شود اسهال آورد.

بابلس:

بابلس همان گیاه است که آن را خشخاش کرکی و کفی (وبری و زیدی) نامند و در اسهال دادن کار یتوع (شیر گیاه) می‌کند. مزاج: بسیار گرم و همچون یتوعها مسهل است.

بول:

گزینش: بهترین نوع بول به منظور استفاده درمانی بول اشتر عرب است که خالص است. بول آدمیزاد در میان جانوران تنها از بول خوک خانگی که اخته کرده باشند بهتر است وگرنه از همه کم‌تأثیرتر است. و بول کهنه از بول تازه مؤثرتر است. و در جمیع حالات بول اخته از بول خایه‌دار ناتوانتر است.

بول انسان از هر بولی صافتر است. مزاج: چنانکه گویند گرم و خشک است. خاصیت: همه بولها زداينده (جلادهنده) هستند. خاکستر تاك را با بول انسان خمیر کنند و بر جای نزیف بگذارند خون قطع شود. سر را با بول شتر شویند شوره و سبوسه از بین می‌رود. و بول گاو نر هم همین اثر را دارد.

آرایش: در زدودن بھك بسیار مؤثر است. زخم و قرحه: بول الاغ و بول آدمی و بویژه اگر کهنه باشد.

داروی قرحه‌های ساری، و قرحه‌های تر است و در علاج پوست انداختن و خارش و برص بسیار مفید است. و بویژه اگر شاش الاغ یا آدمی همراه بورك و آب ترشك باشد مؤثرتر است. دردی بول را در مداوای باد سرخ به کار برند سودمند است و برگری مانند علاج است و سعفه- نوعی کچلی- و قرحه کرم‌زده و قرحه پا علاجش آن است که بر آن بشاشند و بگذارند تا خوب می‌شود. مفاصل: هر شاش و

بویژه شاش بز خانگی و کوهی در علاج درد پیهها نافع و در مداوای ترنجیدن و کشیدگی ویژگی دارد. و به بینی کشیدن شاش در علاج کشیدگی (امتداد) بسیار سودمند است. سر: اگر «مر» در شاش گاو نر حل شود و از این محلول که رقیق باشد در گوش چکانند یا اینکه تنها بول بز یا بول بز که مر در آن حل شده باشد در گوش دردمند چکانند درد تسکین یابد. شاش کهنه شده آدمی چرک و ریم گوش را قطع می کند. کسی که حس بویایی را از دست می دهد درمانش شاش شتر است. شاش شتر در باز کردن راه‌بندان پالونه (مصفاة) بی نظیر است. چشم: هر شاشی، بویژه شاش کودکان که در ظرف مسین منعقد گردد یا با گندنا پخته شود سفیدی و گری چشم را از بین می برد. اندامهای تنفسی: گویند در دشوار آمدن نفس، شاش بچه شیرخوار بسیار داروی خوبی است. اندامان غذا: بیماری که درد طحال داشت در خواب به وی گفتند که مدت سه روز هر روزه سه کف از شاش خود بخورد. خورد و آزمود و بسیار مؤثر واقع شد و به کلی بهبود یافت. بول انسان و بول شتر برای دفع استسقا و سختی طحال مفیدند و بویژه اگر بول شتر با شیر شتر (تازه زائیده) همراه باشد. پیغمبر فرموده است: اگر از شیر آنها و بول آنها بخورید سالم می مانید. می نوشیدند و صحیح و سالم بودند. بول بز و بویژه بول بز کوهی و مخصوصا اگر با سنبل الطیب باشد. داروی تب است. بول کهنه شده حوك با شراب برای مthane داروی خوبی است.

اندامان دفعی: شاش حوك سنگ کلیه و مthane را خرد کند و مدر است. شاش الاغ داروی درد کرده است. شاش انسان با تره بیزند و زنی که درد زهدان دارد مدت پنج روز هر روزه يك دفعه در آن بنشیند درد برطرف می شود. زهرها: شاش انسان را تناول کنند یا بر جای نیش بگذارند پادزهر مار است و بویژه پادزهر مارهای سنگلاخی است. شاشی که نظرون- بورك سرخ- در آن مخلوط باشد علاج گزیدگی سگ و غیره است و علاج همه نیش زده‌ها می باشد. شاش کهنه شده پادزهر همه زهرها است و از خرگوش دریایی نیز می رهند.

بزاق (آب دهان):

آب دهن گرسنه و ناشتا و بویژه اگر از مزاجی گرم آید بسیار باکنش و فعال است.

زخم و قرحه: داروی آگرمای خشك است (قوباء). چشم: علاج نقطه سرخ چشم و سفیدی چشم است. زهر: حشرات موزی و مار و کژدم را می کشد.

بعر الحیوان (پشك حیوانات):

آرایش: پشك بزجه (نوعی از سوسمار) زداینده برص و لکه‌های سیاه صورت است. پشك شتر تناول شود در زدودن لکه‌های سفید و سیاه مفید است و زگیل را از بین می برد.

سر: پشك بزجه داروی شوره سر است، پشك شتر علاج خون دماغ است. پشك شتر با داروی ضد صرع قاطی باشد بسیار مفید است. چشم: پشك بزجه سفیدی چشم را درمان می کند. زخم و قرحه: پشك شتر تحلیل برنده جوش و قرحه می باشد، پشك گوسفند شهیدیه (عسلی) را دوا کند. دمل و جوش: پشك بز، همچنین پشك شتر در گداختن خنازیر بسیار مؤثرند. پشك گوسفند علاج باد سرخ است. مفاصل:

پشك شتر درد مفاصل و آماس مفاصل را از بین می برد. اندامان دفعی: پشك خشك بز با پشم بازدارنده سیلان زهدان است. زهرها: يك اوقیه پشك بز در پنج سكرجه شراب سیاه- یا بجای پشك خشك پشك

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۰۴

تر باشد- با شراب سیاه بپزند و بر جای نیش ماری (افعی) که تشنگی آور است ضماد کنند پادزهر است.

پشك گوسفند را بسوزانند و با سرکه خمیر کنند و بر جای گزیده سگ هار مالند بسیار مفید است.

بصل الزیر (زیز- نوعی پیاز دشتی):

قوت و مزه پیاز موش دارد و به جای پیاز موش استعمال می شود و از آن ضعیف تر است. دردهای سرد زهدان را تسکین دهد، اگر با انجیر قاطی کنند و ضماد نمایند یا آن را بخورند پادزهر نیش کژدم و رتیل است. و ضد هر زهری است.

بنات وردان (کرم سرخ، کرم خاکی):

اندامان دفعی: اگر با روغن زیتون و موم و زرده تخم مرغ قاطی شود و از ماده گدازندگی اش بکاهد و سخت نشود. در مداوای درد زهدان و کلیه و ادرار بول و حیض مفید است و سقط جنین می کند. اگر با زیره سیاه- قردمانا- باشد داروی بواسیر است. تبها: علاج تب و لرز است. زهرها: پادزهر حشرات موزی است. بدل آن: مشک چوپان (قیسور) است.

بدسغان (نیلوفر صحرائی):

کار گیاه «کشت بر کشت» را انجام می دهد و زنجیان از آن دست بند چوبی می سازند.

بقله یهودیه (هندبای بیابانی):

مزاجش گرم و بالاتر از اعتدال است.

بیش موش بوحا:

بوحا گیاهی است در زمینهای رستنگاه بیش روید و هر بیشی نزدیک بوحا بروید ثمر ندهد - بوحا بهترین پادزهر بیش است. اما بیش موش جانوری است شبیه موش و سوراخش در نزدیکی بیخ بیش می باشد. هر فایده که «بیش» در علاج برص و جذام دارد «بوحا» هم دارد. بیش موش نیز داروی برص است و در مداوای جذام سودمند، و پادزهر افعی و سایر سمهاست.

بطباط (عصا الراعی - هفت بند):

بطباط همان عصا الراعی است که در حرف عین ذکر خواهد شد.

بوش دریندی: شیافی است که از ارمنستان می آورند و از سم گوسفند استخراج می کنند. دمل و جوش: در علاج ورم گرم و جوشهای گرم بکار می رود. مفاصل: نقرس گرم را معالجه می کند.

بطم (بنه):

چون بطم همان حبة الخضراء است باید در فصل حاء ذکر شود.

در اینجا حرف باء پایان می یابد و مجموعاً پنجاه و هفت دارو در آن ذکر شد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۰۵

فصل سوم حرف (ج)

جوز (گردو):

گردو گرم است و گرمی شکن آن برای گرمی داران اسکنجین است و برای آنها که معده ضعیف دارند باید گردو را در سرکه پرورش دهند. مزاج: در سوم گرم، در اول دوم خشک - و گرمی آن از خشکی بیشتر است. گردوی در روغن پخته بسیار قابض است و برگ و پوست گردو هر دو بازدارنده نیزیند، سوخته پوست گردو خشکاننده است و گزش ندارد. تأثیر روغن گردوی کهنه چون تأثیر روغن زیتون کهنه است. زداینده گی کهنه آن قوی است. آرایش: ضماد گردوی تر را بر جای ضربه می گذارند مفید است. دمل و جوش: مغز گردو را بخایند و بر دمل سودایی چرکین گذارند داروی خوبی است.

زخم و قرچه: صمغ آن را بکوبند و بر قرچه گرم پاشند یا داخل مرهم کنند سودمند است. مفاصل:

گردوی مخلوط با عسل و فیجن علاج پیچش عصب است. سر: سردرد آورد. افشره برگ آن را بحالت نیم گرم در گوش چکانند چرك و ریم گوش را پاك می کند. خوزیان گفته اند: گردو زبان را سنگین کند و سبب برآمدن جوش دهان می شود. چشم: روغن گردو داروی خوره و سرخی و ناسورهای گوشه چشم است. اندامهای تنفسی: افشره و رب گردو بازدارنده خناق است و برای سرفه بد است. روغن گردوی کهنه درد گلو به بار آورد. همه انواع گردو بویژه گردوی ملوکی بزرگ را بر پستان آماسیده گذارند آماس را فروشانند. اندامان غذا: گردو دیرهضم است و برای معده خوب نیست. گردوی پرورش یافته (مربا) و گردوی تر برای معده سرد بد نیست و کمتر از گردوی خشك زیان دارد. بشرطی که هر دو پوسته آن را بکنند. گردوی که در عسل پرورش دهند برای معده سرد مفید است. و من می گویم گردو تنها برای معده گرم خوب نیست. اندامان دفعی: جوشها را پدید آورد. درد و پیچ شکم را تسکین دهد، شکم را بند آورد و بویژه در روغن جوشیده اش بسیار قبض است. پوست گردو نیزف حیض را قطع کند. مرهای گردو بهترین داروی گرده سرد است، خاکستر پوستش را شربت کنند و تناول نمایند یا بردارند بازدارنده حیض است. گردو را با آبکامه بخورند اسهال آورد. و اگر زیاد بخورند کرمها را بیرون براند. و ضد کرم کدو است و در روده کور نافع است. زهر: گردو که با انجیر و فیجن باشد پادزهر هر نوع سمی است. گردو با پیاز و نمك اگر برگزیده سگ هار و غیره ضمامد شود سودمند آید.

جوزیوا (بسباسه):

نوعی گردو است که به حجم مازو می باشد. پوستش نازك و زودشکن است و بوی خوش و تند دارد. مزاج: مسیح گوید: در آخر دوم تا به سوم می رسد گرم و خشك است. خاصیت:

قبوضیت دارد. آرایش: كك مك را می زداید و بوی دهان را خوش کند. چشم: تقویت دید کند و داروی «سبل» است. اندامان غذا: کبد و طحال و معده و بویژه فم معده را تقویت دهد. اندامان راننده: شکم را بند آورد. مدرّ است و داروی عسر بول است. اگر جوزیوا با روغنها مرهم شود مسکن درد است، و در پوزه (شیاف زنانه) سودمند و مانع استفراغ است. جانشین: يك وزن و نیم آن سنبل را به جای آن به کار

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۰۶

می برند.

جندیدستر (خایه سگ آبی):

خایه جانور دریایی است و هر دو بیضه را از هم جدا نشده مورد استفاده قرار می دهند. پوسته نازك دارد که به کمترین دست زدن می شکند. گزینش: بهتر آن است که دو بیضه باهم و بهم چسبیده (مزدوج) باشند. که در این صورت خالص است و بی غش. گاهی جندیدستر بدلی می سازند. گاو شیر و انگم را با خون خمیر کنند و کمی

جندبیدستر بدان می‌افزایند و در آبدانی (مثانه) خشک می‌کنند. کسی که خایه را از این حیوان جدا می‌کند باید دقت کند هنگامی که پوست خایه را شکافت هر رطوبتی را که در خایه موجود است و هرچه را که در آن رطوبت هست خارج سازد. رطوبت نامبرده مانند عسل است. باید خایه و رطوبت داخل آن را باهم خشک کنند. مزاج: از کلیه داروهایی که گری دهند و می‌خشکانند لطیف‌تر و قوی‌تر است. پس باید مزاج آن در آخر سوم تا چهارم گرم و در دوم خشک باشد. خاصیت: بادشکن است. تن را به آن بیندایند گرم شود. ماده موممانندی که در داخل خایه است گزنده و بسیار گرمی‌بخش است. دمل و جوش: در علاج ورم گرم مفید است. زخم و قرحه: در مداوای قرحه‌های کشنده (قتاله) سودمند است. مفاصل: با عصب سازگار است و گرمی دهد و در علاج لرزش و تریجیدن تر و کزاز مرطوب و کرخی و فالج سودمند آید. سر: اگر با سرکه و روغن گل باشد در بیماری فراموشی و (لیثرغس) و بیماری خواب‌آلودگی مفید است. و اگر بیماری خواب‌آلودگی همراه تب باشد و آن را با عسل و فلفل مخلوط کنند و يك قاشق تناول نمایند سودمند است و زیبایی نمی‌رساند.

ضمد آن یا بخورش سرد سرد و سردرد بادی را تسکین دهد. در علاج گری سرد مفید است. کسی که گوشش باد کرده به اندازه يك دانه عدس از جندبیدستر را در روغن سنبل بگدازند و در گوش چکانند بهترین دارو است. اندامهای تنفسی: استنشاق بخارش در علاج ورم و سایر بیماریهای شش مفید است. اندامان غذا: با سرکه داروی سکسکه است و تشنگی آور است. اندامان دفعی: جندبیدستر و سرکه که باهم تناول شوند درد و پیچ شکم تسکین یابد و باد شکم از بین می‌رود. دو درهم جندبیدستر، مخلوط با پونه و عسل را اگر بعد از رگ زدن (صافن) بخورند حیض را جاری سازد، بچه‌دان و بچه را بیرون آورد. سردی و بوی زهدان را از بین می‌برد. سردی خایه را برطرف می‌کند. زهرها: پادزهر نیش حشرات موزی است. پادزهر خفگی خریق است. جندبیدستر خاکی رنگ مایل به سیاهی سم قاتل است و شاید حتی يك روز امان ندهد. کسی که از این سم رهایی یابد به بیماری ورم حجاب حاجز گرفتار آید.

پادزهر این سم ترشاب ترنج یا سرکه شراب یا شیر ماچه‌خر است. جانشین: می‌توان بجای جندبیدستر به اندازه آن سوسن زرد و نیم اندازه آن فلفل استعمال کرد.

جاوشیر (گاوشیر):

برگ درختچه‌ای است که از زمین دور نمی‌شود. به برگ انجیر شبیه و بسیار سبزرنگ و پنج گوشه و اجزای متقطع و مستدیر دارد. ساق این گیاه به اندازه خیارچنبر بلند می‌شود و کرکی دارد که به گرد شبیه است برگهای بسیار کوچک است و بر سر ساقه‌اش تاج گلی هست که به تاج گل شبیه می‌ماند. گل زردرنگ و خوشبوی دارد. رگهایی بسیار از يك بیخ شاخه می‌گیرند. گاوشیر

پوست سست و مزه تلخ دارد و از بوی گرانجی حس می‌شود. بیخ گاو شیر را در اولین وهله که ساقش پدید آید می‌خراشند و شیره‌پی سفید از آن تراوش می‌کند و چون خشک شود رویه‌اش به رنگ زعفران درمی‌آید و آن را صمغ گاو شیر می‌نامند. گیاه (مافلیس اسقیلیقوس) و (فیلوس خیریون) را هم از تیره گاو شیر شمرده‌اند که اولی ساقش باریکتر از گاو شیر است و یک ذراع بلند می‌شود و سپس شاخه‌هایی بیرون می‌دهد که به برگ رازیانه می‌ماند و از گاو شیر کم‌تأثیرتر است. دومی برگش شبیه برگ بابونه سفید است و شکوفه‌اش زردرنگ است. گزینش: بهترین بیخ گاو شیر آن است که سفیدرنگ، زبان گز است و یکپارچه می‌باشد. و بوی عطر می‌دهد. بهترین میوه گاو شیر آن است که بر وسط مقابل ساقه قرار دارد. بهترین شیر (انگم) گاو شیر آن است که بسیار تلخ‌مزه- درون سفید و بیرون آن زعفرانی رنگ است و ترد است زود در آب حل می‌شود. و هرآنچه سیاه‌رنگ و نرم است حتماً تقلب در آن شده و با بدران و موم آمیخته شده است. مزاج: در آخر سوم گرم است. خاصیت: بادشکن و ملین و زداینده است. دمل و جوش: سختها را نرمی و شکوفه‌اش جوش‌ها را لیونت دهد. زخم و قرحه: بیخ گاو شیر در مداوای استخوان لخت مفید است. با عسل باشد علاج قرحه مزمن و آتش پاریسی است. شکوفه‌اش چاره‌ساز زخم و جوش است. عموماً تمام اجزاء آن در علاج قرحه‌های پلید مفید است. مفاصل: اگر پی از ضربت خوردن سست شده باشد گاو شیر با عسل آب یا با شراب بخورند. برخی گفته‌اند گاو شیر با پی ناسازگار است. شاید این ناسازگاری با عصب سالم باشد. نه با عصب مرطوب. گاو شیر در علاج عرق النسا خوب است و باید افشره‌اش تناول شود. که تناول افشره‌اش خستگی را هم از بین می‌برد.

ضماد گاو شیر برای کلیه درد مفصلها و نقرس مفید است. سر: دندان کرم‌خورده را بدان پر کنند درد نمی‌کند. در علاج سردرد و صرع و استسقای مغز (ام الصبیان) سودمند است. چشم: در دیده‌کشند سوی دیده را قوی کند. اندامان سینه: ضمد آن درد پهلوی را تسکین دهد. گاو شیر برای درد پهلوی و سرفه اگر سرد باشند داروی خوبی است. اندامان غذا: ضمد افشره‌اش سختی طحال را نرم کند. و اگر با سرکه بخورند برای طحال مفید است. مقدار ده (درخمی) از گاو شیر در دو سبو (جره) افشره انگور بریزند و مدت دو ماه بگذارند تا صاف شود، برای طحال بسیار بسیار خوب است. و همین افشره داروی استسقا است. اندامان دفعی: در نرم کردن سختی زهدان و در علاج چکمیزک مؤثر است. به اندازه یک فندق گاو شیر با آب گرم تناول نمایند ادرار بول و حیض کند و زهدان سرد را سرحال آورد. میوه گاو شیر نیز حیض را حرکت دهد. و بویژه اگر با گیاه خاراگوش باشد. بچه را در شکم می‌کشد و اگر بیخش باشد چه بردارند و چه بخورند بچه را می‌اندازد. گاو شیر در علاج خفگی زهدان، بادکردگی زهدان، سختی زهدان مفید است. داروی قولنج است و بلغم خام را بیرون دهد. و خارش مثانه را از بین می‌برد. تبها:

در تب‌لرز و تب هر روزه گاو شیر را با عسل آب بخورند خوب است. زهرها: گاو شیر و زفت را مرهم کنند و برگزیده سگ هار می‌چسبانند. گاو شیر مخلوط با زراوند یا افشره گاو شیر تناول شود ضد نیش حشرات سام است. جانشین: می‌توان بارزد را بجای گاو شیر بکار برد. و به عقیده من بدران به آن نزدیکتر است.

جلوز (چلغوزه):

بار درشت درخت صنوبر است و از گردو مغذی تر می باشد ولی دیرهضم تر است. از گوهر آب و گوهر خاک ترکیب یافته و اندکی گوهر هوایی در بر دارد. در فصل حرف (ص) که «صنوبر» می آید با تفصیل بیشتری خواهد آمد. مزاج: معتدل است و اندکی گرمی دارد. خاصیت: تغذیه پرمایه و خوب و نیروبخش می دهد. رطوبتهای تباه روده را از بین می برد. دیرهضم است. اگر سردمزاجان با عسل و گرم مزاجان با نبات خورند هم خوب هضم می شود و هم تغذیه بیشتر می دهد. اگر در آب بخیسانند تندوتیزی و زبان گزی را از دست می دهد و بسیار تغذیه دهنده تر می شود. و حتی دانه های خرد و کوچک آن که مواد غذایی در بر ندارند اگر در آب خیس شوند از دارویی بودن به غذایی بودن تبدیل می شوند. دانه های خرد صنوبر شناخته شده است و در هر جایی هست. مفاصل: در علاج درد عصب، پشت درد، عرق النساء، احساس سست بودن نافع است. اندامان تنفسی: در تنقیه شش نظیر ندارد. هرچه چرك و خلط متراکم است بیرون می آورد. اندامان دفعی: شهوت انگیز و بویژه برای آن شهوت انگیزتر است و چرك و سنگ مثانه را مداوا می کند. زهرها: همراه انجیر یا خرما پادزهر نیش کژدم است.

جنطیانا (جنتیانا، کف الذئب):

برگهای زیرین آن به برگ گردگان یا برگ بارهنگ شبیه است. رنگش سرخ، وسطش برجسته، ساقه اش مجوف و صاف و به ستبری انگشت است. بلندیش تا دو ذراع است. برگهایش باهم فاصله دارند و میوه اش داخل کاسبرگها قرار گرفته است. بیخ آن دراز است و به بیخ زراوند می ماند. در کوهستانها و در سایه و جای مرطوب می روید. گویند اولین کسی که این گیاه را کشف کرده است جنطین شاه بوده که در قله کوهساران بسیار بلند پیدا کرده است و از این رو نام جنطیانا بخود گرفته است. از این گیاه افشره گیرند. چنانکه پنج روز آن را در آب می گذارند. آنگاه می پزند و صاف می کنند و بعدا می بندد که همچون عسل می شود آنگاه به عنوان دارو به کار می رود. گزینش: بهترین نوع آن جنطیانای رومی است. بسیار سخت و بسیار سرخ رنگ است و عبارت است از چوب و رگهایی به ستبری انگشتان. برخی بزرگند و بعضی خرد. رنگ چوب و رگها زرد مایل به سیاهی است و اگر بشکنی زردتر می نماید و تقریبا به رنگ ریوند نزدیک است و تلخ مزه می باشد. مزاج: در سوم گرم و در دوم خشک است. خاصیت: بیخ آن بهك را می زداید و بویژه افشره نامبرده اش در این زمینه بسیار مؤثر است.

مفاصل: دو درهم از آن را شربت کنند و تناول نمایند در علاج پیچش پيها و کسانی که از ارتفاع افتاده باشند سودمند است. چشم: در علاج رمذ بر چشم مالند. اندامهای تنفسی: افشره دو درهم از آن داروی ذات الجنب است. اندامان غذا: راه بندان کبد و طحال را باز می کند. شربت دو درهم از آن درد کبد و طحال و سردی کبد و

طحال و آماس کبد و طحال را از بین می برد. معده ای که از سرما بیمار است چاره اش با بیخ جنطیاناست. تناول شود خوب می شود. اندامان دفعی: بول و حیض را راه اندازد، شیاف از بیخ آن بچه را بیرون آورد و بچه را می اندازد. زهرها: بهترین پادزهر نیش کژدم است. شربت دو درهم از آن پادزهر نیش همه حشرات سام و زهر دندان سگ هار و کلیه درنده ها را خنثی سازد.

جانشین: يك وزن و نیم برباله و نیم وزنش پوست بیخ کبر کار آن را انجام می دهد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۰۹

جوزحندم (گل‌سنگ):

مزاج: پولس گوید: قوتی سردکننده و خاموش کننده دارد و اندکی خشکاننده است. خاصیت: نزیف را بازمی دارد. آرایش: فریحی آورد. زخم و قرحه: آگزم را خوب می کند.

اندامهای دفعی: شهوت انگیز است.

جوز السرو (بارسرو):

ضماد آن در علاج فتق و ورمها سودمند است.

جبلاهنك (جبرآهنگ، زردخار):

تأثیر دارویی این گیاه تقریباً تأثیر خریق است. گروهی گویند جبلاهنگ تخم ترید سیاه است و بیخ آن را ترید زرد می نامند و در صغد می روید لیکن آنچه ره آورد هند است بهتر است که به تیشه (قدوم) می ماند. مفاصل: برخی از اطباء وزن دو درهم از این دارو را به فالج می دادند خوب می شد. اندامان غذا: استفراغ آوری است که ممکن است بیمار را بکشد. اندامان دفعی:

نیم درهمش مسهل است و يك درهمش خطرناك. زهرها: سمیت در بر دارد.

جوز هندی (نارگیل):

مشهور است و همان نارگیل باشد. گزینش: بهترینش تر و شاداب و بسیار سفید است که آب صاف در داخل دارد. اگر آب در آن نباشد دلیل بر کهنگی آن است. باید پوسته مغزش را بکنند. مزاج: در اول دوم گرم، در اول خشك و اندکی رطوبت زائد دارد. اما نارگیل تر در درجه اول مرطوب است. خاصیت: سنگین است بر معده لیکن غذای خوبی است. مفاصل: روغن کهنه نارگیل درمان درد پشت و سرین است. اندامان غذا: بر معده سنگین است و با

اندک زمانی که دارد بد غذایی نیست. پوسته مغزش هضم شدنی نیست بهتر آن است نخورند. اگر نارگیل خورند باید بعد از آن تا یک ساعت طعام نخورند. کیموس روغن تازه نارگیل از کیموس روغن حیوانی بهتر است، نه معده را لزوج کند و نه فرو هلد. اندامان دفعی: شهوت‌انگیز است. اگر یک مثقال روغن نارگیل که کهنه‌اش بهتر است بویژه با یک مثقال روغن زردآلو تناول شود در علاج بواسیر سودمند است. روغن نارگیل اگر کهنه باشد و بخورند کرمها و کرم کدو را می‌کشد و بیرون آورد.

جوز رومی: ۲۸

قانون (ترجمه شرفکندی)؛ ج ۲؛ ص ۱۰۹

ر کنار رودخانه‌ای بنام (لیرندانوس) نشو و نما می‌کند. شیره این درخت بعد از آنکه می‌تراود در آب رودخانه می‌بندد. که این انگم را (ایلقطون) یا (خوسوفورن) نامند که ما آن را کهریا می‌گوییم. کهریا را اگر در دست بفشاری بوی خوش می‌دهد و رنگش طلایی است. مزاج: در سوم بسیار گرمی بخش است و در اول خشکاننده. صمغش در منتهای گرمی و گرمی گل آن از آن بیشتر است. اندامان سر: دیسکوریدوس در کتاب خود گوید: اگر میوه آن را با سرکه تناول نمایند داری صرع است. مفاصل: برگ آن را با سرکه ضماد کنند تپش ناشی از نفرس را تسکین دهد. اندامان غذا: تناول صمغ آن معده را از رطوبات ناسازگار نگاهداری کند. اندامهای دفعی:

تناول صمغ آن نمی‌گذارد رطوبتهای نامطلوب به سوی روده روان شوند. این انگم را در مرهمها به کار می‌برند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۱۰

جوز الطرفاء، گزمازو:

آن را کزمازک گویند. مزاج: حرارتش معتدل است یا در اوایل درجه اول است. در آخر اول یا کمی بالاتر از آخر اول می‌خشکاند. و بعقیده کسانی در اول سرد است. خاصیت: خوب است و نزیف را قطع می‌کند. سر: با سرکه مضمضه کنند درد دندان را تسکین دهد. اندامان غذا: آب‌پز گزمازو با سرکه بهترین داری سخت شدن طحال است.

جلنار (گلنار):

گل انار بیابانی مصری یا ایرانی است. به رنگهای مختلف سرخ، سفید، صورتی درمی‌آید.

کنش گل انار همچون کنش گیاه شنگ است. پولس فرماید: تأثیر گلنار چون تأثیر پیه انار است. مزاج:

در آخر اول سرد و در دوم خشک است. خاصیت: چسبنده، بندآورنده هر سیلانی، پدیدآورنده سودا می باشد. آرایش: برای لته خونین بسیار سودمند است. زخم و قرحه: داروی خوبی برای زخم و قرحه و زخمهای ناشی از کوفتگی و بریدگی است که گرد آن را بر زخم پاشند. مفاصل: چسبان برای درد گردن از آن «چسبان» درست می کنند، (پلاستر). سر: دندان لق را محکم می نماید. سینه: برای خون برآوردن علاجی بسیار سودمند است. اندامان دفعی: قابض است. در علاج قرحه روده، نزیف و سیلان زهدان سودمند است. جانشین: می توان جفت بلوط یا چشم انار را به جای گلنار بکار برد.

جفت افزند (جفت آفریده):

ثمری است به شکل ثمر صنوبر و دو شاخه خارمانند دارد و گاهی باز و دو نیم می شود. و بعضی گفته اند شبیه بادام است و بسیار شهوت انگیز.

جسین:

سنگ گچ ورقی و شفاف را جسین گویند و چون بسوزند لطیف تر گردد. مزاج: سرد و خشک.

خاصیت: چسبنده، بر اطراف جای نزیف گذارند بدان سبب که هم چسبنده و هم گیرنده و جمع آورنده و هم لزج است نزیف را بازمی دارد و اگر بسوزد لطیف گردد و خشکانیدنش بیشتر شود. سر: اگر بر پیشانی مالند یا پوشش سر گردانند خون دماغ را بند آورد. و اگر با گل ارمنی و عدس و طرثوث (هیوق سطيواس) و آب آس و کمی سرکه باشد در بند آوردن خون دماغ مؤثرتر است. چشم: جسین را با سفیده تخم مرغ مخلوط کنند تا سخت نشود و بر رمد خوبی گذارند مفید است. زهر: جسین از جمله زهرهای خفه کننده و بسیار کشنده می باشد.

جعده (گل اره):

از تیره درمنه و کمی گرمی و تندی دارد و جعده کوچک از جعده بزرگ تند و تلخ تر است. جعده عبارت از شاخه هایی است که گلی کرک دار سفید یا مایل به زردی می دهد. گل جعده پر از تخم است و تخمدانش چون کره ای در میان جای گرفته و به موی سپید می ماند. کمی خوش بو است اما بوی آن سنگین است. جعده بزرگ از کوچک کم تأثیرتر است آن هم تلخ مزه و تا اندازه ای تندی هم دارد.

جعده کوهی از سایر جعده ها کوچکتر است. مزاج: جعده کوچک در سوم گرم، در دوم خشک و جعده بزرگ در دوم گرم و خشک است. خاصیت: بازکننده، لطافت بخش است. و جعده بزرگ در باز کردن بستگی های درونی ویژگی دارد. زخم و قرحه: تر و شاداب آن زخمهای تر را بهتر بهم می آورد و در

این باره بزرگ مؤثرتر است. چون خشك شد داروی قرچه‌های پلید است و كوچك در این زمینه فعال‌تر است. سر: سردرد آورد. اندامان غذا: همراه سرکه بر طحال مانند آماس طحال و سختی آن را از بین ببرد. با معده ناسازگار است، داروی یرقان سیاه است و بزرگ آب‌پز در معالجه یرقان مفیدتر است. در علاج استسقا مفید است و علی‌العموم برای معده خوب نیست. اندامان دفعی: ادرار بول و حیض کند و مسهل است و بهترین علاج کرم کدو است. تبها: داروی تبهای مزمن است. زهرها: پادزهر نیش کژدم است. آب‌پز جعده بزرگ پادزهر همه حشرات موذی است. اگر دود کنند و در خانه گسترند حشرات را می‌راند. جانشین: در علاج کرم و ادرار بول و حیض می‌توان به وزن آن پوست انار تر و دوسوم وزنش پوست چوب دارچین ختایی را به‌جای جعده بکار برد.

جمار (پنیر خرما):

مزاج: در دوم سرد و در اول خشك است. خاصیت: قابض است. اندامهای تنفسی:

داروی گلوی زبر است. اندامان دفعی: اسهال و نزیف را بازدارد. زهرها: ضماد آن نیش زنبور را پادزهر است.

جمیز، جمیز (شلک‌انجیر):

دیسقوریدوس در کتاب خود گوید: جمیز درختی است تنومند، به درخت انجیر می‌ماند و شیر بسیار دارد. برگش شبیه برگ توت و سالیانه سه الی چهار بار میوه دهد. میوه‌اش از جوانه شاخه‌ها سر برمی‌زند، چنانکه در درخت انجیر دیده می‌شود. بلکه میوه آن از ساقه شاخه‌ها است و به انجیر بیابانی شبیه است. مزه‌اش از انجیر نارسیده شیرین‌تر و دانه‌هایش به بزرگی دانه انجیر نیستند.

و تا با شفره شق نکنند نمی‌رسد. درخت جمیز در سرزمینی روید که آن را کریت (قارتا) گویند و در جایی یافت می‌شود که آن را رودس خوانند. و در تمام سال مردم از میوه آن بهره‌مندند. بعضی نام این درخت را (سیقورومون) گذاشته‌اند که به معنی انجیر احمق است. زیرا مزه‌اش در شیرینی به انجیر نمی‌رسد.

نوعی دیگر از این درخت در جزیره (اقطالا؟) می‌روید که برگش همان برگ جمیز و میوه‌اش در بزرگی به اندازه آلو است و از آلو شیرین‌تر است و در سایر ویژگیها به میوه جمیز شبیه است. مزاج: گویند گرم و تر است. خاصیت: شنیده‌ام که قبل از آنکه میوه دهد پوست درخت را زخمی کنند و شیر آن را به وسیله پشم می‌گیرند و خشك کنند و قرص از آن سازند و حقه می‌شود که ملین است و بسیار گدازنده.

اندامان غذا: به گفته دیسکوریدوس جمیز کم غذائیت و با معده ناسازگار است. زخم و قرحه: گویند شیره جمیز چسبنده است و زخمهای دشوار را دوا کند. دمل و جوش: آماسهای سخت را نرم کند. اندامان دفعی: مسهل است. تبها: شیر درخت جمیز در علاج تبالرز مفید است. زهرها: شیر آن را بر جای نیش مالند پادزهر حشرات است.

جص (گچ):

آنهم همان حالت جبسین را دارد.

جلد (پوست):

گزینش: بهترینش پوست حیوان شیرخوار است که مرطوب می باشد. خاصیت: کم غذا

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۱۲

و لزج است و با پاچه و همانند آن هم تأثیر است. پوست بز را بر جای نزیف نهند نزیف را قطع کند.

آرایش: پوست سوخته مار اگر محلول شود و بر سر مالند برای داء الثعلب مفید است. دمل و جوش:

گویند اگر پوست اسب آبی را بر جوش نهند جوش خوب می شود. زخم و قرحه: خاکستر پوست استر و همانند آن را بر سوختگی و قرحه گرم آماس نکرده نهند خوب دارویی است. از پوست انداختن کف پا و ران و بواسیر مفید است. پوست تازه برکنده گوسفند را فوراً بر جای ضربه نهند از آسیب نگه دارد. و در علاج قرحه پلید و گری و خوره سودمند است. اندامان غذا: پوستک درونی چینه دان و زاغر پرندگان و بویژه خروس را خشک کنند و بسایند و محلول نمایند و بنوشند درد معده را تسکین دهد. زهرها: گویند پوست بز را تا گرم است اگر بر مارگزیده نهند سم را برمی کشد.

جناح (بال):

گزینش: بال مرغ خانگی از همه بهتر است. بال غازها ضم و مغذی است و از اثر ورزش و جنبش گوشت بال در هضم شدن سبک تر شده و چون گوشت زیاد دارد و به قلب نزدیک است غذایش فراوان است. دمل و جوش: گویند بال ورشان را با هموزنش بنگ مخلوط کنند و بسوزانند و بسایند و چون نمک در آتش ریزند خنازیر گردن را تحلیل برد و نیازی به آهن نیست (داغ). و اگر بر نان باشد همین تأثیر را می بخشد. اندامان دفعی: گویند اگر آنچه را که نام بردیم با نان قاطی شود شکم را روان سازد و بسیار مسهل است.

جار النهر:

گیاهی است که گلش به گل نیلوفر ماند و در آب فرو رود و کمی از آن بر آب پدیدار است و تقریباً همکار هفت بند است. مزاج: چنانکه گویند مزاجش سرد و قبض است. زخم و قرحه: داروی قرحه پلید و خارش است.

جراد (ملخ):

گزینش: بهترین بی بال و چاق است: آرایش: گویند پای ملخ دوای زگیل است. اندامان غذا: بیست و دو ملخ مستدیر الشکل را سر برمی کنند و پاها و بال از آن جدا می نمایند و با کمی آس مخلوط می کنند و همین طور می خورند در علاج استسقا مفید است. زهرها: خوردن ملخ بی بال بریان شده پادزهر کژدم است. اندامان دفعی: تبخیر آن عسر البول را علاج کند و بویژه در علاج عسر البول زنان خوب است. و تبخیرش در بواسیر نیز مفید است. ملخ در علاج چکمیض سودمند است.

جمسفرم (ریحان سلیمانی):

قوت جمسفرم به قوت درمنه که با تاجریزی باشد شبیه است. خاصیت:

بازکن، بادشکن است و بادکردگی را از بین می برد. اندامان غذا: رطوبتهای لزج معده را از بین می برد و برای معده کودکان بسیار مفید است. اندامان دفعی: در معالجه باد زهدان مفید است.

جبن (پنیر):

اگر آن را از شیر گیرند پنیر است و اگر از ماست بدست آورند نامش کشک است. مزاج:

پنیر تر و تازه در دوم تر. کهنه نمک سودش گرم و خشک است. آب پنیر چون دارای ماده بورکی است و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۱۳

آن را از خون اول استفاده کرده و از جزء صفراپی سهمی دارد تا اندازه‌ای گرما دارد. گزینش: بهترش میانه دلمه و پنیر شده است. چون هم دلمه و هم تندشده که باید با دندان جوید خوب نیستند. پنیری که بی مزه و کمی مایل به شیرینی و چاشنی لذیذ دارد، و به اعتدال نمکین است و در اندرون بسیار نمی ماند خوب است. پنیر که از ترش (ماست) گیرند بهترین است. خوراکیهای لطیف کننده زیان پنیر را بیفزایند زیرا آن را زودگذر و همراهی کنند. پنیر بزی که گیاههای لطیف خورد بهتر از پنیر بزی است که فریز و خلر خورد.

خاصیت: زداینده است. پنیر تر غذا دهنده و فربه کننده است. و بعد از پنیر تر اگر عسل بخورند بسیار مفید است. پنیر کهنه گرم، زداینده، صاف کننده و خلط آن مراره‌ای است. پنیر نمک سود و تازه حالت وسطی دارد. آب پنیر که

برای سگ غذای خوبی است و سگ را فریه کند. و در میان تیره پنیری‌ها کشک هم دارای نیروی گدازنده است. آرایش: آب پنیر را مخلوط با داروهای پالاینده سوداء تناول کنند لکه‌های سیاه را از صورت بزداید. پنیر تر و هموزن آن پوست انار باهم بجوشانند تا آب نیمه گردد. آب باقی مانده را بر صورت مالند ترنجیدن را دواست. پنیر نمک سود کهنه لاغری آورد. دمل و جوش: پنیر تر و نمک ندیده آماس زخمها را بازدارد. زخم و قرحه: پنیر کهنه در معالجه قرحه بد و زخمها خوب است.

پنیر تر برای زخمهای نرم و تازه از پنیر کهنه مفیدتر است و نمی‌گذارد ورم کند. و بویژه اگر با برگ چنار و ترشک بیابانی باشد مؤثرتر است. آب پنیر داروی گری است. مفاصل: پنیر کهنه را می‌سایند و با روغن زیتون- یا با آب پاچه گاو که شور باشد مخلوط کنند و ضماد آن را بر مفصلی که سنگ دارد بگذارند سنگ مانند گچ بیرون آید و آزاری هم ندارد. و چنانکه گویند در این مسئله بسیار بسیار مفید است.

چشم: ضماد پنیر بی‌نمک داروی رمد و نقطه سرخ چشم است. اندامان سینه: پنیر آب‌پز شود و به زن شیرده بخوراند شیرش زیاد گردد. اندامان غذا: پنیر نمک‌زده و همچنین پنیر بی‌نمک با معده ناسازگار است. اما نمک‌زده‌اش کمی در دباغی کردن معده مؤثر است. به عقیده دیسقوریدوس پنیر تازه برای معده خوب است و شاید چنین نباشد. پنیر نیمه کهنه نمک‌سود بینا بین است و از پنیر تازه زودگذرتر و گواراتر است. کشک از پنیر برای معده سالم‌تر است. اندامان دفعی: پنیر عموماً و بویژه پنیر تازه برای سنگ کلیه و مثانه بد است و اگر با ادویه‌جات تند بخورند بدتر گردد. پنیر نمک‌ندیده ملین است. و آب آن صفرا را بیرون ریزد. و چون ماده بورکی در او است و زداینده شده است، در این زمینه تأثیر ویژه‌ای دارد و اگر آب پنیر بی‌نمک با عسل باشد چه از این بهتر. دارویی که از آب پنیر گیرند عبارت از دارویی است که فراورده شیر بز و گوسفند است. پنیر در قرحه روده نافع است و پنیر برشته نافع‌تر است. و اسهال را بازمی‌دارد. گاهی پنیر بریان شده را می‌سایند و با روغن گل یا روغن زیتون می‌آمیزند و حقه می‌کنند از برآمدن (اعراس؟) جلوگیری می‌نماید. زهر: گویند پنیر که با پونه کوهی باشد پادزهری مفید است.

جدوار (ماه پروین):

تکه‌هایی است شبیه زراوند و از آن باریکتر است و در تأثیربخشی همانند زراوند و از آن قوی‌تر است. با بیش همرستگاه است و بیش در همسایگی آن قوت خود را بسیار از دست می‌دهد. ماسرحویه گوید: قوت ماه پروین چون قوت گیاه درونه است و از درونه ناتوان‌تر است و من می‌گویم اگر منظورش این بوده که ماه پروین از درونه ضعیف‌تر است اشتباه فرموده. و اگر پنداشته که

درونه از ماه پروین ضعیف تر است شاید راست گفته باشد. ولی بر من روشن نیست که ابن ماسرجویه این هر دو گیاه را آزموده باشد؟ و بعلاوه او گفته خویش را به کسی نسبت نداده که جای باور باشد- ابن ماسرجویه عقیده دارد که ماه پروین با بیش مقاومت می کند پس چگونه از درونه ضعیف تر است. زهرها:

پادزهر همه سمها است، از مار گرفته تا بیش و غیره. جانشین: به عنوان پادزهر سه وزن آن زرنباد استعمال شود.

جزر (هویج):

هویج معروف و قوی ترین دارو در هویج تخم هویج بیابانی است. دیسکوریدوس گوید:

نوعی هویج برگش از برگ رازیانه ریزتر است و به رازیانه می ماند. ساقه اش تا يك وجب می باشد و شکوفه اش زرد و غلاف دانه اش چون غلاف دانه کشنیز یا شبت است. ثمر آن بوی خوش و تند دارد و مزه تند می دهد. در جاهای آفتابی و سنگلاخ می روید. هویج کاشتنی هم هست که به کرفس رومی شبیه است و تخمش تند و سوزنده و خوشبوی است. نوع سومی هست که برگش به برگ کشنیز شبیه است و شکوفه اش سفید و غلاف دانه اش به غلاف دانه کشنیز و دانه اش به دانه کشنیز می ماند. چیزی همانند دنباله گیر گردو دارد که پر از تخمی است که در شکل و مزه به زیره شبیه است. مزاج: در آخر دوم گرم و در اول تر است. زخم و قرحه: تخم و برگ آن را بکوبند و بر قرحه خوره زده نهند منفعت بینند.

اندامهای سینه: داروی ذات الجنب و سرفه مزمن است. اندامان غذا: دیرهضم است و مرپایش زودهضم تر است و داروی استسقا است. اندامان دفعی: تخم جزر و بویژه تخم هویج بیابانی و همچنین برگ هویج بیابانی در ادرار دادن قوی و شهوت انگیز است. و تخم هویج بیابانی برای رفع درد شکم و روده نافع است. بزر هویج کاشتنی نیز شهوت انگیز است و از آن بادآورتر. اما ریشه هویج بیابانی (شقاقل) اگر هویج بشمار آید از هویج کاشتنی شهوت انگیزتر است و ادرار حیض و بول کند. و در این مسئله خوردن و برداشتن آن مفید است. تخم و ریشه هویج در باردار شدن زن کمک می کند.

جرجیر (ترتیزك آبی):

ترتیزك خودرو و بستانی است و تخم آن را بجای خردل در آتش کنند. مزاج: در سوم گرم، در اول خشك و رطوبتی هم در اول دارد. خاصیت: بادزا و ملین است. آرایش: آب جرجیر با زهره گاو اثر قرحه را از بین می برد. تخم و آب آن كك مك و لکه های صورت را می شوید. سر: اگر تنها خورند سردرد آورد و کاهو و هندبا و خرفه زیانش را دفع کند. اندامهای سینه: شیر را براه اندازد.

اندامان غذا: كمك هضم غذاست. اندامان دفعی: بیابانی آن و بخصوص تخم آن شهوت‌انگیز است و آلت را برحیضاند. زهرها: اگر جرجیر خورند و بعد از آن شراب ریحانی سرکشند راسو گزیده و غیره را شفا دهد.

گاورس (گاورس):

سه نوع گاورس هست و قوتش به قوت برنج نزدیک است و برنج از آن مغذی‌تر است. گاورس در همه حالات از ارزن بهتر است و ارزن از گاورس قابض‌تر است. مزاج: در آخر دوم سرد و خشک است. کسانی گفته‌اند در اول گرم است و راست نگفته‌اند. خاصیت: قابض است و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۱۵

خشکاننده و بی‌گزش. درد را تسکین می‌دهد. اگر تدبیری نکنند خون سرد پدید آرد. گاورس از سایر دانه‌هایی که نان می‌شوند کمتر مغذی است و کمی لزج است و کسانی گفته‌اند که نوعی لطافت دارد.

لیکن اگر گاورس را با شیر یا آب سپوس آرد سفید پیژم و بویژه اگر با روغن معمولی یا با روغن زیتون باشد مغذی خواهد شد. اندامان غذا: گوهر گاورس و نان گاورس کند می‌گذرند و در معده بسیار می‌مانند. اندامان دفعی: برای درد و پیچ شکم و روده بر شکم گذارند خوب است. گاورس ادرارآور است.

جوزمائل (گوزمائل، تاتوره):

مخدر است و به گردو می‌ماند و خارهای کوتاه و ستر دارد و به گردوی قی‌آور (جوز القیء) شباهت دارد و دانه‌اش چون دانه ترنج است. خاصیت: مخدر است. سر: خواب‌آور و با مغز ناسازگار است و يك دانگش مستی آورد. زهر: دشمن دل است و يك درهم از آن در يك روز قلب را از کار می‌اندازد.

جاموس (خشخاش زبیدی):

تقریباً هم‌کنش و هم‌مزاج تخم خار زرد (جبل‌هنگ) است. و مقدار تناول آن يك درهم است.

فصل چهارم حرف (د)

دارصینی (دارچین):

چندین نوع دارچین است. و نامهای متعدد دارد: دارچین خوب که به سیاهی زند و کوهی و ستر است (غلیظ). دارچین سفید و سست که ریشه‌اش از هم پاشیده و سیاه‌رنگ است و صاف است و کمتر گره دارد. دارچینی که به سبزرنگی مایل و مزه‌اش همان مزه (سلیخه، دارچین ختایی) است و پوستش به پوست آن شبیه و برنگ سرخ است که

این نوع تا مدت‌ها قوتش می‌ماند و بویژه اگر کوبیده شود و به وسیله محلولی قرص گردد. دیسکوریدوس گوید: نوعی از دارچین بوی خوش دارد که تقریباً به بوی فیجن یا بوی زیره سیاه شباهتی دارد. گرم است و زبان‌گر و کمی شوری و گرمی در آن موجود است. اگر با ناخن حک کنی زود خرد نمی‌شود. و هرگاه شکست آنچه در میان شاخه‌هاست ریز است و به خاک نرم می‌ماند. و اگر خواهی بیازمایی يك حبه - قطعه کوچک - از ساقه‌ای جدا کن و بیازمای که آسان‌تر است. زیرا خرده‌ها باهم شاید با مواد دیگری مخلوط باشند و آمیزه بیگانه در آن موجود باشد. همو گوید: نوعی دارچین هست که آن را دارچین دروغین گویند. تا اندازه‌ای بویی هم دارد.

زیر است و کم‌تأثیر. دارچینی هست که آن را دارچین زنگی نامند. سیمای دارچین می‌دهد ولی فرق در میان آنها تندبویی است. دارچینی که به (قرفه) مشهور است در اصل و فراوانی گره همان دارچین است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۱۶

ولی دارچینی است چوبی که چوبهای دراز و محکم دارد و بوی خوش آن از بوی دارچین کمتر است.

برخی عقیده دارند که قرفه از تیره دارچینی‌ها نیست و مزاجش نیز با دارچین تفاوت دارد. گاهی از دارچین دروغین روغن گیرند و نگاه دارند. گزینش: بهترش آن است که بوی خوش دارد و تندمزه است و زبان را نیازارد، رنگش صاف و بدون آمیزه است. دیسکوریدوس گوید: در میان این قسمت از دارچینها بهترش آن نوع است که تازه باشد و رنگش میانه‌ای از خاکستری و سیاه و سرخ باشد، صاف و دور از زیری است. شاخه‌ها باریک و به هم نزدیک، در مزه‌اش شیرینی و شوری و کمی سوزش حس شود.

چندان کم‌مایه نباشد. و یکی از علامت خوبی آن است که بویش بر سایر دارچین‌ها چیره باشد و با وجود او بوی دیگر حس نشود. نوع بد دارچین، دارچین (اسنی) یا کندری یا (دارچین ختایی) یا دارای بوی بسیار تند است. همچنین سفید و زودشکن، سنگینی که در آب ته‌نشین می‌شود، صافی که تنه زبر دارد.

خوب نیستند. دارچین را باید کوبید و از آن قرصها ساخت و گرنه بعد از مدت پانزده سال و بیشتر قوت خود را از دست می‌دهد. بهتر آن است که ریشه صحیح را بکار برند و قرص سازند. و به خرده‌ها اهمیت ندهند. بهترین دارچین آن است که در ابتدای آزمایش بینی را از بوی خود چنان پر کند که نگذارد نوع بدتر از آن را حس کنیم. مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: دیسکوریدوس گوید: همه دارچین‌ها گرمی بخش، بازکن و زداینده عفونت و بسیار لطیف و جذب‌کننده هستند. و علاج همه نیروهای تباه، خلطهای زنگاری و فاسد می‌باشند. روغن دارچین گدازنده، بسیار گرم و تحلیل‌برنده است. آرایش: محلول آن را بر لکه‌ها و نقطه‌های عدسی مالند و با سرکه علاج جوشهای شیری است.

زخم و قرحه: در مداوای اکزما و قروح مفید است. مفاصل: در علاج لرزه روغن دارچین تأثیری عجیب دارد. سر: برای زکام خوب است. روغنش سرگرانی آورد. دماغ را می‌پالاید و رطوبات دماغ را برچیند.

مسکن درد گوش است و ضمن داروهای آن است. چشم: خوردن و به چشم کشیدنش تم و تیرگی چشم را می‌برد. و رطوبت غلیظ چشم را می‌زداید. سینه: داروی سرفه است. سینه را می‌پالاید. ورمها را می‌رساند. کبد: بندآمدنیهای کبد را باز کند و کبد را توان بخشد. اندامان غذا: رطوبت معده را برچیند و معده را قوی کند و داروی استسقا است. اندامان دفعی: دارچین را با کمی روغن زیتون و موم و زرده تخم‌مرغ مخلوط کنند درد و ورم زهدان و کلیه را دوا کند. و اگر تنها باشد قوتی بیش از لازم دارد و سفتی به بار آورد. دارچین بول و حیض را براه اندازد. بچه را می‌اندازد. اگر با زیره سیاه باشد علاج بواسیر است. تبها: برای تب و لرز مفید و بویژه اگر با روغن تن را آلاینده بهتر است. زهرها:

ضد حشرات موزی است. اگر با مرّ باشد پادزهر کژدم است. جانشین: پوست دارچین ختایی یا دوچندان آن کبابه یا دو وزن آن اهل به جای آن بکار برند.

درونج (درونه):

عبارت است از قطعات چوبی و ریشه‌ای به اندازه بندهای انگشت و کوچکتر، با درون سفید و بیرون خاکی‌رنگ که سخت و سنگین است. مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: باد را پراکنده کند. سینه: قلب را توان بخشد و بهترین داروی خفقان است. اندامان دفعی: بادهای زهدان را از بین می‌برد. زهرها: خوردنش یا با انجیر ضماد شود پادزهر کژدم و رتیل و سایر سمها است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۱۷

جانشین: به وزن آن زرنباد و به وزن دوسومش میخک.

دارشیشعان (شیشعان، قندول):

دیسقوریدوس گوید: برخی آن را (فسعانن) و سریانیها (وباکسبین) و ایرانیان دارشیشعان نامند. درختی است که چوبی غلیظ دارد و از این غلظت آن را زیر شناخته‌اند، خارهای بسیار دارد، عطاران دارشیشعان را در برخی از مرهمها می‌ریزند. دارشیشعان در سرزمینی روید که آن را (ابصورن) گویند و در منطقه‌ای یافت شود که (روذیا) نام دارد. دارشیشعان ترکیبی است از اجزاء نامتشابه. پوستش تندمزه، گلش گرم، چوبش گس و کمی سرد است. و همچنین نیروی دارشیشعان ترکیبی است از تندمزی و گیرندگی. بوسیله تندمزی گرم می‌کند و بوسیله گیرندگی سردی می‌رساند.

هستند کسانی که گویند دارشیشعان بیخ سنبل هندی است و درستی این نظریه روشن نیست. گزینش:

بهرترش سنگین‌وزنی است که اگر آن را پوست کنی بزرگ سرخ مایل به بنفش می‌نماید و بوی خوش و مزه خوش دارد. آنچه سفید و بی‌بو است خوب نیست. مزاج: در اول گرم است و گویند در آخر دوم تا سوم خشک است و گفته‌اند که در اول خشک است و بعقیده من بسیار خشک است. و بعضی گویند:

سردمزاج است. خاصیت: می‌گدازد، می‌گیرد، بادشکن است، ریزش خون و رطوبات را بند آورد. گند را می‌زداید. زخم و قرحه: داروی قرحه‌های ساری و گندیده است. مفاصل: در علاج سست شدن پی‌ها بسیار نافع است. اندامان سر: فتیله از دارشیشعان بوی بد بینی را از بین می‌برد. مضمضه با آب‌پز آن جوشهای درون دهان را خوب کند و دندانها را نگاه می‌دارد. سینه: آب‌پز آن خون‌برآوردن را بازدارد.

اندامان غذا: باد معده را فرو نشانند. اندامان دفعی: آب‌پز آن شکم را بند آورد. باد روده‌ها را ببرد. علاج عسر بول است. پوزه آن بچه را بیرون آورد. گرد آن را بر قرحه‌های میان مقعد و خایه پاشند سفتی آنها را نرم کند و از سرایت آنها جلوگیری می‌نماید. جانشین: دوسوم وزنش میوه ینبوت جانشین آن است و در معالجه پی بوزن آن اسارون و نیم وزن آن درونه بکار برند.

دبق (داروش):

معروف است. میوه‌اش مانند نخود سیاه است. تماما مستدیر نیست. چینهایی دارد، چون بشکنند به دست می‌چسبند. گیاه داروش انگل درختان بلوط و سیب و گلابی می‌شود. قوت آبی و هوایی در آن بسیار بسیار است. گزینش: بهترش شاداب و صاف است که درون آن بزرگ تره و بیرون سبزرنگ باشد. می‌کوبند و می‌شویند و می‌پزند. مزاج: دبق هم همانند (یافسیا؟) اگر بسیار نماند گرمی‌رسان نیست و از یافسیا در این باره ناتوان‌تر است. در دبق رطوبتی است زائد و ناپخته و عموماً در سوم گرم و خشک است. خاصیت: تحلیل‌برنده است و رطوبتهای پرمایه را از ژرفا جذب می‌نماید و می‌گدازد و نرمی دهد. بعضی گفته‌اند در رطوبتهای رقیق اثری ندارد. آرایش: اگر با زرنیخ بر سر ناخن تباہ گذارند برمی‌کند. دمل و جوش: تنها و بویژه اگر با آهک باشد داروی ورمهای سرد و جوشهای خارش‌ی و شبانگاهی (بنات اللیل؟) می‌باشد. زخم و قرحه: قرحه‌های کهنه و زخمهای بد را نرم کند.

مفاصل: اگر با هموزن خود رازیانه و همان اندازه موم باشد مفاصل را نرمش دهد. سر: دبق مخلوط با رازیانه و موم داروی ورمهای سرد پشت گوش است. اندامان غذا: اگر با چیزهای قوی از قبیل آهک

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۱۸

باشد و بر طحال نهند ورم طحال را می‌گدازد.

دود (کرم):

کرم قرمز که کرم رنگرزان است قوت سفیداب دارد و از سفیداب لطیف‌تر و ژرف‌رونده‌تر است. گویند این کرم را در بسیار چیزها می‌توان بدست آورد و حتی در درخت بلوط هم یافت می‌شود.

مزاج: کرم قرمز ناخشکیده (تر) سردی دهد و اندکی خشکی دارد. خاصیت: کرم قرمز می‌خشکاند و نمی‌گذرد. جالینوس فرماید به اعتدال قابض است. زخم و قرحه: آن را بسایند و با شراب یا سرکه و عسل بیامیزند داروی زخم عصب است. گویند تناول يك مثقال از آن کرم که پاهای بسیار دارد و در زیر کوزه‌های آب پیدا می‌شود ترنجیدن و کزاز را از بین می‌برد. سر: کرم بسیار پای که در زیر کوزه‌های آب پیدا می‌شود اگر بسایند و با پوست انار و روغن گل مخلوط باشد و در گوش چکانند درد گوش ساکت شود. نفس‌کش: کرم سرخی که در زیر کوزه‌های آب پیدا می‌شود و پاهای بسیار دارد و اگر دست بزنی به دور خود می‌گردد اگر با عسل مخلوط باشد و کام را بدان بیندایند در علاج خفگیها (خوانیق) مفید است. و همچنین تناولش نیز همین فایده را دارد. و چنانکه معلوم شده در علاج برونشیت و بلندنفسی (نفس الانتصاب) نیز مفید است. اندامان غذا: کرم بسیار پای نامبرده با شراب برای یرقان مفید است.

اندامان دفعی: کرم بسیار پای که در زیر خم و کوزه‌های آب پیدا شود تناولش با شراب عسر بول را علاج است. زهرها: جای نیش حشرات موذی را با ساییده کرم سبزه که مخلوط با روغن زیتون باشد مالش دهند مفید است.

دادی (جوجادو):

دانه‌ای است تلخ‌مزه و به جو شبیه است و رنگش کمی به سرخی مایل است و گلش از جو درازتر و باریکتر است. مزاج: ابن ماسویه گوید: سرد است. اما صحیح این است که مایل به گرمی است و در دوم خشک است. خاصیت: قابض است و شکم بند آورد. شراب خرما را از ترشیدن نگاه می‌دارد. دمل و جوش: سختها را نرم کند. سر: راه‌بندان به وجود آورد. اندامان دفعی: شکم را بند آورد. اگر در آب‌پز آن نشینند در علاج درد و سستی پیزی بسیار مفید است. تناول خردشده آن مخلوط با روغن زیتون در علاج بواسیر نافع است. زهرها: پادزهر است. جانشین: در نرم کردن آماسهای سفت دوسوم وزنش بادام و نیم وزن آن اهل جانشین است. اما برای زن باردار نباید اهل بکار برند.

دجاج و دیک (مرغ و خروس):

محتاج به معرفی نیست. آبگوشت خروس پیر خاصیت‌هایی دارد که بعدا ذکر خواهیم کرد. دستوری که جالینوس برای پختن مرغ و خروس بیان فرموده چنین است: بعد از چینه کردن و با معده سیر که از سیری در گوشه‌ای بیفتد آن را سر ببرند و هرچه در شکم دارد بیرون آرند و شکمش را پر از نمک کنند و بدوزند و با بیست (قسط!) آب بجوشانند تا اینکه از آب سه (قوطول) بماند و این سه قوطول را يك دفعه بنوشند. و سپس چنانکه یاد خواهیم کرد این شربت را

بنا به تقاضای وقت بیفزایند. گزینش: روفیس گوید: بهترین گوشت خروس گوشت خروسی است که هنوز نمی خواند. و بهترین گوشت مرغ گوشت مرغی است که تخم نگذاشته است. و هرچه پیرتر بدتر است. مزاج: پیه

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۱۹

جوجه از پیه مرغ بزرگ گرمتر است. خاصیت: خایه خروس خوب کیموس و زودهضم است. مفاصل:

سوپ خروس چنانکه ذکر شد اگر با بسفایج؟ (شاید بسپایک باشد) و شبت و نمک باشد و در بیست (قوطولی) آب بجوشانند تا یک سوم یا یک چهارم بماند و بخورند، درد مفاصل و لرزش را از بین می برد.

سر: گوشت مرغ جوان عقل را زیاد کند، مغز مرغ خون دماغی را که از پرده مغز آمده بازمی دارد. سینه:

سوپ خروس داروی برنشیت است. گوشت مرغ صدا را صفا دهد. سوپ خروس پیر با شبت و کاجیره همه این فوائد را در بر دارد. سوپ ساده جوجه التهاب معده را فرونشاند. اندامان غذا: آبگوشت خروس درد معده را که از باد باشد برطرف می کند. اندامان دفعی: آبگوشت خروس پیر همراه شبت و بسپایک بهترین علاج قولنج است. گوشت مرغ جوان آب پشت را فزونی دهد. آبگوشت مرغ جوان همراه بسپایک باشد سودا را بیرون ریزد. و اگر با کاجیره باشد بلغم را بیرون آرد. با داروهای قابض مخلوط کنند خراش روده را علاج است. با شیر باشد داروی قرحه مثانه می باشد. تبها: آبگوشت خروس علاج تبهای مزمن است. زهرها: قلب مرغ یا خروس را بشکافند و بر جای نیش حشرات سمی گذارند و هر یک ساعت تبدیل کنند از اثر سم می کاهد. کسانی که سم خورده اند، گوشت خروس یا مرغ را با شبت و نمک بپزند و آن قدر خورند تا قی می کنند تأثیر سم را بازمی دارد.

دماغ (مغز):

گزینش: بهترین آن مغز پرنده و بویژه مغز پرندگان کوهی است. و در میان حیوانات اهلی اول مغز شتر و در درجه دوم مغز گوساله بهترین است. مزاج: سرد و تر. خاصیت: بلغم و خلطهای متراکم بوجود آورد. سر: مغز مرغ خانگی در بازداشتن خون دماغی که از حجاب مغز آید مفید است. مغز شتر اگر بخشکد و با سرکه شراب بخورند داروی صرع است. اندامان غذا: هنگام هضم شدن دل بهم زند و اشتها را از بین می برد. پس باید با ادویه بخورند. کسی که می خواهد قی کند، مغز را بعد از غذا بخورد. مغز دیرهضم است و معده را می انداید. اندامان دفعی: ملین است. مغز اردک از داروهای آماس پیزی است. زهرها: خوردن مغز اثر سم خورده و نیش حشرات موذی را خنثی می کند.

دلب (چنار):

مزاج: پوست و گردوی - ثمر - آن دارای خشکی بسیار است. مزاج چنار در اول سرد است. پوست و ثمرش بسیار خشکاننده و زداینده است. خاصیت: برگ و برگ چنار سوسکها را می کشد.

پوست چنار بسیار خشکاننده است. گردی که بر برگ چنار نشیند برای حواس و غیره بسیار بد است و بسیار خشکاننده هم هست. آرایش: پوستش که هم خشکاننده و هم زداینده است شاید در علاج برص مفید باشد. دمل و جوش: برگ چنار در معالجه ورمهای بلغمی و مفاصل و زانو مفید است. زخم و قرحه: اگر خاکستر آن را بر زخم‌های پوسته‌انداز و پلید پاشند داروی خوبی است. پوست چنار با سرکه بپزند و بر سوختگی نهند مفید است. مفاصل: برگ چنار داروی درد مفاصل و ورمهای گرم مفاصل است و بویژه در علاج ورم زانو سودمند است. سر: پوست چنار که با سرکه بپزند درد دندان را تسکین دهد.

گرد چنار برای گوش و شنوایی خوب نیست. چشم: گرد برگش زیان چشم است. برگ سبزش را اگر بشویند و بپزند و بر چشم نهند آب‌ریزی چشم را بازدارد و التهاب و چشم‌درد را از بین می‌برد. سینه: گرد

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۲۰

آن زیان شش و صدا است. زهرها: ثمر چنار تا تر است و خشک نشده با شراب پادزهر حشرات سامه است. ثمر چنار با پیه ضماد شود پادزهر نیش و گزیده‌ها است. و سابقاً گفتیم که برگ و پوست چنار کشنده سوسک است.

دفعی (خرزهره):

خرزهره دو نوع است: بیابانی و کنار آبی. خرزهره بیابانی برگش شبیه برگ حرفه است. شاخه‌های دراز و بر زمین گسترده دارد. همراه برگها خار هست. گاهی این نوع از خرزهره را در ویرانه‌ها نیز می‌یابیم. نوع دوم که در کنار رودخانه‌ها پیدا می‌شود. شاخه‌ها پایا و خارها در زیر برگها پوشیده و برگش همانند برگ بیدمشک و بادام است. مزه‌ای بسیار تلخ دارد. قسمت بالایی ساقه از قسمت پائینی سترتر است. شکوفه‌اش به گل سرخ بسیار شبیه است. و برگش چیزی شبیه به موی گرد آید. ثمرش سخت و دهان‌باز است و چیزی در میان دارد که به پشم می‌ماند. مزاج: در سوم گرم و در دوم خشک است. خاصیت: بسیار گدازنده، با آب‌پز آن خانه را آب‌پاش کنند کیک و موریانه را ریشه‌کن می‌کند. ورم و جوش: برگ آن را بر ورمهای سخت نهند بسیار داروی خوبی است. زخم و قرحه: خرزهره و بویژه افشره برگ آن داروی خارش و گری و جوشهای پراکنده است. مفاصل: ضماد آن در علاج پشت درد دیرپا و درد زانوان است. سر: شکوفه‌اش عطسه‌آور است. زهرها: به تنهایی سم است. اگر همراه شراب و فیجن تناول شود پادزهر حشرات سام است. و من می‌گویم راست خواهی خرزهره و گل خرزهره برای انسان و چارپایان و سگان سم است. ولی شاید چنانکه گویند اگر با شراب و سزاب پخته شود و بخورند نفعی برساند.

دارفلفل (فلفل دراز):

چیزی است باریک و کوچک و شبیه انگشتان و هم‌شکل گل بیدمشک پراکنده است لیکن از آن ریزتر است. سخت و چسبناک است و مزه‌اش در تندی به مزه فلفل نزدیک است.

دارفلفل اولین ثمر فلفل است و از این رو از فلفل مرطوبتر است. اگر آن را بخورند در اولین مرحله چشیدن زبان سوز نیست. گزینش: بهترش آن است که دست نخورده مانده باشد. و در آب سرد اگر يك روز تمام بماند حل نمی شود. و مزه اش چون مزه فلفل است. مزاج: در سوم گرم و در دوم خشك است.

خاصیت: گدازنده است و بیماریهای سرد را از بین می برد. چشم: با آب کبد بریان بز تیرگی چشم را برطرف کند. اندامان غذا: هاضم است و طعام را حرکت دهد و معده را قوی گرداند. اندامان دفعی: در شهوت برانگیختن برابر زخفیل است.

دهمست:

دهمست درخت غار است. برگ و دانه غار بمنظور دارویی بکار می رود و دانه اش از همه اجزاء آن دارویی تر است و در درجه سوم پوست تنه غار آید که کمی از کنشها را در اینجا ذکر می نماییم و بقیه را به فصل غین واگذار می کنیم که ذکر غار آید. مزاج: در سوم گرم و در دوم خشك است. مفاصل: در علاج سستی پی و فالج و دهان کجی نافع است. سر: ساییده اش عطسه آور است. اندامان غذا: داروی ورمهای کبد و طحال است. اندامان راننده: در علاج قولنج سودمند است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۲۱

دوسر:

این گیاه برگش به برگ گندم شبیه است، یکن از برگ گندم نرمتر است. تخمش دو یا سه رده دارد. چیزی موی مانند بر آن هست. از تخمش افشره گیرند و نگاه می دارند که از خود گیاه بهتر است. مزاج: در اول گرم و در دوم خشك است. خاصیت: گدازنده و خشکاننده است. دمل و جوش:

ورمهایی را که در راه سخت شدن هستند نرم می کند و از سفت شدن بازمی دارد. آرایش: داء الثعلب را شفا دهد. چشم: داروی (غرب) است.

دردار (درخت پشه):

دیسقوریدوس گوید: دردار درختی بیدمانند است. اهل شام آن را دردار و اهل عراق درخت پشه می نامند. غوزه بادکرده انارمانند بیرون آرد که در آنها رطوبتی هست و آن رطوبت پشه آفرین است. هرگاه آن را بشکافند پشه بیرون آید. همچنین رطوبتی در پوست آن درخت هست هرگاه خشك شود جانوری آفریند که به پشه شبیه است. برگ سبز دردار را اگر بپزند خوردنی است. خاصیت: قبض است و زداینده. پوستش قبض است و بیخش تقریباً همکار او است. آرایش: رطوبت غوزه دردار صورت را جلا دهد. پوستش با سرکه برص را از بین می برد. زخم و قرحه: پوست

دردار بر جای ضربه و بر زخمها بندند سودمند است. همچنین برگ و پوست و شکوفه‌اش داروی زخمهاست. چیزی آرد مانند از پوسته‌اش پراکنده می‌شود. آنهم برای زخمها مناسب است. ساییده پوست و آن گردی که از پوستش برخیزد علاوه بر بهم آوردن زخم، زخمهای پلید را از سرایت منع کنند و بویژه اگر با هموزن خود انیسون پخته و معجون شوند بسیار مؤثرتر است. مفاصل: آب‌پز بیخس با آب‌پز برگش بر استخوان شکسته مالند مفید است. اندامان دفعی: مقدار يك مثقال از پوست آن را پخته یا با آب سرد خورند بلغم را بیرون آرد.

دیودار (صنوبر هندی):

از تیره سروکوهی است و آن را صنوبر هندی گویند. چوبهایش به چوب زرنباد شبیه است. کمی تندمزه و شیرهاش گرم و تندمزه و تشنگی‌آور است. مزاج: خشکی آن در سوم بیشتر از گرمی است. خاصیت: تندمزگی شیر دیودار چنان است که می‌سوزاند. و در گوهر آن قبض هست.

مفاصل: در مداوای سستی اعصاب و فالج و دهان کجی بهترین علاج است. سر: در علاج بیماریهای سرد مغز و سگته و صرع سودمند است. اندامان غذا: شیرش تشنگی آورد. اندامان دفعی: سنگ کلیه و مثانه را خرد کند. شکم را بند آرد. سستی پیزی را برطرف کند بشرطی که در آب‌پزش بنشینند.

دردی (لایه):

گزینش: بهترین و سالمترین دردی لایه شراب کهنه است. و سپس هرآنچه شبیه آن است. دردی سرکه بسیار تند و قوی است. باید آن را بعد از خشك کردن سایید و چون سوزاندن کف دریا سوزاند. یعنی باید آن را در پارچه گل‌اندود یا در دیگ گذاشت تا بسوزد. باید آنقدر بسوزد تا سفیدرنگ گردد و گردی لطیف گردد. هر نوع دردی که کهنه نباشد برای نفع دارویی باید سوزانده شود. و آنگاه به کار برده شود. دردی کهنه از قوتش کم شده است و نیاز به سوختن ندارد. باید دردی را در ظرفهای ویژه نگاهداری کنند و هوا نزنند. و گاهی دردی را همچون توتیا شستشو می‌دهند. خاصیت: دردی سرکه

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۲۲

قوی‌ترین دردی است زداینده و جمع‌کننده است. سوخته آن سوزنده است و با نیروی دیگری که در آن وجود دارد می‌گنجانند. آرایش: دردی سوخته با صمغ درخت صنوبر سپیدی ناخن را از بین می‌برد. دمل و جوش: دردی ناسوخته به تنهایی داروی التهاب ورم است. و اگر با آس باشد التهاب را فرونشاند و جوشهایی را که چرك ندارند علاج می‌نماید. سینه: دردی ناسوخته سیلان مواد را از معده منع می‌نماید.

اندامان راننده: دردی ناسوخته ضماد شود و از خارج بر رحم گذارند نزیف حیض را بازدارد.

دخان (دود):

گوهری است خاکی و لطیف. دودها در گوهر گونه‌گونه‌اند، و چون از گوهر خاکند هم خشکی دهند و اندکی گوهر آتشی هم دارند. گزینش: قوی‌ترین دودها به ترتیب اولویت: دود قطران، دود قیر تر، دود (میعه- استرک)، دود مر، دود کندر، دود بر درخت سقز است. و فکر می‌کنم که دود نطف از همه دودها قویتر باشد. خاصیت: رساننده و تحلیل‌برنده. چشم: دود کندر و دود ثمر درخت سقز از داروهای چرك چشمنده. نمی‌گذارند موی از چشم درآید. آماس و سرخ شدن پلك را علاج کنند. داروی خوره چشم و رطوبتهایی است که با رمد نباشد. جوشهای چرکین اشك ریز را مداوا کنند.

دوقوا:

تخم هویج بیابانی است و در بحث از هویج بیابانی شرح دادم. مزاج: در سوم گرم و در اول خشک است. خاصیت: بسیار بازکننده است. اندامان دفعی: ادرار بول و حیض کند و در این دو زمینه بسیار نافع است.

دم الاخوین (خون سیاوشان):

شیره‌ای است سرخرنگ و مشهور. مزاج: چندان گرم نیست. و بعضی گفته‌اند سرد است. اما در دوم خشک است. خاصیت: بند آورنده است و نزیف را بازمی‌دارد. زخم و قرحه: زخمهای تازه و قرحه‌ها را بهم می‌آرد. اندامان غذا: تقویت معده کند. اندامان دفعی: قبض است و در علاج خراش و ترکهای اطراف پیزی مفید است. جانشین: برخی پنداشته‌اند که کاهو همه کارهای آن را انجام می‌دهد.

دند (حب السلاطین):

دند چینی مانند پسته و دند کنار آبی مانند گرچک سرخ نقطه‌های سیاه دارد. دند هندی از دند چینی کوچکتر و از ساحلی بزرگتر است. مغزش گردرنگ مایل به زردی است. خاصیت عجیبی دارد مغز دند در رستنگاه خود باقی می‌ماند ولی در غربت بتدریج کاهش یابد تا بکلی نابود می‌شود.

گزینش: چینی بهتر و قوی‌تر است و در درجه دوم هندی آید. دند ساحلی بد و در تأثیر کند است و افسردگی و شکم‌درد و پیچش روده آورد. باید دند چینی را با آهن شکست و لب بر آن نزنند که رنگ لب را می‌برد و لکه سفیدی مانند برص بوجود می‌آورد. بعد از آنکه پوست را شکستند زبانه پدید آید باریک که به وزن نیم حبه است. باید آن پوستک- زبانه را انداخت و مغز را بدست آورد. مزاج: بسیار گرم. آرایش:

اگر دند را در آب خیس کنند تا نرم شود و با آن آب استفراغ کنند سیاهی موی را نگهدارد. اندامان راننده: مسهلی است بسیار قوی. يك حبه و نیم از آن اسهال به افراط دهد و رطوبت و سودا و بلغم داخل

مفاصل را بیرون آرد. ولی فقط در سرزمین سرد و به شخص سردمزاج رواست. نباید تنها تناول شود.

اگر آن را اصلاح کرده باشند شاید به شخص مزاج قوی بتوان دو دانگ از آن داد. که بتواند تحمل اسهالش کند. اصلاحش چنین است که با نشاسته و کمی زعفران مخلوط گردد. اگر دند را با داروهای مسهل بیامیزند نباید با فریون و هیچ داروی تندی باشد. فقط باید با تربد و شیر ماچه‌خر و شیر افسنتین و دانه نیل و کرکم- زعفران^{۲۹} باشد و نسبت به آنها دوینجم کافی است.

دم (خون):

خون انسان تماما با خون خوك متشابه است. چنانکه گوشت انسان و گوشت خوك هیچ تفاوتی باهم ندارند. شباهت بجدی است که يك وقت قصابی گوشت انسان را به مردم می‌فروخت و چنین می‌نمود که گوشت خوك می‌فروشد. مدتها این راز پوشیده ماند تا اینکه تصادفا انگشتان آدمی را در گوشت خوك کزایی یافتند. گویند: کسی که بخواد آزمایشاتی درباره خون انسان بعمل آرد خون خوك را بیازماید. خون خوك هرچند ناتوانتر از خون انسان است اما بسیار شبیه آن است. اینک ما هرچه درباره خون شنیده‌ام می‌نویسیم و اکثر اینها جای باور و اعتماد نیست. گزینش: خونی که برای درمان به کار آید باید از حیوان تندرست گیرند و نباید هیچ خلطی و عفونتی بر رنگ آن چیره باشد. خاصیت:

خون عموما بدگوارش است و بویژه اگر متراکم و پرمایه باشد. خون اسب سوزنده و گنداننده است.

آرایش: خون خرگوش گرم است. اگر بر بھك و لکه‌های سیاه صورت مانند مفید است. گویند خون کفتار رویش موی را منع کند و صحیح نیست. لیکن در این زمینه خون قورباغه و خون گنه مؤثرتر است.

گفتند خون کفتار پستان را به همان حالتی که هست نگاه می‌دارد. ولی این ثابت نشده است. ورم و جوش: خون خرگوش و بز نر که منعقد شوند ورم گرم را زودتر می‌رسانند. گویند خون حیض زن علاج جمره است و خون گرم گاو نر ورم سخت را نرم کند و خون گرم خرگوش جوش شیری را شفا دهد.

مفاصل: گویند خون حیض را بر نقرس چکانند فایده دارد. سر: خون کبوتر و ورشان و بوتیمار تا گرم است بر ترکهای استخوانی و دردناک چکانند مفید است و اگر با روغن گل نیم گرم مخلوط شود و بر جای آسیب‌دیده از افتادن بمالند نمی‌گذارد آماس کند. جالینوس گوید: این اثر ولرمی آن است نه از چیزی دیگر. اگر روغن گل را نیمه گرم و بدون خون بکار برند باز از ورم جلوگیری نماید. و همین نظریه درباره خون مرغ خانگی هم هست. خون

^{۲۹} (۱) - کرکم - زعفران - زردچوبه. سفر خائیدن - ثرورس.

کبوتر خون دماغ را که از پرده مغز آید قطع کند. خون لاک پشت بیابانی را شربت کنند داروی صرع است. و همچنین گویند خون بره و خون شتر علاج صرعند. و در این شك دارم. جالینوس گوید: زیرا خون شتر قوتی قطع کننده ندارد. و من می گویم: اگر تجربه نشان داده باشد که مؤثر است حتما نه از قوایی است که در آن آشکار است بلکه از خاصیتی است که در آن پنهان است.

اندامان چشم: خون ورل و مارمولک (حردون) تقویت دید کنند. خون آفتاب پرست رویش مو در پلکها را منع می کند. گویند خون قورباغه آبادی همین تأثیر را دارد ولی معلوم نشده است. خون کبوتر، ورشان، بوتیمار، فاخته و بویژه خون بال آنها را در دیده چکانند سرخی چشم را (نقطه های سرخ چشم) را از بین

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۲۴

می برد. و اگر قطره هایی از خون بیخ پر این پرندگان باشد باز بسیار مفید است. جالینوس گوید: همین داروها برای از بین بردن طرفه - سرخی چشم بسنده می باشند. اندامهای سینه: خون جغد در علاج برنشیت بسیار مفید است. و همچنین سوپ و گوشتش در ربو نافعند. گویند خون شب پره پستان را برجسته نگاهدارد ولی درست نیست. گروهی گواهی داده اند که: اگر مقدار يك اوقیه از خون بزغاله گیج را قبل از آنکه سرد شود با سرکه آمیزند و در سه روز بنوشند بسیار سودمند است. اندامان دفعی:

پنداشته اند که برداشتن خون حیض منع حمل کند. خون بز نر و بز و کل که خشک کنند یا در روغن بجوشانند اسهال را بند آورد. اگر خون بز با غسل تناول شود در علاج دیزانتری مفید است. خون خشکیده بز نر سنگ کلیه را خرد کند. زهرها: خون بز، یا خون کل، یا خون خرگوش در روغن بجوشد و با شربت بخورند. زیان سهام ارمنی را خنثی کند. و خون سگ هار هم همین کار را می کند. چنین گویند و یاوه گوئی است که خون سگ پادزهر گزیدن سگ هار است.

دینارویه (آهودوستک، اناریچه)

دینارویه همان حزا و زوفرا است و در بحث زوفرا آن را شرح خواهیم داد.

دهن (روغن):

نیازی به تعریف ندارد. روغن بلسان (بشامه) را ذکر کردیم. روغن گرچک و روغن ترب يك تأثیر دارند و هر دو گدازنده هستند و روغن کرچک از روغن ترب قوی تر است. و روغن ترب از روغن گرچک گرم تر می باشد و شبیه روغن زیتون کهنه است. مزاج: روغن ترب در دوم گرم و خشک است.

روغن سوسن و یاسمن در سوم گرم و خشکند. روغن گزنه و کاجیره در اول گرم و در دوم ترند. روغن نرگس در دوم گرم و در اول تر است. روغن هیبری و روغن حب البان و روغن بادام تلخ در اول ترند.

روغن شاخته تاك، و روغن گل و سیب در سردی رسانی و قبضی بهم نزدیکند. و روغن به هم همین حال را دارد. روغن بابونه معتدل الحرارة و روغن شبت شبیه آن است و گرمتر. روغن نرگس در اثربخشی شبیه روغن شبت است لیکن بوی تندتر از بوی روغن شبت دارد و چون روغن شبت با سر سازگار نیست. روغن بنفشه قبوضیت ندارد. لیکن چیزی از سردی با او است. روغن سداب گدازنده است. ما در اینجا از روغن سازی صحبت نمی کنیم و آن را به کتاب اقربادین واگذار کرده ایم. همچنانکه تصمیم داریم که روغنها- مرهم- های ترکیب شده از داروهای بسیار از قبیل کوشنه و قندول و غیره را که چگونه می گیرند و چه منافی دارند در اقربادین آریم. خاصیت: روغن بادام و بویژه بادام تلخ بازکننده است.

روغن سیب و به هم قبض و هم سردی بخشند. روغن بابونه مسکن درد، برنده غلظت- تراکم- تحلیل برنده بخار است. روغن سوسن ملین است و اندامان را توان بخشد و رساننده است و درد را تسکین دهد. روغن آس اندامان را محکم کند و نیرو بخشد و از روغن به سردی بخش تر است و ماده های تراونده را بازمی دارد. روغن سداب همانند روغن غار باد را به کلی از بین می برد و از روغن غار گرمتر است. و هر دو روغن بادشکن و مسکن درد هستند. روغن کوشنه در تغییر دادن حالت و بای مفید و بوی دیک (رائحة القدر) و هوا را خوش گردانند. آرایش: روغن غار علاج داء الثعلب است. روغن آس

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۲۵

ریشه مو را محکم کند و تقویت دهد و سیاه گرداند. روغن کوشنه جوانی مو را نگه دارد. روغن بادام و مخصوصا بادام تلخ که با عسل باشد و همراه بیخ سوسن و موم گداخته چین و چروک و لکه های سیاه و سفید و غیره را دواست. و اگر پخته روغن بادام را بر سر مالند شوره و سبوس را علاج کند. روغن کرچک لکه های سفید و سیاه را مداوا کند. روغن شنبلیله علاج بدرنگی است و بویژه اگر در پیرامونهای چشم پدید آید. دمل و جوش: روغن بادام علاج آماس دردناک (وٹی؟) روغن سوسن سخت شده های کهنه را می گدازد و از بین می برد. زخم و قرحه: روغن کرچک علاج جوشهای غلیظ و گری است.

روغن شنبلیله سعفه را از بین می برد. روغن آس در مداوای قرحه مفید است. روغن کوشنه در کمترین وقت گری و خارش را برطرف سازد. مفاصل: روغن بادام از احساس درد و سوزش (وٹی) مفید است.

روغن بابونه رفع خستگی کند. روغن سوسن و روغن شبت هم رفع خستگی کنند و هم از سرمازدگی نافعند. سر: روغن بادام دوی سردرد، تپش و وزوز و سوت داخل گوش است. روغن بادام تلخ فایده های بسیار دارد و بسیار

لطیف است. اکثر فایده‌اش در مداوای گرفتگی گوش و وزوز گوش است و کرم گوش را بیرون می‌آرد. روغن گل در علاج التهاب دماغ بسیار مؤثر است. ورمهایی را که در حال پیدایشند بازمی‌دارد. تقویت مغز کند و هوش را افزایش دهد و مزاجش نزدیک به معتدل است. و از این رو جالینوس درباره روغن گل فرماید: تن بسیار سرد را گرم و تن گرم را سرد گرداند. و نظریه من در این باره این است که: در معتدل گردانیدن تن گرم مزاج مؤثرتر است تا سرد مزاج. روغن غار و روغن سداب سردرد مزمن را از بین می‌برند. روغن شنبلیله شوره سر را نافع است. روغن کرچک در علاج قرچه سر، ورمهای سر، درد گوش مفید است. اندامان غذا: روغن بادام برای طحال خوب است و برای معده خوب نیست، زیرا معده را گران می‌کند. اندامان دفعی: روغن گزنه و روغن کاجیره شکم را روان سازند. روغن گل اگر با ماده‌ای برخورد کند که نیاز به لغزاندن داشته باشد مسهل است. و در حالت اسهال مراره‌ای قبض است. روغن کرچک مسهل است و کرم کدو را بیرون آرد. روغن بادام در معالجه درد گرده، بند آمدن بول، سنگ و درد مثانه و زهدان و خفگی زهدان سودمند است. روغن سوسن زایش را آسان کند. تناول یا حقنه آن درد زهدان را برطرف می‌نماید و در همه این حالات روغن شنبلیله همان تأثیر را دارد. و علاوه بر سختی زهدان زخمهای درونی زهدان را از بین می‌برد و زایمان سخت را آسان کند. روغن کرچک در علاج ورمهای پیزی، بهم آمدن زهدان و برگشته شدن آن سودمند است. تبها:

روغن بابونه در علاج تبهای درازمدت از روغن گل مفیدتر است، روغن شبت در مداوای تب‌لرزه بسیار خوب است. جانشین: بدل روغن بشام مَرّ مایع یا بوزن آن روغن جوجادو با نصف وزنش روغن نارگیل و ربع وزنش روغن زیتون کهنه است. بدل روغن غار زفت و قیر تر است. بدل روغن سوسن روغن غار است. بدل روغن گزنه روغن کاجیره است که از روغن گزنه ناتوان‌تر است. بدل روغن حنا روغن مرزنگوش است. بدل روغن نیلوفر روغن گل یا روغن بنفشه است. به جای روغن کرچک می‌توان روغن ترب، یا روغن کتان بکار برد بشرطی که روغن کتان تغییری نیافته باشد.

دراج:

پرنده‌ایست مشهور. گوشت دراج از گوشت کبک و انواع کبوتر بهتر است. از گوشت تذرو

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۲۶

معتدل‌تر و لطیف‌تر و خشک‌تر است و از آن گرمی‌اش کمتر است. سر: گوشت دراج مغز را افزایش دهد و هوش را فزونی بخشد. اندامان دفعی: گوشت دراج در زیاد نمودن آب پشت بسیار مؤثر است.

دارکیسه:

عبارت از پوست درختی است که از هندوستان آورند، بسیار قابض است. خاصیت: قبض.

اندامهای سینه: در علاج خون برآوردن، ذات الجنب مفید است و صدا را صاف می‌کند. اندامان دفعی:

علاج قرچه‌های روده است.

دروبطارس (سرخس نر):

چیزی است که به سرخس می‌ماند و بر درختهای کهنسال بلوط می‌پیچد و از سرخس عادی کوچکتر و کم‌پرزتر است. ریشه‌های درهم آمده دارد که در مزه‌اش تا اندازه‌ای شیرینی همراه با تندی و تلخی و گیرندگی حس می‌شود و قوتی گنداننده در آن هست. مزاج: بسیار گرم و بسیار خشک است. آرایش: موی را باریک گرداند، موی را می‌سزد و از بین می‌برد. زیرا هم عفونی است و هم تند. مفاصل: گروهی عقیده دارند که در علاج فالج و دهن کجی مفید است.

در اینجا حرف دال پایان می‌یابد. داروهای این فصل بیست و شش دارو است.

فصل پنجم حرف (ه)

هیوفاریقون (هزارچشم):

شاخه‌های گل‌های جدا گلبرگ دارد و دانه‌اش زرد مایل به سرخی و شبیه دانه سماق است. اما سرخی آن به سماق نمی‌رسد. گزینش: جالینوس فرماید میوه‌اش را نیز تناول کنند خوب است و تنها گلش مفید نیست. مزاج: در دوم گرم و در آخر دوم خشک است. خاصیت: ورم و جوش را تحلیل برد و لطیف است و بازکننده و گدازنده. زخم و قرچه: ضماد برگ آن در علاج سوختگی خوب است و زخمهای بزرگ را بهم آرد و قرچه‌های پلید را دواست. اگر برگ خشکیده آن را بکوبند و بر قرچه‌های بادکرده و سست و گندیده پاشند سودمند است. مفاصل: اگر شربت شود و چهل روز پی اندر پی بخورند عرق النسا را از بین می‌برد و دوی درد سرین است. اندامان دفعی: ادرار بول و حیض کند. ثمر آن مراره سودا را بیرون راند. جانشین: همونش گورگیا و همونش بیخ کبر.

هللیج (هللیه):

به قول دیسکوریدوس همه هللیه را می‌شناسند و چندین گونه است. زرد نارسیده، هللیه سیاه هندی که رسیده است و چاق‌تر از نارسیده است. هللیه کابلی از همه قسمتهای هللیه درشت‌تر است. و هللیه چینی هم هست که از همه باریکتر و ریزتر و سبکتر است. گزینش: بهترینش زرد بسیار زرد مایل به سبز سنگین‌وزن و پرمایه و سخت است. هللیه کابلی هرآنچه پرگوشت‌تر و سنگین‌تر است

و در آب فرو نشیند و رنگش به سرخی می‌زند بخت‌تر است. از هلیله چینی هرآنچه نوک دارد خوب است.

مزاج: گویند هلیله زرد از هلیله سیاه گرم‌تر است. گویند: هلیله هندی کمتر از هلیله کابلی سرد است.

همه اقسام هلیله در اول سرد و در دوم خشکند. خاصیت: همه انواعش در بیماریهای مکرر نافع است.

آرایش: هلیله سیاه‌رنگ و رو را زرد گرداند. دمل و جوش: همه انواع هلیله در معالجه جذام مفیدند.

سر: هلیله کابلی دوی سرد است و حواس و هوش و عقل را نیرو دهد. چشم: هلیله زرد در سست شدن جسم معالج است و اگر در چشم کشند مواد سیلانی را قطع کند. سینه: خوردن آن تپش و علت ناشی از ترس را دواست. اندامان غذا: هلیله عموماً و بویژه دو نوع سیاه آن و علی‌الخصوص پروریده- مرهای آنها تقویت معده کنند. و سستی معده را از بین ببرند و معده را دباغ دهند و تنقیه کنند و خشک نمایند و کمک هضم طعامند. هلیله زرد دباغ خوبی برای معده است. سیاه هم همینطور است. اما هلیله چینی در این عمل از کابلی ناتوان‌تر است. هلیله کابلی نوعی دل بجم خوردن بدنبال دارد. ولی در علاج استسقا سودمند است. اندامان دفعی: هلیله‌های کابلی و هندی با روغن زیتون بجوشند شکم بند آرند. هلیله زرد برای بیرون راندن صفرا و بلغم اندکی خوب است. هلیله سیاه سودا را بیرون آرد و در علاج بواسیر مفید است. هلیله کابلی سودا و بلغم را خارج کند. گویند هلیله کابلی داروی قولنج است.

محلول هلیله کابلی که برای اسهال باشد از پنج تا یازده درهم تجویز شده و اگر خیس نشده خورند باید از دو درهم تجاوز نکند. و من می‌گویم از دو درهم تجاوز کند زیانی نمی‌رساند. و بر این عقیده‌ام که اگر هلیله زرد را بکوبند و در آب حل کنند می‌توانند تا ده درهم و بیشتر هم بخورند. تبها: هلیله کابلی در علاج تبهای کهنه مفید است.

هیل‌بوا (هال‌بوا):

که همان خیربوا است. و از قافله لطیف‌تر می‌باشد. مزاج: در اول گرم و در سوم خشک است. اندامان غذا: کبد و معده سرد را توان بخشد. و برای هضم طعام بسیار مفید است.

هزارجشان:

میوه‌اش به خوشه‌هایی شبیه است و دباغان بکار می‌برند. هزارجشانی که نزد داروسازان است قطعات چوبی است که به شفتالو شبیه است. و در اولین مرحله خائیدن بی‌مزه است و بعداً تلخی آن پدید آید. شرح آن را در بحث از فاشرا خواهیم داد. که در فصل فاء آید.

هندبا (کاسنی):

کاسنی بیابانی و کاشتنی است. نوعی از کاسنی برگش پهن و برخی برگ باریک است.

کاسنی کنش کاهو دارد، لیکن گویند همه خاصیت‌های کاهو را در بر ندارد. اما بعقیده من هرچند در خاموش نمودن گرمی و در قوت غذایی از کاهو کمتر است در باز کردن و علاج انسدادهای کبد از کاهو فعال‌تر است. گزینش: در سود رساندن به کبد هرچه تلخ‌تر بهتر است. مزاج: در آخر اول سرد. کاسنی خشک در اول سرد است و کاسنی سبز در آخر اول تر است. کاسنی کاشتنی سرد و مرطوب‌تر از بیابانی است. کاسنی در تابستان بیشتر تلخ‌مزه می‌شود و گرایش به نوعی حرارت پیدا می‌کند که کنش خود را از دست می‌دهد. کاسنی بیابانی که همان طرخشقوق است از کاسنی کاشتنی کمتر رطوبت دارد. خاصیت:

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۲۸

انسدادهای درونی و رگها را باز می‌کند. قبض است اما نه بسیار شدید. اگر آب کاسنی با سفیداب و سرکه را برای سرد گردانیدن جایی که نیاز به سردی داشته باشد بر آن بمالند تأثیری شگفت‌آور دارد.

مفاصل: ضمادش در بیماری نقرس مفید است. چشم: رم‌گرم را دواست. شیره کاسنی بیابانی سفیدی چشم را می‌زداید. سینه: با آرد جو ضماد کنند تپش را علاج کند و قلب را نیرو بخشد. خیارچنبر را در آب کاسنی حل کنند و غرغره کنند ورم گلو از بین می‌رود. اندامان غذا: دل بهم آمدن و هیجان صفرا را علاج کند و تقویت معده با او است. برای مداوای معده که سوء مزاج گرم داشته باشد دوا بسیار خوبی است. کاسنی بیابانی برای معده از کاشتنی بهتر است. گویند در همه حالات با مزاج کبد سازگار است. و برای فروکش نمودن گرمی کاری‌تر است. برای مزاج سرد به اندازه سایر سبزیهای سرد زیان در بر ندارد. اندامان دفعی: کاسنی را با سرکه خورند شکم بند آید. و بویژه کاسنی بیابانی که قبض‌تر است. تبها: علاج تب سه اندر میان (ربع) و تبهای سرد است. زهرها: کاسنی را اگر با بیخ کاسنی یا با قاوت ضماد سازند پادزهر کژدم و حشرات موذی و زنبور و مار و (سام ابرص - وزغه بیابانی) است.

هلین (مارچوبه):

دیسقوریدوس گوید: بعضی این گیاه را «میان» و گاهی اسفراعس و در بعضی جاها مواقینوس گویند. و کسانی پندارند که اگر شاخ گوسفند نر را خرد کنند و در خاک کنند هلین از آن روید. مزاج: جالینوس فرماید: مزاجش معتدل است گرمی بخشی و سردی دهندگی‌اش در مارچوبه‌های سنگلاخی نمایان است. و من می‌گویم: از گرم‌مزاجی دور نیست و هرچه سخت‌تر می‌شود گرمی آن بیشتر شود و شیری از آن می‌تراود که بسیار گرم و زیان‌سوز است. خاصیت: مارچوبه عموماً و بویژه مارچوبه سنگلاخی برای باز شدن بندآمدنهای درونی و بویژه انسدادهای کبد و کلیه مفید است و خاصیت زداینده دارد. مفاصل: آب‌پزش را برای رفع درد پشت و علاج عرق‌النسا می‌خورند. سر: بیخ مارچوبه را با سرکه یا بیخ و تخم را باهم بپزند در تسکین درد دندان بسیار مؤثر است. اندامان غذا: انسدادهای کبد را باز کند، داروی یرقان است، کمی دل‌بهم خوردن در بر دارد. اندامان دفعی: روفس پنداشته است که قبض است. شاید از ادرار آوردنش باشد. دیگری عقیده دارد. که آب پخته آن ملین است. و اکثریت برآنند که در علاج

قولنج بلغمی و بادی مفید است. بیخ آب‌پز مارچوبه ادرار بول کند. عسر البول را از بین ببرد. منی را زیاد کند. شهوت انگیزد. در دشواری بارداری کمک نماید. تخم آن را بردارند (شیاف کنند) حیض براه اندازد و بستگی‌های کلیه را بازمی‌نماید. زهرها: با شراب بپزند پادزهر رتیل است و شنیده‌ام که پخته مارچوبه سگ را می‌کشد.

هرطمان^{۳۰} (جودوسر، یولاف):

قوت دانه‌اش همان قوت جو است و در حقیقت چیزی است میانه گندم و جو. قاوت و نیم کوبیده‌اش از قاوت و نیم کوبیده جو قبض‌تر است. مزاج: معتدل و مایل به رطوبت

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۲۹

است. خاصیت: بدون سوزش خشک می‌کند و گدازندگی و قبوضیت دارد.

هیوسفطیداس:

شیره گیاهی است که آن را شنگ (لحیة التیس) نامند و شیره نامبرده سرد و قبض است و در بحث لحیة التیس تفصیل خواهیم داد. مزاج: سرد مایل به خشکی است.

هرنوه (ننه حوا):

شبیبه به فلفل و کمی به زردی مایل است. معطر است مانند عود. و آن را از سرزمین سلاوی می‌آورند. مزاج: معتدل است. اندامان غذا: تقویت معده کند، گوارش را مدد دهد. اشتها را افزون کند.

هرقلوس^{۳۱} (گل قاصد):

از سبزیهای بیابانی است. بنا به گفته (حنین) همان خس الحمار است که در باب خاء ذکر می‌شود. مزاج: سرد و تر و کمی خشکی و گرمی و قبضی هم دارد. خاصیت: گویا در بند آوردن شکم معتدل است.

هشت دهان:

عود هندی است و بازرگانان آن را می‌شناسند. مفاصل: داروی نقرس است.

هریسه (ولیم):

^{۳۰} (۱) - ابو حنیفه دینوری گوید: هرطمان درختی است مانند چنار و در ساحل عمان روید. - تحفه.

^{۳۱} (۱) - هرقلوس: علف مرورید است و بنظر می‌رسد که شرقیان آن را نشناخته‌اند - معین.

آشی است که همه می‌شناسند. آرایش: فرهی دهد و برای کسی که تنش خشک است سودمند می‌باشد. اندامان غذا: دیرهضم و بسیار مغذی است.

در اینجا فصل هاء با دوازده دارو پایان می‌یابد.

فصل ششم حرف (و)

وسمه:

برگ نیل است. گزینش: بهترینش خراسانی است. مزاج: در آخر اول به گرمی مایل است و در دوم به خشکی. خاصیت: قبض است و زداینده. آرایش: رنگ مو است.

ورد (گل سرخ):

ورد ترکیبی است از گوهر آبی و خاکی. تندمزه و گیرنده و تلخ و جمع‌کننده است و کمی شیرینی هم دارد. و بعلت آن چیزی که این شیرینی و تلخی را در آن ایجاد کرده در مواد آبی گل

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۳۰

انکسار گرمایی هست (انعکاس). در گل لطافتی هست که قبضیش سودمند است. و بسا اتفاق افتد که سبب زکام شود. تا با طراوت و شاداب است با تلخی همراه است و گاهی که خشک شود تلخی کاهش یابد. بدین علت است که خوردن ده درهم از گل شاداب اسهال آور است. و آن وردی که وی را ورد گندانده نامند که عبارت از گل زرد است گرم است و بیخس همانند «عاقرقرحا» سوزنده است. مزاج:

جالینوس فرماید: گل نسبت به تن آدمی بسیار سرد نیست. همو فرماید باید در اول سرد باشد. من می‌گویم: در اول دوم خشک است و بویژه اگر خشک شده باشد. پولس گوید: مزاج گل ترکیبی از گرمی و سردی است. ابن ماسویه گوید: گل در اول سرد و در دوم خشک است و در حقیقت در آخر دوم سرد است. خاصیت: چون تلخ‌مزگی بیشتر از گیرندگی دارد خشکانیدنش بیشتر از گیرندگی است. بازکننده و زداینده است. جنبش صفرا را خنثی سازد. و تخمش در گیرندگی قوی‌تر است. و پرزی که در وسط گل هست از سایر اجزایش قبض‌تر است. همه اجزاء گل اندامان درونی را تقویت دهد و قبوضیتش مانع تحلیل رفتن نمی‌باشد. گل خشکیده قبض‌تر و سردتر است. و بعقیده کسانی قوتی در آن است که خار و پیکان‌ها را بیرون می‌کشد. بهترین افشره گل افشره‌ای است که از گل قطع شده از شاخه گیرند به شرطی که زائده‌های آن را آنچه به سفیدی مایل است از آن جدا کنند. برای مریای گل باید گل را در سایه خشک کنند و بکار برند. آرایش: اگر در گرمابه خود را با گل شویند بوی بد عرق را از بین می‌برد.

دستورش چنین است: گل را قبل از افتادن شبنم بچینند و بگذارند تا پژمرده شود و چهل مثقال از آن با پنج مثقال سنبل الطیب و شش مثقال مر مخلوط کنند و قرصهای کوچک از آن درست کنند. بد نیست که دو درهم کوشنه و دو درهم سوسن بر آن افزایند. شست و شو با این دارو عرق بدبو را از بین می برد. و شاید اگر زنان آن را در خفگی ها بگذارند مفید باشد. گروهی برآنند که سائیده گل زگیلها را ریشه کن می کند. زخم و قرحه: از قرحه ها بویژه از قرحه های پوست انداز میان رانها و پیچ و خمها جلوگیری می کند. در قرحه های گود گوشت برآرد و گروهی عقیده دارند که خار و پیکانها را بیرون کشد، بشرطی که سائیده بر زخم پاشند. سر: شادابش سردرد را نافع است. گلاب هم سردرد را تسکین دهد. بو کردن روغن گل عطسه آرد. برخی گویند از آن عطسه آور است که بخار را حبس می نماید. شاید این حالت از برخورد قوت جلب کننده و قوت بازدارنده باشد که دو ضدند و در گل جمعند و تأثیر این جمع اضداد بر مغزی که زائده های ریز در آن است سبب عطسه گردد. گل برای هرکسی که مغزش گرم است عطسه آور می شود. تخم گل و آب پز گل لثه را محکم کند. و درد گوش را تسکین دهد. چشم: گل چشم دردی را نافع است که از گرما باشد. آب پز گل خشکی را در چشم کشند ورم پلکها را فرونشاند.

روغن و افشیره گل برای چشم مفیدند. و اگر زائده های سفید را از گل دور سازند در مداوای رمد خوب است. اندامان راننده: غش کرده را گلاب دهند سرحال آید. افشیره گل و شاخه و گاسبرگ علاج خون برآوردن است. اندامان غذا: گل برای معده و کبد خوب است. مرای گل که با عسل باشد و عبارت از گل انگبین است. تقویت معده کند، و مدد هضم است. گل و افشیره گل رطوبتهای بد معده را برچینند.

روغن گل التهاب معده را فرو نشاند. و حتی اگر گل را بر معده مالند همین فایده را دارد. شربت گل برای کسانی که سستی در معده حس می کنند مفید است. اندامان دفعی: بوسیله پر بر پیزی مالند درد را

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۳۱

از بین می برد. آب گل یا آب پز گل خشکی درد زهدان را که از گرما باشد از بین می برد و درد روده مستقیم را دوا کند و حقه آن قرحه روده ها را علاج می نماید. و شربتش نیز در مداوای قرحه روده نافع است. خواب بر بستر گل شهوت را قطع کند. وزن ده درهم گل شاداب را در ده دفعه خورند شاید اسهال آرد. خشک شده اش مسهل نیست. روغن گل مسهل است.

وج (اگر):

منظورم از «وج» ریشه گیاهی است مانند پاپروس که در آبهای راکد روید و بر این ریشه ها چند گرهی است که به سپیدی زنند و بوی بد و کمی بوی خوش دارند؛ و مزه اش تند و تیز است.

جالینوس فرماید: تنها ریشه اش بکار آید و قوتش تقریباً قوت زراوند و زنبق است. دیسکوریدوس گوید:

برگش شبیه برگ زنبق است لیکن از برگ زنبق درازتر و باریکتر است و ریشه‌اش نیز شباهتی به ریشه زنبق دارد. لیکن ریشه وج چنگ درهم زده است و راست نیست بلکه خمیده می‌باشد، و در رویه آن چند گرهی است که رنگ مایل به سپیدی دارند. تندمزه است. لیکن بدبوی نیست و آنچه بدین صفت است ره‌آورد سرزمینی است که آن را (حلقیش) خوانند و منظور همان (فنسرين) است. همو گوید: از یوسف اندلسی شنیدم که نوعی دیگر از وج موجود است و آن را ارغاك گویند و از اندلس می‌آورند. گزینش:

بخت‌رینش پرمایه‌تر و متراکم‌تر و خوشبوی‌تر است. دیسقوریدوس گوید: بهترین وج آن است که سفیدرنگ، پرمایه، میان‌پر و خوشبوی باشد. متخلخل و خراش برداشته خوب نیست. مزاج: در اول دوم تا وسط دوم گرم و خشک است. خاصیت: باد را پراکنده کند و باد کرده را فرو نشاند. لطافت دهد و زداینده بی‌سوزش است و باز می‌کند (مفتح). به عقیده جالینوس بوی وج مرغوب نیست و من هم بویش را نمی‌پسندم. آرایش: رنگ و رو را صفا دهد، بهک و لکه سفید برص را می‌زداید. مفاصل: وج و آب‌پزش چه مالیدنی و چه نوشیدنی در علاج ترنجیدگی و گسستگی ماهیچه سودمند است. سر: مسکن درد دندان و علاج سنگینی زبان است. چشم: ستبری قرنیه را باریک می‌کند. و سفیدی چشم را برطرف سازد. و بویژه در این دو حالت افشرداش بسیار مؤثر است که تاریکی چشم را هم دواست. سینه:

آب‌پزش علاج درد سینه و پهلوی است. اندامان غذا: در مداوای درد سرد کبد سودمند است. تقویت کبد کند معده را توان بخشد. سختی طحال را از بین ببرد. طحال را بسیار لاغر گرداند. معده را تنقیه می‌نماید. اندامان راننده: پیچ و درد شکم و فتق را علاج کند. آب‌پزش درد زهدان را تسکین دهد. ادرار بول کند. حیض را براه اندازد. داروی چکمیزک است. چنانکه گویند شهوت‌انگیز است. و میل جماع را برانگیزد. درد روده و خراش روده که از سرما باشد علاجش با وج است. زهرها: پادزهر حشرات موذی است. جانشین: در معالجه کبد و طحال و در بادشکنی می‌توان به جای وج هموزنش زیره و یک‌سوم وزنش ریوند به کار برد.

ورس:

چیزی است سرخ‌برنگ خون و شبیه زعفران سائیده است. آن را از یمن آرند و گویا تراشه درختی است. مزاج: در دوم گرم و خشک است. خاصیت: قبض است. آرایش: در از بین بردن لکه‌های سیاه و کک‌مک مفید است و خوردن آن لکه سفید را از بین می‌برد. دمل و جوش: داروی جوشها است. زخم

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۱۳۲

و قرحه: در علاج گری، خارش، سعفه، قوباء،^{۳۲} سودمند است.

^{۳۲} (۱) - گاهی «قوباء» را «اکزما» معنی کرده‌ام و شاید اشتباه باشد - ه.

وسخ (چرك):

چرك آتشدان در آخر دوم گرمی بخش است. و بهترش آن است که رنگش مخلوطی از سیاهی و خاکی رنگ باشد.^{۳۳} چرك گرمابه آنچه بر دیوار آن است به اعتدال گرمی دهد. چرك تن کشتی گیران به چرك گرمابه نزدیک است. چرك تن کشتی گیران دو نوع است. یکی آنچه بعد از آنکه روغن زیتون بر تن مالیده‌اند پیدا شده و با گرد و غبار آمیخته. دوم چركی است که از بخار و عرق آنها بر دیوار نشسته یا در زمین بازی جمع شده است. خاصیت: هر دو نوع چرك گدازنده، رساننده به اعتدال هستند. چرك آتشدان به اعتدال می‌زداید. و بسیار شفابخش است. و همه انواع چرك خار و پیکانها را جذب می‌کنند. آرایش: چرك گوش داروی کزدمه است. و ترك لب را علاج می‌کند. دمل و جوش: خراج را تحلیل برد. چرك کشتی گیران ورمهای پستان را فرو نشانند. چرك گرمابه داروی تاول است.

زخم و قرحه: چرك دیوار ورزشگاه کشتی گیران علاج قرحه پیران و ترك خوردگی است. چرك آتشدان بهترین داروی اکزما است. مفاصل: چرك تن کشتی گیران با مرهم گرم بر عرق النسا نهند مفید است. و علاج سفت شدن مفاصل انگشتان است.

ورشان:

خون ورشان داروی زخم چشم است. گوشتش دیرهضم است و شکم را بند آرد.

ورل:

ورل از تیره سومارها است و به سام ابرص شبیه است و بزجه نیست. زیرا بزجه همیشه یا اکثرا در بیابان برهوت زندگی می‌کند. و سر و تن و دم بزجه با ورل فرق دارد. اما شاید مزاج این دو بهم نزدیک باشد. مزاج: گوشتش بسیار گرم است. آرایش: مدفوعش لکه‌های سیاه و كك و مك را دواست. پیه و گوشت آن برای تیره‌ای از زنان فربه کننده است. خاصیت: قوتی در او است که پیکان و خارها را جذب می‌نماید. دمل و جوش: زبل سائیده آن زگیل را برمی‌کند. چشم: چنانکه شنیده‌ام مدفوع ورل مانند مدفوع بزجه داروی سفیدی چشم است.

ودع:

که همان صدف است. خاصیت: جذب کننده خار و پیکان است. آرایش: سائیده‌اش زگیل‌های ثابت و معلق را برکنند.

^{۳۳} (۲) - اخضر ذکر شده. اخضر سبز است و رنگ خاکی و سیاهی مخلوط را هم اخضر گویند ...

این آخرین گفتار ما راجع به حرف واو بود که هشت دارو را در بر گرفت.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۳۳

فصل هفتم حرف (ز)

زنجبیل (زنجفیل):

دیسقوریدوس گوید: بیخ زنجفیل مانند بیخ مشک زمین ریز است. رنگش مایل به سپیدی است، مزه‌اش به مزه فلفل می ماند و بوی خوش دارد، لیکن به اندازه فلفل لطیف نیست.

زنجفیل ریشه گیاهی است که اکثراً در جایی به نام (طرغلود) می روید، که آن را می خشکانند. مردم آن سامان برگ فلفل را در بسیاری از چیزها بکار می برند. مثلاً چنانکه ما فیجن را در شربت و آش بکار می بریم آنها از برگ فلفل استفاده می نمایند. همو گوید: نوعی زنجفیل هست که زنجفیل سگان (زنجبیل الکلاب) نام دارد. مردم طبرستان این نوع زنجفیل را فلفلک گویند. فلفلک در همه جا هست که در آبگیر و سرچشمه‌های کم‌آب و آبهای کند جریان روید. ساقه گره‌دار و پایا دارد که به بلندی زانو می رسد. شاخ و برگ آن به شاخ و برگ نعنای شبیه ولی از نعنای بزرگتر و سفیدتر و نرمتر است. در تندمزیگی به فلفل مانند است و بوی خوش می دهد ولی نه بوی عطری. میوه‌اش ریز و از شاخه‌های باریک سر برمی زند و بطور متراکم برهم آمده‌اند و خوشه‌مانندی تشکیل می دهند. شاخ پرمیوه آن از بیخ برگها بیرون آید. و میوه‌اش نیز تند است. باز دیسقوریدوس گوید: زنجفیل رطوبتی زائد دارد و بدین سبب گاهی به خوره دچار شود و بعلت این رطوبتی بودنش گرمی بخشی زنجفیل از آنجا که متراکم است همچون گرمایی که در تخم ترتیزک بیابانی - بستانی - و خردل و (یافیسیا؟) از گرمای فلفل بیشتر است. مزاج: در آخر سوم گرم و در دوم خشک. و رطوبتی زائد دارد که سبب زیاد شدن آب پشت می شود. خاصیت: گرمای زیاد دارد، ولی از آنجا که رطوبت زائد دارد در گرمی بخشی درنگ می کند.

لیکن گرمی بخشی قوی و نیز نرم کننده - ملین - و بادشکن است. اگر زنجفیل را با عسل مر یا سازند عسل قسمتی از رطوبت آن را برمی چیند و خشک تر می شود. سر: هوش و حافظه را زیاد کند، رطوبتهای اطراف سر و گلو را می زداید. چشم: خوردن یا در چشم کشیدن زنجفیل تیرگی چشم را که از رطوبت باشد علاج می کند. اندامان غذا: هاضم است و سرمای کبد و معده را سرحال آرد. برچیدن رطوبتهای معده و تریهائی که از خوردن میوه به معده روی آورند علاجش با زنجبیل است. اندامان رانده:

شبهوت انگیز، ملین و ملائم. خوزی گوید: شکم را بند آورد. من می گویم آری اگر از سوء هضم و لغزاندن خلط لزج باشد؟ این شکم بند آوردن منفعت است. زهرها: پادزهر حشرات موذی است.

زوفای تر (سنگل):

منظور از زوفای تر پلیدیهای است که بر پشم دنبه گوسفندان ارمنستان جمع آید و بر گیاهان شیردار می گذرد و از این تماس قوت آن شیرها را به خود می کشد. شیره گیاهان شاید سیال باشد ولی در داخل این پشک ماندها به پختگی می گراید و شکل می گیرد.^{۳۴} مزاج: در دوم گرم و در اول

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۳۴

تر است. خاصیت: رساننده و تحلیل برنده است. اندامان غذا: با انجیر و بوره ضماد شود. در طحال سودمند است. خوردنش نیز در این زمینه مفید است و در علاج استسقا نافع است.

سختیهای اطراف آبدان و زهدان را برطرف کند و برای سردی آبدان و زهدان و گرده نافع است.

زوفای خشک (حسل):

گیاه زوفا کوهی یا کاشتنی است. مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت:

همچون مرزه لطیف است. آرایش: خوردنش رنگ را زیبا کند. مالیدنش لکه های صورت را علاج است.

دمل و جوش: اگر شربت آن تناول شود ورمهای سخت را فرونشاند. سر: آب پزیش با سرکه درد دندان را تسکین دهد. بخار پخته آن با انجیر در گوش ریزند صدای گوش را می خواباند. چشم: می پزند و بر چشم ضماد کنند. طرفه (نقطه خونی چشم) و خون خشکیده زیر پلک را علاج کند. سینه: زوفا و آب پزیش با انجیر و عسل در بیماری سینه و علاج برنشیت و سرفه مزمن و ورمهای سخت و بلندنفسی نافع است. غرغره نمودن با آب پز زوفا در علاج خفگی (انحناق) شکم مفید است. اندامان غذا: ضمادش که با انجیر و بوره باشد داروی طحال است. خوردن شربت زوفا برای طحال و استسقا مفید است.

اندامان دفعی: بلغم و کرمها و کرم کدو را بیرون دهد. اگر با کرویا و زنبق باشد بسیار مسهل است.

زرنیاد (زنجبیل بیابانی):

بیخ گیاهی است شبیه به مشک زمین و از سرزمین چین آید. لیکن از مشک زمین کلفت تر و کم بوی تر است و رنگش خاکی است. مزاج: تا سوم گرم و خشک است. خاصیت:

بادشکن است. آرایش: چاقی آورد. بوی شراب و سیر و پیاز را از بین می برد. سینه: شادکننده قلب است. اندامان غذا: استفراغ را بازمی دارد. اندامان راننده: بندآورنده شکم، و از بین برنده باد رحم است.

^{۳۴} (۱) کردها این زوفای تر را کمیل Kame? گویند.

زهرها: پادزهر حشرات موذی است و در این زمینه بسیار مفید است و تقریباً اثر ماه‌پروین را دارد.

جانشین: برای خنثی کردن زهر حشرات موذی می‌توان به‌جای آن یک وزن و نیم درونه، دوسوم وزنش کاسنی بیابانی، نیم وزنش تخم ترنج استعمال کرد.

زنجبیل الکلاب (فلفلک):

از سبزیهای مشهور است و عبارت از فلفل آبی است. برگش به برگ بیدمشک می‌ماند، لیکن از آن زردرنگ‌تر است. شاخه‌های سرخ‌رنگ و مزه‌اش مزه زنجبیل است و اگر سگ بخورد می‌میرد. مزاج: در دوم گرم و در اول خشک است. آرایش: فلفلک سبز را با تخمش بکوبند؟

لکه‌های صورت را از قبیل لکه‌های سیاه و کک‌مک کهنه می‌زداید. دمل و جوش: فلفلک سبز را با تخمش بکوبند و ضماد شود، ورمهای سخت را فرو نشاند.

زئبق (جیوه، سیماب):

زئبق را به دو طریقه بدست می‌آرند. یا رأساً از منبع گیر می‌آید. یا اینکه از سنگی که در معدن جیوه است تهیه می‌شود. استخراج جیوه از سنگ جیوه همان عملیات استخراج طلا و نقره را دارد که با فشار حرارت از کان جدا می‌شود. سنگ جیوه اگر بی‌آلایش باشد و آمیزه‌ای از خاک و سنگ دیگری در آن نباشد، هم‌رنگ شن‌گرف یا صحیح‌تر بگوئیم شن‌گرف هم‌رنگ آن است و باز به آن

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۱۳۵

نمی‌رسد. جالینوس و کسانی دیگر پندارند که جیوه همچون مرتک (مرده سنگ) بعمل می‌آید و دلیلشان این است که بوسیله آتش به دست می‌آورند. پس بایستی طلا را نیز همچون مردار سنگ (مرتک) بدست آورند. و از آنجا که گوهر سنگ جیوه به شن‌گرف شباهت دارد، برخی بر این پندارند که جیوه از شن‌گرف است. و شن‌گرف را در دیکی می‌گذارند و سر آن را با گل می‌بندند و بر آتش می‌نهند و جیوه بالا آید. این نظریه نیز صحیح نیست. بلکه صحیح آن است که از شن‌گرف با چنین عملیاتی کبریت به دست می‌آید. و امکان هست که کبریت از شن‌گرف پیدا شود. همچنانکه می‌شود از شن‌گرف معدنی یعنی آن نوعی که گوهر جیوه است حاصل آید. مزاج: در دوم گرم و تر. خاصیت: بالا برنده و قابض است. آرایش: جیوه مرده با روغن گل شپش و رشک شپش را از بین می‌برد. زخم و قرحه: جیوه مرده با روغن گل و با داروهای ضد گری‌گری است و در مداوای قرحه پلید سودمند است. مفاصل: بخار جیوه باعث فالج و سوزش می‌شود و خستگی‌ها را با خود آورد. سر: دود جیوه شنوایی را از بین می‌برد.

اگر دودش به دهان برسد دهان بدبوی می شود. چشم: دود جیوه باعث کوری چشم می شود. اندامان دفعی: پولس گوید کسانی که تناول جیوه مرده را برای علاج بیماری (ایلاوس) تجویز می کنند باید احتیاط کنند.

زهرها: بالا آمده جیوه- از فشار حرارت- بسیار قطع کننده است و از سموم قاتل است. و علاج آن نوشیدن شیر و استفراغ کردن است. جالینوس فرماید: جیوه را از حیث سم بودنش نیازموده ام. بعضی گفته اند که جیوه مرده بعلت سنگینی کشنده است و این سنگینی با هرچه بر خورد کند می خوردش. لیکن این نظریه اثباتی ندارد. جیوه موش کش است و حشرات و مارها از دودش گریزانند.

زاج:

زاجها بر چند نوعند: سفید، سرخ، سبز، زرد، قلعیدیس، قلعند، زاج سوری، قلقطار، قلقطار که زاج زرد است. قلعیدیس زاج سفید و قلعند زاج سبز و زاج سوری زاج سرخ است. زاجها گوهر یا ماده ای هستند که هرگاه با سنگی آمیخته باشند و سنگ آب شدن را نپذیرد زاج گذاختن را می پذیرد. معلوم می شود که گوهر زاج قبلا سیال بوده و سپس منعقد شده است. همه انواع زاج در آب حل می شوند و با پختن می گدازند. بجز زاج سوری که بسیار تند و محکم است و انعقادش سخت است. زاج سبز از زاج زرد منعقدتر و سخت تر است و پختن بیشتر می خواهد. هر یک از انواع زاج مزاحش به چیزی شبیه است که با وی هم رنگ است. ولی جالینوس چون وقتی دیده است که زاج سرخ با زاج سبز هست و از آن مختلط تکه هایی ریز سرخ بدست آورده، گمان کرده که زاج سرخ زاده زاج سبز است. من در صحت این فرموده شك دارم. گزینش: زاج سبز مصری از قبرصی قوی تر است. لیکن قبرصی در مداوای بیماریهای چشم از زاج مصری بهتر و قویتر است. زاج ناسوخته قویتر از سوخته است و زاج سوخته لطیف تر از ناسوخته است. زاج سفید و زاج سبز از همه لطیفترند و زاج زرد از همه معتدل تر است.

پرمایه و متراکم تر در میان آنها زاج سرخ است و از این رو است که در آب حل نمی شود. هر زاجی که درخشدگیهایی دارد قوتش تقریباً قوت زاج زرد است. و بهترین نوع زاج زرد آن است که زود خرد شود.

و برنگ مس و صاف و تازه باشد. بهترین زاج مرکب (حبر) آن است که سخت است و رنگ طلائی آن می درخشد و هم قوت زاج زرد است. بهترین نوع زاج سرخ آن است که ره آورد مصر باشد و چون بشکنی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۳۶

سیاه دیده می شود و کاوک بسیار دارد. مزه اش گیرنده ای ملایم است و بوی لطیف دارد. مزاج زاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: همه زاجها سوزنده هستند و خشک ریشه بوجود می آورند. زاج زرد از زاج سرخ بیشتر سوزش دارد. زاج سفیدی که آن را زاج کفش دوزان گویند و در آب سیاه می شود. از همه قبض تر است. و زاج زرد در قبضی معتدل است. دمل و جوش: زاج زرد در علاج باد سرخ و ورمهای مسری نافع است. زخم و قرحه: همه انواع در

علاج گری تر، و سعه مفیدند. از آنها فتیله سازند و در ناصور فرو برند درد و سوزش را برمی کند. مفاصل: با زاج سوری و خمر حقه کنند علاج عرق النسا است. سر: زاج عموما و بویژه زاج زرد بازدارنده خون دماغ است. همه انواع داروی خوره و ورمهای بد لثه هستند. فتیله را به زاج بیالایند و در عسل اندایند و در گوش چرکین و ری می فرو کنند گوش خوب می شود و اگر گرد زاج را در گوش پف کنند باز مفید واقع خواهد شد. گرد زاج خوره دندان را متوقف سازد. زاج سرخ که به سوری مشهور است دندانهای لق را محکم می کند. زاج سوخته را با سورنجان مخلوط کنند و زیر زبان بگذارند (ضفدعه) را شفا دهد. مرهمی که با زاج باشد و بویژه با زاج سرخ باشد خوره دهان و بینی و چرک دهان و بینی را از بین ببرد. چشم: زاج عموما و بخصوص زاج زرد سختی و زیری پلک چشم را درمان کند. اندامهای نفس: شش را می خشکاند و دور نیست که انسان را هلاک کند. زهرها: از آنجا که ریه را می خشکاند می توان آن را از سموم شمرد.

زرنیخ:

گوهری است کانی و به رنگهای سبز و زرد و سرخ یافت می شود. گزینش: هرآنچه صاف و بی آرایش تر است و به آسانی سائیده گردد و بوی کبریت دهد بهترین نوع است. از این نوع هرآنچه زرد و صاف و ره آورد ارمنستان است و ورقی و طلاپی رنگ و تنک ورق باشد و به تلك زرد شبیه باشد بهتر است. مزاج: در سوم گرم و در دوم خشک است. خاصیت: همه انواع زرنیخ سوزنده هستند ولی زرنیخ سرخ رنگ از زرنیخی که قلع دیون نامند بهتر است. آرایش: موی را می سترد. و آن را در مداوای داء الثعلب با صمغ صنوبر می آمیزند. زخم و قرحه: زرنیخ را با پیه بر زخمها نهند. دمل و جوش: زرنیخ آمیخته با پیه و چربی داروی گری، سعه تر و گندیدگی است و پوست را می سوزاند. اگر زرنیخ را با مَرّ قاطی کنند و بر تن مالند شپش را ریشه کن کند و لکه های خوبی را از بین ببرد. و اگر با زفت باشد در دفع شپش مفید است. و اثر ناخنها را از بین می برد. سر: مرهمی که از آن می سازند و بویژه اگر از زرنیخ سرخ باشد خوره و قرحه بینی و دهان را شفا دهد. نفس کش: با عسل آب جوشانیده یا عسل آب معمولی بنوشند چرک و ریم بدن را بزدايد. اگر با صمغ صنوبر تبخیر کنند از سرفه مزمن و برآوردن چرک و ریم نافع است. و گاهی زرنیخ را در حبوب ضد برونشیت بکار می برند. اندامان دفعی: با روغن گل مخلوط شود. جوش و بواسیر پیزی را شفا بخشد. زهرها: بالآمده آن بوسیله حرارت سم است.

زبد البحر (کف دریا):

کف دریا پنج نوع است:

۱- ابری شکل و تندبوی و بویش به بوی مشک سائیده می ماند که این نوع پرمایه است و در کنار آب پیدا می شود.

۲- ابری شکل و سبک و دراز و نرم و بوی جل وزغ را می دهد.

۳- گلرنگ.

۴- بنفشه رنگ که این دو نوع سبک و کم مایه و به پشم چرکین شباهت دارند.

۵- به هیئت قارچ است و رویه اش صاف و طرف اندرونی زبر، و هیچ بویی ندارد. مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: پلیدی ها را پاک کند، زداینده و سوزنده است. کف دریای گلرنگ از سایر انواع آن لطیف تر است. آرایش: سوخته کف دریا و بویژه سوخته گلرنگ آن داروی داء الثعلب است.

گویند کف دریای قارچی را برای ستردن موی و درمان لکه های سیاه استعمال می کنند. هر دو نوع اسفنجی در مواد مربوط به شستشو به کار می روند و با داروهای جوش شیرین، و لکه های سیاه و آثار صورت قاطی می شوند. کف دریای گلرنگ و بنفشه و قارچی شکل در ستردن موی مؤثرند. سر: کف دریا عموماً دندانها را استوار کند و صاف آن در جلا دادن دندانها کاری تر است. دمل و جوش: کف دریای صاف ورمهای میخی را علاج کند. و گلرنگش دمای خنازیر است. زخم و قرحه: کف دریا عموماً و بویژه دو نوع ابری آن در علاج گری چرکین و انواع قوباء مفیدند. مفاصل: اگر کف گلرنگ را با موم و روغن گل مخلوط کنند داروی نقرس است. اندامان غذا: گلرنگش برای طحال و استسقا سودمند است. اندامان دفعی: کف گلرنگ علاج دشواری بول و درد گرده است و سنگ مثانه را بیرون آورد.

زنجفر (شنگرف):

بعضی گویند شنگرف هم قوت سفیداب است و برخی معتقدند که در قوت با شادانه برابر است. مزاج: راستش این است که در آخر دوم گرم و خشک است و بجز این هرچه گفته اند از بی دانشی بوده است. خاصیت: بعضی گویند گیرندگی بیشتر از کشندگی دارد و بعضی عقیده دارند که جذبش از قبض بیشتر است. زخم و قرحه: زخمها را بهم می آرد. گوشت را در قرحه ها برآورد. داروی سوختگی و جرب خشک است. سر: خوره دندانها را برطرف می کند.

زجاج (شیشه):

مزاج: در اول گرم و در دوم خشک است. سر: دندان را جلا دهد. اگر با روغن گل باشد موی را باز رویاند. و اگر سر را با آن شویند جوشهای سوزنی را علاج کند. چشم: دیده را جلا دهد و سفیدی چشم را برطرف کند و در این باره سوخته اش مفیدتر است. اندامان راننده: اگر سائیده سوخته اش را با آب بخورند بهترین داروی سنگ گرده و مثانه است.

زرنب (سرخدار):

این گیاه شاخه‌های باریک و مستدیر الشكل (لوله‌ای) دارد که ستبری آنها حد وسط میان جوال‌دوز و قلم نی می‌باشد. رنگش سیاه مایل به زرد است. نه مزه زیاد دارد و نه بوی زیاد. بوی کمی که می‌دهد بوی خوشی است و به بوی ترنج نزدیک است. قوتش با قوت گوزبویا برابر و از گوزبویا اندکی لطیفتر است و گویند به جای دارچین به کار می‌رود. مزاج: در دوم گرم و خشک است. خاصیت:

قبض است و بادشکن. سر: با آب عطسه‌آور است. و با روغن گل داروی سردرد سرد است. اندامان غذا: برای کبد و معده سرد بسیار سودمند است. اندامان راننده: گویند شکم را بند آورد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۳۸

زید (کره):

مزاج: در اول گرم و تر و رطوبتش بیشتر است. خاصیت: رساننده، تحلیل‌برنده و سست‌کننده است. گدازندگی کره در بدنهای سخت کمتر اثر دارد. اکثر کنش آن در تنهای نیمه‌سخت و نرم است و در تن نرم بسیار مؤثر است. دود کره خشکاننده است و قبوضیت ملایم دهد و درد اندامان را که از مواد ریخته به سوی اندامان بوجود آمده باشد تسکین می‌دهد. آرایش: اگر بدن را با کره بیندایند غذا دهد و فربه گرداند. زخم و قرحه: در علاج زخمهای پی مفید است. قرحه را پر می‌کند و پاک می‌نماید. سر: کره را با داروهای زخمهای پرده مغز و ورمهای بیخ گوش و پره بینی و دهان و لثه و جوشهای زبان مخلوط می‌کنند. لثه کودکان را کره بمالند دندان آسان‌تر برآید. اندامهای نفس: کره و بویژه اگر با بادام و شکر باشد در علاج: سرفه سرد و خشک، ذات‌الجنب، ذات‌الریه مفید است. و خون برآوردن را سهل کند و می‌رساند. اگر با بادام و شکر باشد رسانندگی اش بیشتر است. کره به تنهایی در تنقیه کمتر اثر دارد و رسانندگی اش بیشتر است. اما اگر با شکر باشد تنقیه اش بیشتر از پخته آن است.

کره را به وزن یک اوقیه و نیم با عسل مخلوط کنند و بلیسند خون برآوردن را بازدارد و از خروج ریم و چرک نافع است. اندامان دفعی: کره ملین است. و زیادش مسهل. برای علاج ورمهای گرم و سخت روده و زهدان و رگهای خایه حقه کره سودمند است. کره را با داروی خراج دهانه مثانه مخلوط می‌کنند.

زهرها: با زهرها مقاومت می‌کند و بر مارگزیده مالند سودمند آید.

زفت:

دیسقوریدوس گویند: زفت که آن را (أغرا) نیز نامیده‌اند دو نوع است: یکی آبی و سیاه و مایع که از تیره قیر است و در مرهمها بکار برند. دیگری بیابانی و کوهی است و شیره درخت ینبوت و سایر درختهای صنوبری می‌باشد. این شیره اول تر است و بعدا می‌پزند که خشک شود. اما اکثر زفت نباتی از درخت ینبوت به دست می‌آید که آن را (قضم قریش) هم می‌خوانند. روغن زفت تقریباً مانند قطران است.

طریق روغن گرفتن از زفت بدین قرار است: تر آن را که برای خشك شدن در حال پختن است تقطیر می کنند. یا اینکه در حال پختن شیره زفت کمی پشم بر بخار آن وادارند و پشم از بخار خیس می شود و سپس پشم را می فشردند و علی حده فشرده را در ظرفی نگاه می دارند. ولی بهتر این است که با قرع و انبیق تقطیر شود که روغن خوب تر بدست می آید و بالا آمده جوشیده را بهتر حفظ می نماید. خاصیت:

خلطهای غلیظ را می پزند. زداینده و گرمی بخش است. ترش بیشتر رساننده و خشکش بیشتر خشکاننده است و در مرهمها به کار می برند. آرایش: سفیدی ناخنها را می زداید. خون را به سوی اندامان جذب می نماید، اندامان را فریجه دهد و بویژه اگر مکرر آن را بر اندام بچسبانند و هریار یکدفعه و بزور آن را بکنند. زفت را برای علاج ترك پا و سایر تركها بکار می برند که سودمند است. ضمادش در داء الثعلب مایه رویش موی گردد. دمل و جوش: زفت و بویژه زفت تر ورم سخت را نرم کند. با آرد جو بر خنازیر گذارند مفید است. زفت را با کبریت یا با پوست درخت ینبوت مخلوط کنند. سرایت عارضه مورچه را بازدارد و در علاج خراج غدهها بسیار مفید است. زخم و قرحه: علاج قوباء است، از قرحه های گود گوشت برآورد. و بویژه اگر با کوبیده کندر و عسل باشد در بازرویاندن گوشت مؤثرتر است. زفت تر و زفت خشك هر دو در تنقیه چرکهای پلید قرحه اثر دارند. و برای خشکانیدن زخمها زفت خشك مؤثرتر

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۳۹

است. مفاصل: در مداوای ورم ماهیچه سودمند است. سر: خشك و ترش داروی قرحه های سر هستند. چشم: دود زفت رویشگاه مژهها را استوار کند و در رویش مژه كمك می نماید. و بیماری (دمعه) را شفا دهد و قرحه چشم را برطرف سازد و دید را تقویت کند. سینه: زفت و بویژه اگر همراه بادام و شکر باشد در معالجه سرفه سرد و خشك، ذات الجنب، ذات الریه، برآوردن خون، مفید است. زفت رساننده است و اگر با روغن بادام باشد پخته گردانده تر شود. زفت تنها تنقیه کنندگی آن بیش از پزاندگی است. و اگر با شکر باشد پزاندگی بیش از تنقیه است. زفت و شکر مانع خون برآوردن است و اگر مقدار يك اوقیه و نیم زفت را با عسل آمیزند و بلیسند تراویدن ریم را از تن علاج کند. با زفت تر کام را بیندایند داروی خفگی - خوانیق - است. اندامان دفعی: ملین است و زیادش مسهل. در علاج ورم گرم و سخت روده و زهدان و خایهها حقه بدن سودمند است. و از داروهای زخم دهانه مثانه بشمار می آید. تركهای کنار پیزی را زفت بمالند خوب می شود. زهرها: در برابر زهرها مقاومت می کند. و بر مارگزیده مالند مفید است.

زعفران:

همه کس می شناسد. گزینش: بهترینش زعفرانی است که تر و تازه و خوشرنگ و دارای بوی تند و خوش باشد. بر موی برگ آن اندکی سپیدی باشد. پرمایه و درست باشد. زود رنگ دهد، چسبنده نباشد و خرد نگشته باشد. مزاج:

در اول خشك و در دوم گرم است. خاصیت: قبض، گدازنده، و بسبب قبوضیتی که دارد پزائنده است. چسبنده است و گرمای معتدل دارد و بازکننده است. جالینوس فرماید: حرارتش از قبوضیتش قوی‌تر است. و روغنش گرمی دهد. خوزی گوید: زعفران به هیچ وجه غلظت را تغییر نخواهد داد. بلکه آن را در حال خشکی نگه می‌دارد. عفونت را می‌زداید و تقویت درون کند.

آرایش: خوردن زعفران رنگ و رو را صفا دهد. دمل و جوش: ورم را می‌گدازد، بر باد سرخ مانند مفید است. سر: سردرد آورد. زیان به سر می‌رساند، اگر با سیکی بخورند خماری از سر ببرد. خواب‌آور است و مایه تیرگی حواس است. شراب با زعفران مستی‌آوری است که حرکت را سلب می‌نماید. زعفران داروی ورم گرم داخل گوش است. چشم: دیده را جلا دهد. اشک‌ریزی را منع کند. تیرگی چشم را برطرف کند. با به چشم کشیدنش کبودی چشم که از بیماریها پیدا شده علاج شود. سینه: شادی‌افزا و توانبخش قلب است. بیمارانی که از التهاب حجاب حاجز و پیچش شکم رنج می‌برند زعفران یا روغن آن را بوی کنند به خواب روند و نفس روان شود و ابزار تنفسی را نیرو بخشد. اندامان غذا: دل‌بم‌آور است. مخالف ترشی است که اشتها را در معده برانگیزد و از این رو زعفران اشتها را از بین می‌برد.

و لیکن با حرارتی که دارد کبد و معده را تقویت کند. و معده را دباغ دهد و قبض گرداند. بعضی گویند زعفران برای طحال خوب است. اندامان دفعی: شهوت‌انگیز است. ادرار بول کند. زعفران را با موم یا زرده تخم‌مرغ و دوچندان روغن زیتون قاطی کنند در علاج سخت شدن زهدان و بهم آمدن دهانه آن و قرچه‌های پلید زهدان نافع است. شخصی گفته است: زعفران را به زنی دادم که در بچه آوردن بزهت و درد افتاده بود فوراً زاید. زهرها: گویند اگر سه مثقال زعفران را یک مرتبه بخورند از شادی سخته کنند و می‌میرند. جانشین: هموزنش کوشنه و یک‌چهارم وزنش پوست دارچین ختایی است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۴۰

زنجار (زنگار):

مشهور است و چندین نوع است. و به چندین طریقه بدست می‌آید: ۱- مس را در دردی سرکه می‌گذارند تا کفک کند. و بر براده آن سرکه می‌پاشند و در جای نمناک در خاک کنند. ۲- آوند مسین را بر آوندی نهند که سرکه در آن باشد و می‌گذارند تا زنگ زند. آنگاه زنگار را از آن می‌خراشند و با نوشادر مخلوط می‌کنند و در زمین نمناک دفن کردند که معلوم است. ۳- نوع بسیار لطیف زنگار را بطریقه زیر بدست می‌آرند:

بالا آمده سرکه را در هاون مسی ریزند و با دسته هاون مسین در برابر گرمای شدید آفتاب آن قدر می‌کوبند تا کفک آرد. آنگاه زاج بلوری- شب- و نمک در آن ریزند و می‌کوبند و می‌کوبند و می‌سایند تا همه باهم خمیر می‌شوند. آن را جمع کنند و خشك می‌نمایند و سرکه و شاش کودکان بر آن پاشند و باز می‌سایند و در جای نمناک می‌گذارند، و

بعد از آن جمع می کنند و خشك می نمایند. ۴- گاهی زنگار از كفك سنگها استخراج می شود. ۵- از مس و آلیاژهای دیگر بدست آرند. گزینش: بهترش معدنی است.

و قوی ترش آن است که از سونش مس (توبال) و آهن و اکسید مس بدست آید. هرآنچه بوسیله سرکه می سازند بهتر از آن است که بوسیله نوشادر بدست آید. مزاج: زداينده است. همه انواع زنگار تند است و گوشت سخت و نرم را می خورد. قیروطی (مرهم با موم و روغن گل ...) آن را معتدل کند و خشکاننده بی گزش می شود. زخم و قرحه: قرحه مسری را بازمی دارد. با قیروطی باشد زخم را بهم آرد. قرحه پلید را تنقیه کند، با سقز درخت بنه و بوره سرخ علاج گری چرکین و لکه های سفید و سیاه پوست است.

سر: زنگاری که بوسیله نوشادر و زاج بلوری و سرکه بدست آمده اگر سائیده شود و در بینی دمند بوی گند بینی و قرحه های بد بینی را از بین می برد. ولی باید در وقت به بینی کشیدن زنگار، دهان پر از آب باشد که مبادا تأثیرش به گلو برسد. زنگار آهن و مس که بوسیله سرکه بدست آمده باشد لثه را محکم کند و با مرهم (قیروطی) باشد ورم لثه را علاج است. چشم: از آماسیدن و سفت شدن پلك جلوگیری کند، دیده را جلا بخشد. از جمله داروهای قرحه چشم است. در اشك آوردن بسیار مؤثر است. اگر زنجار را در داروهای سرمه ای- به چشم کشیدنی- بکار برند بهتر آن است: ابر مرده را در آب گرم خیس کنند و بر چشم بندند. اندامهای دفعی: از داروهای بواسیر است. فتیله از زنگار و گیاه بدران- اشه- سازند و آگنه بواسیر کنند.

زهرة النحاس^{۳۰}:

خاصیت: خورنده و با سوزش است. زخم و قرحه: گوشت زائد را می خورد. سر: در داروی خشك کننده قرحه گوشت داخل است. سفید آن را بسایند و در گوش دمند، کری کهنه را از بین می برد. در علاج ورمهای بالای دهان و زبان کوچک کام را بدان آلاینند. اندامان راننده: گویند: چهار اونولوس از این دارو خلط غلیظ و زردآب را بیرون ریزد. این دارو را ضمن داروهای خشك کننده بواسیر و قرحه های پیزی بشمار آورده اند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۴۱

زوفرا^{۳۱}:

دیسقوریدوس گوید: زوفرا درختی است که در مملکت (لنفوربا) در کوهی بنام (قابیس) که این کوه نزدیک مملکت مصر است یافت می شود. مردم آن سامان زوفرا را فاناکثیر می نامند که به معنی گاوشیر است. زیرا بیخ و ساقه اش به درخت گاوشیر می ماند و در قوت با گاوشیر برابر است. رستگاه زوفرا کوههای بلند و زبر و جنگلی است و بویژه در

^{۳۰} (۱) - رسوی که در اثر فرو کردن مس ملتهب در آب پدید آید. شاید اکسید دوظرفیتی مس باشد (معین)

^{۳۱} (۱) - تخم جعفری است (تحفه)

جاهای مرطوب می‌روید. ساقه‌هایش کوتاه و باریک و شبیه به ساقه شبت و گره‌دار است و برگش شبیه برگ اسپرک است و از برگ اسپرک نرم‌تر است. بوی خوش دارد. سر ساقه‌اش باریک و پراکنده و بر سر هر شاخه‌ای تاجی است که غلاف تخمی سیاه و کاوکی و مایل به درازی است و به تخم رازیانه شبیه است و مزه‌اش تند و عطریتی دارد. بیخش سفید و به بیخ گاوشیر شبیه است و بوی مطبوعی دارد. بعضی گویند دانه این درخت به دانه انگدان شبیه است و آن را حژا گویند و به فیجن می‌ماند و تخم آن را دینارویه گویند. مزاج: گرم و خشک است. خاصیت:

بادشکن و گرمی‌بخش است. اندامان غذا: هاضم خوراک است و در علاج ورمهای بلغمی معده و باد معده مفید است. چشم: تخم و ریشه‌اش جلای چشم دهند و تیرگی چشم را از بین می‌برند. زخم و قرحه: علاج درد گری و خارش است. اندامان راننده: بیخ و تخمش در خشکانیدن آب پشت تأثیر فیجن را دارد. و اگر تناول شود بول و حیض را روان سازد. اگر زن بیخ آن را فرزجه کند حیض روان شود.

زهرها: تناول شود یا مالیدنی باشد پادزهر کژدم و حشرات موذی است.

زرین درخت:

مفاصل: علاج عرق النسا است. اندامان دفعی: آب‌پز برگ زرین درخت با شراب سیکی خودداری بول و حیض را برطرف کند و خون بندآمده را از مثانه بیرون آورد. زهرها: ضد سموم حشرات موذی است.

زعرور (زالزالک):

دیسقوریدوس گوید: زالزالک درختی است خاردار و برگش به برگ درخت (لوقوراشی) می‌ماند. میوه‌های کوچک سیب‌مانند دارد و از سیب کوچک‌ترند. رنگش سرخ و خوشمزه است. و در هر یکی از میوه‌های سه هسته موجود است و از این رو بعضی از مردم زالزالک را (طریقونیقون) نامیده‌اند که به معنی دارای سه هسته است. نوعی دیگر از زالزالک هست که یونانیان آن را (هیگلمون) و (ساطیون) نامند و گاهی آن را سیب بیابانی گویند. درختش به درخت سیب شبیه است و برگش تماما برگ سیب لیکن کوچکتر از برگ سیب است. بیخ و میوه این نوع مستدیر الشكل است. و میوه‌اش خوردنی است و گس است. و پایینی میوه‌اش پهن است و رنگ میوه زرد است. مزاج: بعضی گویند سرد و تر است. خاصیت: قبض و از سنجد قبض‌تر است. صفرا را برمی‌کند. و در بند آوردن مواد مایع بدن از هر میوه‌ای اثربخش‌تر است. سر: مایه سرد است. اندامان غذا: با معده ناسازگار است.

اندامان دفعی: چون قبض است بول را بند نیاورد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۴۲

زبل (مدفوع):

در مدفوع هر جاننداری ویژگیهایی هست که در غیر آن یافت نمی شود یا بهتر بگوییم مدفوع يك نوع از جاندار و بخصوص مدفوع آدمیزاد شاید در یکی نوعی و در دیگری تأثیر مخالف داشته باشد. مثلا مدفوع اردک زیاد از اندازه گرم است و نمی توان از آن استفاده دارویی کرد. مدفوع باز و صقر و باشه و سایر مرغان شکاری به ندرت مورد استفاده قرار می گیرند و سبب همین است که بسیار گرمند.

مزاج: هیچ مدفوعی از سردی و تری مزاج سهمی ندارد، مدفوع کبوتر از کلیه مدفوع پرنده ها که در دارو بکار آیند گرمتر است. مدفوع ماکیان از مدفوع پرنده های چرنده کمتر گرمی دارد. خاصیت: پشك بز و بویژه بز کوهی برای بند آوردن هر نوع خونریزی مفید است. پهن خر ناسوخته و سوخته اش بازدارنده سیلان خون است. چلغوز کبوتر خون را به سوی رویه جذب می کند و به اصطلاح سرخ گرداننده است و اگر با آرد جو باشد تحلیل برنده گردد. پشك بز را اگر بسوزانند حرارتش کاهش یابد و لطیفتر گردد.

آرایش: پشك گوسفند همراه سرکه داروی برجستگیهای روی پوست اعم از زگیل مورچه، میخی، توتی (گوشت پاره های کوچک و سرخ) است. زبل ملخ و زبل آفتاب پرست و چلغوز ساری بشرطی که برنج بخورد داروی لکه های سیاه و سفید صورت است. زبل ورل رنگ و رخساره را زیبایی دهد. سوخته پشك بز و بویژه پشك بز کوهی و از آن مؤثرتر زبل موش داروی داء الثعلب می باشند. مدفوع کبوتر از جمله داروهای است که رنگ رخساره را صفا بخشد. زبل بزجه زباینده لکه های سیاه صورت است و آزموده شده است. دمل و جوش: سرگین ماده گاو همراه سرکه بر خراج گرم گذارند آرامش دهد. پشك بز و گوسفند با سرکه و موم و روغن گل مخلوط کنند داروی سوختگی است. مدفوع کبوتر با عسل و تخم کتان بر دملی که آن را آتش فارسی گویند بگذارند از خشك ریشه سودمند است. و برای سوختگی نیز همین فایده را دارد. پشك بز داروی پوست انداختن (تقشر) است. مدفوع کبوتر و هوبره و ساری بشرطی برنج بخورد داروی قوباء است. زخم و قرحه: سگاله سگ که نتیجه خوردن استخوان باشد همراه عسل قرحه کهنه را علاج می نماید. مفاصل: سرگین گاو ماده بر عرق النسا ضماد نهند سودمند است. پشك بز و بویژه بز کوهی مخلوط با پیه خوک داروی نقرس و عرق النسا است. اگر پشك خشك خوک را با سرکه آمیزند و بخورند سستی ماهیچه را برطرف می نماید و اگر با موم و روغن گل معجون سازند و ضماد کنند پیچش پی و همه تصلبات را از بین می برد. مدفوع کبوتر داروی درد مفاصل است. پشك بز علاج سخت شدن مفاصل است و آزمایش کرده اند و اگر پشك بز با سرکه مخلوط باشد یا با آرد جو قاطی شود به گواهی جالینوس که خودش آزمایش کرده سفتی مفاصل را نرم کند و برای کسی که گوشت سفت و خشك دارد نافع تر است. سر: اگر پهن الاغ را بو کنند خون دماغ شدید را علاج کند. اگر بفشزند و افشره پهن الاغ را در بینی چکانند خون دماغ بند آید. مدفوع کبوتر داروی سعه است. جالینوس گوید:

مدفوع کبوتر وحشی با تخم ترتیزك بری داروی نوعی سردرد است که آن را کلا هخود (بیضه) خوانند.

سرگین گاو ماده علاج ورمهای پشت گوش است. چشم: زبل و رل و بزجه و تمساح (سوسمار آبی) داروی سفیدی چشم است. مدفوع کبوتر و گنجشک نیز داروی سفیدی چشم است. و مدفوع پرستو در این زمینه از همه مؤثرتر است و من خودم آزموده‌ام و با عسل مخلوط کردم. زبل موش چرك قرنيه و رمی که در زیر قرنيه گرد آید از بین می‌برد و آزمایش شده است. سینه: پشك خوك همراه آب و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۴۳

شراب علاج خون برآوردن و پهلودرد است. سگاله سگ که بعد از خوردن استخوان آید و به کام اندایند علاج خناق است. مدفوع کودکان نیز همین تأثیر را دارد بشرطی که کودک قبلا نان و لوبیا گرگی (ترمس) بخورد که مدفوعش بسیار بدبوی نباشد. اگر این دارو را بکار برند شاید نیازی به رگزنی نباشد.

سرگین گاو ماده را بخور کنند درمان سینه است و علاج سل و غیره می‌باشد. اندامان غذا: پشك بز و بویژه بز کوهی با مقداری ادویه جات (ابزار ديك) مخلوط کنند و بخورند در علاج یرقان مفید است و آزموده شده است. پشك بز به همراه ديك ابزار باشد، ضماذ شود، یا تناول گردد در مداوای استسقا نافع است. لیکن باید ضماذگذاری یا اندودن آن در آفتاب صورت گیرد. اندامان دفعی: سرگین گاو نر بخورش برآمدن زهدان را علاج است. پشك بز و بویژه بز کوهی با بعضی از ديك ابزارها مخلوط شود و تناول گردد خون حیض را روان سازد، بچه را بیندازد. سختی سپرز را برطرف کند. پشك بز را خشک کنند و بسایند و بویژه اگر با کندر همراه باشد علاج خون‌ریزی زهدان است و آزمایش شده است. مدفوع مرغ خانگی داروی قولنج است. مدفوع گرگ را در آب حل کنند، یا در آب بپزند، یا در ديك ابزارهای در روغن جوشیده ریزند و تناول کنند در علاج قولنجی که از اثر ورم نباشد مفید است. اما اگر مدفوع گرگ را از خار یا گیاه که بر زمین است برچینند و مدفوع سفیدرنگ و نتیجه خوردن استخوان باشد در علاج قولنج مفیدتر است. از این بهتر آن است که مدفوع وصف شده در بالا در پوست گرگ یا در مقداری از پشم گوسفندی که از چنگ گرگ رها شده یا در پوست کل پیچند و بر تهیگاه بیاویزند. یا اینکه به همان روش که جالینوس عمل کرده داروی مزبور را در ظرفی نقره‌ای کنند و بر تهیگاه آویزه باشد؛ در علاج قولنج تأثیربخش است. اگر مدفوع وصف شده گرگ را تناول کنند و همان دستور جالینوس را بکار برند قولنج را بکلی منع کند یا اقلا يك درجه آن را تخفیف دهد زیرا خشکاننده است. مدفوع مرغ مردارخوار (رخم) بخورش بچه را بیندازد. زبل موش با کندر شربت گردد و تناول نمایند سنگ کلیه را خرد کند و اگر بردارند شکم کودک را روان سازد. با مدفوع کبوتر حقه‌شده، از درد قولنج مفید است. سگاله‌ای که نتیجه خوردن استخوان باشد. حقه‌اش یا با شیری که همراه آهن یا شن جوشیده باشد و بخورند از اسهال و قرحه روده سودمند است. شنیده‌ام که برداشتن پشك فیل مانع بارداری زنان می‌شود. زهرها:

پشك بز و بویژه بز کوهی با سرکه و شراب بپزند پادزهر حشرات است. و چنانکه جالینوس فرموده علاج مارگزیده هم هست. پهن الاغی که می‌چرد- در دشت علف برمی‌چیند- بعد از آنکه خشک شد با شراب آمیزند بهترین پادزهر

نیش کژدم است. مدفوع مرغ خانگی پادزهر قارچ سمی است. و آزموده شده که همین دارو خلط غلیظ و لزج را خرد می‌کند. در پشک بز جاذبیتی هست که سم زنبور را بیرون آرد.

سرگین گاو نر را بسوزانند پشه از دودش گریزان است.

زیتون:

درختی است تنومند که در برخی از سرزمینها می‌روید. از زیتون روغن می‌گیرند. روغنی که از زیتون نارسیده گیرند نامش زیت انفاق است و آنچه از زیتون رسیده و زیتون میانه رسیده و نارسیده بدست آید زیت است و بس. زیتی که از زیتون میانه رسیده و نارسیده گرفته می‌شود در کنش هم میانه این و آن است. روغن را از زیتون کاشتنی و از زیتون وحشی می‌گیرند. روغن زیتون اگر کهنه باشد در

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۴۴

ضمادها تأثیر روغن گرچک و روغن ترب و روغن سیاه‌دانه دارد، لیکن از آنها گرم‌مزاج‌تر است و کنشش تقریباً کنش آهناست. اگر بخواهند به منظور دارویی شاخ و برگ زیتون را بسوزانند باید با عسل بیندایند.

گزینش: بهترین روغن زیتون که برای تندرستان مفید باشد روغن زیتون نارسیده است. بهترین انگم زیتون وحشی انگمی است که زبان سوز است. اگر زبان را نگیرد بیهوده است. مزاج: روغن زیتون نارسیده در اول سرد و خشک است. روفس گوید رطوبت دارد. روغن زیتون رسیده گرم معتدل است و گرایش به رطوبت دارد. اگر شسته شود در خشکی و تری معتدل گردد و از حرارتش می‌کاهد. بطور عموم زیتون رسیده گرم است و روغنش مایل به تری است. زیتون کال سرد معتدل است. چوب و برگ زیتون سرد است. اگر روغن زیتون کال بسیار کهنه باشد هم مزاج روغن زیتون شیرین است. خاصیت:

همه نوع از روغن زیتون تن را توان بخشد. جنبش را زیاد کند. پالاینده است. روغن زیتون وحشی را در ظرفی مسین بجوشانند تا منعقد شود تقریباً قوت شیره فیلزهره را پیدا می‌کند. آب زیتون نمک‌سود از نمکاب بهتر تنقیه می‌کند. روغن زیتون کهنه تند است اما بدان اندازه نیست که زبان گز باشد. زیتون کمتر تغذیه دهد. آرایش: برگ زیتون وحشی برای کژدمه خوب دارویی است. و بر تن مانند بازدارنده عرق است. روغن زیتون وحشی در بسیاری از کنشها با روغن گل برابر است. روغن زیتون وحشی موی را نگه می‌دارد و نمی‌گذارد زود سفید شود. اما بشرطی که هر روز استعمال کنند. دمل و جوش: ضماد زیتون وحشی در علاج باد سرخ و مورچه و (شری- جوش خرد و با خارش و التهاب). مفید است، ورم گرم را می‌گدازد. چوب تر زیتون را آتش بزنند و خونابه‌ای که از آن می‌تراود داروی گری و قوباء است.

رسوب غلیظ روغن زیتون و بویژه اگر با برگ زیتون مخلوط گردد ورم گرم غده را دواست. زخم و قرحه: روغن زیتون نارسیده وحشی، در علاج قرحه تر، قرحه خشک، گری مفید است. برگ زیتون وحشی داروی باد سرخ، بیماری مورچه، جوشهای مسری، جوشهای پلید، جوشهای چرکین و شری است. قسمت غلیظشده رسوبی زیتون را با مازریون مخلوط کنند گری و حتی گری چهارپایان را شفا دهد. سوختگی را با زیتون پرورش یافته در نمک آب ضمد کنند تا اول نمی‌زند، و چرک پلید را می‌زداید.

انگم زیتون وحشی در علاج گری چرکین و قوباء مفید است و ضمن داروهای مرهم زخم است.

مفاصل: حقه با آب زیتون نمک‌سود- زیتون شور- داروی عرق النسا است. روغن زیتون شسته داروی درد پی و عرق النسا است. کسانی که نقرس دارند با روغن زیتون کهنه جای نقرس را بیندایند نفع بینند.

سر: برگ زیتون را در آب غوره بجوشانند تا در پرمایگی چون عسل گردد و بر دندان کرم خورده بگذارند دندان را برمی‌کند. روغن زیتون وحشی در علاج سردرد همانند روغن گل است. افشره زیتون وحشی را خشک کنند و از آن قرص سازند و نگه دارند رطوبتهای گوش را درمان کند. مضمضه کردن با روغن زیتون وحشی خونریزی لثه را بازدارد و دندانهای لق را استوار سازد. انگم زیتون وحشی را آگنه دندان کرم خورده کنند مفید است. روغن زیتون کژدمی^{۳۷}، بهترین قطره معالج درد گوش است. برگ زیتون را

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۴۵

بخایند برای از بین بردن جوشهای زبان و دهان بد دارویی نیست. چشم: روغن زیتون کهنه را- شش ساله- در چشم کشند تیگرگی چشم از بین می‌رود. غلیظ شده رسوبی آن ضمن داروهای چشم است.

سوخته برگ زیتون برای چشم کار توتیا می‌کند. انگم زیتون تم و سپیدی چشم را دواست. و علاج بیماری قرنیه است. افشره برگ زیتون داروی (چشم برآمدن) برآمدگی چشم است و قرحه‌های قرنیه و آب‌ریزیهای چشم را علاج کند. در معالجه بیماریهای چشم برگ زیتون کاشتنی بهتر از برگ زیتون وحشی است. انگم زیتون دیده را جلا دهد. پلیدیهای چشم را می‌زداید. آب و سپیدی چشم را از بین می‌برد. سینه: بخور کردن زیتون سیاه همراه هسته‌اش علاج برنشیت و بیماریهای شش است.

اندامان غذا: رسوبی روغن زیتون را بر شکم مستسقی مالند مفید است. زیتون تنهای تنها دیرهضم است. زیتون درشت نمک پرورده اشتها آور، توانبخش معده می‌باشد و کیموس قبض بوجود آورد. زیتون روغن گرفته‌اش (محلل) از هر زیتونی زودهضم‌تر و گواراتر است. روغن زیتون کال با معده سازگار است. اندامان دفعی: قبل از غذا زیتون را با

^{۳۷} (۱) - کژدم را در روغن زیتون بمدت بیست و شش ماه نگاه می‌دارند و بعدا روغن را با کژدم بمدت چهل روز در آفتاب می‌گذارند. این دارو را (زیت العقارب) روغن زیتون کژدمها می‌گویند (تحفه).

آبکامه خورند شکم نرم گردد (ملین است). نه اوقیه زیتون را با آب گرم یا با آب جو سرکشند مسهل است. زیتون را با فیجن بپزند علاج پیچش روده (مغص) و کرم است و در قولنج ورمی نافع، و برای علاج قولنج دردی بدان حقه کنند. افشره زیتون را فرزحه (پرزه) کنند نزیف و رطوبتهای زهدان را قطع می کند. شکم را با ضماد زیتون و آرد جو ببندند اسهال مزمن را چاره کند. فراورده روغن زیتون کهنه با آب غوره چنانکه ذکر شد، اگر حقه کنند در علاج قرحه درونی پیزی و زهدان سودمند است. حقه با انگم زیتون ادرار بول و پرزه انگمش ادرار حیض کند و بچه را بیرون آرد. زهرها: زهرخورده اگر روغن زیت را با آب گرم بخورد با اینکه دلش بهم می خورد ولی از قوت سم می کاهد. شنیده ام که انگم زیتون وحشی زهری است کشنده.

زردوار: فکر می کنم که جدوار (ماه پروین) باشد.

زراوند (سراوند):

دیسقوریدوس گوید: نام زراوند نامی است قدیمی و بعد از این نام بعضی آن را (ارسطن) ^{۳۸} گفته اند که به معنی سرآمد است و کلمه (لوخوس) را بدان افزوده اند که به معنی زن تازه زائیده است. و جمله (ارسطن لوخوس) به معنی بافایده ترین دارو برای زن تازه زائیده می باشد. هم از این گیاه نوعی دیگر هست که ماده است و گرد و آن را غلتان (مدحرج) خوانند. برگ زراوند به برگ عشقه می ماند. بویش کمی تند و خوش. برگش تا اندازه ای مستدیر و نرم است. رشته های زیاد دارد و همه از یک بیخ برخاسته اند. شاخه هایش دراز است و گلش سپید، تو گویی گل عاقرقرا (اکرکه) است. آن نوع از زراوند که وسط گلش سرخزنگ است بدبوی می باشد. نوعی دیگر از زراوند هست که آن را نر و مقابل غلتان ماده دانند و (فطولندس) خوانند. این نوع دارای برگهایی است از برگ غلتان درازتر و شاخه هایش باریک و به اندازه یک و جب طول دارند. گل زراوند نر بنفش رنگ است و گلهایی که به گل

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۱۴۶

درخت گلابی می مانند بسیار بوی بد می دهند. بیخ زراوند غلتان از بسیاری ریشه هایی که دارد به شلغم می ماند. بیخ زراوند دراز به درازی یک و جب و بیشتر از یک و جب و به ستبری انگشت است و بیخ زراوند غلتان و زراوند دراز هر دو راه راه است. و مزه هر دو تلخ و خوش بو است. نوعی دیگر از زراوند هست که آن را زراوند خوشبوی گویند.

شاخه هایش باریک و پر برگ و برگش تقریباً مستدیر و به برگ گیاه همیشه بهار شبیه است و گلش به گل فیجن می ماند. بیخ این نوع از زراوند بسیار دراز و باریک است و پوسته ستبر دارد و بوی عطر می دهد و عطاران آن را در آماده کردن روغنهای بکار می برند. برخی چنین پنداشته اند که زراوند دراز به (نعنع الکرم) ^{۳۹} می ماند. و زراوند غلتان را نیز قسم ماده از تیره زراوند دراز می پندارند. و به عقیده آنان زراوند غلتان (نخود الوندی) که جنس ماده زراوند است

^{۳۸} (۱) - زراوند: ارسطولوخیال (معین).

^{۳۹} (۱) - پودینه باغی

برگش همانند برگ عشقه است که عشقه از تیره لبلاب است. بوی تند و خوشی دارد و تقریباً مستدیر است و طعمش کمی تند می‌باشد.

مزاج: همه انواعش در سوم گرم و در دوم خشک است. خاصیت: زداینده، لطافت‌بخش، بازکننده، نازک‌کننده، با کشش. که خار و پیکانها را جذب می‌نماید. نوع درازش در زدودن و گرمی بخشیدن دارای مقام اول است و از این روی در بازروانیدن گوشت و بهبودی بخشیدن به قرحه تأثیرش از همه بیشتر است. اما در بقیه کنشها غلتان مفیدتر است. زیرا در باز کردن و نرم نمودن یکه‌تاز است و در گرمی بخشیدن با نوع دراز برابر یا اندکی کمتر است. ولی بدون شك لطافت غلتان از آن قسم دراز بیشتر است و بهمین علت است که در فرونشاندن دردهای ناشی از باد کردن از همه مؤثرتر است. قسم سومی از اقسام زراوند از هر دو قسم: دراز و غلتان ناتوانتر است. آرایش: بهك را می‌زداید، دندان را جلا دهد.

چرك از دندان ببرد. رنگ را رونق بخشد، برای دندان غلتان از همه بهتر است. زخم و قرحه: قرحه‌های پلید و بدخیم و پوست‌انداز را تنقیه کند. و گوشت می‌رویاند. و برای بازآوردن گوشت نوع دراز بهتر از سایرین است. اگر زراوند را با زنبق بر قرحه‌های گود و گندیده نهند چرك و ریم را از بین می‌برد و گودی را پر از گوشت سالم می‌کند. مفاصل: همه انواع زراوند و بویژه زراوند غلتان (نخود الوندی) در علاج گسستگی ماهیچه مفید و جای نقرس را بدان اندایند و از سستی ماهیچه جلوگیری کند. و اگر بیماران نقرس تناول نمایند فایده بینند. سر: زراوند را با عسل در گوش چکانند چرك گوش را پاک کند و شنوایی را تقویت می‌نماید و نمی‌گذارد دمل در گوش پدید آید. زراوند و فلفل که باهم باشند ریختنی‌های مغز را خارج کنند. زراوند در علاج صرع مفید است و لثه را استحکام بخشد. سینه: زراوند و بویژه غلتان آن در مداوای برنشیت، در تنقیه سینه، در تسکین دادن پهلودرد اگر با آب قاطی شود و بخورند سودمند است.

اندامان غذا: داروی سکسکه است. همراه اسکنجبین علاج طحال است. و گاهی زراوند را با سرکه بر طحال مانند بسیار مفید است و در این علاجها غلتان از همه قوی‌تر است. اندامان دفعی: اگر يك درخمی از آن سائیده شود و با آب بخورند خلطهای بلغمی و مراری را بیرون راند و به پیزی فایده می‌رساند. اگر زراوند دراز- یا- زراوند غلتان با مر و فلفل آمیزد و تناول شود در تنقیه زائده‌های زهدان، پاک شدن خون تازه زائیده، روان ساختن خون حیض و بیرون آوردن بچه خوب دارویی است. تبها:

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۴۷

داروی تبالرز است. زهرها: پادزهر نیش کژدم است. و بویژه قسم دراز آن پادزهری‌اش بیشتر است.

گویند وزن دو درهم آن را با نوشابه‌ای بنوشند، یا آن را ضماد کنند و بر جای نیش گذارند گزند حشرات و زهرها را دفع کند. جانشین: جانشین غلتان به وزنش زرنباد و يك سومش بسباسه- چارگون- و نیم وزنش کوشنه. اما جانشین زراوند دراز نیم وزنش زرنباد و نیم وزنش فلفل است و کافی است که کار او را انجام دهند.

زمارة الراعی (بارهنگ آبی):

مزاج: گرم و خشک است و شاید این گرمی و خشکی در اول دوم باشد.

خاصیت: گویند هیجان را فرو نشاند. اندامان دفعی: برحسب آزمایش جالینوس در روغن جوشیده آن سنگ گرده را خرد کند. بعضی گویند در مداوای قرحه روده، پیچش و درد روده، درد زهدان، سودمند و ادرار بول و حیض کند و در علاج فتق مؤثر است. زهرها: يك مثقال یا دو مثقال تناول شود پادزهر خرگوش آبی و افیون و غیره می باشد.

زیب (مویز):

در بحث انگور مویز را نیز شرح خواهیم داد.

زهره:

گیاهی است که برگهایش عدسی باشد و شاخه‌هایش پایا و کم‌برگ. بیخ باریک دارد. در شوره‌زارهای گرم و آفتابی روید و در مزه‌اش شوری احساس می شود. نوعی دیگر از این گیاه هست که به همیشه بهار شبیه و رنگش ارغوانی و از آن دیگری خوش‌رنگ‌تر است. زهره اولی زخم را بهم آرد و بیرون ریختنی‌ها را نرم نماید. زهره دومی با اسکنجبین تناول شود داروی صرع است.

زوان (چچم):

می گویم زوان نامی است برای دو چیز: یکی از آن دو دانه‌ایست شبیه گندم آن را نان می کنند و زوان پرمایه می گویند. دومی دانه‌ای است بد و مستی آور. مقصود ما در اینجا همان زوان اولی است. گزینش: بهترین آن است که برگش ترد و زودشکن نیست. بلکه در خائیدن لزج است و مزه‌اش کمی به گسی می زند. و رنگش مایل به سرخ است. پولس گوید: زوان تقریباً در گرمی و سردی با گندم هم‌قوت است. زوان خشکننده و چسبنده است.

در اینجا فصل زاء پایان می یابد و مجموع داروهای این فصل بیست و هفت است.

فصل هشتم حرف (ح)

حضض (شیره فیل زهره):

حضض دو نوع است: حضض هندی که به پندار قوی شیره فیل زهره

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۴۸

می باشد دوم حضض مکی که نوع ساخته شده آن است. نوع سومی هم هست که بدل حضض و مغشوش است. و غش چنان ماهرانه صورت گرفته که آن را از حضض اصلی نتوان بازشناخت. مثلاً افشره زرشک را در آب می جوشانند تا منعقد می شود و مردم پندارند که حضض درست است. حضض هندی دارای قوتی است که تقریباً گوهرش آتشی لطیف و خاکی سرد است. حضض مکی به گفته دیسکوریدوس از درختی است خاردار که شاخه هایش سه ذراع و بیشتر از سه ذراع درازی دارد و میوه اش به فلفل شبیه و بهم چسبیده و صاف است و پوست زرد دارد و ریشه هایش بسیار است. و در جاهای سخت و دوردست می روید. برای بدست آوردن حضض:

۱- پوست درخت را دست نخورده از درخت می چینند و می کوبند و آبش را می گیرند. ۲- پوست درخت را در آب می پزند و بعد از پختن بیرون می آرند و باری دیگر بر آتش می گذارند تا منعقد می شود. گاهی این نوع پخته شده را غش می کنند. چنانکه درد روغن زیتون یا شیره افستین (خاراگوش) یا زهره ماده گاو را در حال پختن با وی می آمیزند. ۳- میوه درخت حضض را در آفتاب می گذارند و بعداً افشره اش را می گیرند. بهتر این سه نوع حضضی است که هرگاه بر آتش نمی گرگیرد و گاهی آن را خاموش کنی کفی برآرد که هم رنگ اجزای درونی آن باشد. گزینش: حضض هندی در سروکار داشتن با موی از مکی بهتر است و حضض مکی در معالجه ورمها از هندی مفیدتر است. مزاج: گرمی و سردی معتدل دارد و در دوم خشک است. خاصیت: در حضض هندی گدازندگی هست و اندکی گیرندگی و در علاج هر نزیفی مفید است. یعنی گدازندگی در درجه اول و خشکانندگی در درجه دوم و گیرندگی در حضض سومین درجه را دارد. علاوه بر این نیروی لطیف هم دارد. آرایش: موی را محکم کند و رنگ موی را سرخ گرداند و بویژه هندی در این زمینه قویتر از مکی است. لکه های سیاه صورت را می زداید.

و همه انواع حضض داروی کژدمه می باشند. ورم و جوش: داروی ورمهای سست و مورچگی است.

زخم و قرحه: قرحه پلید را دواست. مفاصل: مفاصل را استحکام بخشد. سر: در مداوای چرک و ریم گوش، قرحه گوش، زخم لثه و بیماریهای لثه بسیار سودمند و اگر کام را بدان بیندایند جوش دهان و زبان را خوب می کند. چشم: دواى رمد است، قرنیه را جلا دهد. تم چشم را از بین می برد. شفای گری چشم است. سینه: تناول حضض هندی علاج خون برآوردن و سرفه است. اندامان غذا: خوردن یا مالیدن حضض هندی بر بدن در علاج یرقان سیاه و طحال سودمند است و درخت حضض نیز در این زمینه مفید است و در اسهال معده نیز نافع است. اندامان دفعی: داروی ترکهای پیزی است. بخورند یا بردارند در علاج اسهال مزمن، اسهالی که از ناتوانی معده آید، دیزانتری مؤثر است و خون حیض را راه اندازد. میوه تازه و ترش در بیرون راندن بلغم آبی و شفا دادن قرحه های پیزی و بازداشتن خونریزی زنانه و علاج بواسیر سودمند است. زهرها: میوه اش در مقابل سمهای کشنده مقاومت می کند و

حضض هندی را تناول کنند گزند هارگزیده را خنثی سازد. جانشین: وزن آن فیل زهره و نیم وزنش نخل هندی (فوفل) و نیم وزنش صندل است.

حناء:

دیسقوریدوس گوید: حناء درختچه‌ای است که برگهایش بالای شاخه‌ها قرار گرفته و به برگ

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۴۹

زیتون شباهت دارند. لیکن از برگ زیتون بهتر و نرمتر و سبزرنگتر است. گل حنا سپید است و به گل اشنه می‌ماند و بوی خوش دارد. تخم حنا سیاه و شبیه به تخم گیاهی است که آن را یاس کبود (اقطی) خوانند. حنا را از سرزمینهای گرم می‌آورند. مزاج: در اول سرد و در دوم خشک است. آرایش: حنا و آب کندس را بر موی بیندایند موی را سرخ‌رنگ کند. خاصیت: دارای نوعی گدازندگی و گیرندگی است.

خشک کند و آزار نمی‌رساند و تحلیل می‌برد. بادشکن است و دهانه رگها را باز می‌کند. روغن حنا بسیار گرمی بخش و نرم‌کننده است. دمل و جوش: آب‌پز حنا در علاج ورم گرم و بلغمی و ورم پره بینی مفید است که می‌خشکاند. زخم و قرحه: آب‌پز حنا را بر سوختگی پاشند مفید است. گویند در معالجه زخم کار خون سیاوشان را می‌کند و برای معالجه استخوان شکسته حنای تنها یا داخل مرهم موم و روغن گل (قیروطی) سودمند آید. مفاصل: درد پی‌ها را تسکین دهد. در مرهم فالج و کشیدگی وارد است.

روغن حنا خستگی را از بین می‌برد پیه‌ها را نرمش بخشد و در شکستگی استخوان مفید است. سر: حنا و سرکه را بر پیشانی مالند سردرد تسکین یابد. حنا و سرکه در علاج زخم دهان و جوشهای زبان و پیرامون زبان مفید است. سینه: داروی ورم داخلی حجاب (شوصه) است و در مرهم خناق وارد است.

اندامان دفعی: درد زهدان را دوا است.

حماما (هل):

دیسقوریدوس گوید: درختی است تو گوئی خوشه‌ای چوبین است که درهم چنگ زده است. برگش بزرگ و پهن است و به برگ هزارگوشان شباهت دارد. گلش برنگ (ساذج) هندی است.

رنگ میوه طلاپی و رنگ چوبش شبیه یاقوت است. هل بوی خوش دارد. نوعی دیگر هست که درختش بزرگ و در جاهای مرطوب روید و از طلاپی‌رنگ نامبرده ناتوان‌تر است. میوه این نوع از درخت هل به سبزرنگی می‌زند در بسودن نرم است و چوب آن پاره‌پاره و در بوی آن چیزی شبیه به بوی فیجن بمشام می‌رسد. نوع سومی هم هست

که نه دراز است و نه پهن دارد. زودشکن است و رنگش تقریباً یاقوتی است. به هیئت خوشه‌ای نمودار می‌شود و میوه‌اش نرم و بویش پراکنده می‌شود. گزینش: نوع اول که طلایی‌رنگ و شاداب و ره‌آورد آرمن و تلخ‌مزه و خوش‌بو است از همه بهتر است. در درجه دوم آنچه چوبش سبزرنگ است و کم‌بوی و در جاهای مرطوب روید و از قسم سوم هرآنچه رنگش به سفیدی و سرخی گرایش دارد و پرمایه و صاف و گسترده و بی‌پیچ‌وخم و برهم آمده و زبان‌سوز و تندمزه و دیرشکن است بهتر از انواع دیگر است. بهتر آن است که آب شاخه‌ها را از یک‌بن‌گرفت تا مغشوش نشود. دیسکوریدوس گوید: بهترش سفید سفید یا سفید مایل به سرخی است که غلاف میوه پر از دانه و خوشه‌ای باشد و بوی تند و خوش بپراکند. و از یک‌رنگی پا فراتر نگذاشته باشد و مزه‌اش زبان‌گزر و کفکی در آن پدید نیامده باشد. کسانی هستند که گاهی ثمر گیاه (امومیس) را به جای هل قالب می‌کنند.

امومیس نیز همچون هل ره‌آورد ارمنستان و گلش به گل‌پونه کوهی می‌ماند و ثمرش بسیار به هل شبیه است ولی این هل تقلبی اعم از درخت و میوه از هیچ بویی، بویی نبرده است. اگر خواهی که درستی و نادرستی را بیازمایی دانه را بشکن که بوی خردشده‌ها گواهند. مزاج: در دوم گرم و خشک است. خاصیت: نازک‌کنند، می‌رسانند، قبض است و قوتش با قوت سوسن زرد برابر است. دمل و جوش:

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۱۵۰

ورم گرم را می‌رساند. مفاصل: نفرس‌داران از آب‌پز هل بنوشند یا در آن بنشینند فایده بینند. سر:

سرگرانی آرد، سردرد بدنبال دارد، خواب‌آور است. برخی گویند اگر بر پیشانی مالند سردرد را دواست.

هل از جمله داروهای مستی‌آور و خواب‌آور به شمار می‌آید. چشم: آب‌پزش درمان رم‌گرم است.

سینه: ورم سرد حجاب حاجز را برطرف می‌نماید. اندامان غذا: بندآمدگی‌های راه کبد را باز کند، آب‌پزش را در بیماریهای کبد خورند. هل زودهضم‌تر از سوسن زرد است. اندامان دفعی: حیض و بول را روان سازد. درد زهدان و قرحه زهدان را برطرف می‌نماید کسی که درد کرده دارد در آب‌پزش بنشیند و زنی که زهدانش بیمار است آب‌پزش را تناول نماید و در ورم درونی نیز نافع است. زهرها: ضماد هل و ریحان پادزهر نیش‌کژدم است.

حرف (تخم ترتیزک بیابانی، شاه‌تره):

دیسکوریدوس گوید: بهترین ترتیزک در سرزمین بابل می‌روید که قوتش همدیف قوت خردل و تخم ترب است. و گویند که تنها ترتیزک با خردل و ترتیزک آبی برابر است. برگش که رطوبت دارد از تخمش کم‌نیروتر است. لیکن برگ خشکش تقریباً همان تأثیر را دارد و به تخم نزدیکی پیدا می‌کند. مزاج: تا به سوم می‌رسد گرم و خشک است. خاصیت:

گرمی‌بخش و تحلیل‌بر و رساننده و نرمش‌دهنده است و ریم و چرک‌گری را خشک می‌نماید. آرایش: خوردن یا مالیدن آن موی را از ریزش بازمی‌دارد. دمل و جوش: داروی ورم بلغمی است، با آب و نمک ضماد شود دملها را شفا بخشد.

زخم و قرحه: در علاج گری چرکین و قوباء مفید است. با عسل همراه باشد جوش عسلی را از بین می‌برد و پلیدی آتش فارسی را براندازد. مفاصل: خوردنش، ضمادش که همراه سرکه و قاوت جو باشد داروی عرق النسا است. اگر بیماری عرق النسا همراه با اسهالی باشد که خون در مدفوع دیده شود. این دارو را حقنه کنند فایده دارد. و در علاج سست بودن همه پیهها بسیار سودمند است. سینه:

شش را تنقیه کند، داروی برونشیت است. تخم ترتیزک در داروهای برونشیت وارد است. از آنجا که دارای قوت قطع‌کننده و نرمش‌دهنده است آن را با سوپ بیامیزند برای برونشیت بسیار خوب است. اندامان غذا: معده و کبد را گرمی دهد، ستبری طحال را از بین می‌برد و بویژه اگر با عسل ضماد شود. با معده ناسازگار است و شاید علت سوزش‌دهندگی زیاد باشد که در او است. اشتها آور است. اگر مقدار يك (اکسوئافن) از آن تناول نمایند زرداب را قی کنند و از راه مدفوع بیرون آید. و تنها سه‌چهارم یک‌درهم هم این کار را می‌کند. اندامان دفعی: شهوت‌انگیز و گرم‌کش است، حیض را روان سازد. بچه را بیندازد.

در روغن جوشیده‌اش بندآور شکم است. و بویژه اگر ناکوبیده باشد چه سائیدن لزجی آن را از بین می‌برد. در علاج قولنج مفید است. اگر مقدار چهار یا پنج درهم کوبیده آن را با آب گرم بنوشند مسهل و بادشکن روده‌ها است. بعضی گویند: ترتیزک بابلی را اگر مقدار يك (اکسوئافن) تناول کنند زرداب را از بالا و پایین بیرون راند. و شاید سه‌چهارم درهم این کار را انجام دهد. زهرها: تناول آن یا ضمادش با عسل پادزهر حشرات است و اگر بسوزانند حشرات از دودش گریزانند.

حاشا (آویشم):

دیسقوریدوس گوید: گیاهی است که بیشتر مردم آن را می‌شناسند. درختچه‌ای است

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۵۱

خاردار و کوچک. حجمش در اندازه‌ایست که می‌توان در پنبه پیچید و فتیله چراغ ساخت. برگهای ریز و باریک دارد. و بر سر شاخک‌ها گل‌های بنفش‌رنگ خودنمایی می‌نمایند. آویشم اکثرا در سنگلاخها و بلندیها روید و هرآنچه در بلندیهاست گلش سفید مایل به سرخی است. چوبش باریک و به چوب گزنه دشتی شبیه است و گل آن مستدیر است. مزاج: گرم و خشک تا به سوم می‌رسد. روفس گوید آویشم از پونه خشک‌تر است. خاصیت: گدازنده و قطع‌کننده است و خون لخته شده را هم پارچه‌پارچه می‌نماید.

و تا آن اندازه گرمی دارد که لرزش زمستانی را از بین می‌برد. آرایش: زگیلها را می‌گدازد. ورم و جوش: ضمادش با سرکه داروی ورمهای تازه بلغمی است. مفاصل: تناول آن در علاج ناتوانی پی‌ها خوب است. و ضمادش با قاوت و شراب علاج عرق النسا می‌باشد. نوشیدنش درد انتهایی دنده‌ها را از بین می‌برد. چشم: بنا به گواهی دیسقوریدوس

اگر آویشم را با غذا همراه کنند قوت نظر را نگه دارد و کم سویی را از بین ببرد. سینه: سینه و شش را می‌پالاید و در خون برآوردن کمک کند. و آب‌پز آن مسکن درد انتهای دنده‌هاست بشرطی که با عسل باشد و بلیسند. و از قوت خشکنده‌ای که دارد خون برآوردن را بازدارد. اندامان غذا: در هضم مددکار است. شربت آن سوءهاضمه را از بین می‌برد. و کسانی که بسیار کم‌اشتها هستند به اشتها می‌آیند. اندامان دفعی: بول و حیض را راه اندازد. کرم را بیرون راند. تناول دو درهم تا چهار درهم بلغم را بدون هیچ آزاری بیرون دهد و اسهالش کافی و مفید است.

خسک (خسك، سه کوهك):

دیسقوریدوس گوید: دو نوع خسک هست اولی برگش به برگ خرفه می‌ماند و از برگ خرفه باریکتر است. چوبه‌های لوله‌ای دارد که بر زمین پهن شده است. و همراه برگها خارهای چسبنده-خلنده- و سخت است. این نوع در ویرانه‌ها اکثراً می‌روید. نوع دومی خسک نمناک است که در جاهای مرطوب و کنار آبها روید. ساقه پایا دارد و برگش پهن‌تر از خار و خارها را می‌پوشاند و دیده نمی‌شوند. طرف بالایی ساقه ستبرتر از طرف پایینی است. و بر سر این نوع چیزی باریک، به باریکی مو روئیده که به دانه خوشه جو می‌ماند و برش همچون بر خسک اولی سخت است. هر دو نوع خسک سردی رسانند. مردمانی که در کنار رودخانه (سطرموس) زندگی می‌کنند چرای چهارپایان خود را از خسک سبز تأمین می‌نمایند. و هرگاه خسک شد بر آن را چون گندم نان می‌کنند. نانش شیرین و غذادهنده و سزاوار خوردن است. عموماً گوهر خاکی در خسک بیابانی بیشتر و گوهر آبی در خسک کاشتنی بیشتر است و از آنجا که گوهرش تر است سردی بسیار ندارد. و از آنجا که گوهر خشکی هم دارد سردیش چندان کم نیست. مزاج: بقول دیسقوریدوس هر دو نوع خارخسک سرد و خشکند. دیگران گفته‌اند در اوایل اول گرم و در اول خشکند و تقریباً هم مزاج خسک سرزمین خودمان است. خاصیت: از آنجا که گیرنده و رساننده و نرمش دهنده است ریزش مواد را باز می‌دارد. دمل و جوش: مانع ورم گرم و ریزش مواد است و برای ورمهای گلو داروی خوبی است. زخم و قرحه: خسک آمیخته با عسل در علاج قرحه گندیده و بازرویاندن گوشت سودمند است. سر: در علاج قرحه‌های گندیده لته نافع است.

چشم: آبش را در چشم چکانند خوب است. اندامهای تنفسی: ورمهای پیرامون گیر ماهیچه گلو را

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۵۲

معالجه می‌نماید. اندامان راننده: شهوت‌انگیز، خردکننده سنگ‌گرده و آبدان است. افشرداش تأثیر خود او را دارد. و در علاج عسر البول و قولنج مفید است. زهرا: دو درهم از بر خسک بیابانی پادزهر مارگزیده و دو درهم آن با شراب پادزهر سمهای کشنده است. آب‌پزش را پباشند کیک را از بین می‌برد.

حرمِل (اسفند):

نیاز به معرفی ندارد. خاصیت: تقطیع کند و نرمش دهد. مفاصل: مخلول آن را بر مفاصل مانند درد مفاصل را از بین می‌برد. سر: مستی‌آوری است همانند شراب. چشم: دیسکوریدوس گوید: سائیده اسفند را با عسل و شراب و زهره کبک یا زهره مرغ خانگی و آب رازیانه مخلوط کنند کم‌سویی را از بین می‌برد. اندامان غذا: دل بهم خوردن بدنبال دارد. اندامان دفعی: بخورند یا مخلولش را بمالند ادرار بول و حیض کند و در علاج قولنج سودمند است.

حلتیت (شیره انگدان):

دیسکوریدوس در کتابش آورده است که حلتیت انگم انگدان است. و گوید:

بیخ و ساقه انگدان را نشتر می‌زنند و شیره‌اش را می‌گیرند و حلتیت خشک شده آن شیره می‌باشد. صمغ انگدانی که ردآورد سرزمین (قورنیا) باشد همین که زبان از آن بچشد بی‌درنگ در تمام بدن چیزی پیدا شود که به گری خشک شبیه است این نوع از صمغ انگدان بدبوی نیست و از این رو چشیدنش در دگرگونی بوی خوش دهان بسیار مؤثر نیست. نوعی دیگر از حلتیت را از سوریه یعنی از دمشق می‌آورند که کم‌تأثیرتر از صمغ انگدان (قورنیا) پی است. در هر دو نوع این صمغ می‌توانند تقلب کنند بطوری که قبل از خشک شدن شیره، شیره سکینه یا آرد باقلی را به آن می‌آمیزند. نوع تقلبی آن را می‌توان از راه چشیدن و رنگ و بوی شناخت. برخی از مردم گیاه انگدان را (سلقیون) گویند و شیره بیخ آن را که مشهور به (محروث) است (عنطارث) می‌نامند. در قوت و تأثیر، اول شیره، دوم برگ، سوم ساقه است.

و در سرزمین (لونیه) گیاهی بدست می‌آید که تماما شبیه بیخ انگدان است. لیکن از بیخ انگدان باریکتر و مزه‌اش تند است و هیچ شیره و صمغی ندارد. آن گیاه را (مأخوذ السف) گویند^۴ و در تأثیر با بیخ انگدان برابر است. عموماً حلتیت دو نوع است یکی بدبوی و دومی خوشبوی. لیکن تندبوی نیست. حلتیت بدبوی از حلتیت خوشبوی آتشی مزاجتر و در همه حالات از آن گرمتر است و از این تیره حلتیت گرمترش حلتیت (قبروان) است. گزینش: بهترینش آن است که رنگش مایل به سرخی و صاف و روشن است و آن را (مر) می‌گویند. بوی تندی دارد و بویش به بوی گندنا شبیه نیست و رنگش سبز نمی‌باشد و چشیدنش بدمزه نیست و به آسانی می‌گدازد و هرگاه آب شود رنگش سفید است. مزاج: در اول چهارم گرم و در دوم خشک است. خاصیت: بادشکن. از گدازندگی که دارد باد را از بین می‌برد. و با این همه خودبخود بادزا است. قطع‌کننده است و خون لخته شده درونی را تحلیل برد. آرایش: با سرکه و فلفل مخلول شود داروی داء الثعلب است. اگر با غذا بیامیزند رنگ را زیبا کند و زگیل‌های میخی را برکند. دمل و جوش: اگر ورم پلید و کشنده را با نیشتر بدرند و حلتیت در آن آگند سودمند است. در

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۵۳

علاج دملهای درونی محسوس و غیر محسوس خوب است. زخم و قرحه: داروی قوباء است. مفاصل:

^۴ (۱) - مأخوذ السف - گرد خوردن. سائیده‌اش را می‌خورند.

حلتیت را با آب انار نوشند داروی گسستگی در ماهیچه است. گویند اگر مقدار يك (انولوس) حلتیت با موم مخلوط کنند و قورت دهند یا با فلفل و فیجن و شراب بخورند درد پی‌ها را از قبیل کشیدگی و فالج معالجه می‌نماید. سر: تنها حلتیت یا حلتیت مخلوط با کندر آگنه دندان کرم‌خورده شود. یا بر دندان دردمند گذارند درد تسکین یابد. در معالجه صرع همان کنش فاوانیا را دارد. و اگر بدان غرغره کنند کرم را از گلو برمی‌کند. چشم: در سرآغاز آب آوردن با غسل به چشم کشند خوب است. سینه: در آب حل شود و بنوشند فوراً صدا را صاف می‌کند. زبری دیرینه پای گلو را شفا دهد. اگر با تخم‌مرغ خورند داروی سرفه دیرپا و ورم حجاب حاجز است و در علاج ورم زبان کوچک تأثیر زاج بلوری دارد. اندامان غذا: اگر با انجیر خشک بکار برند داروی یرقان است. و حلتیت با معده و کبد ناسازگار است و به این دو اندام زیان می‌رساند. اندامان دفعی: شهوت‌انگیز است. داروی یواسیر است. بول و حیض را روان سازد، مغص را تسکین دهد. قرحه روده را دوا کند. پولس پندارد که کمی روانی همراه قبضی دارد. و گروه اطبا برآنند که حلتیت در علاج اسهال سرد و کهنه سودمند است. تبها: در علاج تب سه در میان بهترین دارو است. زهرها: ضماد و تناول و پاشیدن محلولش با روغن زیتون پادزهر هارگزیده و نیش حشرات و بویژه نیش کژدم و رتیل است و گزند سهام^{۴۱} ارمنی را دفع کند و در بعضی از سمهای دیگر سودمند است.

حنظل (شرنگ، هندوانه ابو جهل):

شرنگ که معروف است بر دو نوع است: نرم و ماده. شرنگ نرم الباقی است و شرنگ ماده سست و سفیدرنگ و نرم است. گزینش: سفید بسیار سفید و نرم بسیار خوب است. سیاهش بد است و سختش بد. باید وقتی آن را می‌چینند پیهش را فوراً بیرون نیاورند بهتر آن است چنانکه هست دست‌نخورده بماند. چون در غیر این صورت از تأثیرش می‌کاهد. هنگامی باید شرنگ را به منظور دارویی از بوته چید که رنگ سبزش به زردی می‌زند، چه اگر تمام سبز باشد یا بکلی زرد شود از تأثیرش می‌کاهد و کاری از آن بر نمی‌آید. گویند نباید پوست و تخم شرنگ را بکار ببرند و گویند اگر بوته‌ای تنها شرنگی ثمر داشته باشد نباید آن را به کار گرفت زیرا در این صورت سم قاتل است. شرنگ لیفی که همان شرنگ نرینه است قوی‌تر از شرنگ مادینه می‌باشد که سست و نرم است. باید در سائیدنش بسیار کوشند و فریب نخورند که بسیار سائیده‌اند باید بطور یقین منتهای سائیدگی نمودار شود. زیرا کمترین تکه‌ای که به دشواری به چشم دیده می‌شود همین که با نم برخورد نمود می‌آماسد و به پیرامونهای معده و پیچ‌وخم روده چنگ اندر زند و ورم بدنبال دارد. پس بهتر آن است که اولاً آن را خوب بسایند و بعداً آب غسل بر آن پاشند تا خیس می‌شود. باز آن را خشک کنند و باز بسایند. دفع گزند شرنگ و بر سر حال آوردنش با کتیرا و صمغ عربی است و صمغ در این باره از کتیرا بهتر است. زیرا صمغ در خنثی کردن اثر این دارو نیرومندتر از کتیرا است. مزاج: گرم است و در سوم خشک. اسحق کندی:

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۱۵۴

^{۴۱} (۱) - تیر زهرآلود.

پندارد که سرد و تر است و یقیناً اشتباهی بزرگ فرموده است. خاصیت: گدازنده، تکه کننده، بسیار جاذب، برگ سبز آن خون دماغ را بند آورد. آرایش: در مداوای جذام و واریس- پاغر- بر پوست مالند مفید است. دمل و جوش: برگ شادابش ورمها را می‌رساند و تحلیل می‌برد. مفاصل: در علاج درد پی و مفاصل و عرق النسا و نقرس سرد بسیار مفید است. سر: مغز را می‌پالاید. بیخ شرنگ را با سرکه بپزند و مضمضه کنند درد دندان را فروشانند. یا اینکه شرنگ را دو نیم کنند و هرچه در میان دارد دور اندازند و همین پوست تهی را پر از سرکه کنند و بر خاکستر گرم گذارند تا می‌جوشد. آن سرکه را در دهان گردانند مسکن درد دندان است. شرنگ را در روغن زیتون بجوشانند آن زیتون را در گوش چکانند احساس صداهای گوش را از بین می‌برد. و کشیدن دندان را آسان کند. نفس کش و سینه: در علاج بلندنفسی (انتصاب النفس) بدان قی کنند بسیار خوب است. اندامان غذا: بیخ شرنگ در علاج استسقا خوب است و با معده ناسازگار می‌باشد. اندامان رانده: در بیرون راندن بلغم پرمایه- غلیظ- از مفاصل و پیه‌ها ویژگی دارد. و زرداب را نیز روان سازد و برای علاج قولنج تر و قولنج بادی دارویی است بسیار سودمند و شاید خون را هم بیرون آورد. شرنگ فرزجه شود بچه را در رحم می‌کشد. از آنجا که در روده ماندگار نیست و بسیار زودگذر است تلخی‌اش تأثیر چشمگیری بر روده ندارد. شرنگ در مداوای بیماریهای گرده و آبدان مفید است و نسخه داروئیش چنین است: شرنگ را خرد کنند و بسایند- یا اینکه مغزش را از طرف بالایی بیرون آورند و کالبد تهی شده را پر از رب انگور یا شراب شیرین و کهنه کنند و يك شبانه‌روز بماند- یا اینکه بر خاکستر آتش گذارند و تا می‌توانند بسیار خوب آن را بسایند و آنگاه به بیمار تجویز می‌کنند. مقدار تناولی آن وزن دو (کرمه) یعنی وزن دوازده قیراط است. زهرها: شرنگی که هنوز به رنگ سبز است و چیده شده زیاد از اندازه مسهل و زیاد از لازم قی آور است بیمار را آزار دهد و شاید کشنده باشد. شرنگی که یگانه ثمر بوته است دو دانگش کشنده است و يك دانگ از پوست و دانه‌اش نیز سم است. بیخ شرنگ پادزهر مار است. و در خنثی کردن سم کژدم بهترین پادزهر است. مردی عرب می‌گفت کژدم از چهار جای نیشم زد یکدرهم بیخ شرنگ خوردم فوراً خوب شدم ... پاشیدن آب‌پزش در این‌باره هم نافع است.

حص (نخود):

نخود عموماً دو نوع است. کاشتنی و بیابانی. و جنس نخود برنگهای گوناگون دیده می‌شود. نخود سفید، نخود سرخ، نخود سیاه، نخود گاودانه‌رنگ. نخود بری تندمزه‌تر و تلختر از نخود کاشتنی است و بیشتر گرمی‌بخش است، و در تأثیر دارویی با نخود کاشتنی برابر است. لیکن غذایی که در نخود کاشتنی است بهتر از غذایی است که در نخود بیابانی موجود است. مزاج: نخود سفید در اول گرم و خشک است. و نخود سیاه از آن قوی‌تر است. خاصیت: هر دو نوع نخود بازکن و نرمی‌بخش و تکه کننده هستند. نیروی غذایی که در نخود موجود است از نیروی غذایی باقلی بیشتر و چسبنده‌تر است.

همه انواع نخود بهترین غذای شش است. نخود تر از نخود خشک فضولات بیشتری بوجود می‌آورد.

آرایش: خوردن و پاشیدن آب نخود در زدودن كك مك و زیبا کردن رنگ مؤثر است. دمل و جوش: در علاج ورم گرم، ورم سخت، ورم غده‌ها و سایر ورمها مفید است. زخم و قرچه: روغن نخود داروی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۵۵

قوباء است. آرد نخود قرچه‌های پلید و سرطانی و خارش را دوا کند. مفاصل: علاج درد پشت می‌باشد.

سر: جوشهای تر سر را از بین می‌برد. خیس شده‌اش مسکن درد دندان، و داروی ورم گرم و سخت لثه و معالج ورمهای بیخ گوش است. سینه: صدا را صاف می‌نماید. از هر غذایی برای شش بهتر است و سوپ آرد نخود بسیار با شش سازگار است. اندامان غذا: آب‌پز نخود داروی استسقا و یرقان است. هر نخودی و بویژه نخود گاودانه‌ای رنگ و سیاه‌گرفتنگی‌های کبد و طحال را باز می‌کنند. خوردن نخود نه در آغاز غذا خوب است و نه بعد از پایان آن بهتر آن است که در میان غذا تناول شود. اندامان دفعی:

آب‌پز نخود سیاه همراه با روغن بادام و ترب و کرفس سنگ آبدان و گرده را خرد می‌کند. و همه انواع نخود برای بیرون آوردن بچه از رحم خوب است. نخود برای قرچه آبدان بد است. بسیار شهوت‌انگیز است. و از این رو نخود را بخورد گشن چهارپایان و شتران دهند. نخود آب را ناشتا خورند در برخیزاندن ذکر بسیار قوی است. همه نوع نخود ملین است و گرفتنگی کلیه را باز می‌کند و بویژه نخود سیاه و گاودانه رنگ آن مؤثرتر است. بعضی گویند: نخود را در سرکه بخیسانند و ناشتا بنوشند و تا نیمروز صبر کنند کرم را می‌کشد. بقراط فرماید: در نخود دو گوهر موجود است که در پختن از دست می‌دهد. یکی شور است که ملین شکم و دومی شیرین که بول را روان سازد و در آن گوهر شیرین بادزایی هست که شهوت‌انگیز است.

حنطه (گندم):

نیاز به معرفی ندارد. گزینش: بهترین گندم آن است که در سختی و نرمی حالت متوسط داشته باشد. دانه‌اش درشت و چاق و تازه و صاف و رنگش میان سرخی و سفیدی باشد. گندم سیاه کم‌غذا است. مزاج: گرم است و در رطوبت و خشکی میانه است. قاوت گندم به خشک مزاجی مایل است. خاصیت: گندم درشت و سرخ‌رنگ غذای زیاد دارد. گندم پخته دیرهضم و بادزا است ولی بعد از گوارش غذایش زیاد است. آرد سفید تقریباً قوت نشاسته را دارد ولی از نشاسته گرم‌تر است. آردی که خود بخود لزج است با آردی که لزجی از صنعت - کار انسان - گرفته تفاوت دارد و اثر این دو لزج یکی نیستند. قاوت گندم به کندی سرازیر می‌شود و با باد زیاد همراه است. پس حتما شیرین‌مزه‌ای می‌خواهد که آن را زود به سرمنزل برساند و باید آن را با آب گرم شست تا باد پراکنده شود. قاوت کمتر خلط بوجود آرد. نشاسته سرد و تر و لزج است. آرایش: گندم رخساره را صفا دهد. آرد گندم و نشاسته و بویژه اگر با زعفران

باشد داروی لکه سیاه صورت است. اندامان غذا: قاوت گندم و جو بر معده گرانی می کنند. اندامان دفعی: گندم کال، گندم پخته که آرد نشده. یا در پختن حل نشده از قبیل گندم هریسه و همینطور هریسه هم خوردنش کرم تولید می نماید. زهرها: گندم کوبیده را بر هارگزیده نهند مفید است. و به عقیده من گندم را ناشتا بخایند و بر هارگزیده گذارند بهتر است.

حلیب:

داروی هندی است و به سورنجان سفید ماند. مزاج: در دوم گرم و خشک. مفاصل: تناولش داروی نقرس و درد مفاصل است. اندامان دفعی: بلغم پخته و خام را بیرون آرد، کرم کش است و کرم کدو را از بین می برد و خلطهای غلیظ را می راند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۵۶

حماض (ترشک):

دیسقوریدوس گوید ترشک چندین نوع است. ۱- نوعی ترشک در زمینهایی که خاک مایل به سیاهی دارند می روید. برگهای دراز و سرباریک و تیز دارد. در کشتزارها روید اگر بپزند خوش مزه است. ۳- قسمی در جنگلها روید برگری سخت و اطراف برگش صاف- بی دندانه- است و آن را (افسولاباین) گویند. ۴- نوعی ترشک هست که نرم است و بیابانی و به بارهنگ می ماند. ۵- قسمی از ترشک برگش همانند برگ مرزه و شاخههایی که تخم گرفته اند کوچکند و ترش مزه و سرخزنگ و تندمزگی هم در آن است. ۶- نوع ششمی هست که آن را (انقولیون) نامند و برخی آن را (لعنون) خوانند. و این نوع بزرگتر از آن قسم است که بیان نمودم. این نوع هم در جنگل روید و قوتش همان قوت سایر انواع ترشکها است. بعضی گویند: ترشک بیابانی همان است که آن را سلق بیابانی نامند و بگفته آنها همه ترشکهای بری ترش مزه نیستند و شاید برخی چنین باشند. ترشک بیابانی از ترشکهای دیگر در همه حالات قوی تر است. مزاج: در دوم سرد و خشک. تخمش در اول سرد و در دوم خشک است. خاصیت: قبض است. نوع بی مزه اش دارای اندکی گدازندگی است. ترش مزه قبض تر است.

آنکه بسیار ترش مزه نیست غذائیتش بهتر است. که این نوع به کاسنی شبیه است. همه انواع ترشک صفرا را برمی کند و خلط خوب و سازگار بوجود آورد. آرایش: بیخ ترشک با سرکه داروی پوست انداختن ناخن است. با شراب بپزد و ضماد شود. علاج لکه های سفید و قوباء است. ورم و جوش: ضمادش داروی خنازیر است و گویند که اگر بیخ آن را به گردن بیماری که خنازیر دارد ببندند از خنازیر شفا یابد.

زخم و قرحه: بیخ ترشک و سرکه داروی گری چرکین و قوباء است. آب پزیش با آب گرم یا ترشک و آب ترشک را در گرمابه به تن مالند خارش پوست را از بین می‌برد. سر: افشوره‌اش را در دهان گردانند درد دندان تسکین یابد. در شراب پیزند داروی دندان‌درد است و ورمهای بن گوش را از بین می‌برد.

اندامان غذا: ترشک که با شراب باشد داروی یرقان سیاه است. دل بهم خوردن را آرامش دهد، آرزوی گل خوردن را از بین می‌برد. اگر با سرکه پیزند و ضماد کنند و بر طحال نهند ورم طحال را فرو نشانند.

اندامان دفعی: ترشک و تخمش و بویژه تخم نوع بزرگش و گویند برگ همه انواع ترشکها را اگر پیزند و بخورند ملین است. و گویند تخمش قبض است. و بعضی بر این رأیند که تخم ناپخته ترشک ملین و لغزاننده است. بیخ کوبیده ترشک در علاج رطوبتهای زهدان مفید است. اگر با نوشابه‌ای بنوشند سنگ گرده را خرد کند. از آنجا که ترشک دارای ماده لزج است. از خراش روده و خشک شدن خیو جلوگیری می‌کند و با اینکه در منع خراش روده مفید است مواد را نیز می‌لغزاند. تخم ترشک را با آب و شراب آمیزند و خوشمزه سازند؟ قرحه روده و اسهال مزمن را دواست. تخم ترشک را بکوبند و بسایند و زنان بردارند رطوبتهای سایل زهدان هرچند مزمن هم باشند قطع شود. و اگر با شراب پیزند و بنوشند سنگ مثانه را خرد کند و حیض را روان سازد. زهرها: ترشک و بویژه بیابانی آن پادزهر نیش کزدم است. و اگر تخم ترشک را قبلاً بکار برند نیش حشرات و کزدم کارگر نیست.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۵۷

حشرف:

از تیره کنگر است^{۴۲}. (صمغ کنگر). مزاج: تا به دوم می‌رسد گرم معتدل و مایل به رطوبت است. خوزی گوید: در اول گرم و در دوم تر است. از قول جالینوس گویند که به رأی او حشرف در آخر دوم گرم است. و به عقیده من انواع بسیار دارد که مزاج آنها متفاوت است. خاصیت: تنقیه‌اش اندک و خشکاننده است و لطافتی هم دارد. خوزی گوید: سوداء پدید آرد و نفهمیده است. آرایش: محلول آن داروی داء الثعلب و با آبش سر شویند شپش کش است. بول بدبوی را ریزش دهد و در نتیجه بوی بد زیر بغل را هم می‌زداید. ورم: ورمها را فرو نشانند. زخم و قرحه: آبش داروی خارش سخت است. سر:

آبش شوره سر را از بین می‌برد. اندامان غذا: دل بهم می‌زند و بویژه حشرف کوهی بیشتر مؤثر است. و در دل بهم خوردن بیخ و صمغ آن که کرکند است فعالتر است. در فصل کاف کرکند را تفصیل می‌دهیم.

^{۴۲} (۱) - در اینجا کرکند نوشته شده. هم در همین فصل تکرار شده که کرکند را در فصل کاف می‌آورم. اما در فصل کاف عین همین دارو را کنگرزد نوشته‌اند که صحیح کنگرزد است و به معنی حشرف است.

اندامان دفعی: شهوت‌انگیز است. بول را راه اندازد. بول بدبوی را بیرون راند، ملین است. بلغم را خارج کند، و اگر با شراب خورند اکثرا شکم بند آرد.

حندقوقی (شبدر):

شبدر گیاهی است که سه نوع دارد. بیابانی، کاشتنی، مصری. تخم آن را نان کنند و می‌خورند. مزاج: ابن جریر گوید: در آخر دوم گرم و خشک است. ابن ماسویه عقیده دارد که در وسط دوم گرم است. گمان می‌رود که قسم کاشتنی آن گرمیش در آخر اول باشد. خاصیت: شبدر کاشتنی به اعتدال می‌زاید و می‌خشکاند. شبدر بیابانی قبض و گرمی‌رسان است و روغنش بادهای پرمایه را پراکنده سازد. آرایش: شبدر کاشتنی و بیابانی هر دو داروی لکه‌های سیاه رخسارند. زخم و قرچه:

افشره شبدر کاشتنی که با عسل باشد قرچه را تنقیه کند. مفاصل: روغنش داروی درد مفاصل است و بیماری (خوف الزمانه؟) را از بین می‌برد و گروهی را از این بیماری شفا داده است^{۴۳}. سر: افشره‌اش را به بینی کشند عطسه آورد و برای بیماران صرع بسیار سودمند است. چشم: افشره شبدر کاشتنی و بویژه اگر با عسل باشد سفیدی چشم و تم چشم را چاره کند. سینه: هر نوع از شبدر و بویژه شبدر بیابانی درد دنده‌ها را که از بلغم باشد دوا کند. خناق و درد گلو آرد و در این حالت علاجش گشیز و کاسنی و کاهو است که آسیبش را دفع کنند. اندامان غذا: علاج درد سرد بادزای معده است. روغنش در سرآغاز استسقا داروی خوبی است. اندامان دفعی: ادرار بول و حیض دهد. شبدر بیابانی با شربت تخم پنیرک بستانی (ملوخیه) داروی درد مثانه است. روغن شبدر علاج درد خایه‌ها و زهدان است. شبدر بیابانی قی و اسهال را درمان کند. و شکم را بند آورد. شبدر و تخمش شهوت‌انگیز است. تبها: چنین شنیده‌ام کسی که تب نوبه دارد اگر سه برگ یا سه دانه از تخم شبدر بخورد یا اگر در تب سه اندر میان چهار برگ یا چهار دانه از تخمش تناول نماید. نوبت تبها بهم می‌خورد. زهرها: آب شبدر بر جای نیش کژدم پاشند فوراً تسکین یابد. اما اگر بر اندامی درست پاشند سوزش و درد پیدا شود. تخمش از خود شبدر در علاج نیش کژدم قوی‌تر است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۵۸

حلبه (شنبلیله):

مزاج: در آخر دوم گرم و خشک است و رطوبتی بیگانه دارد. خاصیت: رساننده و نرمی‌بخش است. زیرا حرارتش با لزجی همراه است. آن لزجی نمی‌گذارد که گرمایش آزار رساند و گرمی ملایم می‌شود. شنبلیله کیموس زیاد دارد اما کیموس آن خوب نیست. آرایش: روغنش همراه آس برای مو مفید است. اثر قرچه را از بین می‌برد. ماده لعابی تخم شنبلیله و بویژه اگر با روغن گل باشد ترکهای ناشی از سرما را خوب می‌کند. و در داروهای لکه‌های سیاه رخساره و

^{۴۳} (۲) شاید مراد از خوف الزمانه، ترس ناگهانی باشد.

زیبا شدن رنگ و دگرگونی بوی دهن و بوی بد تن و عرق وارد است. ورم و جوش: ورمهای بلغمی و سخت را می‌گذارد.

آرد شنبلیله ورمهای گرم پدید و ناپدید را شفا دهد بشرطی که التهاب نکرده باشند و تا اندازه‌ای سخت باشند. ورمهای اندرونی را نرم می‌نماید و می‌رساند. قرحه: با روغن گل داروی قرحه می‌باشد. سر:

سرشویه کنند شوره را از بین ببرد. سردرد آورد و بویژه اگر با (مری^{۴۴}) باشد اما مری برای معده خوب است و اگر همراه شنبلیله باشد از گزندش به معده می‌کاهد. چشم: آب‌پز شنبلیله نقطه سرخ چشم را برطرف کند. بر چشم مانند مواد غلیظ را که سبب آماس چشم می‌شوند از بین ببرد. سینه: صدا را صاف کند، کمی غذا به شش می‌دهد. سینه و گلو را نرم کند. سرفه و برنشیت را تسکین دهد. و بویژه اگر با عسل یا انجیر یا خرما بپزند و بھترش آن است که با خرما و هسته آن بپزد و آب آن را با عسل بسیار قاطی کنند و بر آتش زغال گذارند تا به اعتدال گرم شود و مدتی زیاد قبل از غذا بخورند بسیار فایده می‌بینند. اندامان غذا: شنبلیله را با نظرون بیامیزند و ضماد کنند و بر طحال گذارند مفید است. آب‌پزش با سرکه و بخصوص آب‌پز شنبلیله سبز برای ضعف معده و قرحه معده مفید است. دل بھم خوردن دارد اما سرکه و آب‌کامه زیان آن را دفع می‌نمایند. اندامان راننده: در علاج آماس و درد و بھم آمدن زهدان در آب‌پزش بنشینند فایده بینند. آب‌پزش با سرکه داروی قرحه روده است. شنبلیله سبز را بخورند و سرکه بر آن سرکشند داروی قرحه معده است. آب‌پزش همراه آب علاج دیزانتری و اسهال است. روغنش آماس پیزی را فرو نشانند. حقنه‌اش در علاج دیزانتری سودمند است. و پیچش و درد شکم را برطرف می‌کند.

و بویژه اگر همراه مری باشد و قبل از غذا بکار برند. و چون تندمزگی در آن است دردی و رسوبات را به حرکت درآورد و بویژه اگر با عسل بسیار نباشد. که مبادا بسیار سوزش دهد. آب‌پز شنبلیله با عسل رطوبت‌های پرمایه را از معده سرازیر می‌کند. بول و حیض را روان سازد. زانی که زهدان سخت دارند و بدشواری بیچه می‌آورند و زهدان خشکند فرزجه شنبلیله و پیه اردک سازند و همین را شاف صاحبان بواسیر کنند مفید است و بوی مدفوع را بھتر نماید (رجیع^{۴۵}) و بول و عرق را بدبوی کند، اما شنبلیله در علاج عسر البول به لوبیا گرگی نمی‌رسد.

حردون (بزجحه):

هم مزاج وری است و به وری می‌ماند و کارش کار وری است. زبلش داروی سفیدی و خارش چشم است و قوه دید را زیاد کند.

قانون (ترجمه شرف‌کنندی)، ج ۲، ص: ۱۵۹

^{۴۴} (۱) - مری: آب‌کامه.

^{۴۵} (۲) - رجیع: هرچه از درون به بیرون بازگردد، که عرق و استفراغ و مدفوع و بول و غیره را شامل است.

حلزون:

از تیره صدفهاست. خون را فرونشاند و سوخته‌اش داروی زخم چشم است.

حور رومی:

که آن را (تروس) هم می‌گویند. مزاج: در دوم گرم و بسیار گرمی بخش و در اول خشک است. گلش از آن گرمتر و صمغش از گلش گرمی‌رسانتر است. سر: ثمر آن با سرکه در مداوای صرع مفید است.

حل:

برخی گویند حل همان گلنار خوزی است^{۴۶}. زیان پیه‌ها را در بر دارد و ترنجیدن را سبب شود.

حشیشة الزجاج (گوش موش):

گیاهی است که شیشه بدن جلا دهند. خاصیت: قبض و مرطوب و چسبنده و تنقیه‌کننده و نرمش‌دهنده است. ورم و جوش: ورم را آرام کند، برگش تناول شود داروی (جمره) و سوختگی و ورمهای بلغمی است. افشراهش با سفیداب سرب دوی مورچگی و باد سرخ است.

در علاج آماس لوزتین اگر بدان غرغره کنند مفید است. مفاصل: با موم و روغن گل بر نقرس گذارند سودمند است. سر: افشراهش با روغن گل داروی درد گوش است. گوش موش یا افشره آن را به کام اندایند لوزتین را دوا کند. نفس: سوپ افشره آن را بنوشند سرفه مزمن را علاج کند. اندامان دفعی:

بواسیر را از بین می‌برد.

حره (فلنجه):

این گیاه را (لنجیطس) هم می‌نامند. تخم مثلث دارد که به سرنیزه می‌ماند و از این رو عربان آن را حره نامیده‌اند که به معنی نیزه است. برگ این گیاه به برگ گیاه (اسقولوقندریون) شبیه است. مزاج: حره کاشتنی کم‌حرارت و حره بیابانی در دوم گرم است. زخم و قرچه: سبز و شادابش زخمها را بهم آرد. اندامان غذا: پوستش را با سرکه بر سپرز گذارند یا برگ خشکیده آن را بخورند درد سپرز را برطرف کند. اندامان دفعی: ادرار می‌دهد و بویژه برگش که به برگ (اسقولوقندریون) شبیه است.

^{۴۶} (۱) - حل: در لغت اهل حجاز کنجد پوست‌ناکنده است.

حالی (خرم):

این گیاه را از آن حالی نامیده‌اند که ضماد آن یا چسباندن آن بر دمل حالی مفید است و شفا دهد. حالی همچون گل (ورد) نیروها را ترکیب دهد. مزاج: تا اندازه‌ای گرمی دارد و نیروی سردکننده در آن موجود است. خاصیت: تحلیل می‌برد و قوتی سردکننده و دفع‌کننده دارد. ورم و جوش: چسباندن و ضمادش ورم دمل حالب را فرو می‌نشانند.

حزاء:

زوفرا است و زوفرا دینارویه می‌باشد که سابقا ذکر کردیم.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۶۰

حاسیس (حاشیش، حسن یوسف):

از داروهای ارمنیان است و گویند در ایران هم هست. به قول خوزیها از فریون قوی‌تر است و خوردن بیش از یکدرهم از شربت آن سم قاتل است. مزاج: در چهارم گرم و خشک است. خاصیت: سوزنده و بی‌مزه است. اندامان غذا: معده را می‌سوزاند و قی آور است.

حب البان:

در فصل باء بیان شد.

حب الغار:

مقصودم از دانه غاردانه دیمست است که به اندازه فندقی کوچک می‌باشد. پوستش به سیاهی زند. نازک است اگر با انگشت بر آن فشار آوری دو تکه می‌شود که هر دو تکه سخت و تقریبا زردرنگند. تا اندازه‌ای خوشبوی می‌باشد. و در فصل غین با ذکر غاردانه‌اش را ذکر می‌کنیم.

حب الزلم (سعد سلطانی):

دانه‌ایست خوشمزه و در شهر زور می‌روید. مزاج: در دوم گرم و تر است.

آرایش: فریه‌کننده است. اندامان دفعی: در افزایش آب پشت محشر می‌کند.

حب المیسم:

دانه‌ای است به اندازه فلفل و هم‌رنگ فلفل است، لیکن از فلفل شکننده‌تر است. مغزش بسیار خوشبوی و بسیار سفید است. مزاج: در دوم گرم و خشک است. اندامان غذا: گویند با معده سرد و سست سازگار است.

حب النيل (تخم نیلوفر):

که عبارت از کاجیره هندی است. گزینش: هرچه سنگین و صاف و نوتر باشد بهتر است. مزاج: هرچند بعضی گویند در اول گرم و خشک است اما راستش این است که تا دوم گرم و خشک است. آرایش: در برص و بهک سفید مفید است. اندامان غذا: پزمرده می‌کند، دل بهم خوردن بسیار بدنبال دارد. اندامان دفعی: خلطهای غلیظ، سوداء، بلغم را بکلی از بین می‌برد. ضد کرم و کرم‌کدو است. جانشین: برای اسهال و مداوای سودا نیم وزن آن پیه شرنگ و یک‌ششم وزنش سنگ ارمی کارش را انجام می‌دهد.

حب السمنه (نقل خواجه):

درختی است کویری که بلندیش به یک ذراع می‌رسد. برگش سفیدرنگ اما نه بسیار سفید. ثمرش شبیه فلفل، روغن دارد و شیره دارد. بعضی گویند حب السمنه تخم (صامریوما) است. مزاج: گرم است و کمی نم دارد. آرایش: فربه و زیبا می‌نماید. اندامان غذا: در معده ماندگار است و هرگاه هضم شد غذای بسیار دهد. اندامان دفعی: آب پشت را فزونی دهد و شهوت را برانگیزد.

حب الصنوبر:

دانه این درخت از پسته باریکتر است. پوست نازک و زودشکن دارد. سرخ‌رنگ است.

مغزی مستطیل و سفیدرنگ و چرب و خوشمزه در بر گرفته است. این وصف راجع به دانه صنوبر بزرگ است که آن را (سوس) گویند. نوعی دیگر هست که از آن کوچکتر است. دانه آن سه‌گوشه است و پوست

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۶۱

سخت‌تر دارد و مغزش باریکتر و تندمزه و گس است. حب الصنوبر کوچک بیشتر از آنکه غذایی باشد دارویی است. مزاج: دانه صنوبر بزرگ مثل این است که معتدل باشد و گرایش به سوی گرمی و بیشتر از آن گرایش به سوی نمناکی دارد. دانه صنوبر کوچک در دوم گرم و خشک است. خاصیت: رساننده، نرم‌کننده، گدازنده، گزنده است و گزندگی ناخشکیده‌اش بیشتر است. دانه صنوبر را در آب بخیسانند گزندگی‌اش از بین می‌رود. و چون خیس شد بیشتر از پیش نرمی دهد و بیشتر چسبندگی دارد. دانه صنوبر ترکیبی از گوهرهای خاک و آب است که اندکی گوهر هوایی هم دارد. آرایش: چاق‌کننده است.

مفاصل: اگر دانه صنوبر بزرگ تناول شود سستی و ناتوانی تن را علاج است. و رطوبتهای تباہ را از تن برمی‌چیند و می‌خشکاند. سینه: دانه صنوبر کوچک و بزرگ به تنها و بویژه اگر با شراب سیکی تازه که هنوز کمی تلخی دارد تناول شود؟ رطوبت گندیده شش را دواست، چرک و ریم سینه را برون راند، از خون برآوردن و سرفه مفید است. دانه صنوبر را با شرابی شیرین بپزند و بخورند شش را از چرک و ریم پاک می‌کند. و به همین منظور پوست صنوبر و چوب صنوبر اگر در لیسیدن آنها باشند مفید است. اندامان غذا: همراه گیاه خاراگوش ضماد کنند و بر معده گذارند معده را توان بخشد. دانه صنوبر دیرهضم است و غذای بسیار و نیرومند دهد. اما اگر در آب گرم نخیسانند معده گز است. گرمی داران باید دانه صنوبر را با تبرزد خورند و سردمزاجان با عسل که هم زودهضم می‌شود و هم غذای خوب دهد و هم برای معده مفید می‌باشد. دیسقوریدوس گوید: دانه صنوبر با معده سازگار نیست. به عقیده من این نظریه صحیح نیست. در حالتی گفته او درست است که دانه بسوزد و تأثیر دارویی‌اش تغییر یابد؛ و به یقین در آب خیس شده‌اش خوب است و فساد معده را از بین ببرد و باد معده را می‌شکند. و اگر دانه صنوبر را با خرفه بخورند سهل است که معده را نمی‌گزد سوزش معده را هم برطرف می‌نماید. اندامان دفعی: دانه صنوبر را با کنجد و تبرزد- یا با عسل و (فانیذ) خورند آب پشت را بسیار فزونی دهد. زیاد خوردن آن و زیاد خوردن مرزه کوهی پیچ و درد شکم آورد. و علاج آن مکیدن دانه انار میخوش است که بعد از خوردنش بمکند. دانه صنوبر رطوبتهای گرده و آبدان را بکلی می‌زداید و تقویت آنها کند که بتوانند بول را در خود نگاه دارند. و هر دو نوع چکمیزک را از بین ببرد. قرحه مثانه و سنگ مثانه را علاج است و ادرار دهد و ضمادش با خاراگوش بسیار نافع است.

حب القلقل:

سفیدش بزرگتر از کاجیره است. تماما مستدیر نیست. مغزی دارد چرب و خوشمزه- بعضی گویند حب القلقل دانه انار بیابانی است. و هر آن کسی که این را گفته می‌گوید گمان دارم که بیخ این گیاه از آهک زنده سربرآورده باشد.^{۴۷} مفاصل: تنهای سست را توان بخشد. خاصیت: در روغن جوشیده‌اش سبک‌تر است. آرایش: فرهی آورد. سر: سردرد آورد و بویژه اگر آن را مزه شراب کهنه کنند. اندامان غذا: زیاد خوردنش امتلا آورد و قی و اسهال بدنبال دارد. اگر با تبرزد و شکر و عسل بخورند زودهضم‌تر است. در روغن جوشیده‌اش بهتر است خلطش بد نیست و دانه ریزش سوزش بسیار به معده دهد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۶۲

حدید (آهن): سه نوع آهن هست- شاپورگان- برماهن، فولاد. که این نوع سومی را مردم می‌سازند.

اگر گفتیم شاپورگان منظورمان فولاد طبیعی است و اگر تنها فولاد را ذکر کردیم منظور نوعی است که از برماهن بدست آورند. سونش شاپورگان تقریباً قوت سونش مس را دارد و برای چرک آلیاژ بای جداگانه خواهیم داشت.

^{۴۷} (۱) - مغاث- آهک خاموش نشده- منظور در اینجا خاکهای آهکی است.

خاصیت: زنگ آهن گیرنده است و خورنده. چرکش از زنگش ناتوانتر است. و چرک آهن از چرک هر آلیاژی بیشتر خشکاننده می باشد. آرایش: زنگ آهن با شراب علاج کژدمه است.

ورم و جوش: زنگ آهن با شراب بر جمره و سایر جوشها مانند مفید است. مفاصل: زنگ آهن با شراب بر نقرس اندایند سودمند آید. سر: آهن را در سرکه بسیار تند بجوشانند آن سرکه در مداوای ریم و چرک همیشگی گوش بسیار مفید است. چشم: زنگ آهن در مداوای زبر شدن پلك و ناخن خوب دواپی است.

اندامان غذا: آهن سرخ شده را در آب فرو کنند و آن آب را با شراب قاطی نمایند در علاج آماس سپرز و سستی و ناتوانی معده بسیار سودمند است. اندامان راننده: سونش آهن مواد آبکی را اسهال دهد لیکن در این باره سونش مس از آن مؤثرتر است. زنگ آهن گیرنده است (قبض). اگر آن را بردارند خونریزی زهدان را بند آرد. زنگ آهن بواسیر را خشک کند. آهن سرخ شده را در شراب فرو کنند. آن شراب اسهال مزمن و دیزانتری را بند آورد و سستی پیزی و چکمیزک و خونریزی زنانه را علاج می کند و شهوت انگیز هم هست.

حام (کبوتر):

پرنده ای است مشهور. مزاج: جوجه کبوتر دارای حرارت و رطوبتی زیاد است. که این رطوبت در جوجه ای که پرواز می کند کمتر است. تخم کبوتر بسیار گرم است. خاصیت: جوجه کبوتر رطوبتی زیاده و پرمایه (غلیظ) دارد. سر: خون کبوتر خون دماغی را که از پرده مغز آید بند آرد. اندامان غذا: جوجه ای که پرواز می کند از جوجه کوچکتر زود هضم تر است و خلطش بهتر. باید گرمی داران گوشتش را با غوره و گشنیز و مغز خیار بخورند. تخم کبوتر چرب و پرمایه است. چشم: چلغوز کبوتر برای سفیدی در چشم که از اثر بهم آمدن قرحه قرینه پیدا شود خوب دارویی است.

حور (تبریزی):

گویند حور رومی که یکی از این تیره درختان است انگمش کهریا است و ما کهریا را در فصلی جداگانه می آوریم. مزاج: مزاجش معتدل است و کمی به خشکی مایل است. خاصیت: لطیف و تخمش لطیفتر است و چندان گرم نیست. مفاصل: يك مثقال از ثمر آن داروی عرق النسا است. برگ حور رومی با سرکه ضماد شود و بر نقرس نهند سودمند است. سر: افشره برگ آن را نیمه گرم در گوش چکانند درد گوش تسکین یابد. ثمر آن در علاج صرع مفید است. چشم: ثمرش را با عسل مخلوط کنند و در چشم کشند چشم را تقویت کند. اندامان دفعی: يك مثقال از ثمرش دواي چکمیزک است. يك مثقال از ثمرش یا برگش با سرکه بعد از پاک شدن از حیض تناول شود مانع حمل است.^{۴۸}

^{۴۸} ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

قانون (ترجمه شرفکندی) ؛ ج ۲ ؛ ص ۱۶۲

ثمر درخت سقز یا بنه. این درخت در سرزمین‌های سردسیر بسیار و مشهور است. و در جزائر (فوفلادس) هم پیدا می‌شود. و هرآنچه فراورده جزائر (فوفلادس) است از

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۶۳

همه انواعش بهتر است. رنگش سفید شیشه‌ای و به رنگ آسمانی نزدیک است. بوی خوش دارد و بوی چاتلانقوش می‌دهد. بهترین انگم (شیره) این تیره از سقزیها شیره بنه و در درجه دوم مصطکی است.

چاتلانقوش بزرگ همان (ضرو)^{۴۹} می‌باشد که درختش را بنه گویند (بطم). مزاج: بعضی گویند چنانکه در روغن گل قبضی و نرمش دهندگی هست در روغن چاتلانقوش نیز وجود دارد. و به درستی گرمایی که چاتلانقوش می‌دهد کم نیست و تا تر و تازه است کمتر خشکاننده می‌باشد. و هرگاه تمام رسیده شود در سوم خشکاننده است. شیره بنه گرم است و اندکی خشکی دارد. خاصیت: گرمی بخش، نرمی بخش، پالاینده، قبض. شیره‌اش که از شیره مصطکی تلختر است در گدازندگی مؤثرتر است. در شیره‌اش اندکی قبضی هست و بسیار زداینده است. و بازکننده خوبی است. می‌رساند، نرم می‌کند. مواد را از ژرفاهای تن به سوی خود می‌کشد. و در اکثر حالات کار مصطکی را انجام می‌دهد.^{۵۰} دود ثمر بنه همچون دود کندر بی‌آزار است. در روغن ثمر درخت سقز سه نیرو (گرمی، خشکی، گدازندگی) موجود و نیروی گیرنده نیز دارد. بعضی پندارند که در روغنش تا اندازه‌ای سردی هم هست. آرایش: صورت را جلا دهد. لکه‌های سیاه را از بین می‌برد. سقز درختی برای ترکهای صورت داروی خوبی است. ورم و جوش: شیره‌اش ورمهای سخت را نرم کند و می‌رساند. زخم و قرحه: گری و قوباء را از بین می‌برد.

شیره‌اش در مرهمهایی که برای پاک کردن زخمها و خشک گردانیدن ریم و چرک می‌سازند وارد است.

قرحه‌های رویه پوست را بهبودی بخشد، در علاج خارش قرحه و گری چرکین و گری بلغمی و جوشهای بلغمی سودمند است. مفاصل: روغنش جزئی از مرهمهای ضد خستگی و فالج و دهان کجی است. سر:

شیره‌اش همراه عسل و روغن زیتون رطوبتهای گوش را از بین می‌برد. چشم: دودش به چشم آید خوره پلکها را علاج کند و از ریزش مژه جلوگیری می‌نماید. سینه: مالیدن یا ضماد آن در مداوای پهلورد مفید است. شیره‌اش را تنها یا همراه شیرینی بلیسند قرحه شش و سرفه مزمن را برطرف می‌کند.

^{۴۹} (۱) - در فصل بیست و هفتم (ضرو) جداگانه آمده و نمی‌گویند ثمرش بطم است!؟

^{۵۰} (۲) - و در اکثر حالات کار کندر صنوبر را انجام می‌دهد (نسخه دیگر کتاب).

اندامان غذا: میوه درخت سقز و بویژه روغن دانه‌اش داروی طحال است و سینه را تنقیه کند^۱ لیکن اشتهای طعام را از بین می‌برد. اندامان دفعی: ثمر بنه هیچان‌انگیز است و بول را ادرار دهد. شیرهای نیز ادرار آرد. به اندازه فندق یا گردویی شیرهای را ناشتا بخورند اندرون را پاک کند و گرده را جلا بخشد. زهرها: شیرها: شیر و ثمرش همراه شراب نوشند پادزهر رتیل است.

حرباء (آفتاب‌پرست):

گویند خونش موی که از چشم می‌کشند از بازرویدن بازمی‌دارد. گویند تخمش سم قاتل است و در کتاب چهارم شرح داده شده است.

حیة (مار):

مار انواع مختلف دارد و بسیارند. برای استفاده درمانی مار را با آب و نمک و شبت می‌پزند و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۶۴

گاهی روغن زیتون که همان قوت گوشت مار دارد بر آن اضافه کنند و گاهی پوست آن را می‌کنند و مورد استفاده درمانی قرار می‌دهند. ما در کتاب چهارم انواع مارها و فوائد آنها را بیان می‌نماییم. گزینش:

بهترین گوشت مار گوشت مار مادینه و بهترین پوست مار پوست نرینه آن است. خاصیت: گوشت مار خاصیتی دارد که اگر کسی از آلودگی مواد زائده و بیرون ریختنی پاک نباشد و بخورد زائده‌ها به سوی پوست نفوذ کنند. شخصی گوشت مار خورده بود گردش پر از خراج شد. وقتی خراجها را نشتر زدند پر از شپش بودند. خوردن گوشت مار عمر را دراز و توانا را تواناتر کند و حسها و جوانی را نگهدار است و بهترین داروی جذام است. و در علاج داء الثعلب نیز بسیار سودمند است. مزاج: گوشت مار بسیار خشکاننده است و گرمی بخشی‌اش بسیار نیست، پوستش نیز بسیار خشکی بخش است. آرایش: خوردن آن شپش ببار آرد و زائده‌ها را به سوی پوست می‌راند. ورم و جوش: اگر سر و دم مار را بیندازند و بقیه گوشت یا آبگوشت آن را بخورند از زیادتیر شدن خنازیر جلوگیری کند. پوست مار هم همین تأثیر دارد.

مفاصل: اگر تقریباً چهار انگشت از طرفهای بالا و پایینی (سر و دم) مار را دور اندازند و بقیه را چنانکه گفتیم آبگوشت سازند و بخورند- یا فقط گوشت را بخورند درد پیه‌ها را دوا کند و پوستش هم همین کار را می‌کند. سر: پوست مار را در شراب بجوشانند و در گوش چکانند درد گوش آرام گردد. پوست مار با سرکه بجوشد و سرکه را در دهان گردانند درد دندان تسکین یابد. بهترین پوست مار پوست مار نر است.

^۱ (۳) - کبد را تنقیه کند (نسخه دیگر کتاب).

جالینوس گوید اگر رشته‌های زیاد بیاوریم و چنانچه با ارغوان رنگش زنیتم بهتر است. آنگاه به وسیله این رشته‌ها مار را خفه کنیم و یکی از این رشته‌ها را برگردن بیماری که آماس زبان کوچک و گلو دارد بپیچیم فائده شگفت‌انگیز دارد. چشم: گوشت و آبگوشت مار به دستوری که نام بردیم دیده را قوت بخشد. کلیه اطباء عقیده دارند که بیه مار آب در چشم پیدا شدن را منع کند و لیکن کسی جرأت بکار بردنش را ندارد. زهرها: شکم مار را پاره کن و بر مارگزیده بگذار درد را تسکین دهد.

حمار (خر، الاغ):

خر عادی هست و گورخر هم هست و هر دو شناخته شده‌اند. آرایش: خاکستر گوشت خر یا جگر خر با روغن زیتون بهترین علاج ترکهای ناشی از سرماست. ورم و جوش: خاکستر جگر خر با روغن زیتون داروی خنازیر و قرحه است و در مداوای جذام نافع است. مفاصل: کسی که از خشکی دچار کزاز شده در آبگوشت خر بنشیند. سر: در ناشتا کبد برشته خر بخورند داروی صرع است.

و همچنین اگر سمش را بسوزانند و هر روزه مقدار دو (فلنجار؟) تناول نمایند در علاج صرع مفید است.

اندامان دفعی: گویند شاش الاغ درمان درد کرده است. و گویند شاش خر وحشی - گورخر - سنگ مثانه را خرد کند.

حجر الیهود (سنگ جهودان):

به گردویی کوچک که کمی به درازا بزند شبیه است. راه راهی است که خطها از هر دو طرف می‌آیند و باهم تقاطع می‌کنند و در این میانه پولکهای کوچک و براق تشکیل می‌شود. اندامان غذا: با معده سازش ندارد. معده را ناتوان کند و اشتها را از بین می‌برد. اندامان راننده: سنگ جهودان را در آب گرم حل کنند و ده (انولوس) تناول شود سنگ کلیه را بیرون دهد و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۶۵

چنانکه گویند در علاج سنگ آبدان و قطع کردن خونریزی از پیزی مفید است.

حجر الاسفنج (سنگ اسپنگ):

سنگی است که در اندرون ابر مرده یافت شود. و در خرد کردن سنگ گرده سودمند است.

حجر اللبن (سنگ شیر):

سنگی است که اگر با آب ساینده مایعی می‌تراود که به شیر می‌ماند.

خاکستری‌رنگ است و مزه شیرین دارد. در آب می‌سایند و گداخته‌اش در قوطی قلعی نگهداری می‌شود. مزاج: معتدل است. ورم و جوش: در سرآغاز پیدایش دمل بددوایی نیست. اما وقتی دمل به مرحله‌ای نهای می‌رسد چندان اثر ندارد که آن را بکلی خوب نماید. چشم: سائیده‌اش با آب در چشم‌کشند مانع وارد شدن مواد تباه به چشم گردد و قرچه‌های چشم را شفا دهد.

حجر الریحی (سنگ آسیا، سنگ پاشویه):

این سنگ را در آتش گذارند تا گرم شود و سرکه بر آن ریزند. بخاری که از آن برخیزد، خونریزی و ورم‌های گرم را منع کند.

حجر المسن (سنگ کارد، فسان):

سائیده‌اش را بر پستان و خایه مانند مانع بزرگ شدن می‌شود. و ورم گرم پستان را فرو نشانند.

حجر العاجی (شکر سنگ):

خاصیت: زداینده و خشکاننده، و بازدارنده خون است. خونریزی زخم و قرچه را بند آورد.

حجر عسلی:

سائیده‌اش بسیار شیرین‌مزه است و هم‌کنشهای سنگ شیر را دارد و در نیرو با شادانه برابر است. تا اندازه‌ای گرمی هم دارد و از داروهای شمرده شده است.

حجر القمر:

سنگی است سبک‌وزن که در عریستان یافت می‌شود و در مدت افزایش ماه آن را بدست می‌آورند علاوه بر حجر القمر - تفوی ماه و کف ماه هم نامیده شده است. خاصیت: گویند اگر بر درخت آویزان کنند درخت بر دهد. سر: داروی صرع است. و آن را چون تعویذ بر مصروع آویزند.

حجر اسمیطوس:

این سنگ کنش شادانه دارد و از آن ناتوان‌تر است.

حجر حبشی (سنگ یاسم):

سنگی است که ره‌آورد سرزمین حبشه است. رنگش مایل به زردی است.

سائیده‌اش زبان گز است و به شیر شباهت دارد. چشم: اگر چشم آماس و ورم نداشته باشد در برطرف کردن تم چشم مفید است. اثر قرحه چشم را می‌زداید و ناخنه نرم را دوا کند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۶۶

حجر افروجی (سنگ فروغیا، فروجیا):

خشکاننده همراه قبض، گزنده و گدازنده است.

حجر الحیه (مهره مار):

گویند مهره مار سنگ آبدان را خرد کند و جالینوس باور نکرده است. زهرها:

گویند آن را در آب خیس کنند و بر مارگزیده بگذارند می‌چسبد و شفا دهد. جالینوس فرماید شخصی قابل اعتماد و راستگو این را به من گفته است.

حجر یطفأ بالزیت (حجر خزامی، حجر ثراقی):

به آتش کشیده و گر گرفته این سنگ را به وسیله روغن زیتون خاموش کنند و همراه آب بکار برند. حشرات موزی از آن گریزانند.

حجر الیشب (یشم):

برای معده بسیار خوب است. جالینوس فرماید: اگر گردن‌بندی از یشم تا مقابل معده آید مری و معده را سود رساند.

حجر الأساکفه (سنگ کفش‌دوزان):

در مداوای قرحه گلو و آماس زبان کوچک بهترین دارو است.

حجر ارمنی (سنگ ارمنی):

سنگی است کمکی تمایل به لاجوردی دارد و برنگ لاجورد نیست و چون لاجورد پرمایه نمی‌باشد بلکه نوعی ریگسانی در آن هست و در بسائیدن نرم است و گاهی رنگ‌رزان و نقاشان آن را بجای لاجورد بکار می‌برند. اندامان غذا: برای معده خوب نیست. ناشسته‌اش قی آور است و شسته‌اش قی نمی‌آورد. و در هر حال با معده ناسازگار

است. اندامان دفعی: در خارج ساختن سوداء از لاجورد مسهل تر است و بسیار مسهلی قوی است. از وقتی که این دارو را کشف کرده‌اند در بیماریهای سودا خریق سیاه بکار نمی‌برند و تنها از سنگ ارمنی استفاده می‌کنند.

حرار الصخر (خزه سنگ، سپوسه سنگ):

جالینوس فرماید: این سپوسه چیزی است که بر سنگها پیداست و به جل‌وزغ می‌ماند. از دو وجه خشکاننده است. مزاج خودش خشک است و از سنگ نیز خشک‌مزاجی گرفته است. زداینده و سردکننده است - که علاوه بر خشکی زداینده را هم از سنگ استفاده کرده و سردی از آب به وی رسیده است. خاصیت: خشکاننده و سردی‌بخش است.

دیسقوریدوس گوید خونریزی را بند آرد که من این را نمی‌گویم.

حجر المثانه، سنگ مثانه:

گویند کسی که مبتلا به سنگ مثانه است از سنگ مثانه خورد شفا یابد. و من این نوع معالجه را سفارش نمی‌کنم. این بود بحث ما در فصل حاء که در آن مجموعاً پنجاه و سه دارو را نام بردیم.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۶۷

فصل نهم حرف (ط)

طباشیر (تباشیر):

تباشیر سوخته ساقه‌های چوب خیزران است. گویند در هنگام وزیدن بادهای سخت ساقه‌های خیزران از اثر بهم بسودن می‌سوزند و تباشیر خاکستر این سوختن است. تباشیر ره‌آورد هندوستان است. مزاج: در دوم سرد و در سوم خشک است. خاصیت: قبض است و دفع‌کننده و کمی‌گدازندگی دارد. سردی بخشدنش از هر خاصیت دیگری بیشتر است. گدازندگی نسبت به تلخ‌مزگی اندکی است که در او است. بعلت گدازندگی و گیرندگی بسیار خشکاننده است. تباشیر مانند گل سوری دارای نیروی مرکب است. اندامان سر: از زخمهای دهان و جوش زبان (قلاع) و در بیماریهای ناشی از ترس (توحش) مفید است. چشم: در علاج ورم گرم چشم داروی خوبی است. سینه: تناول تباشیر و مالش محلول آن در تقویت قلب و علاج تپش گرم (خفقان حار) و غش کردنی که از ریزش زرداب به سوی معده رخ می‌دهد مفید است. اندامان غذا: تشنگی، استفراغ، التهاب معده، ناتوانی معده، را از بین می‌برد. زرداب را از رسیدن به معده جلوگیری می‌کند. افسردگی را علاج است. اندامان دفعی:

بازدارنده خلط صفراپی است. تبها: مانع تبهای شدید است.

طرخون (ترخون):

مشهور است. گویند عاقرقرحا بیخ ترخون کوهی است. مزاج: هرچند دارای نیروی مخدر است ولی چنان می‌نماید که تا دوم گرم و خشک باشد. کسانی که جای اعتماد نیستند گفته‌اند ترخون گرم و خشک است. خاصیت: رطوبتها را برچیند و خشک می‌کند و نوعی سردی دارد که سودمند است. سر: خائیدن ترخون و در دهان نگهداشتنش در زخم و جوش درون دهان نافع است.

اندامهای تنفسی: سبب درد گلو می‌شود. اندامان غذا: دیرهضم است. اندامان دفعی: اشتهای جماع را نابود سازد.

طلحشقوق (کاسنی بیابانی):

^{۵۲} که نوعی از هندبای مشهور است. مزاج: سرد و تر است و سردی از تری بیش است. خاصیت: سردی‌بخش و بازکننده است. چشم: شیر آن سفیدی چشم را می‌زداید.

اندامان غذا: افشراهش بهترین علاج استسقا است و راه‌بندانهای کبد را باز می‌کند. زهرها: با زهرها مبارزه می‌کند. ضمادش را بر جای نیش و بویژه نیش کژدم می‌گذارند.

طرفاء (گز):

دیسقوریدوس گوید: دو نوع گز هست. نوعی در نزدیکی آبهای راکد روید که ثمرش به گل آن می‌ماند. و ماهیتش مانای چوبک اشنان است. نوع دومی که بیشتر در مصر و شام یافت می‌شود

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۶۸

کاشتنی (بستانی) است و بجز ثمرش همه‌اش به گز بیابانی شبیه است. ثمر گز بستانی به مازو می‌ماند.

زبان‌گیر است و برای درد دندان بکار آید و در داروهای چشم و دهان بجای مازوج به کار می‌برند. تناولش خون برآوردن را بازدارد و اسهال‌آور است. خاصیت: قبض و زداینده و پاک‌کننده است. بسیار خشکاننده نیست. آب گز زداینده و خشکاننده است. زداینده‌گی بیشتر از خشکاندن است. خشکانندگی آن همراه گیرندگی است. ثمر گز بسیار قبض است. در درخت گز لطافتی هست که نه در مازوی سبز و نه در سایر داروهای که بجای مازوج استعمال گردد پیدا می‌شود. آرایش: آب‌پز آن را پاشند شپش را از بین می‌برد. ورم و جوش: ضماد برگ گز داروی دملهای نرم است. زخم و قرچه: دود گز قرچه‌های تر و آبله را می‌خشکاند. سائیده و خاکسترش را بر اثر سوختگی و قرچه‌های تر پاشند مفید است. ثمر و خاکسترش قرچه‌های بدخیم را می‌خشکاند و گوشت زائد را می‌خورد. سر: آب‌پز برگ

^{۵۲} (۱) - در فصل‌ها - شرح هندبا - طرخشقوق آمده - و درینجا طلحشقوق است و گوید نوعی از هندبا است.

گز که با شراب باشد و در دهان گردانند، و بویژه اگر بجای برگ ثمرش باشد. درد دندان را تسکین دهد و مانع کرم‌خوردگی دندان می‌شود. چشم: در بیماریهای چشم کار شیره فیلزهره و مازو را انجام می‌دهد.

اندامهای تنفسی: گز و بویژه ثمرش از خون برآوردن همیشگی جلوگیری است. اندامان غذا: شاخه‌های گز در سرکه از هم پاشیده شود و ضماد کنند و بر سپرز نهند مفید است. خوردن آب پز برگ و شاخه گز علاج بیماریهای سپرز است. از چوب گز کاسه‌های آبجوری می‌سازند کسی که بیماری سپرز دارد از آنها آب بخورد سود بیند. اندامان دفعی: علاج اسهال مزمن است. ثمرش را بخورند یا شیاف کنند، یا در آب پز گز بنشینند؟ رطوبتهای ناجور زهدان از بین می‌رود. زهرها: ثمر درخت پادزهر نیش رتیل است.

طرائث (گل جالیز):

تکه چوبهایست پر از چین و چروک و به ستبری يك انگشت و به درازای يك انگشت یا کوتاهتر یا درازتر. رنگش خاکی، مزه‌ای گیرنده- همقوت گل انار- گویند طرائث را از صحرای عرب می‌آورند. خاصیت: گیرنده است. گویند جنبش خون را در همه اندامان راکد می‌کند.

مفاصل: مفاصل سست را توان و تاب بخشد. اندامان غذا: در علاج سستی معده و کبد مفید است.

اندامان دفعی: گیرنده است. خونریزی را قطع کند. اگر طرائث را در شیر جوشیده بز کنند و بخورند در علاج بهم خوردن عادت زنانه (حیض ماهانه) و (اعراس؟) مفید است.^۳ جانشین: نیم وزنش پوست تخم‌مرغ سوخته و شسته و يك وزنش مازو، با يك درهم وزنش صمغ عربی.

طلق (تلك):

بعضی گفته‌اند: خوردن تلك خطر است. زیرا به گوشه و کنار و پیچ و خمهای معده می‌چسبد و چنگ اندر گلو و مری زند. دوشیدن تلك از این‌قرار است: تلك را با چند قطعه یخ و چند دانه شن در پارچه‌ای کنند و بهم زنند تا حل می‌شود. و اگر با یخ نباشد و تنها شن همراه باشد باید پارچه را در آب فرو کرد و بهم زد تا حل شود. یا اینکه تلك را در پارچه‌ای پیچند و پارچه را با تلك در کوزه آب فرو کنند و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۶۹

بهم زنند و هرآنچه از آن تراوش می‌نماید بدست آورند و با آب صمغ عربی یا غیر آن مخلوط کنند و بمنظور تداوی بکار برند- و قسمی که با آهک سوخته است قویتر و لطیفتر است. مزاج: در اول سرد و در دوم خشک است. خاصیت: قبض است. بازدارنده نزیف خون است. و به گفته پولس و دیگران با آهک استعمال شود خوب است که

^۳ (۱) - اعراس - جمع عرس است. عرس بمعنی: زفاف، شادی، بزم. آمده است. در اصطلاح طبی: جوشهای ریز که در شب سر برمی‌آورند.

در این حالت بیشتر می خشکاند و آتش آن را نسوزاند مگر نیرنگ بکار برند. سینه: آماسهای تازه برخاسته پستان و میان دوران و پشت گوش را و هر جایی که سست گوشت است علاج می نماید. اندامهای تنفسی: با آب بارهنگ باشد خون برآوردن را قطع کند. اندامان دفعی:

تناول شستشو داده اش خونریزی مقعد و زهدان را قطع کند و در علاج دیزانتری نافع است. مالیدن محلولش نیز همین اثر را دارد.

طحلب (جل وزغ):

جل وزغ جویبارها مزاج آبی و خاکی دارد. جل وزغ دریایی قبض تر است. جل وزغ سنگها همان سپوسه سنگ است که سابقا ذکر شد. مزاج: سرد. خاصیت: جل وزغ و بویژه جل وزغ دریایی را بر هر خونریزی گذارند یا مانند فورا بند آید. ورم و جوش: جل وزغ و همچنین عدس آبی را با قاوت ضماد کنند. علاج ورم گرم، باد سرخ، مورچگی است. مفاصل: داروی نقرس گرم، درد گرم مفاصل است. و اگر با روغن زیتون کهنه بجوشد عصب را نرم گرداند. اندامان دفعی: بر بالآمدگی امعاء ضماد شود آن را لاغر گرداند.

طحال (سپرز):

بهترین سپرز، سپرز خوک است و آنهم بدکیموس است. خاصیت: کمی قبوضیت دارد و خون سودایی بوجود می آورد. اندامان غذا: به سبب گسی که دارد دیرهضم است.

طالیسفر^{۴۴} (نبق هندی):

پوسته ای است ره آورد هندوستان. قبض و تند و کمی خوشبوی. کمی لطافت دارد و گوهر خاکی در آن زیاد است. مزاج: به عقیده جالینوس سردی و گرمی اش نمایان نیست و چندان نیست که در حساب آید. بعضی گویند گرم و خشک است و گوهر خاکی در آن بسیار است.

اندامان دفعی: در ذرب^{۴۵} و قرچه های روده و خونریزی زهدان و خونریزی پیزی و علاج بواسیر نافع است.

طریفان^{۴۶}:

^{۴۴} (۱) - بلوط. جوزبویا- برگ سرخدار. نبق هندی.

^{۴۵} (۲) - فساد معده، مرضی که خوب نمی شود، چکه آب بینی (لسان العرب)

^{۴۶} (۳) - گویند کاجیره بیابان است. (تحفه)

گیاهی است در بهاران روید و تخمش به تخم کاجیره شبیه است. زهرها: آب‌پزش را بر مارگزیده پاشند درد را از بین می‌برد. و اگر بر اندامی سلیم پاشند مانند مارگزیده بدر آید.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۷۰

طین مختوم (گل مهرزده):

کسی که خود با چشم خود دیده بود برای من حکایت کرد که گل مهرزده را از تپه سرخرنگ برمی‌دارند که آن تپه در دشتی است بسیار هموار که هیچ گیاهی در آن نرویده و هیچ سنگی هم در آن دشت نیست و از این رو آن دشت را دریاچه می‌نامند. این گل مهرزده را گل کاهن هم می‌گویند. زیرا در زمانهای قلم تنها کسی که این گل را می‌آورد زنی راهبه بود و از این رو آن را گل چسبنده کاهنی هم گویند. چونکه راهبه مذکور که اسمش (بارطمس) بوده آن را به شهری می‌آورده و با آب بهم زده و چون شورپایی شده است. و بعد از آنکه بسیار آن را بهم زده است آن را بحال خود گذاشته تا بعد از آرام شدن گل ته‌نشین شده، آنگاه آب را دور ریخته و ماده غلیظی که مانده است بیرون آورده و بر زمین پهن کرده و ماده لزج و چرب آن را جدا کرده و گلی از آن بدست آورده که به موم شبیه باشد و آن را مهر زده است. اما به عقیده دیسکوریدوس این گل را از غاری می‌آورند که در همان موقع است و آن را با خون بز نر قاطی می‌کنند و چنان باهم می‌آمیزند که خون شناخته نشود. گزینش: هرآنچه از این گل بوی شبت بدهد نوع بهترین است. اگر خون از دهان بیاید و دهان را با آن بیندایند خون بند آید و گل به زبان می‌چسبد. خاصیت: پولس گوید: بهترین بندآورنده خونریزی است. و در این زمینه از گل شاموس (کوکب الارض) هم قوی‌تر است. هر اندامی که ورم بسیار گرم داشته باشد و بویژه اگر اندام نرم باشد تحمل این گل را نتواند کرد. بلکه از این گل بنوعی زبری گرفتار آید. گل مهرزده سردی‌بخش و چسبنده است. ورم و جوش: ورمهای گرم نوحاسته را فرو نشاند. زخم و قرحه: زخمهای تر را بهم آرد.

قرحه‌های دشوار را خوب می‌کند. بر سوختگی مالند نمی‌گذارد چرک کند و زخم را شفا دهد. مفاصل:

علاج کوفتگی اندامان است که از افتادن ناشی باشد. شکستگی را بهم پیوند دهد. ریزش مواد را بسوی دست و پا منع کند. خوره را باز می‌دارد. سر: نزله‌ها و سیلانهای دهان و لثه را قطع می‌نماید.

نفس‌کش: آسیب دیدن درون از افتادن را برطرف سازد. در مداوای سل مفید است. قرحه شش را می‌خشکاند و از خون‌برآوردن خوب دارویی است. اندامان دفعی: خوردنش از خراش و پوست‌اندازی روده جلوگیری می‌کند. و بویژه اگر آن را با صاف‌شده عسل حقه‌کنند و بعدا با نمک آب حقه‌کنند بسیار مفید است. زهرها: گل مهرزده را با شراب قاطی کنند و بخورند. یا با سرکه بیامیزند با سمها و گزیده حشرات سامه مبارزه می‌کند. کسی که سم خورده اگر بعد از سم خوردن گل مهرزده خالص بخورد پی‌درپی دلش استفراغ می‌کند و سم بیرون می‌ریزد. جالینوس گوید: برای مداوا از گزش خرگوش دریایی و برای دفع سم آلاگلنک گل مهرزده را با دارویی که از سرو کوهی درست می‌شود

قاطی کرده‌ام و دیده‌ام که فوراً سم را بیرون انداخته است. همچنین با شربتی آن را به سگ‌ها رگزیده‌ای خوراندم شفا داد. با سرکه آمیختم و بر برگ سیر صحرایی و گل گندم مالیدم و بر مار گزیده گذاشتم اثر مثبت داد.

طین مطلق (گل معمولی):

منظورم از طین مطلق همه گلها است. مزاج: همه سردمزاجند. خاصیت:

زداینده. گل آزاد آفتاب‌زده اگر مواد سوزنده‌ای مانند سفال و خاک دیوارهای از آفتاب سوخته با آن قاطی نباشد، نوعی چسبندگی دارد که بدنهای سست و فروهشته گوشت را می‌خشکاند. و سوزش و آزاری هم همراه ندارد و تا اندازه‌ای نیروی گدازنده هم دارد. اگر گل را بار دیگر با آب بشویند خشکاننده‌ای می‌شود

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۷۱

که در گرما و سرما معتدل و لطیف باشد. آرایش: گوشت سست را محکم می‌نماید. ورم و جوش: با شمع و روغن گل مرهم شود؟ خنازیر و تصلبات را از بین می‌برد. اندامان غذا: کسانی که استسقا یا درد طحال دارند یا از گوشت زیاد در آزارند گل آفتاب‌زده را بر بدن مالند سود بینند.

طین ارمنی (گل ارمنی):

گلی است بزرگ سرخ مایل به خاکی. زرگران آن را در رنگ دادن طلا بکار می‌برند. گل آلانی تأثیرش به تأثیر گل ارمنی نزدیک است. مزاج: در اول سرد و در دوم خشک است.

خاصیت: بسیار خشکاننده است و از این رو بندآورنده خونریزی است. ورم و جوش: در جوشهای طاعونی چه بخورند یا بر تن مالند مفید است. و نمی‌گذارد عفونت از اندامی به اندام دیگر سرایت کند.

زخم و قرحه: در شفا دادن زخم معرکه می‌کند. اندامان سر: مانع نزله است و جوش و زخم دهان را شفا دهد. سینه: قرحه شش را می‌خشکاند و در مداوای سل نافع است. برای خون برآوردن علاج خوبی است. تنگ‌نفسی که از اثر سرماخوردگی باشد علاجش با گل ارمنی است. اندامان دفعی: علاج قرحه روده و اسهال و خونریزی زهدان است. تبها: در علاج تبهای سلی و وبایی ویژگی دارد. قومی که عادت کرده بودند از گل ارمنی شربت رقیق بسازند و بنوشند از بیماری واگیر بسیار خطرناک نجات یافتند.

هرگاه آن را برای دفع وبا تناول نمایند باید بعد از آن فوراً نوشابه‌ای بخورند تا آن را بدرقه کند و به قلب برساند. و باید شربت پادراهم با گلاب قاطی باشد.

طین شاموس (کوکب الارض):

فیلسوف بزرگوار جالینوس فرماید: ما از این گل آن قسمت را به کار می‌بریم که نامش کوکب شاموس است. من می‌گویم: کسانی عقیده دارند که این دارو همان تلک است و این درست نیست. زیرا کسانی که تلک را بدست می‌آورند گویند آن را از جزیره قبرس که در سرزمین یونان است پیدا کرده‌اند. خاصیت: بنا به فرموده جالینوس شاموس در بند آوردن و سایر کنشها همانند گل مهرزده است و تفاوت در این است که شاموس از مهرزده هوایی‌تر و سبک‌تر است. گل شاموس بسیار سبک است. همچنین شاموس کش‌دارتر و چسبنده‌تر از مهرزده است و مهرزده از شاموس نیرومندتر است. مزاج: کشدار، لزج و چسبنده است، نیاز به شستشو ندارد. چنانکه گویند کمی سردی بخش و بسیار آرام‌کننده است. ورم و جوش: ورم گرم نوحاسته را بازدارد. و در این زمینه از سایر گلها کاری‌تر است. شاموس نفع‌رسان، بی‌آزار است و چون گل مهرزده نیست که زبری آزاردهنده همراه داشته باشد. زخم و قرحه: در علاج سوختگیها کمتر از مهرزده است. زیرا کش‌داریش بسیار است و از فائده‌اش می‌کاهد. مفاصل: اندایش آن در علاج نقرس نوظهور مفید است. چشم: تاوهای قرنیه را معالجه می‌نماید. سر و سینه: در علاج ورم پستان و دمل پشت گوش مفید است. اندامان دفعی: بهم خوردن عادت ماهانه را عادی سازد و خونریزی زهدان را بازمی‌دارد.

طین ماکول (گل خوردنی):

اندامان غذا: ایجاد انسداد کند و تباه‌کننده مزاج است. لیکن دهانه معده را تقویت می‌نماید و زیان خوراک را از بین می‌برد. و با این‌همه من خوردن آن را تجویز نمی‌کنم. در

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۷۲

بازداشتن استفراغ خاصیت عجیبی دارد. و اگر کسانی گویند که خوردنش نشاط‌انگیز است باید بدانند این اثر نسبت به کسانی است که بدان عادت کرده‌اند و از خوردنش لذت می‌برند. آنگاه که بسیار آرزوی خوردن آن را دارند علامت پیدایش قرحه ناخنی در آن‌هاست (قروح الظفر).

طین بلد المصطکی (گل مستکی خودمانی، طین رومی):

زداینده، شوینده، رویاننده گوشت، جوش‌دهنده زخم است.

طین اقریطش (اقریطس، گل جزیره کرت):

گوهری هوایی بسیار دارد. با سایر گلها هم‌کنش است و از آنها کم‌توانتر است. زداینده بی‌سوزش است. حواس را ناتوان کند. چشم: علاج جوش و سرخی و خارش پلکها است. اندامان دفعی: گویند زایش را آسان کند و بارداران اگر بر شکم بندند نگهدار جنین است.

طین قیمولیا (گل اسپانیایی، اندلسی):

حنین گوید: گل دیر است و بر دو نوع باشد: یکی سفید و دیگری بنفش. آن را از جایی که سیراف نام دارد و در ساحل بحر واقع شده می‌آورند، مزاجش از اعتدال خارج است و در بسائیدن سردی از آن حس می‌شود. مزاج: در دوم سرد و در اول گرم است. خاصیت:

چون خالص و بی‌آلایش باشد منفعتها در بر دارد. سردی بخشد و می‌گدازد. اگر آن را بشویند گدازندگی از بین خواهد رفت. ورم و جوش: با سرکه علاج ورم طرفهای پایین معده است. زخم و قرحه: هر دو نوع سفید و بنفش را اگر در سرکه حل کنند محلولی گردد که سوختگی و سایر زخمها را فوراً تسکین می‌دهد. بشرطی که قبل از تاول زدن و آماس کردن استعمال کنند. سر: حل شده‌اش در سرکه علاج لوزتین و آماسهای بیخ گوش است. مفاصل: برای هر ورمی در بدن مفید است. اندامان دفعی: هر دو نوعش سخت شدن خایه‌ها را نرم می‌گردانند.

طین الکریم (گل تانک):

دیسقوریدوس گوید: گل تانک را از شام می‌آورند و دو نوع است. نوعی به پارچه زغالهای مستطیل می‌ماند که از درخت آرز بدست آورند و رنگش سیاه است. قسمی دیگر به قطعه چوبهای نغال شاداب شباهت دارد که بسیار هموار و بی‌زبری است. در آب زود حل می‌شود. و در روغن زود می‌گدازد بشرطی که آن را بسایند و زیر فشار قرار دهند. نوع سومی هست که سفید مایل به خاکستری است و آب نمی‌شود. این نوع به درد کاری نمی‌خورد. گزینش: هرچه سیاه‌رنگ‌تر باشد بهتر است. خاصیت: بدون آزار دادن می‌خشکاند، و سردی‌بخش است و گویند اندکی گدازندگی دارد.

آرایش: داخل سرمه می‌کنند موی مژه را بازرویند. رنگ موی و ابرو را بدان کنند. اندامان دفعی: تانک را بدین گل می‌آیند تا کرم نزند و برگ و جوانه‌هایش از آسیب محفوظ باشند. اگر در آب حل شده آن را تناول نمایند کرمهای ریز و درشت روده‌ها را می‌کشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۷۳

طین المغره (گل چسبناک):

گلی است شناخته شده. گزینش: بهترینش آن است که بسیار سرخ و بی‌شائبه است و از بغداد می‌آورند. خاصیت: به عقیده پولس در قبوضیت و خشکانیدن از گل مهرزده بهتر است. قرحه: زخمها را بهم آورد. اندامان دفعی: کرم‌کش است و محلولش را بعد از تخم نیمبرشت سرکشند شکم را بند آرد.

طین الأرضین المزروعه (گل کشتزارها):

دیسقوریدوس گوید: کلیه گل‌هایی که به منظور دارویی استعمال می‌شوند عموماً کنش گیرندگی، نرمی بخشی، سرد کردن، چسبناکی را دارند. و هریک از آنها دارای ویژگی‌هایی است که در سایر گلها موجود نیست. گل کشتزاران که بمنظور دارویی بکار برده می‌شود دو نوع است سفید و خاکستری‌رنگ. خاکستری‌رنگ از سفید نرم‌تر و بهتر است. و اگر آن را بر پارچه‌ای مسین بسائیم چرکی بدست آید که هم‌رنگ ریحان است. گل کشتزاری را همانند سفیداب شستشو دهند و دستورش به قرار زیر است:

شب هنگام چندین دفعه آب بر آن ریزند تا آب صاف پس دهد و فردای آن شب در آفتاب می‌گذارند و از تابش گرم می‌شود. مدت ده روز این عمل را تکرار می‌کنند و بعد از آن در آفتاب آن را می‌سایند و از آن قرصها می‌سازند و چون دارویی بکار می‌برند. خاصیت: چنانکه گویند: تا اندازه‌ای قبوضیت دارد و سردکننده و کمی نرمی بخش است. زخم و قرحه: قرحه‌ها را پرگوشه کند. و زخمهای تازه را جوش دهد.

طین سامعی (گل سرشور):

دیسقوریدوس گوید: گلی است که به سنگ می‌ماند. زرگران در صیقل دادن و هموار کردن بکار می‌برند. آنهم مانند گل کشتزاری سفید و خاکستری دارد. خاکستری رنگش نازک و ورقی می‌باشد و به اشکال گوناگون دیده می‌شود. و هرآنچه بسیار سفید است بسیار زودشکن و ترد است و همین که خیس شد بی‌درنگ حل می‌شود. در گرمابه این گل را بجای اشنان و نظرون بر بدن مالند. خاصیت: گیرنده، خشکاننده و سردی بخش است. گزینش: از نوع اولی هرچه سفیدتر باشد بهتر است و از نوع خاکستری‌رنگ هرچه مایل به سفیدی بیشتر باشد بهتر است. آرایش:

تن را صفا دهد و زیبا کند و رخساره را صیقل دهد. سر: حواس را پرمایه‌تر می‌نماید.^{۵۷} چشم: همراه شیر در چشم چکانند علاج سفیدی و جوشهای چشم است. اندامان غذا: نوشیدن محلولش درد معده را تسکین دهد. اندامان راننده: چنین پندارند که اگر زن بارداری بر شکم بنهد از بچه انداختن نجات یابد و اگر در هنگام زایش بر شکم گذارد ولادت آسان شود و زود انجام می‌پذیرد.

طریقویون:

دیسقوریدوس گوید: گیاهی است در کرانه‌های دریا روید و مدّ دریا بدان می‌رسد. رویشش در آب نیست و از گیاهان آیزی بشمار نمی‌آید. برگش به برگ (اطاطالیس) شبیه اما از آن سترتر است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۷۴

^{۵۷} (۱) - یغَلِّظ الحواس (متن)

ساقه این گیاه پایا و به بلندی يك وجب و از بالا دو نیم شده است. گویند گل این گیاه در روز سه مرتبه تغییر رنگ می‌دهد. گیاهان سفید و در نیمروز بنفش و نزدیک به غروب به رنگ سرخ خوبی درمی‌آید.

بیخس سفید و خوشبوی است و اگر چشیده شود گرمی به زبان می‌رساند. مزاج: گرایش به گرمی دارد. اندامان دفعی: اگر به اندازه وزن دو (درخمی) را با نوشابه‌ای بنوشند مواد آبکی شکم و بول را ریزش دهد. زهرها: قبل از سایر پادزهرها آن را برای دفع گزند سم استعمال می‌کنند.

طرفحوماس:

دیسقوریدوس گوید: بعضی این گیاه را ادبار گویند. این گیاه در جاهایی پیدا می‌شود که رستنگاه پرسیاوشان است. شکل این گیاه به شکل گیاه (قرطیس) شبیه است. برگهای بسیار دراز و در برابر هم قرار گرفته‌اند و در باریکی به برگ عدس شبیه‌اند. شاخه‌ها باریک و سخت و مایل به سیاهی هستند. گویند تماما کارهای پرسیاوشان را انجام می‌دهد.

طاطیقس (سیرسیرک):

به گمان اصطفس این جانور در درخت زیتون زندگی می‌کند. از تیره ملخهاست. بیشتر اوقات جیغ می‌کشد و جیغش همه یکنواخت است. اهل شام آن را ذیر گویند و در طبرستان نامش انگورباشن، (بصاح العنب) و خراسانیان آن را جثرد گویند. خاصیت درمانی: اگر سیرسیرک را در ساج بریان کنند و بخورند درد مثانه را تسکین دهد.

طالایون:

گیاهی است که آن را همیشه بهار بیابانی و خرفه بیابانی نیز می‌نامند. ساقه و برگش به ساقه و برگ خرفه شبیه است. نزدیک هر برگی شاخه‌ای است که از آن شش تا هفت شاخه کوچکتر و پربرگ جدا می‌شود. و برگهای بخارمانندی دارد اگر در دست فشار دهی ماده تر و لزج پس دهد. اکثرا در تاکستانها می‌روید و گلش سفیدرنگ است. مزاج: سرد و تر است. آرایش: برگش را بر لکه سفید پوست گذارند و شش ساعت بماند خوب دارویی است. لیکن باید بعد از ضماد کردن آن آرد جو استعمال کنند. اگر برگ این گیاه را بکوبند و بر لکه سیاه پوست مالند و در آفتاب نشینند تا خشک شود آنگاه آن را با دست پاک کنند بهترین علاج است.

طرغافینا (گون کتیرا)^{۵۸}:

دیسقوریدوس گوید: بیخی است پن و زیر و شاخه‌های نیرومند و کوتاه دارد و زیاد از زمین جدا نمی‌شود و برگهای زیاد و خارهای سفیدرنگ و سخت و رو به بالا دارد و کتیرا را از آن بدست می‌آورند. و عمل کتیرا به قرار زیر

^{۵۸} (۱) - در فصل کاف- کتیرا آمده است و گوئیا دیسقوریدوس فرماید گیاه آن را طرغافینا- گویند.

است. ساقه گون کتیرا را می‌برند یا شفره می‌زنند. شیرهای از آن می‌تراود و چون خشك شد کتیرا است. سینه: کتیرا با عسل معجون شود و زیر زبان بگذارند در تسکین سرفه و از بین بردن زبری سینه سودمند است. و می‌توان به همین منظور کتیرا را در آب حل کرد و با شربت شیرین نوشید. خوراك تناولی باید به وزن يك (درخمی) باشد که برابر هجده قیراط است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۷۵

اندامان دفعی: کتیرا با سوخته شاخ گوزن که شستشو داده باشند- یا با کمی زاج بلوری قاطی کنند درمان درد کرده و سوزش مثانه است.

طوقریوس^{۵۹}:

دیسقوریدوس گوید: گیاهی است شاخه‌های بسیار و شبیه به چوبدستی دارد. و با گیاهی که آن را کمادریوس (مریم نخودی) نامند بسیار شبیه است. برگهایش به برگ نخود می‌ماند و باریکند.

اکثرا در سرزمین کلیکیا می‌روید. تا سبز است آن را با سرکه و آب می‌خورند و اگر خشك باشد آب‌پزش را استعمال می‌نمایند. اندامان رانده: تناول آب‌پزش آماس طحال را بکلی از بین می‌برد. و اگر آن را با انجیر و سرکه ضماد نمایند باز برای طحال دارویی مفید است.

طیقاوواون:

دیسقوریدوس گوید: برگ این گیاه به برگ تاجریزی می‌ماند. شاخه‌های بسیار دارد.

گلش سیاه و کوچک و بسیار است. تخمدانش شبیه خرنوب شامی است و تخمش به ارزن تلخ (گاورس) شباهت دارد. ریشه‌های آن سه یا چهار عدد و تقریباً به درازی يك و سفت‌رنگ و خوشبوی هستند.

این گیاه در اکثر جاها می‌روید. اگر مقدار يك من از این گیاه را در مقدار شش (قو طول) شربت شیرین بخیسانند و يك شبانه روز بگذارند و تناول نمایند. زهدان را می‌پالاید و مواد سیلانی را برچیند. اگر آن را آگنه چیزی کنند و بخورند گویند شیر پستان را زیاد کند.

طراغیون:

^{۵۹} (۱) - طوقریون - مریم نخودی، کمادریوس. (معین)

از گیاهان جزیره کرت است. برگ و شاخه و ثمرش به ناخواه شباهت دارد. لیکن از ناخواه کوچکتر است. شیرهای همانند صمغ عربی است. برگ و ثمر و شیرهای جذب کننده هستند- نوعی دیگر از این تیره هست که برگش به برگ (سقولوقندریون) شبیه است- و بیخش به ترب بیابانی می ماند. خاصیت: دیسقوریدوس گوید: اگر تیری در گوشت تن بز کوهی قرار گیرد و بز به میان این گیاه خرد تیر بیرون آید. اگر این گیاه را ضماد کنند پیکان و خارها و خلیدها را از گوشت بیرون کشد.

اندامان دفعی: تناول آن چکمیگز را قطع کند. سنگ مثانه را خرد می نماید. تناول يك درخمی حیض را راه اندازد. اگر از آن نوع دومی خامش یا آب پز آن را بخورند گویند قرحه رودهها را معالجه می کند.

طراغیون دیگر:

نوعی دیگر از طراغیون هست که بعضی از مردم آن را سقولوقندریون (هزارپا) نامیده اند. گیاهی است ریز و شاخه هایش به درازی يك و جب یا بیشتر بر زمین می گسترند. برگ ندارد. بر شاخه هایش ثمری است تو گوپی دانه انگور سرخ رنگ کوچکند. و هر يك از ثمرهایش نوک تیز است و به اندازه يك دانه گندم می باشند. بسیار ثمر می دهد. این گیاه اکثرا در کرانه های دریا یافت می شود. ثمر این گیاه قبض است گاهی می کوبند و از آن قرصها سازند و نگه می دارند. که در وقت حاجت در دسترس باشد. اندامان دفعی: تقریبا ده دانه از ثمر آن را با شربت تناول نمایند به عقیده دیسقوریدوس علاج

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۷۶

اسهال مزمن، تراوش رطوبتهای مزمن زهدان است.

طرفولس:

تکه های لطیف دارد با سوپ می خورند برای طحال مفید است.

در اینجا فصل طاء پایان می یابد و داروهای این فصل مجموعا به سی و دو رسید.

فصل دهم حرف (ی)

یروح (مهرگیاه):

منظور از یروح بیخ مهرگیاه بیابانی است. که بصورت آدمی می ماند. از آنجا که یروح نام بتی بوده که عقیده داشته اند نگه دار نباتات است. و این گیاه به صورت آن بت می ماند آن را یروح نام داده اند. حال این الهه نباتات وجود داشته یا نداشته ما کاری نداریم. بسیاری از نامها برای معانی غیر موجود پدید آمده اند، یروح چوبمانندی است

خاکی رنگ و اجزایش تمام بهم پیوسته نیست و همانند کلمی بزرگ است. دیسکوریدوس گوید: یبروح را در جایی انطمس و در جایی دیگر موقولن گویند و کسانی هستند که یبروح را ورقیا گویند و به معنی عشق‌ساز است. یبروح نر و ماده دارد. یبروح مادینه تقریباً سیه‌فام است و آن را ریوقس گویند که به معنی «کاهویی» است. زیرا برگش به برگ کاهو شبیه است ولی باریکتر و نازکتر از برگ کاهو است- یبروح کاهویی بوی بسیار تند و گران دارد. بر زمین می‌گسترده و در نزدیکی برگ ثمری می‌دهد که به مهرگیاه می‌ماند یا کوچکتر از آن است. این ثمر بوی خوبی دارد و دانه‌ای در آن موجود است که به دانه داخل گلابی شبیه است. ریشه‌اش تا اندازه‌ای جالب بزرگ است و هر دو ریشه یا سه ریشه به هم پیوسته‌اند و رویه سیاه و درون سفیدند و پوسته سبتر دارند- این نوع از گیاه ساقه هم دارد- قسم دومی که قسم نرینه است و بعضی آن را موریون گویند برگهای سفید و صاف و بزرگ و پهن دارد که به برگ چغندر می‌ماند- (سلق)- مجموعه برگهایش دو برابر برگ و تنه قسم مادینه است. رنگش زعفرانی و خوشبوی است و کمی بویش گران است. گاهی چوپانها از این گیاه می‌خورند و از اثرش به خواب می‌روند. بیخ نوع نرینه در شکل به نوع مادینه‌اش مانا است. ولی کمی از آن درازتر است. این نوع ساقه ندارد. افشره مهرگیاه نرینه را به دستور زیرین می‌گیرند: پوست یا برگ آن را تا سبز و شاداب است می‌کوبند و چیزی گران‌وزن بر آن می‌گذارند و در آفتاب می‌ماند تا منعقد می‌گردد یا پرمایه می‌شود. بعداً در آوندی سفالین می‌ریزند. شیره پوست از شیره برگ قوی‌تر است. گاهی می‌شود پوست بیخ آن را با نخی می‌بندند و بحالت آویزه در ظرفی نگاه می‌دارند. بعضی از مردم بیخ آن را با شراب می‌جوشانند تا دو ثلثش از بین می‌رود و يك سوم می‌ماند آنگاه می‌پالایند و صافی را نگه می‌دارند. و در بعضی جاها قطره از آن می‌گیرند. یعنی با نوك كاردی یا شفره‌ای قسمتی از بیخ را به شکل مستدیر برمی‌دارند و گود می‌شود. تدریجاً قطره‌هایی تراوش می‌شود و در گودی جمع می‌شود و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۷۷

آن را به منظور دارویی نگه می‌دارند. ولی از همه بیخها قطره بدست نمی‌آید و در هر حال افشره از قطره تراوشی قوی‌تر است و این نتیجه از آزمایش بدست آمده است. بعضیها گویند: نوعی دیگر از مهرگیاه هست که در سایه نشو و نما می‌کند و برگش شبیه برگ مهرگیاه سفید است لیکن از آن کوچکتر است و درازی برگش که سفیدرنگ است يك وجب است و از بیخ نزدیک است و بیخش نرم و سفید است و درازی بیخ از يك وجب بیشتر است و ستبری آن به اندازه انگشت شست است. مزاج: در سوم سرد و تا سوم خشک است و برخی پنداشته‌اند که کمی گرمی دارد. بیخش بسیار خشکاننده است و پوست بیخش از بیخ ناتوانتر است. برگش تر یا خشکیده استعمال شود مفید است. این مجموعه برگها خود بخود دارای رطوبت هستند. خاصیت: مخدر است. هم افشره‌اش مخدر است و هم قطره تراوشی. ولی افشره در این زمینه از قطره قوی‌تر است. اگر بخوانند اندام کسی را قطع کنند مقدار سه ابولوس از افشره آن را در شربت به بیمار بخوراند به خواب می‌رود. گویند اگر عاج را مدت سه ساعت با بیخ یبروح در آب بجوشانند عاج نرم می‌شود و به آسانی می‌توان آن را در صنعت بکار برد. آرایش: لکه سیاه پوست را مدت يك هفته

با برگ آن و بویژه با برگ سبز و شاداب آن ماساژ دهند بدون زخم کردن خوب می‌شود. شیره مهرگیاه لکه‌های سیاه و سفید پوست را بدون سوزش و گزش برمی‌دارد. ورم و جوش: علاج دملهای سخت و دملهای درونی و خنازیر است. و اگر بیخ را بکوبند و نرم بسایند و با سرکه بیامیزند و بر جوش و جمره (اخگر) مالند خوب می‌شوند. مفاصل: بیخش که با قاوت باشد و ضماد شود درد مفاصل را از بین می‌برد و شاید در معالجه واریس هم نافع باشد. سر: چرت آور^{۶۰} و خواب‌آور است. اگر در شراب ریزند بسیار مستی می‌دهد. اگر در مقعد شیاف کنند می‌خوابند. بو کردنش خواب می‌آورد. که این خاصیت از آن نوع سفید برگ بی‌ساقه است که آن را نرینه گویند. زیاد استعمال کردن و بو کردن مهرگیاه ممکن است به سخته کردن بینجامد و بویژه آنچه برگش سفید است این خاصیت را بیشتر دارد. و ممکن است از یبروح شربتی سازند که مرض بیخوابی را از بین ببرد. عمل شربت به قرار زیر است: سه من از پوست بیخ مهرگیاه با يك (مطریطوس) شراب شیرین قاطی کنند و سه (قوانوس) از آن بنوشند. اگر پوست بیخ مهرگیاه را در شراب بجوشانند تا نیروی که دارد به شراب منتقل شود کمی از آن خواب‌آور است و اگر بجوهند که به خواب گران‌تر فرو روند بیشتر بخورند. بعضی از طبیبان برای اینکه خواب‌زده مهرگیاه را هشیار سازند بیمار را در آب بسیار سرد می‌نشانند به هوش می‌آید. که به عقیده من در این حالت حرارت در جسم مریض جمع می‌شود. مهرگیاه حس انسان را کند می‌کند. برای داغ کردن یا ختنه کردن یا دریدن اعضایی اگر بخورد بیمار دهند تخدیر می‌شود و به خواب گران فرو رود و در حین عملیات احساس درد نمی‌کند. اگر کسی يك مثقال از بیخ نوع سوم مهرگیاه که ذکر شد تنها یا با قاوت یا با نان یا همراه آتش بخورد گیج و منگ می‌شود و به خواب می‌رود و تا سه یا چهار ساعت به خود نمی‌آید و هیچ احساسی نمی‌کند. و اگر ناگزیر باشیم که یکی از اندامان شخصی را قطع کنیم- از پوست مهرگیاه بدون گرمای

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۷۸

آتش شربتی می‌سازیم و سه من از آن شربت را با پیمانهای (مکیال) شراب شیرین قاطی می‌کنیم و مقدار سه (قوانوس) را قبل از عملیات به بیمار می‌دهیم. کسی که آن را بو کند یا افشرداش را به بینی کشد به خواب می‌رود. چشم: قطره تراوشی آن درد بسیار آزاردهنده چشم را برطرف می‌کند. برگش را بر چشم گذارند درد چشم تسکین یابد. اندامان غذا: مقدار يك اوقیه از قطره تراوشی مهرگیاه با عسل آب خفیف تناول شود. مراره و بلغم را بیرون دهد و در این زمینه کار خریق را انجام می‌دهد. اما اگر از يك اوقیه بیشتر باشد سم است. اندامان دفعی: مقدار نیم (اونولوس) از قطره تراوشی شیاف شود. ادرار بول کند و بچه را بیرون آورد. تخم مهرگیاه تناول شود زهدان را می‌پالاید. اگر آن را با گوگردی که آتش ندیده مخلوط کنند و فرزه شود. خونریزی زهدان قطع می‌شود. شیره مهرگیاه

^{۶۰} (۱) - در کتاب سبات و نوم آمده. سبات یعنی اول خواب و چرت زدن. اما در اصطلاح پزشکی نوعی بیماری است که شخص همیشه خواب‌آلود است و تقریباً در حال نیمه‌هشیاری بسر می‌برد. (ه.)

بلغم و مزاره (تلخ آب) را بیرون راند. اگر بچه خردسال اشتباها مهرگیاه بخورد به چنان استفراغ و اسهالی گرفتار می شود که شاید بمیرد. زهرها: همه انواعش و چنانکه گویند بویژه آن نوعی که برگش سفید و کوچکتر از بقیه است پادزهر تاجریری سمی است. کسی که از مهرگیاه مسموم می شود عوارض خفگی زهدان در او پیدا شود. و گونه اش سرخ گردد و چشمش بالا می آید. و باد می کند و تو گوپی مست مست است. در این حالت علاجش روغن و عسل است و اگر استفراغ کند مفید است.

ینبون (ثافیشیا):

که شیره سداب کوهی است.

ینبوت:

که همان خرنوب نبطی است که در فصل خاء آن را شرح داده ایم. مزاج: اندکی سردی و گرمی دارد و در دوم خشک است. خاصیت: قی آور بی آزار است. اندامان دفعی: بی اشتهایی را برطرف می نماید. زهرها: آب پزش کیکها را می کشد.

یاسمین:

سفید از زرد گرمتر و زرد از ارغوانی رنگش گرمتر است و یاسمین بوجه عموم چنانکه گویند در دوم گرم و خشک است. خاصیت: رطوبت را لطیف کند و روغنش برای پیران سودمند است. آرایش:

یاسمین تر و یاسمین خشک کوبیده اگر در حمام صورت را بدان بشویند لکه های سیاه پوست از بین می رود. بسیار بو کردن یاسمین رنگ را زرد کند. مفاصل: روغن یاسمین در علاج بیماریهای ناشی از سرما که برای اعصاب و برای پیران رخ داده نافع است. سر: بویش سرد آورد. و با این همه اگر آن را بو کنند سردی را که از بلغم لزج پیدا شده از بین می برد. بو کردن روغن خالص یاسمین - عطر یاسمین - سبب خون دماغ گرمی داران می شود.

یتوع (گیاه شیردار):

کلمه یتوع دلالت بر گیاهانی دارد که شیره آنها تند، مسهل، تکه کننده، سوزنده باشد. و آنچه در این زمینه مشهور است عبارت است از: هفت برگ، شبرم، چشمیزک، آذریوبه، ماهودانه، مازیون، پنج انگشت که آن را پنج برگ هم می گویند. همه این یتوعها کشنده هستند. و تنها از شیره آنها می توان استفاده درمانی کرد. قسمتی دیگر هستند که از گروه شیره دارها می باشند و بسیار مشهور

نشده‌اند از قبیل: گونه‌ای از گوش موش و تیره‌ای از لبلاب (عشقه) خرفه بیابانی و غیره. اما کلمه یتوع به تنهایی شیره چشمیزک را می‌رساند و به عقیده من پادزهر فراوی و پوشنگه همان شیره چشمیزک باشند. همچنین اطباء گفته‌اند یتوع هفت گونه است و یکی از آنها را یتوع نر می‌دانند و آن را حاناقیاس؟

نامیده‌اند و آن شش نوع دیگر را مادینه دانند. قوی‌ترین یتوع از این یتوعات ششگانه به آس شباهت دارد و آن را- مورطیطاس- گویند. دوم شیره گیاهی است که در سنگلاخها روید و ثمری شبیه به خیار دارد و آن را (قوریاساس) نامند. قوریاساس به معنی «سروی» است یعنی منتسب به سرو. سوم (قارالتوس) ساحلی- می‌نامند. زیرا گیاهش در کرانه‌های دریا روید و گاهی آن را (قارالتوس) دریایی هم گویند. چهارم یتوعی است که (قوقیسی) نام دارد. و همچنین گفته‌اند: قوی‌ترین یتوع نوع نرینه نامبرده است که شناسنامه‌اش از این قرار است: شاخه‌هایش از یک ذرع درازتر و رنگش مایل به سرخی و پر از شیر است. شاخه‌هایش شبیه شاخه درخت زیتون است. شیر میان شاخه‌ها سفیدرنگ و زبان بر است. برگهایش که بر شاخه رسته به برگ زیتون می‌ماند و از برگ زیتون درازتر و باریکتر است. بیخ آن زیر و ستر است. از هر شاخه‌ای پنج جوانه جدا می‌شود که به شاخه گورگیاه می‌مانند. در اطراف شاخه‌ها شکوفه‌مانندهایی است که گویی مایل به گودی هستند و همانند شکوفه گاه تیره‌ای از گورگیاه می‌باشند. ثمرش در این شکوفه‌ها قرار دارد. رستنگاه این گیاه زمینهای زیر و کوهستانی است. تناول مقدار دو (ابولوس) از شیره این گیاه بلغم را به بیرون ریزش دهد. نوع مادینه این گیاه را جوزی (گردویی) گویند. که تا اندازه‌ای به (حشیشة الغار)^{۶۱} شبیه است. اما از آن بزرگتر و قویتر و سفیدتر است. برگ قسم مادینه به برگ آس شبیه و از برگ آس بزرگتر است- لبه برگها تیز و خاردار است. ساقه‌های آن از بیخ برخاسته و به درازی یک وجب می‌باشند. ثمر دادن این گیاه یک سال در میان است یعنی سالی ثمرش بسیار و سالی دیگر اندک است. ثمرش به اندازه گردوی کوچک است. و همانند گردو اندکی مزه زبان گز دارد. این نوع نیز در زمینهای سخت می‌روید و برگش بدبو است. بیخ و برگ و ثمر و طرز چیدن و نگه داشتن این نوع تماما همانند نوع اولی است ولی اولی شدت بیشتر دارد. اما گیاه یتوعی که به دریایی مشهور است و آن را خشخاشی هم گفته‌اند، شاخه‌های یک‌وجبی و مایل به سرخ‌رنگی دارد. شاخه‌ها راست ایستاده و پنج یا شش عدد می‌باشند. برگها که بر شاخه‌هاست ریز و باریک و کمی درازند و به برگ کتان می‌مانند و سر برگها دوپره است. در اطراف شاخه‌ها شکوفه‌های انبوه و برهم‌آمده و گرد (مستدیر) بسیار است و ثمر در آنها قرار دارد. گلش سفید است. ثمرش به گاودانه می‌ماند. ساقه‌ها پهلویه‌پهلوی از بیخ سر برمی‌زنند- همه اجزاء این گیاه از سر تا بیخ پر از شیر است. به کار بردن و نگهداشتن این نوع نیز همان دستور دو گیاه پیشین است. و همچنین گویند گیاه شیرهداری دیگر هست که آن را (مشمس) آفتاب‌پرست گویند و با آفتاب می‌گردد. برگش به برگ خرفه شبیه و از آن باریکتر و مدورتر است. چهار یا پنج ساقه به درازی تقریباً یک وجب از یک بیخ سر برآورده‌اند. ساقه‌ها باریک و سرخ‌رنگ، و پر از شیر و شیرشان بسیار است. تاج گل‌هایش به تاج گل شبت شبیه و دانه‌هایش تو گویی برگهای ریز هستند. همه

^{۶۱} (۱)- حشیشة الغار نوشته شده. لیکن حتما حشیشة الغار است که آن را علف موش گویند.

اجزای گیاه حالت آفتاب‌گردانی دارد. این گیاه اکثراً در اطراف آبادی و در ویرانه‌ها روید. تخم و شیردش را به همان اسلوب چیدن و نگهداری کردن نوعهای دیگر می‌چینند و نگه می‌دارند. تأثیرش تأثیر سایر انواع یتوع است. لیکن بسیار ناتوانتر از آنها است که ذکر شدند. و گویند شیرداری دیگر هست که آن را (سروی) گویند. درازی ساقه‌اش از يك و جب تا يك ذرع است. ساقه سرخ‌رنگ و برگها از ساقه بیرون آمده‌اند و به برگ شلتوك شباهت دارند که تازه سر برزند. این گیاه نیز پر از شیر است و قوتش همانند قوت یتوعی‌های نامبرده است. همچنین گویند: شیرداری دیگر موجود است که در سنگلاخها روید. و شاخه‌هایش پیرامون آن را از هر سوی فراگرفته‌اند. برگهای زیاد و برهم پیچیده و سرخ‌رنگ دارد که به برگ آس اما باریکتر شبیه می‌باشند. ثمرش مثل ثمر (عسف؟) است. و به کار بردن این نوع همچون سایر یتوعی‌های نامبرده است. و یکی از گیاهان شیردار هست که برگهای پهن شبیه به برگ زنبق زرد دارد. بیخ و شیره آن کیموس آبکی را بیرون ریزد. کسانی بر این رأیند که گیاه (فیلووسا) نیز یتوعی است و شیردش همان است که آن را (فورباساس) گویند. گیاه فیلووسا ساقه‌اش به بلندی يك ذرع و بیشتر از يك ذرع، چهارگوشه، پرگره، برگهایش ریز و باریک و لبه تیز و شبیه به گل گیاه سروی است که ذکر شد. گل‌هایش کوچک و بنفش‌رنگ، تخمش پهن و عدس‌مانند، بیخش سفید و پرشیر- و در بعضی جاها این گیاه بسیار بزرگ می‌شود. يك مثقال از بیخ این گیاه را با عسلاب بخورند اسهال آور است. ثمرش هم مسهل است. شیرش را با آرد گاو‌دانه مخلوط کنند مسهل است. کسی که برگ این گیاه را استعمال می‌نماید باید مواظب باشد که مقدار تناولی از سه مثقال تجاوز ننماید. و همچنین کسانی هستند که ماهودانه را از تیره یتوعیان شمرده‌اند. ماهودانه ساقه‌اش توخالی و به ستبری يك انگشت و به درازی تقریباً يك ذرع است. شاخه‌هایی از ساق جدا شده‌اند. هم ساقه برگ درآورده و هم شاخه‌ها. برگهایی که از ساقه سر برزده‌اند مستطیل‌الشکل و به برگ بادام شبیه‌اند و از برگ بادام پهن‌ترند و از آن صافتر. برگهایی که بر جوانه‌ها هستند از برگهای ساقه ریزتر و به برگ زراوند و گیاه عشقه می‌مانند. تخمدان این گیاه بر شاخه‌ها و به دانه کبر شبیه است و در داخل تخمدان سه دانه از هم جدا موجود است که از دانه گاو‌دانه بزرگ‌ترند. اگر دانه را بشکافی ماده سفید شیرین‌مزه می‌یابی. بیخ این گیاه باریک و سفید است و در طب به کار نمی‌رود. همه اجزاء گیاه ماهودانه پر از شیری است که با یتوع برابر است. هرچه ما درباره اصناف یتوعات ذکر کردیم از فرموده دانشمند بزرگ دیسکوریدوس استفاده کرده‌ایم. گزینش: قوی‌ترین ماده در گیاهان شیردار: اول شیر و دوم تخم و سوم بیخ و چهارم برگ است. و چنانکه گفتیم اگر واژه یتوع را بدون هیچ قیدی ذکر کردند شیره چشمیزک منظور است. مزاج: شیر چشمیزک در چهارم گرم و خشک است. شیره گیاهان دیگر که ذکر شد گرم و خشکی در دوم تا سوم دارند. خاصیت: قرحه‌آور و سم است. و اگر در حوض ریزند ماهی‌ها همه به روی آب آیند و می‌میرند. آرایش: گوشت زائد، زگیل، خال، زائده‌های اطراف ناخن را برمی‌کند. برای از بین بردن موی شیردش بر پوست مالند و در آفتاب این کار را می‌کنند موی را می‌سترد و بعداً که می‌روید ضعیف است و اگر عمل را تکرار کنند دیگر موی بر نمی‌آید.

بهر آن است که با روغن زیتون مخلوط شود و برای سردن موی بکار ببرند تا خطری از او سر نزند. زخم و قرحه: بیخ یتوع با سرکه باشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۸۱

سفتی‌های پیرامون بواسیر را از میان برمی‌دارد. داروی قوباء است. قرحه‌گندیده را بمبودی بخشد، اگر با قیروطی یعنی مرهم موم و روغن گل قاطی شود. علاج خوره و گری سودایی و آتش پارسی و (غنغرانا) است. سر: شیردانش را بر دندان کرم‌زده نهند دندان خرد شود و می‌افتد. و اگر با قطران باشد که از قوتش می‌کاهد؟ برای معالجه دندان سالمتر است. بهتر آن است که قسم سالم دندانها را با کمی موم بپوشانند و آنگاه این دارو را بگذارند. اگر بیخ گیاه نامبرده را با سرکه بجوشانند و مضمضه کنند درد دندان تسکین یابد. چشم: شیرش ناخنه را از بین می‌برد. اندامان راننده: بواسیر را برمی‌کند، بلغم و مواد آبکی را خارج سازد. دو قطره تا سه قطره شیرش را بر انجیر ریزند و بگذارند تا خشک شود و بخورند اسهالی کافی می‌دهد. و همین مقدار اگر با قاوت یابان تناول شود باز مسهل خوبی است. اما اگر بجوهند آن را بدون آمیزه‌ای بخورند بهتر آن است که همراه قیروطی یا موم و عسل باشد تا دهان و گلو را زخم‌دار نکند. گاهی می‌شود که به منظور اسهال شدن شاخه‌های سبز یتوع در ظرفی سفالین همراه روغن می‌جوشانند و این جوشیدن آرام و بتدریج صورت می‌گیرد. بعد از آن خرد می‌کنند و به اندازه وزن دو (کرمه) با قاوت مخلوط می‌کنند و در آب می‌ریزند و آب را سر می‌کشند- شاخه‌های خشک آن بسیار کم‌تأثیرند. اما اگر بجوهند به منظور اسهال شدن از نوعی استفاده کنند که آن را (کرفیون) گویند باید:

شاخه‌ها را چید و در سایه خشکانید و پوست آنها را کند و مقدار نه (کرمه) را يك شبانه‌روز در شراب کهنه خیسانید و بعد از آن پالایید و نیم گرم سر کشید که بی‌آزار اسهال دهد. جانشین یتوع: برای پاک کردن روده از مواد آبکی و بیرون آوردن بلغم از اندامان سه برابر وزن یتوع زنبق و يك سوم وزنش سکبینه کار را انجام می‌دهد. در اینجا فصل یاء که پنج دارو را در بر داشت پایان می‌یابد.

فصل یازدهم حرف (ك)

کافور:

چندگونه کافور هست. قنصوری، ریاحی، آزاد، اسفرك کبود، که کافور به چوب چسبیده و از چوب برآمده است. کسانی گویند: درخت کافور بسیار بزرگ است و بسیاری از جانوران را در سایه خود پناه می‌دهد و بیرها سایه‌اش را دوست دارند و در مدت سال مگر در وقتی معین کسی نمی‌تواند به درخت کافور برسد. و چنانکه گویند کافور در دامنه کوههای کنار دریا می‌روید، و آنچه معلوم است کافور از درختان سرزمین چین است و ما پارچه‌هایی از چوب

کافور را دیده‌ایم که سفید و کم‌مایه و بسیار سبک است و گاهی دیده‌ایم که اندکی از کافور در درزه‌های آن موجود بوده است. مزاج: در سوم سرد و خشک است. آرایش: به کار بردنش پیری زودرس بدن‌بال دارد، موی را سفید گرداند. ورم و جوش: ورم گرم را فرونشاند. سر: کافور مخلوط با سرکه، یا افشره خرما یا نارسیده، یا آب آس، یا آب ریحان، درد سر

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۸۲

ناشی از تب گرم را از بین می‌برد. بی‌خوابی آرد، تقویت حاسه گرمی‌داران می‌نماید، بهترین داروی زخمهای دهان است. اندامان دفعی: شهوت جنسی را از بین می‌برد. سنگ کلیه و مثانه بوجود آورد.

بی‌اشتهایی ناشی از صفرا را بند آرد.

کندر:

صمغی است از شهری می‌آورند که یونانیان آن شهر را کندر خوانند. گاهی کندر را از شهری می‌آورند که نامش (مریاط) است. و حکایت کندر و مریاط چنین است: بازرگانان دریانورد که از کندر می‌آیند و بار کندر دارند بعضی اوقات با توفان بحر روبرو می‌شوند و از ترس شکستن کشتی پناه به شهر مریاط می‌برند که مریاط در جزیره سرراه قرار دارد. تجارت کندر بسیار رواج دارد و بسیاری از بازرگانان به خرید و فروش آن سرگرمند. علاوه بر این از سرزمین هندوستان نیز کندر آورند که این نوع به رنگ یاقوت یا به رنگ بادنجان است. بازرگانان کندر در آماده کردن این کالا نیرنگی بکار می‌برند که به قرار زیر است. کندر را که می‌خرند تکه‌های چهارگوش از آن می‌سازند و در سبو می‌گذارند و سبو را می‌غلطانند تا تکه‌های کندر مدور می‌شوند. هرگاه زمان زیاد بر کندر بگذرد به رنگ زرد زعفرانی درمی‌آید. حنین گوید:

بهترین نوع کندر آن است که از سرزمین یونان است و به کندر نرینه معروف است و آن را (سطاعونیس) نامند. کندر ره‌آورد یونان سخت است و دیرشکن و سفیدرنگ. و اگر بشکنند در داخلش ماده‌ای چسبنده هست که در بسائیدن بدست می‌چسبد و هرگاه بر آتش نهند فوراً مشتعل می‌شود. نوعی دیگر از کندر هست که ره‌آورد مغرب است و آن را (قوقسفوس) می‌نامند که این نوع از نوع اولی کم‌ارزش‌تر و کم‌حجم‌تر است و بیشتر به رنگ یاقوتی‌گرایش دارد. و چنانکه دیسقوریدوس فرماید: نوعی دیگر از کندر هست سفیدرنگ و اگر در میان انگشتانش بفشارند بوی مصطکی می‌پراکند و این نوع را (امومیطس) گویند. گاهی به جای کندر که صمغی بیش نیست صمغ تقلبی می‌فروشند مثلاً صمغ عربی یا صمغ صنوبر را بدل کندر به بازار آرند. لیکن بازشناختن تقلبی بسیار سهل و آسان است. صمغ عربی را بر آتش نمی‌مشتعل نمی‌شود. صمغ صنوبر را آتش بزنی دود می‌کند. در صورتی که کندر درست هم مشتعل می‌شود و هم دود ندارد. همچنین از بو کردن می‌توان تقلبی را از صحیح بازشناخت. از بهم بسائیدن کندر که می‌غلطانند پوسته‌هایی نازک و همچنین خرده‌ریزهایی آردمانند پدید آید که آنها را نیز به قالب کوچک درمی‌آورند-

آنچه از پوسته است فشار و آنچه از آرد است دقاق می‌نامند و گاهی از کندر بخور درست می‌کنند. همچنین از تمام اجزاء درخت کندر استفاده می‌شود و بویژه از برگ آن و در برگش هم تقلب می‌کنند. گزینش: بهترین نوع کندر قسم نر و سفیدرنگ و مدور شده است که اگر بشکند میانش زرد طلاپی‌رنگ و چسبنده است. مزاج: خود صمغ کندر در دوم گرم و در اول خشکاننده است.

پوست صمغ کمی از صمغ سردتر و در نزدیک به دوم خشکاننده می‌باشد. خاصیت: در کندر خشکی و قبضی بسیار کم است. رساننده است. و سوزشی برای گوشت در بر ندارد. نریف خون را بند آرد و اگر زیاد از لازم بکار رود خون را می‌سوزاند. در پوست کندر کمی خشکانندگی هست و هیچ دارای تندی نیست. دود کندر در قبضی و خشکیدن از همه قویتر است. بعضی گفته‌اند کندر سرخرنگ از سفیدرنگ زداينده‌تر است و گویند آرد قالب‌شده‌اش از خود کندر کم‌تأثیرتر است. آرایش: کندر با عسل مخلوط

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۸۳

شود و بر کژدمه گذارند خوب می‌شود. پوست کندر علاج آثار زخم است. کندر مخلوط با سرکه و روغن زیتون را بر جایی که درد مرکب دارد بمالند سودمند است. درد مرکب دردی را گویند که برجستگیهای زگیل‌مانند از پوست برآید و احساسی مثل جای پای مورچه بر بدن حس می‌شود. ورم و جوش: مخلوط با (قیمولیا) و روغن گل علاج ورم گرم پستان است. کندر در ضمادهای تحلیل‌برنده ورم درونی وارد است. زخم و قرحه: بهترین خوب‌کننده زخمهای تازه است. قرحه‌های ساری را از سرایت منع می‌کند. کندر با پیه اردک داروی قویاء است. کندر و پیه خوک علاج قرحه‌های لبه‌ای (قروح حرفیه) و ترکهای ناشی از سرماست. و زخمهای سوختگی را بهبود بخشد. سر: تقویت هوش و فکر می‌کند، بعضی مردم را نصیحت می‌کنند که همیشه ناشتا آب خیسانیده آن را بخورند- اما زیاد خوردنش سردرد آورد اگر کندر با نظرون مخلوط باشد و سر را بدان بشویند سپوسه و شوره را از بین می‌برد و قرحه‌های سر را شفا دهد. کندر را با شراب در گوش چکانند درد گوش تسکین یابد. کندر با زفت مخلوط باشد یا همراه روغن زیتون یا آمیزه شیر شود و بر صدفه گوش مالند ترکها را بهبودی بخشد. خون‌دماغ حجاب مغزی را قطع می‌کند. در دردهای گوش ناشی از کوبیدگی بسیار سودمند است. چشم: قرحه‌های چشم را پر می‌کند و خوب می‌نماید. ورم مزمن چشم را می‌رساند. دود کندر ورم گرم چشم را بهبودی بخشد. جریان رطوبتهای چشم را بند آورد. قرحه‌های پلید چشم را علاج است. چرك و خون زیر قرنيه را پاك می‌کند. کندر یکی از داروهای بسیار باارزش برای ناخنه سرخ کهنه‌شده چشم است. و در علاج جوش سرطانی چشم مفید است. نفس کش و سینه: کندر مخلوط با (قیمولیا) و روغن گل ورم گرم پستان تازه زاییده را خوب می‌کند. یکی از داروهای قصبه‌الریه بشمار می‌آید. اندامان غذا: کندر استفراغ را بند آورد. پوست کندر معده را قوی گرداند و از سستی بازدارد و از هر قسم دیگر کندر برای معده گرمی‌رسان‌تر است. و در گوارش مفیدتر. پوست کندر برای بهم‌آوردن معده فروهشته و سست از هر چیز بهتر است.

اندامان دفعی: از بی‌اشتهایی و فساد معده جلوگیری می‌کند. خونریزی زهدان و پیزی را بند آورد. در علاج دیزانتری مفید است، قرحه‌های پلید پیزی را از سرایت کردن بازمی‌دارد بشرطی که از کندر فتیله سازند و در پیزی داخل کنند. تبها: در مداوای تبهای بلغمی مفید است. زهر:

اگر کندر زیاد با شراب یا با سرکه بخورند سم است.

کهریا:

صمغی است همانند سندروس. در شکستن نازک و شکسته‌اش به رنگ مایل به زردی و سفیدی است. و بعضی نوع آن مایل به سرخ‌رنگی است. کاه و خشکه گیاه را بسوی خود می‌کشاند و از این رو آن را کهریا، یعنی رباینده کاه نامیده‌اند. کهریا انگم درخت حور رومی است گوهرش ترکیبی از خاکی لطیف و آبی است که خشک شده. مزاج: کمی گرم و در دوم خشک است. خاصیت: خونریزی را از هرجای باشد بند می‌آورد. گل درخت حور رومی که کهریا صمغ آن است بندآور خون است لیکن به اندازه کهریا تأثیر ندارد. ورم و جوش: گویند کهریا را بر ورم گرم بندند سودمند است. سر: خون‌دماغ را بند آورد.

ماده آبکی که از سر به سوی ریه سرازیر می‌شود از کهریا قطع می‌شود. چشم: در داروهای چشم وارد است. سینه: نیم مثقال کهریا را با آب سرد بخورند تپش قلب را آرام بخشد و بهترین علاج خون برآوردن

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۱۸۴

است. اندامان غذا: بندآورنده استفراغ است، مواد بد را از معده دور می‌سازد، با مصطکی مخلوط باشد معده را تقویت می‌کند. اندامان دفعی: خونریزی زهدان و پیزی را قطع می‌کند. بی‌اشتهایی را از بین می‌برد. و چنانکه گویند برای علاج دیزانتری (زحیر) خوب است.

کمافیطوس (ماش دارو):

این گیاه دارای شاخه‌های باریک سرخ مایل به سیاهی یا سبز است - گلش سرخ تیره و تلخ‌مزه و کمی گیرنده است - یا تندمزه است و تلخ نیست. برگهایش بر زمین می‌گسترند و شبیه برگ گل گاوچشم و از آن راه‌راهرتر و باریکتر و سبک‌تر است و وسط گلش از گل گاوچشم زردتر است. مزاج: در دوم گرم و در سوم خشک است. خاصیت: بازکننده، زداینده، و در پاک نمودن اندامان داخلی بسیار مؤثر و نیروی اسهال‌کننده هم دارد. ورم و جوش: ورم سخت را نرم کند و بویژه علاج ورم پستان است. و سرایت جوش مورچگی را خنثی می‌کند. زخم و قرحه: با عسل ضمامد شود. زخمها را بهم آرد و قرحه گندیده را از میان بردارد. مفاصل: داروی عرق النسا است و اگر با عسل باشد بهتر است. طبیعی گوید: اگر ماش دارو را در عسل آب خفیف مخلوط کنند و چهل روز به بیمار عرق النسا بدهند

خوب می‌شود. و سفق نقرس را تحلیل می‌برد. اندامان غذا: داروی بیماریهای کبد است و بندآمدنهای کبد را باز می‌کند. علاج طحال و یرقان سودایی است بشرطی که هفت روز پیاپی تناول نمایند. اندامان دفعی: راه‌بندان زهدان را باز می‌کند. عسر البول را از بین می‌برد. بول و حیض را راه اندازد. و علاج درد کرده است. اگر با عسل فرزجه شود زهدان را می‌پالاید. و اگر دو مثقال از این دارو با عسل یا انجیر شیاف گردد بلغم را می‌راند. زهرها: پادزهر سمی است که بعضی آن را (اورق‌تون) می‌نامند. جانشین: نصف وزنش کاشن رومی و یک‌چهارم وزنش دارچین ختایی.

کمداریوس (مریم نخودی):

شاخه‌هایش با برگهای به زمین نزدیک (متهشم) و به ستبری ریحان و بزرگتر. رنگش سبز و یونانیان این گیاه را بلوط زمینی گویند. زیرا برگهای ریزش به برگ بلوط شبیه است و تلخ‌مزه‌اند. بیخ این گیاه به رنگ ارغوانی می‌زند. گزینش: باید همین که تخم در آن پیدا شد چیده شود. مزاج: جالینوس فرماید: در سوم گرم و خشک است و گرمی از خشکی بیشتر است. خاصیت:

بازکننده، تکه‌کننده، لطافت‌بخش و گرمی‌رسان است. زخم و قرحه: همراه عسل قرحه‌های مزمن را پاک می‌نماید. مفاصل: سبز یا آب‌پز آن را بخورند از گسستگی ماهیچه نافع و شربتش ترنجیدگی را سرحال آرد. و تا کهنه‌تر گردد مفیدتر است. چشم: حب از آن سازند و می‌خشکانند و برای مداوای قرحه چشم بکار می‌برند. این دارو را در روغن زیتون بجوشانند- یا بسایند و گردش را در چشم کشند آب‌ریزی همیشگی چشم را علاج می‌نماید. سینه: سرفه مزمن را چاره کند. اندامان غذا: کلفتی طحال را لاغر کند. داروی یرقان سودایی است. شربتش برای رفع سوء هضم بهترین دواست. و استسقا را در اولین مرحله علاج می‌نماید و تا کهنه‌تر باشد مؤثرتر است. اندامان دفعی: بول و حیض را ریزش دهد و بچه را بیرون آورد. زهرها: ضمادش پادزهر حشرات سامه است. جانشین: رگ قیزیل یا پراق یا زنگی دارو.

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۱۸۵

کرمازک (گرمازو):

ثمر درخت گز است و در فصل طاء که بحث از طرفاء (گز) شد ذکر کردیم. مزاج:

در اول سرد و در دوم خشک است. باقی کنشهایش را باید در فصل طاء جستجو نمود و نیازی به دوباره گفتن نیست و بگذار بیشتر از این تفصیل ندهیم که سخن به درازا می‌کشد.

کندس (پلخیم):

اکثراً بیخ آن را بکار می‌برند و مشهور است. مزاج: گروهی برآنند که در سوم تا به چهارم رسد گرم و خشک است. خاصیت: زداینده، پاک‌کننده، قرحه‌آور، تند، سوزناک، مسبب استفراغ، قطع‌کننده بلغم و مراره سوداء. آرایش: لکه‌های سفید و سیاه برص و بهک را می‌زداید. ورم و جوش:

برای گری داروی بسیار خوبی است. سر: عطسه‌آور است. چرک و پلیدی گوش را از بین می‌برد.

بادهای سوراخ بینی را پراکنده می‌کند. برای بینی خوب است. بند آمدن پالونه را باز می‌کند. چشم: فتیله از آن می‌سازند و به چشم می‌کشند مفید است. اندامان غذا: در استفراغ دادن قوی است. و سختی طحال را می‌گدازد. اندامان دفعی: مسهل است، ادرار بول کند، آن را بردارند حیض ریزش می‌کند، بچه را بیرون آورد. در خرد کردن سنگ بسیار مؤثر است. جانشین: برای استفراغ جوز القی بوزن آن با یک سوم وزنش فلفل بکار ببرند.

کبابه:

کبابه ره‌آورد چین است و قوتش به قوت روناس (فوه) شبیه است. مزاج: گویند با حرارتی که دارد سردی می‌بخشد. اما در حقیقت تا دوم گرم و خشک است. خاصیت: بازکننده است و لطیف اما تا آن اندازه نیست که کار دارچین را انجام دهد. زخم و قرحه: در علاج قرحه گندیده که در اندام نرم باشد بسیار مفید است. سر: در مداوای زخم و جوشهای گندیده دهان سودمند است. سینه: در دهان گیرند صدا را صفا دهد. اندامان غذا: راه‌بندانهای کبد را به خوبی باز می‌کند. اندامان دفعی: مجرای بول را تنقیه می‌نماید. بول ریگی را بیرون ریزد. سنگ کلیه و مثانه را از بین می‌برد. آن را بخایند و بر ذکر تف کنند لذت به زن همبستر می‌رساند.

کبریت (گوگرد):

مزاج: گرم و خشک است تا چهارم. خاصیت: لطافت‌بخش، جذب‌کننده و بسیار زداینده است. آرایش: از داروهای برص است و بویژه اگر آتش ندیده باشد. اگر با سقز تلخ مخلوط کنند اثر بالای ناخن را برکنند. با سرکه داروی بهک است. قرحه: علاج گری چرکین است، قوباء را علاج کند و بویژه اگر با سقز تلخ یا با سرکه باشد بسیار مفیدتر است. اگر همراه نظرون باشد و تن را بدان شویند خارش بدن را از بین می‌برد. مفاصل: همراه نظرون و آب بر نفرس مالند مفید است. سر:

بجورش زکام را بند آورد. با سرکه و عسل داروی ترکهای گوش است.

کسیلا (کسیلی):

چوبکهای است مانند (فوه) روناس و سیاهی بر آن چیره است. مزاج: تقریباً در اول گرم و تر است. خاصیت: چسبنده است و در شکستن نیروی داروهای گرم کار صمغ عربی را انجام می‌دهد. آرایش: گویند فرهمی بخش است و رنگ رخساره و پوست را زیبا کند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۸۶

کتیرا (کتیرا):

دیسقوریدوس گویند: صمغ درختی است که آن را (طرقاقیا) گویند و ما از بحث آن فارغ شده‌ایم. مزاج: سرد مایل به خشکی است. خاصیت: تماماً اثر صمغ را دارد و در خشکانیدن هم تقریباً با صمغ همکار است. چشم: کتیرا را نیز همچون صمغ در چشم می‌کشند.

کمالیون (خامالون):

از تیره مازریون است سیاه‌رنگ و کشنده است و بعضی آن را خامالیون گویند که سابقاً بحث کردیم. (که ذکرش خواهد آمد).

کاکنج (کاکنه):

قوتش به قوت تاجریری نزدیک است و بویژه قوت برگش. مزاج: تا دوم سرد و خشک است. زخم و قرحه: افشره آن در معالجه قرحه و از میان بردن چرک و ریم‌گوش و نرم کردن سختی‌های کهنه‌شده ناصور سودمند است. اندامهای تنفسی: در علاج برونشیت و ضعف نفس و تنگ‌نفسی مفید است. اندامان غذا: در علاج یرقان نافع است. اندامان راننده: قرحه مجرای بول را مداوا می‌کند.

کبیکج (کبیکه):

دیسقوریدوس گویند کبیکه چهار نوع است: ۱- برگش به برگ کشنیز شبیه است و از آن پهن‌تر است. رنگش سفید و گلش زرد یا بنفشی است، بلندیش به دو ذرع می‌رسد، ریشه‌اش باریک و بیخش سفیدرنگ، شاخه‌هایش به شاخه خریق می‌ماند و در کنار رودخانه و جویبارها می‌روید. ۲- از نوع اولی بزرگتر است و ریشه‌هایش ژرف‌تر است و برگهای دونیمه دارد و آن را کرفس بیابانی گویند. ۳- بسیار کوچک است و طلایی‌رنگ. ۴- به نوع سوم شبیه است ولی گلش سفید شیری است. مزاج: در دوم گرم و خشک است. خاصیت: هر چهار نوعش گرم، تند، قرحه‌آور، زدااینده، پوست‌کن، پوست‌گز، گدازنده است. آرایش: برگ و شاخه‌اش قبل از آنکه خشک شوند در زدودن برص و سفیدی ناخن و داء الثعلب بسیار مؤثرند و در اولین برخورد اثر مثبت دارند. ورم و جوش: در برانداختن گری، برکندن زگیلهای میخی، و غده‌های آویزه‌ای ناشی از سرما بسیار داروی خوبی است. زخم و قرحه: آب‌پز نیمه‌گرمش

بر لکه‌های سیاه مایل به سرخی (سعه) مانند نافع است. سر: بیخ خشکیده‌اش از عطسه‌آورهای قوی است. گرد آن را بر دندان التهابی مانند مفید است.

کنکرزد (انگم کنگر):

صمغ انواع کنگر است و آن را کرکرهن هم گفته‌اند. مزاج: در سوم گرم و خشک است.

کشت برکشت (پیچک، پیچ بر پیچ):

توگویی نخه‌ای است که برهم و درهم پیچیده‌اند و اکثراً پنج عدد می‌باشند و همه از يك بیخند و رنگش مایل به سیاه و زردی است و زیاد مزه دارد. بعضی گویند پیچک همان نیلوفر صحرائی است و بعضی گویند آن نیست اما قوتش با قوت نیلوفر صحرائی برابر است و اینان راست گفته‌اند. مزاج: در دوم گرم و خشک است. خاصیت: بسیار لطیف است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۸۷

کیل دارو (سرخس):

در فصل سین این گیاه را وصف می‌نماییم.

کشوت:

چیزی است الیافی و به لیف مکی می‌ماند و بر خارها و درختها می‌پیچد. بی‌برگ است و گلهای کوچک و سفید دارد. مزه‌اش تلخ گس است و تلخی چیره است. مزاج: در اوایل اول کمی گرم و در آخر دوم خشک است و قوت‌های مخالف در بر دارد. خاصیت: تنقیه می‌کند. ریختنی‌های لطیف را از رگها خارج می‌نماید، بر معده گرانی کند. زیرا قبض است. رگها را می‌پالاید و هر زائده‌ای باشد بیرون آورد.

لغزاننده و لطیف است. اندامان غذا: کشوت و بویژه در روغن جوشیده‌اش تقویت معده کند. اگر همراه سرکه خورند سسکه را تسکین دهد و راه‌بند‌های کبد و معده را باز می‌نماید و معده و کبد را تقویت می‌نماید. آب آن در بیماری یرقان عجب معالجه است. افشره کشوت بیابانی را اگر بسایند و در شراب ریزند معده ناتوان را توان بخشد. اندامان دفعی: پلیدیهای شکم بچه را در زهدان تنقیه کند، زیرا تنقیه‌کننده رگها است. بول و حیض را راه اندازد. در تسکین پیچ و درد شکم و روده مفید است. آن را بردارند خونریزی را بند آرد. در روغن جوشیده‌اش قبوضیت دهد و رطوبتهای زهدان را پاک کند. تبها:

آزمایش شده است که تخم و آبش بهترین علاج تبهای کهنه است.

کَمُون (زیره):

زیره چندین نوع دارد: کرمانی سیاه، فارسی زرد، زیره شامی، زیره نبطی. زیره فارسی از زیره شامی و نبطی قویتر است و زیره نبطی همان است که در هرجا بدست می‌آید. هر یک از انواع زیره کاشتنی و بیابانی دارد. زیره بیابانی از زیره کاشتنی تندمزه‌تر است. نوعی زیره بیابانی هست که تخمش به تخم سوسن شبیه است. دیسکوئیدوس گوید: زیره کاشتنی و بویژه نوع کرمانی خوشمزه است و بعد از او در خوشمزگی زیره مصری آید. زیره در بسیار از سرزمینها می‌روید درازی چوبش یک وجب، برگهایش چهار یا پنج برگ باریک و ریزریز (مشقق) همچون برگ شاهتره می‌باشند و بر شاخه‌ها شکوفه‌های کوچک دیده می‌شوند. نوعی زیره هست که آن را (کومینون آغریون) یعنی زیره بیابانی نامند.

این نوع اکثراً در شهر (خلقیدرون) بدست می‌آید. این زیره ساقه یک وجب دارد که بسیار باریک است و چهار یا پنج برگ بر آن است و برگها ریزریزند و در نهایت شاخه پنج یا شش تخمدان باریک که به کرم شبیهند موجود و ثمری در آنها است که پوسته یا سپوسمانندی تخم اصلی را احاطه کرده است. تخمش از زیره کاشتنی تندمزه‌تر است. این زیره در بلندیهای زمین می‌روید. نوعی دیگر از زیره بیابانی هست که به زیره کاشتنی شباهت دارد. و از هر دو طرف آن زالوماندهایی که گویی شاخ درآورده است بالا آمده‌اند و در این شاخسانها تخمی است که به سیاه‌دانه می‌ماند و خوردن آن پادزهر حشرات سام است.

گزینش: زیره کرمانی بهترین و بعد از آن زیره فارسی از سایر انواع بهتر است. مزاج: در دوم گرم و در سوم خشک است. خاصیت: گرمی بخش، بادشکن، بادزدا، تکه‌کننده، خشکاننده و گدازنده است. چنانکه گویند قبض هم هست. آرایش: صورت با آب زیره بشویند زیبا شود. در هر حال خوردن و بکار بردنش رنگ و رو را صفا دهد اما اگر زیاده از حد معین باشد رنگ زردی بدنبال دارد. ورم و جوش: با موم و روغن گل و روغن زیتون و آرد باقلی، یا تنها با روغن زیتون، یا با روغن زیتون و عسل مرهم گردد آماس

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۱۸۸

رگهای خایه را فرونشاند. زخم و قرحه: زیره عموماً و بویژه زیره بیابانی که تخمش شبیه تخم سوسن است سوپ گردد برای معالجه زخمها و بهبودی بخشیدن بسیار سودمند است. سر: زیره را بسایند و با سرکه قاطی کنند و بپویند، یا اینکه فتیله آلائیده به زیره را در سوراخ بینی کنند خون‌دماغ قطع می‌شود.

چشم: زیره را بخایند و با روغن زیتون بیامیزند و در چشم چکانند ناخنه را از بین می‌برد. و بر لکه‌های سیاه خونی زیر چشم چکانند بسیار نافع است. زیره با نمک در دهان بخایند و آب دهن را که حاصل این آمیزه است در چشم چکانند از گری چشم، سبل (مکشوطه؟)^{۶۲} و ناخنه مفید است و مانع چسبیدن می‌شود. افشره زیره بیابانی که به

^{۶۲} (۱) - کشط - پوشش برداشتن - پراکنده شدن.

یونانی آن را (قاییوس) یعنی دود گویند دیده را جلا دهد و همچون دود اشك از چشم می‌ریزد. و همین افشرد را با داروهای برکندن موی چشم قاطی می‌کنند و نمی‌گذارد دیگر موی روید. اندامهای تنفسی: اگر با سرکه آمیخته با آب بخورند داروی تنگ‌نفسی است. و به گفته جالینوس داروی بلندنفسی (نفس الانتصاب) و خفقان سرد است. اندامان دفعی: زیره با روغن زیتون- یا با موم و روغن گل- یا با روغن زیتون و آرد باقلی برای فرونشاندن آماس خایه، خرد کردن سنگ، و بویژه اگر زیره بیابانی باشد علاوه بر فوائد فوق‌الذکر در معالجه چکمیزک و خون شاشیدن و پیچ و درد روده و بادکردگی مفید است. افشرد زیره بیابانی با آب عسل شکم را روان می‌سازد. روفس گوید: زیره سبز (نبطی) اسهال آورد. اما زیره کرمانی قبض است. گیاه زیره بیابانی مراره را با بول سرازیر می‌کند.

زهرها: هر نوع زیره و بویژه آن زیره بیابانی که تخمش شبیه تخم سوسن است تناول شود، پادزهر حشرات سام است.

کراویا (شاهزیره):

دیسقوریدوس گوید کراویا تخم گیاهی است شناخته شده و شاخه و برگش به خرفه می‌ماند. لیکن رنگ شاخ و برگش مایل به زرد مات است. تقریباً هم‌قوت گیاه رازیانه شامی است.

مزاج: در دوم گرم و خشک. خاصیت: بادشکن است و می‌خشکاند و به لطافت زیره نیست. اندامان غذا:

تناولش استفراغی را بند آورد که از بالا آمدن طعام از معده پدید آید. معده را گرم کند و به هضم طعام کمک می‌نماید. چشم: در داروهای چشم و در به چشم کشیدنیها وارد است. اگر زیاد بخورند کم‌سویی به بار آرد. سینه: آرامش‌بخش سکسکه و خفقان است. اندامان دفعی: آب‌پزش و تخمش تناول شوند ادرار بول دهند. پیچ و درد روده را تسکین دهند. منی را قطع می‌کنند. زنان در آب‌پزش نشینند درد زهدان برطرف می‌شود. تخمش را بسوزانند و ضماد کنند بواسیر را برکنند. دانه و تخم آن را بخورند داروی کرم است.

کرسته (گاودانه):

گویند دانه‌ای است از خلر کوچکتر و به بزرگی عدس است. ولی پهن نیست و دارای اضلاع است. رنگش میانه‌ای بین خاکی و زرد است. مزه‌اش چیزی وسط ماش و عدس است. گاو آن را دوست دارد. اما به گفته خوزی دانه‌اش به دانه به (به‌دانه) شبیه است. اما به عقیده من گاودانه یا خلر

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۱۸۹

است یا خلر بیابانی است. چنانکه گویند رنگش سفید مایل به زرد یا سرخ است. دیسقوریدوس گوید:

گیاهی است کوچک و باریک برگهایش گردرنگ و تخمخ در کاسبرگها است. مزاج: در اول تا به دوم می‌رسد گرم و در دوم خشک است. خاصیت: بازکننده، زداینده است. خلط بد دارد و اصلاحش چون اصلاح لوبیا گرگی است. گاوदानه سفیدفام از سرخ‌رنگ کمتر به درد درمانی می‌خورد. گاوदानه را دو دفعه بپزند زداینده را کاهش دهد و تنها مزاج خاکیش می‌ماند و غذایی خشک به بدن می‌دهد. آرایش:

محلول آن برای از بین بردن بھک و کک‌ومک و اثر زخم خوب است. رنگ را زیبا کند. آن را قاوت سازند و گلوله‌های گردویی از آن درست کنند و بخورند لاغری را برطرف می‌کند. آب‌پزش را بر ترکهای ناشی از سرما پاشند خارش را از بین می‌برد و ترك را خوب می‌کند. و داروی جوشهای شیری است. ورم و جوش: همه سختیها و بویژه سخت‌شده‌های پستان را نرم می‌کند. زخم و قرچه: همراه عسل باشد قرچه‌ها را پاک کند و از سغه (کچلی) مفید است و چنانکه گفتیم سخت‌شده‌های پستان و قرچه‌های سخت که گوشت را می‌میراند و سایر سخت‌شده‌ها را نرم می‌نماید و داروی آتش‌پارسی و جوش‌عسلی است. سینه: علاوه بر نرم کردن سختی پستان خون برآوردن غلیظ را چاره می‌نماید. اندامان دفعی:

زیاد خوردنش به اندازه‌ای ادرار دهد که خون شاشند و مسهل است. اگر در سرکه و شراب ریزند از عسر بول مفید است و زحیری و پیچ و درد روده را تسکین دهد. زهرها: با شراب ضماد شود پادزهر نیش مار و گزیدن سگ‌ها و جای دندان‌روزه‌دار است.

کماشیر:

تماما کار گاو‌شیر می‌کند، اما از گاو‌شیر قوی‌تر است. مزاج: در دوم بسیار گرم و خشک است. خاصیت: گدازنده، تحلیل‌برنده، لطیف‌کننده است. اندامان دفعی: در ادرار بول و حیض و بچه‌اندازی و اسهال آبکی نظیر ندارد.

گرمدانه (گرمدانه، گردمانه):

طبیان دانه‌اش را ستوده‌اند. به قسمت جلو بسیار گرمی می‌دهد. مواد آبکی و مراره‌ای را اسهال کند.

کورکندم:

گلی است سبک‌وزن و به چوبک‌اشنان شبیه است و در شهر (رقه) آن را چلغوز کبوتر گویند (خرء الحمام) و در بغداد گورگندم نام دارد. گزینش: بهترینش آن است که از سرزمین بربر آرند و هرآنچه ره‌آورد رقه است خوب نیست. مزاج: در اول تر است و گویند کمی سردی‌رسان است اما به اثبات نرسیده است. خاصیت: خشکاننده است و رطوبتی هم دارد. گویند خونریزی را بند آورد. یکی از ویژگیهایش این است اگر ده رطل عسل و سی رطل آب با يك (کبلجه) از این گل باهم مخلوط کنند و خوب بهم بزنند و سرآوند را ببندند فوراً شراب می‌شود. آرایش: بسیار چاقی دهد. اندامان دفعی: منی را زیاد کند.

کازوران:

گیاهی است که عرب آن را لسان الثور و فارس گاوزبان گویند. خاصیت: شادی آور و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۹۰

غم‌زداست. و بگذار شرح آن را در فصل لام و زیر واژه لسان الثور بیان کنیم.

کلس:

چوبی است از هند و از آنجا به ایران می‌آورند و احتمال می‌رود همان باشد که آن را آهک هندی گویند. مفصل:
گویند آزمایش نشان داده که در مداوای شکستگی و از جادر رفتگی بسیار مفید است.

کاشم:

انجدان رومی. مزاج: تخم و بیخش در سوم گرم و خشک است. خاصیت: بازکن و بادشکن و تحلیل‌برنده است. اندامان غذا: رساننده و هاضم است بادها و بویژه باد معده را از بین می‌برد و معده را تقویت کند. اندامان دفعی: يك درهم از آن درمان کرم و کرم کدو است - تخمش در ریزش دادن بول و حیض بسیار مؤثر است. زهرها: چنانکه گویند پادزهر هر نیشی است.

کماة^{۶۳}:

دیسقوریدوس گوید: بیخی است گرد و بی‌ساقه و بی‌رگ، به رنگ خاکی پنبه‌آسا. بهاران از زیر خاک بیرونش آرند. آن را می‌پزند و بعضی آن را خام می‌خورند. کماة دارای گوهر خاکی و آبی است و خاکی بیشتر از آبی می‌باشد و کمی گوهر هوایی هم دارد و کمی لطیف است. و مزه‌ای بخصوص ندارد.

گزینش: آنچه از زمینهای ریگزار است و بوی بد ندارد خوبتر است و ترش بهتر از خشک شده است. بهتر آن است که پزند و پوست بکنند و با کارد دونیم کنند و در آب و نمک اندازند و بعدا با روغن زیتون و آبکامه و دیک‌افزار و صمغ انجدان پخته گردد. بدترین نوع کماة قارچ است و بویژه سماروغ که زیر درختان و در سرزمینهای بد سر برمی‌زند. خاصیت: بسیار غلیظ است. غذایی می‌دهد غلیظ و سودایی که هیچ غذایی به این غلظت نیست. اصلاحش شراب خالص و دیک‌افزار است اگر در آب بجوشانند و بعدا با آب پزند غذایی غلیظ و بی‌زیان می‌دهد ولی مزه ندارد. مفصل: برای فالج خطر است. سر: بیم سکتة در بر دارد. چشم: در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمده و مسیح طیب و غیره گواهی داده‌اند که آبش دیده را جلا دهد. اندامان غذا: دیرهضم و آزاردهنده و بر معده گران و

^{۶۳} (۱) - به لهجه محلی بغداد و بعضی از کردها «چه» و در اربیل عراق «دملان» گویند: قارچ‌مانندی است که از خاک بیرون آورند.

کیموس آن غلیظ و کندرو است، جالینوس در جایی فرموده کیموس آن بد نیست. اندامان دفعی: مسبب قولنج و عسر البول می شود.

کبر:

کبرن دو نوع ثمر دارد یکی خرنوب شامی و آن دیگری به خیار می ماند- ثمر کبر گرم و تند است و همچون خردل در افشره انگور ریزند نگه می داردش- بیخ کبر تلخ و تند است. نوعی کبر هست که آن را کبر قلمی گویند که بحدی تند است تا در دهان پدید آرد و لثه را آماس دهد. گزینش: برای استفاده دارویی پوست بیخش از همه نافع تر است. مزاج: همه انواعش در اول گرم و در دوم خشک است و هرآنچه در گرمسیر روید گرمتر است. خاصیت: تحلیل برنده، زداینده، بازکننده، بیخش تکه کننده،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۹۱

لطافت بخش، پاک کننده، بازکن است، پوستش تلخ و تند و گیرنده است. ثمرش تغذیه کم دارد و اگر نمک سود شود کمتر است. ترش غذایی تر از خشک است. ورم و جوش: بیخ و برگش خنازیر را می گدازد سختها را نرم کند و گاهی برای کاهش دادن قوتش با داروهای دیگر مخلوط می کنند. زخم و قرحه: پوست بیخش بر زخمهای پلید و چرکین نهند بهترین علاج است. مفاصل: پوست بیخش در علاج عرق النسا و درد سرین مفید است و آبش را حقه کند در این زمینه نافع است- برای دفع فالج و تخدیر خوب است. چون گیرندگی دارد اندامها را محکم کند و گسستگی سر و وسط ماهیچهها را بهم جوش دهد. سر: پوست بیخش را بخایند رطوبتهای سر را جذب می کند و سردرد سرد تسکین یابد. آب آن را در گوش چکانند گرم گوش را می کشد. با دندان دردمند پوست بیخش را گاز بگیرند و بویژه اگر پوست شاداب باشد درد برطرف می شود. برگش هم همین کار را انجام می دهد. پوست برگش را در سرکه پیزند یا در شربتی قاطی کنند. و یک اندرمیان بد آنها مضمضه کنند درد دندان تسکین یابد. سینه:

نمک سودش داروی برنشیت است. اندامان غذا: خوردنش همراه آب، ضمادش که با آرد جو و غیره باشد، و بویژه پوست بیخ آن بهترین علاج طحال است. اکثرا ماده پرمایه سودایی را از سپرز خارج می سازد که بعد از آن بهبودی کامل آید. اندامان دفعی: خلط نارسیده و غلیظ را بیرون دهد. حیض را راه اندازد. کرمهای ریز و درشت را از روده بیرون راند. داروی بواسیر است، شهوت انگیز است، نمک سودش را قبل از غذا خورند ملین است. زهرها: کبر بد پادزهری نیست.

کشنج:

از تیره قارچهاست، چسبنده است و در همه اجزای کلیه جمع می شود. ولی بسیار برنده و تکه کننده است. کشنج، نیز همچون کماة و سماروغ از ریگزار است و در مملکت ما و بویژه در ماوراء النهر و خراسان بسیار است. و نشنیدهام که

همچون قارچ و سماروغ هیچوقت زیانی به کسی رسانده باشد. مزه‌اش مزه کماة است و کمی از آن شیرین‌تر است. مزاج: برعکس کماة و قارچ سردمزاج است و رطوبتی بیگانه در آن است و گوهرش دارای نوعی خشکی است. خاصیت: غلیظ است و خاموش‌کننده حرارت.

کرفس:

کرفس چندین نوع است: کوهی، بیابانی، کاشتنی، و نوعی در آب یا کنار آب روید که این نوع اخیر از کرفس کاشتنی بزرگتر است و تأثیر هر دو برابر است. نوعی دیگر هست که آن را (سمرنیون) نامند. پندارند که هرچه کرفس کوهی است باید همان (فطراسالیون) باشد. منظوم از کوهی آن است که در سنگلاخ روید. دیسقوریدوس گوید: کرفس بر چند نوع است:

۱- کرفس کوهی: که ساقه یک‌وجبی دارد، ریشه‌اش باریک و پیرامون بیخش چوبهایی است که غوزه‌ای چون غوزه خشخاش دارند و از غوزه خشخاش ریزتر و باریک‌ترند. ثمرش مستطیل الشكل، تدمزه و خوشبوی است. گاهی این نوع از کرفس را در سنگلاخها و بلندیهای زمین می‌یابند و نباید پندارند که کرفس سنگلاخی است. ثمر و بیخ این کرفس را با شراب خورند چسبناک و چسبنده است.

۲- کرفس سنگلاخی، که همان فطراسالیون است. این نوع در سنگلاخها روید و تخمش همانند

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۹۲

تخم نه‌حوا است و از آن خوشبوتر و تدمزه‌تر است.

۳- کرفس درشت، که بعضی آن را سمرنیون نامیده‌اند و اشتباه کرده‌اند زیرا سمرنیون درشت‌تر از کرفس کاشتنی است و رنگش به سپیدی می‌زند، ساقه توخالی و نرم و دراز دارد و توگویی راه‌راه است.

برگش از برگ کرفس کاشتنی پهنتر است. و برگش کمی مایل به سرخی است. و تاج گلش به تاج گل بنفشه شبیه است و گلی از آن سرمی‌زند. ثمرش مستطیل و سیاه‌رنگ خالص است، تدمزه است و بویی دارد. بیخش خوشبوی و خوشمزه است و ستر نیست. من شخصا از این نوع را در کوهستان طبرستان دیده‌ام که بیخهای متعدد بیخش را احاطه کرده‌اند و توگویی از آن بیرون آمده‌اند و به درازی به ریشه شبیه بودند. اگر بر قسمت ستر آن با دست فشار می‌آوردی می‌شکست و بویی چون بوی کافور آب می‌داد. آری همچنانکه دیسقوریدوس فیلسوف فرماید: در جنگلها که سایه بسیار است و در نزدیک نیزارها می‌روید و آن را چون کرفس کاشتنی می‌خورند. بیخش خام یا پخته باشد، خوردنی است.

۴- نوعی کرفس دیگر هست که آن را (سمرنیون بیابانی) گویند. و برای استفاده دارویی از سایر کرفسها بهتر است. این نوع چهارم بیشتر در کوه (اماسر) پیدا می شود. ساقش همانند ساق کرفس است، شاخه های زیاد دارد و برگش از برگ کرفس پهن و گشادتر است. برگهای نزدیک زمینی اش رو به خارج کوژ شده اند. رطوبتی کم در برگش هست که بدست می چسبد. سخت و خوش بو است. برگش مزه دیک افزارها دهد. رنگش به زردی می زند. تاجی بر ساقه دارد که به تاج شبت شبیه است. تخمش مستدیر و به تخم کلم می ماند. تخمش سیاه رنگ و تند مزه است و بوی مر می دهد. بیخش تند مزه و خوشبوی و کم آب است و کام را می گزد. رویه پوست بیخش سیاه و داخلش زرد مایل به سفیدی است.

این نوع در سنگلاخها و بلندیها می روید. بیخ و شاخه هایش گرمی بخشد و مردم برگ نمک سود آن را می خورند. گزینش: قوی ترین کرفس رومی کوهی است. مزاج: در اول گرمی و دوم خشکی است.

روفس گوید: خود کرفس کاشتنی ترمزاج است و بیخش برعکس آن خشک است. خاصیت: بادبر، بازکننده بند آمدنیها، عرق آور، مسکن درد است. کرفس بیابانی قرحه آور و آزار دهنده است و مرپایش برای گرمی داران سازگار است. آرایش: کرفس بیابانی از داء الثعلب، ترك ناخنها، زگیلها، ترك پوست ناشی از سرما، داروی خوبی است. کرفس کاشتنی دهن را خوشبوی کند. ورم و جوش: هر نوع از کرفس و بویژه کرفسی که نامش (سمرنیون) است، ورمهای بلغمی تازه برآمده و ورمهای سخت و گرم را تحلیل می برد. زخم و قرحه: کرفس بیابانی و بویژه سمرنیون نامش چون ضماد شود قرحه آورد (پوست می کند). و از این رو در علاج گری، قوباء، سایر زخمها خوب است که آنها را به بهبودی می رساند. مفاصل: کلیه اجزاء سمرنیون داروی عرق النساء است. سر: برای صرع خوب نیست صرع را برانگیزاند. گویند ریشه کرفس را بر گردن بندند درد دندان آرام یابد ولی دندان شکن است. سینه:

کرفس و بویژه سمرنیون در علاج سرفه، برنشیت، تنگ نفسی، دشواری نفس سودمند است. ضماد کرفس ورم گرم پستان را فرونشاند. چشم: در معالجه چشم درد کرفس کاشتنی ضماد می شود. اندامان غذا: برای کبد و طحال مفید است. آروغ را تحریک می کند زیرا تحلیل برنده است. زودهضم نیست - زودگذر نیست - تخم کرفس دل بهم خوردن و استفراغ دارد و باید در روغن جوشیده اش را بخورند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۹۳

گروهی گفته اند همه انواع کرفس با معده سازگار است. و روفس فرماید چنین نیست. بلکه رطوبتهای گرم و بد برای معده به ارمغان آورد. خوردن کرفس خام خوب نیست زیرا بسیار در معده ماندگار است و دل بهم آمدن در پی دارد. کرفس رومی برای معده از سایر انواع کرفس خوب تر است. جالینوس فرماید:

بهتر آن است کرفس را با کاهو خورند که سردی کاهو را سرحال آرد. همو فرماید خوردنش بعد از غذا باشد سازگارتر است. تخم کرفس در علاج استسقا مفید است، کبد را می پالاید و گرم می نماید.

اندامان راننده: بول و حیض را راه اندازد. برای زن باردار خوب نیست. زن کرفس را بردارد بچه می‌اندازد. همه نوعهای کرفس و همه اجزاء کرفس از تخم تا برگ و غیره برای پالایش کلیه و مثانه و زهدان سودمند است. تخم و برگش مسهل نیستند ولی بیخش شکم را نرم می‌کند. کرفس کوهی سنگ را خرد می‌کند. هر نوع کرفس و بویژه سمربون بیابانی از عسر بول رهایی دهد، بچه‌دان را بیرون آورد.

اگر همیشه کرفس خورند و عادت همیشگی شود رطوبتی سوزناک در زهدان پدید آید. بعضی گفته‌اند:

کرفس شهوت‌انگیز است و گویند نباید زن شیرده کرفس بخورد. زیرا شهوت جنسی بر او غالب آید و شیرش به تباهی گراید. (دیو شهوت بگیردش دامن). کرفس رومی در علاج قولون و مثانه و کلیه مفید است و بادکردگی پیزی را فرونشاند. و خوردن آبش برای استسقا خوب دارویی است. تبها: در تبهای هر روزی نافع است. زهرها: بیخ سمربون بیابانی بخورند پادزهر حشرات است. کرفس کاشتنی را با بیخش بپزند و بخورند پادزهر سم است و گزند حشرات را دفع می‌نماید. و گزند مردار سنگ را از بین می‌برد. این دارو را با داروهای ترکیبی پادزهرها قاطی می‌کنند. کسی که سم خورده اگر آش کرفس و عدس بخورد قی می‌کند و سم را بیرون دهد. کسی که کرفس خورده اگر به نیش عقرب گرفتار آید کارش دشوار است.

کلیه (گرده):

که نیاز به معرفی ندارد. گزینش: گرده بزغاله از سایر گرده‌ها غذایی‌تر است. مزاج:

معتدل است و به خشکی گرایش دارد. خاصیت: خلط‌گرده خوب نیست و از همه بهتر خلط‌گرده بزغاله است. اندامان غذا: دیرهضم و سخت است و به کندی سرازیر می‌شود.

کرش (سیرابی):

خاصیت: کم‌غذا و بدکیموس است و هرچه در درون به آن شبیه است با اینکه زودهضم باشد همین است. و با این‌همه سیرابی از شش غذایی‌تر است. اما اگر شکم پرندگان هضم شود و بویژه شکم مرغ و غاز غذای خوب می‌دهد. در هر حال سیرابی دیرهضم است.

کبد- جگر:

خاصیت: خوردن جگر خون غلیظ بوجود آورد. بهترینش جگر اردک و مرغ خانگی است که فربه باشند. سر: جگر بز و بویژه بز نر راز صرع را فاش کند. مصروع بخورد صرعش می‌گیرد. جگر وزغ را بر دندان دردمند و کرم‌خورده گذارند درد تسکین یابد. چشم: اگر شبکوران آب جگر بز را تنها یا با فلفل بخورند یا در چشم کشند، یا جگر بز را بر آتش نهند و دودش به چشم رود بسیار سود می‌بینند.

اندامان غذا: جگر گرگ همه بیماریهای کبد را برطرف می نماید. جالینوس فرماید: اما من جگر گرگ را

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۹۴

با علف گلودرد مخلوط کردم و زیاده اثری از آن ندیدم. همه انواع جگر بجز جگر اردک فربه شده در رگها به کندی حرکت می کنند. زهرها: سگ هارگزیده اگر از جگر سگ هار بخورد فایده بیند. گویند ترس از آب را از بین می برد و گروهی از بیمارانی که از آب می ترسیدند بوسیله این علاج و علاجهای دیگر شفا یافته اند.

کرنب (کلم):

یکی از سبزیجات مشهور است. مزاج: بیخ کلم از برگش ترمزاج تر است. کلم وحشی از کلم کاشتنی گرم و خشک تر است. و عموماً کلم در اول گرم و در دوم خشک است. کلم انواع دارد:

کاشتنی، بیابانی، کلم آبی. کلم بیابانی تلخ و تندمزه است. و برای خوردن سزاوار نیست. بیخ کلم را با آب انار بپزند خوراکی است خوشمزه. گل کلم غذای غلیظ دهد و اگر تمام از پختن تحلیل نرود پیرامون ناف و پهلوها را بدر آرد. و بادش به آسانی از بین نمی رود و چون بادکردنیهای دیگر در حرکت و انتقال نیست. دیسقوریوس گوید: (فرمسی اعربا) یعنی کلم بیابانی. در کنار دریا و بلندیها می روید و بالا رود و به کلم کاشتنی شباهتی دارد لیکن از آن سفیدتر و کرک دارتر است. تلخ مزه است و اگر مغزش را با آب انار بپزند شیرین و خوشمزه می شود. نوعی کلم است که آن را مغربی گویند و زیاد به کلم کاشتنی نمی ماند. برگهایش دراز و شبیه برگ زراوند غلطان است. برگها از شاخه های باریک و سرخ رنگ برآمده اند و جای برگهای لبلاب را می توان با جای برآمدن برگهای آن متشابه دانست. همین مغربی شیری دارد که کمی مزه مایل به شوری دارد و کمی تلخی از آن احساس می شود. اگر پخته اش را بخورند اسهال آورد. خاصیت: رساننده و نرمی بخش است و اگر پخته شود و آب اولش را بریزند ملین است. خاکستر شاخه های بسیار خشکاننده است و برای تسکین دردها مفید است. ماده غذائیش کم است و از عدس مرطوبتر است. نم برگهایش هم خوب نیست. اگر کلم را با گوشت خوب و مرغ بپزند کمی خوب تر می شود. ورم و جوش: کلم بیابانی و دریایی و کاشتنی سخت ها را نرم کنند. اگر برگ کلم بیابانی یا کاشتنی را خوب بکوبند و تنها یا با قاوت ضماد کنند علاج ورم گرم بلغمی و بادسرخ و شری است. زخم و قرحه: زخم را بهم آرد. سرایت زخم پلید را بازمی دارد. با سفیده تخم مرغ بر دریدگی نهند مفید است. با نمک مخلوط شود آتش فارسی را برمی کند و در مداوای گری چرکین سودمند است.

مفاصل: داروی لرزش است. با شنبلیله ضماد نقرس است. آب پزش را بر مفاصل مالند درد از بین می رود. با آرد شنبلیله و روغن کنجد ضماد نقرس باشد مفید است. و درد مفاصل را از بین می برد. سر:

آب‌پز و تخم‌ش مستی را بدرنگ اندازد. داروی سپوسه و شوره است. افشره‌اش را به بینی کشند سر را می‌پالاید. زبان را خشک گرداند، خواب‌آور است. رنگ و رو را صفا دهد. چشم: با اینکه در داروهای سرمه‌ای وارد است. ولی خودبخود تم چشم آورد. دیسقوریدوس گوید: خوردن کلم در کم‌سوپی مفید است. سینه: افشره یا آب‌پزش را با سرکه غرغره کنند علاج خفگی است. کلم خوردن صدا را صاف می‌نماید- کلم را بخایند و آبش را بمکند صدا بریدگی از بین می‌رود. اندامان غذا: برای معده بد است.

افشره‌اش همراه شراب برای سپرز و یرقان سودمند است. جزء تمام سفیدش دیرهضم است.

دیسقوریدوس گوید: کلمی که در تابستان روید با معده سازگار نیست. مغز وسطی کلم برای معده

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۹۵

سلامت‌تر است. اگر با آب و نمک بپزند بسیار بدتر از بد می‌شود. برگ خام کلم را با سرکه خورند برای بیمارانی سپرز مفید است. اندامان دفعی: بول و حیض را ریزش دهد. تخم کلم با آب لوبیاگرگی داروی کرم است. شکوفه‌اش حیض را براه اندازد. اگر بعد از جماع تخم کلم بردارند منی فاسد می‌شود.

خاکستر بیخ‌ش سنگ را خرد می‌کند. کلم بحری که شوری و تلخی دارد ملین است و اگر با گوشت چرب باشد مسهل است. برگش را بر جای درد گرم روده مالند مفید است. دیسقوریدوس گوید: اگر کمی در آب بجوشد و بخورند مسهل است. و اگر دوبار آن را در آب جوشانند و تناول نمایند قبوضیت آورد.

افشره کلم را با بیخ زنبق و نظرون مخلوط کنند اسهال‌آور است. شکوفه باز شده کلم را فرزه کنند زنده را در شکم می‌کشد. تخم کلمی که تنها در مصر می‌روید داروی کرم است. زهرها: دیسقوریدوس گوید: افشره کلم همراه شراب پادزهر نیش مار است. و برای سگ‌ها رگزیده هم خوب است. تخم کلم مصری را یکی از پادزهرها شمرده‌اند.

کراث (گندنا):

دیسقوریدوس گوید: گندنا سه نوع دارد:

۱- گندنای شامی. که بیخ پیازی دارد و بسیار بدکیموس است.

۲- گندنای نبطی که از گندنای شامی تندمزه‌تر است و کمی گیرنده است و از این گیرندگی خونریزی را بند آورد.

۳- گندنای بیابانی که آن را (قرط) گویند- که از اولی بدتر است. و بیشتر از آنچه بدرد خوردن آید بمنظور دارویی بکار می‌رود. گندنای نبطی هم در شمار داروها به حساب می‌آید. مزاج: گندنای شامی با سماق داروی زگیل و جوشهای شری است. زخم و قرحه: گندنای شامی با نمک علاج قرحه پلید است.

گندنای بیابانی داروی قرحه پستان است. گندنای نبطی را با سرکه ضماد کنند دمل را می‌ترکاند. سر:

خون‌دماغ را بند آرد. تخم گندنا را با قطران بسوزانند و دود در دهان آید کرم دندان را می‌کشد و بیرون می‌آرد. از خوردنش سردرد آید و خوابهای پریشان بینند. خاکسترش با روغن گل و سرکه شراب درد گوش را تسکین دهد. لته و دندان را تباہ کند و دندانها را زرد می‌نماید. و بویژه شامی برای لته و دندان بسیار بد است. آب گندنای نبطی مخلوط با کندر و شیر یا روغن گل را در گوش چکانند درد و صدا و وزوز گوش را از بین می‌برد. چشم: سبب تم چشم است. نفس‌کش: گندنا با آب جو داروی برنشیتی است که از ماده غلیظ بوجود آمده. و بویژه اگر گندنای نبطی و با عسل باشد چه از این بهتر. در علاج ورم شش و رسانیدن ورمهای شش مفید است. برای خون برآوردن دو درهم تخم گندنا و دو درهم تخم آس مخلوط کنند و بخورند. خام خوردن گندنا برای قصبه الریه مفید است. اندامان غذا: گندنای بری برای معده بد است و از گندنای کاشتی بدتر است. زیرا تلخ‌تر و تندتر و گزنده‌تر است. همه انواع گندنا بادزا است و باید دوبار بپزند تا بادش کاهش یابد. هم از این رو روفس فرماید: آروغ ترش را قطع می‌کند.

و همه نوع گندنا دیرهضم است. اندامان دفعی: گندنا عموماً و بویژه نبطی و بیابانی بول و حیض را ریزش دهند. و به مثانه و کلیه زخمی زیان می‌رسانند- خوردن یا ضماد پخته آن داروی بواسیر است.

شهوت‌انگیز است. و تخمش هم در این باره بی‌تأثیر نیست بشرطی که در روغن بپزند. تخم گندنا را با

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۹۶

تخم آس در روغن جوشانند داروی زحیر و خونریزی پیزی است- در آب‌پز برگش نشینند برای بهم آمدن دهانه زهدان و سختی زهدان نافع است. بیخ گندنا را با روغن کاجیره و روغن بادام یا با روغن کنجد سوپ نمایند برای قولنج مفید است. افشراهش را خشک گردانند خون را اسهال دهد. گندنای بیابانی از دیگر گندنایها بیشتر بول و حیض را ریزش دهد. زهرها: افشراهش همراه عسل آب (قراطن) پادزهر حشرات سام است.

کزبره (کشنیز):

جالینوس فرماید قوتی که در تر و خشک کشنیز است قوتی مرکب است. چیرگی با خاکی تلخ و آبی نیم گرم است و کمی گسی دارد که کمی گیرنده شده است. و به عقیده من آبی آن سرد است و هیچ دخلی به نیم گرمی ندارد. مگر اینکه بگوییم: گاهی گوهری لطیف و گرم با آن می‌آمیزد و زود از آن می‌گذرد. حنین در این زمینه گوید: جالینوس که کشنیز را سرد نشمرده از عناد با دیسکوریدوس بوده است. و من می‌گویم روفس و ارکاناغیس و دیگران هم به سردی کشنیز اعتراف کرده‌اند. مزاج:

در آخر اول تا سوم گرم و در دوم خشك است. که این عقیده ابن جریج است. اما به نظر من کشنیز خشك به کمی گرمی گرایش دارد. و به فرموده جالینوس همه نوعش (سبز و خشککش) مایل به گرمی است. شاید این نظریه از من باشد که گوهری لطیف در آن هست و گاهی که می‌خورند آن گوهر از میان رفته است و گرنه نبایستی زیاد خوردن افشراهش بوسیله سردی کشنده باشد. خاصیت: گیرندگی و تخدیر دارد. افشراهش با شیر هر ضربانی را تسکین دهد. ورم و جوش: علاج ورم گرم است. کشنیز با آبگوشت ساده (اسفیدباج) و سرکه و روغن گل و با عسل و روغن زیتون علاج (شری) و آتش فارسی است. کشنیز همراه آرد باقلی - یا قاوت، آرد نخود خنازیر را تحلیل می‌برد. اگر به جای کشنیز افشراهش باشد همین تأثیر را دارد. جالینوس فرماید: اگر خنازیر را تحلیل می‌برد چطور می‌گویند سرد است؟

می‌توان گفت که این تأثیر از ویژگیهای کشنیز است، یا اینکه گوهری لطیف دارد که فرو شود و ژرفا رود ولی گوهر سردش نفوذ نمی‌کند. اما وقتی تناول می‌شود گرمی بسرعت حل می‌شود و تنها سردی بخشی می‌ماند. همو فرماید هیچ دارویی باد سرخ را شفا نمی‌دهد مگر سرد باشد یا باد سرخ با خلط سودایی یا بلغمی مخلوط باشد. سر: سرگیجه یا صرع که از بخار مراره‌ای یا بلغمی منشأ گرفته باشند چاره‌اش با کشنیز است. زیرا کشنیز بخار را از سر دفع می‌نماید. هم از این سبب است که اگر کسی صرعش ناشی از بخار معده است کشنیز در خوراکش می‌ریزند و زیاد به وی می‌خورانند. کشنیز تر یا خشك ذهن را مشوش می‌نماید. کشنیز تر خواب‌آور است و خون‌دماغ را بند آورد. پاشیدن گرد خشکیده‌اش یا مضمضه کردن با افشراهش زخم داخل دهان را علاج کند. چشم: تیرگی چشم پدید آورد. افشراهش را در چشم چکانند و بویژه اگر همراه با شیر پستان زن باشد پرش و ضربان چشم را تسکین دهد. ضماد برگش بر چشم، چشم را از مواد سیلانی محفوظ دارد. نفس‌کش: علاج خفقان گرم است. دو درهم کشنیز با آب بارهنگ تناول نمایند خون برآوردن را قطع کند. اندامان غذا: دیرهضم است. معده گرمی‌دار را توان بخشد. در روغن جوشیده‌اش منع استفراغ کند. گویند کشنیز تناول نمودن بعد از غذا از آروغ ترش جلوگیری می‌کند. اگر چنین باشد از آن است که بخار و حرکت بخار راه‌بندان

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۹۷

آروغ شده‌اند. اندامان راننده: تخمش در روغن بجوشد قبض است. گویند تخمش با سیکی کرمهای دراز را بیرون آورد. کشنیز تر با عسل و روغن زیتون ورم گرم رگهای خایه را فرو نشانند. تر و خشك کشنیز قوت جماع و آلت برخاستن را کاهش دهد و منی را قطع می‌کند. زهرها: تقریباً خوردن چهار اوقیه از افشره کشنیز کشنده است آدمی را به چنان غمی دچار می‌سازد که غش کند و دق مرگ شود. در هر صورت نباید کشنیز را زیاد خورد.

کمثری (گلابی):

دارای گوهر خاکی و آبی است. در مملکت ما نوعی گلابی هست که آن را شاه امروود گویند. شاه امروود مدور تمام است. پوستش نازک، شکلش قشنگ تو گویی شفاف است و تماما به شکراب منعقد می ماند و از سرمای سخت می ترکد زیرا گوهرش غلیظ نیست. بسیار خوش بو است. اگر از درخت بر زمین افتد از هم می پاشد و له می شود. این نوع از انواع گلابی هیچ گاه هیچ زبانی نمی رساند. مزاج: شاه امروود معتدل و ترمزاج است- و نوعی که به گلابی چینی مشهور است در اول سرد و در دوم خشک است. خاصیت: همه انواع گلابی گیرندگی دارند و در ضماد بند آوردن مواد واردند- کمی زداینده دارد و خلط گلابی بهتر و بیشتر از خلط سیب است- که این فرموده روفس است. اما شاه امروودی که در خراسان پیدا می شود- برعکس گلابیهای دیگر ملین و بسیار خوب کیموس است.

زخم و قرحه: گلابی و بویژه گلابی وحشی که بسیار خشکاننده است دهانه زخمها را بهم جوش می دهد و خوب می کند. اندامان غذا: معده را دباغ دهد. و بویژه آنچه به گلابی چینی مشهور است معده را توان بخشد، تشنگی را قطع کند و زرداب را تسکین بخشد. اندامان دفعی: گلابی و بویژه خشک شده آن شکم را بند آرد. گلابی سبب قولنج می شود. بهتر آن است بعد از خوردن گلابی عسلاب را با ادویه جات بخورند. مربای گلابی برای مراره صفراوی سودمند است. زهرها: نوعی از گلابی را که بسیار قبض است و دیر می رسد بسوزانند؟ خاکسترش گزند قارچ را خنثی می کند. و اگر این قارچ را با گلابی بپزند کمتر زیان دارد.

کراع (پاچه):

خاصیت: کیموس لزج و کم مایه پدید آرد. اما بد کیموسی نیست و زائده هایش اندک است. سینه: پاچه و بویژه که با آب جو باشد داروی سرفه گرم است. اندامان غذا: خوب هضم می شود.

کیموس لزج و رقیق و خوب دارد. علامت زودهضم شدنش آن است که به سرعت منتفخ می شود و از اثر پختن از هم می پاشد ولی قوت غذایی اش بسیار نیست. اندامان دفعی: از لزجی که دارد شکم را روان کند.

کلب (سگ):

شاش سگ را در علاج زگیلها بکار می برند- کسی که گوید اگر جای موی برکنده را با شیر سگ بیالیند موی بازروید اشتباه کرده و جالینوس بارها این نظریه را رد کرده است. اندامان غذا:

گفته اند خون سگ موی را از بازرویدن بازمی دارد و جالینوس گوید دروغ است. اندامان راننده: گفته اند خون سگ جنین را بیرون آورد و جالینوس گوید دروغ گفته اند. زهرها: خون سگ هار پادزهر گزش

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۹۸

سگ هار است و سم تیر ارمنی را خنثی سازد.

کرم (تاک):

دیسقوریدوس گوید: تاک بیابانی و تاک کوهی شاخه‌های دراز می‌پراکنند و به درازی شاخه‌های تاک معمولی می‌باشند. برگ تاک وحشی مانند برگ تاجریزی باغی است و از آن پهنتر است.

گلش موی‌آسا و ثمرش مانند خوشه است و چون برسد سرخرنگ است و دانه‌اش گرد و برگش همین که برآمد خوردنی است. خاصیت: خاکستر شاخه‌هایش جزئی از داروهای داغ‌گذار است. روغن تاک شبیه روغن گل است اما لطافت روغن گل را ندارد. روغن افشراهش مسکن درد و گرمی بخش است. شکوفه تاک وحشی بسیار قبض است. آرایش: اشکش (قطره‌ای که از آن می‌چکد) دوی زگیلهای مورچه‌ای است. تاک وحشی لکه‌های سیاه و کک‌مک را می‌زدايد و تاک اهلی در این زمینه ضعیف است. اشکی که از تاک وحشی و بویژه از جوانه‌های شاداب آن تراوش می‌کند اگر با روغن زیتون آمیزند و بکار برند ممکن است موی را بسترند. روغن تاک وحشی از هر روغنی قویتر است. زخم و قرحه: اشک تاک در علاج گری و قوباء مفید است. ثمر تاک وحشی آماس خراج را منع می‌کند. مفاصل: هسته انگور را بسوزانند خاکسترش با سرکه داروی پیچش اعصاب است. خاکستر شاخه‌اش با روغن زیتون علاج گسستگی در ماهیچه و سستی مفاصل است. خاکسترش را در آب حل کنند و بخورند آزار و درد بر زمین افتادن را از بین ببرد. روغن افشره انگور داروی درد ماهیچه و پی و خستگی است. سر: برگ و نخ مانده‌های تاک را ضماد کنند سردرد گرم را برطرف می‌کند. بیخ تاک سیاه و تاک سفید وحشی از جمله داروهای زداينده است. چرك گوش را می‌زدايد و در علاج گران‌گوشی سودمند است. پوست درخت تاک بیابانی با عسل خونریزی لثه را از بین می‌برد. چشم: برگ مو را با قاوت جو ضماد کنند و بر چشم گذارند رطوبتهای بد را به چشم راه نمی‌دهد. سینه: انگور تاک وحشی خوردن و افشره برگ تاک خودمانی را تناول کردن خون برآوردن را قطع کند. اندامان غذا: اگر برگ و نخ‌مانده‌های تاک با قاوت جو ضماد شود ورم و التهاب معده را از بین می‌برد. افشره برگ مو درد معده را که ناشی از حرارت باشد از بین می‌برد. بیخ تاک وحشی را با آب یا با شراب بخورند در علاج استسقا مفید است. و مواد آبکی را اسهال بخشد. انگور تاک وحشی برای معده خوب است. دل بهم آمدن و افسردگی و ترشیدن خوراك را منع می‌نماید. اندامان دفعی: افشره برگ مو داروی دیزانتری است، درد معده ناشی از حرارت را برطرف می‌کند. اشک تاک آنچه به انگم شبیه است با شربتی تناول شود؟ سنگ را خرد می‌کند. خاکستر هسته‌اش با سرکه بر بواسیر و توت (زائده‌های گوشتی - غده‌ای) نهند مفید است. انگورش برای مقعد خوب است. ادرار دهد و بند آورد. زهرها: خاکستر هسته انگور پادزهر مارگزیده است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۱۹۹

فصل دوازدهم حرف (ل)

لاذن (لادن):

گیاهی است نامش قاسوس. شبنمی که بر این گیاه نشیند از ماده‌ای که در گیاه است تأثیر می‌پذیرد و از ماده تراوشی و شبنم چیزی پدید آید که بوی خوش دارد. بزها وقتی در چراگاه به این گیاه می‌رسند و از آن می‌چرند و گردن به گیاه می‌سایند این ماده به موی و پشم آنها می‌چسبد و مردم آن را از موی و پشم جدا کنند و این جدا شده را لادن نامیده‌اند. خالص آن لادنی است که به موهای بالایی چسبیده و گرد و خاک ندیده است. اما لادنی که از سم و نزدیکیهای سم چرنده برچینند خاک و گردآلود است و خالص نیست. گزینش: بهترین نوعش لادن چرب و سنگین و زردرنگ قبرسی است که بوی خوش دارد و ریگ در آن نفوذ نکرده است و در روغن تماش می‌گدازد و هیچ دردی بجای نمی‌گذارد. اما لادن سیاه قیرمانند خوب نیست. مزاج: در آخر اول گرم و در دوم خشک است. و لادن ره‌آورد سرزمینهای جنوبی گرمتر است. خوزی گوید: لادن سرد و قبض است و اشتباه فرموده است.

خاصیت: بسیار لطیف، کمکی قبض، رساننده رطوبتهای متراکم که به اعتدال آنها را تحلیل می‌برد.

نیروی جذب کننده و گرمی بخش در آن است دهانه رگها را باز کند و مسکن درد است. آرایش: لادن و بویژه اگر با روغن آس و شراب باشد از لطافتش که ژرفارو است مواد تباه زیر پوست را تحلیل برد و پوست را از آرایش گوشتخوار پاک می‌کند و سبب رویش مو - افزونی مو، تراکم مو و نگهداری مو می‌شود. زیرا ماده سازگار با مو را به سوی پوست و رستنگاه مو می‌کشاند. در اوایل طاس شدن و برای جلوگیری از ریزش و تنک شدن موی سر بسیار مفید است. لیکن نمی‌تواند داء الثعلب را شفا دهد. زیرا داء الثعلب قوتی برتر از نیروی لادن خواهد تا از میان برود و باید داروی داء الثعلب لطیفتر و زداينده‌تر از آن اندازه گیرندگی باشد که در لادن موجود است. زخم و قرچه: در کتاب (قاطاخانس) آمده است که لادن زخم‌های وخیم و صعب‌العلاج را خوب می‌کند. سر: لادن مخلوط با روغن گل را در گوش چکانند، درد تسکین یابد. در داروهای ضد سردرد و تپش لادن هست. نفس‌کش: تناولش داروی سرفه است. اندامان دفعی: فرزجه از لادن ورم رحم را از بین می‌برد. اگر دود آن را بوسیله قیف به زهدان راه دهند بچه مرده و بچه‌دان بیرون آید. اگر با شراب کهنه تناول شود شکم را بند آرد و بول را ریزش دهد.

لفاح:

آدم گیاه که در بحث بیروح شرح دادیم. بنظر من سردمزاج تا سوم و مرطوب است.

لبنی:

همان میعه است و شیر آن را عسل لبنی و قره‌بخور گویند (اصطرك). که این شیر عبارت از قطره‌هایی است که از درختی مانند درخت به تراوش می‌کند. در باب اصطرك (قره‌بخور) گفتیم آنچه گفتیم و باز هرچند تکرار است چیزی در این باره می‌گوییم. گویند: قره‌بخور روغن درختی است رومی و غیر لبنی است. گزینش: بهترین نوع از میعه سائل آن است که بدون وسیله روان و سایل است و

تراکمش چون عسل بی موم است و خوشبوی و رنگش به زردی مایل است. اگر سیاه‌رنگ یا خاکستری رنگ باشد نوع خوب نیست. بعضی از این صمغ در سیلان به مر می ماند. گاهی در این صمغ تقلب می کنند. روغن و عسل را در آن قاطی کنند و در آفتاب می گذارند و بعدا می فشرند و افشره را بجای صمغ اصطرك قالب کنند. مزاج: در اول گرم و در دوم خشك است. خاصیت: رساننده، بسیار نرم کننده، گرمی بخش، تحلیل برنده است، دودش همانند دود کندر است و نوعی تخدیر هم دارد. در شام روغن از آن گیرند و این روغن ملینی قوی است. ورم و جوش: سختیهای گوشت را نرم کند، با بعضی از مرهمها قاطی می کنند و بر جوشهای تر و خشك می مالند. زخم و قرحه: بر گری تر و خشك مالیده شود بسیار داروی خوبی است. مفاصل: اندامان را توان بخشد، تناولی یا مالیدنی باشد درهم ترنجیدن مفاصل را خوب کند و یکی از داروهای رفع خستگی است. سر: بخار تر و خشك آن نزله‌ها را قطع کند و بهترین علاج زکام است. در میعه و بویژه در روغنش نیروی بیهوش کننده (خواب گران) است. سینه: از سرفه همیشگی و بلغم و گلودرد مفید است. صداگرفتگی را از بین ببرد و گلو را بسیار نرم کند.

اندامان غذا: به هضم کمک می کند. اندامان دفعی: ملین شکم است. تناول شود یا بردارند بول و حیض را راه اندازد و سختی زهدان را نرم می نماید. میعه خشك قبض است. يك مثقال از میعه سیال یا میعه خشك با يك مثقال انگم درخت بادام مخلوط باشد و بخورند بلغم لزج را بدون هیچ آزاری بیرون راند. جانشین: خایه سگ آبی و دوچندان روغن یاسمن کار او را انجام می دهد.

لازورد (لاجورد):

قوتش همان قوت صمغ گیاه بدران است و کمی از آن ضعیف تر است. مزاج: در دوم گرم و در سوم خشك است. خاصیت: گزنده، گنداننده، زداينده همراه تندی و کمی گیرندگی. می سوزاند و قرحه آورد. آرایش: زگیلها را برمی کند. چشم: چنانکه گویند رویشگاه موی مژه را به بهترین حالت درمی آورد و موی مژه را زیاد می کند. که این از ویژگیهای لاجورد است. بعضی گویند سبب این است که لاجورد خلطهای بد ضد رویش موی مژه را از بین می برد و موهای مژه بی هیچ مانعی سر برآرند. سینه:

درمان نفس بریدگی ناشی از خستگی است. اندامان دفعی: بخورند یا بردارند ریزشی ملائم به بول دهد، مواد سودایی را و هرآنچه با خون آمیخته و غلیظ است بیرون ریزد. داروی درد گرده است. مقدار تناولی لاجورد تا چهار (گرم) است و اگر با داروهای دیگر باشد تا يك درهم تجویز شده است.

لك (لاك):

پولس گوید: لاک شیره گیاهی است که به مر شبیه است. لاک بوی خوش دارد و باید در استعمال آن مواظب باشند. بعضی راجع به لاک اشتباه کرده‌اند که گفته‌اند کهرباست. و بعضی گویند لاک غیر کهرباست. اما در بسیار از حالات تأثیر کهربا دارد. آرایش: بسیار لاغرکننده است. نفس کش:

از تپش قلب مفید است. اندامان غذا: تقویت کبد کند در علاج یرقان و استسقا و درد کبد سودمند است.

لاعیه (لبانه؟):

درختچه‌ای است در دامنه بلندیها روید گلش بوی خوش و سبک دارد و زنبور عسل بدان مایل است و از آن می‌مکد- به گمانم این همان درختچه باشد که آن را «فراوه» و «بوسنج التریاق» نیز

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۰۱

می‌نامند. ولی متأكد نیستم- منظورم از لاعیه صمغ آن است. که قوتش با قوت روناس برابر و از آن ضعیف‌تر است. مزاج: در دوم گرم و خشک است. و گفته‌اند تا چهارم گرم و خشک است. خاصیت:

مقداری از آن را در آبگیر اندازند ماهیها را بالا آرد. اندامان غذا: بسیار قوی آور است. اندامان دفعی: ماده آبکی را اسهال دهد.

لحیه التیس (شنگ):

مزاج: کمی حرارت و سردی دارد و در این میانه می‌توان گفت ولرم است. ولی در آخر اول سرد است و تا سوم بسیار خشک است. خاصیت: تا اندازه‌ای گیرنده و بیخش بیشتر گیرندگی دارد. بیخ شنگ را در پادزهرها ریزند که اندامان را محکم کند. افشراهش به اندازه روغن گل گیرنده است. زخم و قرحه: برگ خشکیده‌اش زخم را بهم آرد و در علاج قرحه‌های کهنه فایده دارد و در این زمینه گلش کاری‌تر است. سر: برگش، بیخش، گلش، هرکدام را با آب جو خورند علاج قرحه شش است و افشراهش دوی خون برآوردن است. اندامان غذا: شنگ و بویژه آبش معده را توان بخشد و ریزش مواد تباه را از معده بازدارد. اندامان دفعی: شنگ و بویژه گل شنگ یا افشراهش را با شرابی بخورند بهترین علاج قرحه روده است. ضماد شنگ و خوردنش خونریزی زهدان را قطع کند.

لوف (فیلگوش):

دو نوع لوف هست یکی پیچیده و دیگری صاف. پیچیده‌اش خالص‌تر از آن نوع است که آن را لوف مار گویند (لوف الحیه)^{۶۴}- در لوف صاف مزاج خاکی بسیار است و بدین سبب زداینده‌اش به زداینده‌گی لوف پیچی

^{۶۴} (۱)- لوف الحیه- نوعی فیلگوش که ساقه‌اش به مار ابلق شبیه است (تحفه).

نمی‌رسد. در صورتی که هر دو نوع زداينده هستند. دیسکوریدوس گوید: برگش به برگ (دراقیطون) شباهتی دارد ولی از آن کوچکتر است و زیاده نشانهایی دارد. همو فرماید: ریشه‌اش يك وجبی است و بیخش چون بیخ دراقیطون به دسته هاون می‌ماند- ثمر لوف پیچیده از ثمر لوف صاف کوچکتر است و تو گوپی ثمر درخت زیتون است. مزاج: لوف صاف در آخر اول گرم و خشك و لوف پیچیده در آخر دوم گرم است. بزرش از هر جزئی قویتر و بیخش از همه مفیدتر است. خاصیت:

راه‌بند آنها را باز کند، خلطهای پرمایه و لزج را به اعتدال تکه‌تکه می‌نماید و زدايندگی دارد. و در همه این خاصیت‌ها پیچدار قوی‌تر است. و در هر دو نوع مزاج خاکی بسیار چیره است و در لوف صاف چیره‌تر است. آرایش: بیخ لوف پیچیده و بویژه اگر با عسل باشد لکه‌های سیاه و سفید و كك‌مك را می‌زداید.

همراه شراب داروی ترکهای ناشی از سرماست. ورم و جوش: در مداوای هر ورمی که نیاز به زدودن دارد مفید است. زخم و قرحه: بیخ و بویژه لوف پیچیده را با هزارگوشان مخلوط کنند و مرهم شود زخمهای پلید را علاج است. آنچه تر است در علاج زخمها بکار آید و اگر خشك شد آن را می‌کوبند و فتیله قرحه و ناصورها را بدان آلايند. از بیخش فتیله ناصور می‌سازند. برگش برای زخمهای بد خوب علاجی است. مفاصل: فیلگوش با سرگین گاو داروی نقرس و سستی ماهیچه‌هاست. سر: آب خوشه فیلگوش بستانی درمان درد گوش است و اگر با روغن گل در بینی کنند خوره و سرطان بینی را از بین

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۰۲

ببرد. اگر افشره خوشه لوف ماری را با روغن زیتون و قطران بیامیزند و قطره‌هایی از آن در گوش ریزند درد از بین می‌رود. بیخ پیلگوش از جمله دواهایی است که چرك از گوش ببرد و قرحه گوش را شفا دهد و در علاج کری نافع است. تخم پیلگوش علاج هر نوع جوش و زخم بینی است حتی اگر سرطانی باشد. بهتر آن است به وسیله پشم آن را به بینی وارد کنند. چشم: بیخش در قرحه چشم مفید است.

نفس‌کش: پیلگوش- یا بیخ آن- و بویژه نوع پیچی را چندین بار در آب جوشانند تا قوت دارویش کاهش یابد و از آن پس بخورند. در مداوای خون برآوردن، برنشیت کهنه، نفس بلندی، نافع است.

اندامان غذا: خوردنش خلط غلیظ پدید آرد. اندامان دفعی: پیلگوش پیچی را با شراب خورند شهوت‌انگیز است، گرده را می‌پالاید، علاج بواسیر است. گویند: سی دانه از ثمر فیلگوش پیچی را با سرکه یا با شرابی بخورند بچه می‌اندازند. شاید اگر فتیله‌ای از آن درست کنند و بردارند بچه را بیندازند- و شاید در وقتی که گلش پژمرده می‌شود آن را بو کنند بچه بیندازند- فیلگوش بول را ریزش دهد.

زهرها: اگر تن را با بیخ آن ماساژ دهند مار نمی‌گزد.

لعبه بربریه:

چیزی است مانند سورنجان. از افریقا می‌آورند و سورنجان تقلبی است. مزاج: در سوم گرم است. اندامان راننده: شهوت‌انگیز است.

لسان العصافیر (زبان گنجشک):

مزاج: در دوم گرم و در اول تر است. خاصیت: برگش گیرنده و تنقیه‌کننده و جوشکار است. زخم و قرحه: برگش زخم را بهم آرد و قرحه تر را جوش می‌دهد. مفاصل:

پوستش با سرکه ضماد شود؟ کوفتگی ماهیچه را دوا کند. نفس: مسکن تپش قلب است (خفقان) اندامان دفعی: شهوت‌انگیز است. جانشین: برای تقویت جنسی بوزنش مغز گردو یا قدومه سرخ کارش را انجام می‌دهد.

لسان الثور (گاوزبان):

گیاهی است برگ پهن همانند مرو، در بسائی زیر و چوبکهایش شبیه پای ملخند. رنگش وسطی بین سبزی و زردی است. گزینش: در بکار بردن بمنظور درمانی گاوزبان خراسانی که برگش ستر و بر روی برگش نقطه‌هایی هست که از آنها خارماندهایی یا کرک و پرزهایی جدا شده است خوب است. اما آنچه را که در مملکت ما گاوزبان می‌پندارند و طبیبان از آن استفاده دارویی می‌نمایند گاوزبان راستین نیست و اکثر تیره‌ای از گیاه مرو را بنام گاوزبان بکار می‌برند و فایده‌اش به فایده گاوزبان نمی‌رسد. مزاج: گرمیش نزدیک به اعتدال است و کمی به سوی گرمی گرایش دارد، در آخر اول رطوبتی دارد. اما خشکیده‌اش کمتر از سبزش ترمزاج است. خوزی گفته است در آخر دوم سرد و تر است و این نظریه از راستی دور است. خاصیت: سوخته‌اش داروی زخم دهان کودکان و فرونشاندنده التهابات درون دهان است. ناسوخته‌اش نیز برای علاج زخم و التهابات درون دهانی خوب است، اما سوخته‌اش بهتر است. نفس‌کش: همراه شراب شادی‌آور است، تقویت قلب کند، علاج بیماری ترس است (توحش). تپش قلب را از بین می‌برد. علاج بیماریهای سودایی است. بعضی از

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۰۳

طبیبان وزن دو درهم گاوزبان را با گل ارمنی برای بیماران التهابات گرم تجویز کرده‌اند که بخورند.

گاوزبان در علاج سرفه، زیر شدن نازک‌نی خوب است و در این زمینه بهتر آن است که در آب عسل و شکر بجوشانند.

لسان الحمل (بارهنک):

دو نوع از این گیاه موجود است: یکی بزرگ و دیگری کوچک. دیسکوریدوس گوید: بارهنگ را بسیار دنده و هفت دنده هم می‌نامند. برگ نوع بزرگش بزرگتر از برگ نوع کوچک است.

از گوهر آبی و خاکی ترکیب یافته و بوسیله آبی سردی و بوسیله خاکی گیرندگی دارد. گزینش: بارهنگ بزرگ سودمندتر است. مزاج ثمر و بیخ بارهنگ به مزاج برگش نزدیک است و از برگ خشک‌تر و کم سردی‌تر است. مزاج: خشک و تر است و بیخش خشک‌تر و کم‌رطوبت‌تر و سردی‌اش پایینتر از حد تحذیر است و خشکی‌اش سوزناک نیست و از این رو بهترین علاج قرچه‌هاست و هنگامی که آن را می‌خشکانند لطافت هم دارد. جالینوس فرماید: بارهنگ در دوم سرد و خشک است. خاصیت: برگ بعلت داشتن ماده آبی سرد گیرنده است و نزیف خون را بند آورد. خشک آن گزنده نیست بلکه برای دملهای کهنه و نو بهترین علاج است. نوعی زداینده هم دارد که بدین‌وسیله بازکننده هم هست. در علاج دملهای گردن (خنزیر) بیخ بارهنگ را به گردن بیمار می‌بندند. ورم و جوش: در مداوای ورم گرم، سوختگی، مورچگی، شری، باد سرخ، ورمهای بیخ گوش، و خنزیر بسیار خوب است. زخم و قرچه:

برای معالجه از قرچه پلید، آتش فارسی که ساری باشد، قرچه‌های همیشگی، زخمهای گود، از هر دارویی پیشی گرفته است. بارهنگ مخلوط با گل اندلسی (قیمولیا) و اسفیداب را بر باد سرخ گذارند شفا دهد. مفصل: ضماد بارهنگ را بر پاغر (داء الفیل) گذارند بازدارنده سردی است و آماس را فرونشاند. سر: درد گرم گوش را تسکین دهد، آب‌پز بیخش را در دهان گردانند دندان‌درد را آرام کند.

بارهنگ به جای سلق (نوعی چغندر) در شوربای عدس کنند و بخورند از صرع مفید است. افشره برگ بارهنگ را در گوش چکانند درد گوش تسکین یابد. بیخ بارهنگ را بخایند و آبش را در دهان گردانند علاج دندان‌درد است و زخم و جوش درون دهان را شفا دهد. چشم: سرمه کش را به افشره بارهنگ بیندایند و در چشم کشند رمد را برطرف می‌نماید. نفس‌کش: بارهنگ را به جای سلق در آش عدس کنند از برونشیت مفید است. تخم بارهنگ علاج خون برآوردن است. اندامان غذا: به جای سلق بارهنگ را با عدس بپزند در باز کردن راه‌بندان کبد، درد‌گرده، بیماری استسقاء مفید است. اندامان دفعی: تخم بارهنگ را بخورند یا آبش را در حقنه بکار برند. از قرچه روده، اسهال مراره‌ای مفید است و خونریزی بواسیر بند آید. برگ بارهنگ را با شراب پرمایه و سیاه بخورند درد آبدان و گرده از میان برود. تبها:

گویند علاج تب سه‌گوش - یعنی تب نوبه است. و همچنین گفته‌اند سه دانه از بیخ بارهنگ را در چهار اوقیه و نیم شراب مخلوط با آب ریزند و بخورند تب نوبه قطع شود. و اگر بیخها چهار عدد در این اندازه شراب مخلوط باشد تب سه اندر میان از میان برود. زهرها: بارهنگ و نمک را برگزیده سگ‌هار نهند سودمند است.

لسان (زبان): گوهر زبان از گوشت سست و پی‌آلود و ماهیچه ترکیب یافته و چند رگی در آن جای دارند و دارای خلطی مرطوب است.

لوقفولس (سنگ قبطی - مصری):

سنگی است سست و سبک و زودگداز. همین‌که به آب رسد آب می‌شود. گازران آن را برای سپید گردانیدن لباس در شستشو بکار برند. خاصیت: چسبناک، خشکاننده پی‌گزش، گیرنده است. ماده روان به سوی اندام را بازمی‌دارد. قرحه: داروی قرحه و خراج است و بویژه در علاج قرحه و خراج اندامان نرم بسیار مفید است. چشم: یکی از داروهای قرحه چشم است و آبریزی (غرب) چشم را قطع کند. اندامهای تنفسی: علاج خون برآوردن است. اندامان دفعی: در مداوای اسهال همیشگی - مزمن - و درد آبدان مفید و برداشتنش خونریزی را قطع می‌کند.

لوبیا:

مزاج: ابن ماسویه و ارضحانس گویند: سرد و خشک است. من می‌گویم گوهرش خشک است و رطوبتی زائد دارد و مایل به گرم‌مزاجی است و لوبیای سرخ از هر نوع لوبیا گرم‌مزاج‌تر است. خاصیت:

اگر لوبیا و ماش را باهم مقایسه کنیم لوبیا از ماش زودهضم‌تر است و زودتر بیرون آید و ماده غذائیش با ماش برابر است. گفته‌اند لوبیا کمتر از ماش بادآور است و متأكد نیستیم. راستش را بخواهی از ماش بادآورتر است و باقلی از لوبیا بادزاتر می‌باشد. لوبیا خلط‌تر و بلغمی پدید آرد و لوبیاخوردن خوابهای پریشان می‌بیند. نفس‌کش: برای سینه و شش خوب است. اندامان غذا: خلط غلیظ پدید آرد و دفع گزندش با خردل، سرکه و نمک، فلفل و مرزه است. و اگر بعد از خوردن لوبیا شراب انگوری پرمایه خورند زیانش رفع می‌شود. در پختن لوبیا سرکه باشد رطوبتش کاهش یابد. اندامان دفعی: لوبیا و بویژه لوبیای سرخ اگر با روغن سنبل باشد حیض را ریزش دهد.

لوز (بادام):

نیاز به معرفی ندارد. بادام از گردو کم‌روغن‌تر است. اما گردو از بادام زودهضم‌تر است و زودتر تبدیل به مراره می‌شود. بادام از ماده روغنی که نسبتاً زیاد دارد (یزنخ)^{۶۵} از این رو تغییر یابد و فاسد شود. برخی عقیده دارند که صمغ بادام شیرین در اکثر حالات کار صمغ عربی را تقریباً انجام می‌دهد.

مزاج: بادام شیرین تقریباً در گرمی و تری معتدل است و کمی به سوی تری گراید. بادام تلخ در دوم گرم و خشک است. خاصیت: انگم درخت بادام تلخ گیرنده و گرمی‌بخش است. بادام عموماً زداينده و پاك‌کننده و بازکننده

^{۶۵} (۱) - زینخ - چسبنده، متغیر و فاسد. گویند زینخ القراد: کنه چسبیده. زینخ الدهن: روغن فاسد شده و رنگ تغییر داده.

هست. لیکن بادام تلخ لطافت بخش و زداینده‌گی بیشتر دارد و از این رو در باز کردن قوی‌تر از بادام شیرین است. و بادام شیرین خاصیت باز کردنش گوهری نیست بلکه عارضی است.

گویند بادام شیرین هیچ وجه گیرنده نیست و تغذیه‌اش اندک است. از ویژگیهای بادام تلخ است که روباه را می‌کشد. بادام تلخ غذا نیست دواست. اما بادام شیرین اگرچه غذای کم می‌دهد غذای خوب می‌دهد.

روغن بادام که از بادام جدا شود سبکتر (لطیفتر) است. آرایش: بادام تلخ علاج لکه‌های سیاه، کک‌مک،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۰۵

اثرها، گرمی زدگی‌هاست. ترنخیدگی رخساره را سرحال آرد. بیخ بادام تلخ را بپزند و بر لکه‌های سیاه گذارند بسیار نافع است. خوردن بادام شیرین فرهی آورد. ورم و جوش: بادام تلخ با شراب علاج (شری) است (آبله‌ریزهای سرخ و آزاردهنده). قرحه: با عسل بر پوست مالند مورچگی و ساعیه (ریزتر از مورچگی) را علاج کند. با سرکه یا با شراب داروی قوباء (پوست انداختن) است. که در این عللجات بادام تلخ از شیرین کاری‌تر است. سر: بادام و بویژه بادام تلخ کوبیده و سائیده داروی درد گوش و صداها و وزوز گوش است. با بادام و شراب سر را بشویند رطوبت و سپوسه و شوره را از میان ببرد و خواب می‌آورد- قبل از میگزساری بادام تلخ بخورند و پنجاه دانه باشد مست نمی‌شوند. چوب درخت بادام تلخ را بکوبند تا تمام نرم شود، آنگاه با سرکه و روغن گل مخلوط کنند و بر پیشانی بندند سردرد از بین می‌رود. روغن بادام تلخ هم داروی سردرد است. چشم: تقویت دید کند. سینه: بادام تلخ با نشاسته گندم داروی خون برآوردن است. و در علاج سرفه مزمن و برنشیت و ذات‌الجنب نافع است. روغن بادام شیرین و قاوت بادام در علاج سرفه و خون برآوردن بسیار مفیدند. اندامان غذا: بادام و بویژه بادام تلخ راه‌بندهای کبد و طحال را باز کند. بادام تلخ دهانه رگهای دهان بسته را باز می‌نماید. چغاله بادام که با پوست باشد. دیرهضم است، کم‌غذا است و خلطش خوب است. چغاله را با پوست بخورند رطوبت معده را برچینند. و اگر همراه شکر بخورند زود سرازیر می‌شود. قاوت بادام شیرین بر معده گران است و زرداب را برانگیزد. اندامان دفعی: بادام تلخ راه‌بندان کرده را باز کند، روغن بادام تلخ تنقیه کلیه و مثانه می‌نماید و اگر با زنبق خورند سنگ را خرد می‌کند- بادام تلخ و روغن زنبق و روغن گل را ضماد کنند برای کلیه مفید است. بادام تلخ داروی درد زهدان، ورم گرم زهدان، و سخت شدن زهدان، خفه شدن زهدان است. علاج عسر البول و درد کرده است. بادام تلخ را بردارند حیض را ریزش دهد. بادام شیرین که زداینده‌گی دارد و بادام تلخ که از آن زداینده‌تر است هر دو برای قولنج داروی خوبی هستند. روغن بادام که از بادام جدا شود لطیفتر و سبکتر می‌شود. زهرها: برای گزیده سگ‌ها نافع است.

لیموسون:

خاصیت: ثمرش گیرنده و خشک است. اندامان دفعی: از اسهال و خونریزی نافع است بشرطی که با شرابی بنوشند. و همچنین نوشیدن يك (اکسوٹافن) که مقدار تناولی آن است حیض را ریزش دهد.

لِزاق الذهب (چسب طلايي؟):

همین اسم چند چیزی را می‌رساند یکی صمغ گیاه اشه (بدران) است که سابقا شرح دادیم. دومی اینکه شاش كودك را در هاون مسین می‌سایند و در آفتاب نهند تا بند آید.^{۶۶} سومی نوعی از تنکار است که در معدن از اثر بخار تحلیل رفته آب دریا بوجود می‌آید و منعقد می‌شود. و ما اکنون درصدد شرح این نوع سوم هستیم. گزینش: بهترش آن است که از معدن برکنده شود و صاف و بی‌آلایش باشد. اما درست شده آن در قوت و لطافت درجه دوم دارد. و در درجه سوم سوخته آن

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۰۶

است. مزاج: گرم. خاصیت: زداینده، گیرنده، گرم‌کننده، محکم‌کننده ملایم، کمی گزنده، گدازنده، بسیار خشکی‌بخش. تحلیل‌برندگی‌اش از کزکز دادنش بیشتر است و خشکی‌اش بسیار قوی است.

می‌گدازد بدون آنکه بسیار گزنده باشد. آنچه صنعتی است از معدنی بسیار لطیف‌تر و بسیار خشکاننده‌تر است. معدنی را اگر بسوزانند لطافتش بیشتر شود. و در حالت‌های نامبرده مفید است. زخم و قرحه:

گوشت را می‌گدازد. در زخم‌های صعب‌العلاج خوب دارویی است. اندامان غذا: استفراغ‌آور و قبض است.

لبلاب:

مزاج: تقریبا در سردی و گرمی برابر است و تا اندازه‌ای گرایش به گرمی دارد. و به عقیده خوزی سردمزاج است. خاصیت: گدازنده، بازکننده، و آن نوع از لبلاب که به جبل المساکین (ریسمان بینوایان) مشهور است گوهرش ترکیبی از خاکی گیرنده و آبی نرم‌کننده و آتشی سوزنده است. وقتی آن را می‌خشکانند آبی از آن رخت بریندد. تنقیه‌کننده هم هست. آرایش: شیر لبلاب بزرگ موی را می‌سترد و شپش‌کش است. زخم و قرحه: برگ ریسمان بینوایان که سبز باشد و در شراب جوشانند خراجهای بزرگ را شفا دهد و اگر با موم و روغن گل (قیروطی) مرهم شود بهترین داروی سوختگی است. سر:

در گوش چکاندن افشیره‌اش درد گوش را تسکین دهد و ورم گرم گوش را فرو نشاند. افشیره لبلاب رطوبتهای مزمن و قرحه‌های کهنه‌شده گوش را علاج کند. افشیره لبلاب از سردرد مزمن مفید است.

^{۶۶} (۱) - يتخذ من بول الصبيان مسحوقا في هاون نحاسي، فيجعل في الشمس حتى ينعقد (مئن)

اندامهای تنفسی: برنشیت را تنقیه کند، برای سینه و شش خوب است. اندامان غذا: راه‌بندان کبد را باز کند. برگ لبلاب با سرکه برای سپرز خوب است. اندامان دفعی: آب لبلاب زرداب سوزنده را بیرون آورد. ناپخته‌اش در این زمینه از پخته بهتر است. همه انواع لبلاب با درون (احشاء) ناسازگار است و خونریزی بدنبال دارد.

لعاب (خدو):

خاصیت: لعاب دهن آدمیزاد عموماً رساننده و گدازنده است. و برحسب مزاج اشخاص تفاوتی دارد. آرایش: لکه‌های سیاه و كك‌مك و خون مرده را می‌زداید. زخم و قرحه: قوباء (پوست انداختن) را با آب دهن روزه‌دار و کافور ماساژ دهند مفید است. سر: اگر کرم در گوش باشد آب دهن روزه‌دار را در آن چکانند کرم را می‌کشد و فوراً بیرونش آورد. زهرها: آب دهن انسان پادزهر است و اگر انسانی چندین بار بر کژدمی تف کند کژدم می‌میرد.

لبن (شیر):

گوهر شیر ترکیبی است از آبی و پنیری و چربی - در شیر گاو چربی زیاد است. شیر شتر بسیار رقیق و چربی و پنیری‌اش از شیر گاو کمتر است. شیر ماچه‌خر نیز رقیق و کم‌چربی است. شیر بز معتدل است، شیر گوسفند پرمایه و چرب است. شیر گاو از شیر گوسفند چرب‌تر و پرمایه‌تر است. شیر مادیان همچون شیر شتر رقیق و آبکی است. گزینش: بهترین شیر برای آدمی شیر پستان زن است.

بهترین شیر نوشیدنی آن است که از پستان بماند یا همین که دوشیده شد بخورند - شیر بسیار خوب آن است که رنگش بسیار سفید و قوامش معتدل باشد و قطره‌اش بر ناخن نلغزد و باقی بماند - حیوانی که

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۰۷

شیر از او می‌دوشند از گیاه ارزنده و خوب چریده باشد. در شیر مزه مایل به ترشی و تلخی و تندی یا بوی بیگانه و گند حس نشود. باید شیر را همین که دوشیدند بکار برند و نگذارند تغییر یابد. و نباید پنداشت هر حیوانی که مدت حاملگی‌اش از مدت بارداری زن بیشتر یا بسیار کمتر باشد شیرش خوب نیست. اما هرچه نزدیک به این مدت باشد مناسب‌تر است مانند شیر گاو که از سایر شیرها بهتر است. مزاج: مواد آبکی شیر گرم و چربی آن معتدل است و کمی گرایش به گرمی دارد. شیر ترش (ماست) سرد و خشک است. خاصیت: شیر بسبب گوهر آبی که دارد لطافت‌بخش و شوینده است و گزندگی ندارد. شیر کیموسها را سرحال آرد، تن را توان بخشد، شکم را بند آرد. اگر شیر و عسل را باهم خورند قرحه‌های درون را از اخلاط پرمایه پاک گرداند و می‌رساند و شستشو دهد. اندامان غذا: خوب کیموس است. هر شیری و بویژه شیر پستان زن تغذیه زیاد به مغز می‌دهد. شیر زودهضم است و باید چنین باشد. شیر زاده خونی است که آخرین مرحله هضم را پیموده است و آبی بیگانه بر آن افزوده شده است - اگرچه

آبش از اندامی مایل به سرد آمده است ولی چون از آن تغذیه نکرده و از آن متأثر نشده است. شیر وقتی غذایی شده است که با سایر غذاهایی که هضمها دیده و به بارها پالایش رسیده‌اند هم حال و همال شده است.

بلکه می‌توان گفت گرمایی زیاد و خوب بر آن چیره شده و سردی را از آن زدوده و به زودی آن را هم مزاج خون معتدل المزاج گردانیده است. چه خوش گفته روفس که فرموده است: از اینکه آب بر او وارد آمده و آب گرایش به سردی دارد می‌بینیم کسانی که بلغم دارند از شیر زیان بینند. چرا؟ زیرا حرارت آنها شیر را همانطور که لازم است به ماده خوبی تغییر نمی‌دهد. تن که شیر را درمی‌یابد چون بوی نزدیک است هرچه زودتر و قبل از آنکه تغییر به خون شود آن را بکار می‌برد. هم از این رو است که برای افراد مزاج گرم و خشک مفید است بشرطی که در معده آنها زردابی نباشد که شیر را تغییر دهد. علاوه بر این شیر با بدن‌ها مناسباتی ویژه دارد که انگیزه‌اش هنوز معلوم نشده است. کسی که شیر می‌نوشد باید بعداً آرام گیرد که مبدا شیر تباه گردد و بترشد. اما نباید بعد از شیر نوشیدن فوراً خوابید. و نباید قبل از آنکه تماماً سرازیر می‌شود غذای دیگر خورد. و این دستور شیر نوشیدن برای جوانان گرم مزاج که زیاد شیر می‌خورند بسیار مفید است چون در غیر این صورت شاید شیر در وجود آنها به زرداب تبدیل شود. همچنین شیر نوشیدن مطابق این دستور برای پیران نیز سودمند است. شیر درون آنها را نم‌بخشد و خارش ویژه به تن پیران را از بین می‌برد. اما بهتر آن است و باید بوسیله عسل به هضم شیر کمک نمایند. بسیار اتفاق افتد که شیر نوشیدن در اولین مرحله شکم را روان سازد و ریختنی‌های پیرامون و اطراف روده را بیرون اندازد و از آن پس به تغذیه دادن می‌پردازد و بدن از آن تأثیر مثبت بیند و آنگاه بندآورنده شکم است. شیر ناجوشیده بادزا است و چون بجوشد معتدل شود. شیر که ترکیبی از آبی و پنیری است، بوسیله گوهر آبی روان است و بوسیله پنیری بندآورنده است. آغوز دیرهضم است، خلط غلیظ بوجود آورد. به کندی سرازیر می‌شود. و چاره‌اش عسل است. آغوز غذایی بسیار برای تن دارد. شیر ترش دارای خلط خام است - اگر بپزد و بویژه هرآنچه پرمایه‌تر است قبوضیت بیشتر آرد. هر شیری بجز شیر شتر و همانند آن که ماده پنیری کم و ماده آبی زداینده زیاد دارد، راه‌بندها و بویژه راه‌بندان در کبد بوجود می‌آورد. شیر ضد موادی است که به سوی اندامان داخلی درون در حال ریزشند و از تندی و گزندگی که دارند اندامان

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۰۸

درونی را آزار دهند - شیر که به درون وارد می‌شود چنین مواد را بوسیله زداینده‌گی گوهر آبی می‌شوید و ضعیف گرداند و چگونگی آنها را چنان به اعتدال درآرد که با اندام متناسب گردد و از آن پس آن را می‌پوشاند و می‌چسباند و در میان اندام و خلط بد حایل می‌شود و خلط تاب تجاوز را در خود نمی‌یابد.

طبیعی است شستشوی نامبرده هیچ‌وقت با آب ممکن نمی‌باشد چه در آب این گوهر زداینده نیست. شیر برای کسانی که خونریزی دارند خوب نیست، و برای درون هم بسیار خوب نیست. شیر بز برای درون از سایر شیرها بدتر است. زیرا اکثراً گیاهان قبضی آور می‌خورد. شیر گوسفند برعکس شیر بز است و آنهم به این خوبی نیست البته است. شیر از گوهری که دارد به زودی تغییر حالت می‌دهد و بویژه برای تبدیل به گرمی بسیار آماده است. برای بدن انسان هیچ

چیز از شیر فاسد بدتر نیست. شیر ماچه‌خر آبکی است، شیر خوک آبکی و نارسیده است. شیر در بهاران نسبت به شیر تابستان آبکی است. و همین برابری را می‌توان نسبت به چرای حیوانات مقایسه کرد. حیواناتی در دشت می‌چرند و بعضی در جنگل و بیشه‌ها می‌چرند. تا گیاه بهاری است شیرش آبکی و گیاه تابستانی شیر غلیظتر می‌دهد. تا تابستان پیش برود شیر غلیظ و پرمایه‌تر گردد. شیر وسط‌های تابستان بهترین است اما بیم آن می‌رود که بعد از نوشیدن بعلت گرما تغییر یابد. که شیر بهاران این بیم را ندارد. شیر گاو بسیار چربی دارد و شیر گوسفندی پنیری‌اش زیاد است. در شیر شتر چربی و پنیری اندک است. و در این زمینه در درجه دوم شیر مادیان و در درجه سوم شیر ماچه‌خر آید. و بدین سبب است که شیر شتر و مادیان و ماچه‌خر کمتر در معده پنی می‌شوند. شتر که گیاه تلخ و شورمه را بسیار دوست دارد از این رو شیرش به شورمگی می‌زند. و بعقیده من شیر شتر از هر شیری با تن سازگارتر است. و باوجود این کسانی گویند شیر شتر در معده و اندام‌های فوقانی درونی دیرپاتر و کندروت‌تر از سایر شیرها است. و بدان که شیر برحسب رنگ حیوان و عمر حیوان است که آیا جوان است یا پیر، کوچک است یا بزرگ یا میانه. و باید هیئت و اندامش را به حساب آورد. گوشتش نرم است یا سفت؟ فریه است یا لاغر؟ سفیدرنگ است یا رنگی دیگر دارد؟ گویند ناتوان‌ترین شیر شیر حیوان سفیدرنگ است و از هر شیری زودتر سرازیر می‌شود.

آرایش: برخی پنداشته‌اند که زیاد خوردن شیر شپش زیاد کند شاید راست گفته باشند. شیر را بر رخسار مانند اثرهای زشت را می‌زداید. نوشیدن شیر برای زیبایی رنگ بسیار مفید است اما گاهی لکه‌های سفید در رخسار بوجود آورد، ولی در این باره شیر شتر بسیار خوب است و بیم لکه آوردن ندارد. شیر را با شکر بخورند رنگ را بسیار زیبا کند و بویژه زنان از آن بسیار بهره می‌برند. شیر فریه‌کننده است و حتی آب پنی هم فریه دهد چنانکه اگر آخایی که مزاج گرم و خشک دارند اگر آب پنی بنوشند و اسهال شوند دلیل چاق شدن آنها است. زیرا آب پنی که با مزاج آنها سازگار است خلط‌های بد را بوسیله رطوبتش بیرون ریزد و غذا را از آلائش دور دارد و برای فریه بخشدن آماده‌تر می‌شود. و چنین کسانی که مزاج گرم و خشک دارند اگر ماست را با ریم آهن (خبث) بخورند بسیار زود فریه می‌شوند. آب پنی را بر رخسار مانند لکه‌ها و اثرها را از بین می‌برد. و اگر بخورند همین اثر را دارد. ورم و جوش: اکثراً اثر شیر نوشیدن دملهای بد و آماسهای تباه و بادکردگی و سرخ شدن پوست (ماشرا) و گری و خارش از بین می‌رود به شرطی که نوشنده چیزی در مزاجش نباشد که ضد شیر باشد و شیر را تباه کند و آن را به زرداب

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۰۹

تبدیل نماید. کسانی که ورم‌های درونی دارند بهتر آن است که از خوردن شیر پرهیز کنند. زخم و قرحه:

شیر قرحه‌های ناپیدا را می‌شوید و پاک می‌کند و می‌پوشاند. کسانی که قرحه دارند و مزاجشان با شیر سازگار است و شیر در معده آنها به زرداب تبدیل نمی‌شود از خوردن شیر فایده بینند. آب پنی مخلوط با هلیله داروی گری است. مفاصل: شیر عموماً با اعصاب ناجور است و برای بیماران عصب و بویژه که آن بیماری سرد و بلغمی باشد خوب

نیست. سر: شیر بز آب بینی زکامی را بند آورد. تندی آن را ملایم می‌کند. داروی قرحه گلو است. شیر فراموشی خشک (نسیان الیابس) و غم و وسوسه را از بین می‌برد.

شیر برای دندان خوب نیست دندانها را می‌کاود، می‌خورد، خرد می‌کند و بویژه اگر دندان انسان سردمزاج باشد. لته را سست می‌کند. بهتر آن است که بعد از شیر نوشیدن با عسل و شراب و سکنجین مضمضه کنند. اما گوئیا شیر ماچه‌خر برای دندان مفید است اگر در دهان گردانند دندان و لته را محکم کند. شیر برای بیماران سردرد و سرگیجه و کسانی که احساس صداهای غریب (طنین) می‌کنند خوب نیست. نباید بعد از شیر خوردن خوابید، شیر عموماً برای کسانی که ضعف سر دارند بد است. چشم:

شیر سبب تم و پرده چشم می‌شود. اما اگر در چشم دوشند برای مداوای رمد و دفع گزند مواد گرم و ناسازگار که به چشم درآیند مفید است و زبری را از بین می‌برد. و برای از بین بردن نقطه خونی (طرفه) نافع است. و همچنین اگر شیر با سپیده تخم مرغ و روغن خام گل مخلوط کنند و بر چشم دردمند گذارند بسیار سودمند است. اندامهای تنفسی: شیر تازه دوشیده ماچه‌خر و بز برای سرفه و سل و خون برآوردن خوبند. در علاج خون برآوردن شیر گوسفند بهتر از آنها است. شیر عموماً از داروهای قرحه و سل بشمار می‌آید. در دهان گردانیدن و غرغره کردن شیر داروی خفگیها و ذبحه صدریه و آماس زبان کوچک و لوزتین است. برای بیمارانی که خفقان تر خونی یا بلغمی دارند خوب نیست. شیر شتر علاج برنشیت و ضعف اندامان است. شیر برای سینه بهتر است تا برای سر و معده. اندامان غذا: شیر سبب بندآمدنیها در مثانه (در نسخه‌ای- کبد) می‌شود. آب پنیر در علاج یرقان مفید است. شیر شتر و بز عموماً مفید هستند. شیر ماچه‌خر داروی استسقا است. شیر شتر و بز و ماچه‌خر هر سه سخت شدن سپرز را چاره کنند. شیر شتر مخلوط با روغن گرجک سفتیهای درونی را نرم کند. شیر در معده باد می‌کند و مایه درد می‌شود. و آغوز نیز همین کار را می‌کند. شیر و آغوز هر دو سکسکه و آروغ دودی را برانگیزند. و شیر از آغوز در این زمینه بدتر است. انواع شیر بجز شیر شتر برای بیماران سپرز و کبد و کسانی که به داروی لطافت‌بخش نیازمندند خوب نیست. اما شیر شتر خوب است و ورمهای سپرز و کبد را چاره کند و کبد را شادابی بخشد و بهترین علاج استسقا است. و بویژه اگر شیر شتر را با شاش شتر عربی بخورند در علاج استسقا معرکه می‌کند. شیر اشتهای خوراک می‌دهد و تشنگی آور است. شیر ترش (ماست) بسیار بدگوارش است و خلط خام بوجود آورد. اما معده‌ای که در گوهر یا به‌طور عارضی گرم باشد آن را هضم کند و استفاده می‌برد و از آنجا که ماده کره از آن گرفته شده سبب آروغ دودی نمی‌شود. اندامان راننده: آب پنیر زرداب سوخته را ریزش دهد. آب پنیر مخلوط با افیمون سودای سوخته را بیرون راند.

شیر سنگ بوجود آورد. شیر را آنقدر بجوشانند تا ماده آب از آن خارج شود، شکم را بند آورد. و بهم خوردن عادت ماهانه را سروسامان بخشد. شیر شتر حیض را راه اندازد. دوغ گاوی برای بیرون دادن

مراره خوب است. با شیر دوشیده حقه‌ها کنند قرچه‌های زهدان را علاج می‌نمایند. شیر بز از قرچه آبدان مفید است. شیر زیان جماع را جبران می‌کند و شهوت‌انگیز است. هر شیر و حتی شیر ترش و (ماست)^{۶۷} که تر و بادزاست آرزوی جماع را زیاد کند. شیر بادکن روده است. و هر شیری که پرمایه باشد و بویژه آغوز که بسیار پرمایه است قولنج را برانگیزاند و سنگ پدید آرد. بسیار اتفاق افتد که شیر شکم را نرم کند (ملین). و در این زمینه اولاً شیر مادیان و شیر شتر و شیر ماچه‌خر و در درجه دوم شیر گاو و در درجه سوم شیر بز این تأثیر را دارند. هر شیری که مواد آبکی‌اش کم باشد و زیاد خورند که هضم نشود و نمک همراهش کنند مسهل می‌شود. آب پنیر هم که با نمک باشد مسهل است. شیر جوشیده یا شیری که بوسیله سنگ یا آهن سرخ شده در آتش گرم کنند حتماً قبض است و شکم را بند آورد. شیر در علاج پوسته انداختن (سحج) مفید است. شیر ترش و پخته اسهال زردابی و خونریزی را بند آرد. شیر شتر داروی بواسیر است. آماسهای اطراف پیزی، قرچه‌های پیزی، ورمهای زهار، قرچه‌های زهار را اگر با شیر بیندایند درد را تسکین می‌دهد. تبها: شیر نودوشیده از بز یا ماچه‌خر برای بیماری (دق) نافع است.

شیر ترش اگر به خوبی چربیش را بگیرند و بی‌چربی بماند اکثراً تب دق را قطع کند. اما باید در حالی باشد که با اشتها آن را بخورند. انواع شیر پرمایه (غلیظ) اکثراً سبب تب می‌شوند و تب‌دار باید از آن پرهیز کند. زهرها: کسی که سم خورده. کسی که از اژدهای دریایی مسموم شده. کسی که از اثر شوکران و بنگ حالت تسمم بوی روی داده و بویژه کسی که از آلاکلنگ و ساس و خریق و تاج الملوک و بیرکش (خانق النمر) و سایر داروهای خورنده و گنداننده مسموم شده است شیر بنوشد. کسانی که مست بنگ کشیدن هستند شیر بنوشند عقل به سرشان می‌آید.

لحم (گوشت):

انواع گوشت به ترتیب اولویت:

- ۱- گوشت گوسفند که نوعی تندی لطیف دارد.
- ۲- بز جوان و گوساله و تا کم‌سن‌تر باشد زود هضم‌تر است و غذای لطیف‌تر دهد.
- ۳- بزغاله کمتر از بره زوائد (فضول) دارد.
- ۴- گوشت هر شیرخواری که شیر خوب خورد خوب است. اما اگر شیر بد خورد خوب نیست.

^{۶۷} (۱) - در جایی فرماید «لبن رائب» یعنی بندآمده که «رائب» در عربی ماست است. و در جای دیگر اسم: «لبن حامض» (شیر ترش) به کار می‌برد. در تحفه حکیم شیر ترش به معنی ماست است. روسها هم ماست را شیر ترش - کیسلی ملکوی - گویند. و چنانکه می‌بینیم کلمه ماست هم ذکر شده که اصلاً عربی نیست و هیچ عربی نشنیده است. (ه).

۵- گوشت گوسفند پیر و گوسفند لاغر خوب نیست- گوشت حیوان رنگ سیاه از گوشت حیوان سفیدرنگ سبک تر و خوشمزه تر است. گوشت حیوان نر و گوشت نر مه جدا شده از گوشت بسیار چرب و سفید از گوشت دیگر سبک تر است. گوشت یکساله ها، گوشت گوسفند کم سن کم غذا تر است و در معده بالا آید. بهترین و گواراترین گوشت در میانه استخوانها است. گوشت طرف راست سبک تر و بهتر از گوشت طرف چپ است. وسط ماهیچه بی عیب ترین گوشت است. گوشت سست که پی در آن نیست

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۱۱

شاید بدمزه نباشد و بویژه اگر چنین گوشتی واسطه تولید شیر باشد مانند گوشت پستان. یا اینکه واسطه تولید خدو باشد مانند گوشت بیخ زبان، این نوع از گوشت هرگاه هضم شود غذای خوب دهد. اما اکثرا بلغمی می باشند. غذای گوشت زبان برابر با غذای گوشت ماهیچه و غیره است. گوشت پستان غذایش بیشتر است و گوشت خایه خروس همانند گوشت پستان است. گوشت کم ارزش تر از سایر گوشتها گوشتی است که برای شالوده شدن و استحکام بخشیدن آفریده شده است مانند گوشتی که بر رگهای کبد و غیره تنیده است. گوشت دل و بیخ آن مانند (توتیه) است. گوشت پستان غذای خوب دارد و اگر شیر در آن باشد پرمایه (غلیظ) است. گوشت اخته از غیرش بهتر است. بهترین گوشت پرنده به ترتیب:

تذرو، مرغ، که از تذرو لطیف تر اما مغذی تر نیست، کبک، تیهو، دراج است. هر حیوانی که خشک مزاج باشد در بچگی خوب است مانند گوشت بزغاله که بسیار خوب است. گوشت بز بسیار خوب نیست و شاید خلط بسیار بد بوجود آورد. گوشت بز نر مطلقا بد است. گوشت درندگان ناپسندیده است. گوشت پرندهگان بزرگ شناور و هر آنچه گردن دراز دارند، گوشت طاوس، هوبره و کبوتر دشتی و سنگخوارک و هر چه سوداء زیاد پدید آرد و تیره گنجشک و غیره هیچ کدام خوب نیستند. گوشت بال پرندهگان بزرگ و زیاد ورزشکار کیموس خوب دارد. از حیوانات وحشی گوشت آهو با اینکه کمی مایل به سودایی است از سایر گوشتها بهتر است. اما مسیحیان و کسانی که با آنها هم عقیده اند گویند: گوشت گراز وحشی از هر گوشتی بهتر است. با اینکه گوشت گراز سبک تر از گوشت خوک خانگی است؟ باز غذایی قوی دهد و زودهضم است و بهترینش آن است که در زمستان بدست آید. و همچنانکه در بحث شیر آوردیم باید عمر و چراگاه و حرکت و جنبش و غیره را برای حیوان در نظر گرفت و از این مقایسه نتیجه گیری کرد.

مزاج: گوشت پرنده از گوشت چارپا خشک تر است. گوشت گاو خشک تر از گوشت بز، گوشت بز خشک و دیرهضم تر از گوشت گوسفند است. گوشت شتر غذایش غلیظ است و بسیار گرم است. گوشت خرگوش گرم و خشک است. گوشت پرندهگان بزرگ و غاز و هوبره غلیظ است. گوشت اردک و دیگر شناورها بسیار مرطوب است و در رطوبت تقریبا با گوشت گوسفند برابرند. بعضی گویند گوشت جوجه تیغی رطوبت می دهد. گوشت پرچربی و دنبه گرم و تر می باشند. خاصیت: گوشت غذایی است که بدن را توان بخشد، از هر غذایی برای تبدیل به خون شدن

آمادگی بیشتر دارد. گوشت سرخ کرده در روغن و گوشت برشته خشکی دارد و در آب پخته رطوبت تر است. گوشتی که همراه دیک افزار و مری و این قبیل چیزها می‌پزد قوت همراهش را دارد. چربی و پیه بدغذا و کم‌غذا و لطافت بخش خوراکند.

همین اندازه کافی است که مزه خوش به طعام بخشد. گوشت پرچربی کم غذاست و شکم را نرم می‌کند و بزودی تبدیل به ماده دودی و مراره می‌شود و زودهضم است. دنبه از چربی و پیه گوشت بدتر است، زیرا دیرهضم و بدغذاست و گرم و غلیظتر از پیه است. گوشت گاو غذایش زیاد است. اما گوشت سیاه و غلیظش خوب نیست و بیماریهای سودایی پدید آرد. بهترین گوشت گاوی گوشت گوساله است.

گوشت گاو را با پوست خربزه بپزند بزودی از هم می‌پاشد و می‌رسد. و بهترین وقت برای خوردن گوشت گاو فصل بهار و اوایل تابستان است. مسیحیان و کسانی که با آنها هم عقیده‌اند می‌گویند: با اینکه گوشت گوساله پرمایه است لیکن در لزجی و پرمایه‌گی و تغذیه دادن به گوشت خوک نمی‌رسد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۱۲

گوشت خوک بچه که زود تحلیل می‌رود و بسیار مرطوب است غذای کم می‌دهد. گوشت اردک غذای بسیار دهد اما به خوبی گوشت مرغ خانگی و همانندهای آن نیست. چینه‌دانش خوشمزه است. جگر خوب و خوشمزه است و غذایش خوب و خلط ممتاز دارد. گوشت شیر گنجشک بادشکن است و از هر گوشتی دیرتر می‌گندد و از هر گوشتی کم‌پیه‌تر و خشک‌گوهرتر است. آرایش: گوشت گاو بھک پدید آرد. پیه گورخر را بر لکه‌های سیاه پوست مانند مفید است. و در علاج بھک مالش دادن پوست با پیه اردک فربه شده و سوخته گوشت بره مفید است. سوخته گوشت قوریباغه داروی داء الثعلب است. ورم و جوش: گوشت گاو و گوشت‌های غلیظ جوشهای سرطانی بوجود آورند و ورمهای سخت را نرم می‌کنند.

زخم و قرحه: از گوشت گاو گری و قوبای بد خیزد و گوشت‌های غلیظ هم همین اثر دارند. سوخته گوشت بره را بر قوباء مانند سودمند است. مفاصل: گوشت گاو و سایر گوشت‌های غلیظ جذام و پاغر و واریس بدنبال دارند. پیه و دنبه خوب ضمادی برای عصب خشکیده هستند. بیمار نقرس در آب‌پز گوشت خرگوش نشیند سود بیند. بیمار از درد مفاصل در آب‌گوشت خرگوش یا آب‌گوشت روباه بنشیند آرام یابد.

گوشت راسو را ضماد کنند داروی درد مفاصل است. پیه گورخر با روغن کوشنه مرهم شود داروی درد پشت و بادهای متراکم است. گوشت مار همچنانکه قبلاً ذکر شد داروی جذام است و همچنین گوشت جوجه تیغی در علاج جذام سودمند است. سر: گوشت گاوی و سایر گوشت‌های غلیظ که خشکانندگی دارند بیماری سودایی و وسواس بدنبال دارند. گوشت راسو با شراب مخلوط شود و بخورند از صرع مفید است. چشم: خاکستر گوشت بره داروی

سفیدی چشم است. گوشت درندگان و پرندگان شکاری دید را توان بخشد و برای چشم مفید است. اندامهای تنفسی: خرچنگ آبری برای سل داران بسیار خوب است. گوشت جوجه مرغ خفگی را برانگیزد اما اگر بمکند زیانی ندارد. اندامان غذا: انواع گوشت غلیظ که ذکر شد سپرز را بزرگ می کند. اما سگبا- آش سرکه- که با گوشت گاوی و کشنیز خشک و زعفران باشد؟ رطوبتهای بد را از معده منع کند. گوشت سنگخوارک در علاج تباهی مزاج، استسقا، بندآمدنهای کبد و سپرز و غیره مفید است و برای علاج استسقا بهتر آن است که قرصهای کوچک از آن سازند تا بسیار تشنگی نیاورد. کسانی هستند که برای از بین بردن سردی و رطوبت و ناتوانی معده گوشت درنده را تجویز می کنند. دیرهضمی و زودهضمی، دیر سرازیر شدن و زود سرازیر شدن گوشت ربطی به پرمایگی و کم مایگی غذایی ندارد. گوشت گراز و خوک خانگی چنانکه گویند زودهضم و زودگذر و پرغذا و پرمایه و لزج تر از گوشتهای دیگر است. گوشت گوزن با اینکه غلیظ است زود سرازیر شود. گوشت جوجه تیغی با سکنجبین داروی استسقا است. گوشت سنگخوارک راه بندان کبد را باز کند و کبد را از ناتوانی برهاند و علاج تباهی مزاج و بیماری استسقا است. معده از پذیرفتن گوشت درنده و مرغان شکاری نفرت دارد. اندامان راننده: گوشت گاوی زرداب را به روده راه می دهد. گوشت برشته خرگوش از قرچه های روده جلوگیری کند. گوشت خشکیده جوجه تیغی با اسکنجبین درد گرده را برطرف می نماید.

آبگوشت (سوپ) خروس پیر برای قولنج و بیماریهای سودایی نافع است. بیه گورخر همراه با روغن کوشنه دردی را که از اثر باد متراکم در گرده حس می شود تسکین دهد. گوشت درندگان و پرندگان شکاری داروی بواسیر است. سگبای گوشت گاوی- یا گوشت گاو را با کشنیز و سرکه و ترشی های

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۱۳

هم مزاج سرکه و کشنیز خشک و کمی زعفران عجین کنند و از آن قرصهای کوچک سازند مراره را بیرون ریزد. گوشت پرندگان و بویژه گوشت کبک، تیهو، سنگخوارک، چکاوک که سنگخوارک و چکاوک از کبک و تیهو هم بهترند، بریان شوند یا نشوند شکم را بند آورند. گوشت پرندگان نامبرده را آب پز کنند و آبگوشت گوزن بران ریزند بول را ریزش دهد. گوشت حیوان فربه و پرچربی بیشتر از سایر گوشتها ملین شکم است. تبها: گوشت گاو، گوزن، کل، و عموما گوشت پرندگان بزرگ تب سه اندر میان با خود آورند. زهرها: گوشت راسو را خشک کنند و با شراب آمیزند و بخورند داروی مسمومیت است.

گوشت سوخته بره درد مارگزیده و نیش انواع کژدم را تسکین دهد و اگر با شراب باشد پادزهر سگ هار است. گوشت قورباغه پادزهر حشرات گزنده است.

فصل سیزدهم حرف (م)

مسك (مشك):

مشك نافه حیوانی است که به آهو می ماند یا خود نوعی از آهو است. دو دندان پیشینش به سوی داخل خم شده اند و بدو شاخ می مانند. گزینش: مشك آهوی تبت خوب است و گویند مشك آهوی چین و جرجیر اول است و در درجه دوم مشك آهوی هند آید. مشك آهویی بسیار خوب است که از گیاه بهمین و سنبل خورد و در درجه دو مشکی است که آهوی آن مرو خورده باشد. از حیث رنگ و بو زرد شکوفه آسا (فقاحی) بهترین است. مزاج: در دوم گرم و خشك است و بعقیده بعضی خشکی از گرمی بیشتر است. خاصیت: لطیف و توان بخش است. چشم: دیده را نیرو دهد. رطوبتهای چشم را برمکد. سپیدی نازك چشم را می زداید. نفس کش و سینه: شادی آور، توانبخش دل است. ضد تپش و بیماری ترس (توحش) است. زهرها: پادزهر است و بویژه گزند «بیش» را خنثی کند.

مصطکی:

درخت مصطکی مزاج مرکب از کمی آبی و بسیار خاکی است. مصطکی دو نوع است:

مصطکی رومی که سفیدرنگ است و مصطکی نبطی که به سیاهی مایل است. مصطکی از کندر لطیفتر و سودمندتر است. گزینش: بهترش سفیدرنگ پاك و بی آرایش و براق است. بهتر آن است که بگذارند و در سرکه چند روزی بماند و بعدا آن را خشك کنند. مزاج: در دوم گرم و خشك است. و گرمی و خشکی اش از کندر کمتر است. درخت مصطکی گرمی و خشکی زیاد ندارد و مصطکی از درختش گرم و خشك تر است. خاصیت: گیرنده و گدازنده است - همه اجزای درخت مصطکی گیرنده است و از گوهر آبی ولرم و خاکی ترکیب یافته است - بیخ و پوست بیخ این درخت در تأثیربخشی با ااقیا و هیوفسپیداس برابر است و می توان آنها را بجای یکدیگر بکار برد. افشره برگش نیز در تأثیر دارویی با بیخ شبیه است. از ثمر این درخت روغنی گیرند که بسیار گیرنده است. جالینوس بر این رأی است که

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۱۴

همه اجزاء آن و روغنش با اینکه جمع آورنده و گیرنده هستند نرم کننده هم هستند. نوع نبطی از مصطکی که سیه فام است گیرندگی کم و خشکی زیاد دارد. و دیرتر از نوع سفید حل می شود و گیرندگی و نرمش بخشی و خشکانیدنش بدون آزار است. روغنش بسیار لطیف و از این لطافت و نرمی بخشی و گرمای ملائم که دارد بلغم را می گدازد. و در تندی و تراکم از سایر انگمها کمتر است. ورم و جوش: از آنجا که گیرنده و نرمی بخش است در علاج ورم درونی سودمند است. نوع نبطی سیاهرنگ برای نرم کردن سختیهای درونی از مصطکی سفید مفیدتر و در علاج مورچگی بسیار مفید است. زخم و قرچه: افشره و آب پز برگ درخت مصطکی جوشهای ساری (ساعیه) را از سرایت بازمی دارد. روغن درخت مصطکی داروی گر شدن آدمی و چهارپایان و سگان است. آب پز و افشره برگ درخت

مصطکی را بر قرحه مانند گوشت را بازرویاند. بر شکسته استخوان پاشند بهم آرد. سر: خائیدن مصطکی سر را از بلغم پاک کند، در دهن گردانیدنش لثه را محکم کند. چشم: مژه برگشته را مصطکی می چسبانند.

اندامهای تنفسی: مصطکی و بویژه آب پز بیخ و پوست درختش در علاج سرفه و خون برآوردن سودمند است. اندامان غذا: تقویت کبد و روده کند، اشتها را باز کند، در بهبود بخشیدن به معده و کبد بسیار زوداثر است. اندامان دفعی: کبد و روده را محکم کند، علاج ورم کبد و روده است. آب پز بیخ و پوستش بهم خوردن عادت ماهیانه را سرحال آرد. علاج دیزانتری و پوست انداختن روده (سحج) است. آب پز برگ و خود برگش علاج خونریزی زهدان و دردهای زهدان و رطوبتهای زهدان و برآمدگی زهدان و پیزی است. روغن درخت مصطکی و تخم ثمرش عین همین تأثیر را دارند.

مو:

تکه‌های مختلف الشکل است که هم‌رنگ قاو (نوعی قارچ) می‌باشد. گردی دارد که مزه‌اش گیرنده و مایل به تلخی است. خوش‌بو است. زبان گز است. مو عبارت از بیخ گیاهی است که اکثراً در مکدونی بدست می‌آید. گزینش: بهترینش سفیدرنگ زودگداز و بی‌آلایش است. باید آن را گداخت و در سرکه گذاشت و بعد از چند روزی بیرون آورد و خشکاند و از آن قرص ساخت. مزاج: در سوم گرم و خشک است و رطوبتی بیگانه دارد که نارسیده و بی‌مایه است. خاصیت: لطیف، زداینده، بازکننده، هم‌قوت سنبل است و از سنبل گرم‌تر و گیرنده‌تر. مفاصل: بخورند یا بر بدن مانند درد مفاصل را تسکین دهد.

سر: از آنجا که دارای رطوبت خام زائد است زیاد بکار بردنش سردرد بیار آورد. اندامان غذا: در مداوای درد سرد کبد و بادکردگی کبد نافع است. اندامان دفعی: خوردن و ضمادش عسر البول را دواست. مو در معالجه درد مثانه، جمع آمدن ریختنی‌ها در مثانه، سودمند است. حیض را ریزش دهد. خوردن و در آب پز نشستن درد زهدان را برطرف کند. قرقر و پیچ و درد روده و باد را از بین ببرد.

مازیون (هفت برگ):

از گیاهان بزرگ شیردار است و بر دو نوع است: یکی برگش بزرگ و نازک و دیگری برگش کوچک و ستبر است. و اولی از دومی بهتر است و اگر نوعش سیاه باشد سم قاتل است.

گزینش: بهترینش آن است که برگ زیاد دارد و برگها به برگ درخت زیتون شبیهند و از آن لطیف‌ترند.

آن نوعی که برگهای کوچک و پیچیده دارد بد است. مازیون همین که حل شود گزندش از بین برود.

مزاج: در چهارم گرم و خشك است. خاصیت: زداینده، پاك کننده، پوست کن است و بسیار تند است.

آرایش: هر نوع از مازیون را که با گوگرد مخلوط کنند و بر پوست مانند علاج بھك و كك مك و لکه های سفید پوست است. زخم و قرحه: همه انواع مازیون که با عسل بیامیزند قوباء و قرحه پلید را دواست.

از گوهر گدازنده و خورنده ای که دارد؟ کبره زخم را برکند و گری را می خشکاند. سر: آب پز مازیون و بخصوص آب پز نوع سیاه رنگ آن را در دهان گردانند درد دندان تسکین یابد. مازیون را با فلفل و موم عجین کنند و تکه ای از آن بر دندان درمند چسبانند سود بینند. اندامان غذا: مازیون برای کبد بسیار بد است. اندامان دفعی: مازیون و بویژه آنچه از گیاه سبزش که در وقت گل دادن است می گیرند، ماده آبکی را بیرون دهد. و اگر بخواهند از تند مزاجیش بکاهند در سرکه می خیسانند و بعدا خشك می کنند.

مقدار تناولی مازیون بدستور زیر است:

از مازیون خیس شده شش درخمی در يك رطل و نیم آب بچوشانند تا يك چهارم بماند و بخورند؟ اگر مقدار يك (اکسوتافن) بخورند کرمهای دراز و کرم کدو را از بین می برد. و اگر در این شربت پونه کوهی هم باشد چه بهتر.

شریتی دیگر: به وزن بیست و دو درهم مازیون را در دو سبو شراب- هر شرابی- ریزند و مدت دو ماه بماند و آنگاه پپالیند و پالائیده را نیز دو ماه نگه دارند خوردنش برای علاج استسقا و پاك نمودن خون زن تازه زاییده داروی خوبی است. آب پز مازیون عسر بول را علاج می نماید. بعضی گفته اند: مازیون و بویژه اگر با دو برابرش خاراگوش مخلوط شود، ماده سودایی و بلغم را خارج سازد. بعضی از اطباء وزن يك مثقال مازیون را با دو مثقال خاراگوش در عسل پخته عجین سازند و از آن شیاف درست می کنند و به منظور اسهال دادن بکار می برند. باید مازیون را که به منظور اسهال زرداب بکار می برند مسهل های ضد زرداب را به آن اضافه کنند. و اگر مقصود بیرون دادن مواد سودایی باشد باز باید داروهای ضد مواد سودایی همراه داشته باشد. زهرها: مازیون را همراه شراب نوشند پادزهر حشرات است. مازیون سیاه را که سم قاتل است اگر با قاوت مخلوط کنند و بوسیله آب و روغن زیتون عجین کنند؟ موش و سگ و حوک را می کشد. اگر وزن دو درهم از آن به آدمی داده شود، از افسردگی و استفراغ و اسهال زیاد می میرد.

مرو:

هندیان گویند: مرو چندین نوع است: یکی خوشبوی و گرمتر و خشك تر از سایر انواع است و همان (مرماخور) است. نوع دوم کمبوی تر از اولی است. و آن را (سموسا) گویند و گرم و نرم است.

سومی را مرو سفید می نامند که معتدل مزاج و شادی آور است. به گمان من این سومی همان گاوزبان مشهور است. نوعی دیگر هست که آن را مرو ماهوس گویند که مزاج گرم و خشك دارد و لطافت بخش است. دیگر گونه ای از مرو را «میشبهار» خوانند و کسی که این را گفته می گوید مزاجش سرد است.

مزاج: تا در دوم است گرم و خشک و بعد از آن اختلاف روی دهد. خاصیت: همه نوعهای مرو بادشکن، نرمی بخش، باد و بلغم را تحلیل می‌برند، راه‌بندانهای سرد را در هر جای باشد باز می‌کنند.

سر: با شیر در گوش چکانند درد تسکین یابد. انواع مرو که میشبهار هم از آنها است سرد سرد و گرم

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۱۶

را از بین می‌برند. عطر مرو را بو کنند و بویژه اگر بعد از شراب بو کنند سردرد آورد. اندامان غذا: درد معده را تسکین دهد. بلغم را در معده تحلیل می‌برد، تقویت معده کند. اندامان راننده: روده را تقویت می‌نماید. تخمش را در روغن جوشانند از خراش روده و بیماری دیزانتری مفید است و اگر مقدار خوراکی کم نباشد بلغم را خارج سازد.

مرماخور:

نیاز به معرفی ندارد. گلش خاکی‌رنگ مایل به سبزی است. بوی خوش دارد. مزاج: دمشقی گوید: مرماخور در سوم گرم و در دوم خشک است و از مرزنگوش گرم‌تر و توان‌تر است. خاصیت:

لطیف، گدازنده، بادشکن است، راه‌بندان بلغم را هر جا باشد باز کند. سر: در شراب ریزند زود مست می‌شوند. در وقت میگساری بو کنند سردرد آورد. اما بو کردنش یا بخورش بخار سر و سردرد سرد را نافع است و در این زمینه تو گویی درمنه است. اندامان غذا: معده را قوی گرداند، رطوبت معده را برچیند، راه‌بندانهای درونی را باز می‌کند. اندامان دفعی: روده‌ها را استحکام بخشد.

مقل الیهود و مقل المکی (بوی جهودان و بدالیون):

بوی جهودان و بدالیون. بوی جهودان سلاوی و بوی جهودان عربی هست و هر دو نوعش انگمی می‌باشند و از تیره دودمیها هستند لیکن مقل دودم نیستند. مقل مکی که بدالیون باشد میوه درخت دوم است. مزاج: مقل مکی سرد و خشک است. بوی جهودان و بویژه قسم سلاوی آن در آخر اول گرم و نرم است. مقل عربی انگم انارین است.

خاصیت: گدازنده‌ای است که حتی خون بندآمده را هم می‌گدازد، نرم‌کننده و رساننده و بادشکن است.

نوع سلاوی بیشتر نرم‌کننده است و نوع عربی اگر تر نباشد و خشک باشد از سلاوی خشک‌تر است.

ورم و جوش: گدازنده ورمهای سخت است و اگر با آب دهن روزه‌دار مخلوط باشد تأثیرش بیشتر است.

داروی کلیه ورمهای گرم است. مقل عربی که ثمر درخت دوم نیست و همان بوی جهودان است، داروی خنازیر است. و آب‌پزش را بخورند ورم درونی و سختیهای درونی را از بین ببرد. زخم و قرحه: با سرکه بر جوشهای سعفه- شیرمیک-

مانند خوب است. مفاصل: در علاج گسستگی و تشنج و سفت شدن و گره خوردن پیهها بسیار مفید است. اندامهای تنفسی: در علاج درد قصبه الریه، ورم قصبه الریه، سرفه مزمن، پهلودرد مفید است. مقل عربی در مداوای ورم گلوی و حنجره نافع است. اندامان دفعی: بخور و شیاف و تناولی مقل داروی بواسیر است و خونریزی بواسیری را قطع کند و تحلیل برنده سنگ کلیه است. مقل با داروهای مسهل باشد پوست اندازی روده را علاج کند. بول و حیض را ریزش دهد. عقیده بر این است که مقل مکی اداری است ولی بدون شك قبوضیت دارد و سنگ را خرد می کند. مقل عربی سرخ رنگ و صاف را مقدار دو مثقال بسایند و با عسلاب بخورند بلغم را بکلی از بین می برد. هر دو مقل - بوی جهودان و مکی - آبکی ها را ریزش دهند، دهانه بهم آمده زهدان را باز می کنند، بچه را سرازیر آرند.

زهدان را می پالایند، ورمهای پیازی و اطراف رگ خایه را شفا بخشند. زهرها: پادزهر حشرات است.

ماء (آب):

در کتاب اول آبهای خوب و پسندیده را شرح دادیم. بدان مراجعت شود. آبهای ناپسند عبارتند

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۱۷

از: آبهای راکد، آب مردابها، آبهای بدمزه و بدبوی، آبهای تیره و پرمایه و گرانوزن، آبهای که زود سنگ می شوند، آبهای که پردهای بد بر آن نمودار است و چیزهای بیگانه را بر آن می بینند. و بدان که گزند آبهای بوره ای بوسیله: شیر، شراب پرمایه، نشاسته، و شراب رقیق ریحانی و همانند آن، سنجد خام، خیار نارسیده، سبزیهای لطافت بخش و اداری دفع می شود. چاره آب پرمایه و تیره رنگ با لطافت بخشهایی چون: سیر، پیاز، گندنا است و اگر بعد از آن شراب نوشند یا با شراب مخلوط کنند آسیب رسان نیست. گاهی که آب را آب زیر گویند منظور آب غلیظ پرمایه یا آب بسیار زداینده است و گاهی هم آبی را که در هنگام شست و شو به آن بسیار پاك کننده است زیر خوانند. آب تلخ را می توان بوسیله شیرینی ها اصلاح نمود. برای دفع زیان آب شور، خرنوب شامی، دانه آس، زالزالک، گل آزاد، قاقوت بکار آید. عموماً آب بدخیم را می توان بوسیله سرکه اصلاح کرد. مزاج: آب دریا تند و تیز است.^{۶۸}

قانون (ترجمه شرفکندی)؛ ج ۲؛ ص ۲۱۷

رون خوبند. خاصیت: آب سرد برای کسانی که بند آمده ها دارند زیان است. لیکن برای کسانی که جسم متخلخل دارند و برای بند آمدن هر نوع سیلان و نزیف موادی که سبب بیماری می شوند خوب است. اگر قوای چهارگانه که عبارت از هاضمه و جاذبه و گیرنده و راننده می باشند در حال اعتدال مزاج باشند از آب سرد تقویت می شوند.

^{۶۸} ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

آرایش: آب دریا داروی ترکهای ناشی از سرما است بشرطی که چرکین نشده باشند. شپش کش است، خون بندآمده در زیر پوست را تحلیل می‌برد. آبهای گوگردی در علاج بھک و برص نافعند. ورم و جوش: آبهای گوگردی در فرونشاندن ورم مفاصل و نرم کردن سخت شده‌ها و برکندن زگیلهای آویزه کاری هستند. زخم و قرحه:

آب صاف و زلال با قرحه سازگار نیست و رطوبت می‌افزاید و نباید به قرحه نزدیک کرد. آب دریا خارش و گری و قوباء را نافع است. شستشوی تن با آب گوگردی در علاج قوباء و گری و جوشهای سعغه مفید است. مفاصل: آب دریا و هر آبی که هم‌مزاج او است اگر تن را در آن شستشو دهند از بیماریهای عصب، مانند لرزش، فالج، تخدیر شدن و غیره مفید است. آب گوگردی نیز همچون آب دریا است و در تسکین درد مفاصل و درد سرد عصب مفید است. سر: آب نیمه گرم برای صرع‌داران خوب است و از آب گرم زبان بینند. بخار دریا سرد سرد را از بین ببرد. آب مسی برای دهان و گوش سودمند است.

چشم: آب کویری برای چشم بد است. اندامهای تنفسی: آب بسیار سرد بفع سینه نیست. عموماً آب با قصبه الریه سازگار نیست که خشکی خواهد و آب بر رطوبت افزاید. آب نیمه گرم در علاج ورمهای گلو، زبان کوچک و سینه مفید است. آب دریا را بر پستان پاشند از آماس پستان می‌کاهد. آب بوره‌ای شاید برای شش خوب باشد. و آب زاج بلوری در خون برآوردن مفید است. اندامان غذا: آب آهنی با سپرز و معده سازگار است و آب مسی تقریباً چنین است. آب بسیار سرد مخصوصاً برای بیمارانی که بندآمدنی‌ها دارند ضرر دارد. آب دریا و همانندش با معده ناجور است. بخار آب دریا در علاج استسقا نافع است. آب بوره‌ای شاید برای معده مرطوب خوب باشد. آب زاج بلوری بازدارنده استفراغ است و در این‌باره اثر خوب دارد. آبی که از گل سیاه برمی‌آید گیرنده است و از این‌روی در منع استفراغ مؤثر است. آبهای گوگردی در علاج ورم و درد کبد و سپرز اثر دارند. اندامان دفعی: آب دریا را در حقنه بکار برند درد و پیچ روده تسکین یابد. آب دریا بخورند اسهال دهد. اما گزندگی دارد و بهتر آن است بدنال نوشیدنش

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۱۸

سوپ مرغ خورند. آبهای زاج بلوری ضد سقط بچه و ریزش حیض است. آبهای گوگردی برای دفع درد زهدان سودمندند. آب بسیار سرد برای غریزه جنسی خوب نیست، جنبش آب پشت را منع کند و نمی‌گذارد بیرون آید، شکم را بند آورد. آب شور اول اسهال دهد و بعداً بوسیله خشکی که در اوست شکم را بند آرد. آبهای معدنی عموماً مانع ریزش بول و حیض و بچه آوردن هستند. اکثر آبهای معدنی شکم را اسهال دهند و قبضی آورند. مثلاً آب زاج بلوری بندآورنده شکم است و گاهی قولنج می‌آورد. آبهای آهنی و مسی برای گرده بسیار خوبند و در علاج قولنج مفیدند. آبهای تیره سنگ کلیه و مثانه پدید آورند. آبی که آهن تفته را در آن بگدازند داروی خون برآوردن است. تبها: آبهای گوگردی و گل‌آلود و آب راکد مردابها سبب تب می‌شوند. آب غلیظ تب سه در میان ارمغان آرد. زهرها: مار گزیده در آب دریا نشیند سود بیند و این علاج پادزهر سایر گزنده‌های کشنده است.

مزمار الراعی (بارهنگ آبی):

خاصیت: زداینده است. ورم و جوش: ورم‌های گرم را می‌گدازد. اندامان غذا: درد اندامان سبک و سنگین درونی را از بین می‌برد. اندامان دفعی: آب‌پزش سنگ کلیه را خورد کند و بیخش در علاج قرحه روده نافع است.

مغاث (انار صحرایی):

بعضی گویند رگ انار صحرایی است. لیکن از آنجا که تخمش شهوت‌انگیز است و غریزه جنسی را بسیار تقویت دهد شاید رگ انار صحرایی نباشد. مزاج: تا دوم گرم و در سوم تر است. خاصیت: اندامان را توان بخشد. آرایش: فرهی آر. مفاصل: ضمادش برای درد استخوان، شکست استخوان، سستی ماهیچه‌ها، نقرس، تریچیدگی، پینه استخوانی، سختی مفاصل اثر مثبت دارد. اندامهای تنفسی: سفت‌شده‌های گلوی و شش را نرم می‌نماید. اندامان دفعی: شهوت‌انگیز و بویژه تخمش بسیار شهوت‌انگیز است.

مرداسنج (مردارسنگ):

مردارسنگ آنک سوخته است و شاید از غیر آنک هم بدست آرند. در ساختن مردارسنگ بسیار رنج برند. آنک را در سرکه یا در شراب می‌پزند. از آن پس یکبار یا دو بار می‌سوزانند یا بر احگر می‌گذارند تا می‌سوزد. و هرآنچه بالانشین می‌شود دور اندازند. یا اینکه آنک را با گندم و جو در آب می‌جوشانند تا ترك ترك می‌شود. آنگاه آب را می‌ریزند و گندم را از آن می‌زدایند و باز در آب تازه می‌جوشانند تا بی‌آلایش و خالص گردد. و آن آب را نیز تبدیل می‌نمایند و آن قدر این عمل تکرار می‌شود تا تماما صاف شود و همانند نمک گردد. و گاهی برای بدست آوردنش کارهای دیگر انجام می‌دهند.

مزاج: جالینوس گوید به خشکی مایل است و گرمی کم دارد و سردیش ناتوان است. اما کسان دیگر گویند گرایش به سردی دارد و شسته‌اش حتما سرد است. خاصیت: گیرنده و خشکاننده است. همراه گیرندگی کمی زداینده دارد. چسبان است و غلیظ را رقیق گرداند و گیرندگی و زداینده‌اش کم و ملایم است. در مرهمها که از چندین دارو ترکیب می‌یابند مردار سنگ بکار آید. زیرا از گداختن زیاد از حد و خورندگی و گیرندگی داروها می‌کاهد. آرایش: بوی تن و زیر بغل را خوش کند، پوست‌اندازی ران

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۱۹

را برطرف می‌نماید. لکه‌ها و اثرهای سیاه‌پوست را می‌زداید. خون خشکیده و مرده را از بین ببرد. و بویژه شسته آن در این زمینه بسیار فعال است. اثر آبله را محو می‌کند و عرق بدن را خشک می‌نماید.

زخم و قرحه: از عوارضی که با او است در جای قرحه گوشت می‌رویاند. اما در این باره جالینوس فرماید:

مردارسنگ نه تنقيه می کند و نه چرك می آورد و نه گوشت می رویاند و نه گوشت می خورد. تنها این است که در مرهم ماده‌ای است و پوسته انداختن پیچ و خمها و ران را منع می کند. چشم: مردارسنگ شسته و سفید را در سرمه داخل می کنند دیده را جلا دهد. اندامان راننده: خوردنش بول را بازدارد. زنان در مملکت ما به بچه می خوراندند که از بی‌اشتهایی بدر آید. و برای قرحه معده هم می خورند. و همچنین زنان مردارسنگ را در سبوی آب می ریزند تا زبان آب کاهش یابد. زهرها: مردارسنگ سم است. بول را بند آرد. شکم و هر دو مجرای بول را پر باد می کند. زبان را سفید گرداند، نفس‌تنگی آورد و خفه می کند.

مشك طرامشیر^{۶۹}:

شاخه‌هایش به شاخه ریحان سبز شبیه است. خشکیده آن نخست هیچ مزه‌ای ندارد و بویش آن‌قدرها نیست. لیکن بعدا مزه تلخ و تند می دهد. اگر گله از این گیاه بچرد خون می شاشد. در تأثیر درمانی کار پونه را انجام می دهد و از پونه بسیار قویتر است. و این گیاه دو نوع دارد: یکی مشك طرامشیر راستین و دیگری که بدان شباهت دارد و دروغین است و تأثیرش از آن کمتر است. مزاج: تا سوم گرم و خشك است. اندامهای تنفسی: رطوبتهای لرج را از سینه و شش بیرون راند. اندامان غذا:

خوردنش از غش کردن و افسردگی سودمند است. اندامان دفعی: در ریزش دادن بول و حیض بسیار کاری است. گاهی از اثر آن خون می شاشند. اگر تناول نمایند؟ یا بخور سازند؟ یا اینکه بردارند؟ بچه را بیرون آورد. شربت از این گیاه خون‌زایچیگی را بیرون دهد.

مراره (زهره):

اگر ما زهره چهارپایان و حیوانات آبی و خشکی و پرندگان را باهم مقایسه کنیم بترتیب: پرنده اول، و ماهی شبوط و خرچنگ دراز دریایی که آن را کژدم دریا نامند و لاک‌پشت در درجه دوم، و چهارپایان در درجه سوم قرار دارند. در میان پرندگان زهره مرغان بزرگ شکاری از زهره سایر پرندگان شناور و بیابانی و خانگی قوی‌تر و گزنده‌تر است. در میان چهارپایان آنچه زهره قویتر دارند به ترتیب اولویت عبارتند از: گاو، آهو، خرس، بز، گوسفند و از همه ناتوانتر زهره خوك است. گزینش:

بهترین زهره آن است که رنگش زرد و طبیعی است. زهره‌ای که رنگش زنگاری یا لاجوردی یا سرخ سرخ باشد خوب نیست. دیسقوریدوس گوید: برای استفاده از زهره باید سرکیسه زهره را ببندیم و در آب فرو بریم و آب را بجوشانیم و همین که سه بار غلت داد آن را بیرون آوریم و در سایه‌ای که نمناک نباشد خشك کنیم و نگه داریم. مزاج: همه انواع زهره در درجه چهارم گرم و خشکند. خاصیت: عموماً زهره گرم و زداینده است. زهره حیوانات برحسب نر و ماده و

^{۶۹} (۱) - مشك طرامشی - نوعی از پونه که برگش از پونه بختتر است (نخفه).

تشنگی و سیرابی و گرسنگی و سیری و حرکت و آرامش حیوان اختلاف دارد. آرایش: زهره گورخر گوشتهای زیاده را برمی کند، و بر پوست

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۲۰

مالند اثر دمل را از بین می برد. ورم و جوش: در مرهم قاطی می کنند و باد سرخ را شفا دهد. زخم و قرحه: زهره را با نظرون و صمغ صنوبر و گل اندلسی مخلوط کنند گری چرکین را شفا دهد. زهره گاو را در مرهم وارد کنند در مداوای زخمها (بجز باد سرخ) و درد شدید بسیار مفید است. زهره بز نر گوشت زائد را برمی کند. زهره گرگ برای زخمهای عصبی خوب و ترنجیدگی و کزاز ناشی از سرما را مانع است. باید در مداوای قرحه‌ها که زهره استعمال می شود وقت بیماری و پاکی و پلیدی قرحه را سنجید و زهره قوی و ضعیف را بر این قیاس بکار برد. مفاصل: زهره بز نر از جمله علاجات پاغر و واریس است. زهره گورخر و زهره گرگ علاج ترنجیدن و کزاز ناشی از سرماست که بعد از زخم عصب روی آورند. سر: زهره بز نر و گاو نر قرحه‌های چرکین گوش را معالجه می نمایند. زهره لاشخور با روغن زیتون گرانی گوش را برطرف سازد و مانع کری می شود. زهره لاشخور با افشره گندنای نبطی گرانی گوش و صداهای گوش را از بین می برد. زهره گاو نر مخلوط با نترون و گل اندلسی سرشویه شود سپوسه و شوره را علاج کند. گویند اگر زهره گرگ را بلیسند در علاج صرع مفید است. گویند زهره لاک پشت زخم و جوش پلید دهان کودکان را شفا دهد و در بینی کشند برای صرع خوب است. همه انواع زهره با بینی سازگارند و در باز کردن پالونه بندآمده بسیار فعالند. چشم: کلیه زهره‌ها داروی تم چشمند.

زهره مرغان شکاری و بویژه خشکیده آن در نخستین مرحله آب چشم و (انتشار) بسیار خوب است اما تا قبل از سر و بدن را تنقیه ندهند نباید استعمال کنند. از زهره چارپایان آنچه برای چشم مفید است زهره آهو است و زهره بز و بویژه بز کوهی برای از بین بردن غشای چشم مفید است. در میان پرندگان زهره کبک و در میان ماهیان زهره شبوط برای چشم سودمندند. اندامهای تنفسی: زهره گاو نر دهانه رگهای بواسیری را باز می کند. همه زهره‌ها و حتی زهره خوک را اگر بر ناف مالند یا بردارند اسهال دهد. زهره گاو نر با عسل بر قرحه پیزی مالیده شود مفید است. این مرهم را برای درد زهدان و رگهای خایه و ورم رگ صافن استعمال کنند مفید است. زهره‌ها: زهره بز نر کوهی و گاو نر پادزهر نیش است.

موم:

موم صاف از دیوار خانه زنبور عسل است که در آن تخم می گذارد و عسل را نگه می دارد. موم سیاه آت و آشغال کندو است (بره موم). مزاج: معتدل است. خاصیت: نرمش دهد. قرحه را از چرک و پلیدی می آکند. و از آنجا که می چسبد و سوراخها را می بندد نمناکی عارضی می دهد. موم در همه مرهمهای سردی بخش و گرمی دهنده وارد است. بدون شك کمی رسانندگی و اندکی گدازندگی را از همسایگی عسل بسیار کسب کرده است. موم سیاهی که آشغال

کندو است قوت جاذبه‌ای دارد که می‌تواند پیکان و خارها را از ژرفا بیرون کشد. لطیف است و کمی پالاینده و بسیار نرم‌کننده. ورم و جوش: ورم سخت را نرم کند. قرحه: کبره را نرم کند قرحه را پر از پلییدی می‌نماید. موم سیاه پیکان و خار را برمی‌کشد.

مفاصل: پی‌ها را نرمش دهد. سر: موم سیاه بوسیله بوی که در او است عطسه‌آور است. اندامهای تنفسی: بر سینه مالند یا بلیسند سینه را نرم کند و بویژه اگر با روغن بنفشه معجون شود بسیار مؤثر است. شیر گره‌شده در پستان زنان شیرده را می‌گشاید. چنین بیاد دارم که دیسکوئیدوس سفارش فرموده جبهای کوچک هریک به اندازه یکدانه ارزن از موم و روغن بنفشه بسازند و تا ده حب از آن را

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۲۱

تجویز کنند. اندامان دفعی: در علاج قرحه روده ده ارزن را در سوپ گاورس یا سوپ برنج قاطی کنند و بخورند. زهرها: گویند سم را برمی‌کشد. بر زخم تیرهای زهرآلود مالند و هیچ زیانی در بر ندارد.

مغناتیس (آهن‌ریا):

سنگی است که آهن می‌ریاید. اگر بسوزانند آهن‌ریای ساده می‌شود و قوتش همان قوت اولی است. گزینش: بهترین نوعش سیاه و سرخ مخلوط و صاف و بی‌آلایش است.

خاصیت: زداینده و پالاینده است. اندامان دفعی: کسی که سونش آهن خورده یا ریم آهن در شکمش گیر کرده از این سنگ بخورد سونش و ریم را بسوی خود می‌کشد و باهم بیرون می‌آیند. گویند اگر بوزن سه (اونولوس) از این سنگ را با عسل آب بخورند کیموس غلیظ بیرون ریزد.

مارقشیشا (مرغش):

سنگی است به انواع گوناگون: طلاپی، نقره‌ای، مسی، آهنی. و هریک از آنها رنگ گوهری را می‌دهد که بدان نسبت داده شده. در ایران این سنگ را سنگ روشنا گویند که روشنایی دیده را سبب است. مزاج: در دوم گرم و در سوم خشک است. خاصیت: گیرنده، گرمی‌بخش، رساننده، گدازنده، زداینده است و بسیار نیرومند است. اما اگر بسیار خوب نکوبند و نرم تمام نباشد بهره‌اش پیدا نیست. آرایش: با سرکه بر پوست مالند برص و بهک و کک‌مک را می‌زداید. رطوبت گردآمده زیر پوست را تحلیل برد. موی را نازک می‌کند و موی را پیچ دهد. ورم و جوش: با صمغ صنوبر مخلوط کنند آماسهای سخت را فرونشاند و در مرهمهای تحلیل‌برنده و رساننده وارد است. زخم و قرحه: با صمغ صنوبر باشد قرحه را جوش دهد. با زرنیخ باشد گوشت زائد را براندازد. مفاصل: مواد ریم‌مانندی که در ماهیچه‌ها گرد آید تحلیلش با مارقشیشاست. سر: گویند اگر به گردن کودک بندند نمی‌ترسد. چشم:

سوخته و ناسوخته‌اش دیده را جلا دهد و تقویت می‌نماید.

مغنیسیا (سنگ شیشه گران):

کار مارقشیشا را انجام می‌دهد و از آن هم بهتر است.

مداد (مرکب):

گزینش: تا سبک‌وزن و سیاه‌رنگ‌تر باشد بهتر است. مزاج: همه مرکبها بجز مرکب هندی خشک و گرم‌مزاجند. طبیبان هندوستان و پولس گویند مرکب هندی یکی از سردی‌بخش‌ها بشمار می‌آید. خاصیت: همه‌اش خشکاننده است. ورم و جوش: برخی پندارند که اگر مرکب هندی را بر ورم گرم مانند سودآور است. زخم و قرچه: مرکبی که از دود همیشه صنوبر و صمغ عربی و مقل ساخته شده بر سوختگی نهند و بگذارند تا خودش بیفتد منفعت بینند.

مرزنگوش (مرزنگوش):

مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: لطیف، بازکن، گدازنده. روغن مرزنگوش گرمی دهد و مسهل است و تندمزاج. آرایش: آب مرزنگوش را در ابزار حجامت ریزند و بعد از حجامت بر پوست مانند سپیدیایی که از برش تیغ حجامت بوجود آمده از بین می‌رود. خشکیده مرزنگوش را با عسل مخلوط کنند و بر پوست مانند لکه‌های سیاه خونی و لکه‌های سبزرنگ خونی را

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۲۲۲

بردارد و بویژه برای زدودن لکه‌های خونی زیر چشم بسیار مفید است. ورم و جوش: بر ورم بلغمی مانند مفید است. مفاصل: در مرهم موم و روغن گل داخل است و پیچش مفاصل را علاج کند. و درد پشت و بیخ‌ران را تسکین دهد. و با عسل علاج خستگی است. روغن مرزنگوش فالج را چه آن فالجی که گردن را به سوی عقب کج می‌کند و چه غیر آن باشد مداوا می‌کند. سر: راه‌بندان مغز را باز کند، سردرد نصفی، هر سردردی عادی یا سودایی، رطوبت باد متراکم، چاره‌اش با مرزنگوش است. قطره‌هایی از آن را در گوش چکانند درد گوش آرام گیرد. فتیله را با روغنش بیالایند و در گوش نهند گوش را از گرفتگی می‌رهاند. اندامان غذا: آب‌پز مرزنگوش در علاج استسقا سودمند است. اندامان دفعی:

آب‌پزش داروی عسر البول و پیچش و درد روده است. روغنش گرمی‌بخش و نرمی‌بخش است و در بهم‌آمدن دهانه زهدان که در راه خفه شدن است منفعت دارد. زهرها: با سرکه باشد پادزهر نیش کژدم است.

میویج (مویزک):

این همان مویز کوهی است که دانه‌های سیاه و چیندار دارد و به نخودسیاه شبیه است. مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: سوزنده، خورنده، تندوتیز است. آرایش:

شپش کش است و بویژه اگر با زرنیخ باشد مؤثرتر است. زخم و قرحه: تنها یا با زرنیخ داروی گری و پوسته انداختن است. سر: مویزک را بخایند بلغم و رطوبت دماغ را می‌کشد، در سرکه بپزند و در دهان گردانند درد دندان آرام شود و رطوبت از لثه پاک گردد. مویزک مخلوط با عسل زخم دهان را شفا دهد.

مومیا:

مومیا قوت قیر و زفت باهم مخلوط دارد ولی بسیار منفعت‌رسان است. مزاج: در سوم گرم.

خاصیت: لطیف و گدازنده. ورم و جوش: داروی ورم بلغمی است. مفاصل: تناول یا مالیدنش مسکن در برکنندگی و شکست و افتادن و ضربت خوردن و فلج و دهن کجی است. اندامان سر: به اندازه یک حبه مومیا را با آب مرزنگوش به بینی کشند و عطسه کنند، در تسکین سردرد نصفی، سردرد سرد و صرع و سرگیجه مفید است. یکدانه از آن مقدار یک حبه با جیوه درد گوش را تسکین دهد. فتیله‌ای را با وزن یک (شعره- مو؟) مومیا و روغن گل و آب غوره بیالایند و در گوش فروکنند چرک و ریم گوش را قطع می‌نماید. وزن یک قیراط مومیا در آب‌پز مرزه فارسی داروی زیان‌گرانی است. وزن یک حبه مومیا، وزن یک حبه خایه سگ آبی مخلوط با روغن بان در بینی کشند سردرد کهنه و سردرد کلاهی خودی! (بیضه) را برطرف کند. نفس: وزن سه (شعره) مومیا را در شراب سیکی جمهوری آمیزند داروی خون برآوردن است وزن یک قیراط با سکنجبین علاج خناق است. وزن یک قیراط با مربای توت یا با سوپ عدس درد گلو را چاره است. مقدار یک (طسوج) مومیا با آب عناب و آب‌جو و تخم گیاه پنج انگشت سه روز پیاپی ناشتا بخورند علاج سرفه است. یک قیراط مومیا مخلوط با زیره و ننه‌حوا و شاه‌زیره (کراویا) علاج خفقان است. اندامان غذا: وزن یک قیراط مومیا در آب زیره و ننه‌حوا و شاه‌زیره معده را توان بخشد.

وزن یک قیراط مومیا، وزن دو دانگ گل ارمنی، وزن یک دانگ زعفران، در آب تاجریزی یا آب خیارچنبر علاج دل بهم‌آمدن بلغمی، بر سینه و معده افتادن، و درد کبد است. وزن یک حبه مومیا با آب‌پز تخم

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۲۲۳

کرفس علاج سکسکه است. یک قیراط مومیا با شکرآب درد سپرز را دوا کند. اندامان دفعی: مقدار یک قیراط مومیا با شیر داروی زخم ذکر و آبدان است. کمی مومیا را با آرد قاطی کنند و بردارند کسانی که نمی‌توانند شاشیدن را به تأخیر اندازند از این علاج سود بینند. زهرها: وزن دو حبه از مومیا با آب‌پز سه کوهه و انگدان علاج مسمومیت است. وزن یک قیراط مومیا با شراب خالص ضد کزدم است. یک قیراطش با روغن گاوی درد نیش کزدم را دوا کند.

مر:

صمغی است که خالصش هست و تقلبی هم هست. گزینش: بهترینش آن است که رنگش به سیاهی و سرخی زند، آمیزه‌ای از چوب درختش ندارد و خوش‌بو است. گاهی در مر تقلب می‌کنند و شیره گیاهان سمی را به آن مخلوط کنند و سمی می‌شود. شیره‌ای که بجای مر خالص نشان می‌دهند شیره درختی است بنام (بارفاسیس) که از درختان سمی بشمار می‌آید. مزاج: در دوم گرم و خشک است.

خاصیت: بازکن، بادشکن، گیرنده، چسبنده، نرم‌کننده است. دود مر همین خاصیت‌ها را همگی دارد ولی از مر خشک‌تر است. دود مر لطیف و گزنده است و در این زمینه با دود کندر برابر است. مر در داروهای بزرگ وارد است زیرا منافع بسیار در بر دارد. بازدارنده تعفن است. مرده را نگه می‌دارد و نمی‌گذارد بگردد یا تغییر کند. زائده‌های خام را می‌خشکاند. مری که ره‌آورد (اقلیطیا) است گرم‌تر و رساننده‌تر و نرمی‌بخش‌تر است. آرایش: اگر مر با روغن آس و لادن مخلوط باشد موی را قوی و پرپشت گرداند، اثر قرحه را می‌زداید. اگر مر را در دهن گیرند بوی دهن را خوش کند، گند دهان را بزداید. مر مخلوط با شراب و زاج بلوری بوی گند زیر بغل را می‌زداید. مر با عسل و دارچین ختایی داروی زگیل است. ورم و جوش: علاج ورم بلغمی است. زخم و قرحه: زخم را بهم آرد. استخوان لخت را می‌پوشاند. با سرکه داروی قوبا است و زخم‌های گندیده را شفا بخشد. مفاصل: مر با گوشت صدفه خوراکی معجون شود، درد و زخم اندامان کرکرکی مانند گوش و غیره را بدان بیندایند شفا دهد. سر: جالینوس گوید: بوی مر تندرستان را سردرد دهد تا چه رسد به صرع‌داران؟ مر اگر با صمغ سداب کوهی و افیون و خایه سگ آبی باشد از کوفتگی گوش سودمند است، و گیجی و خواب می‌آورد. - مر مخلوط با شراب و روغن زیتون در دهان گرداند دندانها را نیرومند و محکم کند، کرم‌خوردگی را از بین می‌برد، لثه را محکم کند. رطوبت لثه را برچیند. گرد مر را بر قرحه سر پاشند قرحه را خشک کند، - مر همراه خایه سگ آبی و مامیثا و افیون قرحه و ریم گوش دردمند را دوا کند. سوراخ بینی را با مر بیندایند آبریزهای همیشگی را قطع کند. وزن يك دانگ مر در بینی کشند مغز را می‌پالاید. چشم: اثر قرحه را در چشم می‌زداید، قرحه چشم را پر می‌کند، سفیدی را می‌زداید. زبری پلك را از بین می‌برد. چرك و ریم چشم را بدون هیچ آزاری تحلیل می‌برد. و شاید اگر آب در نخستین مرحله تکوین باشد و رقیق باشد بوسیله مر از بین برود.

اما برای علاجات چشم مر تقلبی از مر اصلی قوی‌تر است. اندامهای نفس و سینه: در معالجه سرفه مزمن و مرطوب، سرماخوردگی، تنگ‌نفسی و بلندنفسی، پهلودرد مفید است زیرا به لطافت و ملائیم می‌زداید و زبر نمی‌کند. صدا را صاف می‌کند. زیر زبان گذارند و آب را قورت دهند زبری گلو را برطرف سازد. اندامان غذا: مر خالص در علاج سست شدن معده، آب زرد، باد کردن معده سودمند است. اندامان

راننده: مر و بویژه اگر با آب سداب یا آب خاراگوش یا آب لوییاگرگی حقه شود، حیض را ریزش دهد، بچه را بیرون آرد. تلخی که در آن است سبب بیرون راندن کرم و کرم کدو می شود. بهم آمدن دهانه زهدان را نرم می کند. به اندازه يك باقلى مر بخورند داروی قرچه روده، پوست اندازی روده، و اسهال است. تبها: به اندازه يك دانه باقلى با فلفل تناول شود، تبلرز را که در اوایل باشد از بین می برد.

زهرها: با شراب تناول شود پادزهر کژدم است. جانشین: گویند تنها نیم وزنش فلفل سیاه کار او را انجام می دهد که بسیار آسان است.

مران (زغال اخته):

میوه درختی است بسیار گس مزه و گاهی آن را می خورند. خاصیت: گیرنده و خشکاننده است. زخم و قرچه: سوخته پوستش را در آب ریزند و بر گری چرکین پاشند سودمند است.

این میوه تا حدی گیرنده است که زخمهای وحیم را بهم آرد. زهرها: افشره زغال اخته را با شراب خورند یا از افشره اش ضماد سازند و بر مارگزیده نهند پادزهر است. گویند اگر کسی آرد اره چوب زغال اخته خورد می میرد.

مامیثا:

بلوطمانندهایی است زردرنگ مایل به سیاهی و زودشکن. تلخ است و ترکیبی از گوهر آبی و خاکی است، سردی آبی اش زیاد نیست و هم مزاج آب آبیگیرها است. این گیاه اکثرا در بلندیها روید و ریشه اش بسیار تندبو، تلخ مزه و افشره اش برنگ زعفران است. مزاج: در اول سرد و خشک است.

خاصیت: گیرنده ولی گیرنده ای ملایم است. ورم و جوش: در علاج ورم گرم و پرمایه مفید است.

باد سرخ کم و ناتوان را در بدنهای سخت شفا دهد. اما شایسته بدنهای کوچک و نرم نیست زیرا بسیار خشکاننده است. چشم: درد چشمی را که در مرحله اولی باشد شفا دهد.

میعه (استرك):

گویند استرك شاداب خود بخود شیر می تراود. و گاهی بوسیله پختن صمغش را می گیرند. آنچه خود بخود تراویده زردرنگ است و هرگاه کهنه شد به رنگ طلائی می زند و این نوع ارزش زیاد دارد. شیرهای که زورکی می گیرند سیاه رنگ است. زیرا اگر پوست درخت را بر آتش نهند آبی پس می دهد که همان میعه تر است و هر آنچه باقی می ماند و بشکل دردی و تکه های گچ بنظر می آید میعه خشک است. خاصیت: راجع به میعه تر و خشک شرحی دادیم و گفتیم گیرنده و خشکاننده است. سر: بعضی گفته اند گرم و خشک است و رطوبتهای مغز را می کشد و مغز

را می‌پالاید. پس این برخلاف میعه بندآمده است که سردرد می‌آورد. اندامان غذا: میعه خشک رطوبت معده را برمی‌چیند.

اندامان راننده: میعه خشک شکم را بند آورد.

مخلب:

آلبالوی تلخ. گزینش: بهترش سفیدرنگ صاف مرواریدی است. مزاج: در اول گرم است و در سوم بسیار خشک نیست. خاصیت: زداینده، لطیف، تحلیل‌برنده، مسکن درد. مفاصل: در علاج پهلودرد و درد پشت داروی خوبی است. اندامهای تنفسی: با غسل آب خورند از غش کردن سودمند

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۲۵

است. اندامان راننده: داروی قولنج و سنگ کلیه و سنگ مثانه است و چنانکه گفتیم با عسلاب علاج درد پشت است.

مغره (گل مغره-۴):

گزینش: بهترینش آن است که بی‌آلایش است و در آب افزایش یابد و می‌آماسد.

مزاج: در اول سرد و در دوم خشک است. خاصیت: چسبنده و گیرنده است. اندامان غذا: برای درد کبد مفید است. اندامان راننده: کرم‌کش است و در قبوضیت دادن از گل مهرزده قوی‌تر است.

ماهودانه:

ماهودانه را حب الملوك هم گویند. درختش را در مملکت ما سیسبان نامند. برگهایش به ماهیهای ریز می‌مانند که به درازای يك انگشت باشند. تخم دانه‌هایش سه دانه پهلوی هم و هر یکی به بزرگی فندق یا کوچک‌ترند و در هر تخم دانه‌ای سه دانه سیاه‌رنگ موجود است. مزاج: در سوم گرم و خشک است. مفاصل: مسهل است و از اسهالی که می‌دهد علاج درد مفاصل و نقرس و عرق النساء است. اندامان غذا: در علاج استسقا مفید است. و چنان قی آور است که با معده سازگار نیست. اندامان راننده: همچون شیره گیاهان مسهل اسهال‌آور است. برگش را در آبگوشت خروس پیر ریزند از قولنج مفید است و ادرار می‌دهد. اگر هفت تا از دانه‌هایش را حب کنند یا بدون حب کردن تناول نمایند و بعد از آن آب سرد سرکشند مراره و بلغم را بیرون آرد. حد اکثر مقدار تناولی پانزده دانه درشت یا

۲۰ (۱) - مغره - گلی است سرخ مایل به زردی که از روم آورند (تحفه). مغره: گل ارمنی (معین)؟ و ما می‌دانیم که شیخ الرئیس طین ارمنی را در بخی جداگانه آورده که محتاج به تکرار نبود. (ه).

بیست دانه ریز است. اگر بخواهند بسیار اسهال آورد دانه‌ها را خورد بخایند. و اگر اسهال ملایم‌تر منظور باشد درسته ببلعند.

محروث:

بیخ انگدان است و در قوت و منفعت به صمغ انگدان نمی‌رسد. و در بحث از انگدان چیزهایی ذکر شد که می‌توان آن را به بیخش هم نسبت داد. خاصیت: نرمی ده و رساننده است. اندامان غذا:

دیرهضم است و معده را اذیت می‌کند. اما برای معده سرد مفید است.

میسم (فلنجه):

دانه‌ای است به ثمر درخت سقر شبیه، سه گوشه است، رنگش مایل به زردی، بوی خوش دارد و بخور از آن سازند. میسم سه نوع است: کاشتنی، بیابانی، مصری. از آن نان می‌سازند ممکن است میسم حریره؟ باشد. مزاج: کاشتنی آن معتدل است. میسم بیابانی در دوم گرم و خشک است. خاصیت: قسم کاشتنی که سه برگ دارد کمی خشکاننده است و قسم بیابانی از آن قوی‌تر است.

ملواح (قره‌یازی):

دارویی است شامی و به این اسم مشهور است. قطعه چوبهای گره‌مانند و نقطه‌دار و کمی مایل به سیاه‌رنگی. مفاصل: يك درخمی از آن با عسلاب از گسستگی در ماهیچه مفید است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۲۶

مورد اسفرم (آس بیابانی، کوله‌خس)^{۷۱}:

گل و شاخه‌های باریک و جدا از هم دارد و رنگش میانه‌ای بین خاکی و زردی است. قوتش قوت بادآورد است. بعضی گویند از این تیره گیاه نوعی است که رنگش بیشتر به سفیدی می‌زند. و نوعی دیگر مایل به زردی است. ابن ماسویه گوید مورد اسفرم آس بیابانی است. دیگران گفته‌اند دارویی رومی است. ابن ماسرجویه گوید مثل بادآورد است. خوزی گوید همقوت خاراگوش بد است و از خاراگوش قبض‌تر است. مزاج: در دوم گرم و خشک است. سر: در علاج صرع و رطوبتهای مغز نافع است. اندامان راننده: در علاج کرمهای پیزی برمی‌دارند مفید است.

ملیح:

^{۷۱} (۱) - مورد اسفرم: آس بیابانی (تحفه) مورد اسفرم: کوله‌خس (معین): مورد اسفرم: نوعی ریحان (بهمینار).

درختچه‌ایست به دیوخار شبیه و برگش چون برگ زیتون و از آن پختنر است و ثمرش را می‌خورند. خاصیت: دارای شوری و گیرندگی است و رطوبتی دارد که سبب باد کردن می‌شود.

نفس‌کش: یک درختی از آن با عسلاب شیر را ریزش دهد. اندامان غذا: یک درختی با عسلاب درد و پیچ روده را تسکین دهد.

مامیران (مرمیران):

چوبکی است گره‌مانند مایل به سیاهی کمی نرمش‌پذیر و این یکی از رنگهایی است که رنگرزان بکار می‌برند. مزاج: در آخر دوم گرم و خشک است. خاصیت: زداینده و پالاینده است. آرایش: سفیدی ناخنها را از بین می‌برد. سر: افشراهش رطوبتهای پرمایه را از مغز بیرون کشد و مغز را از زائده پاک کند. بیخش دواى درد دندان است. چشم: سپیدی چشم را تنقیه کند، دید را قوت دهد بشرطی در چشم کشند. مرمیران و بویژه افشراهش در برچیدن رطوبتهای غلیظ چشم مفید است.

اندامان غذا: بیخش داروی یرقان است. اندامان دفعی: بول را ریزش دهد و مسکن درد و پیچ روده است.

ماهی زهره (مرگ ماهی):

درختی است شبیه گاوکشک اما بلندتر است. رنگش خاکی مایل به زردی است. بعضی این را از تیره شیرداران (یتوعات) بحساب آورده‌اند. مزاج: در سوم گرم و خشک است.

خاصیت: اگر در آبگیر ریزند ماهی‌ها مست می‌کنند و بالا آیند. مفاصل: در علاج نقرس و عرق النساء و درد مفاصل و پشت و سرین مفید است. اگر با داروی مسهل باشد بادها را می‌پراکند. اندامان دفعی:

خلطهای غلیظ را بیرون ریزد.

ماش:

تقریباً هم‌گوهر باقلی است. بهترین وقت بکار بردنش فصل تابستان است. مزاج: ماش پوست‌کننده در خشکی و تری معتدل است. پوست‌نکننده گرایش به خشکی دارد. زیرا نوعی گسی در پوست موجود است. خاصیت: بادآور است. اما به بادزایی باقلی نمی‌رسد. کمتر از باقلی زداینده است.

در سردی به عدس نمی‌رسد. اگر کمی کاجیره همراه داشته باشد سرحال آید. مفاصل: ماش و بویژه

اگر با شراب سیاه انگوری، یا با شراب جوشیده با زعفران ضمامد شود، درد اندامان و کوفتگی و گسستگی را دوا کند. اندامان غذا: کیموشش خوب است و اگر بی پوست باشد خوب تر. در کندی سرازیر شدن کمتر از باقلی است. ماش را با روغن بادام شیرین آتش کنند خلطش خوب تر می شود.

اندامان دفعی: ماش را در آب بجوشانند و آن آب را بریزند و با آبی دیگر بپزند شکم را بند آورد. و اگر بوسیله انار دانه و سماق آن را ترش کنند بسیار قبض تر است. شنیده ام که برای غریزه جنسی خوب نیست.

من (گزانگبین):

گزانگبین شبمی است بر درخت یا سنگ سخت فرود آید و شیرین است و چون عسل می بندد. و همچون شیرهایماند ترنجبین و شیرخشت و عسل کوهساران قصران در ری، می خشکانند، که هر يك را در جای خود ذکر کرده ایم. شبم که بر جایی نشیند از مزاج آن قوتی کسب می نماید که بر شیرینی و نرمیش بیفزاید.

مرمازاد (مروآزاد):

شاخه های سفید و کرکی و به گل اربه شبیه است و از آن کرک دارتر و همه جسمش کرک است و بوی مر می دهد. مزاج: گرم است و کمی مایل به تری است.

ملح (نمک):

در نمک تلخی و گیرندگی هست. قوتش نزدیک به قوت بورك است. نمک چندین نوع است:

سبك و متخلخل، نمک کانی، دارانی که بلوری است، نمک نفتی و از این رو سیاه رنگ است و اگر دود کنند تا ماده نفتی از آن خارج شود چون نمک دارانی می شود. نمک هندی سیاه رنگ سیاهیش نفتی نیست در گوهر سیاه است. نمک دریا همین که آب دید می گدازد اما نمک کوهی به این زودگذاری نیست.

مزاج: در دوم گرم و خشک و تا تلخ تر گرم تر است. خاصیت: زداینده، تحلیل برنده، گیرنده است. و در گیرندگی بسیار فعال است و زیاد بادزا است. نمک سوخته بسیار خشکاننده و گدازنده است و مانع گندیدگی است و خلط غلیظ را سرحال آرد. قسمت روشن و درخشان نمک از خود نمک و سوخته آن لطیف تر است و گردش به آنها نزدیک است. نمک سوخته و قسمت درخشان نمک هر دو از نمک عادی گدازنده تر و در گیرندگی کمترند، نمک کانی کمتر لطیف و کمتر گدازنده است مگر اینکه مزه بسیار قوی مانند کشنی (پریوز) بدهد. در این صورت لطیف است و گیرنده و تحلیل برنده. نمک کانی را چندین بار بشویند بدون گزش می خشکاند. نمک سبك و کم مایه شیرین تر از سایر نمکها است. نمک سوخته را با خوراکیهای سرد مخلوط کنند آنها را تغییر می دهد. نمک اندرانی بادشکن است. نمک تا تلخ تر باشد گدازنده تر است. همه انواع نمک خلطهای بند آمده (جامد) را می گدازند و در این میان نمک تلخ از همه

گرم‌تر و گدازنده‌تر است. آرایش: نمک سوخته را بر دندان مانند دندان را پاك كند و از گرم‌خوردگی نگه دارد. نمك را بر پوست مانند لکه‌های سیاه خونی را در هر جای باشد می‌زداید. نمك بكار بردن به اعتدال رنگ و رو را زیبایی بخشد. ورم و جوش: نمك با عسل و مویز ضماد دملها است. نمك با پونه و عسل ورم بلغمی را فرونشاند و مورچگی را از زیاد شدن منع می‌کند. زخم و قرحه: گوشتهای زائد و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۲۸

آویزه را می‌خورد. داروی گری چرکین و قوبا است. نمك را با روغن زیتون و سرکه بر تن مانند و پهلوی آتش نشینند عرق می‌کنند و خارش و بویژه خارش بلغمی تسکین یابد. نمك و روغن زیتون را بر سوختگی گذارند- و اگر نمك بوره‌ای و افریقی باشد بهتر است- از تاول زدن منع می‌نماید. بورکها هیچ کدام در گرد آوردن و خشکانیدن به نمك نمی‌رسند. نمك که ماده رطوبتی در او است از هر بورکی گدازنده‌تر و خشکاننده‌تر و جمع‌آورنده‌تر و گیرنده‌تر است. زیرا در اجزای اندام بیشتر ماندگار است. مفاصل: نمك و آرد و عسل ضماد شود پیچش عصب را راست کند، داروی نقرس است. نمك با روغن زیتون مخلوط کنند و بر تن مانند خستگی را درکنند. سر: نمك و پیه هندوانه ابو جهل را بر سر مانند جوشها را خوب کند. نمك اندرانی هوش بیفزاید. نمك خوردنی و بخصوص نمك اندرانی لته سست را محکم کند. نمك و سرکه ضماد شود و بر گوش گذارند درد گوش تسکین یابد. چشم: زیاده گوشت پلك را می‌خورد و ناخن را می‌زداید. قسمت شفاف و درخشانش در علاج تم و سفیدی چشم ویژگی دارد. لکه سیاه خونی که در چشم پدید آید نمك و روغن زیتون و عسل را ضماد کنند و بر چشم گذارند لکه را از بین می‌برد. سینه:

نمك اندرانی و نطفی و سایر نمكها بلغم لزج را در سینه از هم می‌پاشند. اندامهای تنفسی: نمك نطفی را با عسل و سرکه به کام بیندایند در علاج خناق و ورم زبان کوچک و خرخر کردن مفید است. اندامان غذا: نمك درد معده سرد را دوا کند. هر نمکی و بویژه نمك نطفی و اندرانی در استفراغ کمک هستند.

اندامان دفعی: همه انواع نمك مواد دردی را بیرون ریزند و سرازیر شدن خوراك را آسان کنند. نمك نطفی بلغم گندیده و ماده آبکی و مراری و سودا را پراکنده کند و در حقنه بكار می‌برند. نمك بسیار سیاه که نطفی نیست بلغم و سودا را بیرون راند. نمك تلخ در بیرون انداختن سودا بسیار فعال است. نمك اندرانی در بیرون ریختن بلغم نارسیده بسیار مؤثر است و سودا را اسهال دهد. تنها نمك خودبخود بهترین داروی دیزانتری است. نمك داروهای مسهل را در برکندن سودا و رطوبتهای لزج از اجزاء اندامان کمک می‌کند. و اگر با عسل و پونه باشد باز در برکندن سودا و رطوبتهای لزج مؤثر است و قرحه‌های ذکر را معالجه می‌کند. زهرها: با تخم کتان ضماد شود پادزهر نیش کژدم است. با پونه کوهی و زوفا و عسل پادزهر مار شاخدار است. با سرکه و عسل پادزهر هزارپا و زنبورها است. نمك و سکنجین گزند افیون و قارچ سمی را خنثی کند.

ملوخیا (ملوکیه، پنیرك بستانی):

همان پنیرک است و در فصل خاء که خبازی را شرح می‌دهیم ذکر خواهد شد. مزاج: در اول سرد و در دوم تر است. اندامان غذا: چنانکه گویند راه‌بندانه‌های کبد را باز می‌کند.

مشمش (زردآلو):

گزینش: بهتر از همه زردآلوی ارمنی است که بزودی فاسد نمی‌شود و نمی‌ترشد.

کسی که زردآلو می‌خورد باید یک درهم مصطکی و یک درهم انیسون یا از هر یکی دو درهم را در شراب خالص یا شراب مویز یا شراب عسل ریزد و بخورد. مزاج: در دوم گرم و تر است. روغن هسته‌اش در سوم گرم و خشک است. خاصیت: خلط زردآلو زود می‌گندد. اندامان غذا: کمپوت زردآلو رفع تشنگی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۲۹

کند. زردآلو از شفتالو برای معده بهتر است. زردآلوی ارمنی بزودی در معده تباه نمی‌شود و نمی‌ترشد.

برای جلوگیری از زیان زردآلو باید بعد از خوردنش انیسون و مصطکی را با شراب سیکی یا شراب مویز بخورند. و سردمزاجان با عسل خالص خورند خوب است. اندامان دفعی: هسته زردآلو داروی بواسیر است. تبها: از آنجا که بزودی در معده فاسد می‌شود تبها بدنبال دارد. لیکن خوشاب زردآلوی خشکیده در تبهای گرم سودمند است.

موز:

که مشهور است. برگ درخت موز پهن و دراز و به برگ اختر می‌ماند و از روئیدنیهای گرمسیری است. خاصیت: اندک غذا دهد و ملین است. زیاد خوردنش بندآور است و در بعضی مزاجها صفرا و بلغم زیاد کند. سینه: روی سوزش سینه و گلو است. اندامان غذا: بر معده گران است و زیاد خوردنش معده را بسیار گران کند. باید مزاج گرمان بعد از خوردن موز اسکنجبین و (زوریا) خورند و سردمزاجان عسل تناول نمایند.^{۷۲} اندامان دفعی: ادرار بول کند، با گرده سازگار است و آب پشت را بیفزاید.

مخ (مغز):

گزینش: بهترین مخ به ترتیب اولویت مخ: گوساله، گوزن، گاو نر، بز، گوسفند است. مغز بز نر گشن، و مغز گاو نر گشنی از سایر مخها خشک‌تر است. و مخ استخوان دست و پا از مخ سر چرب‌تر است. خاصیت: گرمی بخش، نرمی بخش، زداینده، و اگر به اشتها خورند بسیار غذایی است. ورم و جوش: مخ گوساله و گوزن و امثال آنها در علاج سخت و سفت‌شده‌ها داروی خوبی است. اما مخ بز نر و کل و همانند آنها خشک است و فایده‌ای ندارد.

^{۷۲} (۱) - در کتاب قانون (سکنجینا بزوریا) آمده. ظاهرا سکنجین تخمی معنی می‌دهد. زوریا را در فرهنگها نیافتم (ه).

اندامان غذا: معده را می‌انداید، اشتها را از بین ببرد، باید مخ را با ديك افزار و ادويه جات بخورند. اندامان دفعی: مخهای پسنديده را فرزجه کنند و به زهدان فرو کنند سختی زهدان را نرم کند. زهرها: گویند تن اندودن به مخ گوزن حشرات را دور سازد.

مری (آبکامه):

مزاج: تا سوم گرم و خشك است. ابن ماسويه گوید: آبکامه‌ای که از ماهی کنند بهتر از آبکامه جوين است و من باور نکرده‌ام. خاصیت: خلط غلیظ را می‌زداید، نرمش دهد و رطوبت برچیند.

قبوضیتی دارد و بلغم را تنقیه کند. آرایش: بوی دهان را خوش کند. زخم و قرحه: در علاج قرحه‌های گندیده خوب است. و گویند آبکامه‌ای که از ماهی و گوشت نمک‌سود گیرند سرایت قرحه‌های پلید را منع کند. مفاصل: از درد سرین و عرق النسا نافع است. چشم: در نخستین مرحله پیدایش آبله در چشم کشند آبله به چشم راه نیابد. اندامان غذا: از رطوبت معده مفید و رطوبتهای درونی را می‌زداید. اندامان دفعی: از قولنج مفید است و در داروهای ضد قولنج وارد است. و بویژه در ماده حقنه باشد برای پاک نمودن پوسته‌اندازی روده (سحج) مفید است. زهرها: گویند پادزهر سگ‌ها رگزیده است.

میخنج (شراب سبکی):

افشره انگور پخته است. اندامهای تنفسی: کمک خون برآوردن است. و در

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۳۰

این باره با شربت خشخاشی که به خشخاش (دیاقودا) مشهور است مخلوط می‌نمایند. اندامان دفعی:

درد کرده و آبدان را تسکین دهد.

مصل:

قراقروط، آب کشك و ماست. خاصیت: برای سودامزاجان بسیار بد است. اگر با گوشت خوب و فربه پزد کمی بهتر می‌شود. اندامان غذا: به زیان معده است. اندامان دفعی: به زیان پیزی است.

مایح (?):

دیسقوریدوس گوید: گیاهی است که يك ساقه دارد و برگهایش مستدیر است. و ثمرش سپرمانندی دو طبقه است و به پهنی می‌زند. در بلندیها و جاهای سخت روید. این گیاه را برای افروزنه آورند. در سوخته‌اش تا حدی زبری است.

آب‌پز آن را بخورند سسکه اگر همراه تب نباشد آرام شود. و گویند در دست گرفتن و نگاه کردن به این گیاه سسکه را از بین ببرد. اگر این گیاه را خرد کنند و بسایند و گردش با عسل مخلوط شود و بر پوست مالند لکه‌های سیاه و سفید را می‌زداید. گویند کوبیده آن را در خوراك ریزند و بخورند پادزهر دندان سگ است. همچنین گویند: اگر در خانه آویزان کنند، خانگیان اعم از آدمی و چهارپا تندرست باشند. اگر ساقه آن را دسته کنند و به گردن چهارپایان بندند از بیماری و آسیب محفوظ مانند.

منعور:

به گمان دیسکوریدوس: منعور خشخاش رومی است و ما خشخاش را در فصل خاء شرح می‌دهیم.

در اینجا فصل میم پایان می‌یابد و داروهای این فصل به پنجاه و چهار رسید.^{۷۳}

فصل چهاردهم حرف (ن)

نرجس (نرگس):

خاصیت: بیخ نرگس جذب‌کننده‌ای است که از ژرفا برمی‌کشد. خشکاننده و زداینده و شستشودهنده است. روغن نرگس تأثیر روغن یاسمین دارد و از آن ناتوانتر است. بیخ نرگس و بویژه اگر با آرد شلمک و با عسل باشد پیکان و خارها را بیرون کشد. نرگس و بویژه بیخش که همراه سرکه باشد لکه‌های سیاه و بهک را می‌زداید. بیخ نرگس داروی داء الثعلب است. ورم و جوش: از بیخ نرگس و عسل و گاوآنه معجون درست کنند دملهای ناپدیدار نارس و سخت را می‌ترکاند. ضماد بیخ نرگس ورم عصب را فرونشاند. زخم و قرچه: زخمها را می‌خشکاند و محکم بهم می‌چسباند و حتی وتر گسسته را بهم جوش می‌دهد. گردش مخلوط با عسل از سوختگیها و زخم عصب و قرچه‌های داخلی مفید است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۳۱

سائیده نرگس همراه گاوآنه و عسل چرك و پلیدی را از زخم پاك می‌کند. مفاصل: روغن نرگس به عصب سودرسان است. ضماد بیخ نرگس ورم عصب و گره عصب و درد مفاصل را دواست. سر: نرگس و بویژه روغنش بندآمدنهای مغزی، سردرد تر سودایی را علاج است. و سرهای گرم را بدرد آرد. سینه:

روغن نرگس را بر سینه مالند ورم سخت و سرد حجاب را از بین ببرد. اندامان غذا: بیخش و آب‌پز بیخش را هرکس بخورد استفراغ می‌کند. اندامان دفعی: در علاج درد زهدان و آبدان مفید است. چهار درهم نرگس را با آب عسل

^{۷۳} (۱) - در این کتاب فقط چهل و هشت دارو در فصل میم آمده است.

بنوشند بچه را زنده یا مرده بیرون آرد. روغن نرگس دهانه بهم آمده زهدان را باز می کند و در علاج درد زهدان سودمند است.

ناردین:

ناردین که سنبل رومی است در فصل سبب و در بحث سنبل خواهد آمد.

نیل:

دو نوع است: کاشتنی و بیابانی. بیابانی در کنش با کاشتنی برابر است. مزاج: در اول گرم و در دوم خشک است. خاصیت: گیرنده است و خونریزی را بازدارد. نیل کاشتنی خشکاننده ای قوی و بی گزش است. در نیل بیابانی تندمزاجی هست و از کاشتنی خشکاننده تر است و مواد را از ژرفا جذب می کند. آرایش: لکه های سیاه و بھک را می زداید و در داء الثعلب مفید است. ورم و جوش: نیل آماس فروهشتگی و سست اندامی را فرو نشانند. زخم های پلید را در اندامان سخت علاج کند. عموماً هر ورمی که نوحاسته است علاجش با نیل است. نیل و آرد جو را ضماد کنند بادسرخ و مورچگی را مداوا کند.

زخم و قرحه: نیل کاشتنی که بسیار خشکاننده است زخم های گرم بدن های سخت را خوب می کند. نیل بیابانی حدتی دارد و در علاج قرحه گندیده اثری عجیب دارد. نیل کاشتنی که حدت کم دارد و ملایم تر است برای علاج قرحه ها بهتر است. سائیده نیل کاشتنی با عسل در سوختگی مفید و زخم عصب را خوب کند و اگر با آرد شلمک باشد در جذب و برکشیدن خار و پیکان سودمند است. سینه: سرفه قی آور کودکان را علاج است. افشیره اش نیز در این زمینه مفید است. درمان قرحه شش و درد شدید سودایی درون است. اندامان غذایی: نیل و بویژه نیل بیابانی بنفع سپرز است.

نسرین:

قوتش با قوت نرگس برابر و از قوت یاسمن کمتر است - روغنش تأثیر روغن یاسمن دارد و از آن ناتوانتر است. مزاج: در دوم گرم و خشک است. خاصیت: همه انواع تنقیه کننده و لطافت بخش است و گلش در این زمینه مؤثرتر است. مفاصل: گویند در سردی عصب مفید است. سر: کرم داخل گوش را می کشد. صدا و وزوز را از بین می برد. داروی درد دندان است. نسرین بیابانی را بر پیشانی مانند سردرد تسکین یابد. همه نوع نسرین گرفتگی سوراخ بینی را باز می کند. سینه: در آماس لوزتین و گلو مفید است. اندامان غذا: نسرین و بویژه بیابانی اش را اگر چهار درخمی بخورند استفراغ و سکسکه را آرام کند.

نم:

همان سیسنبر، یا سوسنبر است. مزاج: در سوم گرم و تا سوم خشک است و ضد گندیدگی است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۳۲

آرایش: شپش کش است. ورم و جوش: در علاج ورم ناپیدا و التهابات شدید زیر پوست و بسیار سخت نافع است. سر: سوسنبر را در سرکه بپزند و با روغن گل بیامیزند و بر سر مالند در علاج فراموشکاری و درهم برهمی فکر و بیماریهای (ثیرغس و قرانیطس) مفید است. در سرکه بپزد و با روغن گل آمیزد علاج سردرد است. برگ سوسنبر بیابانی بر سر و پیشانی بدهند سردرد را دوا کند. اندامان غذا: کرم و کرم کدوی و بچه مرده را بیرون آورد- سوسنبر و بویژه سوسنبر سنگلاخی بول و حیض را ریزش دهد.

سوسنبر بیابانی را با شرابی بخورند چکمیگز را بازدارد. و سنگ را بیرون آرد. با شراب بخورند از درد و پیچش روده مفید است. زهرها: پادزهر نیشها است. بر نیشزده زنبور گذارند یا وزن دو درهم را در اسکنجبین ریزند و بخورند درد نیش زنبور از بین برود.

نیلوفر:

جالینوس فرماید نیلوفر کلم آبی است و گویند آن را حب العروس هم گویند و در شناسایی آن خلاف است. بیخ نیلوفر هندی حکمش حکم مهرگیاه است. گزینش: بهترینش آن است که بیخ سفید دارد که از بیخ سیاه قوی تر است و تخمش از تخم آن مؤثرتر است. آرایش: بیخ نیلوفر و بویژه بیخ سیاه را با آب بکار برند بھک را می زداید. و با زفت مخلوط کنند داروی داء الثعلب است. ورم و جوش:

بیخ نیلوفر داروی ورم گرم و آماس سپرز است. قرحه: تخم و بیخ نیلوفر داروی قرحه است. سر:

خواب آور است. سردرد گرم و صفراوی را تسکین دهد. لیکن بدن را ضعیف کند. سینه: شربتش برای دفع سرفه و سینه درد خوب است. اندامان غذا: بیخ نیلوفر تناول شود یا ضماد گردد داروی آماس سپرز است. اندامان دفعی: اگر یکدرهم نیلوفر و بویژه یکدرهم از بیخ نیلوفر با شراب خشخاش تناول شود؟

خوابهای جنسی را کاهش دهد، آرزوی جماع را می شکند. منی را بند آورد. بیخ نیلوفر، علاج اسهال مزمن و قرحه روده است. بیخ نیلوفر ضماد شود درد مثانه را از بین می برد. تخم نیلوفر در هر چیز از خود نیلوفر قوی تر است. تأثیرش به حدی است که خونریزی حیض را بند آورد. اگر بیخ نیلوفر زرد و تخم آن را چند بار با شیر بخورند رطوبتهای همیشگی زهدان را بازدارد. شربت نیلوفر زرد شکم را نرم کند. تبها:

شربت نیلوفر برای تسکین تب بسیار گرم و مشتعل بسیار سودمند است.

نعناع:

مزاج: در دوم گرم و خشک است و رطوبتی زائد همراه دارد. خاصیت: قوتی دارد که گرمی بخش و گیرنده و بازدارنده است. در میان سبزیهای خوردنی گوهر نعناع از همه لطیف تر است. اگر چند شاخه از آن را در شیر گذارند شیر پنیتر نمی شود. اگر افشرداش با سرکه خورند خونریزی شکم را قطع کند.

ورم و جوش: نعناع را با قاوت ضماد کنند دملهای داخلی را علاج است. نعناع چون پونه نیست. پونه گس مزه نیست و گدازندگی و گرمی و خشکی اش خارج از حد و آزاردهنده است. سر: با آرد جو ضماد شود و بر پیشانی نهند سردرد را دوا کند. با نعناع ماساژ زبان دهند زبری زبان از بین می رود. افشرد نعناع با عسلاب در گوش دردمند چکانند مسکن است. سینه: خون برآوردن و خونریزی را قطع کند. ضماد آن را بر پستان گذارند شیر منعقد شود و آماس پستان را فرونشیند. اندامان غذا: تقویت معده و گرم کردن معده با نعناع است. سسکسه را آرام کند، هاضم است و استفراغ خونی و بلغمی را بند آرد. نعناع و بویژه

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۳۳

شریت آن داروی یرقان است. اندامان دفعی: نعناع کاشتنی که مرطوب است و بادزا غریزه جنسی را تقویت می نماید. و آوندهای منی را استحکام بخشد، کرمها را می کشد. اگر قبل از جماع بردارند ضد بارداری است. و اگر چند شاخه ای از آن با دانه انار تناول شود، اسهال و استفراغ شدید را قطع کند. زهرها: نعناع و بویژه تخم نعناع برای سگ هارگزیده پادزهر خوبی است.

نارمشك:

شکوفه و پوسته و کاسبرگهایی است که به چارگون ماند و از آن کمتر سرخی دارد و رنگش به زردی می زند. بوی خوب دارد. کمی گس مزه است. در کنش تقریبا با ناردین برابر است، بعضی نارمشك را (ناغبشت) گویند. مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: لطیف و گدازنده است. اندامان غذا: با معده و کبد سرد سازگار است و در این زمینه با سنبل برابر است. جانشین: وزن يك چهارمش زنجفیل و نیم وزنش پسته و يك ششم وزنش سنبل.

نخاله (سپوس):

مزاج: در اول گرم و خشک است. خاصیت: زداینده، نرم کننده، بسیار تنقیه کننده است ولی باز در تنقیه به گاودانه نمی رسد- بلغم را تحلیل می برد و بادها را می پراکند. ورم و جوش: سپوس مخلوط با سرکه ورمهای نوحاسته را فرونشاند.

شراب بر سپوس پاشند و بر ورم گرم پستان نهند مفید است. ورم بلغمی و بادکردگی را علاج است. زخم و قرحه: سپوس را با سرکه بسیار تند ضماد کنند و تا گرم است بر گری چرکین گذارند بسیار مفید است. سینه: سپوس و بویژه اگر آب پزیش را با شکر و روغن بادام بخورند سینه را نرم کند. با شراب عجین شود و بر ورم پستان گذارند فایده بینند. اندامان دفعی: تحریک روده کند که محتویات را بیرون ریزد. سوپ سپوس را بخورند شکم نرم شود. زهرها:

ضماد سپوس پادزهر کژدم و مارگزیده است.

نشاره (آرد اره):

مزاجش مزاج درخت اره شده است. خاصیت: آرد اره چوب پوسیده اگر در درخت باشد تنقیه کننده و خشکاننده است. زخم و قرحه: آرد اره چوب پوسیده و بویژه آنچه از درخت مزاج قبض مانند خاردارها باشد، با هموزنش انیسون با شرابی عجین شود و بسوزانند و سوخته را بکوبند و بسایند و گرد سائیده را بر قرحه مورچگی پاشند نافع است.

نشا (نشاسته):

مزاج: در اول سرد و خشک است. خاصیت: توانبخش و نرم کننده است. باید نشاسته را با سه برابرش آب بپزند. آرایش: نشاسته و زعفران را بر پوست مالند لکه سیاه را بردارد. قرحه: قرحه را بهم آرد و خوب می کند. چشم: مواد سیلابی را از چشم منع می نماید. سینه: سینه را نرم کند. سوپ نشاسته سرماخوردگی سینه را از بین ببرد. اندامان دفعی: نشاسته تنها یا با عدس شکم را بند آرد و از اختلاف مراره جلوگیری کند.

نرثییس (نرثییس):

این گیاه دارویی است گرم و در مغز آن پیه سبزرنگ و بسیار قبض هست و اگر با

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۳۴

روغن زیتون باشد عرق آور است. سر: در سوراخ بینی دمند خون دماغ قطع شود. نفس و سینه: مغز تر آن هر خونی را که در سینه گرد آمده بیرون آرد. اندامان راننده: مغزش اسهال مزمن را علاج است.

زهرها: با شراب بخورند پادزهر مار است.

نانخواه (ننه حوا):

کمی تلخ است و تند مزه. گزینش: تخمش از همه اجزایش مفیدتر است. مزاج: در سوم خشک است. خاصیت: با اینکه خشکاننده است نرم کننده هم هست. بندآمدها را باز کند. آرایش:

خوردنی یا مالیدنی آن رنگ را زرد کند. در داروهای برداشتن لکه‌های بھك و برص وارد است. با عسل معجون شود لکه‌های سیاه خونی را در هر جای باشد می‌زداید. سینه: در علاج پلیدیهای سینه و دل بهم آمدن مفید است. اندامان غذا: رطوبت معده را برچیند، دل بهم آمدن و تهوع را تسکین دهد. برای کبد و معده سرد مفید است. اندامان راننده: با شراب بخورند بول را ریزش دهد. عسر البول را از بین ببرد. سنگ را بیرون آرد. گرده و مئانه را می‌پالاید. بادشکن است. درد و پیچ روده را تسکین دهد. با صمغ صنوبر بخور شود زهدان را پاک می‌نماید. تبها: در علاج تبهای کهنه بهترین دواست. زهرها:

آب پزیش را بنوشند پادزهر حشرات است. و بر نیش کژدم پاشند درد تسکین یابد.

نطرون:

بوره ارمنی است و در فصل باء بوره را ذکر کردیم و نیازی به بازگویی نیست.

نوره (آهك):

آهك خاكَسْتَر شده اجسام سنگی و سفالی است. مزاج: آهك آب‌نَدیده و آهك تازه آب‌دیده هر دو سوزنده‌اند. اگر بر خاموشی آن دو یا سه روز بگذرد سوزنده نیست و فقط گرمی بخش است. آهك شستشو داده خشك مزاج است. خاصیت: خونریزی را قطع کند. آهك شسته خشکاننده بی سوزش است. آهك را با روغنهای مالیدنی بجوشانند رساننده می‌شوند. قرحه: گوشت زائد را می‌خورد. آهك شسته زخم را بهم آرد و در علاج سوختگی بسیار مفید است.

نرسیاندارو:

به نظر من عربها غلط خوانده‌اند و در حقیقت برسیان دارو با باء است نه با نون. این گیاه همان عصی الراعی (هفت‌بند) است و در فصل عین خواهد آمد.

نخل (خرمابن):

نخل همان درخت خرما می‌شهور است و همه اجزاء آن قبض است و سابقا خرما را شرح دادیم.

نوشادر:

بھترینش نوشادر (بیکالی) صاف و بلوری است. مزاج: در آخر سوم گرم و خشك است.

خاصیت: لطافت بخش و گدازنده است. چشم: از سفیدی چشم مفید است. نفس کش: زبان کوچک افتاده را بالا می برد و از خناق مفید است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۳۵

نحاس (مس):

مس دارای انواع است. مس قبرصی که سرخ مایل به زرد است و از همه بهتر است.

مس بسیار سرخ رنگ روشن، مس سرخ مایل به سیاهی، نوعی دیگر هست که آن را طالیقون گویند. مس سوخته تند و تیز است و گیرنده. اگر شسته شود برای خاتمه دادن زخمهای تن نرم بهترین علاج است و ناشسته اش برای تن سخت همین کنش را دارد. گزینش: قسمت نازک و روشن و درخشنده اش به منظور دارویی مفیدتر است. مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: مس سوخته گیرنده و تند است و زخمها را بهم آورد. گویند اگر با موجین مس طالقون موی چینه دگر موی باز نروید که واقعا یاوه گویی کرده اند. آرایش: موی را سیاه گرداند. زخم و قرحه: گوشت زائد را می خورد. قرحه های پلید سرایت کننده را از سرایت باز دارد و خوب می کند. سوخته شسته از مس زخمها را بهم آرد. گویند اگر با غسل مخلوط کنند قرحه های سخت و سفت بدنهای سخت را علاج کند. چشم: دید را قوت دهد. پلك سفت شده را نرم کند. اندامان غذا: اگر با (اندرومالی) تناول شود آب زرد بیرون ریزد. و اگر به کام اندایند قی را تحریک کند. تناول يك مثقال و نیم همراه شربت ماده آبکی را اسهال دهد و آزار نمی دهد.

زهرها: نباید خوراکیهای شور و تلخ و چرب و ترش و شیرین و از قبیل روغن و گوشت را در آوند مسین بسیار نگهدارند که مس حتما زنگار دارد و زنگار سم قاتل است.

نפט:

نפט سفید که شناخته شده است. نפט سیاه پالائیده قیر بابلی و غیره است. مزاج: تا چهارم گرم و خشک است. خاصیت: نפט و بویژه نפט سفید لطیف و تحلیل برنده و گدازنده و بازکننده انسدادهاست.

مفاصل: نפט و بویژه نפט سفید درمان درد مفاصل و سرین است. سر: نפט کبود درد سرد گوش را درمان است. چشم: در علاج سفیدی و آبریزش چشم مفید است. نفس کش و سینه: کمی نפט را با آب گرم نوشند در علاج برنشیت و سرفه کهنه مفید است. اندامان رانده: درد و پیچ روده را تسکین دهد. بادشکن است. از نפט و بویژه نפט سیاه فتیله بردارند کرمها را می کشد. هر نطفی بول و حیض را ریزش دهد باد مثانه و سرمای زهدان را برطرف کند. زهرها: پادزهر نیشهاست.

نبق (میوه سدر):

درختی است بزرگ و تناور و خاردار، میوه‌ای دهد سرخ‌رنگ و خوشمزه و به اندازه فندق که مردم آن را می‌خورند^{۷۴}. این درخت اکثراً در گرمسیرها روید و در آن سامانها نامهای گوناگون دارد. برخی از مردم این درخت را «کنار» گویند. مزاج: تر و خشک‌ش می‌خشکاند و لطافت بخشد. و تمام اجزاء درخت این کنش را دارد. دود درخت کنار بسیار گیرنده است. خاصیت: نبق و بویژه قاوتش بسیار قبض است. آرایش: موی را از ریش بازدارد و درازی دهد و تقویت می‌نماید و نرم می‌کند. انگم سدر جوش سوزنی را از بین برد و سپوسه سر را می‌زداید، و موی را سرخ کند. ورم و جوش: برگ کنار ورم گرم را نرم کند و تحلیل می‌برد. سر: انگم سدر سرشویه شود سپوسه و شوره را می‌زداید

سر را

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۳۶

پاکیزه کند موی را پیچ دهد. سینه: برگش داروی برنشیت و بیماریهای شش است. اندامان غذا: معده را توان بخشد. اندامان راننده: بندآور شکم است. نبق و بویژه قاوتش خونریزی حیض را بند آورد. قرحه روده را علاج کند. اسهالی را که ناشی از ضعف معده باشد بند آورد. اگر با آب‌پز کنار حقه کنند یا بنوشند همین تأثیرات را دارد. سیلان زهدان را علاج کند. نبق تر و تازه هم کار به و زالزالک و سیب و گلابی است یعنی به اعتدال خورند شکم بند آورد. و اگر زیاد خورند و هضم نشود و مزاج از آن نفرت پیدا کند قی و اسهال شدید بدنبال دارد.

نوی (هسته خرما):

خاصیت: قبض و چسبنده است. قرحه: سوخته‌اش در علاج قرحه پلید مفید است.

چشم: می‌سوزاند و خاموش می‌کنند و می‌شویند و بجای توتیا بچشم کشند. مژه را بازرویانند و بهتر کند.

با سنبل رومی بچشم کشند در علاج قرحه چشم و رویاندن مژه مفید است.

نجم (فریز):

زخم: زخمهای خوبی را بهم می‌آورد. اندامان راننده: آب‌پزش سنگ را بیرون آرد و تخمش بول را ریش دهد و شکم بند آرد.

نیطافیلی:

شیره گیاهی است که آن را پنج برگ نامند. خاصیت: بسیار خشکاننده است ولی نه تند و تیزی دارد و نه گزش و سوزش. ضمادش خونریزی را قطع کند. ورم و جوش: ضمادش علاج خنازیر، سخت‌شده‌های بلغمی، کژدمه، گری

^{۷۴} (۱) - در سوریه و عراق بسیار است و اگر راست خواهی من میوه‌اش را که نیگ گویند برنگ سرخ ندیدم. به زالزالک زرد و درشت شبیه است.

است. مفاصل: داروی درد مفاصل و عرق النسا است و اگر ضماد کنند یا بخورند آماس رطوبی بیضه را (قیله) فرونشاند. سر: با آب پز بیخش مضمضه کنند درد دندان را تسکین دهد. زخم دهان را خوب کند. برگش را با شراب سی روز تناول نمایند علاج صرع است. سینه:

آب پز را در گلو گرداند زبری گلو برطرف شود. افشره بیخش درمان درد شش است. اندامان غذا:

افشره‌اش را با نمک و عسل بیامیزند و چند روزی هر روزه مقدار سه (قوانوس) تناول نمایند از یرقان و درد کبد مفید است. اندامان رانده: بیخ و آب پز بیخش بازدارنده اسهال، علاج قرحه روده و داروی بواسیر است. تبها: برگش با (ادرومالی) یا با شراب تب نوبه و سه اندر میان را دوا کند. زهرها: افشره بیخش سم قاتل است.

نعام (شترمرغ):

بعضی از اطباء گوشت شترمرغ را بسیار ارج می‌گذارند. مزاج: به عقیده بعضی از طبیبان گوشتش گرم و چرب و طعام را گسترش دهد و تن را توان بخشد و سرحال آرد ولی غلیظ و دیرهضم است. اندامان رانده: شهوت‌انگیز است.

نمر (پلنگ):

که مشهور است. مفاصل: خوزی گوید پیه پلنگ بهترین علاج فالج است. زهرها: زهره پلنگ سمی است که امان نمی‌دهد و فوراً می‌کشد.

در اینجا حرف نون پایان یافت و داروهای این فصل بیست و شش بود.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۳۷

فصل پانزدهم حرف (س)

سعد (مشک زمین):

دیسقوریدوس گوید: بیخ گیاهی است که برگهایش برگ گندنا شبیه لیکن از برگ گندنا بلندتر و نازکتر و سفت‌تر می‌باشد. ساقه‌اش به بلندی یک ذرع یا بیشتر است. ساقه راست بالا نیامده به اطراف کج شده و به ساقه گورگیا شبیه است. در اطراف ساقه برگهای کوچک و تخمدانها دیده می‌شوند. بیخش غده‌ای و متعدد و به بزرگی زیتون و بعضی مستطیل و بعضی مدورند و برنگ سیاهند و درهم چنگ زده‌اند. بوی خوش دارد و به تلخ‌مرگی می‌زند. در زمینهای پست و مرطوب می‌روید. در طرسوس و سوریه و در جزایر (قوقلادس) پیدا می‌شود. به عقیده اصطیفان از این گیاه روغن گیرند و از آن روغن قسمی را با مازو یا با مواد گیرنده دیگر مخلوط می‌کنند و چون یکی از عطریات

بکار می‌برند و این ماده عطری در هند و کوفه پیدا می‌شود. گزینش: بھترش آن است که متراکم، سنگین، در کوبیدن سخت، خوشبوی، کوتاه شاخه که بسیار تندمزه و در مرهمها وارد است. آرایش: رنگ را زیبا و بوی دهن را خوش کند. و چنانکه گویند سعد هندی موی را می‌سترد. ورم و جوش: دملهای صعب العلاج را علاج کند، در معالجه ورمهای ایائی و خوره مفید است. مفاصل: با روغن دانه بن (میوه درخت سقز) داروی پهلودرد است و پشت را محکم کند و زیاد بکار بردنش جذام آورد. سر: در علاج گندیدگی بینی و دهان و زخم و جوشهای دهان و سستی لثه مفید است. قرچه‌های خوره‌ای دهان را مداوا کند. برای تقویت هوش بسیار خوب است. اندامان راننده: سنگ را از بین ببرد. در چکمیژک سودمند است. در علاج بواسیر و بهم آمدن دهانه زهدان و استسقا مفید است. تبها: در تبهای کهنه داروی خوبی است.

زهرها: پادزهر نیش عقرب و حشرات است.

سندروس:

دیسقوریدوس گوید: سندروس انگم درختی است از عربستان و هندوستان. کمکی به مر می‌ماند. بویش بد است. بعضی از دود آن استفاده کنند و گاهی لباسها را بدان دود کنند. این انگم را با استرک و مر مخلوط کنند و بر آتش نهند و سندروس می‌سازند. مزاج: در دوم گرم و خشک است.

خاصیت: گیرنده و بندآورنده خونریزی است. کشتی گیران این دارو را بکار می‌برند که سبکخیز و توانا باشند و به نفس گرفتگی دچار نشوند. آرایش: کسی که بخواهد لاغر شود هر روز سه چهارم درهم سندروس را در آب و سکنجبین حل کند و بخورد بسیار مؤثر است. قرچه: دود سندروس ناصورها را می‌خشکاند. سر: رطوبتهای سرماخوردگی بوسیله دود سندروس برطرف می‌شوند. لثه را استحکام بخشد و در تسکین درد دندان نظیر ندارد. سینه: در علاج خفقان حکم کهریا دارد. بندآورنده خون است.

و چنانکه اشاره شد کشتی گیران برای سبکخیز بودن و نیرو گرفتن و خستگی در کردن بکار می‌برند.

چشم: در زدودن لکه‌های چشم بسیار سریع التأثير است. سندروس حل شده در آب و سکنجبین را در چشم چکانند ضعف دید را برطرف می‌نماید.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۳۸

سرخس:

دیسقوریدوس حکیم فرماید: گیاه سرخس به دو نوع نر و ماده تقسیم شده است. سرخس نر گیاهی است که برگ و گل و ثمری در آن متمایز نیست. این گیاه ساقه‌هایی پراکنده دارد که زیرزمینی از ریشه سر برآورده‌اند و بلندی هر

ساقه‌ای به ذرعی و بیشتر از ذرعی می‌رسد. بال‌ماندهایی از چوبهای کوچک پرپرگ کوچک و از هم جدا از پایین بی‌الا همچون چندین رده بال متقابل از ساقه اصلی جدا شده‌اند. بوی دارد که کمی به تندی نزدیک است. بیخش عبارت از ریشه‌های بسیار منشعب و سیاه‌رنگ و دراز است و در مزه‌اش گیرندگی حس می‌شود. رویشگاه این گیاه کوهساران و سنگلاخی‌ها است.

بیخ این گیاه داروی کرم کدو است. سرخس نر نامهای بسیار دارد پیشینیان آن را (قولورهون) گفته‌اند و کسانی هستند آن را (بلحرون) می‌نامند و گروهی (بلونتریس نر) نامند و طب‌رستایان سرخس گرم گویند.

سرخس ماده که بعضی آن را (نیقراطریس) خوانند. برگش به برگ سرخس نر شبیه است لیکن شاخه‌های بیشتر و درازتر دارد و برگهای زمینی‌اش بزرگ و پهن و دراز و بسیار سرخ‌رنگ مایل به سیاهی می‌باشند. برخی از این گیاه ماده سرخس سرخ برنگ خون است. کسی که می‌خواهد از آن بخورد باید قبلاً سیر بخورد. سرخس ماده در تأثیربخشی از سرخس نر ناتوانتر است. مزاج: در دوم گرم و خشک است. خاصیت: خشکاننده بی‌سوزش است و دارای تلخی و گیرندگی است. قرحه: زخم را بهم آرد.

سرخس ماده را خشک کنند و خرد کنند و بکوبند و بسایند و سائیده را بر قرحه‌های تر صعب‌العلاج پاشند بسیار فایده دهد. اندامان راننده: کرم و کرم کدو را می‌کشد و نسخه دارویی‌اش به قرار زیر است:

چهار مثقال سرخس، سقمونیا، یا خربق شش قیراط. و اگر بخواهند تأثیر بیشتر داشته باشد و مسهل‌تر گردد سقمونیا یا خربق را نه قیراط کنند و هر دو را در عسل‌آب حل کنند و یک‌دفعه سرکشند.

اگر سه مثقال سرخس ماده را با شراب خورند کرمهای دراز بیرون آرد. اگر زن از سائیده‌اش خورد بارداری نمی‌شود. و اگر بارداری خورد بچه می‌اندازد. و همین‌که خوردند بچه در شکم می‌میرد. سرخس خشک را گاهی به منظور دارویی بر شکم مالند. برگ نودمیده سرخس را بپزند و بخورند ملین است و شکم را نرم کند.

ساذج (ساده):

مرکز این گیاه هندوستان است. در مردابهای سرزمینهای سیاه‌گل روید و برگهای آن از ریشه جدا شوند و بر آب شناورند و همچون گیاهی است که آن را عدس آبی گویند. برگها را جمع می‌کنند و به نخ می‌کشند و آویزان نگه می‌دارند تا خشک می‌شود. بعضی پنداشته‌اند که ساده برگ ناردین هندی است. زیرا قوتش به قوت ناردین نزدیک است و تقریباً قوت سنبل دارد و از سنبل نرم و ملائم‌تر است.

روغن آن قوت روغن بابونه چشم‌گاوی و روغن زعفران دارد و از روغن زعفران قوی‌تر است.

دیسقوریدوس گوید: کسانی که پندارند ساده برگ ناردین است اشتباه کرده‌اند. آنان همانندی بوی ساده و ناردین را دلیل می‌آرند در صورتی که بسیاری از گیاهان از جمله سنبل کوهی، بریاله، سوسن زرد از حیث بوی با ناردین شبیه‌اند و ناردین نیستند. و باید بدانند که ساذج گیاهی غیر از ناردین است و در هندوستان می‌روید و عبارت از برگهایی است که به روی آب می‌آیند. در تابستان وقتی که آب می‌خشکد مردم در زمین خشکیده که جای آب و رویش ساده بوده همیشه جمع می‌کنند و آتش می‌زنند و هرچه خس و خاشاک

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۳۹

است می‌سوزد. زیرا اگر این کار را نکنند سال آینده ساذج در آنجا نروید. نوعی دیگر از این گیاه هست که آن را نیز ساده گویند و قوتش تقریباً قوت ناردین است و این قسم زود خرد می‌شود و بوی گند چیز گندیده را می‌دهد. این قسم اخیر خوب نیست. گزینش: بهترش آن است که تازه و تر باشد، رنگش مایل به سفیدی باشد، زود خرد نشود، بوی ناردین را بپراکند. عفونتی و شورمزه و سست و پژمرده نباشد. مزاج: در دوم سرد و خشک است. خاصیت: گویند با لباس باشد لباسها را از بید حفظ کند.

آرایش: زیر زبان گذارند بوی دهن را خوش کند و نمی‌گذارد دندان کرم کند. ورم و جوش: برگ ساده را می‌سایند و در گلاب می‌پزند و ضماد سازند در علاج ورم گرم بسیار مفید است. اندامان غذا: در علاج ورم گرم چشم نافع است. اندامان رانده: از ناردین بیشتر بول را ریزش دهد. جانشین: به وزن آن (طالیسفر) یا سنبل.

سولان (سولان)^{۷۰}:

داروی رومی است که همه می‌شناسند. مزاج: تا چهارم گرم و خشک است.

خاصیت: پوست را می‌سوزاند. سر: وزن يك حبه از آن را با آب سلق در بینی کنند در علاج کج‌دهنی نافع است. چشم: آماس و التهاب پلك و آماس‌های زیر چشم را معالجه کند.

سرو:

درختی است بلند در پاییز و زمستان خزان نمی‌کند و همچنان سبز است. در مزه‌اش تند و تیزی کم و تلخی بسیار هست و گس‌مزگی از تلخی بیشتر است. تندی‌اش تا آنجا رسد که قوتش نفوذ دارد.

گیرنده بی‌سوزش است و فرقی با سایر گرمی‌بخشها همین است که جذب‌کننده نیست. مزاج: در اول گرم و در دوم خشک است. بعضی عقیده دارند که بسیار سرد است و گویند قوتش مرکب است و تنها حرارتش وقتی است و

^{۷۰} (۱) - ریشه‌ای است سرخ‌رنگ بشکل کرم که از روم آورند - مخزن.

بجدی است که در اندام تأثیر گیرندگی دارد. خاصیت: برگ و ثمر سرو قبض است و رطوبتها را تحلیل می‌برد. و در همه حالات ثمرش از برگش قوی‌تر است. چسبندگی دارد و خون بند آرد، و ضد عفونت است و گویند ثمر و شاخ و برگ سرو را بر آتش نهند پشه‌ها را می‌گیرانند. آرایش:

با سرکه و لویاگرگی بپزند و ناخن را بدان بیندایند لکه‌های ناخن می‌رود. برگ سرو بھك را می‌زداید و موی را سیاه گرداند. زخم و قرحه: برگ و شاخ و ثمر سرو تا نرم و ترند داروی زخمهای اندامان سخت است. برگ و شاخ و ثمر سرو با آرد جو باشد مورچگی و باد سرخ را علاج است. مفاصل: ضماد برگ تر و ثمر سرو برای فتق خوب دارویی است. با آرد جو ضماد شود. باد سرخ و همانند آن را علاج کند.

تقویت اعصاب با او است. آماس خایه را فرو نشاند، سستی و فروهستگی را از بین می‌برد و محکم می‌نماید. سر: ثمر سرو را بکوبند تا نرم می‌شود و با انجیر فتیله سازند و در بینی کشند گوشت زائد را از بین می‌برد. با سرکه بپزند مسکن درد دندان است. چشم: ضمادش در علاج ورم چشم نافع است.

نفس کش: آب‌پزش یا ثمرش با شراب بخورند برای علاج خون برآوردن، دشواری نفس، بلندنفسی (انتصاب النفس؟) سرفه کهنه بسیار سودمند است. اندامان راننده: برگ سرو را با شراب سیاه انگوری

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۴۰

بخورند داروی عسر بول است و مواد رطوبی ناساز را از رسیدن به مثانه بازدارد. و در علاج قرحه روده مفید است. و شکم را از زائده‌های ناسازگار حفظ می‌نماید. جانشین: نیم وزنش پوست انار و برابرش انزروت سرخ.

سقوردیون (سیر بیابانی):

از سیر کاشتنی بسیار ریزتر است برگ و ساقه‌ای دارد که بر ساقه گلی سفیدرنگ پدیدار است. در فصل بیست و سوم که به بحث سیر (ثوم) می‌رسیم این را هم شرح خواهیم داد. مزاج: تا سوم گرم و خشک و به عقیده بعضی تا چهارم خشک و گرم است. خاصیت: لطیف و زداینده و بازکننده. زخم و قرحه: زخمهای بزرگ و پلید را خوب می‌کند. مفاصل: در علاج گسستگی ماهیچه داروی خوبی است.

سك:

(نوعی حب که از جوشیده مازو و شیره خرما می‌سازند) ... در اصل این دارو را از چین می‌آوردند که از آمله بدست می‌آمد. لیکن حالا که دسترسی بدان نیست از مازوج و خرما درست می‌کنند چنانکه رامک را می‌سازند. مزاج: اگر مشک بدان اضافه نکرده باشند در اول گرم و در دوم خشک است. و اگر با مشک باشد در سوم گرم است. خاصیت: تا ساده است قبض و توان‌بخش درون است. و خوش‌بو شده‌اش گدازنده و بسیار بازکننده است.

مفاصل: برای درد مفاصل خوب است. اندامان راننده: بعضی گویند سگ همراه مشك شهوت‌انگیز و قبض است و از خونریزی نافع است.

سرطان نهری (خرچنگ رودخانه‌ای)

دیرهضم است و غذای بسیار دهد. با ماش بپزد بهتر می‌شود.

خاصیت: پیکان و خارها را بیرون کشد. سرطان دریایی لطیف‌تر است. آرایش: خاکسترش با عسل پخته ترکهای پای را که ناشی از سرما باشد خوب می‌کند. سوخته خرچنگ را در داروهای ضد بھك و لکه‌های سیاه‌پوست بکار می‌برند. ورم و جوش: ضماد خرچنگ را بر دملهای سخت نهند نرم می‌نماید.

سینه: گوشت خرچنگ و آبگوشت خرچنگ و بویژه اگر با شیر ماچه‌خر باشد در علاج سل نافع است.

اندامان راننده: خاکسترش با عسل ترکهای اطراف پیزی را خوب می‌نماید. زهرها: خوردنش یا ضمادش از نیش کژدم و رتیل سودمند است. خاکسترش را با عسل بخورند پادزهر سگ هار است. از سرطان و کف الذئب دارویی می‌سازند که برای سگ هارگزیده بسیار نافع است و این دارو مشهور است و چگونگی معالجه با این دارو را می‌توان در باب ویژه به سمها یاد گرفت. پنداشته‌اند که اگر آن را با ریجان کوهی به کژدم نزدیک کنند کژدم فوراً می‌میرد.

سرطان بحری (خرچنگ دریایی):

اگر گفتیم خرچنگ دریایی منظور همه خرچنگهای دریایی نیست.

نوعی که منظور ما است همه اندامش سنگی است. شخصی مورد اعتماد می‌گفت در دریای چین این نوع از خرچنگ هست که از دریا بیرون می‌آید و به آبهای کنار دریا که غیر از آب دریا هستند وارد می‌شود و در آنجا می‌میرد. و گاهی همین که از دریا بیرون آمد می‌میرد و سخت می‌گردد و سنگی می‌شود. شخصی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۴۱

که این را گفت از کسی نقل می‌کرد که خودش بارها در چین شاهد این ماجرا بوده است. خاصیت:

سوخته‌اش از هر سوخته دیگر لطیف‌تر است. آرایش: سوخته‌اش دندان را پاکیزه نگه می‌دارد. و لکه‌های سیاه و کک‌مک را از رخسار می‌زداید. قرحه: سوخته‌اش زخم چرکین را خشک کند و از گری سودمند است. چشم: اشک را مانع است و همراه نمک بسایند ناخن را از بین می‌برد. فتیله از آن سازند و بر پلک مانند گری پلک را از بین ببرد و در جلا دادن چشم بسیار سودمند است.

سدر (کنار):

در فصل نون که حکایت از نبق بود سدر را شرح دادیم.

سراج القطرب:

گیاهی است که به زوفا نزدیک است. دیسقوریدوس گوید: گل این گیاه به گل خریق شبیه است و تا حدی به رنگ ارغوانی می‌زند. از آن شیاف می‌سازند. گلش که بر شاخه است تو گویی چراغی بر چیزی سبز می‌سوزد. این گیاه نوع بیابانی هم دارد و با این نوع که کاشتنی است در همه کنشها مشترك است. گزینش: تنها تخمش بکار آید. مزاج: در اول گرم و در آخر دوم خشک است.

خاصیت: بازکننده است و گیرندگی در مزاجش چیرگی دارد. خونریزی را از هرجا باشد بند آورد. قرحه:

بهترین علاج زخم است. سر: ضمادش خون‌دماغ را قطع کند. نفس‌کش: خون برآوردن را بند آورد.

اندامان راننده: بدان حقنه کنند علاج قرحه روده است. بعضی گویند تخم نوع بیابانی این گیاه را اگر به وزن دو درهم بخورند مسهل است. زهرها: تخمش با شراب تناول شود پادزهر نیش عقرب است.

بعضی گویند: تخم نوع بیابانی را بر کژدم گذارند کژدم تخدیر می‌شود و نیش نمی‌زند و تو گویی مرده است.

سپرونون (چوبک):

دیسقوریدوس گوید: بعضی این گیاه را (طریقالی) نامند که به معنی سه برگ است. زیرا اکثرا این گیاه سه برگ بیشتر ندارد. این گیاه مانند برگ ترشک یا گل سوسن روی به زمین کج کرده. برگ این گیاه از برگ ترشک کوچکتر است. و از آن سرخرنگ تر هم هست. سرخیش به رنگ خون مایل است. ساقه نازک و به درازی يك ذرع دارد. گلش به گل سوسن سفید شباهت دارد. بیخ این گیاه به موسیر می‌ماند و به اندازه سیبی است. پوستش سرخ و داخلش سفید برنگ سپیده تخم مرغ است و شیرین مزه می‌باشد. نوعی دیگر از این تیره و به همین اسم موجود است که تخمش چون تخم کتان و پوست بیخ آن سرخرنگ و نازک و داخلش سفیدرنگ و خوشمزه است. این نوع اخیر در کوهستانهایی که آفتاب بسیار است پیدا می‌شود. خاصیت: گویند هرکس بیخ آن را در دست گیرد فوراً غریزه‌اش برانگیزد و آرزوی جماع کند و اگر از آن شربت سازند در شهوت انگیختن با سقنقور برابر است. مفاصل: گویند بیمار فالجی که سر و گردنش به سوی عقب خم شده است اگر این گیاه را با شراب سیاه و گیرنده تناول نماید خوب می‌شود.

سورنجان:

ریشه گیاهی است که برگهایش با زمین تماس دارد و گلهای سفید و زرد می‌دهد. شکوفه و

گل سورنجان قبل از هر جایی در تپه‌ها و دامنه کوهساران پدیدار است. گزینش: بهترش آن است که رویه و داخلش سفید و سخت و ترد است و زود می‌شکند. سورنجان سرخ و سیاه خوب نیست. مزاج: تا دوم گرم و خشک است و رطوبتی زیاده دارد. به عقیده بعضی در نوع سفیدش حرارتی لطیف هست و در غیر سفید نیروی قابل اهمیت هست. زیرا اگر بسیار قوی نبود اسهال نمی‌داد. ولی به عقیده کسانی دیگر اگر هیچ گرمی داشت؟ اقلا در قرحه‌ها سوزش نشان می‌داد که این گزش و سوزش به هیچ وجه موجود نیست. کسانی دیگر هستند که گویند بسیار گرم است. خاصیت: دارای نیروی اسهالی است هرچند گفته‌اند که قبوضیت دارد. قرحه: سورنجان سفید در علاج زخم کهنه بسیار مؤثر است. مفاصل: داروی نقرس است، ضمادش فوراً درد را تسکین دهد. اما اگر زیاد از آن ضماد کنند و بر ورم نهند ورم سخت را سخت‌تر کند. برای همه مفاصل و بویژه در حالت سرماخوردگی بهترین یار و یاور مفاصل است. اندامان غذا: برای معده خوب نیست. معده را ناتوان کند. سورنجان سرخ و سیاه داروهای اسهالی را در معده بازدارند و آسیب و بلاهای توان‌فرسا بدنیاال دارند. اندامان راننده: مسهل است، شهوت‌انگیز است و اگر با زنجفیل و پونه و زیره خورند بسیار شهوت‌انگیزتر است. زهرها: سورنجان سرخ و سیاه سمّ است. جانشین: در علاج درد مفاصل به وزن آن برگ حنا و نیم وزنش مقل کبود.

سلخ الحیه (پوست مار):

که در فصل ویژه به مار - حیه - ذکر شد.

سادآوران (سیاه‌داوران - سادآوران):

مزاج: در دوم سرد و در سوم خشک است. خاصیت: بندآورنده خون است. آرایش: از ریش مو جلوگیری کند. جانشین: به وزنش فیله‌ره و یک‌سومش بیخ نی.

سوسن:

دیسقوریدوس گوید: سوسن گیاهی است که برگش به برگ گلابول می‌ماند و از برگ گلابول پهن و بزرگتر و لزج‌تر است. بر ساقه سوسن گل‌هایی خمیده و هم‌شکل پدیدار است که به رنگ‌های گوناگون از قبیل سفید و زرد و بنفش و آبی جلوه می‌نماید و از این رو آن را ایرسا گویند که ایرسا به معنی رنگین کمان است.^{۷۶} این گیاه ریشه‌هایی سخت و گره‌دار و خوشبوی دارد. به منظور دارویی بیخ سوسن را از زمین بیرون آرند و در سایه می‌خشکانند و به نخ‌های کتان می‌کشند و در انبار نگه می‌دارند. نوعی دیگر سوسن هست که سفیدرنگ است و مزه تلخ دهد. بیخ آن را ایرس

^{۷۶} (۱) - در فصل اول ایرسا آمده و گوید بیخ سوسن آسمانگون است. و در واقع ایرسا گل زنبق است.

گویند و از سوسن رنگین کمائی که ذکرش گذشت کم‌توان‌تر است، لیکن در بسیاری از بیماریها سودمند است. بیخ سوسن سفیدی که ایرس نام دارد هرگاه کهنه شود آن را سوراخ کنند و بوی خوش می‌پراکند. این دو نوع فوق‌الذکر از سوسن هر دو بیابانی و خودرو هستند. نوع سومی هم هست که کاشتنی است و در اصطلاح مردم به سوسن آزاد مشهور است. سوسن آزاد رنگش سفید است. و از ماده خاکی‌ای لطیف که دارد کسب تلخی کرده و مزاج آب‌اش معتدل است. مزاج: سوسن آزاد سفیدرنگ در دوم گرم و خشک

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۴۳

است. و سوسن رنگین کمان بیابانی از آن گرم و خشک‌تر است. خاصیت: به اعتدال می‌خشکاند. بیخش زداينده‌تر از سایر اجزاء آن است. روغنش لطیف است زیرا روغن از گلش گیرند و گلش بسیار لطیف است. روغنش را با مواد خوشبوی بیامیزند یا نیامیزند بسیار تحلیل‌برنده و نرم‌کننده است. و در همه این کنشها رنگین کمان (ایرسا) ی نامبرده از سایر انواع سوسن قوی‌تر است. ایرسا گیرنده است و مسکن درد و ضد‌گندیدن و گرمی‌بخش و لطافت‌بخش است. آرایش: سوسن و بویژه بیخش در علاج لکه‌های سیاه صورت و کک‌مک مفید است و صورت را بدان شویند رخساره را پاکیزگی و صیقل دهد و ترنجیدگی را از میان برمی‌دارد. ورم و جوش: برگ و تخم سوسن را بکوبند و بسایند و با شراب آمیزند و ضماد سازند و بر باد سرخ گذارند بسیار سودمند آید. و همچنین در علاج ورم نارسیده بلغمی و گری چرکین و نرم کردن کبره: (خشک‌ریشه) و (سعه) بسیار خوب است و بویژه اگر با داروهای دیگر قاطی باشد تأثیرش بیشتر است. زخم و قرحه: قرحه را از گوشت خوب پر کند. بیخش داروی سوختگی از آب گرم است. زیرا می‌خشکاند و با ملائمت می‌زداید. آب‌پز برگش نیز همین تأثیر را در این زمینه دارد. اگر در استعمال کردن بیخ و برگش روغن گل همراه باشد بسیار بهتر است. افشره رنگین کمان (ایرسا) و سایر انواع سوسن را با عسل و سرکه در آوندی مسین می‌جوشانند داروی قرحه مزمن و زخمها است. برای علاج سوختگی از آب گرم سوسن کاشتنی از هر سوسنی بهتر است. مفاصل: در مداوای گسستن عصب، ترنجیدن عصب، عرق النسا بهترین دارو است. سر: آب‌پز بیخ سوسن را در دهان گردانند درد دندان تسکین یابد. و بویژه سوسن بیابانی در علاج درد دندان بسیار کاری است. آب‌پز بیخ سوسن خواب‌آور است. روغن سوسن علاج قرحه سر و سپوسه است. در گوش چکانند وزوز و صداها را می‌خواباند. روغن سوسن با روغن گل را بر پیشانی مانند سردرد برطرف شود. بینی را بدان اندایند رطوبت نرمی که بر رویه بینی نشیند از بین می‌رود. سینه: بیخ سوسن و بویژه نوع رنگین کمائی‌اش علاج نفس بلندی (نفس الانتصاب) و سرفه می‌باشد و رطوبت‌های بازمانده و پرمایه را از سینه پاک کند.

اندامان غذا: سوسن و روغنش برای معده بدند و برای طحال خوبند. اندامان راننده: روغن سوسن بازکننده و تحلیل‌برنده است. بخورند یا بمالند زهدان سفت شده را نرم کند. بیخ سوسن با روغن گل پیزند در علاج بیماریهای زهدان بی‌نظیر است. روغن زنبق هم بهترین داروی درد زهدان است و بچه را بیرون آورد. بیخ سوسن را با سرکه پیزند

یا با تخم بنگ و آرد گندم آب پز کنند ورم گرم رگهای خایه را فروشانند. مقدار يك اوقیه و نیم روغن سوسن تناول شود مسهل است و بیماریانی که ایلاوس زردابی دارند از آن سود بینند. بیخ سوسن و روغن زنبق دهانه بواسیر را هر طوری باشد باز می کنند. اگر با شراب خورند حیض را ریزش دهد. و اگر با سرکه نوشند کسانی که در جماع به سرعت آب می ریزند از آن بهره بینند. اگر بیخ سوسن را در آب بپزند و بعدا زنان آن را بر خود بندند سفتی زهدان نرم شود و دهانه زهدان باز شود و درد زهدان برطرف گردد. تبها: در علاج تب و لرز نافع است. زهرها: سوسن و افشره و تخم سوسن تناول شود پادزهر همه نیشها و بویژه پادزهر نیش کژدم است. روغن سوسن پادزهر بنگ و قارچ سمی و کشنیز است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۴۴

سعتر^{۷۷} (پونه کوهی، مرزه کوهی، مرزه):

هم قوت آویشن است و شریتش تماما مانند شربت آویشن است. گزینش: قوی ترش مرزه کوهی است. مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: پوست کن و تحلیل بر و لطافت بخش است. مفاصل: داروی درد سرین است. سر: قوتی سوزنده دارد اگر آن را بخایند لثه سست را استحکام بخشد، درد دندان را تسکین دهد. سینه: روغنش برای سینه و شش مفید است. اندامان غذا: برای معده و کبد خوب است. اندامان راننده: حیض و بول را ریزش دهد، کرمها و کرم کدو را بیرون راند.

سیسالیوس (کاشم):

دیسقوریدوس گوید: این گیاه در سرزمین (مسالوطیفیه) روید. برگش به برگ رازیانه می ماند و از برگ رازیانه سترتر است، ساقه اش از ساقه رازیانه زبرتر است. بر ساقه تاجی دارد که به تاج گل شبت شبیه و ثمرش تقریبا به درازا می زند و مزه اش یا تلخ یا تند است. بسیار زود می ریزد.

بیخش دراز و خوش بو است. نوعی کاشم دیگر هست که برگش به برگ لبلاب بزرگ شبیه و از آن کوچکتر است و مستطیل الشكل. این گیاهی است پاینده (میانه درخت و گیاه) و بزرگ، شاخه هایش تقریبا يك و جب درازا و تاج گل هایش به تاج گل شبت می مانند. تخم سیاه و متراکم دارد و از قسم اولی تندتر و خوشبوی تر است و خوشمزه. در بلندیها می روید و باید زمین مرطوب باشد. قوت و کنش این نوع برابر با کنش و تأثیر نوع اولی است. نوع سومی هم هست که آن در جزیره (فالورنیس) پیدا می شود.

۷۷ (۱) - سعتر - پونه کوهی - منتهی الارب - سعتر - آویشن - بهمینار - سعتر - سیسنبر - مرزنگوش وحشی - معین. سعتر - نوعی از آویشن که بستانی آن را مرزه گویند - تحفه - و آنچه من به یقین می دادم مرزه کوهی است. - ه - در کردی سعتر را جاتره گویند و عرق آن را به منظور درمان شکم درد می گیرند.

برگش شبیه برگ فریبون است. لیکن از برگ فریبون زیرتر و سبتر است. ساقه‌اش به سبتری خیار است و از ساقه کاشم اولی بسیار سبتر است. ساقه‌اش زرد مایل به سفید است که سفیدی چیرگی دارد. بر ساقه تاجی بزرگ است که ثمر و تخمهای موجود در آن از تخم و ثمر دو قسم نامبرده سابق پهن‌تر و بزرگتر و خوشبوی‌تر است. و قوتش با قوت اولی برابر است. این نوع اخیر در جاهای سخت و در میان پشته و تپه‌هایی که خاک سرخ و زرد مختلط دارند می‌روید. گروهی پنداشته‌اند که کاشم همان انگدان رومی است و اشتباه کرده‌اند. کاشم از انگدان کمی بلندتر و بسیار سفیدتر است. مزاج: در دوم گرم و خشک است. خاصیت: کاشم و بیخ و تخمش گدازنده، لطافت‌بخش و بادشکن است. دردهای ناپیدا را تسکین دهد. بلغم بندآمده را می‌گدازد. چهارپایان از آن خورند بهره زیاد دهند. با شراب بخورند ضد سرما است و اگر با فلفل باشد برای سرما خوب است اما پلک را زیان می‌رساند. مفاصل: برای درد پشت خوب دارویی است. سر: بهترین داروی صرع و سبک‌عقلی است. (کندهنی). سینه: کاشم و بویژه بیخ و تخمش که باهم باشند در علاج برنشیت، دشواری نفس، نفس‌بلندی (نفس‌الانتصاب)، سرفه مزمن، بسیار مفید است. اگر بیخ کاشم را با عسل درآمیزند و معجون شود و بلیسند سینه را از رطوبتهای لزج پاک می‌نماید. اندامان غذا: بادشکن است. دردهای درونی را دوا است، کاشم و بویژه

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۴۵

بیخش در هضم طعام کمک کند. و با معده سازگار است. اندامان راننده: پیچش و درد روده که ناشی از بادکردگی باشد علاجش با کاشم است. زایمان انسان و حیوانات را آسان کند. داروی عسر بول است. در مداوای درد زهدان و خفگی زهدان و دردهای درونی مفید است. اگر به مدت ده روز هر روزه افشره ساقه این گیاه و تخمش را در سیکی ریزند و سه (اونولوس) بنوشند؟ درد‌گرده برطرف شود. کاشم عموماً برای گرده خوب است. تناولش علاج چکمیزک است و حیض را ریزش دهد. و از دردهای ناپیدا مفید است. تبها: گویند برای مداوای تب بلغمی بد نیست.

سوس (مهك، شیرین‌بیان):

مزاج: بیخ مهك مزاجش معتدل است و اگر به طریقی گرایش پیدا کند رو به حرارت و رطوبت است. ورم: افشره و بیخش داروی کژدمه می‌باشند. قرحه: افشره‌اش برای زخمها بد نیست و مفید است. چشم: بیخ مهك و افشره‌اش داروی ناخنه است و افشره‌اش مؤثرتر است. سینه: قصبه‌الریه را نرم کند. ریه را می‌پالاید، به نفع شش و گلو است، صدا را صاف کند.

اندامان غذا: آبش تشنگی را فرونشاند و برای التهاب معده داروی خوبی است. اندامان راننده: علاج سوزش بولی، قرحه‌گرده و مثانه و گری مثانه است. تبها: از تبهای کهنه مفید است.

سرنج (آذگون):

تأثیر شادانه دارد و از شادانه قویتر است. مزاج: سرد و خشك است. خاصیت: از اسفیداب سردشده قبوضیتی کسب کرده است اما از اسفیداب بسیار لطیفتر است و بازدارنده خونریزیها است. قرحه: با روغن گل و موم مخلوط کنند دوی سوختگی است. اندامان راننده: در بازداشتن خونریزی بسیار مؤثر است.

سقمونیا (محموده):

دیسقوریدوس گوید: از يك بیخ گیاهی سه ساقه به درازی سه ذرع یا چهار ذرع بیرون آمدهاند که چرب و كرك دارند. برگش به برگ (عسنی؟) یا لبلاب می ماند و از آن نرمتر است و سه گوش است. گلش سفید و مدور و کاوکی و به سبد میوه چینی می ماند و بوی گران دارد. بیخش دراز و به ستبری زند است و سفیدرنگ و پرشیر. شیر این گیاه که در قسمت بالای بوته قرار دارد از بیخش بدست می آورند. یعنی بیخش را می شکافند و کاوکی مستدیر در آن بوجود آورند. شیر از بالاها به این گودی که در بیخ کندهاند می ریزد و در آنجا جمع می شود و بوسیله صدف شیر را برگیرند. بعضی از مردم پیرامون بیخ، زمین را چال می کنند و برگ گردو در چاله می گسترانند و از آن پس بیخ را می شکافند و شیر گیاه بر برگها ریزد و می گذارند تا می بندد و کمی خشك می شود و آنگاه برمی دارند. تا شیر محموده صاف و سبك و کم مایه و متخلخل اسفنج مانند باشد بهتر است. و نباید در گزینش آن فقط به سفیدرنگی آن فریب خورند چنانکه اگر شیره جمشیرك و آرد گاودانه را به آن اضافه کرده باشند از سفیدرنگی اش نمی کاهد. گزینش: بهترین محموده آن است که بی آرایش، کبودرنگ مایل به سپیدی و هم رنگ صدف صاف باشد. زود در دست خرد شود، زود در آب بگدازد. و همین که در آب حل شد آب را هم رنگ شیر سازد. و برای بکار بردنش بهتر آن است که آن را در داخل سیب بر آتش بریان کنند و با آب کرفس

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۴۶

بیامیزند تا هیچ خطری در بر نداشته باشد. محموده جرمقانی خوب نیست. و یکی دیگر از دستور آماده کردن محموده برای بکار بردن این است که محموده را در داخل سیب جای دهند و سیب را در خمیر پیچند بریان کنند و تخم شبت و تخم هویج بیابانی را به آن اضافه کنند و به روغن بادام بیالایند.

دیسقوریدوس گوید: محموده خوب بسیار زبان گز نیست. اگر زبان گز بود دلیل این است که چیزی در آن ریخته اند و غش کرده اند. بدترین نوع محموده آن است که از شام یا از فلسطین می آرند که این هر دو نوع تقلبی هستند و یتوع را به آن اضافه کرده اند و متراکمند. مزاج: در سوم گرم و خشك است و گرمی از خشکی بیشتر است. خاصیت: زداینده و گدازنده است و دشمن معده و کبد است. آرایش: بهك و برص و لکه های سیاه صورت را می زداید. زخم و قرحه: با غسل و روغن زیتون بپزند و ضماد کنند و بر زخم نهند فایده دهد. جوش: با سرکه بر گری چرکین مانند خوب می شود. مفاصل: با سرکه و سوسن ضماد شود درد مفاصل و سرین را از بین ببرد و در علاج عرق النسا نافع

است. سر: بیخ گیاه و افشره آن با سرکه و روغن گل سردرد را دوا کند. محموده را با سرکه و روغن گل مخلوط کنند و بر پیشانی کسی که سردرد همیشگی دارد بزنند خوب می شود. سینه: قلب را می آزارد. اندامان غذا: با معده و کبد هیچ سازگار نیست و بسیار زیان در بر دارد. افسردگی آرد. دل بهم خوردن و تشنگی و بی اشتها بی بدنبال دارد. اصلاحش با یک برابر تخم کرفس و انیسون است. اندامان رانده: در اسهال دادن زرداب بسیار فعال است. اما اثرش در مملکتی تا مملکتی و از هوایی بھوایی فرق دارد. حتی من خودم در کتاب یکی از اطباء نسخه آن را که شربت اسهالی بود دیدم زیاد از اندازه متوقع بود. پس باید طبیب قبل از هر چیز نیروی بیمار و قوت اندامان بیمار و هوای محیط زیست را در نظر بگیرد. آنگاه مقدار تناولی را تجویز کند. محموده زیان به روده می رساند. و شاید از خوردنش بچه بیندازند. تناول وزن یک (درخمی) از بیخ گیاه محموده مراره و بلغم را بیرون راند. بعضی گویند اگر کسی مقدار نیم درهم که نسبتاً خارج از حد معمولی است تناول نماید، در اول قبض می شود بعداً به افسردگی برخورد می کند و دلش بهم آید و عرقی سرد می کند و بعد از آن شاید به اندازه ای اسهال کند که شخص را بمیراند. اگر به قصد اسهال بی خطر استعمال کنند باید وزن شش قیراط از بیخ گیاه محموده را با کنجد یا تخمهای دیگر مخلوط کنند و بخورند. بعضی از اطباء بر این عقیده اند که مقدار تناولی آن که اسهال کامل دهد سه قاشق است. و اگر اسهال میانه باشد دو قاشق و اگر حد اقل باشد یک قاشق کافی است. لیکن آنها که این دستور را داده اند دوا را به قرار زیر درست می کرده اند:

شیر گیاه محموده: شش (قوانوس). با شش قوانوس نمک مخلوط می کردند و بخورد شخص مورد نظر می دادند که ما در این دور و زمان چنین نمی کنیم. طبیعی گفته است: اگر به اندازه کم از محموده کهنه تناول شود بول را ریزش دهد و اسهال نمی کند. و اگر با الوا- یا با لوبیا گرگی و نمک و تخمهای خوشبوی باشد بسیار کمش همین کار را می کند. اگر فتیله پشمی را با محموده بیالایند و بردارند بچه را در زهدان می کشد. زهرها: تناولش یا مالیدنش بر اندام پادزهر نیش کژدم است.

سکبینه (سکبینه):

درخت سکبینه خودش بهره ای ندارد و هرچه هست در انگم آن است. گویند نوعی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۴۷

از بارزد گاهی تغییر یابد و سکبینه گردد. لیکن دیسکوریدوس گوید: سکبینه صمغ گیاهی است به شکل خیار و در یکی از سرزمینها می روید. سکبینه خوب از بیرون سرخ و در داخل سفید و صاف است و بویش میانه ای بین صمغ انگدان و بارزد است، مزه تند دارد. و گاهی سکبینه را با یکی از صمغها مخلوط می کنند و تقلبی می شود. گزینش: تا مترآکتر و صافتر باشد و رنگ رویه اش سرخ مایل به سفیدی و رنگ درونی اش سفید مایل به سرخی باشد و زودتر در آب حل شود بهتر است. و هرآنچه از اصفهان آرند بسیار خوب است. اما نوعی که به بارزد سفید شبیه است و با

بارزد مخلوط شده است بد است. مزاج: در سوم گرم و در دوم خشک است. خاصیت: گدازنده، لطافت بخش، بادشکن، گرمی بخش و زداینده است.

آرایش: سکبینه را در خوراك ریزند رنگ را زیبا کند. مفاصل: در علاج فالج و گسستگی ماهیچه و وترهای میان ماهیچه مفید است. سکبینه را تناول یا حقه کنند مواد ماندگار در سرین را اسهال دهد و درد سرد مفاصل را دوا کند. سر: داروی صرع است و سردرد سرد و ناشی از باد را تسکین بخشد.

چشم: در چشم کشند تم از چشم براند و آماس پلك را فرو نشاند و لکه‌های داخل چشم را بزدايد و در علاج آب در چشم آمدن بهترین دارو است. سکبینه را در سرکه بسایند و بر ورم جوماننده (شعیره) ی پلك نهند از بین برود. و قرچه‌های چشم را علاج کند. سینه: سه چهارم درهم از سکبینه را با آب فیجن فشرده خورند در علاج سینه درد و پهلودرد و سرفه همیشگی، و بدتنفسی نافع است. و سینه را از خلطهای نارسیده پاک گرداند. اندامان غذا: در علاج استسقا خوب است، آب زرد را بیرون ریزد. از سکبینه و بادام تلخ یا به جای بادام تلخ، فیجن یا عسل یا نان گرم ضماذ سازند درد کبد را از بین ببرد.

اندامان راننده: بخورند یا در حقه بکار برند در علاج قولنج و درد و پیچش روده و از بین بردن سنگ گرده و مثانه مفید است. سکبینه شهوت‌انگیز است. سکبینه را با (ادرومالی - عسل داود؟) مخلوط کنند و بخورند حیض را ریزش دهد، بچه را در زهدان بکشد. شکم را ملایم و نرم خواهد کرد. خلط لزج و آب زرد را بیرون ریزد و در هر حال سکبینه برای درد زهدان مفید است. تبها: از تبهای هر روزه سودمند است. (دائره) زهرها: سکبینه را با شراب خورند. یا سکبینه را بر پوست مالند پادزهر نیش حشرات و ضد سم خوردگی است و در این زمینه از بارزد بسیار مؤثرتر است.

سقولوقندریون (زنگی دارو):

گویند گیاهی است در سنگلاخهای کم‌آفتابی روید. بعضی گویند نوعی از پیاز موش است و دیگر چیزها هم گفته‌اند. مزاج: در اول گرم و در دوم خشک است. خاصیت:

لطیف، تحلیل‌برنده، بسیار گرم نیست. اندامان غذا: برای سپرز بسیار مفید است. برگ زنگی دارو را در سرکه بپزند و مدت چهل روز با اسکنجبین بخورند درد طحال را بکلی از بین ببرد. زنگی دارو در تسکین سکسکه و علاج یرقان سودمند است. اندامان راننده: سنگ گرده و آبدان را خرد کند و بیرون ریزد.

گویند اگر زنان زنگی دارو را به خود بندند مانع بارداری می‌شود.

سعالی (پاخر):

ترکیبی از گوهر گرم و جوهر آبی است. مزاج: در گرمی و تندی معتدل است. ورم و جوش: برگ پاخر دملهای تازه سربرآورده را تحلیل برد و دملهای داخلی را می‌ترکاند. برگ شاداب پاخر

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۴۸

در رسانیدن ورمهای سرسخت و دیررس بسیار مؤثر است. قرحه: برگ سبز پاخر گری چرکین را برکند. چشم: در داروهای تقویت دید وارد است. سینه: گویند برگش و حتی تبخیر برگش بهترین مسکن سرفه و علاج بلندی نفس (نفس الانتصاب) است.

سیسارون:

چوب گیاه سیاه‌دانه است و تلخی و گیرندگی دارد. مزاج: در دوم گرم و خشک است.

خاصیت: گدازنده و اندکی قبض است. اندامان غذا: آب‌پز بیخس برای معده مفید است. اندامان راننده: آب‌پز بیخس بول را ریزش دهد.

سیون (ترتیزک آبی):

سیون همان قره‌العین است که در فصل قاف خواهد آمد. گیاهی است در آبهای راکد پیداست و نوعی بوی خوش دارد. اندامان راننده: خام و پخته‌اش در علاج سنگ و دیزانتری سودمند است.

سومقوطن:

گویند همیشه بهار است و گویند از تیره مهرگیاه است و گویند و گویند. این گیاه دو نوع دارد قسمی در سنگلاخها روید و قسمی دیگر سنگلاخی نیست. مزاج: سرد و خشک است و رطوبتی معتدل الحار دارد و لطیف و تکه‌کننده است و لزجی پیاز دشتی را دارد که گدازندگی‌اش از آن است و تا اندازه‌ای جمع‌کننده و گیرنده است لیکن سردی و خشکی در مزاجش چیرگی دارد. نه بوی دارد و نه چندان شیرین است. آب دهن را گرد آورد و اجزای گوشت را در دیک چنان بهم آرد که گویی یکپارچه شده است. مفاصل: آب‌پزش داروی گسستگی در پی و وسطهای ماهیچه و کنارهای ماهیچه است و نمناک‌ها را بهم جوش می‌دهد. سینه: زبری گلو را از بین می‌برد. خون برآوردن را بند آرد. با عسلاب باشد شش را می‌پالاید. اندامان راننده: در علاج قرحه روده، پوست‌اندازی روده (سحج) فتق آبی روده، درد کرده، سودمند است و گویند خونریزی حیض را بند آورد.

سماق:

سماق دو نوع است. سماق خراسانی، سماق شامی که از خراسانی کوچکتر است و عدس مانند و سرخ‌رنگ است. هر کاری که از افاقیا (صمغ خرنوب مصری) و گل سوری برمی‌آید از سماق هم ساخته است. اگر سماق را در آب آنقدر بجوشانند تا به پرمایگی عسل درآید در تأثیر با افشره فیلزهره برابر است. مزاج: در دوم سرد و در سوم خشک است. خاصیت: گیرنده، توانبخش، بندآورنده است و سرکه از آن لطیف‌تر است. سماق در قطع خونریزی بسیار مؤثر است و بعضی عقیده دارند که حتی اگر سماق درسته را بر جای خونریزی بندند کافی است. سماق تراوش صفرا را به اندامان درونی راه نمی‌دهد. آرایش: آب‌پز آن نوع از سماق که به سماق رنگ‌رزان مشهور است موی را سیاه گرداند. ورم:

جای ضربت خورده را ضماد سماق بگذارند از آماس و خون بند شدن (حصص) جلوگیری کند. از زیاد شدن آماس مانع است و سماق داروی کزدمه می‌باشد. قرحه: سرایت قرحه پلید را منع می‌کند. مفاصل:

آب‌پزش را بر درد استخوان مالند از آماسیدن جلوگیری کند. سر: چرك و ريم گوش را از بين ببرد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۴۹

انگم سماق را در دندان کرم‌خورده گذارند درد را تسکین دهد. اندامان غذا: دباغ معده است. معده را قوی کند، تشنگی را آرام بخشد. ترشی سماق اشتهای خوراك برانگیزد. دل بهم آمدن ناشی از صفرا را آرام بخشد. اندامان راننده: بندآورنده شکم، بندآورنده خونریزی حیض و غیره است. علاج پوست‌اندازی روده است. حقه با سماق در علاج دیزانتری، آب‌ریزی زهدان، بواسیر مفید است. سماق در طعام باشد برای از بین بردن اسهال همیشگی، قرحه روده، فساد معده خوب است.

سلق:

دیسقوریدوس گوید: دو نوع سلق هست یکی سفید و یکی سیاه و هر دو چون دارای ماده نظرونی هستند بدکیموسند. اصطیفان گوید: در اطراف بصره، در جایی که آن را دجلة العوراء - دجله يك چشم - گویند نوعی سلق بیابانی را دیدیم که شاخه‌های متعدد به درازی يك وجب از يك بیخ برآمده بودند. برگش هم‌رنگ برگ ترتیزك آبی و تخمش بر سر شاخه‌ها بطور پراکنده وجود داشت. مزاج: به عقیده بعضی در اول خشک و گرم است. و بعضی گویند سرد است و اگر راست خواهی مزاجش مرکب است. اما در تر مزاجی بیخس اختلافی نیست. خاصیت: سلق ماده بوره‌ای دارد و لطافت‌بخش و گدازنده است و در باز کردن بندآمده‌ها از سوسن قوی‌تر است. نرمی‌بخش است. سلق سیاه و بویژه اگر با عدس باشد قبض است. ماده بوره‌ای‌اش گدازنده و خاکی‌اش گیرنده است. همه انواع سلق بدکیموس و کم‌غذا است و حالش حال سایر سبزیهای خوردنی است. آرایش: افشره سلق و آب‌پز برگش ترکیبهای ناشی از سرما را دوا کند. در علاج داء الثعلب سودمند است. اگر لکه‌های سیاه صورت را اولاً بوسیله نظرون بشویند و بعداً برگ سلق بر آن گذارند سود بینند. افشره سلق زگیلها را برمی‌کند و قاتل شپش است. ورم: سلق در آب

جوشیده را بر ورم گذارند تحلیل برد و پخته گردانند. سلق را چنانکه هست بر زیاده گوشتها (توت) گذارند مفید است. ضماد سلق و سوسن را بر ورم گرم نهند نافع است. قرحه: برگ در آب جوشیده سلق داروی سوختگی است و اگر با عسل مخلوط باشد و بر پوست مالند علاج (قوبا) است. و ضمادش قرحه پلید را بکلی بهبودی بخشد. سر: آب سلق را با زهره کلنگ در بینی کنند کج‌دهنی را خوب می‌کند. و قرحه بینی را از بین می‌برد. آب نیم‌گرم سلق را در گوش چکانند درد تسکین یابد. آب سلق را سرشویه کنند؟ سپوسه را از بین ببرد. اندامان غذا: بیخ سلق که ماده بوره‌ای در آن زیاد است برای معده بسیار بد است. هر معده‌ای هرچند قوی باشد از سلق به کزکز افتد و سوزشی حس می‌کند. بدکیموس و کم‌غذاست. سلق به تنهایی و بویژه اگر با خردل و سرکه باشد در باز کردن بندآمدهای کبد و طحال از ملوخیه کاری‌تر است. بهتر آن است که سلق را همیشه با دیک‌افزار و آب‌کامه بخورند. اندامان راننده:

گویند سلق سیاه و بویژه اگر با عدس باشد بندآورنده شکم است. بی‌شک اگر سلق در آب آن‌قدر بجوشد تا از هم بپاشد قبوضیت آرد. با آبش حقه‌کنند رسوبی - درد - را بیرون ریزد. هر نوعی از سلق سبب باد و قرقر می‌شود و پیچش و درد شکم بدنبال دارد. اما اگر سلق با دیک‌افزار و آب‌کامه تناول شود از قولنج مفید است.

سذاب (فیجن):

دیسقوریدوس گوید: فیجن انواع دارد: کاشتنی، بیابانی، کوهی. فیجن کوهی از

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۵۰

فیجن کاشتنی تند و تیزمزه‌تر است و با خوراک نمی‌خورند. اما فیجنی که نزدیک درخت انجیر روید حالش بهتر است. فیجن بیابانی نزد هر ملتی نام ویژه‌ای دارد. بعضی (منعانوراعریون) و بعضی (مولی) گویند.

این فیجن بینش یکی و شاخه‌های بسیار دارد و برگش از فیجن دیگر بسیار درازتر است. بویش گران و گلش سفید و تاج گل‌هایش از تاج گل‌های فیجن دیگر کمی بزرگ‌تر و سه‌گوشند. تخمی در تخمدانها است به سرخ‌رنگی مایل است و سه‌گوشه و بسیار تلخ‌مزه است. در پاییز تخمش رسیده می‌شود و از آن استفاده دارویی می‌برند. نوعی دیگر از فیجن هست که بینش سیاه و در زمینهای مرطوب می‌روید.

گزینش: بهترین نوع فیجن کاشتنی آن است که در همسایگی درخت انجیر است. مزاج: فیجن تر در دوم گرم و خشک است. فیجن خشکیده در سوم گرم و خشک است. فیجن خشکیده بیابانی چنانکه گویند در چهارم گرم و خشک است. خاصیت: تکه‌کننده، گدازنده، بسیار بادشکن، پالاینده رگها، قرحه‌آور و گیرنده است. آرایش: با نظرون علاج بھک سفید و زگیل و زیاده‌های گوشتی (توت) است. فیجن بوی پیاز و سیر را می‌زداید. و داروی داء الثعلب است. ورم و جوش: فیجن بیابانی را بکوبند و با نمک ضماد کنند و بر اندام گذارند ورم بوجود آورد. اگر بر

خنزیر گردن و زیر بغل نهند تحلیل می برد. صمغ فیجن در این کارها مؤثرتر است. زخم و قرحه: با روغن و عسل قاطی کنند و بر قوبا مالند مفید است.

با سرکه و اسفیداب باشد علاج مورچگی و باد سرخ و قرحه کهنه است. اگر با مر مخلوط کنند و بر قرحه چسبانند فایده بینند. مفاصل: خوردن فیجن، یا ضمادش که با عسل باشد در علاج فالج و عرق النسا و درد مفاصل سودمند است. سر: بوی سیر و پیاز را می زداید، با قاوت ضماد شود داروی سردرد همیشگی است. با سرکه در بینی کنند خون دماغ بند آید. افشراهش در پوست انار گرم کنند و در گوش چکانند گوش را پاک کند و درد و صداها و وزوز را خاموش می نماید. کرم گوش را می کشد یا زنده بیرون آورد. و بر قرحه سر مالند خوب دارویی است. چشم: فیجن و بویژه افشراهش که با افشره رازیانه و عسل مخلوط کنند و به چشم کشند یا بخورند دید را تقویت کند. فیجن را با قاوت ضماد کنند و بر چشم گذارند تپش و التهاب چشم را فرو نشاند. اگر از فیجن و رازیانه و مر و عسل مرهم درست کنند و بر پیرامون چشم مالند کم سویی را از بین ببرد. سینه: آب پز فیجن تر با شبت خشک در علاج سینه درد خوب است و بقول روفس دواي دشوارنفسی است و درد شش و پهلوی و سرفه و درد دندهها را برطرف کند. اندامان غذا: فیجن را در شراب بپزند و بخورند، یا با انجیر ضماد کنند در علاج استسقای گوشتی و استسقای خیگی نافع است. اگر يك درهم تا دو درهم تخم فیجن بخورند؟ سکسکه بلغمی را تسکین دهد، گوارشی است و اشتها می آورد و معده را توان بخشد و در علاج سپرز مفید است. اندامان رانده:

آب پشت را می خشکاند و قطع می کند. آرزوی جماع را بکلی از بین می برد. هر دو نوعش قبوضیت دهند.

درد و پیچ روده را علاج است. با فیجن و روغن زیتون حقه کنند درد قولنج تسکین یابد. با عسل مخلوط کنند قرحه معده را شفا دهد. فیجن را در روغن زیتون بجوشانند و بخورند داروی کرم است. هر دو نوعش زائدهها (بیرون ریختنیها) ی تن را بوسیله ریزش بول بیرون ریزند و هر دو قبوضیت دهند.

ضماد فیجن و برگ دهمست ورم رگهای خایه را فرونشاند. اگر فیجن را خرد کنند و بسایند و با عسل بیامیزند و آلت تناسلی زن را تا پیزی بدان بیندایند. یا اینکه فرزجه شود و بردارند دردی که از اثر احتناق

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۵۱

زهدان روی دهد برطرف شود. تبها: خوردن فیجن یا تن اندایی به روغنش از تب و لرز مفید است.

زهرها: با زهرها مقاومت می کند. کسی که از مسموم شدن می ترسد یا بیم نیش جانور سام دارد؟ وزن يك درهم تخم فیجن، وزن یکدرهم برگ فیجن را با شرابی بخورد و اگر این دوا مخلوط با انجیر و گردوی کوبیده باشد بسیار نافع تر است. زیاد خوردن فیجن بیابانی سم قاتل است.

سقنقور (ریگ ماهی):

ورل نیل مصر است و در آنجا شکار می‌شود. و چنین پندارند که نسل تمساح است و در خشکی می‌زید. گزینش: مفیدترین اجزایش پیرامونهای گرده است. اندامان راننده: آرزوی جماع را بجدی برانگیزد که تا سوپ عدس و کاهو نخورند فرو ننشیند.

سیسبان^{۷۸}: معتدل. خاصیت: ملین. سینه: سینه و گلو را نرمی دهد. اندامان غذا: سیسبان و بویژه اگر با تخمش باشد تشنگی را تسکین دهد. اندامان راننده: شکم را لیونت دهد.

سرمق (سرمك، اسفناج رومی):

سرمق همان گیاه است که آن را قطف گویند و یکی از سبزیهای مشهور است. و دو نوع است. بیابانی و کاشتنی و هر دو نوعش را می‌پزند و می‌خورند. مزاج: در اول سرد و تر و بعقیده بعضی مزاج معتدل دارد.

سام ابرص:

این همان وزغ بیابانی است و بعضی خلاف این گویند. آرایش: وزغ را بکوبند و بر زخم گذارند خار و پیکانها را برمی‌کشد. و بر زگیل و میخچه نهند برمی‌کند. گویند گوشت وزغ را با روغن زیتون مخلوط کنند و بر سر کچل مانند موی برآرد. خاصیت: خون و شاش وزغ را با آب پزند و کودکی که فتق بچگانه دارد در آن نشیند فایده‌اش شگفت‌آور است. گاهی با شاش یا خون وزغ کمی مسك می‌آمیزند و در آلت تناسلی کودک نهند در منع و علاج فتق بسیار سودمند است. سر: گویند اگر سر وزغ را خرد کنند و بکوبند و بر دندان کرمخورده و دردمند گذارند درد را تسکین دهد و همچنین کبد وزغ درمان دندان‌درد است. زهرها: شکم وزغ را می‌درند و بر جای نیش کژدم نهند درد را آرام کند.

سلحفأة (لاك پشت):

لاك پشت بیابانی هست و لاک‌پشت آبی هم هست. سر: گویند خون لاک‌پشت بیابانی را بر آتش گرم کنند داروی صرع است. زهره لاک‌پشت علاج زخم دهان است و در سوراخ بینی بیمار صرع چکانند مفید است. سینه: تخم لاک‌پشت سرفه کودکان را دوا کند. زهره‌اش بر کام مانند علاج خناق است. زهرها: خون لاک‌پشت آبی مخلوط با پنیرمایه پادزهر حشرات موزی و مسموم یتوع است.

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۲۵۲

سمانی (وشم، بلدرچین):

^{۷۸} (۱) - سیسبان - حب الفقد. تخم گیاه پنج‌انگشت (معین). سیسبان درختی است (منتهی الارب). شاید صحیحش قول منتهی الارب باشد. زیرا پنج‌انگشت در باب باء ذکر شد. و اگر تخم بود نفرموده با تخمش.

محتاج به معرفی نیست. مفاصل: از خوردن گوشت بلدرچین شاید کشیدگی (تمدّد) و ترنجیدگی روی دهد. انگیزه‌اش نه این است که از خربق می‌خورد. بلکه این تأثیر از گوهری است که در او موجود است و اگر خربق می‌خورد از آن است که با خربق هم‌مزاج است.

سکر (شکر):

نی‌شکر با شکر هم‌مزاج و از شکر نرمی بخش‌تر است. مزاج: عموماً شکر در آخر اول گرم و تر است و گرمی در شکر تبرزد کمتر است. شکر کهنه در اول تر ولی گرایش به سوی خشک‌مزاجی دارد. و تا کهنه‌تر شود این تمایل به خشکی بیشتر شود. خاصیت: نرم‌کننده، زداینده و شستشودهنده است. شکر سلیمانی و بویژه قند مکرر (پانید) و گز انگبین نی‌شکر بیشتر نرمی بخش است. در زدودن و پاک نمودن شکر از عسل کمتر نیست و تا کهنه‌تر شود لطیف‌تر گردد. چشم: آنچه به انگم شبیه و از نیشکر گیرند چشم‌روشنی است. سینه: سینه را نرمش دهد و زبری را می‌زداید. اندامان غذا: برای معده خوب است. لیکن برای معده‌ای که صفرا در آن پیدا می‌شود زیان‌آور است و در این صورت شکر به صفرا تبدیل می‌شود. شکر راه‌بندها را باز کند، تشنگی‌آور است و نه به اندازه عسل و بویژه شکر کهنه تشنگی‌آورتر از تازه است. شکر کهنه خون تیره و پرمایه بوجود آورد. بلغم را از معده می‌زداید. نیشکر در استفراغ مددکار است. اندامان راننده: هر شکری و بویژه آنچه بر بالائیهای نیشکر نشیند و توگویی نمک است، اسهال‌آور است. شکر سلیمانی و شکر سرخ بیشتر از سایر نوع شکر لیونت دهند. شاید بادزا باشد و شاید بادشکن باشد. شکر و روغن بادام در علاج قولنج مفید است.

سکر العشر (گز انگبین استبرک):

گز انگبینی است که بر استبرک نشیند و به تکه‌های نمک می‌ماند. با اینکه مزه‌اش شیرین است کمی گسی و تلخی در آن حس می‌شود. گز استبرک یمن سفید است و آنچه ره‌آورد حجاز است سیاه‌رنگ باشد. خاصیت: بعلت گسی که دارد زداینده است. چشم: دید را قوی کند.

سینه: بنفع شش است. اندامان غذا: با شیر شتر داروی استسقا است. و چون از سایر شکرها کمتر شیرین است کمتر تشنگی آورد. با معده و کبد سازگار است. اندامان راننده: برای گرده و آبدان خوب است.

سمن (روغن):

روغن در رسانیدن، نرم کردن، سستی دادن، از کره قوی‌تر است. و سایر کارهای کره را انجام می‌دهد. هرچه را ما در فصل (ز) راجع به کره نوشته‌ایم (زید). می‌تواند بر این فصل اضافه کنند.

مزاج: در اول گرم و تر است. خاصیت: در تنهای سخت بی‌اثر است و در بدنهای نرم و متوسط در نرمی و سفتی رسانندگی و گدازندگی دارد. مثلاً در ورم بیخ گوش و بویژه ورمهای بیخ گوش زنان و کودکان را نرم می‌سازد. و

همچنانکه گفتیم در بدنهای سخت کارش سکه نیست. سر: ورم پشت گوش نازک اندامان را علاج است. سینه: روغن به تنهایی و بویژه اگر با عسل و شکر و بادام تلخ همراه باشد، بلغم و مواد ناسازگار سینه را بیرون آرد و سینه را نرم نگه می‌دارد. اندامان راننده: بادام که نوعی قبوضیت دارد اگر با روغن خورند که ملین است، ممکن است قبضی آرد و ممکن است ملین باشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۵۳

زهرها: خوردن روغن در دفع گزند سم خوردگی مفید است.

سنبل:

دو گونه سنبل هست. یکی سنبل الطیب است که آن را سنبل العصافیر هم گفته‌اند. دومی ناردین است که عبارت از سنبل رومی است. گونه‌هایی دیگر از سنبل را با نام‌های مختلف می‌یابیم که منتسب به این دو نوع نامبرده می‌باشند. سنبل که (اقلیطی) نام دارد از سنبل بنام سنبل هندی و سوری در هر خصوصی ناتوانتر است مگر در ادرار بول که در ریزش بول تأثیر زیاد دارد. سنبل هندی است که ستر است و آن را سنبل غلیظ گویند این گونه سنبل با سنبل که آن را سنبل سوری (منسوب به سوریه) نامیده‌اند در تأثیر بخشی تقریباً برابر است. بوته سنبل غلیظ کوچک است گل را از وسطش برمی‌کشند و بکار می‌برند.

گاهی بعضی از فروشندگان دارو گیاه دیگری را به جای سنبل می‌فروشند اما باید دانست که آن گیاه تقلبی بوی گران دارد و با بوی سنبل متفاوت است. از تیره سنبل رومی - ناردین - سنبل کوهی است که برگش به برگ کاجیره شبیه است و شاخ و برگهایش همگی زرد و صاف و بی‌خار است. نه ساقه دارد و نه گل و ثمر بیشتر از یک بیخ دارد و لااقل دو یا بیشتر از دو بیخ در زیرزمین دارد. دیسکوریدوس گوید:

سنبل دو نوع است: یکی را سنبل هندی و دیگری را سنبل سوری گویند. و این نوع اخیر را که نسبت به سوریه داده‌اند از سرزمین سوریه نیست بلکه آن را از کوهسارانی می‌چینند که هم‌مرز سوریه است و بعضی از آن را از نزدیکیهای هندوستان آورند. و آن نوع اولی که به سنبل هندی مشهور است نیز انواع دارد.

گونه‌ای را سنبل «غنغیطس» گویند و منتسب به کوهی است که رویشگاه این گونه سنبل است و آن کوه در کنار رودخانه‌ای است که آن را رود «غنطیس» نامند. این گونه از سنبل بعلت اینک که در جاهای بسیار مرطوب نشو و نما می‌کند قوتش از سایرین کمتر است، یک بیخ دارد و بلند می‌شود و گلهایش انبوه و برهم ریخته و درهم آویخته و بسیار خوشبوی می‌باشد و تا بوته بلندتر است سنبل بیشتر می‌دهد. دیگر نوع از سنبل هندی همان سنبل کوهی است که از آن یاد نمودیم. سنبل کوهی خوشبوی‌تر از غنغیطس است و سنبل کوتاه دارد بویش شبیه بوی مشک زمین است. و در هر کنشی با سنبل سوری برابر است.

نوعی دیگر از سنبل است که به (گیاه باردس سقاریطقی) مشهور شده و این نام را از جاهایی کسب کرده که اکثراً در آنها پیدا می‌شود. این سنبل از سایر سنبلها سفیدرنگ‌تر است و شاید گلی که می‌دهد از وسط ساقه آن بیرون آید. بوی این سنبل سفید به بوی گیاه بیش که سم است شباهت دارد و باید از بکار بردن آن پرهیز کنند و نباید بکار ببرند. ممکن است سنبل الطیب را آب بزنند و بفروشند. آبدیده‌اش معلوم است که به سفیدی تبدیل خواهد شد و از پژمردگی آن می‌توان دریافت که آب زده‌اند یا نه؟- و باید در وقت خریدن تأکید کرد که خاک با آن نفروشد. بعضی از فروشندگان بنوعی دیگر ثقلب در سنبل می‌کنند. شکرآب را با سرمه می‌آمیزند و بر سنبل کوبیده می‌پاشند تا ریزه‌ها برهم می‌آید و بهم می‌چسبند و سفت و گران‌وزن و یکپارچه می‌شود و آنگاه می‌فروشند. کسی که این دارو را می‌خرد دقت کند که خاک با ریشه‌هایش نباشد و اگر احیاناً خاک و گلی در آن باشد باید آن را ببینند و خاک را جدا کنند. خاکی که با سنبل مخلوط است برای دست‌شویه بسیار خوب است. گزینش: دیسقوریدوس گوید: بهترین نوع آن سنبل سوری است که رنگش به زعفرانی مایل است و پرزهای زیاد دارد و سنبلش کوچک است و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۵۴

خوشبوی و شبیه به مشک زمین و مزه‌اش زبان‌گر است. سنبل هندی از سوری کم‌اثرتر است، از سوری درازتر و سنبلش بیشتر است. سنبلها پیچیده‌اند و بوی گران دارد و در دست بمالی کلیه پیچش بسیار زود خرد می‌شود. و گردی سیاه‌رنگ و بسیار می‌پراکند. گاهی اوقات سنبل‌فروشان سنبل را در آب گرم می‌خیسانند و بعداً بوسیله سرمه آن را گران‌وزن می‌کنند و بعد از این دغلکاری می‌فروشند. باید مواظب بود و می‌توان از تغییر رنگ دادن و پژمرده شدن آن تقلبی و صحیح را از هم بازشناخت و دلائلی دیگر هم از قبیل کم‌قوتی، کم‌مزگی، کم‌بویی، درست و نادرست را از هم جدا می‌سازد. سنبل سیاه هندی بهتر از سنبل سرخ هندی است. و در قسم ناردین (سنبل رومی) تا تازه‌تر و خوشبوتر است و تا بیخ‌هایش بسیار و پرمایه و دیرشکن باشد بهتر است. اما آن قسم از ناردین که رنگ ساقه‌اش مایل به سفیدی است. و بویژه آن نوع که ساقه‌اش در وسط قرار گرفته خوب نیست و تا گران‌بوی‌تر باشد کم‌ارزش‌تر است.

مزاج: در اول گرم و در دوم خشک است. خاصیت: بازکننده و تحلیل‌برنده است. سنبل هندی بسیار گیرنده است و حرارت کم دارد- چون سنبل را بچشی نخست بی‌مزه است و بعداً گرمی و تندی از آن حس می‌شود- گرد سنبل را بر تن پاشند منع عرق بسیار کند. خاکی که با سنبل است برای شستشو بسیار خوب است. ورم و جوش: آماسها را تحلیل می‌برد. قرحه: رطوبت قرحه را می‌خشکاند. سر:

رطوبتهای ناشی از سرما را منع کند و مغز را توان بخشد. چشم: هر نوع سنبلی اگر با داروی در چشم کشیدن قاطی شود یا گرد آن را با سرمه کش بر پلک مالند؟ مژه ریخته را بازروپاند. و به عقیده من در این کنش سنبل الطیب از سایر انواع سنبل مؤثرتر است. سینه: همه انواع سنبل تپش (خفقان) را آرام بخشد، سینه و شش را می‌پالاید. رسیدن مواد

ناجور را به معده منع می‌کند. اندامان غذا: راه‌بندان کبد و معده را باز کند، معده را توان بخشد، همه انواع سنبل در علاج یرقان مفید است و مانع رسیدن مواد بد به معده است، سوزش معده را تسکین دهد. هر سنبلی را که با شراب بخورند در علاج سپرز نافع است.

و اگر با آب سرد خورند دل بهم خوردن را تسکین دهد. اندامان راننده: هر سنبلی ادرار دهد. اما سنبل (اقلیطی) که کم‌مایه‌تر است و کمتر قبوضیت دارد در ریزش بول قوی‌تر است. در آب‌پز هر سنبلی بنشینند در علاج آماس زهدان نافع است، درد‌گرده را تسکین دهد و مواد بد را به روده راه نمی‌دهد. در بند آوردن خونریزی زیاده از حد که برای زهدان روی دهد خاصیت ویژه‌ای دارد.

سلیخه (دارچین ختایی):

چندین نوع دارچین ختایی هست: نوعی سرخرنگ، خوشبوی، خوشمزه است. نوع دوم مزه‌اش مزه فیجن است. نوع سوم سیاه‌مایل به بنفشی است و بوی گل سوری می‌دهد.

نوع چهارم سیاه‌رنگ، بدبوی، پوستی نازک و ترکیده دارد. نوع پنجم رنگش مایل به سفیدی، بوی گندنا می‌دهد. نوع ششم لوله‌های باریک و توخالی دارد. گویند چیزی هست که به دارچین ختایی شبیه است و تبدیل به دارچین می‌شود. و من از شخصی که جای اعتماد بود شنیدم که دارچین ختایی پوست درختی است که به درخت دارچین می‌ماند و آن را از مملکت چین می‌آورند. دارچین ختایی در اثر بخشیدن کار دارچین کند و لیکن ناتوانتر از دارچین است، اما اگر نوع خوب باشد با دارچین برابر است. دیسکوریدوس گوید: دارچین ختایی انواع بسیار دارد. در سرزمین عرب در جاهایی که گیاهان دیک‌افزاری روید پیدا

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۵۵

می‌شود. پوست ساقه دارچین ختایی سبب است. برگش به برگ گونه‌ای از سوسن می‌ماند. و سایر انواعش بی‌ارزشند. گزینش: بهترین نوعش آن است که رنگش سرخ روشن، صاف و هموار، چوبش مستطیل، لوله‌اش سبب، سوراخ میان لوله‌اش تنگ، زودشکن، پرمایه، خوشبوی، زبان‌گر باشد، زبان را جمع کند. نوع سیاه بد است و ممکن است الیاف آن را بکار برد لیکن از چوبش بهره‌ای بدست نمی‌آید.

مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: بادهای متراکم را می‌پراکند، اندکی قبوضیت دارد، زیاد تند است، بسیار لطیف است، و تندی را تکه‌تکه کند- از قبوضیتی که دارد کمک مواد گیرنده و از تحلیلی که در او است کمک مواد اسهالی است. و چون گدازنده و گیرندگی و لطافت دارد اندامان را تقویت می‌نماید. ورم: ورمهای سرد و گرم درونی را می‌گدازد. قرحه: با غسل بر قرحه نرم مالند مفید است.

چشم: از آنجا که دارای نیروی گیرنده و تحلیل برنده است در داروهای چشم وارد است. سینه: با سینه سازگار است. اندامان غذا: شربت دارچین ختایی یا شرابی که با دارچین ختایی آمیخته شده برای کبد و معده خوب است. اندامان راننده: بول و حیض را ریزش دهد و بویژه اگر سبب بند آمدن خلط غلیظ باشد تأثیرش زیاد است. درد کرده و آبدان را تسکین دهد. در آب پز نشینند در علاج فراخ شدن زهدان و لغزیدن زهدان نافع است. دود دارچین ختایی و تناول آب پز دارچین ختایی نیز در علاج بیماریهای زهدان که ذکر شد سودمند است. دارچین ختایی را در شراب ریزند و شراب را بخورند در علاج عسر البول بسیار خوب است. بعضی چنین پنداشته‌اند که دارچین ختایی سبب برانداختن بچه می‌شود. زهرها: برای دفع گزند از نیش مار می‌خورند. جانشین: برای مخلوط کردن با داروها باید به جای دارچین ختایی دو برابر دارچین استعمال کنند.

سویق (قاوت):

در بحث گندم و جو صحبت از قاوت شده است. قاوت با سینه سازگار است.

سمسم (کنجد):

از هر تخمی چرب‌تر است و همین است که زود تغییر یابد و فاسد شود. بعضی گویند روغن کنجد تنها برای بیمارانی سودایی نافع است که گرمی و تری افزایش دهد. ارسیمون که نوعی از کنجد است بدمزه است. گزینش: جرمش از روغنش قوی‌تر است. خاصیت: گرمی‌اش معتدل، چسبنده، نرم‌کننده، سستی‌بخش، در روغنش غلظتی هست. کنجد در روغن جوشیده کم‌زیان‌تر از کنجد عادی است. آرایش: خوردن کنجد و روغن کنجد، مالیدن روغن کنجد بر پوست: در علاج لکه سبز ناشی از ضربت، لکه خون منجمد، زبری و ترکهای سودایی، سودمند است. کنجد و بویژه پوست کنده‌اش فربهی دهد. روغن کنجد و بویژه افشره ساقه و برگش موی را دراز کند و سوزنی (ابریه) را از بین ببرد. آس را در روغن کنجد بجوشانند موی را از ریزش نگاه دارد و بن موی را تقویت کند و سخت گرداند. ورم: ورم گرم را نرم کند. زخم و قرحه: علاج سوختگی است. روغن کنجد را با آب الوا و آب مویز خورند خارش بلغمی و خونی از بین می‌رود. مفاصل: ضماد کنجد ستبری عصب را سرحال آورد. سر: روغن کنجد مخلوط با عطر گل سردرد بسیار گرم (احتراقی) و سوزان را تسکین دهد. افشره بوته کنجد داروی (ابریه) سوزنی است. چشم: ضماد کنجد التهاب و آماس چشم را فرو نشاند. سینه: در علاج

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۵۶

تنگ‌نفسی و برنشیت مفید است. اندامان غذا: دل‌بهم‌آور است. برای معده بد است، زود سیر گرداند و اشتهای خوراک از بین ببرد. دیرهضم است و اندامان درونی را سستی دهد. تشنگی آورد. غذایی بسیار چرب می‌دهد. کنجد پوست‌کنده دیر سرازیر می‌شود، اگر با پوست باشد زودتر از پوست‌کنده به معده می‌رسد. عموماً کنجد برای معده خوب نیست اما اگر در روغن بجوشد کمتر ضرر دارد. و اگر با عسل خورند هیچ ضرر ندارد. اندامان راننده: برای

قولون مفید است. کنگد خیس شده در آب در ریزش دادن حیض بسیار قوی است و تا درجه‌ای است که سبب انداختن بچه می‌شود. اگر کنگد را در آب خیس‌اند و با تخم خشخاش و تخم کتان که هر سه در وزن برابر باشند بخورند آب پشت را فروزی دهد و شهوت‌انگیز است. زهرها: پادزهر مار شاخدار است.

سمک (ماهی):

گزینش: در اختیار ماهی باید دقت کرد که بسیار بزرگ و کلفت و سخت گوشت نباشد.

خلمی نباشد- بو نگرفته باشد. بسیار خشک و بسیار چرب خوب نیستند. ماهی سفت گوشت، پیه‌دار و بو گرفته بد است. بهترین گوشت ماهی آن است که می‌توان با دست آن را از هم جدا نمود. از ماهیهای سفت گوشت باید کوچکتان را برگزید و از ماهیهای سست گوشت بزرگ‌جثه خوب است اما بسیار بزرگ نباشد. خوردن گوشت ماهی سفت گوشت نمک سوده‌اش بهتر از تازه شکار شده است. بهترین نوع ماهیها به ترتیب: شبوط، (بئی)، مارماهی، (کنعد)^{۷۹}، (فرسیوک؟) است و گوشت (ساج دریایی؟) هم بد نیست. گوشت (رجز)^{۸۰} و سبله‌ماهی که غلیظند خوب نیستند. خوی و بدی ماهیها نسبت به محیط زیست است. بهترین جای برای ماهی خوب آبگیرهای سنگی و در درجه دوم آبجایی است که بر ریگزار جاری هستند. آبگیرهایی شیرین و روشناب و دور از آلاینش پلیدیها خوب است. آبگیرهای سیاه گل، مرداب، آبهای بیابانی، دریاچه‌هایی که چشمه در آن نجوشد و به رودخانه‌ای نپیوندد ماهی خوب پرورش نمی‌دهند. ماهی دریا خوب و لطیف است و در میان آنها بهترین آن است که همیشه در دریا است و جایی که به شنا می‌پردازد و جایی که بدان پناه می‌برد باز و سرگشاده باشد و در وقت پر زدن جسمش با باد تماس پیدا کند. هرآنچه از ماهیها در آبجیها و آبهای سریع‌الجریان زندگی می‌کنند؟ ناگزیر از ماهیهای دیگر که در آبهای آرام می‌زنند ورزشکارترند و گوشتشان مفیدتر است. ماهیهای دریایی عموماً خوب و گوشت لطیف دارند و در میان آنها هرآنچه پناهگاهش کنار آبجای سنگی یا رملی است و گردشگاهش آبجیهای پرحرکت است بهتر است. ماهیهای که از دریا به سوی رودخانه‌ها راهی می‌باشند چون بر ضد مجرای آب در حرکتند و بسیار پر می‌زنند، ورزشکارتر از دیگران و مفیدتر از سایرین می‌باشند.

گزینش ماهی نسبت به خوراکی که از آن تغذیه می‌کند: ماهیهای که ریشه گیاهان خوب و گیاهان پسندیده می‌خورند بهتر از ماهیهای هستند که از ریشه گیاهان بد یا از آت‌و‌آشغال و پلیدیها که مردم در

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۵۷

^{۷۹} (۱) - کنعد: بر وزن جعفر- نوعی ماهی دریا، (منتهی الارب).

^{۸۰} (۲) - رجز: صدفیها که دریا بیرون اندازد (المنجد).

آب می‌ریزند تغذیه می‌نمایند. چیزهایی که مردم در آنها می‌ریزند حتی اگر مواد خوب باشد باز برای پرورش ماهی خوب مناسب نیست. طرز خوردن ماهی: بهترین خوراك ماهی آن است که اسفیدوا باشد.

و در درجه دوم که برطبق بریان کنند. ماهی در روغن سرخ شده با ادویه‌جات برای کسانی که معده نیرومند دارند خوب است. اما برشته‌اش غذایی‌تر و دیرتر به معده می‌رسد. ماهی پخته برعکس ماهی برشته و سرخ کرده زودتر سرازیر می‌شود. بهترین طریقه پختن ماهی آن است که اول آب را بجوشانند و ماهی را در آب جوشیده اندازند. از ماهیهای نمک‌سود هرآنچه تازه‌تر است بهتر است و در درجه دوم هرآنچه مدت نمک‌سودنش نزدیک‌تر باشد بهتر است. ماهی شور در سرکه پرورده و دیک‌افزار زده از دیگر شورماهیها بهتر است. آب‌پز ماهی شور و بویژه آب‌پز ماهی (جرّی) نمک‌سود بسیار تنقیه‌کننده است و در حقه‌های خشکاننده بکار می‌برند. مزاج: همه انواع ماهی سرد و ترند. و کوسه‌ماهی و جری و مارماهی سرد و ترترند و بعضی از ماهیها نسبت به غیر خود کمتر سردند. ماهی شور گرم و خشک است و تا کهنه‌تر شود گرمی و خشکی زیادتر می‌شود. آب‌پز ماهی شور هم مزاج و هم کنش آب‌کامه است.

خاصیت: ماهی تازه بلغم آبکی بوجود آورد. اعصاب را سستی دهد. تنها با معده‌ای سازگار است که بسیار گرم باشد و خونی که از او تولید می‌شود رقیق است. پوست نوعی ماهی که در آهای اطراف بیت‌المقدس پیداست و آن را (سیفیانوس) گویند، اگر بسوزانند و خاکسترش را در چشم چهارپایان ریزند سفیدی چشم را از بین می‌برد. هر نوع از ماهی نمک‌سود و بویژه که ماهی جری باشد؟ پیکان و خارها را برمی‌کشد. زخم و قرحه: سر ماهیهای خشکیده در آفتاب (قدید) بسوزانند. سوخته‌اش گوشت زیاده قرحه را برکنند، سرایت قرحه را منع کند. زگیلها و توت را از بین ببرد. آب‌پز ماهی شور قرحه‌های گندیده را شست‌وشو دهد و در علاج آنها مفید است. ماهیابه و سایر ماهی‌های کوچک در علاج قرحه متعفن سودمندند. مفاصل: با آب‌پز ماهی شور چندین بار حقه کنند در علاج درد سرین بسیار مفید است. آب‌پز ماهی تازه اعصاب را سست کند. سر: ماهیهای ریزی که شامیان آن را (حیر)^{۸۱} گویند اگر از آنها آب‌کامه تهیه شود و بدان مضمضه کنند زخمهای پلید دهان شفا یابد. لرزماهی (رعاد) زنده را نزدیک سر دردمند کنند؟ سر را کرخ کند و احساس درد از بین می‌رود. چشم: پوست سیفیانوس را بر پلک گر شده مانند مفید است. پوست سیفیانوس را می‌سوزانند و یکی از داروهای چشم بشمار می‌آید. چنانکه اگر با نمک مخلوط باشد و در چشم کشند ناخن را می‌زداید. خوردن ماهی سرخ کرده سبب تم چشم می‌شود.

سینه: جرّی تازه و نمک‌سود در تنقیه قصبه‌الریه و صاف نمودن صدا مفید است. سر ماهیهای خشک‌شده نمک‌سود، داروی آماس زبان کوچک است. ماده سریشمی ماهی را در سوپ ریزند و بخورند مانع خون برآوردن است. اندامان راننده: چینه‌دان (تخمدان)^{۸۲} ماهی سیفیانوس ملین است لیکن به زحمت هضم می‌شود. خوردن گوشت جری تازه و

^{۸۱} (۱) - صیدا: نوعی ماهی که به چلپاسه شبیه و در آهای صیدا شکار می‌شود (تخفه).

^{۸۲} (۲) - حوصله نوشته شده. حوصله چینه‌دان است. شاید مقصودش تخمدان ماهی باشد.

آب‌پز هر نوع از ماهی ملین است. سر ماهیهای ریز نمک‌سود در آفتاب خشکیده در علاج ترکهای اطراف پیزی بسیار سودمند است. گوشت ماهی و بویژه

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۵۸

گوشت کوسه و (سگ‌ماهی) و مارماهی و (قوس‌ماهی) و (جرّی) اگر تازه باشد و به گرمی بخورند غریزه جنسی را زیاد کند. کسی که تازه به قرحه روده گرفتار آمده در آب‌پز نمکین ملخ دریایی نمک‌سود نشیند بسیار سود بیند. زهرها: سوخته سر ماهی در آفتاب خشکیده نمک‌سود، برگزیده سگ‌هار و جای نیش کژدم گذارند مفید است. و بوجه عموم هر نوع از ماهی و سوپ هر نوع از ماهی در دفع گزند خوردن سم و نیش گزندگان مفید است. اگر سگ‌هارگزیده یا نیش مار شاخدار خورده‌ای آبگوشت آن ماهی را که (اوهوطادس الینه؟) می‌نامند بخورد و هم از این آبگوشت چندین دفعه بر زخم پاشند سود بیند. گوشت همین الینه نامبرده را نمک بسایند و بر نیش‌زده مار و گزیده سگ‌هار و سایر حشرات موذی گذارند پادزهر خوبی است. همچنین ضماد گوشت (قونیون؟) گزند‌گزش سگ‌هار را از بین می‌برد.

سقندولیون؟:

ورم و جوش: با فیجن بر مورچگی گذارند مفید است. زخم و قرحه: با فیجن بر ناصور گذارند سودمند است. سر: بیمار خواب‌آلودگی از دود آن سود بیند. با روغن زیتون مخلوط کنند و بر سر مالند بیماران (قرانیطس) و (لیثارغس) را شفا دهد. افشراه‌اش را در گوش چکانند درد گوش تسکین یابد، در علاج سردرد بسیار مؤثر است. سینه: در علاج دشواری نفس و برنشیت مفید است. اندامان غذا: بیخ این گیاه در مداوای درد کبد و بیماری یرقان سودمند است. اندامان راننده: بلغم را بیرون آورد.

در علاج خفگیهای زهدان نافع است.

سفرجل (به):

اگر به را با خاکستر برگ و شاخه‌های درخت به بشویند و نگه دارند در حالت شادابی خواهد ماند زیرا گیرندگی که دارد درست و بی‌آلایش است و حکم توتیا دارد. اما مربای سیب چنین نیست. از آنجا که دارای رطوبتی سرد و آبکی است می‌ترشد. گزینش: به برشته نفعش بیشتر است و دستور برشتنش به قرار زیر است: به را با کارد سوراخ می‌کنند تا دانه‌ها را درمی‌آرند و آنگاه گودی را از عسل پر می‌کنند و به را در گل می‌گذارند- به گل می‌اندایند- و در خاکستر گرم می‌نهند تا برشته می‌شود (می‌کفد). مزاج: در آخر اول سرد و در اول دوم خشک است. خاصیت: به و گل به و روغن به قبضند. به شیرین کمتر قبض است، به دانه قبض نیست و ملین است. به دانه از جریان مواد زائد به درون جلوگیری می‌نماید- به عموماً توانبخش است. آرایش: بازدارنده عرق است. روغن به داروی ترکهای ناشی از

سرما است. ورم و جوش: روغن به بهترین داروی مورچگی است. قرحه: روغن به در علاج قرحه پلید مفید است. مفاصل: زیاد خوردن به درد اعصاب بدنبال دارد. چشم: کفیده‌اش (برشته) را بر آماس گرم چشم گذارند سودمند است. سینه: افشره به در علاج نفس‌بلندی (انتصاب النفس) برنشیت، خون برآوردن مفید است. به‌دانه زبری گلو را برطرف می‌کند، قصبه‌الریه را نرمش دهد. لعاب به نیز خشکی قصبه‌الریه را ترگرداند. اندامان غذا: از استفراغ جلوگیری کند، خمار را می‌زداید. تشنگی را تسکین دهد. اگر کسی معده‌اش برای پذیرش زائده (فضول) ها آمادگی دارد از خوردن به که معده را (۱) - سلك. در کتاب آمده ممکن است شگ ماهی باشد که به ماهی کولی مشهور است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۵۹

قوی گرداند فایده بیند. کمپوت به، به در آب پخته را بعد از میگساری بخورند از خمارمستی جلوگیری می‌کند. کسانی که بکلی اشتها را از دست داده‌اند شراب به بخورند بسیار مفید است. به کال تقویت معده کند و مانع استفراغ بلغمی است. اندامان راننده: بول را ریزش دهد. گویند این خاصیتش روی آورد است. شکم بند آرد و قبوضیتش بی‌منفعت نیست. به را با عسل بپزند بیشتر بول را ریزش دهد اما ممکن است به جای قبوضیت اسهال نماید. گاهی به سبب قولنج و درد و پیچش روده شود. به در علاج دیزانتری خوب است، خونریزی حیض را بند آرد. افشره به یا روغن به را در ذکر چکانند سوزش مجرای بول را شفا بخشد. روغن به بنفع کرده و آبدان است. اگر بر غذا به بخورند اسهال دهد و اگر زیاد بخورند خوراك را قبل از هضم شدن بیرون ریزد. با آب‌پز به حقه کنند برآمدگی‌های پیزی و زهدان برطرف شود.

سفند (اسفند):

مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: تند و تیز است. زهرها: پادزهر هر سمی است.

سمرنیون: که کرفس بیابانی باشد و ذکر کردیم.

سفیدوس:

دیسقوریدوس گوید: سفیدوس سیماهنگ است که آن را قثاء الحمار گویند. پس بخت آن است که در فصل قاف ذکر شود. که آن را تماما شرح می‌دهیم.

سلوئون:

دیسقوریدوس گوید: بعضی پنداشته‌اند که سلوئون همان گیاه است که مردم شام آن را (عنکبوت) گویند. برگش شبیه برگ مازریون سفید است. سبز این گیاه را در آب می‌جوشانند و با روغن و نمک می‌خورند. اندامان غذا: این گیاه شیر دارد و گاهی از بیخ این گیاه آب می‌گیرند- اگر به وزن يك مثقال از شیر یا از آن ماده تراوشی بیخش با عسل بخورند بارهای زیاده از حد در يك روز قی می‌کنند.

یکی از سبزیهای بیابانی است^{۸۳}. مزه‌اش کمی تند و تلخ است. کال و پخته‌اش را می‌خورند. اندامان غذا: برفع معده است، آب‌پزش را بخورند برای علاج درد آبدان و گرده و کبد خوب است. اندامان راننده:

مسهل است.

سریش:

دیسقوریدوس گوید: بعضی از مردم از این گیاه را سریش نامیده‌اند چون چسب مشهور را از آن می‌گیرند. برگ سریش به برگ گندنای شامی می‌ماند. ساقه صاف دارد. گلش را (انباریقون) گویند. بیخهای زیرزمینی مستدیر به شکل بلوط بزرگ دارد و قوتش بسیار گرم است. مزاج: در اول گرم است. خاصیت: گرمی دهد. ورم و جوش: با قاوت مخلوط شود ورم نوحاسته گرم را فرونشاند.

قرحه: ضماد سریش در علاج قرحه بدخیم و پلید، زخم و دملهای چرکین، سوختگی از آتش سودمند

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۶۰

است. آرایش: اگر بیمار داء الثعلب گرفته، جای موهای ریخته را با پارچه پشمین ماساژ دهد و ضماد خاکستر سریش بر آن گذارد موی را باز رویاند. اگر لکه سفید بھك را در آفتاب با پارچه‌ای ماساژ دهند و بیخ سریش را با سرکه بر آن مالند لکه از بین می‌رود. سر: سریش را به تنهایی یا سریش مخلوط با کندر و عسل و شراب و مر بپزند و نیمه گرم در گوشی بچکانند که برعکس طرف دندان دردناك است درد دندان تسکین یابد. آب بیخ سریش را با شراب کهنه و شیرین و با مر بپزند داروی درد گوش است.

چشم: همین دارویی که برای درد گوش ذکر شد بر چشم مالند از همه بیماریهای چشم مفید است.

سینه: دو مثقال سریش را با شراب سیاه پرمایه انگوری بخورند در علاج درد جنین، سرفه، سستی ماهیچه نافع است. بیخ سریش را با درد شراب بپزند و بر آماس پستان نهند بسیار خوب است. اندامان راننده: يك مثقال سریش را با شراب سیاه غلیظ انگوری بخورند بول و حیض را ریزش دهد. زهرها:

^{۸۳} (۱) - نام این گیاه در نسخه خطی و در نتیجه در چاپ متن افتاده است.

وزن سه مثقال سریش را تناول نمایند پادزهر حشرات موذی است. برگ سریش را بر جای نیش حشرات نهند مفید است. اگر ثمر و گل سریش را با شرابی بخورند بهترین علاج نیش کژدم است.

در اینجا حرف سین پایان یافت و داروهای این فصل پنجاه و دو عدد بودند.

فصل شانزدهم حرف (ع)

عرعر:

سرو کوهی است و کوچک و بزرگ دارد. مزاج: گرایش به گرمی و خشکی دارد و ثمرش در اول گرم و در دوم خشک است. خاصیت: گرمی بخش، لطیف، بادشکن است. در ثمرش قبوضیتی است که در سایر اجزاء درخت نیست. مفاصل: در علاج گسستگی ماهیچه سودمند است. سینه: داروی درد سینه و سرفه است. اندامان غذا: تنقیه کند، راه‌بند آنها را باز می‌نماید. خوردن آن نفخ معده را علاج است و با معده سازگار است. اندامان راننده: بول و حیض را ریزش دهد. علاج خفگی و درد زهدان است. زهرها: گزند حشرات موذی را دفع می‌نماید. دود چوب و ثمر و برگش حشرات و مگس را می‌گریزاند.

عصی الراعی (هفت‌بند):

این همان ببطباط است که نر و ماده دارد و نر از ماده نیرومندتر است.

خاصیت: قبوضیت دارد اما قسمت آبی در آن زیاد است. و چون سیلان مواد را منع می‌نماید، پندارند که خشکاننده است. از خونریزی جلوگیری می‌کند. ورم و جوش: ضماد آن در علاج التهابات زیر پوست و باد سرخ و مورچگی و آماس قرحه بسیار نافع است. قرحه: در خوب کردن زخمهای تازه بسیار مؤثر است. سر: افشرداش کرم گوش را می‌کشد و چرک و ریم گوش را می‌خشکاند. سینه: آبش از خون برآوردن نافع است. اندامان غذا: ضمادش التهاب معده را از بین می‌برد و معده را بحالت اعتدال

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۶۱

بازآرد. اندامان راننده: خونریزی زهدان را بند آرد. و قرحه روده را شفا دهد. به عقیده دیسکوریدوس بول را ریزش دهد و محصور البول را علاج است.

عیشران (شجره مریم):

خاصیت: تحلیل‌برنده. سر: مغز را از بیماریهای سرما برهاند و زکام ناشی از سرما را شفا دهد. چشم: آبش را در دیده چکانند دید را قوی کند.

علک (خایدنی):

در جای خود راجع به سقز انباط و صمغ صنوبر و غیره سخن گفته‌ایم. مزاج: سقز انباط در درجه اول و بعد از آن سقز سرو و در درجه سوم صمغ صنوبر گرم مزاجند. خاصیت: بجز صمغ صنوبر همه تحلیل برنده‌اند. سقز سرو از سقز انباط تحلیل برنده‌تر است و سقز انباط از سقز سرو گرمتر است.

عرطینا (آذریو):

بیخش را بکار می‌برند. گویند بخور مریم است و ما راجع به آن صحبت کردیم.

دیسقوریدوس گوید: این گیاه کاسبرگش (اقماع) به کاسبرگ نخود شبیه است، برگش به برگ کلم می‌ماند، بیخش مانند شلغم و سیاه‌رنگ است. این گفته دیسقوریدوس با عرطینای زمان ما ابدا جور در نمی‌آید. آنچه ما می‌شناسیم خارجی متراکم و کوتاه است و بیخی سفیدرنگ دارد و پشم چرکین را بدان می‌شویند. دیسقوریدوس گوید: در کشتزارهای گندم روید و خاصیت‌هایی را که او برشمرده با گیاه ما مطابق است. پس حتما مترجم اشتباه کرده است. خاصیت: تکه کننده و گدازنده است. مفاصل:

داروی درد سرین است. سر: تشنگی آور است. راه‌بند آنها و بویژه بندآمدنیهای پالایشگاه را بخوبی بازمی‌نماید. سینه: سکسکه را تسکین دهد. اندامان راننده: بچه را می‌اندازد. زهرها: خوردن و پاشیدن آب‌پزش پادزهر نیش است. جانشین: برای بچه انداختن و برای دفع سم بوزن آن زراوند دراز و دانه ترنج و پونه استعمال شود.

عصفر (کاجیره):

دیسقوریدوس گوید: این گیاه برگش دراز و خم‌شده و زیر و خاردار است. ساقه‌اش تقریباً به بلندی دو ذرع و بی‌خار است و بر سر ساقها تاجهایی شبیه دانه زیتونهای بزرگ است. گلش زعفرانی و سفید و قسمتی به سرخ‌رنگی مایل است و در خوراک مصرف می‌شود. مزاج: در اول گرم و در دوم خشک است. خاصیت: رساننده است و قبوضیتی معتدل دارد. آرایش: لکه‌های سیاه و بھک را می‌زداید. قرحه: با سرکه بر (قوبا) مالند نافع است. سر: کاجیره بیابانی را با غسل مخلوط کنند و دهان بچه را بدان بیندایند زخم دهان را شفا دهد.

عنصل:

پیاز موش است، برگش به برگ سوسن می‌ماند. رنگ گلش مایل به سیاهی است. مزاج: در دوم گرم و خشک است. خاصیت: تکه کننده است و لزجی دارد. آرایش: سوخته آن را با غسل معجون کنند و بر سر مالند علاج داء الثعلب و داء الحیه است. سینه: گلو را زیر گرداند، در علاج برنشیت و خرخر

سینه و سرفه همیشگی خوب است.

عاققرحا (آکرا):

اکثرا بیخس را به منظور دارویی بکار می‌برند. دیسکوریدوس گوید: ساقش شبیه ساق خامالاون و تاجش به تاج شبت می‌ماند و تو گوپی از مو است، رگش به ستبری انگشت است و اگر زبان بزنند بسیار زبان‌گز و باسوزش است. گزینش: بهترش رگی است که به ستبری انگشت و بسیار زبان‌سوز باشد. مزاج: کسانی که جای باور نیستند می‌گویند سرد و لطیف است. در صورتی که در سوم گرم و خشک است. خاصیت: بخایند بلغم را جذب می‌کند. اگر با روغن زیتون مخلوط باشد و بدن را بدان بیندایند از گرمی که در او است عرق بدن را ریزش دهد. آرایش: چنانکه گفتیم با روغن زیتون بر بدن مانند عرق‌ریز است. مفاصل: تن بدن یا به آب‌یز آن یا به روغنش بیندایند، در علاج سست عصبی همیشگی، کرخی عصب مفید است. و کزاز را بازدارد. سر: بندآمدنیهای پالایشگاه و بینی را بخوبی باز می‌کند، آب‌پزش داروی درد دندان و بویژه علاج درد سرد دندان است. بیخس را در سرکه جوشانند و در دهن گردانند دندان لق را استوار کند. تبها: قبل از آمدن تب‌لرز بیخ آن را که با روغن زیتون مخلوط کرده‌اند بر بدن مانند لرزه تب را منع می‌کند. و گروهی پندارند که ضد هر لرزشی است.

عنب الثعلب (تاجریزی):

دیسکوریدوس گوید: نوعهای زیاد دارد. که از این قرار است:

أ- کاشتنی که بسیار بزرگ نمی‌شود و شاخه‌های بسیار دارد و رنگ برگش به سیاهی مایل است و از برگ ریحان کوهی بزرگتر و پهنتر است. ثمرش کروی است و اول سبز و بعدا سیاه و چون رسید سرخ می‌شود و خوردنی است و هیچ زیانی در بر ندارد.

ب- نوع دوم را (تعفین) گویند. برگش با اینکه شبیه برگ نوع اول است لیکن پهنتر است.

شاخه‌های درازش رو به زمین خم می‌شوند. ثمرش در مستدیر الشکلی شبیه مثانه است و در بالائیها پیدااست. ثمرش سرخ‌رنگ و صاف و به دانه انگور می‌ماند. این گیاه را در ساختن تاج گلها بکار می‌برند و اثر داروئیش با نوع اولی یکی است و ثمر این نوع خوردنی نیست. افشره نوع اولی و دومی را می‌گیرند و در سایه خشک می‌کنند و در انبار نگه می‌دارند.

ج- نوع سوم. خواب‌آور است. این نوع شاخه‌های بسیار و پر و درهم پیچیده و پرجوانه است. در کوبیدن سرسخت و پرپرگ و برگها چرب و شبیه به برگ درخت سیبی هستند که از درخت به پیوند گرفته باشد. تنه درخت

نسبتا بزرگ و پوست تنه سرخ‌رنگ است و اکثرا در سنگلاخها نمو می‌کند. گلش بزرگ و سرخ و تخمدانها غلافهایی زعفرانی رنگند.

د- نوع چهارمی را (مجن) ^{۸۴} گویند که همین نوع در طبرستان کوبریل نامیده شده و در زبان یونانی نامهای بسیار دارد. برگ این نوع از تاجریزی به برگ ترتیزك آبی شبیه و از آن بزرگتر است. شاخه‌هایی بزرگ و به تعداد ده یا دوازده بر تنه آن است که درازای هر يك از شاخه‌ها تقریبا يك ذرع است. بر سر هر

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۶۳

شاخه تاجهایی است که مانند زیتون است و کرکی دارند که به کرک ثمر چنار می‌مانند. ثمرها بزرگتر و پختار از زیتون هستند. گلش سیاه است و سرانجام به آویزه‌هایی خوشه‌مانند تبدیل می‌شوند که در هر يك از این آویزه‌ها ده تا دوازده دانه موجود است. دانه‌ها مدور و سست و سبک و سیاه و به نرمی انگور و به تخم لبلاب شبیه‌اند. تنه‌اش خوشبوی و ستر است و کاوکی بطول تقریبا يك ذرع دارد. این نوع اکثرا در کوهساران و در اماکنی که باد گرم می‌وزد نمو می‌کند و در میان چنارستانها هم پیدا می‌شود.

ه- نوع پنجمی را بعضی از مردم (وریطموس) گویند. این نوع در مراحل اولی نمو کردن به زیتون می‌ماند. شاخه‌هایش بسیار زبر و کمتر از يك ذرع طول دارند. گلش پیچیده و ناصاف است، تو گوپی گل نخود است تخم آن به نخود شبیه و شمارش تخمها از پنج تا شش است. که تماما صاف و سخت و به رنگهای گوناگون می‌باشند. تنه‌اش به ستبری يك انگشت و بطول يك ذرع است. در میان سنگلاخهای کنار آب یا کنار دریا می‌روید. این نوع پنجم نیز خواب‌آور است. و کسی که زیاد از آن بخورد می‌میرد.

گروهی پنداشته‌اند که بیخ این درختچه برای جلب محبت بکار آید. گزینش: هر آن نوعی که برگ سبز و میوه زرد می‌دهد سزاوار بکار گرفتن است و چنانکه شرح دادیم تاجریزی پنج نوع دارد. مزاج: در اول سرد و در دوم خشک است. قسم خواب‌آورش که تخدیرکننده است در دوم سرد و خشک است. خاصیت:

تاجریزی کاشتنی تخمش قبوضیت دارد. هم از این جنس کاشتنی نوعی خواب‌آور هست که تخدیر می‌کند و کنش افیون دارد و از افیون کم‌تأثیرتر است و چنانکه ذکر کردیم نوعی دارد که کشنده و سم است. ورم و جوش: در علاج همه انواع ورمهای گرم، ورم بر رویه باشد یا ناپدید، بسیار مفید است. در علاج ورمهای گرم درونی و ناپیدا آبش را می‌خورند. و در علاج باد سرخ و مورچگی آب آن را با سفیداب و روغن گل ضماد می‌گذارند. پرزه‌های ریشه‌اش بسیار خشکاننده است و برگش نیز که با گیاه کوشاد باشد در خشکانیدن و شفا بخشیدن باد سرخ و مورچگی نافع است. سر: اگر بیش از دوازده دانه (حبه) از دانه‌های آن نوع که تخدیرکننده است بخورند سبب دیوانگی می‌شود.

غرغره کردن با آبش در علاج ورمهای زبان نافع است. اگر به وزن يك مثقال از الياف ریشه‌اش را با شراب بخورند می‌خواباند. اگر تاجریزی را بخوبی خرد کنند و بکوبند و بر پیشانی بندند سردرد از بین می‌رود. ضماد کوبیده تاجریزی ورم بیخ گوش و ورم پرده مغز را دوا کند. آب آن را در گوش چکانند درد گوش آرام یابد. اگر پوست بیخ نوع سومی را در شراب بپزند و در دهان نگه دارند درد دندان تسکین یابد. اگر به وزن يك مثقال از نوع چهارمی را همراه شراب بخورند در عالم خیالات شاد فرو می‌روند و خوابهای خوش و دور از هراس می‌بینند. چشم: آب تاجریزی علاج غرب (جوشی در چشم) است. افشره همه انواع تاجریزی حتی نوع خواب‌آورش چشم‌روشنی است و دید را نیرو بخشد. اگر میله‌های دارویی در چشم کشیدنی را به جای آب و سفیده تخم مرغ با آب تاجریزی درست کنند در بیماریهای چشم بسیار سودمند است. اندامان غذا:

تخم نوع مخدر از تاجریزی بول را ریزش دهد. کلیه و مثانه را می‌پالاید، همه انواع تاجریزی را اگر بردارند خونریزی حیض را قطع می‌کند، سردی بخشد و خوابهای جنسی را بازمی‌دارد. زهرها: يك نوع از انواع تاجریزی که نه کاکنج است و نه کاشتنی و نه مخدری که ذکر شد. اگر چهار مثقال از آن بخورند می‌میرند و کمتر از چهار مثقالش دیوانگی آورد و از فواید تاجریزی نصیبی ندارد مگر در ضماد شدن.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۶۴

عنبر: پندارند که عنبر از چشمه‌ای در میان دریا می‌جوشد، بعضی گویند کف دریا است و گروهی بر اینند که سرگین حیوانی است که در سرزمینهای دور از ما زندگی می‌کند. اما من از کسی که به گفته‌هایش باور دارم شنیده‌ام که می‌گفت:

در روزگاران جوانی بازرگانی بودم که در دریاها سفر می‌کردم. در یکی از این سفرها به شهری رسیدم که از شهرهای دریایی بود و نام آن (خاخ) است. هنگام چاشتگاه با گروهی از مردم در کنار دریا به تماشا سرگرم بودیم. هرگاه موجها به سوی ساحل برمی‌گشتند تکه‌هایی از عنبر را، تکه‌های کوچک و بزرگ و به رنگهای گوناگون با خود می‌آوردند و در ساحل می‌ماندند و ما همه دوان در طلب آنها می‌رفتیم و هرکس هرچه بدست می‌آورد مال او بود. از ساکنین آن شهر ماجرا را پرسیدم در پاسخ گفتند: این دریا این عادت را دارد و اکثر اوقات و تقریباً همیشه چنین است. گزینش: نوع خوبش عنبر خاکستری‌رنگ (سفید و سیاه مخلوط) (سلاطی) است که بسیار قوی است. در درجه دوم عنبر کبود و در درجه سوم عنبر زرد خوب است و بدترینش عنبر سیاهی است که اکثر ماهی آن را بلعیده و بعد از آنکه مرده است از شکمش بیرون آورده‌اند و آن را منده گویند بعضی در عنبر سیاه تقلب می‌کنند. گچ و موم و لادن را به آن مخلوط می‌نمایند. مزاج: گرم و خشک است و به عقیده من در دوم گرم و در اول خشک است. خاصیت: گرمای لطیف می‌بخشد و از این رو با مزاج پیران سازگار است. آرایش: از منده که عنبر سیاه است نوعی است که دست را سیاه کند و ممکن است آن را در رنگ باز دادن رنگ‌پرده‌ها (موهایی رنگ‌شده که رنگ را باخته‌اند) بکار برد. سر: به نفع مغز و حواس است. سینه: برای قلب بسیار خوب است.

عود:

تکه‌هایی از چوب و رگهای درختی است که از چین و هندوستان و عربستان آورند. در سختی و صافی به دسته هاون سنگی می‌ماند که داروها را بدان می‌کوبند. برخی از آنها خالدار و رنگشان مایل به سیاهی و خوشبوی و گیرنده است و کمی تلخی دارد و پوستش تو گویی پوست جانور است. گزینش:

بهترین عودی است که مندلی نامند و از هندوستان آورند و در وسط‌های هندوستان بدست می‌آید. در درجه دوم نوعی است که آن را عود هندی گویند که رگهایی است که از کوهساران بدست آمده است. در خاصیت هندی از مندلی بهتر است. اولاً سبب بوجود آمدن شپش نمی‌شود و ثانیاً بیشتر در لباس ماندگار است و بوی ثابت‌تر دارد. بعضی هیچ تفاوتی بین عود مندلی و عود خوب هندی نمی‌گذارند و گویند برابرند. نوعی عود دیگر هست که آن را (سمندوری) گویند و از (سفاله) که یکی از شهرهای مملکت چین است و هم‌مرز هندوستان است بدست می‌آورند. بعد از سمندوری عود خوب منطقه (سفاله) هندوستان است که آن را عود قماری نامند. عود صنفی هم هست که آنهم از انواع عودهای ره‌آورد سفاله می‌باشد.

بعد از اینها نوبت به عود قاقلی و عود بیابانی و عود قطفی (سلمک) و عود چینی می‌رسد. این عود چینی را (قشموری) نامیده‌اند که تر و شیرین است. از اینها پایینتر عود: جلاپی، مانطقی، لوامی، ریطانی است.

عموما اصناف عود مندلی خوب است و بعد از آن عود سمندوری کبود و گران‌وزن و سخت و پر از آب و ستبر است و هیچ سفیدی در آن نیست و زیاد بر آتش می‌ماند. بعضی عود سمندوری سیاه را از

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۶۵

سمندوری کبود بهتر دانند. از انواع عود قماری، سیاه خالص و بدون هیچ سفیدی که گران‌وزن و پر آب و ستبر باشد و زیاد بر آتش ماندگار باشد خوب‌تر از سایر قمارها است. بطور عموم هر عودی که در آب زودتر ته‌نشین شود بهتر است و هرآنچه بر سر آب آید مرده و بیجان است و ناپسندیده. شنیده‌ام که عود رگ و بیخ درختانی است که برمی‌کنند و در زیر خاک دفن می‌کنند تا می‌گندد و ماده چوبی می‌پوسد و ماده قیری از بین می‌رود و عود سره می‌ماند. مزاج: پندارم که در دوم گرم و خشک باشد. خاصیت: لطیف، بازکننده بندآمده‌ها، بادشکن است زیرا رطوبتی زیاده دارد. همه اندامان درونی و بیرونی را توان بخشد.

آرایش: خائیدنش بوی دهان را بسیار خوش می‌نماید. مفاصل: لزجی لطیف دارد بر اعصاب مانند عصب را تقویت می‌کند. سر: عود برای مغز و تقویت حواس بسیار مفید است. سینه: برای قلب شادی‌آور و توان‌بخش است. اندامان غذا: وزن یک درهم و نیم عود بخورند رطوبتهای گندیده معده را برچینند و معده و کبد را توانا کند. اندامان راننده: قبض است. دیزانتری و بویژه دیزانتری سودایی را شفا دهد.

عروق الصباغین (زردچوبه):

مشهور است. مزاج: تا دوم گرم و خشک است. خاصیت: بسیار زداینده است. سر: خائیدنش درد دندان را آرام کند. چشم: افشرداش آب و سفیدی جلو چشم را می‌زداید و در تقویت دید بسیار مؤثر و مفید است. اندامان غذا: داروی یرقان است و بویژه اگر با انیسون و شراب سفید باشد یرقان ناشی از بندآمدن‌ها را شفا دهد.

عناب:

میوه درختی است که میوه و درخت آن را همه می‌شناسند و اکثرا در گرگان دیده می‌شود. در جاهای دیگر هم هست ولی عناب گرگان از همه بزرگتر است. گزینش: تا درشت‌تر و زیباتر و سرخ‌رنگ‌تر باشد بهتر است. مزاج: تا اول سرد، خشکی و رطوبتش تقریبا معتدل و کمی به سوی رطوبت است. خاصیت: جالینوس فرماید عناب هیچ‌کاره است. نه بهداشت را حفظ کند و نه سلامتی را به بیمار بازمی‌گرداند. غیر جالینوس گوید: از تندی خون گرم نافع است. به عقیده من انگیزه این ویژگی این است که خون را بتدریج و ملایمت پرمایه‌تر می‌نماید. اما از فرمایش کسانی که گفته‌اند عناب خون را می‌شوید و صاف می‌کند، خوشم نمی‌آید. ماده غذایی عناب اندک است و بسیار دیرهضم است.

دانشمند بزرگوار جالینوس چه خوب فرموده است که عناب کاری به تندرستی و بیماری ندارد و من می‌گویم کم‌غذا و دیرهضم است. سینه: با سینه و شش سازگار است. اندامان غذا: به زیان معده است و به دشواری هضم می‌شود. اندامان راننده: به عقیده بعضی برای گرده و آبدان خوب است.

عفص (مازو):

مازو ثمر در درختی است بسیار بزرگ که در بعضی اماکن موجود است. مازو دو نوع است: یکی سبز و شاداب و کوچک حجم و دندان‌دار و بی‌سوراخ که آن را (امغافنطس) که به معنی مازوی سبز است هم می‌گویند. نوع دوم صاف و سبک و دارای سوراخ است. گزینش: مازوی خوب آن است که کال، سنگین‌وزن، سخت باشد. مازوی زرد و سست و سبک قوتش کم است و بر اخگر نمی‌سوزد. مزاج: در اول سرد و در دوم خشک است. خاصیت: بسیار قبض و رطوبتها را از جریان

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۲۶۶

بازدارد و گوهر سرد خاکی دارد. آرایش: آب و آب‌پز مازو رنگ مشکمی مو است. زخم و قرحه: با سرکه بر (قوبا) مالند قوبا را از بین می‌برد. سائیده مازو را بر گوشت سست و زائد پاشند می‌گدازد. سر:

رطوبتهای تباه را به زبان و لثه راه نمی‌دهد. داروی زخم دهان و بویژه اگر با سرکه باشد در شفا دادن زخم دهان کودکان بسیار سودمند است و اگر بر دندان کرم‌خورده نهند سود بینند. اندامان راننده: سائیده مازو را در آب حل

کنند و بخورند علاج قرحه روده و اسهال همیشگی است و اگر با غذا مخلوط کنند باز در علاج اسهال مزمن مفید است.

علیق (تمشک):

تمشک چندین نوع است: نوعی را علیق الکلب گویند که نسترن باشد، ثمرش به اندازه زیتون و در داخلش چیزی مانند پشم موجود است^{۸۵}. این نوع در نواحی شهر زور و اطراف (فاسوس) پیدا می‌شود. نوع دیگری هست که علیق بدون کلب است و آن را در فارسی تمشک نامند. این نوع خارهای ریز دارد و شاخه‌هایش از شاخه‌های نسترن کوهی بسیار نرم و نرمش‌پذیرتر است، و در کوهساری روید که اسم خود را از آن گرفته است. و هم از تیره تمشکان تمشکی است که خاردار نیست و کنش آن با کنش تمشک خاردار برابر است و تنها برتریش بر تمشک متقدم الذکر آن است که اگر گل این را خوب بکوبند و با عسل مخلوط کنند و بر چشم بمالند آماس گرم چشم را فرونشاند. بعضی گفته‌اند علیق عوسج است و من باور نمی‌کنم و بنظرم علیق که تمشک است و عوسج که دیوخار است، دو رستنی از هم جدا می‌باشند. و اگر نگاهی به کتاب دیسکوریدوس که موسوم به (الحشائش فی هیولی الطب) اندازیم می‌بینیم که دیسکوریدوس هر یک از علیق و عوسج را جداگانه شرح داده و شکل و کنش هر دو را متفاوت دانسته است و می‌فرماید علیق معروف است و نیازی به معرفی ندارد. بگذار به شرح تمشک و نسترن کوهی که علیق و علیق الکلب نام دارند بپردازیم: گزینش: افشراهش که از تابش آفتاب منعقد گردد تأثیر بیشتر دارد. مزاج: سرد و خشک است و ثمر رسیده‌اش تا اندازه‌ای گرمی دارد. خاصیت:

همه اجزایش قبض و خشکاننده است، لیکن برگش که دارای ماده آبی است کمتر قبض و خشکاننده است. آرایش: شاخه و برگها را باهم در آب پزند رنگ مو است. ورم و جوش: ضماد علیق و برگ علیق در منع سرایت مورچگی و علاج باد سرخ مفید است. علیق خلط غلیظ (پرمايه) می‌دهد. علیق را اگر بخشکانند قبوضیتش آشکارتر است. گلش هم قبض است. در بیخ علیق لطافتی همراه گیرندگی موجود است و از این روی سنگ را خرد کند. زخم و قرحه: زخمها را بهم آرد و در علاج قرحه سر نافع است. سر: برگ یا ثمر رسیده‌اش را بخایند زخم دهان را شفا دهد و لثه را استوار کند. افشره برگ و برش درد گرم دهان را شفا دهد. برگش بهترین داروی قرحه سر است. زیاد خوردن بر علیق سردرد آورد. چشم: از برآمدگی اطراف چشم مفید است. سینه: همه اجزایش از خون برآوردن نافع است.

اندامان غذا: برگ آن را ضماد کنند معده ناتوان و آماده پذیرش مواد نامناسب را قوی گرداند. اندامان راننده: بندآورنده شکم است. اگر ثمر علیق الکلب را از پشم داخلش جدا سازند و بپزند؟ آب‌پزش شکم

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۶۷

^{۸۵} (۱) - در کردی - علیق الکلب را شیلان و در ترکی آیت بورنی نامند. اما تمشک را در کردی (توتوک) گویند.

را بند آرد. و رطوبتهای زهدان را منع کند و ضمادش در علاج بواسیر پیزی که خون از پیزی آید مفید است. ثمر و گلش که لطافت دارد، در علاج قرحه روده و بسیار اسهال شدن سودمند است و سنگ را خرد می‌نماید. زهرها: پادزهر گزش جانوری است که آن را (قرطس) گویند.

عوسج (دیوخار):

کسانی که پندارند عوسج و علیق یکی است اشتباه کرده‌اند. دیسقوریدوس گوید:

عوسج درختی است که در زمین شوره روید. شاخه‌های راست برآمده و خاردار دارد. و شاخه‌ها و خارهایش به شاخه و خار درختی می‌ماند که آن را (داوکسوفیسیس) گویند. برگ این درخت تقریباً مستطیل و رطوبتی لزج بر آن می‌نشیند که بدست می‌چسبد. این دیوخار سفید است که ذکر شد. نوعی دیگر از این تیره هست که برگش تیره‌رنگ‌تر از برگ سفیدخار است و رنگش کمی به سرخی می‌زند و از برگ سفیدخار پهن‌تر و شاخه‌هایش تقریباً به طول پنج ذرع می‌رسد و خارهای زیادتر و کندتر از اولی دارد. ثمرش نازک و پهن و توگویی در غلاف جای دارد. اکثراً درخت عوسج در سرزمینهای سرد نمو می‌کند و ثمری چون توت دارد که آن را می‌خورند. خاصیت: بعضی عقیده دارند که اگر عوسج را به در و روزنه‌ها آویزان کنند از جادو در امانند. جوش: برگ همه انواع عوسج که ضماد گردد در علاج باد سرخ و مورچگی نافع است.

عنكبوت (تارتنك):

خاصیت: تارش را بر زخم گذارند خونریزی را قطع کند. زخم و قرحه: تارش را بر قرحه و زخم نهند مانع آماس است. سر: اگر تارتنکی که تارهایش ستر و سفید است با روغن گل پیزد و در گوش چکانند درد گوش آرام یابد. تبها: گویند اگر تار عنكبوت را با بعضی از مرهمها مخلوط کنند و بر پارچه کتان گذارند و بر پیشانی یا بر هر دو گیجگاه بندند تب نوبه از بین خواهد رفت. بعضی گفته‌اند تار عنكبوتی را که بافته متراکم و سفید دارد در کیسه پوستین گذارند و به گردن آویزند یا بر بازو بندند از تب نوبه شفا دهد و دیسقوریدوس گوید: از تب ربع - سه در میان - شفا دهد.

عدس (مرجمك):

دو گیاه به نام عدس هستند: خوردنی که کاشتنی و بیابانی دارد و نوع بیابانی خوب نیست. دیگری عدس تلخه می‌باشد که حرارتش آشکار و کمی قبض و خشک است و بنا به گفته دیسقوریدوس عدس تلخه گیاهی است پایا که شاخه‌های بسیار و ساقه‌هایی بلند دارد و برگهایش به برگ درخت به می‌مانند. لیکن باریکتر و درازتر از برگ به و کمی زبرند و به رنگ سفیدند. این گیاه را اکثراً در طبرستان می‌کارند و هرچند آن را عدس گویند اما نسبتش را به مار داده‌اند و به زبان محلی (مارمرجو) گویند. دانه‌هایش به دانه عدس کوچک شبیه و در نیامک دراز می‌باشند.

گزینش: بهترین عدس خوردنی آن است که زود پیزد و اگر در آب ریزند آب را سیاه‌رنگ نکند. که عدس سفید و پهن همین خاصیت دارد. و باید بسیار خوب پیزد. مزاج: جالینوس فرماید: در گرمی و خشکی معتدل است، یا اینکه کمی به گرمی گرایش دارد. و از این گرم مزاجی است که در وقت خوردن و در سرازیر شدن، گاهی در معده فرود آید درحالی که گرمی را از دست نداده است. خاصیت: ترکیبی از قوای گیرنده و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۶۸

زداینده است و بادزاست. کسی که عدس می خورد خواہای پریشان بیند. پوست عدس بسیار قبض است. عموماً عدس بسیار بادزاست، خون را پرمایه گرداند و در رگها روان نیست. و هم از این سبب است که بول و حیض را کاهش دهد. از عدس خلط سودایی خیزد و بیماریهای سودایی پدید آید. شاید آب جو (كشك الشعير) ضد عدس باشد. و اگر عدس و آب جو را باهم بخورند و خلط هر دو گرد آیند بهترین غذا به بدن می دهند. اما باید آب جو کمتر از مقدار عدس باشد. آش سلق و عدس هم بسیار خوب است زیرا ضد همد و در گرمی و سردی معتدل. و اگر با سلق و عدس، جو و پونه باشد چه بهتر. بدترین آش عدس آن است که با نمک سود؟^{۸۶} باید در پختن عدس دقت کرد که دو من عدس را با هفت من آب بجوشانند تا بسیار خوب پیزد. ورم: عدس را با سرکه پزند و ضماد کنند علاج خنازیر و آماسهای سفت است. عدس با اینکه بازدارنده است اما ریم و چرك را جمع می کند. زیاد خوردن عدس سبب سرطان و ورمهای سفت (سفیروس) نام می شود. زخم و قرحه: عدس را با سرکه پزند قرحه گود را از گوشت پر کند. قرحه پلید را برکند و چرك از آن برچیند. اگر دمل (قرحه) بسیار بزرگ باشد عدس در سرکه پخته را با قبض تر از عدس از قبیل پوست انار و غیره بر قرحه نهند. و اگر با آب دریا مخلوط کنند علاج خوره و باد سرخ و مورچگی و ترکهای ناشی از سرما می باشد. مفاصل: برای اعصاب خوب نیست. عدس و قاوت را ضماد کنند و بر نقرس نهند مفید است. زیاد خوردن عدس جذام آورد. چشم: چون بسیار خشکی دارد کسی که زیاد عدس بخورد به تیرگی چشم گرفتار آید. از عدس و شاه افسر و روغن گل و به ضماد سازند و بر چشم گذارند آماس گرم چشم فرو نشیند. سینه: عدس را در آب دریا پزند و ضماد کنند آماس پستان که ناشی از جمع شدن خون یا شیر باشد از بین می رود. اندامان غذا: دیرهضم است و با معده سازگار نیست، بادآور و گرانجان است. گویند سی دانه عدس پوست کنده را ببلعند سستی معده را از بین ببرد. نباید با عدس شیرینی خورند وگرنه راه‌بندان در کبد روی دهد. و یکی از حرفهای مفت که می‌زنند گوئیا عدس داروی استسقا است و شاید از این گویند که خشکی دارد. اندامان رانده: عدس بدون پوست قبض است - عدس پوست ناکنده را در آب پزند و آب اولی را بریزند و باز پزند قبض است.

^{۸۶} (۱) - و شتر ما یطبخ مع العدس النمکسود. - بدترش آن است که می‌پزد با عدس نمکسود - آیا منظور ماهی نمکسود است یا عدس نمکسود است - که اکثراً باید چیز نمکسود غیر عدس منظور باشد (ه).

اما آب اولی مسهل است. عدسی که آب پز اولش را دور می‌ریزند و باز می‌پزند؟ اگر با پوست باشد از پوست کنده قبض تر است زیرا پوست عدس بسیار قبوضیت دارد و شکم را بکلی بند آرد- اگر عدس را با کاسنی و بارهنگ و خرفه و سلق سبز تیره که آن را سلق سیاه نامند- یا با گل سوری یا گیاهان قبض دیگر بسیار خوب پزند بسیار قبض است. و اگر خوب نپزند شکم را روان سازد. عدس و شاه‌افسر و به و روغن گل را ضماد کنند و بر ورم پیزی گذارند فرو نشیند. و اگر ورم زیاد بود عدس را با گیرنده‌تری ضماد کنند. عدس بیابانی که عدس تلخ است خون را بیرون آورد. عدس که خون را غلیظ گرداند سبب کاهش بول و حیض گردد. کسی که در جریان بولش آسیبی شک برد نباید عدس بخورد. اما عدس تلخه برعکس عدس خودمانی بول و حیض را سرازیر آرد و ریش دهد. عدس تلخه را با سرکه بکار برند

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۶۹

علاج عسر بول و زحیر و درد و پیچش روده است.

عسل:

عسل بخاری است که از زمین بالا رود و در فضا پخته گردد و شب‌نم‌مانند پرمایه می‌شود و فرود آید و بر برگ گل و غیره نشیند و انگبین بوجود آورد. گاهی انگبینی شود که ما آن را عسل گوئیم چنانکه در کوهساران قصران بدست می‌آید و گاهی که شب‌نم بر درخت و سنگ نشیند گرانگبین پیدا است.

گرانگبین آن قسمت از این شب‌نم بند آمده است که مردم می‌بینند و می‌چینند. اما آن قسمتی که بسیار لطیف و نادیدنی است قسمت و نصیب زنبور است که از آن عسل می‌سازد. به عقیده‌ام هرچند زنبور این شیره را برای خوراک خود برچیند و انبار می‌کند اما در ساختن عسل تأثیرات ویژه‌ای دارد. نوعی از عسل هست که تندمزه و سمی است. گزینش: عسل بسیار خوب آن است که کاملاً شیرین‌مزه، خوشبوی و بویش مایل به بوی تندمزه، رنگش به سرخی بزند، پرمایه باشد نه رقیق، چنان بهم متصل باشد که در حال ریش از هم نگسلد. و نسبت به فصلها عسل بخاری از تابستانی بهتر و تابستانی از زمستانی خوب‌تر است و گویند عسل تابستانی خوب نیست. مزاج: عسل زنبور در دوم گرم و خشک است. عسل (طبرزد) و نیشکر در اول گرم اما خشک نیست. و شاید در اول تر باشد. خاصیت: زداینده است، دهانه رگها را باز کند، رطوبتها را از بین می‌برد، رطوبتها را از ژرفای بدن بیرون می‌کشد، و مانع تباهی و گندیدگی گوشت باشد. آرایش: به تن اندانند شپش و رشک را از بین می‌برد. با کوشنه مخلوط باشد و بر پوست مالند؟ لکه‌های سیاه چهره را حتی اگر کهنه باشند از بین می‌برد. عسل و نمک باهم لکه‌های بادجانی رنگ ناشی از ضربت خوردن را می‌زداید. قرحه: قرحه‌های ژرفا را پاک می‌کند، عسل را آنقدر بر آتش نهند تا غلیظ شود. زخمهای تازه را بهم آرد. عسل و شبت را بر پوست مالند (قویا) را شفا دهد. سر:

نمک اندرانی را با عسل مخلوط کنند و نیمه گرم در گوش چکانند چرک را از گوش می‌زداید و زخمهای چرکین داخل گوش را می‌خشکاند و حس شنوایی را نیرو دهد. عسل تندمزه و سمی را بو کنند عقل از سر می‌پرد تا چه رسد به خوردنش؟! چشم: عسل تم چشم را از بین می‌برد. نفس و سینه: غرغره کردن با عسل و عسل به کام اندودن علاج خناق و لوزتین است. اندامان غذا: عسلاب اشتها برانگیزد و توانبخش معده است. اندامان رانده: عسل نیشکر ملین است و عسل (طبرزد) ملین نیست. عسلی که کف از آن نگرفته باشند بادآور و مسهل است. اگر کف از آن بگیرند کمتر بادآور و اسهالی است. عسل پخته شکم را روان نمی‌کند و شاید برای بلغم‌داران قبض باشد. عسل پخته بسیار تغذیه‌دهنده است.

عسل را با آب بپزند در ریزش بول تأثیرش بیشتر باشد. و ما می‌گوییم: اگر عسل و آب عسل در نفوذ کردن خوراک به درون کمک کنند قبض می‌باشند. اما اگر جنب و جوشی در شکم باشد و طعام هضم نرود و درد شکم روی دهد در این صورت شکم را روان کند و درد شکم را از بین می‌برد. زهرها: عسل را با روغن آمیزند و بر آتش نهند تا گرم شود و به گرمی بخورند؟ پادزهر افیون خوردگی و نیش حشرات موذی است. لیسیدن عسل پادزهر سگ‌ها و قارچ سمی است. کسی که سم خورده عسل بخورد قی می‌کند و اثر سم خنثی شود. بو کردن آن نوع از عسل که تندمزه و عطسه‌آور است یکباره عقل را از سر بدر کند و عرق سرد بر بدن نشیند و علاجهش آن است که ماهی شور خورد و (ادرومالی) بنوشد و بعدا قی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۷۰

کند. ۸۷

قانون (ترجمه شرفکندی)؛ ج ۲؛ ص ۲۷۰

درختی است از یمن و عربستان و یکی از شیرهداران است. و گویند نوعی از این درخت سایه‌اش سم است و کسی زیر سایه‌اش نشیند می‌میرد. مزاج: تا سوم گرم است و در چهارم خشک است. خاصیت: قبضی است ملائم. آرایش: بر پوست مالند در علاج (سعفه) و قوبا مفید است.

سر: بر سر مالند خارش (حرارت) را از بین می‌برد. با عسل مخلوط کنند و دهان بچه را بدان اندایند زخمهای دهان را شفا دهد. اندامان رانده: اسهال آورد و روده را ناتوان کند. زهرها: نوعی استبرک هست اگر در سایه‌اش نشیند زیان

بینند و شاید بمیرند بهتر آن است که از آن دوری گزینند. وزن سه درهم از شیرش سمی است که شش و کبد را تکه تکه کند و در مدت دو روز می کشد.

عقرب (کژدم):

سر: زیت العقارب (روغن کژدم)^{۸۸} بهترین علاج درد گوش است. اندامان راننده: از سوخته کژدم تناول کنند؟ سنگ کلیه و مثانه از بین می رود.

عظاته (سمندر):

دیسقوریدوس گوید: جانوری است شبیه وزغ لیکن رنگش سبز است. کندرو است رنگهای مختلف در آن دیده می شود و بعضی این جانور را سورا گویند. بنا به گفته کسانی سمندر اگر در آتش آید نمی سوزد. اثر درمانی اش ضعیف است و همچون آلاکلنگ آن را نگاه می دارند و در انبار می گذارند. گاهی روده هایش را بیرون آورند و دست و پاهایش را می برند و در غسل نگه می دارند. زخم و قرحه: در علاج گری کار آلاکلنگ می کند و در مرهمهای ضد خوره و مورچگی وارد است. آرایش: دم سمندر را با روغن زیتون بپزند و آن قدر بجوشد تا از هم پاشد موی را می سترد.

عنعلی:

دیسقوریدوس گوید: این همان شلغم کاشتنی است که می شناسیم و ما بحث آن را به فصل شین می بریم.

عالوسیس:

بعضی گویند این گیاه را در طبرستان (برهم) گویند. گیاهی است که تماما به گزنه می ماند. لیکن برگش از برگ گزنه صاف تر است و اگر در دست فشار دهی بوی بسیار بد می پراکند.

گلهايش باریك، ثمرش كوچك و بنفش و چنانكه گویند در شوره زار و نزدیک جاده ها و در ویرانه ها روید. خاصیت: سفی ها را نرم کند. قرحه: در علاج قرحه پلید و خوره نافع است. ورم: ضماد کنند و نیم گرم روزی دوبار بر ورم نهند ورمهای سرطانی و خنازیر و سایر ورمها را علاج است. سر: برگ و شاخه هایش ضماد شود در علاج ورم پشت گوش و لوزتین نافع است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۷۱

^{۸۸} (۱) - چندین کژدم زنده را در آوندی کند و در مقابل هریک ده مثقال روغن زیتون در آوند کنند و بیست و شش ماه بماند و بعدا آن را مدت چهل روز در آفتاب گذارند) زیت العقارب می شود. (تحفه).

عالیون: بعضی این گیاه را غالبون و گروهی (عالاریون) گویند و همه به معنی شیریند است. زیرا همچون پنیرمایه شیر را می‌بنداند. برگ و شاخه این گیاه شبیه برگ و شاخه گیاه (حرینان) است. گلش سفید مایل به زردی و گل‌های کوچک و زیاد درهم فشرده و خوشبو دارد و در مرداب و نیزارها می‌روید.

خاصیت: گلش ضماد شود از خونریزی مفید است. قرحه: گل و برگش داروی سوختگی است.

مفاصل: آن را با موم و روغن گل مخلوط کنند و نمک بزنند تا سفید می‌شود؟ داروی خستگی و علاج درد ناشی از خستگی است. اندامان راننده: بیخش شهوت‌انگیز است.

عرقون:

به عقیده دیسکوریدوس گیاهی است که برگ دراز و دونیمه دارد و به برگ آلاله شبیه است.

بیخش لوله‌ای شکل و سفت است و خوردنی می‌باشد. و خوردن وزن یک درختی از بیخش که با شراب باشد بادشکن است. گویند نوعی دیگرش هست که شاخه‌هایش باریک و برگش به برگ پنیرک کاشتنی (ملوخیه) می‌ماند و میوه‌مانندی بر شاخه‌ها است که به سر و منقار کلنگ شبیه است و چون به کار طب نمی‌خورد و در پیشه‌های دیگر بهره دارد در اینجا سزاوار شرح دادن نیست. اندامان راننده: وزن یک درختی از عرقون را با شراب بخورند بادکردگی‌های زهدان را علاج است.

عظام (استخوان):

استخوان سوخته گدازنده و خشکاننده است. آرایش: گویند قوزک خنزیر را بر برص مانند مفید است. مفاصل: گویند خوردن استخوان آدمی داروی درد مفاصل است. سر: گویند استخوان آدمی شفای صرع است. جالینوس فرماید: شخصی این کار را می‌کرد و مبتلایان صرع را شفا می‌داد و بعدا آن شخص گیر آمد. اندامان غذا: گویند قوزک شاک (بز نر) با اسکنجبین سپرز را می‌گدازد. اندامان راننده: گویند قوزک شاک شهوت‌انگیز و استخوان ساق گاو ماده را بسوزانند و بر زخم نهند خونریزی را قطع کند. و علاج دیزانتری و اسهال است.

عنب (انگور):

گزینش: اگر انگور سفید و انگور سیاه در درستی و رقت و شیرینی و سایر ویژگیها برابر باشند؟ انگور سفید ارزنده‌تر است. انگور چیده که دو روز یا سه روز از چیدنش گذشته بهتر از انگور تازه چیده است. مزاج: پوسته انگور سرد و خشک و دیرهضم است. مغزش گرم و تر، دانه‌اش سرد و خشک است. خاصیت: انگور تازه چیده بادآور است. و اگر آویزان کنند تا پوستش خوب پزمرده شود غذای خوب دهد و معده را توان بخشد و در تغذیه خوب و در کم‌زیانی با انجیر برابر است هرچند غذای انجیر از انگور بیشتر است. انگور رسیده از انگور نارسیده کم‌زیان‌تر است. انگور

اگر هضم نشود غذای نارسیده و کال می‌دهد. انگور درسته از افشره انگور غذایی‌تر است اما افشره‌اش تیزتر است و زودتر به مقصد می‌رسد. انگور قبض است و شاید که با آویزان کردنش از این قبضی دست بردارد. انگور ترش قبض نیست. مویز دوست کبد و معده است. اندامان غذا: انگور و مویز همراه دانه داروی دردهای روده است.

مویز به نفع کرده و آبدان است. انگور تازه چیده شکم را روان سازد و بادکن است. هر انگوری برای آبدان زیان‌آور است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۷۲

عرق (خوی):

عرق عبارت از ماده آبکی خون است که زنگ مراری به آن مخلوط شده است. عرق از بول پخته‌تر است. زیرا بول زائده هضم دوم است و عرق بقایای رطوبت و نم لطیف آخرین هضم است.

باید عرق را تا خشک نشده بکار بگیرند و تأثیر در تر آن است. خاصیت: چنانکه ذکر شد عرق از بول پخته‌تر و رسیده‌تر است. عرق جاننداری با جاننداری دیگر برحسب مزاج اختلاف دارد. تا حدی نه اندک تحلیل‌برنده است. ورم: عرق تن‌کشتی‌گیران با روغن حنا ورم بیخ راها را فرو نشاند و شفا دهد.

سینه: عرق خشکیده‌کشتی‌گیران با روغن حنا علاج آماس پستان است. و با روغن گل شیر‌گره‌خورده درد پستان را چاره‌ساز است.

عزیز:

اگر گفتیم عزیز بزرگ و اگر گفتیم عزیز کوچک منظورمان قنطاریون است که بزرگ و کوچک دارد. پس در فصل قاف حکایت این عزیزان را شرح می‌دهیم.

عود الصلیب (گل صدتومانی):

دیسقوریدوس گوید: اسم این گیاه در بعضی جاها (ذو الاصابع - دارای انگشتان) است و بعضی آن را (علعیسی) نامند که در عربی به معنی شیرین‌بوی آمده است. ساق این گیاه تقریباً بطول دو وجب است و شاخه‌های بسیار از خود جدا کرده است. این گیاه نر و ماده دارد. برگ قسم نرش به برگ شاه‌بلوط می‌ماند و برگ قسم ماده‌اش به برگ کرفس بیابانی شبیه است. برگش برجسته است و بر سر ساقه نیامک‌هایی شبیه نیام بادام است و هرگاه نیامها بشکفند دانه‌ای سرخ‌رنگ به رنگ خون از آنها پیداست. دانه‌ها زیادند و به دانه انار می‌مانند. و در میان دانه‌اش پنج یا شش دانه سیاه‌رنگ مایل به ارغوانی موجود است. بیخ قسم نر به طول یک وجب و به ستبری انگشت و سپیدرنگ است

و مزه‌اش گیرنده است. بیخ ماده هفت یا هشت شعبه بلوط مانند از خود می‌پراکند و بهیئت بیخ گیاه خنثی - برواق - بردیکه - است. سر: به وزن پانزده حبه را با عسلاب رقیق بخورند از بختک مفید است. اندامان غذا: خوردنش سوزش معده را از بین می‌برد. اندامان راننده: زنانی که هنوز از خون‌زچگی پاك نشده‌اند به اندازه يك بادام بیخ آن را بخورند بقایای خون بیرون آید و پاك می‌شوند. اگر با شراب تناول شود؟ در علاج درد زهدان، درد شکم، درد گرده و آبدان و یرقان مفید است. در شراب بپزند و بخورند شکم بند آید. اگر از سرخ دانه‌هایش ده یا یازده تا با شراب سیاه گیرنده بخورند خونریزی زهدان را قطع کند.

سنگ که در کودک تازه پیدا می‌شود، اگر از این گیاه به کودک خوراندند یا شربت سازند و بنوشند سنگ را برطرف می‌نماید. ده دانه‌اش با شراب عسل خفگی ناشی از درد زهدان را علاج می‌کند.

عرن:

دیسقوریدوس عقیده دارد که برگ این گیاه شبیه برگ عدس کوچک است و از آن بلندتر است.

ساقش تقریباً يك و جچی است و گل سرخ دارد و بیخش کوچک است و در زمینهای سست و بایر می‌روید و در بعضی جاها پیدا است. خاصیت: با روغن زیتون ضماد شود عرق را ریزش دهد. ورم: کوبیده‌اش را ضماد سازند خراج و جوش التهابی را علاج است. اندامان راننده: با شراب خورند چکمیك را علاج کند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۷۳

عکر الزيت (روغن زیتون پرمایه):

روغن زیتون را در آوندی مسین اما مس قبرسی ریزند و بر آتش گذارند و آن قدر بجوشد تا مانند عسل پرمایه گردد. کار افشره فیله‌ره را می‌کند و از آن بهتر است. سر:

اگر عکر الزيت را با آب غوره بپزند تا ببندد و بر دندان کرم‌خورده گذارند برمی‌کند. چشم: گاهی با داروهای ترکیبی چشم بکار می‌رود. اندامان راننده: تا کهنه‌تر باشد برای اندامان درونی بهتر است.

حقنه‌اش به نفع معده و قرحه زهدان است. مفاصل: روغن زیتون غلیظ شده نو که ناپخته باشد سائیده شود و بر نقرس ریزند مفید است و درد مفاصل را از بین می‌برد.

در اینجا حرف عین پایان می‌یابد و داروهای این فصل به سی و دو رسید.

فصل هفدهم حرف (ف)

فضّه (نقره):

مزاج: سردی بخش و خشکاننده است. خاصیت: دردی‌اش بسیار قبض است و تا اندازه‌ای جذب و خشکانیدن دارد. سونش نقره را با داروهای دیگر مخلوط کنند رطوبتهای لزج را برچیند. ورم و جوش: در علاج گری و خارش بسیار خوب است. سر: سونش نقره را با بعضی از داروهای دیگر برای علاج گند دهن مخلوط می‌کنند بسیار مفید است. سینه: سونش نقره با داروهای دیگر علاج خفقان است.

فانید (پانید):

افشره نیشکر را آنقدر می‌جوشانند تا می‌بندد و پرمایه می‌شود، پانید تنها در مکران که تابع کرمان است بعمل می‌آید و از آنجا به سایر اطراف مملکت می‌آید. گزینش: پانید سفید و نازک حرانی بهترین نوع است. مزاج: در اول گرم و تر، سفیدش ترمزاج‌تر است. خاصیت: از شکر پرمایه‌تر و بسیار گرم‌تر است. نفس: علاج سرفه است. اندامان راننده: ملین است. در علاج سردی زهدان و روده نافع است.

فو:

گیاهی است که برگش به برگ کرفس شبیه است و از برگ کرفس درشت‌تر است. بلندی ساقه يك ذرع و بیشتر از يك ذرع می‌شود. صاف و نرم است و قسمت بالایی به ستبری انگشت و به رنگ زعفران و گره‌دار است. گلش نرگس‌مانند و از نرگس درشت‌تر است و سفیدیش مایل به بنفشی است.

از بیخ‌ش ریشه‌های متعدد جدا می‌شود. بیخ‌ش بوی خوش دارد. این گیاه در بسیاری از حالات هم‌کنش سنبل است و از این رو بعضی آن را ناردین بیابانی نامند. ریشه‌های پایینی بیخ‌ش همچون ریشه‌های گورگیاه و خریق سیاه درهم آمیخته‌اند و به رنگ زرد زعفرانی هستند. این گیاه اکثراً در سرزمینی روید که آن را (نیطس) گویند. خاصیت: بیخ‌ش گرم است. سینه: پهلودرد را دواست. اندامان راننده: بول را

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۷۴

ریزش دهد. خوردن سبز و خشک‌ش حیض را راه اندازد و در ادرار از سنبل هندی و رومی فعال‌تر است و کار می‌جوشه (شرابی که از سنبل است) می‌کند.

فوفل (تنبول):

برگیاهی است که در هندوستان روید، همشکل جوزیوا است. لیکن تنبول سرخ‌رنگ، زودشکن است و گاهی می‌شکند. اجزایش از هم می‌پراکند، بوی خوش دارد، هندوستانی‌ان تنبول را برای خوشبو کردن دهان می‌خورند و

دندان را سرخ‌رنگ گرداند و قوت صندل دارد. مزاج: در سوم سرد و خشک است. خاصیت: بسیار سردی‌بخش و گیرنده است. ورم: در علاج ورم گرم و متراکم خوب است. چشم: ضمادش درد پلك را دواست و التهاب چشم را شفا دهد.

فلنجمشك (پلنگمشگ):

به گمان بعضی پلنگمشك از مرزنگوش و سیسنبر (نماد) غذایی‌تر و خشک‌تر است. اندامان غذا: خوردن و بو کردن و مالیدنش راه‌بندهای مغز را باز می‌کند. سینه: خوردنش خفقان قلب ناشی از بلغم و سودا را آرام کند. اندامان راننده: خوردن و مالیدنش در علاج بواسیر مفید است.

فوه الصباغین (روناس):

تلخ است و با ملایمت می‌زداید. آرایش: با سرکه مخلوط باشد و بر پوست مالند قوبا، بھك سفید، آثار زشت پوست را می‌زداید. مفاصل: با عسلاب بخورند در علاج عرق النسا و فالجی که زیان به حس رسانیده مفید است. یکدرهم روناس با دو درهم راوند چینی، با یک پیمانه شراب انگوری مخلوط بخورند داروی اثر ضربه و افتادن است. اندامان غذا: ثمرش را با اسکنجین بخورند علاج ورم سپرز است، کبد را می‌پالاید، سپرز و کبد را تقویت کند. اندامان راننده: در ادرار بول چنان قوی است که شاید خون با بول بیرون ریزد. کسی که این دارو را می‌خورد باید هر روزه تن خود را شست‌وشو دهد. روناس را بردارند حیض را ریزش دهد و بچه را بیرون آورد. زهرها: شاخ و برگش پادزهر حشرات موزی است.

فنجنجشت:

این همان پنج انگشت است که شرح داده‌ام و در فصل بآء موجود است.

فل:

گویند داروی هندی است و هم‌کنش مهرگیاه و بیخ آن است. سر: ضمادش تسکین سردرد است.

فاغره (فاخره):

ثمری است که به نخود می‌ماند و دانه‌ای دارد که به آلبالوی تلخ شبیه و در میان آن دانه‌های ریز شهدانه‌مانند موجود است و ثمر در قسمت پایینی شاخه‌ها قرار دارد. مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: تحلیل‌برنده و قبض است. اندامان غذا: معده و کبد سرد را علاج است و از سوء هضم ناشی از سردی نافع است. اندامان راننده: در علاج اسهال سرد مفید و بندآورنده شکم است.

فلفل:

جالینوس فرماید: تا ثمر بر درخت است دارفلفل است و دانه‌ای که از آن جدا شد فلفل است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۷۵

دارفلفل از فلفل تر مزاج تر است. گاهی آن را می‌چشند بعد از اندک زمانی زبان‌سوز و زبان‌خور است. بیخ فلفل به کوشنه سیاه ماند و از آن تندمزه‌تر است. فلفل سفید در حرارت و رطوبت از فلفل سیاه کمتر است. لیکن بعضی عقیده دارند که فلفل سیاه خشکیده و قوت کشش را از دست داده و این کشش در فلفل سفید که تماما خشک نشده ماندگار است. مزاج: تا چهارم گرم و خشک است. خاصیت: جاذب، گدازنده، زداینده است. فلفل و مویز را باهم بخایند بلغم را برکنند و بلغم لزج را ریشه‌کن می‌کند. فلفل مسکن درد و آرام‌بخش عصب است و با مزاج تندرستان سازگار است. آرایش: فلفل با نظرون زداینده بھک است و تا با نظرون است لاغرکننده است. ورم و جوش: با زفت باشد خنازیر را علاج است. مفاصل: در گرم کردن عصب و ماهیچه نظیر ندارد. سر: با سرکه به نفع دندان است. چشم: فلفل سفید با داروهای بیچشم کشیدن باشد دیده را جلا دهد. سینه: همراه لیسیدنیها باشد (لعوقات) در علاج سرفه و سینه‌درد مفید است. فلفل و عسل را بر کام اندایند ضد خناق است و شش را می‌پالاید. اندامان غذا: فلفل را با برگ بوی سبز خورند هضم‌کننده و اشتهاآور و بادشکن است و درد و پیچش روده را تسکین دهد. فلفل مخلوط با سرکه را بخورند یا بر پوست مالند در علاج آماس سپرز مفید است. فلفل سفید برای معده از فلفل سیاه بهتر است و بیشتر معده را توان بخشد. دارفلفل در سرازیر کردن خوراک بسیار مفید است.

اندامان راننده: بول را ریزش دهد. بچه را بیرون آورد. بعد از جماع خورند مانع بارداری است. فلفل کم و زیادش قبض است و در این‌باره چون سقمونیا نیست. فلفل آب پشت را بکلی می‌خشکاند. اما دارفلفل شهوت‌انگیز است زیرا رطوبتی زائد دارد. خوردنش با برگ بوی سبز در علاج درد و پیچش روده مفید است. تبها: با روغن مخلوط شود و تن‌تبار را بدان بیندایند تب‌لرزه را شفا دهد. زهرها: فلفل سفید در پادزهرها استعمال می‌شود. دارفلفل نیز چه با روغن باشد و بر جای نیش مالند یا بخورند پادزهر حشرات گزنده است.

فلفل مویه:

گویند بیخ فلفل است. خاصیت: گویند در علاج دردهای سرد و تریجیدگی بسیار خوب است. مفاصل: علاج نقرس است. اندامان راننده: گویند علاج قولنج و بادهای سرد است.

فسوریقون (شنگرف):

از زاج زرد خشک‌تر و از آن لطیف‌تر و کم‌سوزش‌تر است و داروی گری است.

فاشرا (هزارگوشان):

بعضی گفته‌اند فاشرا هزارجشان است که همان کرمة البیضا (تاک سفید) باشد.

مزاج: تا سوم گرم و خشک است. خاصیت: تند و تیز، زداینده، خشکاننده، لطافت‌بخش، و با ملایمت گرمی دهد. آرایش: بیخ هزارگوشان با گاودانه و شنبلیله پوست بدن را صاف و پاک کند و لکه‌ها و اثرهای زشت و سیاه را که بقایای قرحه باشد می‌زداید. اگر هزارگوشان با روغن زیتون بپزد تا بکلی از هم می‌پاشد، لکه‌های زشت و خون خشک شده زیر چشم را می‌زداید. ورم و جوش: بیخش زگیلها و جوشهای شیری را ریشه کن کند. ضمادش که با شراب مخلوط باشد درد کژدمه را تسکین دهد. قرحه:

ضماد بیخ هزارگوشان با نمک دوای قرحه پلید است. هزارگوشان را در مرهمهای گوشت‌خوار بکار

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۷۶

می‌برند. ثمر آن بر گری چرکین و خشک مالند نافع است و پوست اندازد. مفاصل: ضماد بیخش که با شراب باشد تکه استخوانها را بیرون آرد. هر روزه يك درهم از آن تناول شود علاج فالج است. خوردن و مالیدنش دوای گسستگی ماهیچه است. سر: به مدت يك سال هر روز يك درخمی هزارگوشان تناول شود؟ صرع و بیماری کم‌هوشی و سرگشتگی را شفا دهد. اما گاهی می‌شود که سبب درهم شدن عقل می‌گردد. سینه: از هزارگوشان و عسل لیسیدنی سازند داروی خناق و بدنفسی و سرفه و پهلودرد است.

افشرداش را با گندم پخته بخورند شیر پستان افزایش یابد. اندامان غذا: جالینوس فرماید: خوردن جوانه‌های نوبرآمده هزارگوشان که کمی تلخ و تند است، به نفع معده می‌باشد. اندامان راننده: مغز (قلب) هزارگوشان را در نخستین مرحله پیدا شدن کال یا پخته بخورند؟ بول را ریزش دهد. شکم را روان کند. خوردن يك درخمی از بیخش بچه را در شکم مادر می‌کشد. بیخش فرزجه شود بچه را بیرون آرد. در آب‌پزش نشینند زهدان را تنقیه کند. افشرداش بلغم را بیرون آرد. هزارگوشان برای سپرز خوب دواپی است. اگر در روغن بپزند داروی بواسیر پیزی است. در آب‌پز هزارگوشان نشینند یا آب‌پزش را بر ورم ریزند ورمها را از بین ببرد و مشیمه را بیرون آرد. آب‌پز و افشرداش که با عسل باشد در بیرون آوردن بچه‌دان مؤثر است. زهرها: يك درخمی از بیخش پادزهر مارگزیدگی و سایر حشرات موزی است. جانشین: به وزن آن گیاه درونه و دوسوم وزنش چارگون است.

فاشرستین (هزارچشان):

این گیاه از جنس هزارگوشان و برگش چون برگ لبلاب درشت و پوست بیخش سیاه و داخل بیخش زرد است. خاصیت: در کنش همانند هزارگوشان است لیکن کمی ناتوانتر از آن است. مفاصل: این گیاه نیز در علاج فالج بسیار

مفید است. سر: مثل هزارگوشان اگر مغزش را در اولین مرحله پیدایش بخورند در علاج صرع مفید است. سینه: سینه را می‌پالاید. اندامان راننده:

مغز نوحاسته‌اش را بخورند بول و حیض را ریزش دهد و در هر علاجه هم کنش هزارگوشان است.

فریون:

دیسقوریدوس حکیم فرماید: شیر گیاهی است که به (قثاء) خیارچنبر شبیه و در (لینوی) که در سرزمین (سدد) واقع است و در مملکت (موروشیا) می‌روید. این گیاه پر از شیر است و مزه شیرش خارج از اندازه گرم و تند و تیزمه است. کسانی که در جستجوی این شیره‌اند از گرمی آن هراسانند و ناگزیر سیرابی گوسفند را می‌شویند و به ساق گیاه می‌بندند و از دور نیزه یا سیخ را به سوی گیاه پرتاب کنند تا می‌شکافد و شیر می‌تراود و سیرابیها را پر می‌کند و تو گوپی شیر از آوندی ریزش می‌کند. گاهی این قدر فوران می‌کند که بر خاک می‌ریزد. فریون دارویی که استعمال می‌شود دو نوع است: یکی صاف است و شبیه انزروت و به حجم گاودانه می‌باشد. دومی به هم پیوسته است و به روغن زیتون متراکم شده می‌ماند. چشیدنش زبان را بسیار آزار دهد. همین که زبان زد شد تندیش به این زودیها از بین نمی‌رود.

گاهی در آن تقلب می‌کنند و انزروت و صمغ عربی را با آن می‌آمیزند. اگر در اول چشیدن زبان را سوزاند و مدتها مزه سوزناکش باقی ماند دلیل سره بودن و بی‌آلایشی است. قوت این دوا تا سه سال یا چهار سال ماندگار است. فریون کهنه رنگش به زردی و زعفرانی می‌زند و تا در روغن زیتون حل شود بسیار

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۷۷

دشوار است. اما نوع نوین آن چنین نیست. بعضی عقیده دارند که اگر آن را با باقلی پوست کنده در آوندی نگه دارند قوتش از بین نمی‌رود. اولین شخصی که این دوا را کشف کرده و بکار برده (یوناس) پادشاه لینوی بوده است. گزینش: فریون خوب آن است که: صاف زردرنگ یا زعفرانی‌رنگ و تندبوی و بسیار تندمز باشد و در غیر این صورت چنانکه گفتیم تقلبی است. مزاج: گرمیش همراه لطافتی است، سوزنده و زداینده است. تازه‌اش از صمغ انگدان گرمتر است و معلوم است که صمغ انگدان در گرمی بی‌مثال است. مفاصل: با برخی از نوشابه‌های معمولی که با دیک‌افزار کنند مخلوط باشد، داروی عرق النسا است. فریون يك روزه پوست از استخوان برکند. اما باید دقت کرد که گوشت پیرامون استخوان را در بر نگیرد و بهتر آن است که قبلا گوشت پیرامون استخوان با مرهم موم و روغن گل که در روغن نیمه گرم گردد بیندایند. بر فالج و تخدیر شده مالند بسیار مفید است. چشم: در چشم کشند دیده را جلا دهد. آب کبود چشم را تحلیل می‌برد. اما تمام روز سوزش در چشم حس می‌شود. و برای پرهیز از این سوزش با

عسل مخلوط می کنند و در چشم کشند. یا با حیل‌های دیگری مخلوط می کنند تا از سوزش بکاهد. اندامان راننده: در علاج آب زرد، سردی گرده، قولنج سودمند است. مقدار دارویی آن:

فریون را با بعضی تخم‌های خوشبوی در عسلاب کنند و سه (اونولوس) بخورند. خوزیان گفته‌اند: فریون دهانه زهدان را چنان بهم می آرد که داروهای بچه انداختن را به زهدان راه نمی دهد. هم ایشان گفته‌اند:

بلغم لزج که در سرین و پشت و روده ماندگار است بیرون آورد. زهرها: کسانی گویند: اگر پوست سر کسی را بشکافند تا آهیانه پیدا شود آنگاه از سائیده این گیاه در آن ریزند و داروهای ضد گندیدن بر آن نهند، از گزیدن مار و حشرات دیگر زیانی نبینند. خوردن وزن سه درهم از این گیاه معده و روده‌ها را چرکین کند و خورنده را در مدت سه روز می میراند.

فطراسالیون:

کرفس است و شرحش در فصل کاف آمد.

فاغیه (بیخ حنا):

در فصل حاء به شرحش پرداختیم.

فیلزهرج (فیلزهره):

گویند درخت حضض است و ثمری چون فلفل دارد. حضض شیره آن است. یا شیره زرشک است. حضض عربی غیر اینها است. خود فیلزهره تقریباً قوت شیره‌اش را دارد و کمی از آن ناتوانتر است. آرایش: تنها یا با روغن زیتون بر سر مالند موی را تقویت کند. اندامان غذا:

شاخه‌هایش با سرکه بپزند و بخورند داروی سپرز است. و یرقان را نیز علاج کند. اندامان راننده: آب‌پز شاخ و برگش حیض را ریزش دهد. آب‌پز شاخ و برگ و خوردن ثمرش به وزن یک (مطروس) خلط بلغمی را بکلی بیرون آرد.

فراسیون (گندنا‌ی کوهی):

این گیاه تلخ‌مزه است. آریاسیوس گوید: گرمی و خشکی‌اش از دو نیرو است. غیر او گوید: در دوم گرم و در سوم خشک است. خاصیت: بازکننده، زداینده، راننده، گدازنده،

تکه‌کننده است. سر: افشراهش علاج درد همیشگی گوش است. گوش را از چرك پاك كند. منغذهای بندآمده گوش را باز کند. درد کهنه گوش را دوا کند. چشم: افشراهش با عسل دید را تقویت می‌نماید.

سینه: به وسیله خون برآوردن سینه و شش را می‌پالاید. اندامان غذا: در باز کردن بندآمدنیهای کبد و سپرز بسیار مفید است. اندامان راننده: حیض را بیرون ریزد و زهدان را می‌پالاید. زهرها: با نمك ضماد شود پادزهر سگ هار است.

فودنج (پونه):

پونه چندین نوع دارد: پونه کنار آبی، پونه کوهی که بلندیش به بلندی زوفا و برگش به برگ زوفا شبیه است. پونه‌ای که آن را (غلیجن) گویند، پونه شاك که همچون سایر انواع پونه تند است و تأثیر شربت آن چون شربت آویشم است. پونه گوهری است لطیف، پونه کوهی از پونه جویباری قوی‌تر است. خاصیت: از تندی و تلخی که پونه دارد بسیار نرم‌کننده است و بویژه پونه کوهی در نرمش دادن مؤثرتر از جویباری است. خون را به سوی پوست می‌کشد. قرحه‌آور است. پونه را تنها خورند عرق‌ریز است و بسیار گرمی‌بخش. مواد را از ژرفای تن جذب می‌کند. تکه‌کننده و خشکاننده و گرم‌کننده است.

آرایش: پونه و بویژه پونه سبز را با شرابی بپزند و بر پوست نهند لکه‌های سیاه و لکه‌های خونی که در زیر پلکها پیدا می‌شود از بین می‌روند. مفاصل: آب‌پزش را بخورند؟ کوفتگی ماهیچه و پیرامونهای ماهیچه را برطرف کند. ضماد پونه که پوست را می‌سوزاند داروی عرق النسا است. ضماد پونه مزاج اندام را تغییر دهد. جاذبی است که از ژرفا جذب می‌کند. پونه را بخورند و به دنبالش آب پنیر سرکشند؟ و چندین روز بی‌دربی تکرار کنند در علاج پاغر و واریس مفید است. پونه‌ای که (غلیجن) نام دارد گویند خوردنش داروی ترنجیدگی و مالیدنش بر پوست که خون را بسوی پوست می‌کشد علاج نفرس است.

زخم و قرحه: چون پونه هم تحلیل‌برنده هم تکه‌کننده و نرمی‌بخش است خوردنش در علاج جذام مفید است. سر: افشراهش کرم گوش را از بین می‌برد. سردرد آورد. پونه کوهی داروی زخم دهان است و ریختنی‌ها را از سوراخ بینی بیرون سازد. سوخته غلیجن لئه را استوار سازد. نفس‌کش: آب‌پز پونه علاج بلندنفسی (انتصاب النفس) است. پونه تنها و بویژه اگر با انجیر خورند سینه را از خلطهای غلیظ و لزج پاك می‌نماید. درمان درد دنده است. و کوهی از جویباری در این‌باره مؤثرتر و غلیجن همه این کارها را می‌کند. سرکه را بر پونه پاشند یا پونه‌ای که تازه در سرکه ریخته‌اند به بینی غش کرده نزدیک کنند از بوی آن بھوش آید. پونه شاك^{۸۹} در علاج تپش قلب مفید است. اندامان غذا: هر پونه‌ای و بویژه پونه کوهی بی‌اشتهایی و ضعف معده را از بین ببرد. سکسکه را تسکین دهد. پونه که زداینده و بازکننده و نرم‌کننده مواد صفراوی و سودایی است، خودش و آب‌پزش در علاج یرقان مفید است. اگر بیمار یرقانی خود را با

^{۸۹} (۱) - فودنج التیس - پونه بز نر (شاك) شاید نوعی از پونه باشد.

آب‌پز پونه کوهی شستشو دهد عرق کند و سود بیند. و اگر پونه را با انجیر خورند داروی استسقا است. پونه کوهی اشتهای خوراك را زیاد کند. در آب جوشیده‌اش علاج استسقا است. پونه غلیجن دل بهم خوردن را چاره است. پونه غلیجن را با مرهم موم و روغن گل بر سپرز نهند سپرز را لاغر

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۷۹

کند. پونه شاك هم همین کار را می‌کند و در علاج تپش معده (التهاب) و افسردگی و دل بهم خوردن بسیار سودمند است. اندامان راننده: آب‌پز پونه بول را ریزش دهد. از پیچش و درد روده و قی و اسهال شدید مفید است. پونه را بکوبند یا بپزند و با عسل بخورند بچه را در زهدان می‌کشد. حیض را راه اندازد، شاید بلغم را استفراغ دهد. بعضی گویند پونه و بویژه پونه کوهی شهوت را قطع کند و خوابهای جنسی را از بین ببرد. پونه بیابانی مسهل ملائم است، بنفع زهدان است، گرم و بویژه گرمهای ریز را می‌کشد. از پونه بیابانی و کوهی که شاید از پونه بیابانی نوع ویژه‌ای باشد هجده قیراط را با گلاب قند (جلاب) خورند مراره سودا را بیرون ریزد. و اگر چنین شربتی را با سرکه و کمی سیکی بیامیزند قوی‌تر شود. و در این زمینه بهتر آن می‌بینم که پونه را خرد کنند و بسایند و سائیده را بر سرکه مخلوط با آب و نمک پاشند و بخورند. عقیده بر این است که پونه غلیجن خلط سودایی را از راه شاش بیرون ریزد. پونه بیابانی در همه این کنشها کاری است. تبها: بیمار تب و لرز اگر آب‌پز پونه خورد، یا پونه را در روغن بپزد و از آن روغن بر تن مالد بسیار نفع بیند. زهرها: خوردن و ضماد گذاشتن پونه پادزهر حشرات است.

ضمادش تقریباً کار داغ‌گذاری را انجام می‌دهد. کسی که سم خورده اگر پونه را با شراب بخورد سم را از کار اندازد. دود کردن برگ پونه حشرات را می‌گریزند. گستردن برگش نیز دشمن حشرات موذی است.

پونه بیابانی داروی نیش کژدم است. در آب جوشیده پونه کوهی را بخورند پادزهر دندان درندگان است.

فاط (ماه پروین):

داروی ترکان است. زهرها: با آب سرد بخورند پادزهر شوکران و جوزمائل و نیش حشرات موذی و سایر سمهاست.

فاوانیا^{۹۰}:

فاوانیا عود الصلیب است. که نر و ماده دارد. بیخ فاوانیای نر سفید و به ستبری انگشت و مزه‌اش گیرنده است. بیخ فاوانیای ماده ریشه‌های بسیار دارد و شاخه‌هایش زیاد است. مزاج: بسیار گرم نیست. خاصیت: خشکاننده، گیرنده،

^{۹۰} (۱) - در فصل عین عود الصلیب را شرح داده و در اینجا فرماید فاوانیا عود الصلیب است و باز شرح می‌دهد!!

گدازنده، بازکننده، نرم کننده، تکه کننده و زداینده است. اگر فاوانیا را مدتی بخایند مزه تند مایل به گیرندگی می دهد. آرایش: لکه های سیاه را از پوست می زداید.

مفاصل: داروی نقرس است. سر: علاج صرع است و اگر آن را بر مصروع بندند دچار صرع نمی شود.

تجربه کرده اند که وقتی فاوانیا را از صرعی باز کرده اند صرع بازگشته است. آن طیبب یهودی گوید:

دود کردن ثمر فاوانیا دیوانه و صرعی را شفا دهد. و اگر ثمرش را با گل انگبین بخورند در علاج دیوانگی و صرع بسیار مفید است. من می گویم شاید آنچه یهودی گفته نوعی از فاوانیای رومی باشد. چه فاوانیایی که از هندوستان برای ما می آورند در این زمینه این قدر مؤثر نیست. همین قدر هست که اگر پانزده دانه از تخمش با عسلاب یا شراب تناول شود، در دفع بختک تأثیر دارد. اندامان غذا: اگر فاوانیا را با شربتهای مازوجی (عفصی - گسی) بخورند قبض است و ریزش مواد بد را از معده منع کند. تخمش معده را توان بخشد. درد معده را تسکین دهد. سوزش معده را از بین ببرد. بیخ فاوانیا در علاج یرقان و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۸۰

باز کردن بند آمدنیهای کبد مفید است. اندامان راننده: فاوانیا را با شراب یا با داروهای ادراری بخورند حیض را راه اندازد. خوردنش بول را ریزش دهد. پانزده عدد از تخمش با مالی قراطن (آب عسل) تناول شود خفگی زهدان را علاج می نماید. اگر دوازده دانه از تخمش با شراب تناول شود خونریزی را قطع کند. اگر زن تازه زائیده به اندازه يك بادام از بیخ فاوانیا خورد از بیرون ریختنی های لازم پاك گردد.

خوردن بیخش به اندازه يك بادام درد گرده و آبدان را برطرف کند. آب پزیش با شراب شکم را بند آرد و بول را ریزش دهد.

فرفخ (حرفه):

که همان بقلة الحمقاء است و در فصل باء ذکر کردیم.

فطر (قارچ):

دیسقوریوس گوید: قارچ خوردنی هست و قارچ سمی هم هست. انگیزه سمی شدن قارچ این است که یا در نزدیکی میخهای زنگ زده روئیده. یا در همسایگی کهنه پارچه های متعفن رسته یا در جوار لانه حشرات موزی سربرآورده است. درختهایی نیز هستند که قارچ بردمیده از نزدیکی آنها سم کشنده است. بر قارچهای سمی رطوبتی لزج یا کفکی مانند تار عنکبوت می نشیند. همین که آن را می چینند فوراً تباه گردد و بزودی گندش درمی آید. اما آن نوع دیگر

که سمی نیست در آش می‌ریزند و می‌خورند و خوشمزه است و اگر زیاد از حد خورند زیان دارد و شاید بمیراند. زیرا هضم نمی‌شود. و شاید خفگی آرد یا سبب قی و استفراغ شدید شود. و بیماریهای سودایی برانگیزد. برای دفع گزند هر نوع از قارچ خوردن بوره- یا نظرون- یا خاکستراب و سرکه و نمک- یا آب پز جو خوب است. لیکن هرگز قارچ کلاهی کسی را نکشته است. اما آنهم گاهی سبب قی و اسهال (هیضه) می‌شود. اگر آن را خشک کنند بهتر است. مزاج: در آخر سوم سرد و در نزدیکی سوم تر است. خاصیت: خلط غلیظ و بد بوجود آورد. بهتر آن است قارچ را در آب بجوشانند و گلابی تر و خشک و پونه کوهی را با آن مخلوط کنند و بعد از خوردنش شراب انگوری پرمایه بنوشند. سر: سبب کرحی و سکت می‌شود. نفس: قارچ خوردنی سبب خناق می‌شود تا چه رسد به قارچ سمی که می‌کشد. اندامان غذا: اگر قارچ خوب را زیاد از حد خورند سبب قی و استفراغ گردد. قارچ دیرهضم است و غذای بسیار دهد. از خوردن قارچ سمی عرق سرد می‌کنند و به غش گرفتار آیند. اندامان راننده: عسر البول می‌آورد. زهرها: چنانکه گفتیم نوعی از قارچها سمی است. و سبب سمی شدنش را بیان کردیم که در نزدیکی میخهای زنگ‌زده و وصله‌های گندیده و لانه حشرات گزنده یا درختانی که در تباه کردن قارچ ویژگی دارند مانند زیتون، روید و علامتش آن است که رطوبتی چسبنده و کفکی بر آن است و زود دگرگون می‌شود و می‌گندد. چنین قارچی تنگ‌نفسی و غش می‌آورد. علاجش داروهای تکه‌کننده است. پادزهرش اسکنجبین و پونه- یا- چلغوز خروس و مرغ با سرکه- یا تناول عسل بسیار است. وگرنه شاید اکثرا در مدت يك روز بمیراند.

فجل (ترب):

دارویی ترین جزء ترب به ترتیب اولویت: تخم، پوست، برگ، مغز است. روغن ترب هم‌قوت روغن کرچک و از آن گرمتر است. ترب بیابانی عین تأثیرات ترب بستانی دارد و از آن قوی‌تر

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۸۱

است. گزینش: نیرومندترین جزئش تخم آن است و غذایی‌ترش در آب جوشیده است. مزاج: ترب در اول گرم و تر و تخمش در سوم گرم است. خاصیت: ترب بادآور و تخمش بادشکن است. ترب و بویژه تخمش نرمی بخش است. ترب بیابانی التهاب آورد. ترب را در آب بجوشانند نیروی دارویی را از دست می‌دهد و غذایی‌تر می‌شود. ترب غذای کم و بلغمی دهد. گوهر ترب به گندیدن نزدیک است و از این رو زیانهای در بر دارد. برگ بهاری ترب را در آب جوشانند و با روغن زیتون و آب‌کامه خورند بیش از ترب غذا دهد. آرایش: با آرد شلمک مخلوط کنند و بر سر مالند سر مبتلا به داء الثعلب و داء الحیه را موی بازرویاند. ترب و عسل ضماد شود لکه‌های زیر چشم خونی و غیر خونی را می‌زداید. تخم ترب داروی نقطه‌های گوناگون اندامان و زداینده لکه‌های ناشی از ضربت خوردن و لکه‌های سیاه پوست است. ترب و کندس و سرکه را بر پوست مالند و اگر در حمام بر پوست مالند بهتر است. بھک سیاه را از بین می‌برد.

ترب شپش را در بدن بیفزاید. جوش: با آرد شلمک بر جوشهای شیری نهند شفا دهد. زخم و قرچه:

ترب و عسل ضماد شود قرحه پلید و قرحه شیری را برمی‌کند. تخم ترب با سرکه علاج قرحه (غنغرانا) است. و قوبا را ریشه‌کن کند. مفاصل: تخم ترب درد مفاصل را دوا کند و ضربان مفاصل را آرام می‌نماید. سر: به زیان سر و دندان و کام است. افشرداش باد گوش را می‌پراکند. چشم: آب ترب را در چشم چکانند هرچند برای چشم خوب نیست اما دیده را جلا دهد. آب ترب لکه‌های زیر اشک‌ریز را می‌زداید. ابن ماسویه گوید: برگ ترب دید را تقویت کند. نفس‌کش و سینه: ترب پخته در علاج سرفه کهنه و همیشگی، کیموس غلیظ که در سینه پیدا می‌شود، خناق ناشی از قارچ سمی بسیار مفید است.

ترب را با اسکنجبین بپزند و بدان غرغره کنند در دفع خناق مفید است و برای گلو زیان دارد. و شیر پستان را افزایش دهد. اندامان غذا: برای معده بد است و آروغ‌آور است. اما بعد از غذا بخورند غذا را بدرقه کند و شکم را لیونت بخشد. اگر قبل از غذا بخورند؟ خوراک را بالا نگه می‌دارد (یطفی) و نمی‌گذارد در جای خود بنشیند و از این سبب استفراغ‌آور است. و بویژه پوست ترب که با اسکنجبین خورند قی‌آورتر است. ضماد ترب به نفع سپرز و پهلوی است. تخم ترب و سرکه باهم بسیار قی‌آور است. و آماس سپرز را فرونشاند. ابن ماسویه گوید: خوردن ترب و بویژه برگ آن بعد از طعام، طعام را هضم کند. آب برگ ترب بندآمدهای کبد را باز کند و علاج یرقان است. بعضی عقیده دارند که برگش هاضم و مغزش دل‌بهم‌آور است. و تخمش بادهای شکم را می‌پراکند و راه بیرون آمدن را آسان کند. و اشتها می‌آورد و علاج درد کبد است و برای مداوای استسقا مفید است. زهرها: ترب پادزهر نیش مار است. با شراب پادزهر مار شاحدار است. تخم ترب در دفع گزند سم و نیش حشرات مفید است. قاچی از ترب را بر کژدم نهند می‌میرد. آبش را بر کژدم پاشیدند فوراً کژدم را کشت. اگر ترب خورده را کژدم بزند تأثیری ندارد.

فستق (پسته):

درختی است مشهور و در بعضی جاها پیدا است. مزاج: در آخر دوم گرم است و رطوبتی هم دارد. گویند از گردو گرم‌تر است. آنان که پنداشته‌اند که پسته سرد است اشتباه فرموده‌اند. خاصیت:

پسته و بویژه پسته شامی که به دانه صنوبر می‌ماند و کمی تلخی و گسی دارد؟ با معده سازگار است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۸۲

تلخی و خوشبویی آن بندآمدهای کبد را باز کند. گذرگاه غذا را می‌گشاید. روغن پسته علاج درد کبد ناشی از رطوبت و غلظت است. اگر کسی گوید: پسته برای معده زیان و سودی چندان ندارد، می‌گوییم از دل‌بهم آمدن و برگشتن معده جلوگیری است و دهانه معده را تقویت می‌نماید. اندامان راننده: نه قبض است و نه ملین. زهرها: پسته و بویژه اگر با شراب بسیار پرمایه و تند بپزد پادزهر نیش حشرات موزی است.

فسافس (ساس):

جانوری است مثل کنه و در شام مشهور است. در رختخوابها پیدا می‌شود. ممکن است همان باشد که ما انحل می‌گوییم. نفس: ساس را با خل یا شراب بخورند زالو را از گلو بیرون آورد. اندامان راننده: بو کردنش زهدان را نشاط بخشد و خفگی زهدان را دفع کند. اگر ساس را خشک کنند و بسایند و گردش را در سوراخ ذکر ریزند دشواری شاشیدن را برطرف سازد. تبها: هفت ساس را در یکدانه باقلی جای دهند و ببلعد بشرطی که قبل از آمدن تب سه در میان باشد تب را دفع کند. زهرها:

بدون باقلی بلعیدن ساس پادزهر حشرات موزی است.

فار (موش):

آرایش: خون موش زگیل را برمی‌کند. مدفوع موش و بویژه سوخته آن که با عسل مخلوط باشد و بر سر مالند در علاج داء الثعلب مفید است. سر: بچه‌ای که آب از لب‌ولوجه‌اش سرازیر می‌شود، اگر موش را بریان کنند و بعدا بخشکانند و بچه بخورد شفا یابد. اندامان راننده: اگر مدفوع موش با کندر و (اونومالی) تناول شود. سنگ را خرد کند. اگر مدفوع موش را شیاف کنند شکم بچه را روان سازد. با آب بپزند و بیمار عسر البول در آن نشیند سود بیند. زهرها: مردم همه می‌گویند اگر موش را بشکافند و به نیش‌زده کژدم نهند خوب است.

فرس (اسب):

در تأثیر دارویی سرگینش برابر با سرگین الاغ است. ورم و جوش: سوخته پوست کراهسب در آب حل شود و بر جوش مالند شفا دهد. سر: گویند برآمدگی‌های زائد زانوی اسب را بکوبند و با سرکه بخورند علاج سردرد است. اندامان راننده: پنیرمایه مادیان در علاج قرحه روده، فساد معده، اسهال همیشگی ویزگی دارد.

فقلامینوس:

گویند بخور مریم است که تیره‌ای از عرطنیثا باشد. خاصیت: زداینده، تکه‌کننده، بازکننده، گدازنده و تنقیه‌بخش است. تناول بیخس کم‌هوشی آورد و عرق کردن زیاد بدنبال دارد.

آرایش: سه مثقال از این دارو- نباید از سه مثقال تجاوز کند- با شراب انگوری سیاه، یا با (مالی قراطن) که با آب مخلوط باشد بخورند علاج یرقان است. کسی که این دارو را خورد باید دراز بکشد و خود را با پوشش‌های بسیار بپوشاند تا بسیار عرق کند و عرق به رنگ زرداب بیرون دهد. تا از یرقان شفا یابد. بیخ این گیاه پوست را تنقیه کند، لکه‌های سیاه را بزداید. آب‌پزش ترکه‌های ناشی از سرما را خوب می‌کند. وسط بیخس را با کارد حفر کنند و پر از روغن زیتون کنند و بر خاکستر گرم نهند تا

گرم می‌شود، روغنی است که ترکهای ناشی از سرما را زود بهبودی دهد. ورم و جوش: بیخش جوشها را از بین می‌برد. افسره‌اش ورم سخت را نرم کند. آماس سپرز را فرونشاند. تر و خشک این گیاه داروی خنازیر و زخم است و گری خشک را علاج است. زخم و قرحه: بیخ این گیاه را تنها یا با سرکه و عسل مخلوط کنند و بکار برند زخمها را قبل از اینکه کهنه شوند شفا دهد. اگر آب‌پزش را سرشویه کنند قرحه‌های سر را خوب می‌کند. مفاصل: ضماد گذاشتنش در علاج پیچش عصب و نقرس مفید است.

سر: با شراب آمیزند بدمستی بسیار می‌آرد. آبش را در بینی کنند سر را می‌پالاید. آب‌پزش سرشویه شود قرحه‌های سر را شفا دهد و سردرد سرد را تسکین دهد. چشم: آبش که با عسل باشد در چشم کشند یا در بینی کنند در علاج آب که در چشم پدید آید و در علاج ضعف دید مفید است. سینه: بعضی بیخ آن را علاج برنشیت می‌دانند و به بیمار می‌خورانند. اندامان غذا: با سرکه بر سپرز نهند. اندامان راننده: با (ادرومالی) بخورند بلغم و کیموس آبکی را بیرون آورد. خوردن و برداشتنش حیض را ریزش دهد. بعضی پندارند که تر این گیاه بچه‌انداز است و اگر به گردن یا به بازو بندند مانع حمل می‌شود.

بوسیله پشم برمی‌دارند اسهال آور است. اگر ناف و بالائیهای شکم و پهلو را بدان بیندیند ملین است و بچه می‌اندازد و بچه را در زهدان می‌کشد. و افسره‌اش در این باره قوی‌تر است. آب این گیاه را با سرکه بیامیزند و بر مقعد برآمده ریزند به جای خود بازمی‌گردد. افسره‌اش دهانه رگهای داخل پیزی را می‌گشاید. خوردن و برداشتن بیخش سبب ریزش خون حیض است. پنج درهم از بیخ این گیاه را با عسل مخلوط کنند و یکباره چهار درخمی بخورند بسیار مسهل است. زهرها: همراه شراب بخورند پادزهر داروهای سمی و بویژه پادزهر خرگوش دریایی است.

ففاع (فوگان):

مشهور است. گزینش: فوگان خوب آن است که از میده و نعنای و کرفس بسازند. هر آنچه از نان پخته درست می‌کنند نه چون آن است که از نان درست شده از خمیر فطیر گیرند. خاصیت:

بادزا است، بدغذا است، خلط بد پدید آرد. به اندام جانور زیان می‌رساند و در این اثر بجدی است که دندان فیل را در آن می‌گذارند نرم می‌شود و می‌توانند به آسانی بر آن کار کنند. اما فوگانی که از نان میده و کرفس و نعنای درست می‌کنند کیموس خوب دارد و با گرم مزاجان بسیار سازگار است. مفاصل: برای عصب بسیار بد است. سر: زیان به پرده مغز می‌رساند. اندامان غذا: آنچه از نان میده است برای معده گرم خوب است. اندامان راننده: اگر از جو درست کنند به زیان گرده و آبدان است و بول را ریزش دهد.

فسوريقون:

مردار سنگ را با دو برابر زاج سفید مخلوط می‌سایند و در سرکه بسیار تند می‌ریزند و در دیگی تازه می‌کنند و سر دیک به گل می‌گیرند و در گرمای سخت مدت چهل روز در سرگین دفن می‌کنند که فسوریقون می‌شود و داروی گری است. خاصیت: از زاج زرد خشکنده‌تر و از آن کم‌گزش‌تر و لطیف‌تر است. قرحه: داروی گری است.

فیلون:

به عقیده دیستقوریدوس: گیاهی است در سنگلاخها روید. نر و ماده دارد. ماده را بلعون گویند که

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۸۴

بلعون به معنی مادینه است. بلعون به جل وزغ شبیه است و از برگ زیتون سبزرنگ‌تر است. ساقه‌اش کوتاه و باریک، گلش سفید، تخمش ریز و از تخم خشخاش درشت‌تر. نوع نر را (اریبوعیون) یعنی نرینه نامند. شبیه بلعون است لیکن تخمش به میوه زیتون می‌ماند و خوشه‌ای است. خاصیت: فواسطوس حکیم فرموده است: زن باردار اگر از قسم نر بخورد پسر می‌آورد و اگر از قسم مادینه‌اش خورد دختر زاید. پس ممکن است که حکیم نامبرده آزمایش کرده و این را به مردم گفته باشد و شاید تنها گفته بی‌آزمایش باشد.

حرف فاء پایان یافت.

فصل هجدهم حرف (ص)

صندل:

چوبهای ستبری است که از مرز مملکت چین آورند و سه نوع است: زرد، سرخ، زرد مایل به سپیدی که بعضی آن را مقاصیری گویند. بوی مقاصیری از بوی بقیه خوش‌تر است. گزینش: به عقیده جالینوس و ابن ماسویه صندل سرخ قوی‌تر است و دیگران گویند زرد قوی‌تر است و گروهی بر اینند که مقاصیری بهتر و قوی‌تر است. مزاج: در آخر دوم سرد و در دوم خشک است. خاصیت: صندل و بویژه صندل سرخ‌رنگ مانع تراوش رطوبت بدن است. ورم: صندل و بویژه سرخ‌رنگش ورم گرم را تحلیل می‌برد. بر باد سرخ مانند مفید است. سر: در علاج سردرد بد نیست. سینه: خوردنی و مالیدنی تپش ناشی از تبها را علاج است. اندامان غذا: خوردن و مالیدنش ناتوانی معده گرم را برطرف کند. تبها:

صندل و بویژه سفیدرنگ مقاصیری در علاج تبهای گرم سودمند است.

صدف:

گوشت صدف بیابانی (حلزون) را خرد کنند و بسایند و بر تن مانند بسیار خشکاننده است. سوخته صدف فریبری بادشکن و زداینده و هم‌قوت عرق نعناع و پونه (نیطش) است. همه انواع صدفها ریزه استخوان و خار و پیکانها را جذب می‌کنند بشرطی که درسته و بی‌هیچ تغییر حالتی استعمال شوند.

آرایش: همه پوششهای صدفی و پوسته صدفها گاهی که می‌سوزند زداینده بھک‌اند. صدف خام و ناسوخته پیکانهای استخوانی را جذب می‌کند. اگر صدف فریبری (ارغوانی) در روغن زیتون بپزند؟ و بر جای مو مانند از ریزش مو جلوگیری کند. ورم و جوش: ماده لزجی که بر حلزون است و آن را زنگ حلزون گویند اگر با کندر و الوا و مر مخلوط کنند تا به پرمایگی عسل درمی‌آید، ورم بناگوش را خشک کند و اگر رطوبتی در ژرفا داشته باشد برمی‌چیند. زخم و قرحه: سوخته صدف فریبری قرحه را می‌زداید، پاك می‌کند و بهبودی دهد. صدف سوخته با نمك داروی سوختگی است و بر سوخته می‌پاشند تا آن را خشک می‌کند. سوخته هر صدفی برای معالجه گری مفید است. صدف همراه گوشتش در علاج زخم و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۸۵

بویژه زخمی که بر عصب باشد اگر صدف و گوشت صدفی و کندر و مر بر او نهند و اگر با گرد آسیاب هم باشد داروی خوبی است و زخم را شفا دهد. جالینوس شخصا حلزون را بدون هیچ آمیزه‌ای برای علاج زخم بکار برده است. مفاصل: صدف را ضماد کنند علاج درد مفاصل و نقرس است و ورم مفاصل را فرو نشاند. سر: سوخته صدف فریبری و بویژه اگر با نمك سوخته شود دندان را جلا دهد. صدف را بسایند و با سرکه آمیزند خون‌دماغ را قطع می‌نماید. چشم: صدف را با گوشتش بسوزانند و سوخته را بشویند و در چشم کشند آماس پلك را فرو نشاند، سفیدی و تم را از چشم بزدايد. اگر گوشت صدفی را که به (طیلس) کهنه مشهور است، بسوزانند و سوخته را با قطران بسایند و بر پلك مانند مانع رویش مو می‌شود. ماده لزجی که بر حلزون بیابانی است موی برگشته پلك را می‌چسباند. همین ماده لزج- گویند- اگر پیشانی را بدان بیندایند از ریزش مواد به چشم جلوگیری کند و موی را نیز می‌چسباند. اندامان غذا:

گوشت صدفی که (فروفس) نام دارد برای معده خوب است. گوشت هر صدفی که برشته و پخته نباشد درد معده را تسکین دهد. صدف فریبری را با سرکه خورند علاج سپرز است. ضماد صدف را بر استسقا گذارند تا پایین نیآورد جدا نمی‌شود، و باید بگذارند تا خودش بیفتد. و بویژه در علاج استسقاء صدف بیابانی که بسیار خشکاننده است از سایر صدفها مؤثرتر است. اندامان راننده: گوشت صدف فریبری ملین نیست. گوشت صدفی که مردم شام آن را (طالیس) گویند، تا تر است و بویژه آبگوشتش ملین است و همچنین آبگوشت صدفهای کوچک ملین است. دود برکشیدن از سوخته صدف فریبری علاج خفگی زهدان است و بچه‌دان را بیرون آورد. دود گوش ماهیهای ساحلی از قبیل (خوش‌بوی- عطر الرائحہ) بابلی، قلزمی، در علاج خفگی زهدان مفید است و صرع‌زدگان را بهوش می‌آورد. و

بویش نوعی اثر خایه سگ آبی دارد. صدف را بردارند حیض را ریزش دهد. گویند: صدفی که نامش (فوحیل) است اگر صدف و گوشت باهم بسوزد و خاکسترش را با مازوی سبز و فلفل سفید بیامیزند، قرحه روده را بشرطی که تر باشد و گندیده نباشد به کلی خوب می‌نماید. مقدار و نسخه دارویی از این قرار است:

چهار وزن خاکستر صدف. نیم وزنش مازوی سبز، یک‌چهارم فلفل باهم مخلوط می‌شوند و در غذا ریزند یا با شراب می‌خورند. زهرها: گوشت صدف پادزهر سگ هار است.

صمغ:

گزینش: صمغ عربی که صاف و کم‌چوب باشد از همه بهتر است. مزاج: همه صمغها بسیار گرمند. خاصیت: گیرنده، چسباننده، خشکاننده و تقویت‌کننده است. صمغ اقاچیا بسیار قوی است و از این رو در داروهای پادزهری وارد است. سینه: سرفه گرم را نرم کند. زیان قرحه روده را دفع می‌نماید.

صدا را صاف می‌کند. اندامان غذا: معده را توان بخشد.

صابون:

قرحه‌آور و گنداننده است. قولنج را تحلیل برد و بلغم خام بیرون آورد.

صحناات (ماهیا به):

خاصیت: خشکی بخش و زداینده و بدخلط است. قرحه: سبب گری و خارش است.

مفاصل: در علاج درد سرین بلغمی نافع است. آرایش: بوی گند دهانی را می‌زداید که از معده برآید.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۸۶

فساد معده را علاج است. اندامان غذا: رطوبت معده را برچیند و معده مرطوب را خشک می‌کند.

صنوبر:

درختش مشهور است و در فصل حاء راجع به دانه‌اش صحبت کردیم و اکنون می‌خواهیم در باقی اجزاء آن سخن گوئیم. مزاج: الیاف صنوبر بزرگ بسیار قوی و الیاف صنوبری که آن را فوفی گویند ناتوانتر است. خاصیت: الیافش بسیار قیوضیت دارد. گرمی که در صنوبر است در برنگی همانند آلاکلنگ است. زخم و قرحه: الیافش زخم را بهم آورد. در علاج قرحه ناشی از سوختگی مفید است.

الیافش به اندازه‌ای گیرنده است که می‌تواند پوست انداختن (سحج) از ضمادش شفا یابد. الیافش را بسایند و گردش را بر سوخته آب گرم پاشند مفید است. سائیده برگش را بر زخم گذارند زخم را بهم چسباند. الیافش در علاج جای ضربت خوردگی مفید است و بهم‌آورنده زخم است و برگش که نمناک‌تر است در این زمینه از الیاف مؤثرتر است. سر: آب‌پز پوست صنوبر را در دهان‌گردانند بسیار بلغم بیرون آورد. در آب جوشیده الیافش با سرکه در دهان‌گردانند درد دندان تسکین یابد. آب‌پز الیاف صنوبر و سرکه را در دهان‌گردانند بلغم‌های بسیار سرازیر می‌کند. چشم: دود صنوبر از ریزش مژه جلوگیری است و خوره گوشه چشم را علاج است. سینه: دانه‌اش داروی سرفه کهنه است. اندامان غذا: تناول پوست و برگ صنوبر درد کبد را دواست. اندامان رانده: دانه‌اش شکم بند آورد. تخم صنوبر با تخم خیارچنبر همراه شراب سیاه انگوری تناول شود ریزش بول دهد و علاج قرچه کرده و آبدان است. الیاف صنوبر شکم را بند آورد.

صبر (الوا):

افشره منعقدشده‌ای است به رنگ میانه سرخی و زعفرانی و چندین نوع دارد: اسقوطری، عربی، سمنگانی. بعضی گویند گیاهش همچون زنجفیل شامی است و اشتباه کرده‌اند. گزینش:

بهترینش صبر اسقوطری است که آبش چون آب زعفران و بوی مر دارد و درخشنده و زودشکن و بدون ریگ باشد. صبر عربی در زردی و سنگینی و درخشندگی از آن پایینتر و از آن لزج و سخت‌تر است. صبر سمنگانی بدبوی و تیره‌رنگ و بی‌درخشندگی و زردرنگیش کم است و از نوع بد بشمار می‌آید. صبر هرگاه کهنه شد سیاه‌رنگ گردد. مزاج: در دوم خشک و تا دوم گرم است. بعضی گویند در سوم گرم و خشک است که چنین نیست. خاصیت: گیرنده و خشکاننده بدن و خواب‌آور است. صبر هندی سود بسیار در بر دارد، می‌خشکاند و آزار نمی‌دهد. و کمی قبض است. و چون بسیار کم می‌گزد، زخم و خیم را سوزش نمی‌رساند. آرایش: صبر و عسل علاج اثر ضربت و شفابخش کزدمه چرکین است. صبر و شراب را بر سر مالند از ریزش مو جلوگیری است. ورم و جوش: اگر با شراب یا عسل باشد در علاج ورم پس و پیش (مقعد و ذکر) و ورم ماهیچه‌های پهلوی زیان بسیار مفید است. زخم و قرچه: قرچه‌های سرسخت را دوا کند و بویژه اگر در پس و پیش عورت و بینی و دهان یا ناصور باشند. مفاصل: دواي درد مفاصل است. سر: سر را از زائده‌های صفرایی می‌پالاید. صبر و روغن گل را بر پیشانی و گیجگاه مالند سردرد از بین می‌رود. صبر و روغن گل در علاج قرچه بینی و دهان و کوفتگی گوش و آماس ماهیچه‌های پیرامون زیان خوب است بشرطی که با شراب یا عسل باشد و بر پوست مالند. در طب باستانی آمده است

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۸۷

که صبر سودا را بیرون ریزد. داروی مالیخولیاست. صبر فارسی عقل را تقویت کند و دل را هشیارتر کند. چشم: صبر در علاج قرچه و گری و درد چشم و خارش گوشه چشم و در خشکانیدن رطوبت چشم بسیار نافع است. اندامان

غذا: تناول دو قاشق صبر با آب سرد یا ولرم معده را از زائده‌های بلغمی و صفراوی پاک کند، اشتهای دروغین و تباه را رد می‌کند. سوزش و التهاب زبان کوچک که ناشی از گرمی زرداب معده باشد چاره‌اش با صبر است. اگر صبح و شب چند (حبه) از صبر مخلوط با شراب یا با عسل بخورند شکم را روان کند و از تباه شدن خوراک جلوگیری می‌نماید و شاید یک‌روزه درد معده را تسکین دهد. بندآمده‌های کبد را باز می‌کند لیکن به زیان کبد است و از اسهالی که می‌دهد داروی یرقان است.

اندامان راننده: تناول یک درخمی و نیم صبر با آب گرم اسهال آورد. اگر سه درخمی خورند شکم را تماماً تنقیه کند. اگر دو درخمی باشد و با آب عسل خورند بلغم و صفرا بیرون آورد. صبر با هر داروی مسهلی باشد معده را از زیان حفظ کند. و صبر بهترین و سالمترین مسهل برای معده است. صبر شسته کمتر اسهالی است اما برای معده سودآورتر است. صبر که با عسل باشد از قوتش می‌کاهد و اسهالش از جذب کردن نیست بلکه با هرچه برخورد کند بیرون می‌آرد. صبر خالص که تناول شود اثرش از کبد خارج نمی‌شود و به معده نمی‌رسد. تناول صبر عربی افسردگی آرد. و درد و پیچ روده و اسهال به دنبال دارد. و تأثیرش در پرده‌ها و خم و پیچهای معده (صفاقات) روزی یا دو روز می‌ماند. در روزهای سرد تناول صبر خطر است. شاید اسهال خوبی دهد. صبر مخلوط با شراب شیرین بر بواسیر برآورده و ترکهای لبه پیزی نهند مفید است. خونریزی پیزی را قطع کند. ورم مقعد را دوا کند شفای ورم ذکر است بشرطی که با شراب و عسل باشد و بر ورم مالند. زهرها: اگر به سرما بخورند بیم اسهال خوبی می‌رود. جانشین: دو برابرش افشره فیلزهره.

صوف (پشم):

پشم سوخته در علاج قرحه و گوشت زیاده مفید است.

صغراغول:

مرغی است که فرنگیان آن را چنین نامیده‌اند. خاصیت: گویند اگر از اندامان درونی آن کم کم بخورند سنگ را خرد کند.

صدأ الحديد (زنگ آهن):

سرد و گیرنده است. و در علاج خونریزی زنانه مفید است.

صرصر (جیرجیرک):

در روغن زیتون بجوشانند یا در آن بخیسانند تا حل شود و روغن زیتون را در گوش چکانند تپش و درد گوش را دوا کند.

صفصاف (بید):

این بحث را به فصل خا واگذار می‌کنیم که راجع به خلاف است.

در اینجا حرف صاد که یازده دارو در بر داشت پایان یافت.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۸۸

فصل نوزدهم حرف (ق)

قرنفل (میخک):

از گیاهان مرزهای چین است و به یاسمین می‌ماند لیکن سیاه است و میخک ثمر این گیاه است. قرنفل نر مانند هسته زیتون و از آن سیاه‌تر است و قوت خائیدنش چون سفز درختی است.

گزینش: آنچه شبیه هسته زیتون و خشک و خوشبوی و خوشمزه است خوب است. مزاج: در سوم گرم و خشک است. آرایش: بوی دهن را خوش کند. چشم: دید را تقویت کند، تم را از چشم می‌زداید.

خوردن و به چشم کشیدنش به نفع چشم است. اندامان غذا: تقویت کبد و معده کند و از استفراغ و دل بهم آمدن مفید است.

قافله (هل):

بزرگ و کوچکش هست. بزرگ به اندازه گردوی کوچک است و چون بشکنی دانه سفید دارد که مانند کبابه زبان‌گر است و بوی خوش دارد. کوچک به شکل میخک و خوشبوی است. مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: قافله گرمی بخش و گیرنده است. و آنچه با دنباله است گرمی بخش‌تر و خود دنباله قافله بسیار گرم است. اندامان غذا: با آب مصطکی و آب هر دو نوع از انار از استفراغ و دل بهم آمدن نافع است و تقویت معده می‌کند.

قرفة الطیب (پوست قرنفل):

قرفه عبارت از پوست ستر قرنفل است و هم‌رنگ پوست دارچین است و مزه میخک می‌دهد. و در کنش از میخک ناتوان‌تر است. مزاج: در سوم گرم و خشک است.

قرفة الدارصینی (پوسته دارچین):

گویند از دارچین است و گویند غیر او است. چون دارچین سخت است و بعضی به این سختی نیست و قسمتی راه‌راه و قسمتی سفید و بعضی زودشکن است و از دارچین کم‌توانتر است. مزاج: در دوم گرم و خشک است.

قرمانا (کرویا):

درختش در ارمنستان و مملکت (قماعینا) بسیار است و در عربستان و هندوستان و غیره نیز یافت می‌شود. کرویا ثمر این رستنی است. گزینش: آنچه ره‌آورد هندوستان و ارمنستان است و در کوبیدن سرسخت و پر و متراکم است خوب است و در غیر این صورت ارزش ندارد. قسم خوب کرویا بوی خوش می‌پراکند و مزه‌اش تند مایل به تلخی است. مزاج: در سوم گرم و خشک است.

خاصیت: گرمی بخش، خون به سوی پوست آورد. گدازنده است و اندامان درونی را توان بخشد. قرحه:

با سرکه بر پوست مالند علاج گری و قوباء است. مفاصل: در علاج درد عصب، درد سرین، در بیرون راندن بلغم، در مداوای فالج و کوفتگی ماهیچه مفید است. سر: با آب بخورند علاج صرع است. سینه:

سرفه را آرام کند و سینه را می‌پالاید. اندامان راننده: علاج درد و پیچ روده و ضد کرم و کرم کدو است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۸۹

با شراب تناول شود علاج درد گرده و دشواری شاشیدن است. يك درخمی کرویا با پوست بیخ دهمست علاج سنگ است. دودش بچه را در زهدان می‌کشد. زهرها: پادزهر نیش کژدم و حشرات دیگر است.

جانشین: به جای او اسپند یا گورگیاه بکار می‌برند.

قصب (نی):

نی انواع دارد:

۱- نی تودار که تیر از آن سازند.

۲- نی ماده که زبانه نایهای نواختنی می‌شود.

۳- نی ستبر و بندبند که قلم می‌گردد.

۴- نی ستبر و توخالی که در کنار جویبارها می‌روید.

۵- نی شوره‌زاری که باریک و سفید است و اکثریت مردم بیخ آن را می‌شناسند.

۶- نی بسیار باریک توخالی که از آن حصیر سازند.

۷- نی بسیار ستبر و دراز و دیرشکن که از هند آورند و نیزه می‌کنند. (خیزران)

مزاج: بسیار سرد و خاکسترش گرم است. خاصیت: برگ و ریشه‌اش کمی زداينده است. ضماش خار و پيكان برکشد. و تکه‌های نی و بقایای تیر را از ژرفای گوشت بیرون آرد. آرایش: پوست و ریشه نی داروی داء الثعلب است. و پلیدی را می‌زداید. بیخ نی با پیاز دشتی پيكان را جذب می‌کند. ورم و جوش: برگ سبزش بر باد سرخ و ورم گرم گذارند مفید است. مفاصل: پیچش عصب را چاره است.

سر: گلش در گوش افتد کرى همراه دارد و در برون آمدن سرسختی می‌کند. سوخته نی سعفه و قوبای سر را علاج کند. اندامان راننده: بول و حیض را ریزش دهد. زهرها: پادزهر نیش کژدم است.

قصب الذريره (نی نھاوندی):

نوعی نی است که در هندوستان روید. گزینش: خویش آن است که به رنگ یاقوتی باشد و بندهایش کم‌فاصله و چون بشکنی چندین پارچه می‌شود. لوله‌اش پر از ماده‌ای مایل به سفیدی و شبیه تار تارتنگ است. لزج است و اگر بخایند مزه گیرنده و مایل به تندى می‌دهد.

سائیده‌اش بوی خوش دارد و زرد مایل به سفید است. مزاج: تا دوم گرم و خشک است. خاصیت:

لطافت‌بخش، کمی گیرنده و تند است، در گوهرش ماده خاکی و هوایی به حالت معتدل بهم آمیخته‌اند.

گرایش به خشکی دارد و همچون ادویه ديك‌افزار گوهر لطیف دارد. آرایش: بدرنگی خون خشکیده را می‌زداید. ورم: ورم را نرم کند. مفاصل: داروی گسستگی در ماهیچه است. چشم: جلای دیده است.

سینه: بوسیله قیف دودش را برکشند داروی سرفه است و اگر با سقز خام باشد چه بهتر. اندامان غذا: با عسل و تخم کرفس علاج ورم کبد و معده است و مانع شکم‌گنده شدن است. اندامان راننده: با تخم کرفس به نفع‌گرده است و علاج چکمیزيك است. تناول آب‌پزش یا در آن نشستن درد زهدان را دوا کند.

با عسل و تخم کرفس بخورند ورم زهدان را فرونشاند.

قنطوريون (گل گندم):

دیسقوریدوس گوید: کسانی گویند (داری) رومی است. در عربی این گیاه را

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۹۰

لوقای کوچک گویند. و هستند کسانی که آن را (لمیسون) نامیده‌اند که لمیسون به معنی آب راکد است.

زیرا این گیاه در مردابها و نیزارها روید. و به گیاه هزارچشم شبیه است. که پونه کوهی است. طول ساق این گیاه از یک و جب بیشتر و گلش سرخ مایل به بنفشی است و به گل گیاهی شبیه است که آن را (حمدس) گویند. برگهای ریز و مستطیل و شبیه برگ فیجن دارد و ثمرش به گندم می‌ماند. بیخش کوچک است و ارزش دارویی ندارد. مزه این گیاه بسیار تلخ است. طریق استفاده از گل گندم:

۱- بوته را با ثمری که دارد برمی‌کنند و مدت پنج روز در آب می‌خیسانند و از آن پس در دیک می‌ریزند و آب در دیک کنند و بر آتش گذارند و می‌پالایند و دردی را دور اندازند و صاف را باز در دیک کنند و با آتشی ملائم می‌جوشانند تا می‌بندد و چون عسل می‌شود.

۲- یا اینکه: بوته را تا سبز است با تخمش می‌آرند و می‌کوبند و افشره را در آوندی سفالین ریزند و در آفتاب می‌گذارند و با چوبی پاکیزه بهم می‌زنند تا چیزهای بالانشین با ته‌نشین بیامیزد. و شب‌هنگام دور از شبنم باید باشد زیرا شبنم نمی‌گذارد افشره و نم‌ها منعقد شوند یا ببندند. اما هرآنچه از بیخها و گیاهان دارویی خشکیده که می‌خواهند افشره‌اش را بدست آرند همان کار را می‌کنند که ما در افشره‌گیری از جنطیانا گفته‌ایم. و هرآنچه از بیخ و پوست و گیاه سبزند برای افشره‌گیری باید آن را فشرده و افشره را در آفتاب نگهداشت و چنانکه گفتیم بهم زنند تا ببندد. عموماً قنطاریون دو نوع است: بزرگ و کوچک و در آخر بهار روید. این گیاه برگهای بسیار دارد و ممکن است در ایران و روم هم بدست آید.

گزینش: بهترش باریک و کوچک مایل به زردی و زبان‌گر است. مزاج: تا سوم گرم و خشک است.

خاصیت: زداینده، گیرنده و تند، کمی شیرین، خشکاننده بی‌آزار. گویند اگر این گیاه را با پاره‌گوشتها بپزند گوشت را گرد هم آرد. زخم و قرحه: زخم‌های تر را تنقیه کند، قرحه کهنه را کبره می‌گذارد.

خشکیده‌اش در مرهم کنند ناصورها را علاج کند و قرحه‌های گود و زخمهای بد را دواست. ناصور را پر از قنطاریون کنند و ببندند خوب می‌شود. مفاصل: علاج گسستگی ماهیچه و چرک و ریم ماهیچه است.

آرد آن را حقه سازند داروی عرق النسا و درد عصب است. کوبیده و آردش برای حقه بسیار خوب است.

اگر خون بیرون آرد باز به نفع بیمار است. اگر خاکسترش را با آب بیامیزند و مایه حقه شود باز سودمند است. چشم: افشرد نوع کوچک و باریک که با عسل باشد سپیدی چشم را که ناشی از خوب شدن قرحه باشد می‌زداید. سینه: چون گیرنده است از خون برآوردن مفید است. هر دو نوع ستبر و باریکش داروی دشوار نفس کشیدن است. دو درهم از آن را با شراب بخورند، علاج ذات‌الجنب سرد و خون برآوردن است. اندامان غذا: بندآمده‌های کبد را باز کند و سپرز سفت را نرم می‌نماید. اندامان راننده: بول و حیض را ریزش دهد، بچه را بیرون آورد. ضد کرم است، تناول دو درهم از آن درد و پیچ روده را تسکین دهد، درد زهدان را دوا کند و علاج قولنج است. تناول آب‌پز نوع کوچکش بلغم و زرداب ناپخته را بیرون ریزد. و اگر پارچه‌های کوچک آن را به دندان خایند و ببلعند اسهال خوبی دهد. و اگر آرد آن را بخورند در این زمینه مؤثرتر است. تبها: تب‌دار اگر دو درهم از آن بخورد بسیار سود بیند.

قصب (دقل - خرماي زرد كوچك):

این نوع خرما را مردم حجاز قصب و اهل نجد عرق یا برسوم

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۹۱

گویند. مزاج: خشکی و گرمی معتدل دارد و گویند در درجه دوم گرم است. خاصیت: قبض است.

اندامان راننده: شکم را بند آرد. اندامان غذا: معده را تقویت می‌کند.

قرطم (کاجیره):

کاجیره کاشتنی و کاجیره بیابانی هست. بعضی کاجیره بیابانی را (اطریطولس) گویند.

نوع بیابانی به نوع کاشتنی شبیه است اما برگش بسیار درازتر از کاشتنی است و برگها بر سر ساقه‌ها قرار دارند و باقی ساقه برهنه و بی‌برگ است. گلش زرد است. بیخ کاجیره ارزش دارویی ندارد، اما سائیده برگ و برش مفیدند. مزاج: چنان مشهور است که کاجیره بیابانی در اول گرم و در دوم خشک است. لیکن در حقیقت در دوم گرم و در سوم خشک است. خاصیت: روغنش تقریباً حکم روغن گزنه دارد و از آن ناتوانتر است. و از گیاهانی است که شیر را پنیر کند و قسم آبکی را از شیر جدا می‌نماید. به عقیده مسیح: کاجیره شیر بندآمده را آب کند و شیر مایع را می‌بنداند و بسیار کم‌غذاست. دیسقوریدوس گوید: نیش‌زده اگر کاجیره بدست گیرد احساس درد نمی‌کند و همین‌که آن را انداخت درد بازگردد. سینه:

سینه را می‌پالاید و صدا را صاف کند. اندامان غذا: برای معده خوب نیست. شیر را در معده پنیر می‌کند.

اندامان راننده: با انجیر یا عسل خورند بلغم سوخته را بیرون آرد. علاج قولنج است. شهوت برانگیزد.

روغن کاجیره کاشتنی شکم را روان سازد. اگر مغز دانه‌اش را در آبگوشت ریزند؟ یا از مغز دانه کاجیره و بادام و عسل حب سازند و چهار درخمی خورند مسهل است. و اگر از مغز دانه کاجیره و کوشنه و بادام تلخ مقدار سه (اونولوس) و از انیسون و نظرون هر یکی يك درخمی با انجیر خشك و عسل مخلوط کنند و به اندازه گردویی یا دو گردو بخورند ماده آبکی را بیرون ریزد. گاهی برای اسهال دادن حلوای کاجیره می‌پزند که بدین قرار است:

مغز کاجیره و بادام پوست‌کنده و انیسون و عسل را باهم می‌پزند. حلوا شود و قبل از شام خوردن گاه‌گاه از آن می‌خورند. اگر مغز کاجیره سبز را وزن بیست درهم در يك رطل آب گرم کنند و ده درهم سائیده پانید سفید بر آن اضافه کنند و بخورند بلغم را بیرون دهد. زهرها: برگ یا ثمر کاجیره بیابانی یا هر دو را باهم خورند پادزهر نیش کژدم است. و به گمان بعضی اگر نیش‌زده کاجیره بیابانی یا ثمر آن را در دهان نگه دارد احساس درد از نیش نمی‌کند و چون تف کند درد برگردد.

قطران:

افشره درختی است که آن را شربین گویند. قوت دود قطران همچون دود زفت است. گاهی به وسیله پشم روغن از آن گیرند. و گاهی بوسیله کوبیدن از آن روغن استخراج کنند. مزاج: در چهارم گرم و خشك است. خاصیت: خون را به نزدیکی پوست آرد. داغ‌گذار است. لاش مرده را از گندیدن حفظ کند. آرایش: شپش و رشك آدمیزاد و حیوانات را ریشه‌کن می‌کند. زخم و قرحه: گوشت سست را محکم کند، علاج گری آدمی و حیوان است. روغنش بهترین علاج گری چهارپایان و سگها و شترها است. مفاصل: در معالجه گسستگی ماهیچه و جمع آمدن خون و ریم در ماهیچه خوب است. لیسیدنی و مالیدنی آن داروی پاغر و واریس است. سر: قطران بر سر مالیدن بهترین علاج سردرد است. در گوش چکانند کرم گوش را می‌کشد. با آب زوفا در گوش چکانند صداها و وزوز گوش را خاموش کند. با آب

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۲۹۲

زوفا داروی درد دندان و دندان کرم‌خورده است. چشم: اثر قرحه‌های چشم را پاک کند و دید را تقویت می‌نماید. سینه: بر گلو اندایند درد گلوی و لوزتین را علاج کند. يك اوقیه و نیم از آن بلیسند قرحه ریه را خوب می‌نماید. و داروی سرفه دیرینه است. اندامان غذا: بر درخت قطران با معده سازگار نیست.

اندامان راننده: قطران و بویژه حقنه با آن درمان همه نوع کرم است. حیض را ریزش دهد. آب پشت را تباه گرداند، اگر ذکر را با قطران اندایند و جماع کنند مانع بارداری است. حقنه با قطران بچه را بیرون کشد و داروی چکمیزک است. زهرها: با شراب سیاه انگوری ضماد شود پادزهر مار شاخدار است. با شراب سیاه پرمایه بخورند پادزهر مسموم شدن از خرگوش دریایی است. قطران را با پیه شتر بگدازند و بر تن مانند حشرات موذی می‌گیرند.

قسط (کوشنه):

دیسقوریدوس گوید: سه نوع کوشنه هست: یکی عربی که سفید و سبک و خوشبوی و مایل به زردی است. دومی از هند است که سیاه و سبک و به شکل خیارچنبر است. سومی از سوریه آید که سم است و رنگ چوبش به رنگ چوبی شبیه است که آن را (تندبوی) گویند (رائحة ساطعة). از این سه نوع هم انواع پایینتر پیدا می شود. بعضی از آنها بوی الوا دهد و رنگش مایل به سیاهی است. نوع شامی به میخ می ماند و بوی تند می پراکند. گاهی در کوشنه خوب تقلب می کنند و بیخ سفت زنجفیل شامی را قالب می کنند. لیکن معلوم است چون زنجفیل شامی نه زبان گز است و نه بوی تند و بسیار دارد. نوعی دیگر از کوشنه هست که تلخ مزه است و گمان می رود از هند باشد. گزینش: قسم خوبش کوشنه عربی سفید و تازه و پرمایه و درست و رنگ نباخته است که زبان را بگزد و بترشد. در درجه دوم کوشنه هندی سیاه رنگ و سبک و بعد از آن سیاه رنگ شامی آید و آنچه از دریاست و پوستش نازک است خوب است.

مزاج: در سوم گرم و در دوم خشک است. خاصیت: آن قدر تلخی و تندی و حرارت دارد که قرحه می آرد.

برای هر اندامی که به گرم شدن و بیرون دادن خلط از ژرفا نیاز داشته باشد؟ مفید است. آرایش: با آب و عسل بر پوست مالند لکه های سیاه را بردارد. زخم و قرحه: قرحه آرد. آنچه تلخ است قرحه تر را می خشکانند. مفاصل: ضمادش در علاج سستی عصب و ماهیچه، گسستگی در ماهیچه، عرق النسا مفید است. سر: در علاج بیماری (لیشرغس) مفید است. سینه: داروی سینه درد است. اندامان رانده:

خوردنش یا بوسیده قیف دود برکشیدنش بول و حیض را ریزش دهد. بچه را می کشد. کرم کدوی و کرمهای دیگر را بیرون آورد. غریزه جنسی را تقویت کند. آن را بردارند یا بخورند یا در آب پزیش نشینند درد زهدان را دواست. با شراب بخورند شکم را روان سازد. از آنجا که دارای رطوبتی زائد است و بادآور است در تقویت جنسی مؤثر است. تبها: با روغن زیتون مخلوط کنند و بر تن مالند از تب لرز مفید است.

زهرها: کوشنه را با خاراگوش همراه شراب نوشند پادزهر نیش مار و سایر حشرات موذی است.

جانشین: نیم وزن آن عاقرقرحا کار کوشنه را انجام می دهد.

قروقومعا:

گویند ته نشین روغن زعفران است. گزینش: خوبش آن است که خوشبوی، سنگین، سیاه رنگ و هیچ چوبی با آن نباشد. و اگر در آب حل کنند آب را به رنگ زعفران درآرد. و اگر به دندان

خایند دندان را رنگ کند و رنگش پایدار باشد. خاصیت: گرم کننده و رساننده است. چشم: تم چشم را می برد و دیده را جلا دهد. اندامان راننده: بول را ریزش دهد.

قنقبین:

گویند روغن گرچک است. زخم و قرحه: بر سر مانند داروی گری و قرحه سر است. اندامان راننده: خوردن و مالیدنش در علاج بهم آمدگی دهانه زهدان مفید است. علاج ورم گرم پیزی است.

خوردنش اسهال آورد. و کرمهای داخل شکم را بیرون راند و در این زمینه بسیار بسیار خوب است.

قنه (بارزد):

دیسقوریدوس گوید: قنه انگم گیاهی است که به خیزران ماند و در سوریا یعنی در شام روید. بعضی آن را (مکانیون) گویند. گاهی به وسیله انگم صنوبر و آرد نخود و باقلی قنه تقلبی می سازند.

قنه عموماً دو نوع است: یکی کره ماند و سبک وزن و بسیار سفید. دیگری پرمایه تر و گران تر است.

گزینش: نوع بهتر متراکم تر است که به کندر شبیه است و با دست خورد می شود و بسیار ماده چوبی در آن نیست و کمی از تخم گیاهش با وی قاطی است. مزاج: در دوم گرم و در سوم خشکاننده است.

خاصیت: نرمی بخش، تحلیل برنده، بادشکن، گرمی بخش و التهایی و جاذب است و از آن داروها است که شاید گوشت را تباه سازد. آرایش: جوشهای عدسی را قطع کند. ورم: داروی خنازیر است. قرحه:

با سرکه بر قرحه شیری مانند خوب است. مفاصل: در علاج خستگی و کزاز و ترنجیدن ماهیچه مفید است. سر: داروی سردرد است. صرعی دار آن را بو کند بهوش آید. علاج گیجی و بیهوشی است. داروی درد دندان و دندان کرم خورده است. درد سرد گوش را دوا کند. اگر با روغن سوسن باشد و نیمه گرم در گوش چکانند ورم و درد گوش را سودمند آید و هیچ آزاری ندارد. سینه: علاج برنشیت و سرفه همیشگی است. اندامان راننده: در ریزش دادن حیض بسیار قوی است. بچه را بیرون آرد. بچه را می اندازد. اگر بردارند و با شراب خورند خفگی زهدان و دشوار شاشیدن را معالجه کند. زهرها: با شرابی بخورند پادزهر تیر زهرآلود، و سم مار و کژدم است. دودش حشرات مودی را تارومار کند. و در مبارزه با سم قوی است و تنها از سکنینه کم توانتر است. جانشین: سکنینه است.

قنبیل (کنیلا):

تخمهایش ریگ مانند و رنگی دهند که سرخ است و از سرخی ورس کمتر است. مزاج:

در سوم گرم و خشک است. خاصیت: بقول ابن ماسویه بسیار گیرنده است. اندامان راننده: گویند چه بخورند یا بمالند گرم و کرم کدو را بیرون آورد.

قفر الیهود:

دیسقوریدوس گوید: قفر را از افریقا می‌آورند و در شهر (صیلون) و شهر (اقریش) پیدا می‌شود. در جزیره سیسیل هم هست. قفر هست که در بعضی از کوهستانها منبع دارد و قفر هست که بر آب چشمه‌ساران آید و مردم آن را بجای روغن زیتون در چراغ کنند. قفر سیاه بد است زیرا ثقلی است و زفت بر آن اضافه کرده‌اند. اگر در دهان بخاپی مزه قیر دهد، لیکن این زودشکن است و پارچه‌های سیاه و سبک است. گزینش: قفر خوب آن است که بنفش و درخشنده و نیرومند و سنگین باشد. پلید و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۹۴

سیاهش خوب نیست. مزاج: در سوم گرم و تا سوم خشک است. خاصیت: تقریباً هم‌قوت زفت است.

اندامان را توانا کند، خوردنش خون بندآمده در شکم را می‌گدازد. آرایش: بر ناخن مانند لکه‌های سفید را بردارد. ورم و جوش: خنازیر را می‌رساند. زخم و قرچه: بر پوست مانند علاج قوباء است و آماس زخمها را فرونشاند. مفاصل: ضمادش داروی نقرس و خوردنش یا مالیدنش علاج عرق النسا است.

سینه: در علاج سرفه، قرچه شش، خون برآوردن، بیرون راندن چرک و رم از سینه، آماس لوزتین و خناق سودمند است. اندامان راننده: سفتی زهدان را نرم کند. آن را بردارند یا دودش را برکشند برآمدگی و درد زهدان را دواست و اگر با آب جو حقه شود علاج دیزانتری است.

قلیمیا الذهب (جوش کوره طلا):

گزینش: بهترش آن است که طلائی خوشه‌ای و خاکستری‌رنگ و تازه است. ورقی آن غلیظتر است. مزاج: در سوم معتدل المزاج مایل به خشکی است. خاصیت:

قلیمیای طلا و شستشو داده‌اش از جوش کوره نقره لطیف‌تر است و خشکاننده و زداینده است. زخم و قرچه: پلیدی زخم را می‌روید. زخم را پرگوشت کند، گوشت زائد را می‌خورد. قرچه پلید را بهم آرد.

چشم: آب را در نخستین مرحله از بین می‌برد. علاج سفیدی در چشم است. دید را تقویت کند.

قلیمیا الفضة (جوش کوره نقره):

این جوش کوره را از طلا و نقره و مس و مرغش می‌گیرند و آن عبارت از دردی است که از گداختن معدن بالا آید یا دودی است که ته‌نشین شود. و به شکل ورقی درمی‌آید. مزاج: تقریباً هم‌مزاج جوش کوره طلا است و از آن سردتر است. خاصیت: در خشکانیدن و زدودن ملایم و بی‌آزار است. و بویژه شستشوداده‌اش بهتر است. شستشوداده‌اش در مرهمها وارد است.

و اثر خشکانیدن و زدودنش بر بدنهای معتدل است و بر بدنهای سخت گوشت اثر ندارد. زخم و قرحه:

در علاج گری و قرحه و خیم و تر با مرهم مخلوط می‌کنند و بر زخم هم می‌پاشند.

قلقند (زاج سبز):

مزاج: تا چهارم گرم و خشک است. خاصیت: خشکاننده، سفت کننده است، بدن را متراکم کند، خورنده است. گیرندگی و سوزندگی دارد. زخم و قرحه: داروی ناصور بینی است. سر:

خون‌دماغ را قطع کند، اگر زاج سبز را در آب حل کنند و از این محلول يك قطره در بینی چکانند تنقیه سر کند. زاج سبز یکی از داروهای خوب پالایش گوش است و درد سرد گوش را دوا کند و کرم گوش را می‌کشد. اندامان راننده: يك درخمی زاج سبز را با عسل خورند کرم و کرم کدو را از بین می‌برد. زهرها:

پادزهر قارچ سمی است.

قلقطار (زاج زرد):

جالینوس فرماید: ممکن است زاج سفید زاج زرد شود. مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: بسیار سوزنده، خشکاننده، بندآورنده خونریزیهاست. سوخته‌اش خشکاننده‌تر و کم‌آزارتر است و بسیار گیرنده و بسیار گرم است. ورم و جوش: زاج زرد و آب کشنیز مخلوط باشند و بر پوست مانند مورچگی و باد سرخ را علاج است. زاج زرد را بر قرحه پلید و ساری پاشند مفید است. گوشت زائد

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۹۵

را می‌سوزاند و کبره بر زخم گذارد. سر: داروی خون‌دماغ است. در علاج ورم لثه و ورم (نغانغ) مفید است. چشم: در سرمه می‌ریزند دیده را جلا دهد و خلط جمع شده در پلك را رقیق کند. اندامان راننده:

خونریزی زهدان را قطع کند.

قنابری (برغست):

مزاج: در اول گرم است. خاصیت: لطیف، زداینده، تکه‌کننده. پولس گوید:

برغست و بویژه آنچه در نمک نگهداری شده، سودا بوجود آورد. آرایش: لکه‌های سیاه و بهک را می‌زداید. و بدون شك خوردنش یا ضماد گذاشتنش بهترین بردارنده وضع (لکه‌های سپید صورت) است، که در ظرف چند روزی این کار را می‌کند. و این دارو را عربها می‌شناسند. زخم و قرحه: ضماد برگش قرحه پلید پستان را علاج است. سر: آبش را به بینی کشند رطوبتهای غلیظ مغز را علاج کند.

نفس کش: شش را می‌پالاید و راه‌بند آنها را باز کند. اندامان غذا: راه‌بند آنها کبد و سپرز را باز می‌نماید. اندامان رانده: آبش شکم را روان سازد، ضماد برغست علاج بواسیر است و درد و پیچش روده را بازدارد و سفتی زهدان را نرم کند و کیموسهای غلیظ را بیرون راند. زهرها: برغست پادزهر همه حشرات موذی است.

قسوس (عشقه):

عشقه به رنگهای سیاه و سفید و سرخ هست و هر سه گونه‌اش تند و گیرنده می‌باشد.

یکی از انواعش را (لادن) می‌گویند. قسوس اصلا لادن یا غیر لادن باشد با لادن هم کنش است. مزاج:

گرایش به گرمی دارد. و شاید بعضی از آنها سرد باشند. لیکن لادن در آخر دوم گرم است. خاصیت: با عصب سازگار نیست. عشقه و بویژه برگش گیرندگی دارد و گلش قبوضیت دهد. اما عشقه‌ای که به لادن مشهور است گرم است و دهانه رگها را می‌گشاید و ملین است. آرایش: آبی که از آن می‌تراود، شپش کش است و موی را می‌سترد. لادن را با شراب (ادرومالی) آمیزند و بر اثر قرحه مانند خوب دواپی است. لادن را با شراب و مر و روغن آس قاطی کنند از ریزش مو جلوگیری است. اما چون تحلیل بردنش کم است به جایی نرسیده که در علاج داء الثعلب مفید باشد. زخم و قرحه: در شراب پزند و ضماد کنند.

برای قرحه بسیار علاج خوبی است، سرایت قرحه پلید را بازدارد. از عشقه و موم و روغن گل مرهم سازند و بر سوختگی گذارند بسیار مفید است. مفاصل: برای عصب زیان‌آور است. سر: افشره عشقه را با روغن زیتون و نظرون و عسل مخلوط کنند و به بینی کشند سردرد مزمن از بین برود. اگر بالائیهای (رئوس) عشقه سیاه را بفشزند و افشره را در پوست انار گرم کنند و برعکس طرف دندان دردمند در گوش چکانند درد دندان تسکین یابد. آب عشقه را به بینی کشند سر را می‌پالاید و آب بینی همیشگی را از بینی خشک کند و قرحه بینی را می‌خشکاند. اندامان غذا: عشقه سبز را با سرکه ضماد گذارند بنفع سپرز است. اندامان رانده: بار سه انگشت از گل سفیدرنگ عشقه را با شرابی بخورند و در روز دوبار این کار را بکنند. علاج دیزانتری است. ضماد عشقه سبز و شکوفه‌هایش خون حیض را راه اندازد. بعد از حیض يك درختی عشقه را دود کنند و برکشند مانع بارداری است. شاخه‌اش را که سرش به سوی درون باشد بردارند حیض را بیرون ریزد، بچه را بیرون آورد. دود برکشیدن لادن همین که به مشیمه رسد بچه را

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۹۶

می اندازد. گل لادن شکم را بند آورد. زهرها: بیخ عشقه را با شراب و سرکه خورند پادزهر نیش رتیل است.

قیقهن (لعل معبری):

صمغی است بدمزه که ره آورد عریستان است. بعضی پنداشته اند که سندروس است و معلوم نیست. این صمغ را با مر و استرک دود می کنند و برمی کشند. خاصیت: کمی چسبندگی دارد. آرایش: اثر قرحه را بزودی از بین می برد. برای لاغر شدن هر روزه سه چهارم درهم را با اسکنجبین یا آب بخورند بسیار سود بینند. سر: در علاج افتادن گوشت لته و تسکین درد دندان بی مانند است. چشم: جلای دیده است. نفس کش: با عسل آب داروی برنشیت است و کشتی گیران بکار می برند. اندامان غذا: سه روز با اسکنجبین بخورند سپرز را بسیار لاغر کند. اندامان راننده: با عسلاب حیض را راه اندازد.

قطن (پنبه):

خاصیت: پنبه دان بادشکن و خشکاننده و دیرهضم و بدخلط است و گرمی زیاد دهد. در روغن جوشیده اش کم زیان تر است و اسکنجبین شکری زیانش را دفع کند. ورم و جوش: بیخ پنبه بیابانی را در آب پزند و ضماد سازند علاج ورم گرم و باد سرخ است. سر: افشره و روغن پنبه درد گوش را دوا کند. افشره برگش سرشویه شود (سوزنی) را علاج است. پنبه دانه که بسیار گرم و بخاری است مایه سردرد است. اندامان غذا: پنبه دانه که دیرهضم است برای معده خوب نیست. اندامان راننده: بسیار بخورند آب پشت قطع شود.

قتاد (گون):

در فصل کاف کتیرا ذکر شد که انگم گون است. مزاج: سرد و خشک است.

قلی (قلیا):

مزاج: گرم، سوزنده، زداینده، خورنده و از نمک قوی تر است. آرایش: داروی بهک است.

زخم و قرحه: علاج گری است و زیاده گوشت را می خورد.

قیمولیا:

ورقیهای مرمر مانند سفید و درخشان و خوشمزه است و مزه کافور دهد. و نوعی از آن درخشندگی ندارد و همه انواعش زودشکن است. زخم و قرحه: با سرکه و آب داروی سوختگی است.

سوخته شست و شود ادهاش قرحه‌های دهن باز را خوب می‌نماید.

قلقاس (گوش فیل):

گیاهی است که تا اندازه‌ای به اشنان می‌ماند. مزاج: در اول گرم و خشک است.

خاصیت: شوری و گیرندگی دارد. و کمی بازکنندگی در او است. و همه اجزایش شبیه همدیگر نیستند.

نفس و سینه: گوش فیل یا نمک آن را در شیر کنند و غرغره کنند مفید است^{۹۱}. اندامهای رانده:

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۹۷

گوش فیل و بویژه تخم و افشراهش آب زرد را اسهال دهد. و باید زیاد نباشد که لاغری بخشد. بول را ریزش دهد. آب پشت بوجود آورد. در اسهال صفرا و مواد آبکی ملائم است. اندازه خوراکی از یک سوم رطل تا دوسوم رطل است.

قرطاس (کاغد):

مزاج: در اول گرم و در دوم خشک است. خاصیت: سوخته‌اش خون‌دماغ را بند آورد.

ورم و جوش: سوخته کاغد در علاج (سعفه) مفید است. سر: خون‌دماغ را قطع کند.

قیصوم (مشک چوپان):

مزاج: در اول گرم و در سوم خشک است. خاصیت: لطیف و تلخ است و مزاج خاکی با او است و نرم‌کننده است. جالینوس فرماید: گلش از خاراگوش دارویی تر است و (تلقیح) در آن هست. آرایش: سوخته مشک چوپان که با روغن کرچک، یا روغن ترب، یا روغن زیتون باشد علاج داء الثعلب است. در زود برآوردن موی ریش مددکار است. و برای این کار با روغنهای گرم قاطی می‌شود و راه موی را برای بیرون آمدن می‌گشاید- لته سست را محکم کند. ورم و جوش: ورم بلغمی را نرم کند. اگر با به پزند ورم بسیار سرسخت را تحلیل برد. زخم و قرحه: تا سبز است برای زخم خوب نیست و سوزش دارد. مفاصل: آب‌پزش داروی گسستگی در ماهیچه است و عرق النسای و خیم و کهنه را شفا دهد. سر: با روغن زیتون بپزد سر را گرم کند و سردی را از سر می‌زداید. اندامان رانده: حیض را ریزش دهد. بچه را بیرون آورد. سنگ‌گرده و آبدان را خرد کند. روغنش به گرمی داروی عسر بول و بهم آمدن زهدان است. زهرها: با شرابی بخورند ضد سم‌خوردگی است. چون فرش زیرانداز باشد حشرات را می‌گریزند.

^{۹۱} (۱) - اگر «و بملحه» خوانده می‌شود. معنی چنین دهد: فیل‌گوش را در شیر کنند شیر شورزده می‌شود. و اگر «و بملحه» باشد همان معنی می‌دهد که در بالا نوشته شده است. (ه).

قاتل الذئب (کشنده گرگ):

با خانق النمر (خفه کننده پلنگ) يك کنش دارد لیکن این به مگس ویژگی دارد.

قاتل الکلب (کشنده سگ):

سبب خون‌دماغ و خون برآوردن شود و سگ را هرچه زود می‌کشد.

قطف (سلمه):

قطف همان سرمق است. مزاج: تا دوم سرد و تر است. اندامان راننده: تخمش برای صفرامزاجان ملین است.

قرة العين (ترتیزك آبی):

قرة العين را جرجیر الماء و کرفس الماء هم می‌گویند. در آبهای راکد روید. و بوی خوش دارد. خاصیت: گرمی بخش و گدازنده است. اندامان راننده: بول و حیض را ریزش دهد.

سنگ گرده را خرد کند، خام و پخته‌اش را بخورند در علاج قرحه روده مفید است.

قرع (کدو):

مزاج: در دوم سرد و تر است. خاصیت: در آب جوشیده‌اش بسیار کم‌غذاست. زود راهی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۹۸

شود. و اگر قبل از هضم تباه نگردد، خلط بد نمی‌دهد. در معده که با خلط بد بیامیزد فاسد گردد. و اگر بسیار در معده ماند فاسد شود یعنی حکمش حکم سایر میوه‌ها است. خلطی که از کدو بوجود آید کم‌جرم و رقیق است. و اکثرا آنچه هست آمیزه او است. اگر با به مخلوط باشد خلط خوب دهد و برای صفرامزاجان خوب است. با آب غوره و آب انار هم خوب است اما زیانش به قولون دوچندان شود. از ویژگیهای کدو است که غذای همجنس همراه خود را می‌دهد. مثلا اگر با خردل خورند خلط تند بوجود آرد. و اگر با نمک باشد خلطش نمکین است. با گیرنده‌ای خورند خلط گیرنده دهد. کدو عموماً برای سودامزاجان و بلغمیان خوب نیست. و برای صفرایی مزاجان مفید است. مریای کدو هیچ ارزش دارویی ندارد. نه گرمی دهد و نه سردی فزاید. تنها لذتش چیزی است. سر: افشرداش درد گرم گوش را آرام کند. و بویژه اگر با روغن گل باشد بهتر است. در علاج ورم مغزی و سرسام و تسکین درد گلو نافع است. نفس کش: قاوت کدو علاج سرفه و سینه‌دردی است که ناشی از گرما باشند. اندامان غذا:

آب‌پزش زوائد گرم را از معده می‌لغزاند و می‌راند. اگر شرابی را در کاوک کدو ریزند برای معده خوب است. افشراه را در بینی کشند درد دندان تسکین یابد. کدو رفع تشنگی کند. و معده را خیس می‌نماید. کدوی خام با معده ناجور است. و بویژه معده کودکان و نوجوانان را هم بدرد آورد. و اگر دردی در معده ایجاد کرد علاجه ندارد مگر اینکه استفراغ کنند. کدوی خام برای قولون بسیار بد است. اندامان رانده: آب کدو را با عسل بپزند و نظرون در آن ریزند یا اینکه کدو را در اخگر دفن کنند و بکفد و آبش را با شکر بخورند، ملین است و برای روده و قولون زیان‌آور است. تبها: از تبهای شدید مفید است.

قثاء (خیارچنبی)^{۹۲}:

گزینش: تخمش از تخم خیار بهتر است و تا رسیده‌تر باشد لطیف‌تر و خوب‌تر است.

مزاج: تا دوم سرد و تر است. خاصیت: صفرا و گرمی را خاموش کند اما کیموسش بد و آماده‌گندیدن و برانگیزنده تبهای سخت است. خریزه زودتر از آن فاسد می‌شود. در رسیده‌اش زدايندگی هست. تخمش از تخم خیار بهتر است و خودش از خیار زودهضم‌تر. خامش (نارسیده‌اش) به رگها راه یابد و تبهای مزمن به بار آرد. و التهاب معده را زیاد کند. علاج دفع گزندش با ننه‌حوا است. ورم و جوش: برگ آن را با عسل بیندایند و بر جوشهای (شری) بلغمی نهند مفید است. نفس‌کش: غش کرده گرم مزاج آن را ببوید بھوش آید و نشاط از سر گیرد. اندامان غذا: برای معده خوب است و تشنگی را دفع کند اما کمتر به خوبی هضم می‌شود. اگر چند (اونولوس) از بیخش با (ادرومالی) تناول شود خلط رقیق استفراغ گردد.

اندامان رانده: بول را ریزش دهد. شکم را نرم کند، درد اطراف ذکر و میان رانها را تسکین دهد. با آبدان سازگار است. نارسیده‌اش کمتر از رسیده‌اش بول را ریزش دهد. زهرها: برگش در علاج سگ‌ها رگزیده نافع است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۲۹۹

قثاء الحمار (سیماهنگ، خیار الاغ):

در آخر تابستان گاهی که ثمرش زرد می‌شود می‌چینند و در وصله‌ای می‌گذارند و می‌آویزند و می‌فشرند و آبش صاف شده می‌تراود و در طبقی خزنی ریزند و بر خاکستر گرم نهند تا خشک می‌شود و بر لوحی گذارند و در سایه نگاه می‌دارند و این را افشره سیماهنگ گویند. گزینش: خوبش آن است که زردرنگ و راست همانند خیار باشد و تلخ خالص مزه دهد. افشره خوبش آن است که صاف و سبک و به پیاز موش ماند و يك سال از آن گذشته باشد. مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: لطیف، تحلیل‌برنده، بیخ و برگ و برش زداينده و گدازنده است و

^{۹۲} (۱) - مقصود همان خیارچنبی دراز و خمیده است که مثل خیار می‌خورند. زیرا خیارچنبی دارویی هم هست - عریحا این نوع خیار را خیارآب (خیار الماء) یا (ترعوزی) گویند. کردها هم ترعوزی یا چمبلی می‌نامند.

پوستش بیشتر خشکی دهد. افشره بیخ و برگش در کنش برابزند. آرایش: افشره‌اش و افشره بیخش و افشره برگش داروی یرقان است. خشکیده‌اش را بکوبند و گردش را بکار برند لکه‌های جای قرچه‌ها را که سیاه است از بین می‌برد و چرکهای رخسار را پاک کند. ورم و جوش: بیخش با آرد جو ضماد شود همه ورمهای بلغمی کهنه را تحلیل برد، افشره‌اش و بویژه اگر با سقز تلخ باشد زخمها را می‌ترکاند. زخم و قرچه: سائیده خشکش داروی گری و قوباء است. مفاصل: درد مفاصل را دوا است. آب‌پزش حقه‌ش شود، علاج عرق النسا است. ضمادش با سرکه برای مداوای نقرس مفید است. سر: افشره‌اش را با شیر در بینی کشند سردرد غلیظ نصفی را شفا دهد. با شیر مخلوط کنند و سوراخ بینی را بدان بیندایند زائده‌ها را بیرون ریزد. از سردرد کلاهی خودی و سردرد همیشگی خوب دوا می‌کند. افشره برگش از آن ناتوانتر است. اگر افشره‌اش را در گوش چکانند درد گوش آرام گیرد. نفس‌کش: اسهال شدن بوسیله افشره‌اش برای کسانی که - سوء نفس - دارند بسیار سودمند است. افشره‌اش با عسل و روغن زیتون کهنه - شش ساله - مخلوط کنند و بر کام مالند خنق بلغمی را شفا دهد. اندامان غذا: اگر یک (اونولوس و نیم) از بیخش تناول شود؟ یا اینکه نیم رطل آن را با دو (قسط) شراب بپزند و در هر سه روز سه تا پنج (قوانوس) از آن بنوشند - مواد آبکی را بیرون ریزد و در علاج استسقا اثری شگفت‌آور دارد - اگر یک (اونولوس و نیم) از بیخ - یا یک چهارم (اکسوتافن) از پوست را بخورند در همان روز بلغم و مراره زرد را قی می‌کنند. و اگر با عسلاب بخورند در بیرون راندن بلغم و زرداب مفید است و به آسانی و بدون آزار بیرون آیند و زیبایی به معده نمی‌رساند. برای اسهال دادن بهتر آن است که افشره را با دوچندان نمک قاطی کنند و جبهای به اندازه گاوآینه از آن بسازند و بوسیله آب ببلعند. اما برای قی کردن باید کمی از آن در آب حل شود و بیخ زبان و اطراف را بدان آلائند. و اگر خواهی استفراغ زودتر روی دهد افشره را در روغن زیتون و روغن سوسن حل کن و بر بیخ زبان و پیرامونش بمال. اگر استفراغ زیاده روی کرد شرابی را با روغن زیتون به بیمار بده استفراغ بند آید. اگر باز چاره نکرد، قاوت جو با آب سرد و سرکه سرکشد. اندامان راننده: بلغم و خون را بیرون ریزد. افشره‌اش بول و حیض را راه اندازد. برداشتنش بچه را از بین می‌برد.

قرن (شاخ جانوران):

سر: سوخته شاخ گوزن و بز جلای دندان و استحکام بخش لثه است و التهاب درد دندان را فرونشاند. اما باید آن قدر بسوزد تا سپید شود. چشم: شاخ گوزن سوخته بزرگ نمک و شستشو داده مانع دخول مواد تباہ به چشم است. نفس: سوخته شستشوداده شاخ گوزن از خون برآوردن

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۰۰

مفید است. اندامان غذا: شکم گنده را لاغر گرداند. زیبایی به معده نمی‌رساند و علاج یرقان است.

اندامان راننده: سوخته شستشوداده شاخ گوزن داروی دیزانتری است.

قریص:

همان انجره- گزنه است.

قطا (سنگخوارك):

مزاج: کمی گرم و بسیار خشک است. خاصیت: سودا پدید آرد. اندامان غذا: در علاج استسقا مفید است. اندامان راننده: شکم را روان سازد.

قوانص (چینه‌دان):

خاصیت: چینه‌دان پرنده غذای بسیار دهد. چینه‌دان مرغ خانگی دیرهضم است. اندامان غذا: گویند طبقه درونی چینه‌دان خشکاننده و برای رفع درد معده و دهانه معده سودمند است. ابن ماسویه می‌افزاید و گوید و بویژه چینه‌دان خروس چنین است.

قوی:

جانوری دریایی است و تقریباً کنش سگ آبی دارد که جنیدستر خایه او است. سر: گوشتش دوی صرع است. اندامان راننده: در علاج خفه شدن زهدان سودمند است.

قنفذ (خارپشت):

خارپشت بیابانی را که شناخته‌اند. خارپشت کوهی که دلدل نام دارد خارهای تیرآسا دارد این نوع با نوع اولی هم‌مزاج است. اما خارپشت دریایی نوعی از ماهی است و صدف دارد. خاصیت:

پیه و کبد خشکیده خارپشت مانع ریزش مواد ناجور به اندرون است. خاکستر خارپشت بیابانی و دریایی زداينده و گدازنده و خشکاننده است. سوخته پوست خارپشت بیابانی با زفت مخلوط شود داروی داء الثعلب است. ورم و جوش: خاکستر پوست خارپشت قرحه پلید را خوب کند. زیاده گوشت را می‌خورد. گوشت خارپشت برای مداوای خنازیر و گره‌شده‌های سفت بسیار مفید است.

قنب (شاهدانه):

خاصیت: تخمش بادشکن و خشکاننده و دیرهضم و بدخلط و بسیار گرم است. در روغن پخته‌اش کم‌زیانتر و دفع‌زیانش با اسکنجبین شکر است. ورم و جوش: ضماد بیخ پخته شاهدانه بیابانی علاج ورم گرم و باد سرخ است. سر: افشره و روغنش درد گوش را دوا کند. افشره برگش سرشویه شود علاج (سوزنی) است. تخمش که بسیار گرم و

بخاری است سردرد آورد. اندامان غذا: دانه‌اش دیرهضم و برای معده بد است. اندامان راننده: زیادش خورند آب منی را می خشکاند.

مفاصل: گوشت نمک سود خاریشت بیابانی در علاج فالج، ترنجیدگی، بیماریهای عصب و پاغر سودمند است. نفس کش: گوشت خاریشت بیابانی از بیماری سل مفید است. اندامان غذا: گوشت خاریشت بیابانی سوء مزاج را سرحال آرد. گوشت نمک سودش با عسل، و کبد خشکیده‌اش در زیر آفتاب که بر وصله گذاشته باشند؟ داروی استسقا است. اندامان راننده: خاریشت دریایی برای معده خوب است و شکم را نرم کند و بول را ریزش دهد. گوشت خاریشت بیابانی درمان درد گرده و سردرد است. کودکی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۰۱

که شب در بستر می شاشد اگر گوشت خاریشت بیابانی خورد؟ شفا یابد. و اگر زیاد بخورند با دشواری شاشیدن روبرو می شوند. تبها: گوشت خاریشت بیابانی در علاج تبهای مزمن مفید است. زهرها: گوشت خاریشت پادزهر نیش حشرات است.

قبیح (کبک):

کنش تیهو را دارد. خاصیت: گوشتش از هر گوشتی لطیف تر است. آرایش: گوشتش فریخی آرد. نفس کش: گوشتش دل را جلا است. اندامان غذا: گوشت کبک بنفع معده و در بیماری استسقا مفید است. اندامان راننده: گوشت کبک و تیهو سبکنند و شکم بند آرند و شهوت انگیزند.

قَبْر (چکاوک):

دیرهضم است و چون هضم شود غذای بسیار دهد.

قضم قریش:

که در تنوب ذکرش آمده است و برای معالجه درد گرده و مثانه خوب است.

قلت (جوانگلیس):

قلت همان ماش هندی است که چون تخم کتان و کمی از آن درشت تر و به رنگ خاکی است. مزاج: در دوم سرد و در اول تر است. اندامان غذا: سکسکه را از بین می برد. اندامان راننده: علاج سنگ گرده و آبدان است و برای روانی شکم خوب است.

قیسور:

فینک است و در بحث کف دریا ذکر شد.

قت (یونجه):

که علفه چهارپایان است. روغنش در علاج لرزش بهترین دارو است.

قرظ:

دیسقوریدوس گوید: بعضی قرظ را اقاکیا و برخی اقاکیا گویند که عبارت از انگم درختی است که در مصر روید و در غیر مصر هم هست. درختش عبارت از خارهای بسیار است که درخت ماندی شده است و شاخه‌ها و جوانه‌هایش خمیده‌اند و راست نروئیده‌اند. گلش سفید. ثمرش چون لوبیا گرگی در نیامک قرار دارد. از آن افشره گیرند و در سایه می‌خشکانند. اگر ثمر رسیده باشد افشره سیاه‌رنگ و اگر نارسیده باشد به رنگ یاقوت است. تو آن قسمت را برگزین که رنگش تا اندازه‌ای یاقوتی باشد. و چنان باشد که اگر با اقاکیای دیگر بیامیزد بوی خوش دهد. بعضی از مردم برگ و بر را باهم گرد آورند و از آنها افشره گیرند. صمغ عربی هم از فراورده‌های این خار است. اقاکیا را شستشو دهند و در داروهای چشم بکار می‌برند و شستشو دادنش به قرار زیر است:

در آب می‌ریزند و می‌سایند و هرچه بالانشین شود دور می‌ریزند و این کار را تکرار کنند تا آب صاف و روشن می‌نماید. آنگاه قرصها از آن سازند. برای سوزاندن اقاکیا آن را با آب در دیزی گلین که هنوز خزف نشده می‌گذارند و دیزی را در آتشدان نهند تا سفال می‌شود. گاهی آن را بر اخگر بریان کنند و اخگر را پف می‌کنند تا می‌رسد. صمغ خوب این خار آن است که کرم آسا باشد و رنگش شیشه‌ای و صاف و بی‌چوب

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۰۲

باشد. در درجه دوم سفیدش خوب است. اما آنچه شبیه صمغ صنوبر و صاف نیست بد است. قوت چسبیده دارد و اگر با داروهای گرم مخلوط کنند از تأثیر گرمی آنها می‌کاهد. نوعی از درخت اقاکیا در (قباد) می‌روید و نوعی دیگر بنام (قیبا) هست که شبیه اقاکیای مصری است و از آن بسیار کوچکتر است و از آن نرمتر و نرمش‌پذیرتر است. این نوع به دهانی ماند که پر از خارهای پیکان‌مانند باشد. برگش شبیه برگ فیجن است. تخمش در پاییز می‌رسد و در نیامک‌های مزدوج قرار دارند و هر نیامکی سه تا چهار قسمت است و تخمش از عدس ریزتر است. این اقاکیا از اقاکیای مصری کم‌قوت‌تر است. لیکن این نوع نیز گیرندگی دارد و افشره از آن می‌گیرند. اما این نوع اخیر را نباید در داروهای به چشم کشیدنی یا چکیدنی بکار برد. و ما از این رو این را شرح دادیم که بعضی از مردم این نوع را نیز قرظ

گویند. من از اشخاص معتبر کرمان شنیده‌ام که آنها افشره درخت قرظ را افاقیا گویند و ما کنشهای افاقیا و تأثیرات آن را بر بدن در فصل الف بیان کرده‌ایم.

قمرقریش:

دیسقوریدوس گویند: قمرقریش همان است که بعضی آن را (فطنونداس) گویند و در حقیقت ثمر درخت تنوب است و در نیامک قرار دارد و نیامک را صنوبر نامند. خاصیت: گیرنده و کمی گرمی بخش است. سینه: تنها یا با عسل بکار برند در علاج سرفه و سینه‌درد مفید است.

در اینجا حرف قاف پایان پذیرفت و عدد داروهای این فصل به پنجاه و دو رسید.

فصل بیستم حرف (ر)

ریحان:

گیاهی است مشهور و دو نوع دارد. اندامان راننده: ریحان از بادکردگی معده مفید است.

ریحان را بکوبند و روغنش را بگیرند و روغن مرهم شود و بر بواسیر مانند نافع است.

ریحان سلیمانی:

این گیاه در کوههای اصفهان پیدا می‌شود. به شبت سبز ماند. گویند برگش به گیاه خطمی شبیه و شکوفه‌هایش کوچک و همچون لبلاب به درخت می‌پیچد. شاید در این روایات اختلافی باشد و شاید منظور از خطمی سان گیاه جمسفرم باشد. چه عوام عقیده دارند که جم سلیمان است.

خاصیت: لطیف و خشکاننده است. ورم: با سرکه بر باد سرخ و ورم بلغمی مانند. و برگ و روغنش نیز داروی ورم بلغمی است. قرحه: با سرکه بر قرحه ساری مانند مفید است. مفاصل: بر نقرس مانند سودمند است. سر: در علاج کج‌دهنی مفید است. اندامان راننده: با روغن گل بردارند درد زهدان تسکین یابد. زهرها: بر نیش‌زده کژدم مانند خوب است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۰۳

رعی الحمام (شاه‌پسند):

دانه این گیاه تقریباً به دانه آس می‌ماند. لیکن رنگش خاکی و تیره‌تر است.

مغز دانه‌اش در رنگ و مزه چون عدس پوست‌کنده است و کمی شیرینی دارد. مزاج: در اول گرم و تر و در دوم خشک است. زخم و قرحه: زخم را بهم آرد. زخم پلید را از سرایت بازدارد. بشرطی که با سرکه ضماد شود. ورم و جوش: ورم بلغمی را نرم کند. آرایش: آب‌پزش موی را سیاه کند. اندامان راننده:

آب‌پز شاخه‌اش بول و حیض را راه اندازد. بچه را بیرون آورد. اگر خود را به آن شویند خارش عورت را تسکین دهد.

رعی الابل (شکرتیغال):

مزاج: در دوم گرم و لطیف و خشکاننده است. خاصیت: گویند چون شتر این گیاه را می‌خورد از گزند مار و حشرات گزنده در امان است. زهرها: خوردنش پادزهر نیش حشرات موذی است.

رتّه:

فندق هندی است و ثمری است به بزرگی فندق و خشخشی دارد و در شکافتن چون نارچیل است.

مزاج: گرم و خشک است. ورم: با سرکه بر خنازیر مالند مفید است. قرحه: داروی گری و خارش است. مفاصل: باد آزاردهنده پشت را از بین می‌برد. سر: دهن کجان به بینی کشند بسیار سود بینند. و در علاج سردرد و سردرد نصفی و بیهوشی و گیجی و صرع و دیوانگی و مالیخولیا سودمند است. بر دهن کج شده‌ای آزمایش کردند، سه روز به بینی کشید، بلغمی بسیار بیرون داد و آب از بینی سرازیر می‌شد و در روز سوم بیماری نماند. باید کج‌دهنان که این را بکار می‌بندند در خانه تاریک بنشینند و بیرون نیابند و خام این گیاه را بکار برند. چشم: افشراهش و بویژه افشره قسم کوچکش را در چشم کشند، در علاج آب چشم مفید است. اگر با آب مرزنگوش به بینی کشند چشم‌درد (سبل) و تیرگی چشم را علاج است.

با سرمه به چشم کشند برای لوچ خوب است. سینه: دو درهم از آن را در شراب ریزند و بخورند در معالجه ذات‌الجنب سرد، برنشیت، سرفه مزمن، خون برآوردن مفید است. زیرا نوعی گیرندگی دارد.

اندامان غذا: در علاج قی و اسهال شدید مفید و خوردن دو درهم از آن معده سرد را سرحال آرد.

اندامان راننده: خوردنش درد زهدان را دوا کند، فرزجه از محلولش بردارند حیض را ریزش دهد، بچه را بیرون آورد. اگر افشراهش را بخورند علاوه بر راه انداختن حیض و بیرون آوردن بچه، مراره سودایی و بلغم و مواد آبکی و صفرا را بدون هیچ فشاری بکلی از بدن بیرون ریزد. و تا حدی است که برص و یرقان و لکه‌های سیاه پوست و غیره را نیز شفا دهد و قولنج را تحلیل می‌برد. نسخه داروئیش برای اسهال این است:

سه (کرمه) از این دارو که مجموعاً هجده قیراط می‌شود، با شراب شیرین یا اسکنجبین تناول شود.

یا با کرفس و تخم زردک بیابانی بخورند. و اگر در مقابل هریک (درخمی) از این دارو سه (اونولوس) سقمونیا بیارند و با آن مخلوط کنند و بخورند اثر اسهالی بیشتر گردد.

یا اینکه: دو درهم از این دارو را بکوبند و در شرابی شیرین یا در اسکنجبین ریزند و مدتی بگذارند و بعدا آن شراب یا آن اسکنجبین را با عدس یا جو همراه گوشت مرغ خانگی بپزند و کمی سقمونیا به آن

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۰۴

بیامیزند و از این آبگوشت بخورند. تبها: در علاج تبها و بویژه تب ربع- سه اندر میان- مفید است.

زهرها: پادزهر نیش کژدم و رتیل است. بهتر آن است که از پوسته بالائیش به اندازه یک عدس جدا کنند و بر جای نیش قرار دهند.

راوند (ریوند چینی):

به عقیده بعضی ریوند بیخ بهممن است و ره آورد چین است و به مملکت ما می آید.

کلاه بردارانی هستند که راوند را در آب می جوشانند و ماده آبکی را جدا می کنند و افشرداش خشک می شود. و گوهرش را می خشکانند و می فروشند. که در این صورت متراکم است و بیشتر گیرنده است و اگر خالص بود متخلخل بود و کمتر گیرندگی داشت و در خائیدن زعفرانی می بود. خاصیت: گوهر درختش ترکیبی از آبی و هوایی و کمی خاکی تلخ دارد و این تلخی از کنش ماده آتشی است که در او موجود است. سستی و گیرندگی و نرمشی که دارد از گیرندگی ماده خاکی آن است. و این وجود ماده خاکی به نفع او است و کنش از چگونگی این مزاج خاکی است. خالص از ناخالص کمتر گیرندگی دارد.

آرایش: اگر با سرکه بیامیزند و بر پوست مانند لکه های سیاه و اثرهای ماندگار بر پوست را می زداید و ماده بوجود آورنده لکه ها را بیرون دهد. ورم: با بعضی از داروهای تر ضماد شود و بر ورم گرم گذارند مفید است. قرحه: با سرکه مخلوط شود و بر پوست مانند داروی قوباء است. مفاصل: از افتادن و ضریب خوردن بسیار مفید است. خوزی گوید: باید در این باره دو درهم ریوند را با شراب سیاه انگوری که با آب مخلوط باشد بخورند. و در علاج گسستگی ها با شراب ریحانی بخورند. مالیدن روغنش در علاج گسستگی ماهیچه، درد ماهیچه، کشیدگی، مفید است. راوند در مداوای فتق سودمند است. اندامان غذا: در علاج درد و ناتوانی کبد و معده، درد باطنی، سکسکه مفید است و سپرز را لاغر کند. اندامان راننده: علاج فساد معده و پیچش و درد روده و دیزانتری و درد کبد و آبدان و زهدان و خونریزی است.

تبها: در علاج تبهای دایم و نوبتی مفید است. زهرها: پادزهر نیش حشرات است و مقدار خوراکیش تماما مانند قارچ چینی است. (غاریقون)

رازیانج (رازیانه):

تخمش به تخم کرفس می ماند. تخم رازیانه کاشتنی تقریبا با رازیانه بیابانی يك کنش دارند و رازیانه بیابانی از کاشتنی بسیار قوی تر است. مزاج: رازیانه بیابانی بسیار گرم و خشک تر از کاشتنی است و در سوم ملائیم تر است. رازیانه کاشتنی در دوم گرم است. خاصیت: بندآمده را بگشاید.

چشم: رازیانه و بویژه شیرهاش دید را قوی کند، اول آب در چشم آمدن و آب در چشم آمدن را دوا کند.

بقراط عقیده دارد که حشرات تخم رازیانه سبز را می خورند تا دید قوی یابند و مار و افعی بعد از گذشتن فصل زمستان که می خواهند بیرون آیند چشم به رازیانه سایند که چشم روشنی است. سینه: رازیانه سبز و بویژه رازیانه کاشتنی با ترنجبین شیر پستان را افزایش دهد. اندامان غذا: با آب سرد خورند از دل بهم آمدن و التهاب معده مفید است. رازیانه دیهضم و بدغذا است. اندامان راننده: رازیانه و بویژه بیابانی اش سنگ را خرد کند. رازیانه بیابانی و جویباری بنفع کرده و آبدان است و رازیانه بیابانی در معالجه چکمیژک و پاک نمودن از خون زچگی ویژگی دارد. بیخ رازیانه را با تخمش بخورند شکم بند آید.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۰۵

تبها: در علاج تبهای مزمن مفید است. کسانی که از اثر تب به التهاب معده یا دل بهم خوردن روبرو هستند رازیانه را با آب سرد بخورند سود بینند. زهرها: در شراب بپزند پادزهر نیش حشرات است. بیخش را بکوبند و بر گزیده سگ هار مالند مفید است.

رامک:

(قرصی که از دوشاب و مازو- یا خرما و مازو- می سازند.) مزاج: سرد و خشک. خاصیت:

گیرنده، لطیف، بندآورنده شکم، ریزش مواد ناجور را بازدارد. حرارت را کاهش دهد. اندامان غذا: اگر با آب آس خورند معده را توان بخشد. اندامان راننده: قبض است.

رطب (خرمای تر):

گزینش: چیده از هر نوع. مزاج: در درجه دوم گرم و در اول تر است. گویند گرمی از تری بیشتر است. لیکن همه اقسامش مساوی نیستند. هرچه شیرین تر است گرم تر است. خاصیت:

خونی که از خرمای تر بوجود آید بیم زودگندیدنش می رود و بد است و علاجش با بادام و گلنگبین است و باید قبل از خوردن رطب کاهو خورند و بعد از خوردنش سرکه و اسکنجبین سرکشند. اندامان غذا: با معده سرد سازگار است. نفس: به زیان حنجره و صدا است. اندامان راننده: ملین است و گوهر آب پشت را فزونی دهد.

راتینج:

نوعی از انگم صنوبر است. مزاج: تا سوم گرم و در اول خشک است. خاصیت: در سخت تنان گوشت رویاند و نرم تنان را بدر آرد. اگر با گلنار و چیزهایی از این قبیل باشد در علاج قرحه مفید است.

راسن (سوسن کوهی):

از این گیاه کاشتنی هم هست و نوعی از آن هر برگش از یک وجب تا یک ذرع است و بر زمین چون برگ سوسنبر و برگ عدس پهن شده است. بیخش از سایر اجزایش بهره مندتر است. گزینش: شربتش بسیار مؤثر است و مرپایش با سرکه حرارتش اندک است. مزاج: در دوم گرم و خشک است و رطوبتی زائد دارد و از این رو همین که به بدن رسید همه بدن را گرم نمی کند. خاصیت:

خون را به زیر پوست کشاند، زداینده قوی است، در علاج ورم و دردهای سرد و باد و بادکردگی مفید است. مفاصل: ضماد بیخ و برگش از عرق النسا و درد مفاصل سودمند و درد سرد مفاصل و گسستگی ماهیچه را دوا کند. سینه: با غسل باشد و بلیسند در علاج خون برآوردن کمک است. اگر با لیسیدنیهای تنقیه سینه باشد مفید است. شادی آور است، و قوت دل دهد. اگر پنجاه مثقال سوسن کوهی را در شش (انولوس) افشره انگور (عصیر) ریزند و بعد از سه ماه از آن تناول نمایند سینه و شش را می پالاید. سر:

سردرد آورد. اما سردرد نصفی اگر بلغمی باشد علاج یابد و بویژه اگر بر پیشانی مالند. اندامان راننده:

آب پز بیخش و بویژه شربتش بول و حیض را ریزش دهد. کسی که بخوردن آن عادت کند نیازی نیست که هر لحظه ای بشاشد. زهرها: سوسن کوهی و بویژه نوع مصری آن پادزهر حشرات مودی است.

رماد (خاکستر):

خاصیت: زداینده و خشکاننده است و هم چون همدیگر نیستند، شستشو دادن از

زداینده می‌کاهد. و چسبنده می‌شود و بدون آزار می‌خشکاند. خاکستر آب در داروهای گنداننده وارد است. قوی‌ترین خاکستر آبها خاکستر آب انجیر و مهرگیاه است. در زداینده‌گی و خشکی هیچ خاکستر آبی به این دو نمی‌رسد. خاکستر گیاه هفت برگ زداینده و گنداننده است. خاکستر چوب گیرنده از قبیل چوب بلوط و غیره خونریزی را بند آورد. ورم و جوش: خاکستر سمندر را بر گری و قوباء مالند مفید است. زخم و قرحه: خاکستر آب انجیر قرحه پلید را شفا دهد. در علاج قرحه بزرگ و گودشده سودمند است. زیرا گوشت تباہ را در قرحه می‌زداید و گوشت درست می‌رویاند. و در چسبانیدن دهانه زخمها کار داروهای مخصوص این حالت را می‌کند. مفاصل: کسی که از جای بلند افتاده، یا سستی حس می‌کند اگر خاکستر آب و بویژه خاکستر آب انجیر را با آب یا با کمی روغن زیتون بخورد سود بیند. و اگر با روغن زیتون مخلوط کنند و تن را بدان بیندایند عرق را از بین می‌برد و درد عصب و فالج را بخوبی دوا کند. سر: خاکستر آب و بویژه خاکستر آب بلوط لثه را محکم کند. چشم: خاکستر گیاه هفت برگ تقویت دید کند. سینه: خاکستر گیاه هفت برگ و بویژه اگر با مامیران باشد بوی بد تن را از بین می‌برد.

اندامان غذا: خاکستر آب انجیر را با روغن زیتون خورند خون بند آمده در معده را علاج کند. اندامان راننده: خاکستر آب را خورند پادزهر نیش رتیل است. کسی که از گچ خوردن مسموم شده خاکستر آب بلوط و انجیر بخورد. دفع گزند سم می‌نماید.

رجل الجراد (سرخ‌دار):

کار باقلی یعنی را می‌کند. نفس: در علاج سل مفید است. تبها:

پخته شده‌اش در علاج تب ربع و تب فراگیرنده (مطبقه) و تب (طریطوس) کار سرمک را می‌کند و بسیار سودمند است.

رجل الغراب (قازیاغی):

اگر بیخ این گیاه را بپزند علاج اسهال همیشگی است. پولس و غیره گویند:

در علاج قولنج خوب است و کار سورنجان را انجام می‌دهد و زیانی نمی‌رساند.

رمان (انار):

مزاج: انار شیرین در اول سرد و تر و انار ترش در دوم سرد و خشک است. خاصیت: انار ترش صفرا را برکند. جریان زائده‌ها را به درون راه نمی‌دهد. و بویژه شریتش در این باره بسیار مفید است. انار ترش و شیرین و میخوش زداینده و گیرنده است. ورم: انار دانه و عسل را بر کژدمه مالند مفید است. زخم و قرحه: دانه انار و عسل را بر

قرحه پلید و زیر مالند خوب است. کاسبرگ انار و بویژه سوخته آن و گلنار از گرمی که دارند زخم را بهم چسبانند. انار شیرین ملین است. هر اناری کم‌غذا و خوب غذا است. اما هسته انار دانه خوب نیست. گیرنده‌ترین اجزاء انار عبارت از کاسبرگ و هسته انار دانه شیرین و ترش است. سر: دانه انار با عسل دواى درد گوش است. و بر داخل بینی مالند نافع است. هسته انار دانه را بسایند و با عسل مخلوط کنند علاج زخم دهان است. اگر انار شیرین را در شراب پزند و بکوبند و بر گوش ضماد گذارند ورم گوش را شفا دهد. شربت انار و رب انار و بویژه رب انار ترش دفع خمار کنند. چشم: افشره انار ترش با عسل داروی ناخنه است. افشره انار شیرین با مر و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۰۷

عسل مخلوط کنند و چند روزی در آفتاب نگه دارند در علاج خارش چشم و روزکوری سودمند است.

سینه: انار ترش سینه و گلو را زیر سازد. انار شیرین سینه و گلو را نرمش دهد. و سینه را توان بخشد.

انار دانه را با آب باران خورند از خون برآوردن مفید است. هر اناری در علاج تپش قلب مفید است و دل را جلا دهد. اندامان غذا: همه انواع انار کیموس خوب دارند و انار میخوش برای معده از همه بهتر است. و التهاب معده را فرونشاند. انار شیرین با معده سازگار است. زیرا گیرنده ملام است. انار ترش برای معده خوب نیست. و در هر حال هسته انار دانه ضد معده است و معده را می‌سوزاند. قاوت هسته انار و یار زنان را اصلاح کند. رب انار و بویژه رب انار ترش در و یار زنان مفید است. کسی که تب دارد بعد از غذا اناردانه بمکد مانع بالا رفتن بخار شود. اما اگر قبل از غذا بخورد مواد غذایی را به سوی پایین بدرقه می‌نماید. همه انواع انار کم‌غذا است. اما میخوش برای معده شاید از سیب و به بهتر باشد. اندامان راننده: انار ترش و شیرین هر دو بول را ریزش دهند لیکن انار شیرین ادراری‌تر است. دانه انار با عسل در علاج قرحه معده مفید است. انار ترش به زیان معده و روده است. قاوت اناردانه در اسهال صفرایی مفید است و معده را توان بخشد. پوست بیخ انار با شراب انگوری (نبیذ) خام یا پخته تناول شود درمان کرم و کرم کدو است. تبها: انار میخوش در تبها و التهابات مفید است. انار شیرین اکثرا تب‌داران گرم را زیان می‌رساند.

ریباس (ریواس):

گیاهی است که بهازان بر کوهساران روید. و همقوت ترشاب ترنج و غوره است.

مزاج: در دوم سرد و خشك است. خاصیت: خاموش‌کننده گرمی، بندآورنده خونریزی، تسکین‌دهنده گرمی. ورم: در علاج طاعون مفید است. چشم: افشره‌اش را در چشم کشند دید را قوی کند. اندامان راننده: از اسهال صفرایی مفید است. تبها: از حصبه و آبله و طاعون سودمند است.

ریه (شش):

غذایش کم و گرایش به بلغمی دارد. و شاید چنین نباشد. زخم و قرحه: شش شتر را بر کف پای بندند از پوست انداختن پا جلوگیری کند. بشرطی که به گرمی بکار برند. شش خوک هم همین کار را می کند و نمی گذارد کف پا آماس کند. سینه: شش روباه را بخشکانند و از آن تناول کنند در علاج برنشیت مفید است. اندامان غذا: زودهضم است. اندامان رانده: شکم را بند آورد.

رخمه (لاشخور):

سر: در معالجه سردرد نصفی و درد گوش زهره لاشخور با روغن زیتون در گوش مخالف طرف درد چکانند مفید است. برای معالجه باد بچه گانه زهره لاشخور و روغن بنفشه را در بینی بچه کشند یا در گوشش چکانند سودمند است. چشم: زهره لاشخور را با آب سرد در چشم چکانند در علاج سفیدی چشم مفید است. اندامان غذا: گویند چلغوز لاشخور را تبخیر کنند بچه را بیندازد. زهرها:

ابن بطریق گوید: زهره لاشخور را در شیشه کنند و در سایه گذارند تا خشک شود و در چشمی کشند که بطرف عضو مارگزیده است گزند را دفع کند. اما من باور نکرده‌ام. یکی گفت که درباره سم مار و کژدم و زنبور تجربه کرده است مفید بوده. به گمانم زهره را بر جای نیش مالیده‌اند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۰۸

رصاص: در بحث سرب ذکر کردیم و منظورم از رصاص ارزیز است. اما اسفیداب و سایر انواعش را در اقرابادین شرح می دهیم. گزینش: سوخته‌اش لطیف است. باید در وقت سوزاندن اسفیداب، از بویش پرهیز کرد. مزاج: سرد و تر است. خاصیت: سوخته‌اش سوزنده‌ای است همراه لطافت و نرمی و گدازنده، و خونریزی را قطع کند. اسفیداب چسبنده و سردکننده است و همقوت توتیای سوخته است.

چرك (زنگ) رصاص در کنش با ارزیز سوخته برابر است. ورم و جوش: اگر بوسیله شراب یا غیر شراب یا چیزی از افشده‌های سرد حک کنند داروی ورم است. زخم و قرحه: در علاج قرحه پلید، قرحه ساری، نافع است. اسفیداب قرحه گود را پر از گوشت کند. زهرها: جای نیش کژدم دریایی و اژدهای دریایی را با اسفیداب ماساژ دهند سود بینند.

رعاده (لرزمایی):

گویند اگر رعاده را بر سر گذارند سردرد از بین برود. جالینوس گوید شاید اگر زنده باشد این کار را انجام دهد چون من رعاده مردم را آزمودم فایده نداشت. رعاده ماهی مخدر است. مفصل:

پولس گوید: لرزمایی را در روغن سرخ کنند و روغن را بر تن مانند درد مفاصل که دیرینه نباشد از بین می‌رود. اندامان رانده: پیزی که بیرون آمده باشد لرزمایی بردارند فوراً علاج کند و پیزی را محکم می‌نماید و بواسیر را جمع می‌کند.

رویان (میگو):

جالینوس گوید حالش حال خرچنگ است. مزاج: ماسرجویه گوید: قبل از نمک سود شدن گرم و تر به اعتدال است. خاصیت: میگوی نمک سود که کهنه شد سودا و خارش بد بوجود آورد.

ورم: جالینوس گوید: ورم سخت را نرم کند. اندامان غذا: غذای سازگار و خوب دهد. اندامان راننده:

منی را زیاد کند. آرزوی جنسی را فزونی دهد. شکم را نرم گرداند، کرم کدو را بیرون راند.

رطبه:

این همان یونجه است که در فصل قاف قت گفتیم و از آن پرداختیم.

ریشا (نوعی ماهی ریز):

مزاج: این ماسویه گوید از میگو گرمتر است. اندامان غذا: برای معده خوب است. رطوبت معده را برچیند و بویژه اگر با فیجن و سیاه دانه و کرفس خورند منفعتش برای معده بیشتر می شود. اندامان راننده: در تقویت جنسی مددکار خوبی است.

رخبین (ترف):

مزاج: این ماسویه گوید: در دوم گرم و خشک و بدخلط است و برای معده گرم خوب است. اندامان راننده: از آن شیاف بردارند ملین است. اندامان غذا: بسیار دیرهضم است.

رقاقس^{۹۳}:

گویند از داروهای ایرانی است و به سیر شبیه است. دو بیخ بهم پیچیده دارد که سرشان

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۰۹

دونیم است. اندامان راننده: منی را بسیار افزایش دهد.

ریتاع (رساغ):

^{۹۳} (۱) - گویند جفت آفریدست و بعضی گویند خصیة الثعلب است (تحفه) نوعی سورنجان، جفت آفرید (معین). جفت آفرید و خصیة الثعلب هر یک جداگانه در فصل جیم و خاء آمده اند (ه).

سنگی است که به خرچنگ می ماند. مزاج: در دوم سرد و تر است. خاصیت: رطوبت را برچیند و می زداید. چشم: دید را نیرو دهد.

حرف راء تمام شد و داروهای این فصل به بیست و پنج دارو رسید.

فصل بیست و یکم حرف (ش)

شقایق (لاله):

حکیم دانشمند دیسقوریدوس فرماید: بعضی آن را (ارمیون) و بعضی (عامینون) گویند.

شقایق دو گونه است: شقایق خودرو، شقایق کاشتنی. شقایق کاشتنی دو نوع است: یکی گل سرخ دهد و گل دومی سفید به رنگ شیر و مایل به ارغوانی است و برگش مانند برگ کشنیز و از برگ کشنیز نازکتر است. پوسته اش نزدیک به زمین و گسترده است. و ساقه های باریک دارد که بر سر آنها گلی شبیه خشخاش است و در میانه گلها برجستگیهای به رنگ سیاه یا سرمه ای پیدا است. و بیخش به اندازه یکدانه زیتون و از زیتون بزرگتر و همه اش گره است. لاله بیابانی از لاله کاشتنی بزرگتر و برگش پهنتر و سفت تر است. و سرهای (برجستگیهای وسط) درازتر دارد و رنگ گلش سرخ خوبی است، ریشه های بسیار و باریک دارد. هم از این نوع بیابانی لاله ای است سیاه و از لاله سرخرنگ تندتر است. بعضی نمی دانند و میان شقایق النعمان بیابانی و دارویی که نامش (دمونیای وحشی) است فرقی نمی شناسند و به فکر آنها شقایق النعمان بیابانی و دمونیای وحشی و خشخاشی که سرهایش هم رنگ برگهایش سرخ است یکی است. ارغامونی هم هست که اشکی دارد به رنگ زعفران و اشک گل برگهایش به سپیدی نزدیک تر است. اما فرق شقایق و ارغامونی (لاله سرنگون) این است که این لاله نه اشکی دارد و نه قوزه و نه انارکی. تنها چیزی دارد که به سرهای مارچوبه شبیه است. مزاج: در دوم گرم و تر است.

خاصیت: زداینده و تحلیل برنده است. جالینوس فرماید: زداینده و شوینده و جذب کننده و رساننده است.

آرایش: اگر با پوست گردو مخلوط باشد موی را سیاه کند. خام و پخته برگ و شاخه هایش در زیبا کردن مو مفید است. ورم و جوش: پخته اش را بر ورمهای سخت نشده مانند مفید است. در علاج دملها و ورمهای گرم بدن استفراغ می کنند. زخم و قرحه: خشکیده اش علاج قرحه پلید است و قرحه را خوب کند. و چرک قرحه ها را پاک کند. در علاج پوست انداختن به غایت مؤثر است. داروی گری چرکین است و در تنقیه قرحه های پلید نظیر کم دارد. سر: افشراهش را به بینی کشند مغز و سر را پاک می کند.

بیخش را بخایند رطوبتهای سر را بیرون کشد. افشراهش علاج قوبا است. چشم: افشراهش با عسل دوای تم چشم و

سپیدی چشم و اثر قرحه چشم است. اگر لاله را در شراب انگوری سیاه بپزند و بر ورم

سخت پیرامونهای چشم گذارند بسیار مفید است. سینه: برگ و ساقه‌های لاله را با گیاه مرزه کوهی بپزند و بخورند چندانکه خواهند شیر را ریزش دهد. اندامان راننده: لاله را بردارند حیض را راه اندازد.

شاهدانج (شاهدانه):

شاهدانه تخم کنب است و ما راجع به کنب شرحی دادیم. اما باید هر دو موضوع را باهم نیز بررسی کنیم. شاهدانه دو نوع است: کاشتنی و بیابانی. کاشتنی معروف است. حنین گوید:

شاهدانه بیابانی درختچه‌ای است که در صحراها روید و بلندیش به ذرعی می‌رسد و برگش بیشتر مایل به سفیدی است. ثمرش چون فلفل و دانه‌اش به دانه چننه چوبان ماند که از آن روغن می‌گیرند. و راجع به دانه چننه چوبان در فصل حاء و زیر عنوان حب السمینه شرحی داده‌ایم. مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: باد را از بین می‌برد. بسیار خشکاننده، خلطش کم و ناپسند است. ورم و جوش: بیخ شاهدانه بیابانی را بپزند و بر ورم گرم که در جای سخت برآمده و کیموسها در آن جای گرفته‌اند ضماذ گذارند گرمی را خاموش کند و سخت را نرم نماید. سر: از گرمی که دارد سردرد آرد. افشرداش را در گوش دردمند که از بندآمدن درد می‌کند یا در گوش مرطوب چکانند درد گوش از بین می‌رود. روغن و برگش شوره سر را از بین می‌برد. چشم: تم چشم آورد. اندامان غذا: گویند به زیان معده است.

اندامان راننده: آب پشت را خشک می‌نماید. شیر شاهدانه بیابانی ملین ملائم است. نیم رطل از افشرداش قبوضیت شکم را از بین می‌برد. و بلغم بیرون دهد. و زرداب را برکند و کار کاجیره را انجام می‌دهد.

شاهترج (شاهتره):

گزینش: سبز شاداب و تلخ مزه‌اش خوب است. مزاج: در اول سرد و در دوم خشک است. خاصیت: به علت مزه گیرنده که دارد سرد است و از تلخ‌مزگی‌اش گرم است و سردی از گرمی بیشتر است. خون را تصفیه می‌کند و بندآمده‌ها را بگشاید. قرحه: خوردنش داروی خارش و گری است. سر: لئه را محکم کند. اندامان غذا: معده را توان بخشد، بندآمده‌های کبد را می‌گشاید.

مقدار ده درهم تا نیم رطل تا دوسوم رطل شاهتره را با شکر مخلوط کنند و شربت سازند و از آن بخورند ملین است و بول را ریزش دهد. - این راجع به شربت ساختن از شاهتره سبز است. اگر شاهتره خشک باشد وقتی با داروهای دیگر در آب می‌جوشانند باید تا ده درهم باشد. اما اگر تنها خشکش را بسایند و بکار برند از سه درهم تا هفت درهم کافی است. جانشین: در علاج گری و تبهای کهنه می‌توان نیم وزن آن سنامکی استعمال کرد.

شیطرح (شیتړك):

شیتړك هندی قطعه چوهای كوچك و باریك و دارای پوستی است شبیه دارچین و اگر بشکنی رنگش میانه سرخ و سیاه است. شیتړك اكثر در میان آوارها و ویرانه‌ها و جای‌ها که برف بر آن نیاید می‌روید. برگش به برگ تریزك بیابانی شبیه است. در تابستان برگهای بسیار دارد و كوچك می‌شوند و بیشتر كوچك می‌شوند تا به حدی می‌رسند که به زحمت می‌توان دید. هیچ بوی ندارد. مزه‌اش مزه تریزك بیابانی است و بویش بوی کرویا و قوتش قوت کرویا است. مزاج: با سرکه بر پوست مالند

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۱۱

علاج بهك و برص است. زخم و قرحه: با سرکه بر پوست مالند پوست انداختن و گری را دواست.

مفاصل: اگر تناول شود بهترین علاج درد مفاصل است. اندامان غذا: بر سپرز مالند لاغرش کند.^{۹۴}

قانون (ترجمه شرفکندی) ؛ ج ۲ ؛ ص ۳۱۱

رد مثانه تسکین یابد. جانشین: به اندازه آن سنبل کوهی.

شيلم (شلمك):

گیاهی است که در میان گندم‌زار روید. مزاج: جالینوس فرماید: ممکن است در درجه اول مورد خلاف و نزاع باشد. و به عقیده من شاید در اوایل درجه اول نوعی گرمی و در آخر درجه دوم کمی خشکی داشته باشد. خاصیت: لطیف، زداینده، تحلیل‌برنده. آرایش: مخلوط با گوگرد بر بهك مالند مفید است. ورم و جوش: با تخم کتان بر ورم و خنازیر گذارند نرم کند. و اگر با چلغوز کبوتر و تخم کتان ضماد شود ورم را می‌ترکاند. زخم و قرحه: شلمکی که با گندم روئیده اگر بر قرحه مالند یا بسایند و بر قرحه پاشند مفید است. مالیدنش داروی قوباء است. با پوست ترب بر زخم نهند مفید است.

مفاصل: در غسل آب بپزند و ضماد کنند علاج عرق النساء است. سر: مستی و بیهوشی آورد. اندامان راننده: شلمك و بویژه اگر با قاوت جو بسوزانند و دودش را برکشند به باردار شدن زن كمك می‌نماید.

شیخ (درمنه):

^{۹۴} ابن سینا، حسین بن عبد الله - مترجم: شرفکندی، عبد الرحمن، قانون (ترجمه شرفکندی)، ۸ جلد، سروش - تهران، چاپ: دهم، ۱۳۸۹ ه.ش.

دو نوع درمنه هست: یکی رومی و دیگری ترکی. یکی خاردار و برگش چون برگ سرو و چوبش محوف است و در دودکردنیها بکار آید. آن دیگری برگهایش چون برگ درخت گز است. نوع سومی هم هست که (سبرنیون زرد ارمنی) نام دارد. حکیم دانشمند دیسقوریدوس فرماید: بعضی این را (ساریقون) گویند که همان درمنه است. و بعضی آن را خاراکوش آبی نامند. درمنه بیشتر در کوهساران طوریس و در مصر در منطقه‌ای بنام (بوصیر) پیدا است. ثمر این گیاه به دست می‌چسبد و به ثمر سرو کوهی زرد می‌ماند. و ثمرش پر از دانه است و گوسفند که از آن خورد فریه می‌شود. و بویژه رمه سرزمین (بقیاد و قیا) از خوردن آن بسیار گوشت گیرند. همو فرماید: نوعی سوم از خاراکوش هست که در سرزمین (علاطیه) در جایی بنام (سندونیه) بسیار است و مردم آنجا آن را (سندونیقون) گویند. این نوع گیاه که سندونیقون باشد به خاراکوش می‌ماند و تخم زیاد ندارد، لیکن مزه‌اش به تلخی می‌زند و قوتش قوت درمنه است. گزینش: بهترینش درمنه ارمنی است. مزاج: در دوم گرم و در سوم خشک است.

خاصیت: همه انواعش تکه کننده، بادشکن و گیرنده است ولی نه به اندازه خاراکوش. گرمیش از گرمی خاراکوش بیشتر است و از خاراکوش تلخ‌تر است و کمی شورمزگی دارد. آرایش: خاکسترش مخلوط با روغن زیتون یا روغن بادام از داء الثعلب مفید است. روغنش موی ریش را زود می‌رویاند. ورم و جوش: ورم و دمل را تسکین دهد. قرحه: خوره و سودا را منع می‌کند. سر: مایه دردسر است. چشم:

آبش علاج رمد است. گودی که از اثر قرحه در چشم پدید آید پرکردنش به عهده خاکستر درمنه است.

اندامان نفس: علاج دشوارنفسی است (عسر النفس). اندامان غذا: درمنه و بویژه قسم سوم از آن به زیان معده است. اندامان راننده: داروی کرم و کرم کدو است. بول و حیض را ریزش دهد. در راهی کردن بول و حیض از خاراکوش که در آخر ذکر شد نیرومندتر است. تبها: روغنش از تب‌لرز مفید است.

قانون (ترجمه شرفکنندی)، ج ۲، ص: ۳۱۲

زهرها: پادزهر نیش کژدم و رتیل و سم‌خوردگی است.

شنجار (گل قاصد):

شنجار همان خس الحمار (کاهوی خر) است. و چندین نوع دارد. برگش همانند برگ کاهو است. دنداندار و خاردار و مایل به سیاهی است و در تابستان سرخ‌رنگ می‌شود و چوبش به رنگ خون است و دست را رنگ می‌کند. گزینش: برگش از همه اجزایش ناتوانتر است. مزاج: در اول سرد و در دوم خشک است. خاصیت: نوعی که (انوقلیا) نام دارد. گیرنده است و تلخ‌مزگی دارد. اما (فلوسی)^{۹۵} نامش از انوقلیا گیرنده‌تر است. و (انولوس) نام از هر دو تند و تیزمزه‌تر است. و آن نوعی که نام ندارد تقریباً مثل انولوس است. همه انواعش گیرنده و خشکاننده است و اگر با

^{۹۵} (۱) - اول فلوس نوشته و بعدا فالوس است! شاید غلط چاپی باشد.

روغن بر تن مالند عرق می آورد. آرایش: بر پوست مالیدنش علاج بهك و یرقان است. ورم: با پیه ضماد کنند و بر (تقشر) پوست انداختن گذارند نافع است. و اگر شنجار و بویژه فالوس^{۹۶} نام را با مرزه کوهی بر (جمره- اخگر) گذارند مفید است. قرحه: با موم و روغن گل بکار برند قرحه‌ها را شفا دهد. سر: بهترین درمان درد گوش است. اندامان غذا: همه و بویژه نوع انوقلیا در علاج سپرز و یرقان مفید و پوستش معده را دباغی کند. اندامان راننده: يك مثقال و نیم از نوع بینامش با کرویا- یا زوفا- یا ترتیزك بیابانی بخورند داروی کرم و کرم کدو است. نوع انوقلیا نام داروی درد گرده است. زهرها: خوردن و ضماد گذاشتن آن نوع که (یافسوس)^{۹۷} نام دارد پادزهر نیش مار است و نوع بینام در پادزهری با آن برابر است.

شل (به هندی):

دارویی است از هند و به زنجفیل می ماند. مزاج: در دوم گرم و خشك است. خاصیت:

تلخ، گیرنده، تندمزه، بادشکن. قوتش با قوت عسل برابر است و در تحلیل بردن شگفت آور است و نرم کننده هم هست. مفاصل: برای درد عصب و گسستگی ها خوب است.

شوکران (بیخ تفتی):

دیسقوریدوس گوید: گیاهی است که مردم گرگان آن را (بوط) خوانند. ساقه اش چون ساقه رازیانه گره دار است و برگهای بزرگش به برگ (یارنعس) شبیه و از آن نازکتر است. بوی گران دارد. شاخه‌ها در طرف بالایی قرار دارند و تاج گلش گلی سفید می دهد و تخمش به تخم شبت می ماند لیکن از تخم شبت سفیدرنگ تر است. ریشه‌هایش مجوف و بسیار در زمین فرو نرفته اند. این گیاه یکی از داروهای سمی است و بوسیله سردی دادن می میراند. قبل از آنکه تخم خشك شود گیاه را عموماً یا برگهای گیاه را می کوبند و می فشردند و افشره را در آفتاب می خشکانند و به منظور دارویی بکار می برند و فوائد بسیار از آن می بینند. روفس گوید: برگ شوکران چون برگ مهرگیاه و از مهرگیاه بسیار زردرنگتر و بیخش باریك است و مورد استفاده نیست و تخمش به رنگ نه‌حوا و از آن بزرگتر است. نه مزه دارد و نه بوی و دارای ماده لعابی است. مسیح گوید: شوکران از تیره بیش است و درست نگفته.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۱۳

من می گویم: این اختلاف عقیده از این سرزده است که کلمه (قویون) یونانی را یکی به شوکران ترجمه کرده و دیگری گفته شوکران نیست و بیش است و تأثیرات گیاه بیش را به این گیاه نسبت داده است. مزاج: در سوم تا چهارم سرد و خشك است. گزینش: بهترش نوع جزیره کریت، و (اطبعی) و کلیکیا است. خاصیت: خونریزی را بند آرد. خون را

^{۹۶} (۱) - اول فالوس نوشته و بعداً فالوس است! شاید غلط چاپی باشد.

^{۹۷} (۲) - اول نام (یافسوس) نیامده است. با این حساب انواع گیاه نامبرده پنج است.

می‌بندد، تخدیرکننده است. آرایش: به علت سردی زیاد که دارد اگر بر جای موی چیده مانند مانع بازروئیدن مو شود. بر پستان مانند بزرگ نمی‌شود. ورم و ثبور: افشراهش داروی (جمره) و مورچگی است. مفاصل: بر نقرس گرم مانند مفید است. سر: گویند افشراهش رطوبتهای گوش را از بین می‌برد. چشم: افشراهش داروی چشم‌درد است. سینه: بر پستان نهند پستان بزرگ نمی‌شود و بی‌اراده شیر از آن نمی‌تراود. اندامان راننده: خونریزی را بند آورد. داروی درد زهدان است. بر خایه نهند خایه بزرگ نمی‌شود. بر اندامان منی مانند خواجهای جنسی نمی‌بینند.

زهرها: سم قاتل است و علاجهش نوشیدن شراب خالص است.

شقاقل:

بیخ زردک بیابانی است. مزاج: در دوم گرم و تا حدی رطوبت دارد. خاصیت: ملین است و مریایش همقوت مریای هویح است. اندامان راننده: شهوت‌انگیز است. جانشین: بوزیدان را می‌توان به جای شقاقل بکار برد.

شجرة مریم:

که همان بخور مریم است و در فصل میم در بحث از (مقلامینوس) ذکر گردید. بخور مریم سه نوع است: نوعی بدون ثمر و دو نوع ثمر دارند. سر: در علاج زکام سرد مفید است. چشم: از آب در چشم آمدن خوب است.

شهمانج (شابانك):

مزاج: در دوم گرم و خشك است. خاصیت: تحلیل‌برنده و بسیار لطافت‌بخش. اگر زیر بالش کودک گذارند در علاج جریان آب دهن در وقت خواب نافع است. مفاصل: بر تن مانند، یا به بینی کشند، یا با شراب بخورند علاج فالج است. سر: آبش را به بینی کشند مغز را می‌پالاید، و در علاج کج‌دهنی مفید است و با شراب خورند از صرع سودمند است. اندامان غذا: رطوبتهای معده را برچیند و گویند اگر زیر سر کودک باشد آب از دهنش نمی‌ریزد. اندامان راننده: بادهای زهدان را مفید است.

شب (زاج بلوری):

دیسقوریدوس گوید: شب انواع بسیار دارد. و سه نوع از آنها را که عبارتند از:

(مشقق - پاره‌پاره)، تر، گوی‌آسا (مدحج - غلتان). به منظور دارویی بکار برند. مشقق شب یعنی است که رنگش سفید مایل به زردی و مزه‌اش گیرنده و ترش است و توگویی خرده‌ریزهای شب است. نوعی از شب سنگ‌آسا است و مزه‌گیرنده ندارد و از تیره شبها به حساب نمی‌آید. مزاج: در دوم گرم و خشك است. خاصیت: بازدارنده،

خشکاننده، همه حالات خونریزی را بند آرد. از جریان و ریزش مواد زائد جلوگیری می کند. آرایش: با آب زفت داروی شوره سر، شپش، بوی گند دهان و زیر بغل است. زخم و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۱۴

قرحه: به يك اندازه شب و مازوج را با دردی شراب مخلوط کنند علاج قرحه وخیم و خوره زده است. شب را با دو وزنش نمك مخلوط کنند داروی خوره و سوختگی است. سر: بر دندان مانند درد دندان را تسکین دهد.

شکاعی (کنگر خر - چرخه):

بیخ این گیاه به مشک زمین می ماند و بسیار تلخ است و آن را (کثیر العقد - بسیار گره) هم گفته اند. خاصیت: در هر کنشی از باد آورد قوی تر و از باد آورد گیرنده تر است و بویژه برگ و بیخش بسیار گیرنده است. سر: با آب پزیش مضمضه کردن درد دندان را تسکین دهد. کنگر خر و بیخش داروی آماس زبان کوچک است. اندامان غذا: به نفع معده و کبد است. اندامان راننده: آب پزیش را بردارند یا در آن نشینند؟ علاج خونریزی زنانه و برآمدگی های پیزی است. تبها: داروی تبهای دیرینه است و بویژه برای کودکان بسیار مفید است.

شیرخشتك (شیرخشت):

شبندی است که در هرات بر درخت بید و گون کثیرا می نشیند. خاصیت:

زداینده است. مزاج: معتدل است. اندامان راننده: در اسهال دادن و سایر کنشها کار ترنجبین کند و از ترنجبین قوی تر است.

شونیز (سیاه دانه):

مزاج: در سوم گرم و خشک است. خاصیت: تندوتیز، تکه کننده بلغم، زداینده، بادشکن، بادکردهها را فرونشاند. بسیار تنقیه کننده است. آرایش: زگیلهای واژگون (المنکوسه) را می برد. خالها را می زداید و در علاج بهک و برص ویژگی دارد. ورم و جوش: با سرکه داروی جوش شیری است و ورم بلغمی و سخت را علاج است. قرحه: با سرکه بر قرحه بلغمی و گری چرکین گذارند مفید است. سر: داروی زکام است و بویژه اگر در روغن سرخ کنند و در وصله کتان پیچند و بر پیشانی مالند سردرد سرد را از بین ببرد. اگر شی در سرکه باشد و فردای آن روز آن را بسایند و آن را بو کشند در علاج سردرد مزمن و کج دهنی بسیار مفید است. سیاه دانه سبب باد کردن انسدادهای پالایشگاه است.

آب‌پزش با سرکه مضمضه کنند درد دندان تسکین یابد و اگر با چوب صنوبر آب‌پز شود در تسکین درد دندان مؤثرتر است. چشم: سیاه‌دانه را بسایند و گردش با روغن زنبق مخلوط کنند و به بینی کشند اول آب آمدن در چشم را منع می‌نماید. نفس‌کش: با نظرون تناول شود از (انتصاب النفس) بلندنفسی مفید است. اندامان راننده: سیاه‌دانه را بخورند یا بر ناف مانند داروی کرم و کرم‌کدو است. اگر چند روزی آن را بکار برند حیض را راه اندازد. اگر با عسل و آب گرم تناول نمایند از سنگ کلیه و مثانه نافع است.

تبها: در علاج تبهای بلغمی و سودایی بسیار دوی خوبی است. زهرها: يك درخمی از سیاه‌دانه خورند پادزهر نیش رتیل است. حشرات از دودش می‌گریزند. بعضی عقیده دارند که بسیار خوردنش می‌میراند.

شبت (شبت - شوید):

مزاج: در میانه دوم و سوم گرم و در میانه اول و دوم خشک است و اگر بسوزد در دوم گرم و خشک است. خاصیت: خلط سرد را می‌رساند، درد را تسکین دهد، باد را می‌پراکند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۱۵

روغنش نیز همین تأثیرها را دارد و بسیار نرم‌کننده است و مزاجش تقریباً رساننده و بازکننده است لیکن از خود شبت گرمتر است. شبت سبز از شبت خشک بیشتر رساننده و شبت خشک از سبز تحلیل‌برنده‌تر است. ورم: ورمها را می‌رساند. قرحه: خاکسترش در علاج قرحه‌های سست و شل نافع است.

مفاصل: روغنش درد مفاصل و شبیه آن را آرام کند. سر: شبت و بویژه روغن خواب‌آور است. افشرداش در علاج درد گوش که سودایی باشد و در برچیدن رطوبتهای گوش مفید است. چشم: همیشه بخورند دید را ضعیف کند. سینه: شبت و تخم شبت شیر را براه اندازد و بویژه در کسی که شیر بسیار دارد، بسیار مؤثرتر است که شیر را زیادت‌ر کند. اندامان غذا: سسکه‌ای که ناشی از بالا آمدن طعام و پر شدن معده باشد علاجش با شبت است. جالینوس فرماید: شبت برای معده زیان دارد و تخم شبت استفراغ‌آور است. اندامان راننده: آب‌پزش حقه‌شود- یا در آن بنشینند- درد و پیچش روده تسکین یابد، منی قطع شود. تخم شبت بواسیر برآمده را قطع کند. خاکسترش داروی قرحه ذکر و پیزی است.

شع: در فصل میم موم را گفتیم و گفتیم شهوت‌انگیز است.

شیرم (گاوکشک):

در کشتزار می‌روید. بی‌ای باریک و راست و کرکدار دارد. و بفکر من برگش مانند برگ ترخون است و شیر هم دارد. گزینش: شیرم خوب آن است که سبک مایل به سرخی شبیه پوست پیچیده و الیافش باریک باشد. اما آن نوعی که

دوچوبه است و کم الیاف است و آن نوع که ستر و رنگ سرخیش اندک و سخت و نخی است خوب نیستند. گاوکشک ایرانی هم ناپسند است و نشاید آن را بکار برد. مزاج: حنین گوید: در اول دوم گرم و در آخر سوم خشک است. لیکن شیرش در اول و دوم و تا چهارم بسیار گرم و خشک است. خاصیت: گیرنده و تند است و دهانه رگها را می‌ترکاند و از این رو از استعمالش پرهیز می‌کنند. زیرا اگر با ضدش آن را اصلاح کنیم هیچ بهره دارویی در آن نمی‌ماند که این موضوع را در جای خود شرح می‌دهیم. گاوکشک عموماً با مزاج سازگار نیست و بویژه با مزاج گرم بسیار ضد است. سر: شیرش در کشیدن دندان کمک می‌کند. اندامان غذا: به زیان معده و کبد است.

اما اگر آن را در افشرد کاسنی و رازیانه و تاجریزی سه روز خیس نمایند و سپس خشک کنند و با نمک هندی و ترید و هلیله و الو مخلوط کنند و از آن حبوب سازند در علاج استسقا بسیار مفید است. اندامان راننده: سودا و بلغم و آب را اسهال دهد. در طب قدیم آن را در داروهای مسهل بکار می‌بردند. اما چون زیان جنسی و آب پشت در بر داشت و رگهای پیزی را می‌ترکاند و در حال اصلاح کردن بدرد دارویی نمی‌خورد، آن را ترک کردند. و طریقه اصلاحش چنین بود: بایستی یک شبانه‌روز قبل از کوبیدن در شیر می‌ماند و بارها این خیسانیدن در شیر تکرار می‌شد و تأثیرات خود را بسیار از دست می‌داد و یارای برکندن خلطهای بد را نداشت. اما کسی که در بکار بردنش ناگزیر است باید برگهای این گیاه را با انیسون و رازیانه و زیره بیامیزد و مقدار خوراکی از یک دانگ یا چهار دانگ است. اما شیرش خوب نیست و من خوردنش را تجویز نمی‌کنم. اگر از خوردن این گیاه اسهال زیاد از حد شد باید در آب سرد نشینند.

و برای علاج قولنج باید با اشه و مقل و سکبینه و کمی مدفوع گرگ چنانکه در بحث قولنج آمده است

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۱۶

تناول نمایند. تبها: تبها را به بار می‌آورد از آن ترکش کردند. زهرها: وزن دو درهمش سم قاتل است.

شلجم (شلغم):

دیسقوریدوس گوید: شلغم بیابانی و کاشتنی دارد. شلغم بیابانی شاخه‌های بسیار دارد و در ویرانه‌ها روید و به درازی یک ذرع بالا می‌آید و ساقه‌اش صاف و برگها صاف و به پهنای انگشت شست پا کمی زیادترند. همچون باقلی ثمرش در نیامک است و چون باز شد نیامکی دیگر پدید آید که تخمهای سیاه‌رنگ ریز در آن است و تخم را بشکنی داخلش سفید است. در علاج سرمای که خلطهای فرو شده را بیار آورده نافع است. و از داروهای تنقیه‌کننده مانند داروهای ساخته از آرد لوبیا گرگی و غیره از قبیل آرد گندم و باقلی و گاودانه است. نوعی دیگر از شلغم هست که از شلغم نامبرده کم‌غذاتر است و اگر قبل از سم تخم آن را خورده باشند تأثیر سم را خنثی می‌کند. مزاج: هر دو نوع شلغم در دوم گرم و در اول ترند. خاصیت: جالینوس فرماید: شلغم را اگر خوب پزند غذایی بسیار و متراکم می‌دهد. و اگر همیشه خورند سبب بندآمده‌ها می‌شود و بادزا است. شلغم با آب و نمک پخته کم‌غذاتر است. بهترش

آن است که با گوشت چرب بپزند. آرایش: اگر شلغمی را بسوزانند و موم و روغن گل در وسط آن ریزند و بر خاکستر گرم گذارند تا موم بگدازد علاج داء الثعلب کهنه است. قرحه: همین کار در ترکهای چرکین ناشی از سرما مفید است و اگر شلغم پخته را بر ترکهای مذکور نهند باز مفید است. سینه: شلغم پخته با گوشت چرب سینه و گلو را نرم می کند. اندامان غذا: شلغم با گوشت پخته غذای بسیار دهد و گرده را گرمی بخشد. شلغم زیاد در معده ماندگار است. مفاصل: آب پزش را بر نفرس پاشند بسیار سودمند است. با گوشت بپزند پشت را گرم کند. چشم: گویند خوردن خام و پخته شلغم به نفع چشم است.

اندامان راننده: شلغم منی بوجود آرد. آبش بول را ادرار دهد و این دو تأثیرش آشکار است. شلغم با گوشت پخته بول را راه اندازد و شهوت انگیز است. تخم شلغم نیز شهوت انگیز است. خوردن برگ شلغم بول را ریزش دهد. شلغم پخته با آب و نمک کمتر شهوت انگیز است.

شاذنج (شادنه):

شادنه بعضی از معدن استخراج می شود و گاهی از معدنهای مصر سنگ را حفر می کنند و بیرون آورند. و در شادنه هم تقلب می کنند کمی از سنگ شادنه را با سنگی مدور در تشتی می ریزند و بر خاکستر گرم می گذارند و بعد از يك ساعت سنگ را بیرون آورند و سوهان می زنند اگر رنگ سونش به رنگ شادنه در نیاید باز بر خاکستر گرم می گذارند و عمل را تکرار می کنند تا هم رنگ شادنه می شود. گزینش: نوع خوبش آن است. که صاف و بی درز و زودشکن و بی آرایش پلیدیها باشد.

راه راه و برنگهای مختلف نباشد. و چون بشکنی بطور مستقیم بشکند. اما اگر شادنه تقلبی باشد در شکستن درست نمی شکند و تاول ماندهایی در آن دیده می شود. و اگر سنگ را سوهان زدند و رنگش بسیار سرخ نبود باید دانست که تقلبی است. مزاج: ناشسته اش در اول گرم و در دوم خشک است.

شسته اش تا دوم سرد و تا سوم خشک است. خاصیت: بسیار گیرنده است، اگر آن را در آب بهم بسایند تا بگدازد بالانشین است و چون حل شد آب را پرمایه کند. بازدارنده است. کمی گرمی دارد، لطیف و بسیار خشکاننده است. بعضی گویند با مرغش هم قوت است و از مرغش خشک تر و کم گرمی تر است. و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۱۷

مرغش لطافت و زداینده گی آن را ندارد. قرحه: گرد شده اش را بر گوشت پاره زائد پاشند بسیار زود لاغر می کند. چشم: با سپیده تخم مرغ مخلوط باشد، قرحه های چشم را می زداید و خوب می نماید.

شادانه داروی زیر شدن پلك است. در معالجه ورم گرم بوسیله شادانه باید اولاً شادانه را کمی در آب حل کرد که رقیق باشد و به تدریج آن را زیاد کرد تا آب پرمایه (متراکم) شود. اگر گردشده شادانه را بر گوشت زائد پاشند مفید است. و داروی از بین بردن اثر قرحه است. و با شیر مخلوط شود علاج رمد است. در علاج بعضی گسستگی‌ها در حجاب مفید است. اطباء که شادانه را در داروهای به چشم کشیدنی وارد کرده‌اند کار درستی بوده است. گویند: در علاج زیر شدن پلك شادانه تنها باشد بهتر است. و گفته‌اند اگر زبری پلكها با ورم گرم همراه باشد شادانه را در سفیده تخم مرغ یا در آب پز شنبلیله حل کنند. همچنین گویند: اگر پلك زیر شد و آماس گرم در میان نبود باید شادانه را در آب حل کرد اما باید رقیق باشد و در چشم چکانند و گاهی دیدند که بیمار تحمل بیشتر دارد آنگاه محلول را پرمایه‌تر کنند و بیشتر شادانه در آن ریزند تا بحدی می‌رسد که بتوانند بوسیله میل بعد از آنکه پلك را برمی‌گردانند بر زیر پلك مالند. این علاجه‌ها را که گفته‌اند همه را آزمایش کرده‌اند و مفید واقع شده است. اندامان راننده: با شراب بخورند علاج عسر البول و ریزش دائمی حیض است و برای بیرون دادن منی بسیار خوب است.

شعر الغول (شعر الجن):

گیاهی است که آن را باید با ریشه‌اش چید. رنگش میانه‌ای از سرخی و سیاهی است. ریشه‌ها و بالائیهایش بر زمین گسترده و پراکنده‌اند. مزاج: گرم و خشک است. سینه: سینه و شش را می‌پالاید.

شابابك:

گویند در قوت با مشك چوپان برابر است. مزاج: در دوم گرم و خشك است. سر: از صرع نافع است - آب از لب و لوچه آمدن را و بویژه این علت را در کودکان شفا دهد. جانشین: در معالجه صرع و غیره بدلش مرزنگوش است.

شربین:

درختی است که از آن قطران گیرند و راجع به قطران سخن گفتیم و بگذار ویژگیهای خود درخت را ذکر کنیم. شربین از تیره صنوبر است و ثمرش به ثمر سرو می‌ماند و از آن زردتر است. درختی است خاردار. شربین دو نوع است: بلند و کوتاه. دیسقوریدوس گوید: درختی است بسیار بزرگ و سرومانند است. نوعی که از آن قطران گیرند برش به بر سرو می‌ماند، لیکن از بر سرو بسیار کوچکتر است. نوعی دیگرش هست کوتاه و خاردار و ثمرش شبیه ثمر عرعر و چون دانه آس گرد است. اما درختی که در اینجا منظور ما است درخت قطران است و بهترش آن است که قطرانش پرمایه و صاف و نیرومند و بدبوی باشد و هرگاه از درخت تراوید قطراتش به حال خود ماند و از هم نپاشد، این درخت را در زبان فارسی اورس گویند. خاصیت: پوست اورس گیرندگی دارد. دیسقوریدوس گوید: نیروی گیرنده قطران ضد گندیدن است. تن جاندار را می‌گیرد و تن مرده را نگهدار است. و از این رو مردم قطران را زندگانی مردگان (حیة الموتی) نامیده‌اند. سر: کسی که زیاد از بر این درخت خورد از گرمی بخشیدن

زیاد و از گزیدن معده که خاصیت او است دچار سردرد گرم می شود. برگش را در سرکه بپزند و بدان مضمضه کنند درد دندان تسکین یابد. سینه: ثمرش داروی سرفه است. اندامان غذا: ثمرش معده را می گزد. با معده ناسازگار است و با کبد سازگار است. اندامان راننده: ثمرش از چکمیضک مفید است. با فلفل خورند بول را ریزش دهد. دود پوستش بچه و بچه دان را بیرون آرد (مشیمه). پوستش تناول شود شکم بند آید و شاید بول را هم بند آرد. زهرها: ثمرش با شراب پادزهر مسمومیت از خرگوش دریایی است. ثمرش را با پیه شتر مخلوط کنند و به تن مانند حشرات از آن می گیرند.

شعیر و شلت (جو و شلت):

جو که مشهور است و شلت نوعی جو است که پوست ندارد و همان کنشهای جو را دارد. مزاج: در اول سرد و خشک است. خاصیت: زداينده است. ماده غذائیش کمتر از ماده غذایی گندم است. آب جو از قاوت جو قوی تر است. آرد جو و قاوتش تندی و شدت اخلاط را کاهش دهند. آبجوی شلت رقیق تر از جو معمولی است. هر نوع آب جو نافع است. آرایش: آب جو را به گرمی بر لکه های سیاه مانند مفید است. ورم و جوش: آن را در آب می پزند و مانند سوپ می شود و با زفت و رازیانه مخلوط می کنند و بر ورم سفت می گذارند ورم را نرم کند. در آب پخته جو یا جو و آب پرمایه اش (کشک الشعیر) داروی ورمهای گرم است. قرحه: در سرکه بسیار تند و پرمایه بپزد و بر گری چرکین گذارند شفا دهد. مفاصل: جو و به و سرکه را ضماد کنند و بر نفرس گذارند مفید است. و ریزش مواد ناجور را از مفاصل بازمی دارد. سینه: آب جو داروی بیماریهای سینه است. آب جو را با تخم رازیانه خورند شیر پستان را فزونی دهد. آرد جو و شاهافسر و پوست خشخاش را مخلوط بر پهلو گذارند.

پهلودرد شفا یابد. اندامان غذا: آب جو برای معده خوب نیست. اندامان راننده: قاوت و آب پز قاوت جو قبوضیت دهد- کشک جو- بول را ریزش دهد. آب کشک گندم از آب کشک جو بیشتر اداری است.

تبها: آب جو سردی دهد، و تبها را رطوبت بخشد. و باید برای تبهای گرم تنها آب جو ساده باشد. لیکن برای تبهای سرد با کرفس و رازیانه خوب است. برای علاج تبهای بلغمی جو پخته را با انجیر و عسل آب بخورند مفید است.

شحم (پیه):

مزاج: عموماً پیه نر گرمتر و خشک تر است. و بعد از آن در گرمی و خشکی پیه اخته آید.

لیکن پیه حیوان پیر کم تأثیرتر است. خاصیت: پیه اردک بسیار لطیف است و از پیه مرغ خانگی گرمتر است. پیه خروس میانه ای بین این دو پیه است. پیه گوزن بسیار گرم است. پیه ماده گاو میانه ای بین پیه شیر و پیه بز است. پیه

خرس لطیف است. پیه بز از همه گیرنده‌تر و پیه شاک از همه تحلیل‌برنده‌تر است. و چنانکه گفتیم پیه نر همیشه قوی‌تر و پیه حیوان پیر سبک‌تر است. آرایش: پیه خرس و پیه غاز در علاج داء الثعلب مفید. پیه الاغ لکه‌های پوست را برمی‌دارد. پیه غاز از ترکهای رخساره و لب بسیار مفید است. ورم و جوش: پیه خوک دوی ورم است و پیه شیر ورم سخت را نرم کند. قرحه: پیه الاغ داروی سوختگی است. سر: پیه غاز و پیه روباه در تسکین درد گوش بسیار خوبند. پیه مرغ خانگی زبری زبان را از بین می‌برد. مفاصل: پیه شتر داروی ترنجیدگی است. چشم: پیه ماهی از آب چشم

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۱۹

مفید است. و اگر با عسل باشد دید را قوی کند. پیه تازه مار در علاج تم چشم و آب در چشم فرود آمدن نافع است و موی چیده از پلک را باز رویاند. اندامان راننده: پیه بز در علاج سوزش و قرحه روده نافع است. در علاج قرحه روده پیه بز از پیه خوک بهتر است زیرا بزودی می‌بندد. اما برای تسکین احساس سوزش در روده پیه خوک از پیه بز بهتر است. کوهان شتر را دود کنند علاج بواسیر است. همه انواع پیه نرم مانند پیه مرغ و همانند آن تا تازه است برای علاج درد زهدان خوب است و اگر کهنه شود بد است.

پیه غاز به نفع زهدان است. زهرها: پیه خوک پادزهر نیش حشرات است. پیه فیل و گوزن را بر تن مانند حشرات می‌گیرند. پیه بز سم آلاکلنگ را از کار می‌اندازد.

شعر (مو):

خاصیت: موی سوخته بسیار گرمی بخش و بسیار خشکاننده است. آرایش: موی سوخته دندان را جلا دهد، آب موی موی را باز رویاند. قرحه: موی سوخته در خشکانیدن قرحه پلید و متخلخل بسیار مؤثر است. سر: موی سوخته جلای دندان است. زهرها: ضماد موی انسان که با سرکه باشد، از سگ‌ها رگزیده مفید است.

شقوقس^{۹۸}:

خاصیت: گرم است و افشرداش را در علاج دردها می‌خورند. آرایش: سبزش با شراب بر پوست مانند علاج بھک است. قرحه: قرحه مزمن را بهم چسباند و گردش را بر گوشت زائد پاشند مفید است. مفاصل: با سرکه بر نفرس مانند نافع است. با مرهم موم و روغن گل دوی درد پشت است.

سینه: با شیرینیها لیسیدنی شود داروی سرفه است. اندامان غذا: دو درهم از آن را با (ادرومالی) بخورند سوزش معده را تسکین دهد. اندامان راننده: دو درهم با ادرومالی علاج دیزانتری و عسر بول است. و گویند اگر زنان بردارند در ریزش حیض ملایم است.

شجرة البق (درخت پشه):

این همان درخت دردار است که در فصل دال شرح دادیم.

شوكة البيضاء (کنگر):

گویند این همان گیاه بادآورد است و در کوهساران و دشتها می‌روید. برگش به برگ خامالاون سفید می‌ماند. لیکن از برگ خامالاون باریک‌تر و سفیدتر است و چیزی طلامانند بر برگش دیده می‌شود. کنگر خاردار است و ساقه‌اش از دو ذرع بیشتر و به ستبری انگشت شست و سفید و کاوکی است و خارهایی بر سر دارد که چون خار خارپشت دریایی و از آن کوچک‌تر و مستطیل است.

گلش بنفش‌رنگ و تخمش چون تخم کاجیره و از آن گردتر است. بیخ کنگر سرخ‌رنگ است. مزاج:

در اول سرد و خشک است. خاصیت: گویند در هرجا بیاویزند حشرات بگریزند. ورم: ضماد بیخش علاج ورم بلغمی است. سر: بیخش را بپزند و با آن مضمضه کنند درد دندان را تسکین دهد. مفاصل:

آب‌پزش در علاج نقرس مفید است. سینه: خوردن آب‌پز بیخش از خون برآوردن نافع است. اندامان

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۳۲۰

غذا: برای معده سست خوب است. اندامان راننده: خوردن آب‌پز بیخش در علاج اسهال همیشگی مفید و بول را ریزش دهد. زهرها: پادزهر نیش حشرات است.

شوكة اليهودیه (بیوه‌زا- شش شاخ):

مزاج: گرم است. خاصیت: لطیف و تحلیل‌برنده. مفاصل: در علاج کزاز مفید است. سر: آب‌پزش را در دهان گردانند داروی درد دندان است و در علاج هر نوع نزله مفید است و ریشه‌هایش نیز همین کارها را انجام می‌دهد. نفس: در بیرون راندن خون از سینه مفید است. اندامان غذا: بیخش علاج استفراغ پی‌درپی است. اندامان راننده: بیخش در علاج تراوش رطوبتهای همیشگی زهدان نافع است.

شوكة المصریه (خار مصری):

مزاج: در اول سرد و در دوم خشک است. خاصیت: خشکاننده است و نزله‌ها را قطع کند. زخم و قرحه: بیخ آن و بویژه تخمش در خوب کردن زخمها بسیار مؤثر است. سینه:

برای ورم گلو مفید است. اندامان غذا: برای ورم معده سودمند است.

شراب (می):

خاصیت: می که آن را قهوه نیز گویند ریختنی‌های مراره‌ای را سرحال آرد. شراب انگوری تازه (نبیذ) و شراب پرمایه و تیره‌رنگ خلط نارسیده به رگها می‌دهند و رگها را از خود پر می‌نمایند.

گزینش: شراب خوب آن است که کهنه، کم‌مایه (رقیق) صاف و انگوری باشد. خوردنش برحسب مزاجها مختلف است. جوانان کمی از آن را با انار خورند، پیران شراب را بدون مخلوط کردن با هیچ چیزی بخورند. بهتر آن است که هرکسی به اعتدال می‌گساری کند. زیرا در زیاده از حد خوردنش زیانهای بزرگ است. جوانان بهتر آن است که در وقت نوشیدن شراب کهنه آب بنوشند تا شدت آن را کاهش دهد و از زیانش بکاهد. آرایش: پوست را زیبا کند، بعضی را فربه می‌نماید. بھك را می‌زداید علاج برص است بشرطی که با سایر داروهای ضد برص باشد. پوست را تنقیه کند. قرحه: اگر شراب را بر قرحه پلید و خوره‌ای که مواد سایل ناجور دارد بریزند مفید است. ناصور را با شراب بشویند سود بیند.

بر قرحه‌های شیری مانند نافع است. سر: مستی آورد. بیهوشی دهد. فراموشی ببار آرد. نیروهای نفسانی را پایین آورد. مفاصل: اعتیاد زیاد به خوردن شراب به زیان اعصاب است و لرزه آورد. اگر هر روزه شراب خورند عصب سست و ناتوان شود. اما شراب با عسل (معسل) - عسلی - داروی درد مفاصل است. چشم: ابن ماسویه گوید: شراب بسیار کهنه به زیان چشم است. داروهای علاج ناخن را با شراب کهنه بیامیزند و میله‌هایی مشهور به میله قیصر از آن سازند و در چشم کشند و بر پلکها مانند ناخن را علاج کند. سینه: حرارت غریزی را زیاد کند، دل را شاد کند، شراب شیرین مجراهای شش را لایروبی کند و نفس را فراخی دهد. اندامان غذا: زود سرازیر می‌شود، زودهضم است. غذایش زیاد و کیموسش خوب است. اما گاهگاهی دل بهم آرد و استفراغ‌انگیز است. شراب معده را از زائده‌ها می‌پالاید، اگر به اعتدال خورند اشتها آور است. بسیار خورند راه‌بندان کبدی را به دنبال دارد. و راه‌بندنا را در گرده بوجود آرد. کمی شراب غذا را بدرقه کند. در هضم کمک می‌نماید و خوراك را بزودی به خون تبدیل می‌کند و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۲۱

کم‌اشتهایی را از بین می‌برد. اندامان راننده: شراب سفید و کم‌مایه (رقیق) بول را راه اندازد، علاج سوزش مثانه است. شراب کهنه به زیان آبدان است. شراب عسلی در علاج درد زهدان مفید. شراب آمیخته با آب از شراب خالص در ریزش بول مؤثرتر است. شراب شیرین ادراری نیست، شراب آمیخته با آب برای روده خوب نیست روده‌ها را سست

و پریاد کند. شراب خالص روده را جمع کند و گرمی بخشد و نیرومند گرداند و باد را از روده خارج سازد. زهرها: شراب کهنه را بخورند پادزهر همه حشرات است و اگر جای نیش را با شراب کهنه بشویند باز بسیار خوب است - شرابی که با آب دریا درست شده، پادزهر مسمومیت از داروهای مخدر و مردارسنگ و قارچهای سمی و نیش حشرات سرد است. سپاس خدای را که شراب را توانبخش نیروهای غریزی گردانیده است. در اینجا حرف شین پایان پذیر است و داروهای این فصل به سی و دو رسید.

فصل بیست و دوم حرف (ت)

تمر هندی:

مشهور است و آن را از هندوستان می آورند. گزینش: خوبش آن است تازه و تر باشد و پزردگی بر آن راه نیافته و فاسد نشده باشد و ترش مزگیش درست باشد. مزاج: در دوم سرد و خشک است. خاصیت: مسهل است. از آلو لطیف تر و کم رطوبت تر است. اندامان غذا: در تبها از قی و تشنگی جلوگیری است. و معده ای را که از بسیار استفراغ کردن سست شده جمع آورد. اندامان راننده: تقریباً خوردن نیم رطل از آب پزیش صفرا را بیرون ریزد. تبها: در تبهایی که غش کردن و افسردگی همراه دارند و بویژه اگر نیاز به ملین باشد تمر هندی سودمند است.

تودری (قدومه):

دیسقوریدوس گوید: برگ تودری شبیه برگ گندنای کوهی است. شاخه اش چهارگوشه و به درازی نیم ذرع و کاسبرگهایش جای تخمی مستطیل و سیاه است. و این نوع است که به منظور دارویی بکار برند. اما تودری بیابانی تخم غلطان - مدور - دارد. مزاج: در دوم گرم و در اول تر است. خاصیت: در تندمزگی مانند تخم ترتیزک بیابانی است و قرحه آور است. ورم و جوش: با آب و عسل بر جوشهای سرطانی که تر نیستند بمالند مفید است. و ورم سفت را نرم کند و ضمادش التهاب را فرونشاند. مفاصل: ضمادش سفتی نقرس را نرم کند. سر: ورم بیخ گوش را علاج است. چشم: با عسل در چشم کشند داروی قرحه چشم است. سینه: اگر تودری را در آب بخیسانند و در آب بجوشانند و در وصله ای بپیچند و وصله را با خمیر بپوشانند و خمیر را بریان کنند. آنگاه آن را با لیسیدنیا مخلوط کنند برای برآوردن خلطها مفید است. اندامان راننده: تودری و بویژه اگر با شراب پزید شهوت انگیز است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۲۲

تنوب: درختی است مشهور. فوفی یکی از انواع آن است. قضم قریش ثمر درخت تنوب است. زفت بیابانی را از تنوب گیرند. خاصیت: ثمرش که قضم قریش باشد گیرنده است و گرمی لطیف دارد. ورم و جوش: برگ درخت تنوب را بر ورم گرم نهند مفید است. قرحه: اگر برگ و تخم آن را با پیه غاز و با مردارسنگ و کوبیده کندر مخلوط کنند قرحه های

رویه تن را دوا کند. و اگر با موم و روغن آس مخلوط باشد علاج قرحه تن نرمان است و در علاج همه قرحه‌های گرم و تر مفید است. پوست تنوب را بکوبند و بسایند و بر زخم پاشند مفید است. برگش را بر زخم تازه نهند مانع فاسد شدن است. سر: تنوب را با سرکه بپزند و در دهان گردانند درد دندان تسکین یابد. درخت را تکه‌تکه کنند و در سرکه بپزند داروی درد دندان می‌گردد. چشم: دودش به نفع چشم است. سینه: تخمش در خون برآوردن کمک است. انگمش برای علاج سرفه مزمن بسیار خوب است. و چنانکه گفتیم صمغش يك نوع زفت است. اندامان غذا:

يك مثقال از آن با آب عسل تناول شود از درد کبد مفید است. اندامان راننده: خوردنش شکم را بند آرد و بول را می‌گیرد.

ترنجبین:

شبنمی است که اکثرا در خراسان و ماوراءالنهر فرود آید و در مملکت ما بیشتر بر گیاه موسوم به (حاج) می‌نشیند. گزینش: تازه و سفیدش خوب است. مزاج: معتدل و مایل به گرمی است.

خاصیت: ملین است و زداینده. سینه: دوی سرفه است و سینه را نرم می‌کند. اندامان غذا: تشنگی را فرونشاند. اندامان راننده: اسهالش ملائم است و صفرا بیرون آورد. و داروی اسهالیش ده مثقال تا بیست مثقال برحسب مزاج شخص است.

توتیا:

وقتی که می‌خواهند سرب و مس و آنک را از معدن جدا کنند دودی که برخیزد از آن ماده توتیا بدست می‌آید. و اگر اقلیمیا بالا رود توتیای خوب تکوین می‌گردد. اما اگر از رسوبی توتیا گیرند آن را (سقوریون) گویند. توتیا چندین نوع است: سفید، زرد، سبز، توتیای نازک، توتیای مترکم و ستر. و قسمی مایل به سرخی است. همه این نوعها در کرمان درست می‌شوند. اما توتیای هندی دردی مانند است در آب ته‌نشین می‌شود و آن را (سقوریون) گویند. تفاوت میان توتیا و سقوریون این است که توتیا بالارو و سقوریون ته‌نشین است و در بوته گذاختن مس ته‌نشین می‌شود. و آن را اقلیمیای مس می‌شمارند. اگر این اقلیمیا بوسیله حرارت بالا رود توتیا گردد. گویند: جانوری مدور و لاک‌سخت در دریا می‌میرد و آب‌خیز آن را به ساحل می‌اندازد و از آن توتیایی سازند که بسیار لطیف است. گزینش: خوبش آن است که سفید و فرار باشد (پرنده) در درجه دوم زرد و در درجه سوم پسته‌ای‌رنگ کرمانی. تا تازه‌تر باشد بهتر است. مزاج: در اول سرد و در دوم خشک است. خاصیت: بدون گزش می‌خشکاند و شسته آن بهترین خشکاننده است. آرایش: بوی زیر بغل را از بین می‌برد. قرحه: شسته توتیا قرحه و حتی قرحه سرطانی را علاج می‌نماید. چشم: داروی چشم‌درد است. بازدارنده زائده‌های پلید است که در رگ چشم جمع آیند و نمی‌گذارد به

طبقه‌ها نفوذ کند، و بویژه شسته‌اش بسیار خوب است. اندامان راننده: در علاج قرحه معده و قرحه‌های میان ران و ورمهای میان ران مفید است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۲۳

تنکار (براکس):

معدنی است و مصنوعی. گویند زرگران برای جوشکاری طلا آن را بکار می‌برند. سر:

داروی کرم‌خوردگی و درد دندان است.

تشمیرک (چشمزک):

مزاج: گرم و خشک است. خاصیت: بسیار گیرنده است.

ترمس (لوبیا گرگی):

دیسقوریدوس گویند: ترمس کاشتنی و ترمس بیابانی هست. بیابانی به کاشتنی شبیه و از آن کوچکتر است. و هر دو يك کنش دارند. دانه هر دو پهن‌گرا و تلخ‌مزه و در وسط گود است و ترمس همان باقلی مصری است. گزینش: ترمس بیابانی تأثیرش بیشتر است اما کوچکتر است.

مزاج: در اول گرم و در دوم خشک است. خاصیت: تلخیش زداينده و تحليل‌برنده بی‌آزار است.

جالینوس فرماید: اگر تلخی را از ترمس بیرون کشند یا اگر شیرینی در آن نماند غذای غلیظ دهد و نه دوا است که بچسبد. و عموماً ترمس خوب نیست و دیرهضم است و اگر هضم نشود ماده بلغم خام در رگها پدید آرد. اما اگر خوب پیزد و خوب هضم شود غذایش خوب و بسیار است. خشکی و لزجی هم دارد. برای از بین بردن مزه تلخش ترمس را در آب می‌گذارند تا تلخی از آن دور می‌شود و آنگاه آرد کنند و بخورند. عموماً ترمس به دارو نزدیکتر از آن است که غذایی باشد. آرایش: موی را نازک کند، ترمس و بویژه اگر در آب باران پیزند تا از هم می‌پاشد و آب‌پزش را بر پوست مالند در زدودن لکه‌های رخسار و بهک و برص و لکه‌های خون خشک‌شده و جوشهای صورت بسیار مفید است و رخساره را جلا دهد.

ورم و جوش: علاوه بر جوش صورت در علاج قرحه و ورم گرم و خنازیر و سخت‌شدنی‌ها مفید است، بشرطی که با سرکه یا با سرکه و عسل باشد و تأثیرش از بدنی تا بدنی متفاوت است. آب‌پز ترمس را بر (غنغرانا) پاشند نمی‌گذارد فاسد شود. زخم و قرحه: ترمس که با بیخ خامالاون ضماد شود داروی گری است و حتی گری حیوانات را شفا دهد و در علاج خوره، گری خشک، قرحه بد و پلید مفید است. آرد ترمس را با آرد جو قاطی کنند درد زخم را تسکین

دهد و از آتش فارسی مفید است. مفاصل: ضماد ترمس داروی عرق النسا است. سر: آردش علاج قرچه تر سر است. اندامان غذا: ترمس و بویژه اگر با سرکه و عسل بپزد یا با عسل و فیجن و فلفل بپزد راهبندانهای کبد و طحال را بگشاید. ترمسی که تلخی در آن نیست دل بهم آمدن را تسکین دهد و اشتهاآور است اما کندرو و دیرهضم است. اندامان راننده:

پخته‌اش را بر ناف مالند و از آن بخورند یا با عسل مخلوط کنند و بلیسند یا با سرکه خورند داروی کرم و کرم کدو است. و در تسکین درد عرق النسا مفید است. اگر با فیجن و فلفل بخورند و بردارند یا با مر و عسل مخلوط کنند و بردارند حیض را راه اندازد و بچه را بیرون آورد. اگر با عسل و سرکه خورند کرمها را بیرون آورد. و بول را ریزش دهد و قبض است، اما چنانکه گویند ترمس خودمانی نه مسهل است و نه قبض.

تنین بحری (اژدهای دریایی):

زهرها: جالینوس گوید اگر اژدهای دریایی را از هم بدرند و برگزیده اژدهای دریایی نهند مفید است. که حیوان موسوم به (طریغلن) هم پادزهر این حیوان است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۲۴

تمساح:

چشم: مدفوعش داروی سپیدی چشم است. گویند اگر وزن يك مثقال از پیرامون گرده‌اش تناول شود بسیار شهوت‌انگیز است. و در این صورت علاجش با تخم کاهو است. زهرها: تمساح یکی را بگردد و پیهش را بر آن گذارند فوراً درد تسکین یابد.

تنبول:

برگ درختی است که در هندوستان روید. و در جایی است که آن را (نغر) گویند. برگش به برگ لیمو شباهت دارد و تا اندازه‌ای شاخه‌هایش شبیه شاخه درخت لیمو است. مردم هند برگ را با آهک و فوفل می‌خایند و دندان را سرخ‌رنگ می‌کند و بوی خوشی دارد. هندیان این گیاه را بسیار دوست دارند و با عملیاتی که ذکر شد آن را بسیار بکار می‌برند و در اکثر اوقات در دهن دارند و به این کار می‌نازند.

آرایش: بوی بد دهان را می‌زداید. بوی دهان را خوش کند، دندان را سرخ‌رنگ کند. گویند افشرداش با شراب داروی بهک است. سر: لثه و گوشت میان دندان را محکم کند و این است که هندیها مرتب آن را در دهان دارند. اندامان غذا: دهانه معده را تقویت کند، و کمک هضم است. بادشکن است، آروغ را خوشبوی کند، و از این سبب هندیها از آن دست نمی‌کشند.

تمر (خرما):

مزاج: در اول گرم و تر است و گرمی بیشتر از تری است. آب پشت را زیاد کند و مایه سردرد است و علاجش بادام و خشخاش است و باید بعد از خوردن خرما اسکنجبین ساده بنوشند.

تفسیر:

شیره فیجن کوهی است و بعضی به ثاء تلفظ می‌کنند- تا تازه است مفید است و اگر يك سال بر آن بگذرد بیهوده است زیرا رطوبتهایش تحلیل می‌رود. مزاج: بسیار گرم و سوزنده است و در گرمی دادن و خشکانیدن نیرومند است و چون رطوبتی زائد و بیگانه دارد فوراً آزار نمی‌رساند. خاصیت:

پالاینده، مسهل، رساننده، ترکاننده است و چون رطوبت زائد دارد بعد از يك ساعت تازه می‌سوزاند. برای برکشیدن مواد از ژرفاهای بدن بسیار مفید است لیکن چون رطوبت زیاد دارد تا يك ساعت اثرش پدیدار نیست. برای گرمی دادن به مزاج همانند ندارد. آرایش: موی را بازرویاند. داروی داء الثعلب است و در این زمینه بی‌مانند است. و در جای خود طرز استعمالش را گفته‌ام. لکه‌های ناشی از خون خشک شده را برمی‌دارد اما نباید بیشتر از يك ساعت بر پوست بماند زیرا می‌سوزاند. همچنین در زدودن لکه‌های سیاه و كك مك و برص و غیره نافع است. مفاصل: برای علاج سستی و درد نقرس و مفاصل سرد بر تن مالند و برای عرق النسا حقنه شود خوب است. سینه: در برانداختن ریم از سینه و در علاج دشوار نفس کشیدن و پهلودرد و بویژه اگر پهلودرد دیرینه باشد خوب است مالیدنی باشد یا ضماد کنند فرقی ندارد. یا بدان استفراغ کنند. در لیسیدن آنها باشد لطیف‌تر شود و در برآوردن بیرون ریختنی‌ها مفید است. اندامان راننده:

در برگ و بیخ و پوست و اشکش ماده اسهالی هست. تبها: در علاج تبها اگر پوستش استعمال شود باید سه درخمی باشد. اگر افشرداش تناول شود باید سه اونولوس باشد. و اگر اشك (آب تراوشی) باشد يك درخمی بس است و از این بیشتر زیان است. جانشین: دوسوم وزنش کنیرا و هموزنش تخم ترتیزك کارش را انجام می‌دهد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۲۵

تفاح:

گزینش: از همه معتدل سیب شامی است. سیب بی‌مزه خوب نیست و فایده‌اش اندک است و سیب نارسیده هم هیچ است. مزاج: سیب بی‌مزه در سردی و تری از دیگران بیشتر است زیرا ماده آبی دارد. سیب گس و گیرنده و ترش سرد و متراکم است. سیب شیرین آبدار بیشتر گرایش به سوی گرمی دارد. و اگر سردی در آن چیره باشد سبب اختلافی است که در میان سیبها هست. همچنانکه در برگ و چوب درخت سیب نیز این اختلاف موجود است. عموماً سیب دارای گوهری تر است که چیرگی دارد و سرد است. اما سیب بسیار شیرین شاید سردی و گرمی معتدل داشته

باشد و گرایشش به سوی گرمی باشد. خاصیت: سیب و بویژه برگش بازدارنده زائده‌ها است. سیب و بویژه آنچه شیرین نشده بادزاست.

سیب گس و ترش آبی و خاکی، و سیب شیرین آبی، و سیب بی مزه بسیار آبی است و بسیار تمایل به رطوبت دارد. هم از این سبب است که افشرداش زود به جوش می‌آید و عسل افشرداش را نگاه می‌دارد.

سیب گس و گیرنده خلط خاکی بوجود می‌آورد. سیب ترش و سیب نارسیده خلط خام و نارسیده و پذیرایی گندیدن بیمار آرند و سبب گندیدگی و تب می‌شوند. خلطی که از سیب ترش پدید آید لطیفتر از خلطی است که از گیرنده پیدا می‌شود. شراب سیب که کهنه شود و بخارات بد از آن تحلیل برود بهتر از شراب تازه سیب است. ورم و جوش: برگ و افشرد سیب علاج ورم گرم نوحاسته و مورچگی است.

قرحه: برگ و الیاف سیب و افشرد سیب گیرنده قرحه را بهم آرد. مفاصل: همیشه خوردن و عادت کردن به خوردن سیب و بویژه بسیار خوردن سیب بهاری درد عصب در پی دارد. سینه: سیب و بویژه سیب خوشبوی شامی و سیب شیرین خوشبوی و سیب ترش قلب را توانا کنند. از گرمای بسیار فرساینده سیب و قاوت سیب بسیار مفید است. اندامان غذا: سیب از ضعف معده درمان است. سیب گیرنده درد معده را چه از گرمی یا سردی باشد علاج کند. سیب گس و ترش برای معده‌ای که خلط بسیار متراکم و سرد در آن نباشد خوب است. سیب را در خمیر گذارند و بریان کنند از کم‌اشتهایی مفید است. قاوت سیب تقویت معده کند و مانع استفراغ کردن است. اندامان راننده: سیب شیرین و ترش گاهی به معده وارد می‌شوند، اگر خلط غلیظ در معده باشد آن را همراه مدفوع بیرون رانند و اگر خلط غلیظ در معده نباشد در معده ماندگارند. سیب در خمیر کفیده، داروی کرم و علاج دیزانتری است. و در علاج دیزانتری سیب گس مزه از همه بهتر است. و قاوتش هم خوب است مگر اینکه نرمی شکر بر آن چیره گردد. تبها: چون خلط نارسیده تولید می‌نماید شاید سیب نارسیده سبب تب شود. زهرها: سیب و افشرد برگ سیب در کاهش دادن اثر تسّم مفیدند.

ترید:

تکه چوبهای سترند که از هند آورند. گزینش: ترید خوب آن است که سفیدرنگ و پیچیده و چون لوله‌های باریک بی و صاف و زودشکن و کرم‌زده باشد. سبک و سوراخ‌دارش ناتوان است و خوره گرفته‌اش خوب نیست. و در این حال باید پوست خاکی‌رنگش را خراشید تا به سفیدی می‌رسد. و سائیده‌اش را با روغن بادام مخلوط می‌کنند. خاصیت: تنها استعمال کردنش چون رطوبتهای نازک را از تن برمی‌چیند و بدن را خشک گرداند خوب نیست و باید با روغن بادام بکار برند. مفاصل: در علاج بیماریهای عصب مفید است. اندامان راننده: سائیده‌اش در بیرون راندن بلغم بسیار مؤثر است و کمی از

خلطهای غلیظ را هم بیرون دهد. اما پخته‌اش برعکس سائیده است. ماسرجویه گوید: ترید خلطهای پرمایه و لزج را بیرون راند. بعضی گویند: بلغم خام را از سرین بیرون آورد. راست خواهی: بلغم رقیق را اسهال دهد. و اگر با زنجفیل و چیزهای تند استعمال شود بلغم خام و غلیظ را بیرون می‌آورد. تنها نوعی از بلغم غلیظ را می‌تواند بیرون راند که در معده و روده آماده بیرون آمدن شده‌اند. مقدار خوراکی سائیده‌اش تا دو درهم و اگر با پختنی‌ها باشد تا چهار درهم است.

تین (انجیر):

انجیر خودبخود مزاجی دارد و برگ و شیرش نیروی یتوعی دارند. اگر برگ انجیر یافت نشود، شاخه‌های انجیر وحشی را بشکنند و بکوبند و بپزند و آبش را بگیرند و از آن افشرد سازند چنانکه از سایر گیاهان افشرد بدست می‌آورند، افشرد انجیر که منعقد شود و چون عسل گردد همقوت عسل است. گزینش: انجیر خوب در درجه اول سفید و بعدا سرخ و در درجه سوم انجیر سیاه آید. انجیر خوب رسیده بسیار خوب و کم‌زیان است. انجیر خشک کنش خوب دارد لیکن خونی که از آن بوجود می‌آید خوب نیست و بدین علت است که تنها خوردنش شپش زیاد کند. اما اگر با گردو یا بادام بخورند کیموس خوب دهد. و از همه سبکتر انجیر سفید است. مزاج: انجیر تر کمی گرم و بسیار تر و آبکی است و کمتر فائده داروی دارد. انجیر نارسیده زداینده و سردی بخش است. لیکن شیرش چنین نیست. انجیر خشک در اول گرم و در آخر لطیف است. خاصیت: انجیر خشک و بویژه تندمزاش بسیار زداینده، رساننده، گدازنده است. انجیر پرگوشت بیشتر رساننده است و چسبندگی و تکه‌کنندگی و لطافت‌بخشی هم دارد. انجیر وحشی از انجیر باغی تندمزتر و قوی‌تر است. انجیر از سایر میوه‌ها غذایی‌تر است. اگر خوب برسد تقریباً زیادی نمی‌رساند. انجیر بادزاست. در بعضی حالات انجیر تندمز و خشک از حالت زداینده پا فراتر نهد و قرحه آورد. مثلاً اگر انجیر خشک و برگش را با بیخ مازیون سیاه بپزند علاج‌گری چهاربایان است. افشرد و برگ انجیر بسیار گرمکن و زداینده و بسیار نرم‌کننده است و گندیده‌ها را به سوی پوست می‌راند و سبب عرق کردن می‌شود. و به فکر من به همین علت است که خوردن انجیر مایه آرامش گرمی بدن می‌شود. انجیر خشک نیز مواد را بخارج می‌راند و سبب عرق کردن شود. شیر انجیر خون گداخته را بند آرد و خون بندآمده را می‌گدازد. انجیر تر به سرعت نفوذ می‌کند و به معده می‌رسد و در بدن می‌پراکند. غذایی که از انجیر حاصل آید هرچند به پرمایگی غذای گوشت و حبوب نمی‌رسد اما از مواد غذایی هر میوه‌ای پرمایه‌تر است. افشرد شاخه‌های انجیر در کنش از شیر انجیر بازمی‌ماند. اگر شیر در درون منعقد شود آب دو بار صاف‌شده خاکستر چوب انجیر را بخورند مفید است.

آب خاکستر درخت بلوط در کنش از خاکستر آب انجیر نزدیک است. شراب انجیر لطیف و بدخلط است.

شاخه‌های درخت انجیر که بسیار لطیف هستند اگر در آبگوشت ریزند گوشت را بزودی می‌رساند و از هم می‌پاشد. در تخمیرشده انجیر قوتی جاذب هست که از ژرفا برمی‌کشد و هرچه کشیده شد آن را بزودی می‌گدازد و از بین می‌برد. آرایش: انجیر نارسیده را بر پوست مالند یا ضماد نهند در علاج: خالها، زگیلها، زگیل ماندها، و بھک مفید

است. خوردن انجیر و برگ انجیر رنگ پریده بسبب بیماریها را سرحال آرد. داروی ورم گرم و سست است. دمل را می‌رساند و بویژه اگر با زنبق و نظرون- یا- با آهک

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۲۷

و پوست انار باشد داروی کژدمه است. شیر دیوانجیر ورم بسیار سخت را نرم کند. داروی خنازیر و ورم ماهیچه است. آب‌پز دیوانجیر در نرم کردن ورم سخت و خناق و ورم ماهیچه و علاج زیاده‌گوشتیها (توٹ) مفید است. دیوانجیر، افشره برگش، شیرش بر پوست مانند در زدودن خال کوبیده مفید، ترکهای ناشی از سرما را خوب می‌کند و اگر با موم و روغن گل باشد چه بهتر. انجیر فرهی آرد و چربی‌ای که انجیر به تن می‌دهد تحلیلش زیاد است. انجیر تلخ که خلط بد دارد. یا چنانکه گویند به علت اینکه زود به سوی طبقه‌های خارجی راهی است و برای زیست زنده‌ها مناسب است شپش زیاد پیدا می‌شود. ورم و جوش: انجیر یا دیوانجیر را با آرد جو بپزند و ضماد کنند ورم سخت را نرم کند. انجیر نارسیده را بر بھک گذارند یا بر دمل نهند مفید است که دمل را می‌رساند. و بھک را می‌زداید. انجیر تر خوردن شاید سبب گری خشک گردد. انجیر را آب‌پز کنند و در گلو گردانند (غرغره)، ورم گلو را از بین ببرد. انجیر پخته و پوست انار داروی ورم بناگوش است. انجیر و پانید علاج کژدمه است. انجیر خشک و شیرین برای ورم کبد و طحال زیان‌آور است. اما اگر ورم سخت باشد. زبانی ندارد و نفعی هم ندارد. و اگر انجیر را با مواد لطیف و نرم‌کننده مخلوط کنند بسیار مفید است. دیوانجیر در نرم کردن ورمهای بسیار سرسخت بسیار مؤثر است. زخم و قرحه: افشره برگ انجیر قرحه‌آور است. آب‌پز انجیر را با کف خردل بر خارش مانند مفید است. برگ انجیر داروی قوباء است. و جوشهای (شری) را علاج است.

برگ انجیر را بر قرحه‌های دارای رطوبت غلیظ نهند مفید است. آبی که خاکستر چوب انجیر در آن مکرر است، قرحه گندیده دیرینه را تنقیه کند و زیاده‌گوشت فاسد را می‌خورد. انجیر را با پوست انار بر کژدمه نهند مفید است. انجیر و زاج سبز داروی قرحه پلید ساق است. شیر دیوانجیر زخمها را بهم آرد و می‌چسباند. مفاصل: انجیر نارسیده و برگ انجیر و برگ خشخاش را باهم ضماد کنند و بر پوست استخوان نهند نافع است. خاکستر آب دوباره‌شده‌اش (مکرر) را مقدار يك اوقیه و نیم تناول کنند درد عصب از بین می‌رود. سر: انجیر تر و خشک از صرع مفید است. آب‌پز انجیر با کف خردل مخلوط کنند و در گوش چکانند صداهای گوش را می‌خواباند. افشره شاخه انجیر قبل از آنکه برگ از آن سر برزند یا- شیر انجیر را بر دندان کرم‌خورده نهند سودمند است. ضماد انجیر ورم بناگوش را علاج کند. انجیر نارسیده خشک شود و بکوبند و گردش را بر قرحه سر پاشند سود بینند. چشم: شیر انجیر مخلوط با عسل در مداوای تیرگی چشم مرطوب، اول آب بچشم آمدن، کلفت شدن طبقات چشم مفید است.

ماساژ دادن پلک چشم با برگ انجیر زبری و گری پلک را از بین می‌برد. سینه: انجیر تر و خشک زبری گلو را از بین می‌برند. و با سینه و قصبه‌الریه سازگارند. شراب (شریت) انجیر شیر پستان را ریزش دهد.

سرفه مزمن را علاج است و در مداوای ورم شش و نازک بینی مفید است. اندامان غذا: انجیر راه‌بنداهای کبد و سپرز را می‌گشاید. جالینوس فرماید: انجیر تر برای معده خوب نیست و انجیر خشک بد نیست.

اگر انجیر را با آب‌کامه خورند زائده‌های معده را تنقیه کند. و حالت تشنگی که از بلغم شور ناشی باشد از بین می‌رود. انجیر خشک تشنگی آور است. اگر با خاراگوش باشد داروی استسقا است. خوردن شربت انجیر به نفع معده است. و اشتهای خوراک را کاهش دهد. انجیر زود سرازیر شود و زود نفوذ می‌کند زیرا زداينده است. انجیر خشک که زدايندگی دارد برای کبد و سپرز آماس کرده زیان است. اما اگر ورم

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۳۲۸

سخت باشد زبانی ندارد و نفعی هم ندارد. خوردن انجیر ناشتا و بویژه اگر با بادام و گردو باشد در گشادن مجراهای غذا تأثیرش شگفت‌آور است. غذایی که با گردو می‌دهد بهتر از آن است که همراه بادام می‌بخشد. اگر انجیر را با خوراکیهای غلظت‌بخش بخورند بسیار زیان‌آور است. دیوانجیر دشمن سرسخت معده است، غذایش کم است. لکن اگر دیوانجیر با اشه ضماد شود، یا شیر دیوانجیر را با اشه ضماد کنند سختی سپرز را از بین می‌برد. همه نوع انجیر برای رسیدن مواد مایع به معده موافق نیستند.

اندامان راننده: انجیر تر و خشک بنفع کرده و آبدان است. کسی که انجیر بخورد می‌تواند در شاشیدن درنگ کند. انجیر نمی‌گذارد مواد ناجور به سوی روده راهی شوند. افشره برگ انجیر دهانه رگهای پیزی را باز کند. انجیر تر ملین و کمی مسهل است. و بویژه اگر با بادام کوبیده خورند مسهلی ملایم است. و سفتی زهدان را نرم کند. انجیر را با نطرون و کاجیره مخلوط کنند و قبل از غذا تناول نمایند مسهل ملین است. شیر انجیر را با زرده تخم‌مرغ بردارند زهدان را می‌پالاید، حیض و بول را راه اندازد. تناول انجیر با شنبلیله زهدان را تقویت کند و جمع آورد. با فیجن و انجیر و بویژه با شیرش حقه‌کنند پیچ و درد روده را دواست و ریگ را از گرده بیرون آورد. اگر شیر انجیر را چند قطره‌ای در شیر ریزند و با شاخه درخت انجیر کمی بهم زنند و آن شیر را با آب پنیر بخورند در اسهال دادن و پالائیدن گرده بسیار مؤثر است. خاکستر آب دوباره شده چوب انجیر را با روغن زیتون مخلوط کنند و مقدار يك اوقیه و نیم از آن سرکشد علاج دیزانتری است. و اگر آن را ماده حقه سازند باز در مداوای دیزانتری مفید است. شربت (شراب) انجیر که زداينده و زودرو و زودنفوذ است و زود از شکم سرازیر می‌شود بول را ریزش دهد و شکم را نرم می‌کند. زهرها: شیرش را بر نیش‌زده کژدم و رتیل مالند مفید است. انجیر نارسیده- یا برگ سبز انجیر را بر گزیده سنگ‌ها رهند مفید است. ضمادش که با گاودانه باشد پادزهر دندان راسو است. خاکستر آب مکرر چوب انجیر تناول شود یا مالیدنی باشد پادزهر نیش رتیل است. دیوانجیر (جمیز) خوردنی و مالیدنی باشد از نیش حشرات نافع است.

توت (توت):

توت دو جنس است:

۱- اولی توت شیرین و سفید است که در رسانیدن کار انجیر را انجام می‌دهد لیکن غذایش کمتر و ناپسندتر از غذای انجیر است و خونی که از توت سفید بوجود آید کمتر و بی‌ارزش‌تر از خونی است که از انجیر حاصل شود. توت سفید برای معده از انجیر بدتر است و در سایر احوالات با انجیر برابر و از انجیر ناتوانتر است.

۲- توت تلخ (ترش) که به توت شامی مشهور است. می‌خواهم بیشتر درباره آن صحبت کنم. اگر نارسیده شاه‌توت را خشک کنند کار سماق را انجام می‌دهد. مزاج: توت شیرین گرم و تر و توت ترش شامی (شاه‌توت) مایل به سردی و رطوبت است. خاصیت: گیرنده و سردی‌بخش است. افشره توت و بویژه اگر در آوند مسین پخته باشند بسیار گیرنده است. توت سیلان مواد را به سوی اندامان منع می‌کند و در این زمینه نارسیده‌اش مؤثرتر است. توت نارسیده مثل سماق است. آرایش: اگر برگ توت را با برگ تانک و برگ انجیر سیاه در آب باران بپزند موی را سیاه کند. ورم و جوش: شاه‌توت ورم دهان و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۲۹

گلو را شفا دهد. برگش داروی خناق و ذبحه سینه است. زخم و قرحه: شاه‌توت خشکیده و افشره‌اش در علاج قرحه پدید نافع است. سر: رب شاه‌توت جوشهای دهان را دواست. آب‌پز بیخ شاه‌توت دندان را سست کند. افشره برگ شاه‌توت را در دهان گردانند درد دندان از بین می‌رود. اندامان غذا: توت برای معده خوب نیست و فساد برپا می‌کند و در این زمینه توت شیرین و سفید از شاه‌توت بدتر است. اما اگر دیدند که توت سفید بزودی در معده فساد برینگیخت و بد نیارود از خوردنش نباید پرهیز کنند و بهتر آن است که قبل از غذا بخورند. و کسانی که معده‌شان تباه است نباید بخورند. شاه‌توت برای معده صفرایی بد نیست و زیانی در بر ندارد و دل بهم نمی‌زند. غذایش اندک است و اشتها می‌آورد و خوراک را می‌لغزاند و زود بیرونش می‌راند و خلاصه زود از معده سرازیر می‌شود، لیکن در روده کندرو است.

اندامان راننده: توت گس و خشکیده و نمک‌سود بسیار قبوضیت دهد و در علاج دیزانتری مفید است. مغز توت مسهل است. الیاف توت معده را می‌پالاید و اسهال‌آور است. و اسهالش از تنقیه بیشتر است. توت سفید و شیرین که با شتاب پایین می‌آید یا از این رو است که رطوبت دارد یا اینکه نوعی از تندمزگی همراه دارد. ارححانسان گوید: توت درنگ بیرون آید و ادراری است. گمان می‌کنم که منظورش شاه‌توت باشد. که با اینکه ملین است اما در بازداشتن اسهال مزمن بندآورنده می‌شود. شاه‌توت داروی قرحه روده است و خشککش از ترش مفیدتر می‌باشد. همه نوع توت بول را ریزش دهند. شاه‌توت در بیرون آمدن از معده شتاب دارد و در روده بسیار می‌ماند. زهرها: پوست درخت توت پادزهر شوکران است. تناول نمودن يك اوقیه و نیم از افشره برگ توت پادزهر نیش رتیل است. و از آنجا که لزج و بادزاست ملین است.

ترسی:

آلوسن است و آلوسن را در فصل اول آوردیم و مفصل بحث کردیم.

توبال (سونش):

قوی‌ترین سونش سونش آهن است. و مقصودم از سونش ریزه‌هایی است که در وقت کوبیدن از آلیاژ جدا می‌شود. همه انواع سونش خشکننده است و راجع به آنها نیز شرح داده‌ایم.

در اینجا حرف تاء پایان می‌یابد و داروهای این فصل به نوزده رسید.

فصل بیست و سوم حرف (ث)

ثوم (سیر):

سیر چندین نوع است: سیر کاشتنی که مشهور است. سیر گندناپی که قوتش مرکب از قوت سیر و قوت گندنا است. سیر بیابانی که تلخ و گیرنده است و آن را سیرمار هم گویند. مزاج: در سوم گرم و خشک و این گرمی و خشکی تا چهارم هست و سیر بیابانی بیشتر از این است. خاصیت: ملین،

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۳۰

بسیار بادشکن، قرحه‌آور پوست. از تغییر دادن آب مفید است. آرایش: سیر را با آب‌پز پونه کوهی بخورند و بر تن بمالند شپش و رشک را ریشه‌کن کند. خاکستر سیر را با عسل مخلوط کنند بھک و لکه خوبی زیر پلک را می‌زداید و داروی داء الثعلب است که از مواد متعفن بهم آمده است. جوش: سیر دملهای باطنی و ناپدید را باز می‌کند. خاکسترش دوی جوشها است. زخم و قرحه: پوست را قرحه دهد. خاکستر سیر با عسل داروی قوباء و گری تر است. سیر بیابانی را تا تر است بر زخم بدخیم گذارند زخم را بهم آرد. مفاصل: حقه سیر در علاج عرق النسا مفید است. زیرا خون و خلط مراری را ریزش دهد. سر: سیر مایه سردرد می‌شود. سیر کفیده و در آب پخته داروی درد دندان است. آب‌پز سیر را در دهان گردانند درد دندان تسکین یابد و بویژه اگر با کندر مخلوط باشد در تسکین درد دندان بسیار نافع است. چشم: دید را ناتوان کند و سبب جوشهای داخل چشم شود. سینه: سیر پخته گلو را صاف کند، داروی سرفه مزمن است. درد سینه و سردی را دوا کند و زالو را از گلو بیرون آورد. اندامان غذا: سیر عموماً و بویژه آن عملی که مسیحیان انجام می‌دهند و سیر و زیتون و هویج را باهم می‌پزند در علاج شکم‌گندگی بسیار داروی خوبی است. اندامان راننده: در آب‌پز برگ و ساقه سیر نشینند بول و حیض ریزش یابد و بچه‌دان بیرون آید (مشیمه) و اگر آب‌پزش را بخورند یا بدان حقه کنند باز همین تأثیرات را دارد. آش سیر مسیحیان که ذکر شد

بسیار مفید است. اگر به اندازه دو درختی سیر را بکوبند و با عسلاب بخورند بلغم را بیرون آورد. داروی کرم است و ملین است. سیر به علت اینکه گدازنده و خشکاننده است شاید برای غریزه جنسی خوب نباشد. اما اگر سیر را چندان در آب بجوشانند تا تندیش از بین برود شاید در باقیمانده اش گرمی اندک بماند و نخشکاند و ماده منی را تولید کند و مواد بلغمی را در مزاج بلغمی به باد مبدل سازد و نتواند آن را پراکنده نماید و هرگاه باد در رگها پیچد ممکن است غریزه جنسی را دگرگون کند. زهرها: اگر سیر را با شرابی بخورند پادزهر نیش حشرات و پادزهر نیش مار است و ما این را آزمایش کرده ایم. و همچنین از سگ هاگزیدگی نافع است. گویند اگر سیر و برگ انجیر و زیره را مخلوط کنند و بر جای دندان (موغالی) نهند بسیار پادزهر خوبی است.

ثومون (تخم زرداب):

مزاج: این تخم بسیار گرم است. اندامان راننده: خوردن نیم درهم از آن - بول را ریزش دهد، و خون و خلط مراری را بیرون ریزد. بچه در زهدان مرده را بیرون آورد. داروی کرم است.

ثیل (فریز):

گویند ثیل همان یندکتا است و اهل طبرستان آن را بندآوش نامند. این گیاه را همه می شناسند. شاخه های پرگه دارد که بر زمین پهن می شوند و شاخه ها نیز در زمین ریشه می دوانند.

مزه اش شیرین است. برگ های پهن و نوک تیز و سخت دارد که به برگ نی باریک می مانند. گاو و سایر چهارپایان آن را می خورند. دیسقوریدوس گوید: دو نوع فریز دیده ایم: یکی از آنها برگ و شاخه و رگهایش بیشتر از آن است که ذکرش آمد. و این نوع در حرفه پزشکی ارزشی زیاد دارد. اما اگر حیوان آن را بخورد می میرد. و مخصوصا آن نوعی که از این جنس است و در سرزمین بابل بر سر راهها دیده

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۳۱

می شود برای حیوانات سم قاتل است. نوع دومی در ناحیه (اورسوس) پیدا است. برگش چون برگ لبلاب و از نوع اولی بیشتر شاخه دارد و گلش زرد و خوشبوی است و ثمری ریز دارد که از آن استفاده می شود. رگهای زیرزمین این گیاه پنج یا شش ریشه به ستبری يك انگشت و سفیدرنگ و نرم و شیرین و بدبو است. اگر مقدار معینی افشرد رگ این گیاه در همان مقدار شراب یا عسل بپزند و نیم آن مقدار مر و يك سوم فلفل و به همان مقدار کندر با آن مخلوط کنند داروی بسیار خوب بدست می آید و باید در حقه مسین نگهداری شود و در بسیاری از بیماریها مفید است. آب پز بیخ این گیاه در کنش با خود گیاه برابر است. تخم این گیاه نیز در شمار داروها آید. از این گیاه نوع سوم هم هست که در منطقه کلیکیا روید. و مردم آن سامان آن را نبت گویند. حیوانی که از این گیاه بخورد زود سیر می شود و

اگر گاو بسیار از آن خورد می‌آماسد. مزاج: این گیاه و بویژه بیخ‌تر آن در اول سرد و خشک است. خاصیت: گیرنده است و می‌گزد. افشرداش رسیدن مواد به درون را منع می‌کند. زخم و قرحه: این گیاه و بویژه بیخش اگر ضماد شود و بر زخم‌های بد و تر گذارند زخم را جوش دهد و خوب می‌کند. سر: بازدارنده هر نزله‌ای است. چشم: برای چشم داروی بسیار خوبی است و نسخه داروئیش یکی از دو ترکیب زیر است:

۱- مقدار معینی از افشرده گیاه نامبرده با همان مقدار شراب و عسل و نیم مقدار مر و کندر و یک چهارم الوا باهم بپزند.

۲- مقدار معینی افشرده گیاه. نیم آن مر، یک سوم فلفل، یک سوم کندر همه را باهم مخلوط کنند.

اندامان غذا: تخم و بیخش استفراغ را قطع کنند و نمی‌گذارند مواد ناباب به معده راه یابد. تخمش عموماً برای معده خوب است. اندامان راننده: تخمش در لیسیدن‌ها بول را ریزش دهد. و به علت خشکی و تلخی که دارد سنگ را خرد می‌کند. بیخش نیز کار تخم را انجام می‌دهد. آب‌پز بیخ و تخمش در علاج قرحه مثانه مفید است. آب‌پزش در علاج درد و پیچش روده، عسر البول، قرحه مثانه بسیار سودمند است.

ثقل (درد- ته‌نشین):

بهترین درد، درد سنگین روغن زعفران است. مزاج: ته‌نشین افشرده روغن زیتون در اول گرم است. خاصیت: گفتیم که درد روغن زعفران زبان و دندان را رنگ می‌کند و رنگ چندین ساعت ماندگار است. قرحه: دردی افشرده روغن زیتون قرحه خشک تن را خوب می‌نماید.

ثلج (برف):

برای پیران و برای کسانی که خلط سرد در آنها بوجود می‌آید خوب نیست. سر: برفاب درد گرم دندان را تسکین دهد. مفاصل: برف برای اعصاب خوب نیست. زیرا بخار گرم را که در عصب است بند آرد و نمی‌گذارد تحلیل برود. اندامان غذا: برای معده و بویژه معده‌ای که خلط سرد در آن پدید آید بد است. و چون برف حرارت را جمع می‌کند تشنگی آور است.

ثعلب (روباه):

خاصیت: گدازندگی دارد. پوستین روباه برای ترمزاجان بسیار خوب است. زیرا از هر

پوستینی گرمتر است و رطوبت را برچیند. مفاصل: روباه را در آب بپزند و با آن مفاصل دردمند بیندایند بسیار سودمند است. و همچنین اگر روباه را زنده‌زنده در روغن زیتون بپزند آن زیت برای رفع درد مفاصل از آن آب‌پز بسیار قویتر است. و باید چون در آن نشینند بسیار بمانند. بهتر آن است که بعد از تخلیه و تنقیه در آن نشینند که مبادا از قوت جذبی که دارد و از خاصیت تحلیل بردنش خلط را به میان مفاصل برساند. اما اگر بعد از معالجه با آن باز بدن تخلیه شود خوب است که دیگر چیزی به سوی مفاصل ریزش نمی‌کند. و اگر چیزی بازگردد سبک می‌باشد. پیه روباه نیز بسیار تحلیل‌برنده است و شاید چیزی را به سوی مفاصل بکشد. روباه را زنده‌زنده در روغن زیتون می‌پزند یا روباه را سر می‌برند و در روغن زیتون می‌پزند هرکدام از اینها را بکار برند هرآنچه در مفاصل است تحلیل می‌رود. سر: پیه گذاخته روباه را در گوش چکانند درد گوش تسکین یابد. سینه: از شش خشکیده روباه وزن یک درهم بخورند در علاج ربو بسیار مفید است.

ثافسیا:

صمغ فیجن بیابانی است. گزینش: تنها تازه‌اش ارزش دارویی دارد و اگر یک سال بر آن بگذرد ناتوان می‌شود. زیرا رطوبت زیادش از بین می‌رود. مزاج: بسیار گرم و سوزنده است. بسیار گرمی و خشکی دهد. رطوبتی زیاد و بیگانه دارد که به سبب آن فوراً نمی‌گزد. خاصیت: پالاینده، مسهل، رساننده، ترکاننده است و بعلت رطوبت زائدش تا بعد از یک ساعت نمی‌سوزاند. مواد را از ژرفای بدن جذب می‌کند اما مدتی طول می‌کشد چون رطوبت زیاد دارد. در تمایل دادن مزاج به سوی گرمی همانند ندارد. آرایش: موی را بازرویاند. در علاج داء الثعلب نظیر ندارد. و در بحث سذاب شرح دادیم. لکه‌های خشکیده خونی زیر پوست را برمی‌دارد لیکن باید یک ساعت بر آن بماند. در برداشتن لکه‌های سیاه و برص نیز مفید است. نفس‌کش: برای برآوردن چرک و ریم از سینه و علاج دشوارنفسی و پهلودرد تازه و کهنه خوب است. در بعضی حالات بر پوست مالند و گاهی ضماد می‌شود و گاهی بدان استفراغ می‌کنند. اگر بر سینه مالند یا با لیسیدنیا بلیسند زائده‌ها را از سینه بیرون آرد. و سینه را نرم کند.

اندامان راننده: بیخ و پوست و آب تراوشی (اشك) آن مسهل است. تبها: در علاج تبها: سه درخمی پوست آن، سه اونولوس افشره، یک درخمی آب تراوشی (اشك) استعمال شود و اگر از این مقدار بیشتر باشد خوب نیست. جانشین: دوسوم وزنش کتیرا، برابر وزنش ترتیزك بیابانی بدل آن است.

در اینجا حرف ثاء پایان یافت و داروها هفت بودند.

فصل بیست و چهارم حرف (خ)

خشخاش:

دیسقوریدوس گوید: بعضی خشخاش را (منقور) گویند. و خشخاش چندین نوع است:

۱- خشخاش کاشتنی: از تخمش نان می سازند و برای بهبود می خورند. یا تخمش را به جای کنجد در عسل می ریزند یا همراه قبیله بادام (حلوا مغزی) می خورند. غوزه این نوع از خشخاش مستطیل و تخمش سفید است.

۲- خشخاش بیابانی: غوزه اش تقریباً به پنی گرایش دارد و تخمش سیاه و بعضی آن را (راوس) گویند. زیرا رطوبتی نرم از آن می تراود.

۳- خشخاش بیابانی کوچک هم هست که از هر دو نوع نامبرده کوچکتر است و به اندازه آنها زیبا نیست و غوزه هایش مستطیل است و هر سه باهم در قوت برابرند. باید هنوز خشک نشده غوزه خشخاش را چید و کوبید و قرص ساخت و خشکانید و نگه داشت. بدست آوردن افیون از خشخاش دو طریقه دارد:

أ- بعضی غوزه خشخاش سیاه را با برگهای آن می چینند و می کوبند و بوسیله عصاره (آبگیری) افشره از آن می گیرند و در هاون سنگی آن را می ساینند و از آن قرصها سازند و افیون بدست آرند و این نوع افیون را (منفونیون) نامند و از افیون راستین که شیره خشخاش است ناتوانتر است.

ب- برای ساختن افیون هنگامی که شبنم از گیاهان برخیزد با نوک کارد اطراف خشخاش را نشتر می زنند و شیار می کنند اما شیارها باید سطحی باشد و غوزه سوراخ نشود. در تیغ زدن باید دقت کنند که از اولین تکه غوزه که شروع می کنند شیارها مستقیم برونند و بیشتر زیاد فشار نیاورد. هرگاه شیر از آن تراوید آن را بوسیله انگشت چید و در صدفی جمع کرد، و منتظر ماند هرآنچه بعداً می تراود آن به آن آن را با دست بچینند زیرا می بینی که هر وقت شیر را از آن پاك کردند باز به جای آن شیر دیگر می آید. این تراوش از زخم غوزه تمام مدت روز دوام دارد و شاید فردای آن روز هم بتراود. سپس باید شیره را در هاون سنگی بساینند و قرصها از آن سازند و نگه دارند.

۴- نوعی دیگر از تیره خشخاش هست که بعضی از مردم آن را (قارالتول؟) می نامند که به معنی کنار آبی است. برگ این خشخاش سفید و کرکی و دندانه دار و به دندانه های اره می ماند. و برگ و ساقه اش به برگ و ساقه خشخاش بیابانی شبیه است و گلش زرد و تخمهای ریزش در نیامکهای واژگون که به شاخ حیوان می مانند قرار دارند. تخمها سیاه رنگ و ریز و توگویی تخم خشخاش سیاه است. بیخش از زمین سر برزده ستبر و سیاه است و اکثراً در کرانه دریا و زمینهای زیر می روید. بعضی در اشتباه افتاده اند که پندارند (مامیثا) شیره این نوع از خشخاش است. علت این اشتباه مشابه بودن برگ این خشخاش با برگ خشخاش شاخدار است.

۵- نوعی دیگر از تیره خشخاش، خشخاش کرده‌ای است و این نام را از آن گرفته که در سفیدرنگی به کره می‌ماند.^{۹۹} که بعضی این نوع را (منقورافردوس) گویند. بلندی ساقه‌اش تقریباً یک وجب است.

برگهای کوچک دارد که به برگ (اسمطوریون) می‌مانند. ثمری هم دارد. این نوع از خشخاش سراپا سفید و ساقه و ثمر و برگش به رنگ (زید- کره- یا- کف) است. بیخش باریک. گاهی تماماً می‌رسد که رسیدنش در تابستان صورت می‌گیرد ثمرش را می‌چینند و خشک می‌کنند و نگه می‌دارند. گزینش: از

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۳۴

همه بهتر و سالمتر خشخاش سفید است. هر نوع خشخاشی که غوزه‌اش را مورد استفاده قرار می‌دهند باید تا خشک نشده بچینند و بکوبند و از آن قرص سازند و در انبار اندازند و نگه دارند و در وقت لازم بکار برند. بهترین شیره خشخاش که افیون باشد آن است که پرمايه، سنگین‌وزن، تندبوی، تلخ‌مزه، زودگذار، صاف باشد. نه زبری در آن باشد نه دانه‌های آبله‌مانند بر آن دیده شود. اگر در آب حل کنند مانند موم نبندد. و اگر در آفتاب گذارند بگذارد و اگر به آتش چراغ نزدیک کنند گر گیرد و چراغ را تیره نگرداند. اگر گر آن را خاموش کنند بوی تند پیرا کند. بعضی در افیون تقلب می‌کنند. مامیثا- یا افشره برگ کاهوی بیابانی- یا صمغ عربی را با افیون قاطی می‌کنند. افیونی که با مامیثا قاطی است رنگ زعفرانی دارد و در گداختن بوی زعفران می‌دهد. افیونی که با افشره برگ کاهوی بیابانی مخلوط شده در گداختن بوی کم است و در بسائیدن زیر است. افیونی که با صمغ عربی آمیخته است رنگش صافتر از معمولی می‌شود و از قوتش می‌کاهد. کلاهبرداری هستند که حتی پیه را در افیون مخلوط می‌کنند و تقلب پیه می‌نمایند. یکی از حکمای یونان عقیده دارد که از این دوا و داروهای امثال آن که سبب درد چشم و گوش می‌شوند باید صرف‌نظر کرد و بکار نبردنش بهتر است. زیرا افیون تم چشم و گرانی گوش بدنبال دارد. آدریوس حکیم می‌فرماید: افیون اگر تقلبی نباشد هرکس به چشم کشد کور می‌شود.

یکی دیگر گوید: افیون تنها برای بو کردن که می‌خواهاند بکار آید وگرنه در هر چیزی زیان‌آور است. که در حقیقت همه اشتباه فرموده‌اند و برخلاف نتایج آزمایشی که از آن بدست آمده سخن گفته‌اند. نتایج آزمایش به ما نشان می‌دهد که هرآنچه ما درباره‌اش گفته‌ایم صحیح است. مزاج: خشخاش کاشتنی در دوم سرد و خشک است. خشخاش سیاه در سوم سرد و خشک است و گویند تا چهارم سرد و خشک است. خاصیت: همه نوع خشخاش سردی‌بخش است و تغذیه چندانی ندارد. خشخاش سیاه متراکم و خشک‌کننده است. خشخاش کرانه‌ای شاخدار که ثمرش کج شده و به شاخ گاو نر شبیه است، زداینده، تکه‌کننده است. گل خشخاش بیابانی اثر قرحه چشم چهارپایان را می‌زاید. ورم و جوش: بجز خشخاش کرانه‌ای همه انواع خشخاش را که بر باد سرخ مالند مفید است. زخم و قرحه: گل و برگ خشخاش شاخدار ساحلی در علاج قرحه پلید مفید است. از آنکه زداینده است گوشت

^{۹۹} (۱) - خشخاش زیدی نوشته - زید- کره شیر است - زید- کف است - معلوم نیست کدام منظور بوده.

فاسد و زائد را می‌خورد. کبره زخم را برمی‌کند. اما چون بسیار زداينده است برای قرچه‌های رویه پوست خوب نیست.

خشخاش بیابانی را با روغن زیتون ضماد کنند و بر قرچه گذارند قرچه را برمی‌کند. مفاصل: خشخاش ساحلی را با شیر بر نقرس مالند مفید است. ریشه خشخاش بیابانی را آنقدر در آب بجوشانند تا نیمه آب کم شود و بخورند علاج عرق النسا است. سر: خواب‌آور است. بویژه خشخاش سیاه مخدر است و اگر فتیله از آن بردارند به خواب می‌روند. و در بند آوردن نزله مفید است. کسی که بی‌خوابی می‌کشد اگر خشخاش سیاه را بر پیشانی بندد سود بیند. و اگر آب‌پز کند و بر پیشانی مالد باز فایده دارد. در علاج صرع اگر به وزن يك (اکسونافن) خشخاش را با عسلاب خورند و قی کنند خوب است. زیرا معده‌شان تنقیه می‌شود. روغن خشخاش با روغن گل مخلوط باشد و بر پیشانی مالند سردرد از بین می‌رود. اما تا می‌توانند از آن پرهیز کنند و بکار نبرند بهتر است. آب‌پز خشخاش را در گوشی که بسیار درد می‌کند بچکانند درد آرام یابد. چشم: آب سرد آن را در معالجه درد شدید چشم که ناگزیر باشند بکار می‌برند. اما

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۳۵

چنانکه در بحث افیون گفتیم خطراتی در بر دارد. مگر اینکه با داروهای اثرشکن افیون قاطی شود و از قوتش بکاهد آنگاه شاید برای چشم بی‌زیان باشد. سینه: در علاج سرفه گرم، نزله‌های سینه، خون برآوردن، خوب است و در این باره آن را با لیسیدنیها مخلوط می‌کنند. بویژه اگر با افاقیا و افشره شنگ باشد و بخورند در علاج بیماریهای سینه بسیار مفید است. ابن ماسویه گوید: تخم خشخاش سیاه سینه را می‌پالاید. اما از پوستش چنان برمی‌آید که راه خون برآوردن را دشوار سازد. و در تخم همه نوع خشخاش ماده تنقیه موجود است. اندامان راننده: خشخاش سفید یا سیاه را خوب بکوبند و با شراب سیاه و گس بنوشند اسهال مزمن را قطع کند. و اگر در آب حل کنند شکم را روان سازد. اگر پیزند و خوب پخته شود و بدان حقنه کنند علاج دیزانتری است. اگر تخمش را با شربت عسلاب خورند ملین است. اگر خشخاش کراهی (زیدی) را به اندازه يك (اکسونافن) با آب عسل خورند؟ قی می‌کنند. تخم خشخاش کراهی بلغم و مواد نارسیده را بیرون ریزد. نوعی از خشخاش مصری هست اگر تخمش را با قبیله بادام- یا رشته خورند برای اسهال دادن بلغم خوب است. تخم خشخاش کاشتنی را با عسل خورند آب پشت را زیاد کند. اندامان غذا: برای رطوبت معده مفید است. اگر بیخ خشخاش شاخدار ساحلی را در آب پیزند و بجوشانند تا نیمش باقی بماند در علاج بیماریهای کبد و خلطهای غلیظ در شکم جمع آمده مفید است. تخم خشخاش کراهی (زیدی) قی آور است و همین را دربارہ تخم خشخاش بیابانی گفته‌اند.

خطمی:

این نام یونانی است و به معنی بسیار مفید آمده است. مزاج: گرم معتدل. خاصیت: نرم کننده، رساننده، سست کننده، تحلیل برنده است. تخم و بیخ در کنش با وی برابر و از آن خشکاننده تر و لطافت بخش ترند. آرایش: با روغن کنجد بر پوست مالند و در آفتاب نشینند بھک را می زداید و تخمش در این باره مؤثرتر است. ورم و جوش: ورم سخت را نرم کند، از آماس جلوگیری می نماید، ورم خونی را فرونشاند، دمل را می رساند، در علاج آماس بادکن، خنازیر مفید است. با سقر تلخ بردارند زهدان سخت شده را نرم کند. با صمغ و گوگرد بر خنازیر گذارند سودمند است. مفاصل: خطمی و بویژه اگر با پیه غاز باشد در علاج درد مفاصل، عرق النساء، لرزش، گسستگی وسطهای ماهیچه، کشیدگی اعصاب مفید است. سر: ضمادش علاج ورم بناگوش است. چشم: التهاب و بادکردگی پلک را از بین می برد.

سینه: تخمش علاج سرفه گرم است، راه بلغم برآوردن را آسان کند، در منع کردن خون برآوردن مفید است، زیرا گیرندگی در بر دارد. ضماد برگش ورم پستان را فرونشاند و از عللجات ذات الجنب و ذات الریه بشمار می آید. اندامان غذا: شیرهای تشنگی را فرونشاند. اندامان رانده: آب پز برگ و بیخش را بخورند در علاج سوزش مجرای بول، سوزش روده، ورم اطراف پیزی، اسهال بد، خوب است. تخمش را با سقر تلخ بردارند علاج سفت شدن و بهم آمدن زهدان است. آب پز برای زهدان خوب و خون زچگی را پاک می نماید. آب پز بیخش را با شراب خورند در علاج دشوار شاشیدن و سنگ مفید است. تخم و شیرهای شکم را بند آرند. زهرها: با روغن کنجد و روغن زیتون بر تن مالند از گزند حشرات در امانند. آب پز را با روغن کنجد- یا با شراب مخلوط کنند و بر جای نیش زنبور عسل بمالند مفید است.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۳۶

خردل: که مشهور است. مزاج: تا چهارم گرم و خشک است. خاصیت: بلغم را قطع می کند. روغنش از روغن ترب گرمتر است. از دود خردل حشرات گریزانند. خردل بیابانی خلط بد بوجود آورد. زداینده و گدازنده است. مردم بیخ و برگ خردل را می پزند و می خورند. آرایش: رخسار را پاکیزه کند، لکه های بدننگ و اثر خون خشکیده را می زداید. خردل بیابانی ضماد شود در علاج بھک خوب است. زبان را می خشکاند و در داء الثعلب مفید است. ورم و جوش: ورم گرم و هر ورم مزمن را نرم می کند و با گوگرد بر خنازیر نهند خوب است. زخم و قرحه: علاج گری و قوبا است. مفاصل: در علاج درد مفاصل و عرق النساء خوب دارویی است. سر: رطوبت سر را برچیند. ضماد خردل که بر سر نهند بیماری (لیترگیس) را دوا کند. آب خردل و روغن خردل و بویژه اگر با صمغ انگدان پخته باشد داروی درد گوش و دندان است. خردل بندآمده های پالایشگاه (مصفاة) را می گشاید. بعضی گفته اند: ناشتا تناول خردل هوش را افزایش دهد. چشم: در چشم کشند تم و زبری چشم را از بین می برد. سینه: خردل کوبیده را با عسلاب خورند قصبه الریه را از زبری مزمن شفا دهد. اندامان غذا: سپرز را از بین می برد و تشنگی آور است. اندامان رانده: علاج خفگی زهدان است و آرزوی جماع را برانگیزد. تبها: در تبهای هر روزه و کهنه مفید است.

خصی الثعلب (گیاه ثعلب):

دیسقوریدوس گوید: برگ این گیاه بر زمین گسترده و سبزنگ و به برگ زیتون کوچک ماند و از برگ زیتون باریکتر و درازتر است. و بلندی شاخه‌ها بطول يك وجب و گل‌هایش بنفش و بیخش به موسیر شبیه است. و تقریباً از موسیر درازتر است. بیخش مزدوج است و تو گویی دو زیتون یکی بر دیگری چسبیده است و نازک و ترد است. بیخ را می‌پزند و چون موسیر می‌خورند. گویند کسی که از این بیخ مزدوج بزرگ را بخورد دارای پسر خواهد شد و اگر زنی قسم کوچک را بخورد دختر می‌آورد. این نوع از ثعلب در سنگلاخ و ریگزارها می‌روید. نوعی دیگر هست که از فواید بسیارش آن را بعضی (اندریاس) گویند. برگش در درازی به برگ گندنا می‌ماند و از آن پهنتر است و نازک و رطوبت‌دار است. ساقه‌اش تقریباً به طول دو وجب، گلش تقریباً به بنفش می‌زند. بیخش به دو خایه می‌ماند. و درباره بیخ این نوع همان خاصیتها را گفته‌اند که درباره نوع اولی گفته شده. گیاه هر دو زیر و شیرین‌مزه است. مزاج: در اول گرم و تر است و تری زیاده دارد. مفاصل: در علاج ترنجیدن و کشیدگی به سوی عقب و در علاج فالج بسیار مفید، شهوت‌انگیز و کمک‌گریز جنسی است. و بویژه اگر با شراب خورند بسیار مؤثر است، کار سقنقور را انجام می‌دهد. اندامان راننده: ضمادش ناصور را می‌گشاید. بعضی عقیده دارند که اگر با شراب تناول شود سیلان شکم را بند آرد.

خصی الکلب (خایه سگ- گیاه):

گیاهی است به ثعلب بسیار شبیه است و اختلافاتی در شناسایی آن رخ داده است. بعضی گویند همان ثعلب است و گروهی گویند ثعلب نیست. بیخ و شکل گیاه هر دو بهم شبیهند و در کنش از هم نزدیکند. این گیاه دو نوع دارد که یکی کوچکتر از دیگری است. و ریشه‌اش متکون از دو جفت است که جفتی در بالا و جفتی در پایین قرار دارند. یکی از آنها بی‌مایه و سبک و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۳۷

دیگری پر است. خاصیت: در نوع بزرگ رطوبت زیاد هست. ورم: ورم بلغمی را فرونشاند. قرحه: در تنقیه قرحه، منع سرایت مورچگی، گشادن ناصور، خوب کردن قرحه پلید و خورده‌ای مفید است. سر:

زخمهای دهان را خوب می‌کند. اندامان راننده: اگر مرد بزرگ آن را بخورد صاحب پسر شود. اگر زن کوچک را بخورد دختر آورد. گویند تر آن شهوت‌انگیز است و خشک‌کش شهوت را قطع می‌نماید و هر دو ضد همدند و کار یکدیگر را خنثی کنند. و درباره هر دو نوع کوچک و بزرگ این گیاه این نظریه موجود است.

خصیه (دمبلان):

دمبلان از گوشت سست حیوان بشمار می‌آید. گزینش: عموماً دنبلان حیوان جوان از خایه حیوان پیر بهتر است. خایه حیوانهای بزرگ جثه مانند شاک و قوچ و گاو نر دیرهضم است و در خوبی به خایه خروس و بویژه خروس پرورده نمی‌رسند که بسیار مفید است. خاصیت: غذای هیچ خایه‌ای به خوبی غذای پستان نیست مگر خایه خروس پرورده که غذایش خوب و بسیار است. دنبلان عموماً بعد از آنکه هضم شد غذای بسیار می‌دهد. اندامان غذا: اکثر خایه‌ها دیرهضم و بسیار مغذی می‌باشند که در این میانه خایه حیوان بزرگ و غلیظ‌گوشت ویژگی دارد.

خریق اسود (خریق سیاه):

دیسقوریدوس گوید: بعضی این گیاه را (مالینودیول) گویند زیرا شخصی بنام (مالینوس) آن را کشف کرده و به دختر (فروتوس) خورانیده و اسهال شده و از دیوانگی شفا یافته است. برگ این گیاه سبزرنگ و شبیه برگ چنار و از برگ چنار کوچکتر و دندان‌هایش بزرگتر است و به گیاه (سقندولیون) می‌ماند. و از سقندولیون سیاه‌تر است و زبر است. ساقه‌اش کوتاه و گلش سفید مایل به بنفش است و به شکل گل سوری است. ثمرش خوشه‌ای و دانه‌هایش به چاتلانقوش شبیه است و ثمرش را (سمسونداس) می‌نامند. ریشه‌هایش که همه از یک بیخ جدا شده‌اند باریک و سیاهند. بیخش توگویی سر پیاز است. ریشه‌های خریق سیاه را به منظور دارویی بکار می‌برند. خریق سیاه در زمینهای سخت و غارها و بلندیها و زیرها و خشکیها می‌روید. گاهی خریق را در آب می‌خیسانند و خانه را به آن آب‌پاشی کنند و عقیده دارند که برکت بخانه می‌آورد. بدین علت است که وقتی می‌خواهند آن را بچینند قبلاً زمین پیرامونش را می‌کنند و نیایش به درگاه پروردگار بجای آورند و آنگاه آن را برکنند. باید دقت کنند که در وقت کندن زمین دال سیاه بر آنها پرواز نکند که در این صورت می‌ترسند کسی که گیاه را برمی‌کند بمیرد. پس کسی که زمین را می‌کند تا خریق را بیرون کشد بسیار در شتاب است تا نه دال سیاه بیند و نه از بویش به سرگرانی دچار شود. باید قبل از عملیات چیدن خریق سیاه سیر بخورند و شراب بنوشند تا از گزند بویش در امان مانند. خریق سیاه همچون خریق سفید تناول می‌شود و کار آن را انجام می‌دهد. گزینش: خوبش آن است که نه بسیار تازه نه بسیار کهنه نه بسیار چاق و نه بسیار لاغر و میانه این چهار حالت باشد. رنگش خاکستری، زودشکن، پوسیده نباشد که در میان آن چیزی مانند تار عنکبوت متکون شده است. مزه‌اش تند و زبان‌گز باشد. برای بکار بردن بمنظور دارویی باید چوبکهای نزدیک بیخ را چید و با کمی آب تر کرد و پوست کند و پوست را در سایه خشکانید و بکوبند و بسایند و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۳۸

ببیزند و گرد حاصل شده از بیختن را با غسل پیامیزند. و مقدار خوراکی درمانی سه (کرمه) است. و بهتر آن است که با کرفس و تخم هویج بیابانی باشد و مقدار خوراکی تا یک درخمی باشد. و برحسب اختلاف مزاج زیاد و کم می‌شود- و باید طبیب در این‌باره دقت کند و سن و عادت و موسم و ساعت را در نظر داشته باشد و علت تجویز دوا را بداند. مزاج: تا سوم گرم و خشک است. خاصیت: گدازنده، نرم‌کننده، بسیار زداینده است و به حدی است

که گوشت مرده را می خورد. اگر خریق بیخس نزدیک ریشه تاك باشد شراب انگور آن تاك مسهل است. خریق مزاج را تغییر می دهد و مزاج جوانانه تری به تن می دهد. بعضی خریق سیاه را برای قی کردن یا اسهال می خورند و تأثیری نمی بخشد و برای بعضی برعکس آن هم قی آور است و هم مسهل. خریق با مزاج مردان نیرومند و زنان مردآسا و قوی هیكل و جوانان نیرومند و آهلی که خون زیاد دارند بسیار سازگار است. و برای شکم گنده ها و سست اندامان خوب نیست.

خوردنش بهتر آن است در ماه آوریل (فروردین - اردیبهشت) و در درجه دوم در اکتبر باشد. و باید قبل از تناول آن به سه روز از خوردن خوراك و نوشابه های غلیظ پرهیز کنند و به بازی و شادی سرگرم شوند و بعد از شام خوردن دوبار یا سه بار قی کنند و از آن پس خریق را تناول نمایند. آرایش: با سرکه بر پوست رخساره مالند بھك و وضع (لکه سفید) را برمی دارد. زخم و قرحه: شیر خریق سیاه و خریق سفید را با سرکه بر پوست مالند یا بدان استفراغ کنند علاج گری و قوبا و پوست انداختن است. ناصور را شفا دهد. زخم سفت را از بن برکند. از شیرش قالب ماندی درست می کنند و در ناصور فرو می کنند و سه روز می ماند و گاهی که بیرون می آورند ناصور سوز را با خود بیرون می آورد. مفاصل: استفراغ بوسیله خریق در علاج فالج و درد مفاصل بسیار نافع است. سر: خریق سیاه را در سرکه بپزند و در گوش چکانند صداها را خاموش کند. و اگر در دهان گردانند درد دندان تسکین یابد. آب پزیش را در گوش کم شنوا ریزند شنوایی را تقویت کند و در علاج بیماری وسواس و مالیخولیا و صرع و سردرد نیمه ای و سایر بیماریهای سر مفید است. چشم: در چشم کشند دید را نیرو دهد. اندامان راننده: داروی بیماری سودا است و سودا را از تمام تن بیرون می راند و زیانی و فشاری ندارد. بلغم و صفرا را هم بیرون آورد.

و خون را از هر خلطی می پالاید حتی اگر در آن سوی بدن باشد و خلطهای بد را از پوست می زداید. اگر با سقمونیا خورند زودتر اسهال می آورد و اگر کرفس و تخم زردك بیابانی همراه داشته باشد بهتر است.

گاهی خریق را در اسکنجبین یا شراب شیرین می خیسانند و مدتی در آن می ماند و سپس آن شراب را با عدس یا با آب جو یا با گوشت مرغ می پزند و سوپ را می خورند اسهال می دهد. و اگر دو درخمی خریق سیاه را با سه (اونولوس) سقمونیا در عسل بپزند اسهالی است. و در لوح ویژه به استعمال خریق تفصیلاتی ذکر شده که باید از آن اطلاع داشته باشند. خریق سیاه در علاج ورم روده و مثانه و در ریزش دادن بول و حیض مؤثر است. جانشین: نیم وزنش مازریون و دوسوم وزنش قارچ چمن است. و ابن ماسویه گوید بدلش کندش است.

خسرودارو:

ماسرجویه گوید: خولنجان است و دیگران گفته اند خولنجان نیست. مزاج: گرم و خشك است. خاصیت: گدازنده و تحلیل برنده است. اندامان راننده: در علاج قولنج و درد گرده بسیار مفید

است و غریزه جنسی را تقویت کند.

خریق ابیض (خریق سفید):

دیسقوریدوس گوید: برگ این گیاه همانند بارهنگ یا سلق بیابانی است و از سلق بیابانی کوتاهتر است. برگ ستر و سیاه‌رنگ کمی مایل به سرخی دارد. ساقه‌اش به بلندی چهار انگشت برهم نهاده است و کاوکی است. همین‌که شروع به خشکیدن نمود باید آن را پوست کند. رگهایش بسیار و باریک و از يك بیخ برون آمده‌اند. بیخش به پیاز موسیر می‌ماند و در کوهساران می‌روید و باید در وقت درو گندم آن را برکند. خویش آن است که سطحش پنهان‌گرایی مناسب و معتدل باشد و رنگش سفید و زودشکن و پرگوش است. و چون گورگیاه نوك تیز نباشد. گاهی که آن را می‌شکنی چیزی شبیه به گردو به باریکی تارتک در آن پیدا شود و فوراً بسیار زبان‌گز نباشد. و آب در دهن پیدا کند. چه اگر این‌طور باشد خوب نیست. طیبیان چیره‌دست پیشین چنانکه شاید و باید تأثیر و فوائد آن را ذکر کرده‌اند و از همه واضح‌تر و بهتر شرحی است که فلونیدوس طیب در این‌باره فرموده است. و شرح فوائد آن بسیار است و این دارو در طبابت جای ویژه‌ای دارد. بعضی کمی از آن را برای معالجه درونی با قاوت به بیمار می‌خورانند. کسی که تنش ناتوان است اگر اندکی از آن را با قاوت بخورد زبانی ندارد. زیرا اندکش بدون همراهی داروهای دیگر به اندامان اصلی نزدیک نمی‌شود. مردم (انطیقون) آن گیاهی را که غیر آنها (سمرندلس) گویند خریق گویند. زیرا آن هم با خریق سفید مخلوط می‌شود و آنهم واقعا بسیار خوب است. و در داروهای که با خریق بکار می‌روند وارد است. آن گیاه کذایی به پونه می‌ماند و برگهای دراز و گل سفید و بیخ باریک دارد که بیخش مصرف دارویی ندارد. تخمش مزه کنجد می‌دهد. و بسیار مفید است. گزینش: باید نوعی را برگزید که پهنای سطحش مناسب و رنگش سفید و زودشکن و بزرگ‌حجم و نازک باشد و فوراً در اول مرحله چشیدن بسیار زبان‌سوز نباشد و آب در دهان گرداند. هرآنچه بسیار زبان‌سوز است و فوراً زبان را می‌گزد خفه‌کننده است و طرز استفاده از کنشهایش در باب خاصیتها آمده است. مزاج: در وسطیهای سوم گرم و خشک است. خاصیت: خریق سفید از سیاه تلخ‌تر است. خریق سیاه از سفید گرم‌تر است و اگر موش بخورد می‌میرد. و برای موش کشتن خریق را با عسل و قاوت مخلوط می‌کنند و می‌ریزند. اگر خریق با گوشت باشد گوشت زود می‌پزد و از هم می‌پاشد و قوت را از دست می‌دهد. دستور تهیه کردن داروی خریق به قرار زیر است:

۱- از تکه‌شده آن مقدار پنج درخمی را در نه اوقیه آب باران سه روز می‌خیسانند و بعداً می‌پالایند و نیم‌گرم تناول می‌شود.

۲- يك رطل خریق سفید را پارچه‌پارچه می‌کنند و در دو (قسط) آب باران می‌خیسانند و بعد از سه روز که در آب می‌ماند آب را با خریق می‌جوشانند تا يك سوم از آب می‌ماند و بعد از آن خریق را از آب بیرون می‌آورند و مقدار

دو رطل شهد عسل صاف شده را در آب می‌ریزند و هریاره يك قاشق از آن را تنها یا با آب گرم می‌خورند که سالم و بی‌خطر است.

۳- و می‌شود که پوست آن را قطعه‌قطعه کرد و آن را خرد کرد و در آب جو حل نمود بطوری که در گلو چیزی از آن گیر نکند.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۴۰

۴- یا خریق را خرد می‌کنند و می‌سایند و با آب عسل مخلوط می‌کنند تا منعقد می‌شود و این نوعش چون زیاد در مجراها گیر می‌کند و بیرون نمی‌آید شاید بمیراند. کسی که می‌خواهد خریق را تناول نماید باید قبلاً چیزهایی مانند سوپ مرغ و شربت زوفا و پونه یا فیجن و عدس و روغن‌های معطر مانند روغن مشك زمین و سوسن با لویا گرگی و سرکه تندبوی و سیب و به و نان گرم و شراب ریحانی و داروی عطسه‌آور و پرمغ و صندل و تختخواب و رختخواب و پای‌انداز و ابزار حجامت‌گیری مختلف را تهیه کند، که مبدا ترخیدگی یا زیانی از آن سرزند و بتوانند دفع‌گزندش بکنند. اگر به آسانی اسهال شدند آب سرد پس از آن می‌نوشند و خوشبوها را می‌بویند و غذای خوب کیموس می‌خورند. و اگر ترخیدگی روی داد و ناتوانی روی آورد نان را در شراب ترید کنند یا در آب عسل خیس نمایند و بخورند و شاید باز نیاز داشته باشند که بخورند. در این صورت نان را در آب سرد خیس کنند و بخورند. اگر در وسط کار کردن دارو سکسکه روی آورد عسلابی را بخورند که ترب در آن پخته‌اند. و اگر دارو مدتی ماند و کار نکرد، عسلابی که فیجن را در آن پخته‌اند با آب گرم تناول شود. یا اینکه آب و روغن بخورند و بوسیله پری که با روغن مشك زمین آلوده است یا با روغن سوسن آلوده‌اند استفراغ کنند و بیمار را در تاب بگذارند و حرکت دهند. اگر حالتی چون خفگی روی دهد سه اوقیه آب‌پز خریق بخورند که دارو را دگرگونه کند و رویداد را از بین ببرد. و اگر این هم مفید واقع نشد باید حقنه گرم شود و سه اونولوس آب‌پز خریق خورد. نه بدین منظور که قی کند، بلکه برای اینکه حالت خفگی را از بین ببرد و بیمار را باید بوسیله تشنگی‌آورها تشنه کنند. و اگر سکسکه بوسیله استفراغ آرام نگرفت حجامت را بر مهره بزرگی که میان شانه‌ها است و بر سایر بریدگیهای پشت می‌نهم- که در اینجا حجامت پیچش ناشی از سکسکه را راست می‌نماید. آنگاه اندامان ترنجیده را با روغن‌های بسیار گرم می‌اندازیم و در حوض حمام گرم آنها را ماساژ می‌دهیم. آرایش: در عمل آرایش با خریق سیاه برابر است. قرحه: سائیده‌اش را ببویند عطسه می‌کنند. چشم: دید را قوی کند. اندامان غذا: خریق سفید در استفراغ کردن بسیار قوی است اما خطر خفه شدن دارد. و برای قی کردن آن را در آفروشه مخلوط می‌کنند. و کسی که بیم خفگی دارد نباید بر معده قی آن را تناول نماید و کسانی که ناتوانند بکار نبرند بختر است. زهرها: زیاد خوردنش سم است. سگ و خوک بخورند می‌میرند. قی کرده آن را مرغ بخورد می‌میرد.

خیارشنبه:

دو نوع خیارشنبه هست یکی کابلی و دومی بصرائی. و شاید در بصره نباشد و چون از هند به بصره می‌آورند و از آنجا بما می‌رسد نام بصرایی به خود گرفته است. گزینش: بهترش آن است که از نی بدست آید و درخشنده‌تر و چرب‌تر است و بهترین نی‌اش آن است که صاف و درخشنده‌تر باشد.

مزاج: تر است و در حرارت و سردی معتدل. خاصیت: تحلیل‌بر و نرمش‌بخش است. ورم: علاج ورمهای گرم درون است. و اگر با آب تاجریزی بدان غرغره کنند آماس گلو را فرونشاند و بر ورم سخت مانند مفید است. مفاصل: مالیدنش بر پوست درد نقرس و مفاصل را از بین ببرد. سینه: اگر با آب کشنیز تر و لعاب اسفرزه بر گردن و سینه مالند و بدان غرغره کنند در علاج خناق مفید است. اندامان غذا: تنقیه کبد کند، در علاج یرقان و درد کبد سودمند است. اندامان رانده: ملین است. مراه سوخته را

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۴۱

بیرون آرد. اسهالی بی‌آزار دهد و حتی برای زنان باردار هم تجویز می‌شود و آنها را اسهال می‌دهد. بدل:

نیم وزنش ترجیحین، سه برابر وزنش مویز بی‌دانه، یک‌هشتم وزنش برگ سنای شهری. بعضی عقیده دارند که به جای مویز رب شیرین بیان بهتر است.

خس (کاهو):

کاهوی بیابانی در قوت با خشخاش سیاه برابر است. مزاج: جالینوس فرماید: سردی کاهوی کاشتنی زیاد نیست و در حدود سردی آب گودالها است و رطوبتش از رطوبت سلق پرمایه‌تر است و از رطوبت پنیرک لطیف‌تر است. گویند رطوبت و خشکی کاهو وسطی میانه کلم و سلمک و (بمانیه) است. من می‌گویم کسی که گوید کاهو در سوم سرد است بدین معنی است که غذایش ناپسند و اندک است و این حکم صحیح نیست. ممکن است در دوم سرد باشد. خاصیت: از آنجا که در کاهو نه شوری هست و نه گسی، زداینده‌گی و گیرنده‌گی و شکم روان کردن و غیره در کاهو نیست. خوبی که از کاهو پدید آید از خوبی که از سایر سبزیها بدست آید بهتر است و کاهوی پخته از کاهوی ناپخته غذایی‌تر است. کاهو در تغییر دادن آب مفید است. کاهوی ناشسته از شسته بهتر است و کاهوی شسته بادآور است. همچنانکه همه سبزیها که شسته شوند بادزا گردند. کاهو زودهضم است و اگر در حین می‌گساری خورند نمی‌گذارد بسیار مست شوند. و چنانکه گفتیم کاهوی بیابانی با خشخاش سیاه هم‌قوت است.

ورم: اگر ورم گرم و باد سرخ بسیار بزرگ نباشند مالیدن کاهو در علاج آنها مفید است. مفاصل:

ضمادش درد استخوان را دوا کند. سر: کاهوی کال و در آب جوشیده خواب آور است و علاج بیخوابی است و در علاج پرت و پلاگویی و آفتاب زدگی که بر سر تأثیر می‌گذارد و بند آمدن سوراخ بینی مفید است. چشم: شیر کاهوی بیابانی در علاج (غرب) مفید است و قرحه را از قرنیه می‌زداید. شیر کاهوی کاشتنی تقریباً حکم شیر کاهوی بیابانی دارد و ضمادش علاج رم‌گرم است. زیاد خوردن کاهو باعث تیرگی چشم شود. سینه: شیر را زیاد کند. اندامان غذا: از تشنگی و گرمی و التهاب معده خوب است.

کاهوی کاشتنی زودهضم است و با معده سازگار است. کاهو را با سرکه خورند اشتها آور است و خوردن کاهو از یرقان مفید است. اندامان راننده: تخم کاهو آب پشت را خشک‌گرداند و آرزوی جماع را فرو نشانند و خوابهای جنسی را از بین می‌برد و در این باره برگش از تخمش کمتر تأثیر دارد. مقدار نیم درهم شیر کاهو را با آب خورند؟ کیموس آبکی را بیرون ریزد. شیر کاهوی کاشتنی اگر کاهو بزرگ باشد در کنش به شیر کاهوی بیابانی نزدیک است. کاهو خود بخود نه شکم بند آور است و نه ملین زیرا نه شورمزیگی دارد و نه گسی. زداینده هم نیست لیکن بول را ریزش دهد و کاهوی بیابانی حیض را راه اندازد. زهرها: شیر کاهوی بیابانی را بخورند پادزهر رتیل و کژدم است.

خنتی:

برگش همچون برگ‌گندناهی شامی و ساقه‌اش صاف و بر سر ساقه گل است و ثمرش دراز و مستطیل چون بلوط و تندمزه است. مزاج: گرم و خشک است و بعضی گویند سرد و تر است که باور نمی‌کنم. خاصیت: خنتی و بویژه بیخش زداینده و گدازنده است. آن را یا بیخ آن را بسوزانند گرم و خشکاننده و زداینده‌تر می‌شود و قوتش به قوت فیلگوش پیچیده می‌رسد. آرایش: این گیاه و بویژه

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۳۴۲

خاکستر بیخش داروی داء الثعلب و داء الحیه می‌باشد و اگر خاکسترش را بر بھک مالند و در آفتاب نشینند مفید آید. ورم و جوش: بیخش با درد شراب بر ورمهای غددی نهند مفید است و دمل را علاج کند.

ضمادش با آرد جو گرم نوحاسته را چاره‌ساز است. زخم و قرحه: ضماد بیخش که با درد شراب باشد در علاج قرحه چرکین و بدخیم نافع است. مفاصل: داروی سستی ماهیچه و درد استخوان است.

سر: افشراهش را تنها یا با عسل و شراب و مر مخلوط کنند چرک و زیم را از گوش می‌زداید. و اگر در گوش عکس طرف دندان دردمند چکانند درد دندان تسکین یابد. چشم: افشره بیخش به نفع چشم است. نفس‌کش: وزن یک درخمی از این گیاه را با شراب بخورند در علاج پهلودرد و سرفه مفید است.

بیخش را که با شراب بر پستان ورم کرده نهند سودمند آید. اندامان غذا: در علاج یرقان بد نیست.

اندامان راننده: بول و حیض را ریزش دهد. ثمر و گلش را با شرابی خورند مسهل است. بیخش را با درد شراب بر ورم خایه نهند مفید است. زهرها: خوردن سه درختی از آن پادزهر نیش حشرات است. اگر ثمر و گلش را با شرابی بخورند از نیش کژدم و هزارپا بسیار مفید است و مسهل هم هست.

خولنجان:

تکه‌هایی پیچیده و برنگ سرخ و سیاه و تند مزه و خوشبوی و سبک وزن و ره آورد مملکت چین است. ماسرجویه گوید خولنجان و خسرودارو یکی است. مزاج: در دوم گرم و خشک است. خاصیت:

لطیف و بادشکن است. آرایش: بوی دهن را خوش کند. اندامان غذا: با معده سازگار و خوراک را هضم کند. اندامان راننده: در علاج قولنج و درد کرده نافع و در غریزه جنسی کمک است و بدل آن به وزنش پوست چوب میخک است.

خس الحمار (گل قاصد):

برگش چون برگ باریک کاهو اما بسیار و مایل به سیاهی و کرکدار. برگها به ساقه چسبیده‌اند و بیخ را پوشانیده‌اند. بیخش رنگ مایل به سرخی دارد و دست را رنگ می‌کند و زمین را سرخ گرداند و در زمینهای خوب می‌روید و ترکیبی از گوهر آبی و خاکی است و خس الحمار همان شنجار است که آن را شرح دادیم. گزینش: زردش قوی است و سفیدش آبی و ناتوان است. مزاج: در اول دوم گرم و خشک است. خاصیت: زداینده و بازکن است و گل خشکیده‌اش در این زمینه نیرومندتر است. بیخش با تخمش تقریباً هم مزاج است و بیخش و بویژه اگر خشک باشد نیرومندتر است. پولس گوید: از ژرفا بیرون می‌کشد و حتی پیکان را بیرون آورد. ورم: در علاج هر ورمی که سخت باشد مفید است. قرحه: خودش یا آبش که با مرهم و روغن گل باشد زخم را بهم آرد. مفاصل: برگش با رگهایش ضمامد شود؟ علاج نقرس و اگر با سرکه باشد علاج عرق النسا است. سر: افشرداش را به بینی کشند سر را تنقیه کند. با غسل مخلوط باشد و داخل دهان را بدان اندایند زخمهای دهان را شفا دهد.

چشم: خشک آن چشم را از لکه‌های بازمانده پاک کند و کلفت شدن طبقات چشم را علاج است. اندامان غذا: کبد را تنقیه کند، در سرکه پرورده‌اش را بخورند یا ضمامد نهند علاج سپرز است. اندامان راننده: در ریزش دادن حیض بسیار مؤثر است، بچه مرده را بیرون آرد. بچه زنده را در زهدان می‌کشد. در علاج ورم سخت زهدان مفید است بشرطی که بردارند یا در آب‌پزش نشینند و در ریزش دادن حیض بی‌مانند

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۴۳

است و از هر دارویی بهتر است. برای ریزش دادن حیض يك مثقال بخورند و يك مثقال بردارند. با مرهم موم و روغن گل ترکهای اطراف پیزی را خوب می‌کند.

خرنوب:

گزینش: بختش خرنوب شامی خشکیده است. مزاج: خرنوب نبطی از شامی خشک تر و سردتر است. خاصیت: خرنوب شامی خشکی دهنده و گیرنده است و ثمرش همین خاصیت دارد و هرچند تا اندازه‌ای شیرین است باز بندآورنده شکم است. خرنوب نبطی خشک تر و خشکاننده تر از خرنوب شامی و ترش را می‌خورند و خلطش ناپسند و گران است. آرایش: اگر با خرنوب نبطی نارسیده زگیلها را ماساژ دهند و فشار زیاد دهند حتما زگیل را از بین می‌برد. سر: آب‌پزش را در دهان گردانند درد دندان تسکین یابد. اندامان غذا: خرنوب تر شامی برای معده بد است و هضم نمی‌شود خشکش نیز دیرهضم است و به کندی پایین می‌آید. جالینوس فرماید: ثمر خرنوب را به سرزمینهای دیگر نمی‌برند. خرنوب نبطی در علاج یرقان مفید است. اندامان راننده: در آب‌پز خرنوب نشستن تقویت معده است. خرنوب ادراری است و بویژه اگر در افشره منعقد شده انگور پرورش داده باشند. خرنوب شامی تر شکم را روان کند. خرنوب شامی خشک شکم بند آرد. و در علاج کم‌اشتهایی مفید است. خرنوب نبطی از ریزش بی‌انقطاع و زیاده از حد حیض مفید است بشرطی بردارند و بخورند. در علاج پیچش و درد روده و در اسهال نیز مفید است.

خزف (سفال):

خاصیت: خشکاننده، زداینده است و بویژه سفال تنور و لطیف‌ترین سفال متحجرشده سرطان دریایی است. آجر با سنباده هم‌مزاج است. آرایش: سفال سرطان دریایی خشکاننده است و لکه‌های سیاه و کک‌مک را می‌زداید. ورم: سفال را با مرهم موم و روغن گل قاطی می‌کنند داروی خنازیر است. زخم و قرحه: مرهمی که با سفال باشد در بهم آوردن زخم مؤثر است و داروی قرحه است و هر خزفی و بویژه خزف سرطان دریایی در علاج گری نافع است. چشم: سفال چینی را بکوبند و بسایند و با روغن پنبه‌دانه مخلوط کنند ناخنه مزمن چشم را دواست. سفال سرطان دریایی با نمک معدنی داروی ناخنه است و سفیدی چشمی را که از خوب شدن قرحه اثری باشد می‌زداید. مفاصل: سفال تنور را بر پوست مانند علاج نقرس است.

خفاش (شب‌پره):

چیزی در لانه خفاش پیدا می‌شود که آن را شیرزق گویند. بعضی عقیده دارند که شیر خشکیده شب‌پره است و بعضی گویند شاش شب‌پره است که بند آمده. مزاج: شیرزق بسیار گرم و زداینده است. آرایش: روغن شب‌پره پستان دوشیزگان را از زیاد بزرگ شدن منع می‌نماید. گویند نمی‌گذارد موی بروید و صحیح نیست. چشم: مغز شب‌پره با عسل در علاج نخستین مرحله آب در چشم آمدن مفید است. خاکسترش دید را قوی کند. شیرزق در علاج ناخنه و سفیدی مفید است.

خائق الذئب (تاج الملوك):

خاصیت: دارویی است که گرگ و خوک و سگ را خفه کند. بسیار گنداننده

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۴۴

است و در بیرون و درون بکار نمی‌رود. زهرها: گرگها را می‌کشد و در فصل قاف بعنوان قاتل الذئب شرحش دادیم.

خانق النمر:

دیسقوریدوس گوید: شاخه‌های این گیاه باریک و بلند و به زحمت کوبیده می‌شوند و برگش شبیه برگ لبلاب و از آن نرمتر و نوک‌تیزتر است و بوی گران دارد و از رطوبتی زرد و لزج شاداب است و ثمرش به نیامک باقلی شبیه و به درازی يك انگشت است و در نیامک تخم ریز و سخت و سیاه‌رنگ قرار دارد. خاصیت: برگ این گیاه با پیه مخلوط کنند و با نان پزند گرگ و سگ و روباه و پلنگ از این نان بخورند فوراً نیروی خود را از دست می‌دهند و می‌میرند. نباید این دوا را در بیرون و درون تن بکار برد.

زهرها: سم قاتل است. گویند اگر نزدیک کژدم کنند کژدم می‌میرد.

خانق الکلب:

این همان قاتل النمر است که بحثش آمد.

خلاف (بید بیابانی):

برگش را بردند شیره قوی دهد. خاصیت: ثمر و برگش گیرنده بی‌آزارند. بحد کافی می‌خشکاند و خاکسترش بسیار خشکاننده است. بید تر را ضماد کنند خونریزی را بند آرد. برگش را پاره کنند شیره‌ای دهد که بسیار زداینده و نرم‌کننده است. آرایش: خاکسترش را با سرکه بر زگیل مالند برمی‌کند. زخم و قرحه: بید بیابانی و بویژه ثمر و برگش ضماد شود زخم میان استخوان را علاج است.

خاکسترش را با سرکه بر پوست اندایند مورچگی را از بین ببرد. سر: شکوفه و آبش مسکن سردردند.

افشره برگش در زدودن ریم و چرك گوش بی‌نظیر است. چشم: ثمر و آبش را بر کاسه چشم ضربت‌خورده گذارند بسیار مفید است. شیره‌اش برای چشم کم‌سو خوب دارویی است. اندامان غذا:

آبش برای علاج بندآمده‌های کبد و بیماری یرقان مفید است. اندامان راننده: ثمرش بهم خوردن خون ماهانه را به اعتدال آورد.

خبازی (پنیرک):

پنیرک از جنس ملوخیا است. گویند پنیرک ملوخیا بیابانی و ملوخیا پنیرک کاشتنی است. نوعی دیگر از پنیرک هست که آن را ملوخیا جادوان گویند و آن همان گیاهی خطمی است. هیچ دور نیست که بقله الیهود هم از تیره پنیرکها باشد و سرخرنگ است. گزینش: پنیرک بیابانی لطیف تر و خشک تر است. پنیرک کاشتنی که زیاد از حد آبکی است از قوتش کاسته است. مزاج: در اول سرد و تر است. و گفته اند پنیرک کاشتنی گرم و خشک است. کسی که این را گفته پولس نامی است و به گماتم مقصودش بقله یهودیه بوده که آن را ملوخیا گویند. خاصیت: نرم کننده است و گویند از سرمک لطیف تر و از سلق غلیظتر است. پنیرک بیابانی از کاشتنی لطیف تر و خشک تر است. گویند پنیرک کاشتنی کمی گرمی بخش است و چون مرطوب و لزج است زود سرازیر می شود و بویژه اگر با آبکامه و روغن زیتون خورند زودتر به مقصد می رسد. و در هضم شدن میانه است. گویند رطوبتش از رطوبت کاهو پرمایه تر است. پولس گوید: گیرنده است و پوست می کند و تحلیل برد و آزار نمی رساند و به گماتم مقصودش

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۴۵

بقله یهودیه باشد. ورم: علاج مورچگی و بادسرخ است. برگ پنیرک بیابانی با زیتون و آب پنیرک بیابانی داروی سوختگی است که بر سوخته مالند. پنیرک کاشتنی ورم گرم تازه سربرآورده را فروشانند و آن را از زیاد شدن بازدارد. قرحه: پنیرک را با نمک بخایند و بر ناصور نهند نافع است و بویژه اگر ناصور کوچک باشد و از چشم برآید. سر: پنیرک و شاش را ضماد کنند و بر قرحه سر گذارند بسیار مفید است.

پنیرک را بخایند در علاج زخم دهان خوب است. چشم: برگش را در دهان خایند و با کمی نمک مخلوط کنند ناصور چشم را تنقیه کند و گوشت را بازرویاند. سینه: برگ و گل پنیرک هر دو سینه را نرم و شیر را زیاد کنند و سرفه ناشی از گرما را علاجند و داروی سرفه ناشی از خشکی هستند. تخم پنیرک در زدودن زبری سینه از پنیرک بهتر است. اندامان غذا: پنیرک کاشتنی به زیان معده است و راهبندهای کبد را می گشاید. اندامان راننده: گل پنیرک را خورند در علاج قرحه کرده و آبدان نافع است. گلش را با روغن زیتون و تخم ملوخیا بهم زنند از قرحه و پوست اندازی روده مفید است. اگر از شاخه های پنیرک کاشتنی آب گیرند یا شربت سازند و بخورند به نفع روده و مثانه است و ملین است و درد روده و مثانه و شکم را دوا کند. آب پزش را حقه کنند یا در آن نشینند سفتی زهدان را نرم کند، بول را ریزش دهد.

نوعی پنیرک بیابانی هست که آفتاب گردان است. این نوع مسهلی است که مواد خام و مراره ای را بیرون آورد و شاید به افراط اسهال دهد و خون بیرون آید. زهرها: ضماد برگش پادزهر نیش زنبور است و بویژه اگر با روغن زیتون باشد. کسی که سم خورده تخمش را بخورد سم را قوی می کند. و پادزهر نیش رتیل هم هست.

خیر (خیرمایه):

مزاج: گرم است و خشکی و رطوبتش به نسبت نمک و بوره‌ای زیاد و کم می‌شود.

خاصیت: به علت نمک و بوره‌ای و ماده گندمی که دارد زداینده است. و چون ترش است سردی دهد.

جاذبی است که مواد را از ژرفاها بروی آرد و تحلیل می‌برد. مفاصل: خمیرمایه را برای از بین بردن درد پایین پا ضمام می‌نهد مفید است.

خوخ (شفتالو):

مزاج: در آخر دوم سرد و در اول اول تر است. خاصیت: رطوبتش زود می‌گندد. ملین است و کمی گیرندگی دارد. کفیده‌اش گیرنده‌تر است. و از ریزش مواد آبکی جلوگیری می‌کند.

نارسیده‌اش گیرنده است. آرایش: برگش را به تن مالند بوی واجبی را می‌زدايد. سر: آب برگش کرمهای گوش را می‌کشد، روغنش در علاج سردرد نصفی و درد سرد و گرم گوش سودمند است.

اندامان غذا: خوب رسیده‌اش برای معده خوب و اشتهاآور است و بهتر آن است که قبل از غذا خورند و بر چیزی دیگر نخورند که خودش فاسد شود و چیزی را فاسد گرداند. کفیده‌اش دیرهضم و بسیار تغذیه است اما غذای خودش خوب نیست. اندامان رانده: برگش را بر ناف بندند کشنده کرم شکم است.

خوردن افشره شکوفه و برگش داروی کرم است. رسیده‌اش ملین است و نارسیده قبض. بعضی عقیده دارند که شهوت‌انگیز است. شاید برای تن گرم و خشک چنین باشد.

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۳۴۶

خطاف (پرستو):

پرنده‌ای است مشهور. سر: دیسقوریدوس گوید: در هنگام افزایش ماه اگر اولین جوجه پرستو را بگیریم و شکمش را بدریم دو دانه شن می‌یابیم که یکی از آنها به یک‌رنگ و دیگری رنگارنگ است. اگر آن دو دانه شن را برچینیم و نگذاریم بر زمین بیفتند و هر دو را در یک تکه پوست گوساله یا گوزن بپیچیم و دقت کنیم که خاک‌آلود نشوند و این حرز را بر بازوی کسی که عقلش پارسنگ برمی‌دارد (درهم‌برهم است)، یا صرع دارد ببندیم یا به گردنش آویزان کنیم بسیار فایده دارد. و بسیار بار این حکایت را شنیده بودم که صرع را بکلی شفا دهد. خودم هم آزمایش کردم. چشم: خوردن گوشت پرستو تقویت دید کند و در بعضی حالات رطوبت بر چین و تنقیه کننده است. اگر پرستوی مادر را با جوجه بسوزانند و سوخته را بسایند و در شیشه کنند و یک مثقال با عسل خورند، یا یک مثقالش که با عسل مخلوط شده از آن در چشم کشند برای چشم و علاجات چشم سودمند است. گویند: مغز پرستو - همچنین

مغز شب‌پره- اگر با عسل مخلوط باشد و در چشم کشند از فرود آمدن آب در مرحله اول جلوگیری کند. نفس: کام را به خاکسترش بیندایند از خنای مفید است. پرستو را نمک سود کنند و بخشکانند و از خشکیده‌اش وزن یک درخمی با آب بخورند سرفه و آماس زبان کوچک و لوزتین را علاج است. اطباء گویند: اگر آشیانه پرستو را در آب حل کنند و بیالایند و بخورند زایمان را سهل گرداند.

خل (سرکه):

مزاج: سرکه ترکیبی از گوهر گرم و گوهر سرد است که هر دو لطیفند و سردی در آن چیرگی دارد. سرکه تا تندتر باشد گرمیش بیشتر است. و اگر تندی ندارد سرد و تر است. و پختن از سردی‌اش می‌کاهد. خاصیت: بسیار خشکاننده است. ریزش مواد ناجور را به درون راه نمی‌دهد.

نرم‌کننده و تکه‌کننده است. در حالات خونریزی سرکه می‌خورند و بر جای خون برآمدن می‌پاشند منع خونریزی کند. سرکه از آماس جلوگیری است هر جا باشد. سرکه کمک هضم است. ضد بلغم است، بنفع آنها است که مزاج صفرائی دارند و به زیان سودائیان است. آرایش: بازدارنده آماس است. سرایت (غانغرینا) را خنثی کند، شفای بادسرخ است چه بخورند چه بمالند. ورم را از زیاد شدن منع کند. داروی کژدمه است. علاج مورچگی و جهره است و بر پوست مالند نمی‌گذارد مورچگی و جهره سبب آماس شوند. زخم و قرحه: پشم را از سرکه تر کنند و بر زخم نهند ورم نمی‌کند. سرایت قرحه واگیر و گری و قوبا را از بین می‌برد. در علاج سوختگی از هر چیزی زوداثرتر است. مفاصل: برای عصب خوب نیست.

سرکه و گوگرد را بر نقرس مالند مفید است. سر: سرکه را با روغن زیتون یا روغن گل مخلوط کنند و خوب بهم بزنند و پشم ناشسته را بدان تر کنند و بر سر گذارند سردرد گرم تسکین یابد. سرکه لثه را تقویت کند خوردنی یا مالیدنی برای لثه خوب است. و بویژه اگر سرکه با زاج بلوری حل شده باشد و در دهان گردانند علاوه بر تقویت لثه دندان لق را محکم کند و خون از لثه آمدن را علاج است. بخار سرکه حس شنوایی را تقویت کند و کم‌شنوایی را از بین می‌برد. راه‌بندان پالایشگاه را می‌گشاید و صداها را گوش را می‌خواباند. چشم: سرکه و عسل را بر لکه‌های بدرنگ زیر چشم مالند مفید است و بسیار سرکه خوردن دید را ناتوان کند. سینه: بنفع زبان کوچک است. در گلو گردانیدن سرکه مانع سرازیر شدن خلط به گلو می‌شود. علاج افتادن زبان کوچک است. نوشیدن سرکه گرم کرده در علاج سرفه مزمن،

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۳۴۷

بلندنفسی، زالو بسیار مفید است. اندامان غذا: با معده گرم و تر سازگار است. اشتها آور و کمک هضم است. معده را دباغ دهد. بخار سرکه استسقا را تحلیل می‌برد. اما همیشه خوردنش ممکن است سبب استسقا شود. اندامان راننده: زهدان را خنک کند. با سرکه گرم کرده و نمک حقه‌کنند قرحه واگیر روده را علاج است اما باید قبلاً حقه نرم

بعمل آید و لیونت شکم حاصل شود. زهرها: بر جای نیش حشرات ریزند مفید آید. برای دفع گزند افیون و شوکران بخورند مفید است. سرکه‌ای را که از انگور وحشی می‌گیرند با نمک از گزیده سگ هار و غیره نافع است. در هر مسموم شدنی خوردن سرکه گرم کرده سودمند است.

حنافس (سوسك)

سوسك را خشك کنند و بسایند از درد گوش مفید است. سوسك را در روغن زیتون بجوشانند آن روغن را در گوشی دردمند چکانند درد برطرف شود.

خبز (نان):

گزینش: اختیار نان به ترتیب اولویت:

۱- نان پاك و بی‌آلایش که خمیرش بسیار خوب بهم زده و متماسك و تخمیر شده باشد، در تنور کاملاً برشته شود، مدتی بر پختنش بگذرد گرمی تنوری‌اش نماند و بدون هیچ نان خورشی بتوان آن را خورد.

نان گرم برای مزاج مرغوب نیست.

۲- دوم نان تافتونی است- نان تنور از این رو از تافتونی بهتر است که نان تنور از هر دو سوی برشته می‌شود.

۳- نان سنگك از آن دو کمتر ارزش دارد. زیرا رویه‌اش برشته و لایه‌اش خام می‌ماند نان سبتر بهتر از نان تنك است و تا بی‌آلایش‌تر بهتر و حتما باید تخمیر شود و بگذارند تا برسد و باید خمیرش بحد کافی بهم زده شود بطوری که هیچ وجه از هم ننگسلد و نمك زده شود. نان شسته خوب نیست غذای کم می‌دهد اما با مزاج گرم مزاجان سازگار است. و نان شسته نه بند آمدنی‌ها را بیار آرد و نه گرمی را می‌افزاید. دستور شستن نان بدین قرار است:

نان پخته شده را می‌آرند مغزش را بیرون می‌آورند و در آب گرم می‌خیسانند و بعدا آبی که بالا آمده است و از نان زیاد است ریخته می‌شود و آب تازه بر آن می‌ریزند تا قوت خمیر ترش و غیره از بین می‌رود و به منتهای بادکردگی می‌رسد. خاصیت: نان میده از ناهای دیگر غذایش بهتر و بیشتر است لیکن از ناهای دیگر دیرهضم‌تر است. نان سفید بدون سپوس تقریباً با نان میده هم حالت است. نان گندم ناشسته و سبوس نگرفته که آن را نان خشکار نامند زودهضم است. اما غذایش کمتر و ناپسندتر از میده و نان سفید است. نانی که بسیار برشته نباشد و نانی که خمیر ترش کمتر باشد غذایش بیشتر است اما غذای لزج و بند آورنده می‌دهد و تنها برای ورزشکاران خوب است. نان سنگك از این قبیل است. کمتر تصادف می‌کند که مغزش برشته صحیح باشد. نان شسته بند آوردن ندارد اما کم‌غذا است.

نان کم برشته و سبک وزن و نان گندم کم مایه و لاغر مغز حکمش حکم خشکار است. نان روغنی خلط غلیظ بوجود می آورد. ریزه و نان خرد شده در ترید درنگ هضم می شود و بهترش آنکه با روغن بادام

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۴۸

مخلوط شود و باید نان خرد شده تریدی را در سایه خشک کنند. نانی که شیر در آن بکار می برند غذای بسیار دهد، دیر به معده می رسد. و بند آورد. ضمادی که از نان سازند چون نمک دارد بهتر از ضماد گندم کوبیده است. آرایش: نانی که از گندم تازه باشد زود انسان را فربه کند. ورم و جوش: نان گندم با عسلاب و افشیره های سازگار که نرمی بخش و خنک کننده می شود در علاج ورم گرم مفید است. زخم و قرحه: نان را با آب و نمک مخلوط کنند و قوبا را بدان ماساژ دهند سودمند است. اندامان غذا: نان گرم از گرمی ای که دارد تشنگی آور است. و از رطوبت بخاری اش در معده بالا آید و هم بدین علت است که زود سیر گرداند. نان گرم به کندی سرازیر می شود و زودتر از غیر خود هضم می شود. اندامان راننده:

نان خشکار ملین است. نان آرد سفید قبض است. نان تخمیر شده ملین و نان فطیر قبض است. نان سنگک از قبضها است. نان کهنه و خشکیده قبض است مگر اینکه با چیز دیگری باشد. نان روغنی قبض است. نان تنک از نان کلفت قبض تر است.

حبث (چرك، آلیاژ):

گزینش: در میان چرکهای آلیاژ چرک آهن در خشکانیدن از همه قویتر است.

مزاج: چرک آهن در سوم خشک است، چرک مس تقریباً هم مزاج او است. سایر چرکها کمتر گرمند.

خاصیت: همه می خشکانند و خشکانیدن چرک آهن از همه مؤثرتر است. ورم: چرک آهن ورمهای گرم را فرو نشاند. قرحه: چرک نقره داروی گری و سعفه است. قرحه را بهم آرد. خونریزی ناصور را قطع کند. چشم: چرک آهن علاج زبری پلک است. چرک سرب در علاج قرحه چشم کار مردارسنگ را می کند. اندامان غذا: چرک آهن معده را توان بخشد. زائده را از معده برچیند و سستی معده را از بین ببرد. و شرط آن است که چرک آهن را در شراب انگوری کهنه یا در شراب سیاه و پرمایه ریزند و بخورند. اندامان راننده: چرک آهن و بویژه اگر با (نبید) شراب انگوری کهنه مخلوط باشد خونریزی بواسیر را قطع کند، مانع بارداری است، خونریزی حیض را بند آرد. و در این باره بسیار مؤثر است. بول را ریزش دهد، چرک آهن را بر مقعد مانند مقعد محکم شود. چرک آهن را با اسکنجبین خورند تأثیر داروی موسوم به (فرنیطس) را از بین می برد.

خالیدونین:

بعضی گویند عبارت از رگهایی است که مامیران نام دارد و بعضی گویند قسم کوچکش مامیران و قسم بزرگش زردچوبه است. خاصیت: نوعی کوچک از این دارو هست که گرم و قرحه آور است. ورم: با شراب بر مورچگی مانند نافع است. قرحه: قسم کوچکش گری را ریشه کن کند. سر:

بیخش را بخایند درد دندان تسکین یابد. چشم: افشراهش را چندان بر اخگر بجوشانند تا نیمه شود دید را قوی کند. گاهی که جوجه پرستو کور می شود مادر این گیاه را برای او می برد و روشنایی باز یابد- و بدین علت آن را خطافی نام نهاده اند- بزرگی پروردگاری را سزاست هر چیزی را که بوجود آورده رهنمونی کرده است.

خمسة اوراق (پنج برگ):

این همان (قنطافون) است. خاصیت: می خشکاند اما نه تند است و نه تیز و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۴۹

نه گزنده. بر جای خونریزی نهند خون بند آید. ورم و جوش: بر ورم داخلی و خنازیر و سفتیهای بلغمی و کژدمه گذارند مفید آید. آب پز بیخش داروی قرحه واگیر است. با سرکه بپزند علاج مورچگی و جمره و کژدمه و گری است. مفاصل: درد مفاصل و لغزش مفاصل و عرق النسا را علاج است که بخورند یا ضماد کنند. سر: آب پز بیخش را در دهان گردانند درد دندان تسکین یابد، زخم دهان خوب شود. برگش را با شراب بیامیزند و سی روز بخورند سردرد از بین می رود. نفس و سینه: آب پز را در گلو گردانند زبری گلو از بین می رود. افشره بیخش درد شش را دوا کند. اندامان غذا: اگر چند روزی افشره بیخش را با نمک و عسل هر روز سه (قواثوث) بخورند علاج یرقان و درد کبد است. اندامان رانده: بیخ و آب پز بیخش از اسهال و قرحه روده و بواسیر مفید است. تبها: برگش را با (ادرومالی) یا با شراب خورند تب سه اندر میان و تب نوبه را از بین ببرد. زهرها: افشره بیخش سم قاتل است.

خندروس (بالال):

این همان گندم رومی است. مزاج: غذایش از گندم کمتر و سردتر است و با این همه پرمایه و پرتوان و خوب است.

خامالون^{۱۰۰}:

خاصیت: به هیچ وجه تناولی نیست. فقط استعمال خارجی دارد- زداینده است و ضمادش ورم را نرم گرداند. آرایش: بر بھک مانند مفید است. قرحه: ضمادش در علاج قرحه خوره زده مفید و بر گری و قوبا مانند سودمند است.

۱۰۰ (۱) - خامالون در معین به معنی ماززیون آمده. و در تحفه گوید گیاه اشخیص است. در فصل میم ماززیون بتفصیل ذکر شده و معلوم می شود که خامالون ماززیون نیست و اشخیص درست است.

اندامان غذا: بیمار استسقبایی اگر يك (اکسوب) از بیخ نوع سفیدش خورد سود بیند. اندامان راننده: بیخ نوع سفیدش داروی کرم است. زهرها: سیاهش سم است.

خرء (مدفوع):

در فصل زاء که بحث زبل آمد خاصیت مدفوعها بیان شد. خاصیت: هر مدفوعی گرمکن و خشکاننده و تحلیل برنده است.

خراطین (کرم سرخ):

مزاج: به نظر من باید گرم باشد. قرحه: زخم عصب را با ضماد کوبیده کرم سرخ زمین بیندند و تا سه روز باز نکنند بسیار سودمند است. سر: با پیه غاز بپزد داروی درد گوش است.

و با روغن زیتون باشد و در طرف مخالف دندان دردمند چکانند درد دندان تسکین یابد. غذا: با شراب سیاه و پرمایه خورند یرقان را شفا دهد. اندامان راننده: کرم را خوب بکوبند و با شراب سیاه و غلیظ بخورند در ریزش دادن بول و برانداختن سنگ بسیار مفید است.

خیربوا^{۱۱۱}:

دانه‌های کوچک مانند دانه‌های قاقله کوچک و ره‌آورد سفاله است. مزاج: در سوم گرم و خشک

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۵۰

است. خاصیت: هم‌قوت میخک است، می‌زداید و نرم کند و از قاقله لطیف‌تر است. اندامان غذا: برای معده و کبد سرد خوب است و از قاقله با معده ناسازگارتر است. و مانع قی کردن می‌شود.

خروع (کرچک): دیسقوریدوس گوید: بعضی آن را (قراوطیا) گویند که به معنی کنه است و دانه کرچک به کنه شباهت دارد. درختش کوچک و به اندازه درخت کوچک انجیر است. برگ‌هایش به برگ چنار ماند و از آن بزرگتر و صافتر و تیره‌رنگ‌تر است. ساقه و شاخه‌هایش توخالی مانند نی، ثمرش خوشه‌ای و زبر.

اگر پوست ثمر را بکنی دانه‌های کنه مانند پدید آیند و روغن موسوم به (اقنس) را که همان روغن کرچک است از دانه کرچک گیرند. روغن کرچک بکار خوراک نمی‌آید در چراغ بکار می‌برند و با بعضی پماد و داروها مخلوط می‌کنند. اگر سی دانه کرچک را بکوبند و بسایند و تناول نمایند اسهال آرد و بلغم را بیرون آورد. خاصیت: دمشقی گوید: کرچک

^{۱۱۱} (۲) - خیربوا- شیخ الرئیس فرماید از قاقله لطیف‌تر است. تحفه گوید قاقله است. معین گوید هل معمولی است. در صورتی که در این کتاب جداگانه: هل بوا- قاقله، خیربوا- حماما که آن را هل معنی کرده‌اند آمده است؟؟

تحلیل برنده و ملین است و روغنش از روغن زیتون ساده لطیفتر و لطافت بخش تر است. آرایش: کوبیده کرچک زگیل را برکند و لکه‌های سیاه را می‌زداید. ورم: برگ کرچک را بکوبند و با آرد جو مخلوط کنند ورم بلغمی را فرونشاند. قرحه: روغن کرچک داروی قرحه تر و گری است. اندامان غذا: اگر سی دانه کرچک را بسایند و بخورند معده را بسیار سست گرداند و در نتیجه استفراغ را برانگیزد و دل بهم می‌خورد. سینه: تنها یا با سرکه بر پستان نهند ورم پستان فرونشیند.

اندامان راننده: کرچک دانه را بکوبند و بسایند و بخورند بلغم و مراره و کرم را بیرون راند.

خمر: همان شراب است که گفتیم قهوه هم نامیده می‌شود و در فصل شین از آن پرداختیم.

در اینجا حرف خاء تمام شد و داروهای این فصل به سی و هفت رسید.

فصل بیست و پنجم حرف (ذ)

ذهب (طلا):

گوهری گرانبهاست. مزاج: لطیف و معتدل است. خاصیت: سونش طلا در داروهای سودایی داخل است. بهترین و زوداثرترین داغ آن است که بوسیله طلا باشد. آرایش: در دهان نگه دارند بوی گند دهان را از بین می‌برد. سونش طلا در داروهای مالیدنی و تناولی که در علاج داء الثعلب و داء الحیه بکار می‌برند وارد است. چشم: به چشم کشند دید را نیرو بخشد. سینه: در علاج تپش و درد قلب و (حدیث النفس - تازه نفس؟) بسیار مفید است.

ذریه:

در فصل قاف که قصب الذریره - نی ذریه - آمد آن را هم شرح داده‌ایم. لیکن در اینجا قسمتی

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۵۱

دیگر از خاصیت آن را ذکر خواهیم کرد. قرحه: گویند ذریه که با روغن گل و سرکه باشد بهترین علاج سوختگی است. اندامان غذا: در علاج ورم معده و روده و کبد و استسقا سودمند است.

ذنب الخلیل (دم اسب - شنگ چینی):

گیاهی است در گودال و کندکها روید. شاخه‌های توخالی و زیر و سخت و گره‌دار و مایل به سرخ‌رنگی دارد و گره از هم نزدیکند و از هر گره‌ی برگ‌های به شباهت برگ فریزبویا بیرون آمده که باریک و بسیار و درهم آمده‌اند و به نزدیک‌ترین درخت و بوته می‌چسبند و از هر طرفی آویزان می‌شود تو گوپی دم اسب است و بیخ سخت هم دارد. مزاج:

در اول سرد و در دوم خشك است. خاصیت: گیاه و بویژه افشرداش گیرنده و بسیار خشکاننده و بی آزار و در بند آمدن نزیف بسیار فعال است. زخم و قرحه: در شفا دادن قرحه و زخم شگفت آور است و اگر در زخم عصبی هم باشد آن را نیز شفا دهد. مفاصل: ضماد یا مالیدنی اش گسستگی وسطهای ماهیچه را دوا کند و در علاج بادکردگی روده مفید است. اندامان غذا: در علاج ورم معده و کبد و استسقا مفید است.

ذاریح (آلاکلنگ):

جانوری است به سوسك می ماند لیکن سرخ رنگ است و هرآنچه در گندم زار می زید از سایر انواعش مؤثرتر است. دستور استفاده از آلاکلنگ به قرار زیر است:

آلاکلنگ را می گیرند و در آوندی سفالین می اندازند و با وصله کتانی تنک و پاکیزه سر آوند را می بندند و آوند را واژگون می کنند و سر آوند را بر بخار سرکه شراب بسیار پرمایه نگاه می دارند تا آلاکلنگ می میرد. و بعد از آنکه مرد آن را با نخ کتانی می بندند و نگاه می دارند. گزینش: از همه انواعش مؤثرتر آن است که در بالهایش در پینا خط زرد باشد و رنگارنگ باشد و به اندازه سوسك بزرگ باشد- اما آن نوعی که يك رنگ است کنش ضعیف دارد. مزاج: بعضی گفته اند بسیار گرم است. و بعضی عقیده دارند که در دوم گرم و خشك است و گفته اولی درست تر است. خاصیت: بسیار تند و تیز و گنداننده و سوزنده است.

آرایش: بر زگیل مانند زگیل را برکنند، با موم و روغن گل بر ناخن مانند سفیدی ناخن را می زداید. ناخنی که باید کنده شود آلاکلنگ هرچه زودتر این کار را انجام می دهد که آن را ضماد گذارند. با سرکه بر پوست مانند بھك و برص را می زداید. آلاکلنگ را در روغن زیتون بجوشانند، تا پرمایه می شود. یا آلاکلنگ را خرد کنند و بسایند و گردش را با خردل قاطی کنند و بر پوست مانند موی را باز رویاند. ورم: بر ورم سرطانی مانند آن را تحلیل می برد. قرحه: بر پوست مانند داروی گری و قوبا است. چشم: گویند در زدودن ناخنه چشم بسیار خوب است. اندامان راننده: کمکی از آلاکلنگ در ریزش دادن بول بسیار نافع است و در علاج استسقا هم مفید است. کمکی از آن را با داروهای اداری بیامیزند بول و حیض را ریزش دهد و زیبایی نمی رساند و بچه را می اندازد. بعضی عقیده دارند کسی که درد مثانه دارد و علاج پذیر نیست اگر يك دانه آلاکلنگ بخورد شفا یابد. و اگر سه (طسوج) از آن تناول شود مجرای بول را زخمی می نماید. جالینوس فرماید: هر بدنی ماده تند در بر دارد و چون آلاکلنگ به بدن می رسد آن ماده را بسوی خود جذب می نماید و به مجرای بول می رساند و از این رو مجرای بول زخمی می شود. زهرها: بعضی عقیده دارند کسی که از تناول آلاکلنگ مسموم شود بال و پای آن را بخورد دفع گزند سمیت کند. و

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۵۲

گویند کسی که يك مثقال آلاکلنگ خورد؟ تنش می آماسد و خون می شاشد و همان روز می میرد.

ذباب (مگس):

عیسی می گوید: من بارها تجربه کرده‌ام که جای نیش کژدم را با مگس ماساژ داده‌ام بسیار علاج خوبی است.

ذئب (گرگ):

گفته شد که مدفوع گرگ در علاج قولنج معرکه می کند.

در اینجا حرف ذال پایان یافت و داروها شش بودند.

فصل بیست و ششم حرف (ض)

ضرو (حسن لبه):

درختش مشهور. و ریش همان صمغ است که از مکه می آورند و به صمغ مکی مشهور شده است. و به صمغ کمکام هم نامیده می شود. مزاج: در سوم گرم و در اول تر است. خاصیت:

زداینده، گدازنده است. جذبی است که از ژرفا بیرون می کشد. صمغش هم قوت لادن است و از خوشبویی یکی از عطریات زنان حلب شده است. سر: صمغش در علاج رطوبتهای ناباب دهان و زخم دهان بسیار سودمند است. اندامان راننده: قبوضیت دارد.

ضیمران (ریحان):

گویند این همان شاهسفرم حماحم است. مزاج: ابن ماسویه گوید: گرم و در دوم خشک است. بسیاری از اطباء گفته‌اند سرد است و به گرمی داران آزاری نمی‌رساند زیرا چندان گرم نیست، و در درجه اول سرد است. راست خواهی ترکیبی از گرما و سرما دارد و ممکن است سرما چیره‌تر باشد. خاصیت: برای گرمی داران و بویژه اگر گلاب بر آن پاشند مفید است. قرحه: بر سوختگی نهند سودمند است. سر: در علاج زخم دهان مؤثر و راه‌بندهای مغز را می‌گشاید. اندامان راننده: تخمش را در روغن بپزند و با روغن گل مخلوط کنند و با آب سرد خورند علاج اسهال مزمن است.

ضرع (پستان):

مزاج: عصبی بزرگ در آن است و بدین علت سرد و خشک است. اندامان غذا: غذای پستانی که پر از شیر باشد همین که هضم شود تقریباً غذای گوشت می‌دهد. شیردار بهتر از بی شیر است.

پستان را با ديك افزارها خورند زود سرازير مي شود. غذايي كه از پستان حيوان خوب گوشت بدست مي آيد خودش خوب و خلطش پرمايه و توان بخش و خوب است.

قانون (ترجمه شرفكندي)، ج ۲، ص: ۳۵۳

ضفدع (غوك):

خاصيت: خاكستر غوك خونريزي را بند آرد. آرايش: گویند اگر غوك را با روغن زيتون و نمك بپزند و بخورند پادزهر جذام و همه نيشها است. ورم: سوپ غوك را بر ورم و ترها ريزند مفيد است. سر: گویند اگر آب پز غوك رودخانه را در دهان گردانند درد دندان آرام شود. ليكن شايد زيانهاي داشته باشد. گوشت و بويژه پيه غوك دندان كشيدن را آسان كند. به عقیده من غوك باغي و ميان درختها اين تأثير را دارد. زيرا اين جنس خوك را طبيبان بسيار ستوده اند. عوام از تجربيات خودشان گویند: اگر حيوانات در هنگام چرا دندان بر غوك نهند دندانشان مي افتد. زهرها: کسی كه غوك يا خون غوك خورد تنش مي آماسد و رنگ تنش زرد تيره مي شود و آب پشت مي پراند تا مي ميرد. گویند اگر با روغن زيتون و نمك بپزد پادزهر جذام و حشرات موذي است.

ضأن (گوسفند):

خاصيت: زهره اش با زهره گاو ماده هم نپرو است.

ضب (سومار):

به وزغ شبیه است و تقریباً قوت و کنش آن را دارد اما وزغ نیست و سومار در صحرای عرب بسیار است. آرايش: پشكش را بر پوست مانند لكه های سياه و كك مك را مي زدايد.

چشم: پشكش در علاج سفیدی چشم و آب بچشم آمدن مفيد است.

ضبع (كفتار):

برای استفاده دارویی در علاج نقرس و درد مفاصل راجع به كفتار به تفصيل در كتاب سوم ذكر کرده ایم و بهتر آن است بدانجا مراجعه كنند و در اینجا نيازی به تکرار نیست.

در اینجا حرف ضاد پایان یافت و داروهای این فصل به هفت دارو رسید.

فصل بیست و هفتم: حرف (ظ)

ظلم (شترمرغ نر):

در فصل نون که از نعام (شترمرغ) یاد کردیم نرش هم بحث شد.

ظلف (سم):

که مشهور است. آرایش: خاکستر سم بز را با سرکه یا با شراب مخلوط کنند و بر داء الثعلب مالند بسیار نفع دارد.

در اینجا به فصل ظاء خاتمه می‌دهیم و بیشتر از دو دارو ذکر نشد.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۵۴

فصل بیست و هشتم حرف (غ)

غبراء (سنجد):

مزاج: در اول سرد و در آخر دوم خشک است. خاصیت: هر خونریزی را بند آورد.

صفرایی را برمی‌کند که به اندرون می‌ریزد. اگر مزه شراب شود به کندی مست می‌شوند. سنجد از زالزالک کمتر گیرنده و قبض است. سینه: در علاج سرفه گرم مفید است. اندامان غذا: از استفراغ جلوگیری است. اندامان راننده: در علاج پوست‌اندازی روده که ناشی از صفرا باشد نافع است، بندآورنده شکم است و مانع قی کردن است و شاشیدن را زیاد کند. سنجد هم همانند زالزالک قبض است و از بول جلوگیری نمی‌کند. لیکن زالزالک از سنجد قبض‌تر است.

غاریقون (قارچ درختی):

دیسقوریدوس گوید: نر و ماده دارد و بعضی از این تیره شبیه بیخ انگدان است و رویه‌اش به این سفتی نیست. بعضی گویند: در درختهای پوسیده که علامت گندیدگی درخت است پیدا می‌شود. از مزه‌اش احساس گرمی و تندی و گیرندگی می‌شود. گوهرش ترکیبی از آب و هوا و خاک لطیف است. تفاوت میان نر و ماده‌اش این است که در لایه‌های قسم ماده طبقاتی مستقیم موجود است. و قسم نرش گرد و بی‌طبقات است و یکپارچه است. و هر دو قسم هم مزاجند. در نخستین مرحله پیدایش اگر آن را بچشند نوعی شیرینی دارد و بعدا به تدریج شیرینی را از دست می‌دهد و بنوعی تلخی تبدیل می‌شود. کسی که غاریقون را به منظور دارویی تجویز می‌نماید باید قبل از هر چیز توان و عمر و روش و عادات و محیط زیست بیمار را در نظر گیرد و برحسب زیاد و کمی حالت بیماری حساب کند. گزینش: خویش آن است که صاف و سفید و زودشکن و متراکم و کنارصاف باشد و با تلخیش مزه نوعی شیرینی بدهد. ترکیده و از هم پاشیده‌اش نر باشد یا ماده خوب نیست و نوع سفت و سیاه‌رنگش بسیار بد است. مزاج: در

اول گرم و در دوم خشک است. خاصیت: تحلیل‌برنده، تکه‌کننده خلط پرمایه، بازکن راه‌بندها، نرمی‌بخش. بعضی گویند: مزه‌اش نخست مثل شیرینی و بعدا تلخ است و گیرندگی هم دارد. ورم: در علاج هر ورمی مفید است. مفاصل: با اسکنجین خورند در علاج عرق النسا مفید است، عصب را از زائده‌ها پاک می‌کند. برای مداوای سستی ماهیچه، درد افتادن، و تنقیه عصب سه قیراطش کافی است. و اگر بیمار تب داشته باشد با عسلاب یا شربت گل خورند بهتر است. سر: مغز را می‌پالاید و در علاج صرع سودمند است. سینه: یک درخمی از آن را با شراب سیاه و پرمایه خورند علاج برنشیت و قرحه شش است. و اگر مقدار سه (اونولوس) با آب خورند در خون برآوردن از سینه مفید است.

اندامان غذا: داروی یرقان است، با اسکنجین خورند ورم طحال را فرونشاند. اگر آن را تنها بخایند یا بیلعد درد معده را دوا کند و آروغ ترش را از بین ببرد. خوردن یک درخمی از آن درد کبد را دواست.

اندامان راننده: خوردن یک درخمی تا دو درخمی و بویژه که با عسلاب باشد انواع خلط پرمایه سودایی و بلغمی را بیرون آورد. اگر یک درخمی از آن با داروهای مسهل باشد دارو را تا منتهای اندامان تن بدرقه

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۳۵۵

می‌کند و کمک اسهال است و بول و حیض را ریزش دهد و درد‌گرده را مسکن است و از خفگی زهدان نافع است. تبها: در علاج تب‌لرزه و تبهای کهنه مفید است. یک مثقال از آن را با شرابی بخورند کرم را از بین می‌برد و تب‌لرزه را منتفی می‌کند. زهرها: بر جای نیش حشرات گذارند مفید است. اما اگر تا دو درخمی از آن با شرابی بخورند در این زمینه پادزهری بسیار سودمند است. بر جای نیش حشرات سامه‌ای که سم سرد دارند بگذارند سود بینند.

غار:

ثمر غار بشکل فندق کوچک است. پوستی سیاه و نازک دارد که با فشار انگشت دونیمه می‌شود و دانه سیاه در آن است که به رنگ زرد می‌زند و خوشمزه و خوش‌بو است. برگ غار شبیه برگ آس و از آن بزرگتر است. و ثمرش سرخ‌رنگ است و در کوهساران و بلندیها روید و قوت دارویش در ثمر و برگ او است. مزاج: دانه‌اش گرم و پوست ثمرش کمتر گرم است و عموماً در دوم گرم و خشک است.

خاصیت: در همه اجزایش گرمی هست. برگ از دانه گرم‌تر و گرمی‌زاتر و خشکاننده‌تر است. دانه‌اش سستی‌آور است. در گرمی و خشکی الیافش از هر جزئی ناتوان‌تر است. روغن غار از روغن گردو گرم‌تر است. آرایش: با شرابی بر بھک مانند مفید است. ورم و جوش: با نان و قاوت بخیسانند و بر ورم گرم نهند سودمند است. مفاصل: همه اجزایش در علاج درد عصب مفید است. روغنش خستگی را در می‌کند. سر: غار و روغن غار علاج سردرد است. روغن

غار درد سرد گوش را دوا کند، شنوایی را بازگرداند. صداهای گوش را می‌خواباند، نرله‌ها را قطع کند. سینه: با شراب سیاه یا با عسل بخورند علاج تنگ‌نفسی و بلندنفسی (نفس الانتصاب) است و شش را از زائده‌های رطوبی حفظ می‌نماید. غار و بویژه دانه‌اش را با عسل بلیسند در علاج زخم شش و بلندنفسی مفید آید. اندامان غذا: روغن غار با شراب ریحانی تناول شود، یا پوست آن با شراب ریحانی باشد درد کبد را دوا کند. اما روغن و دانه غار معده را سستی دهند و سبب استفراغ می‌شوند. اندامان راننده: روغن غار دل بهم آرد و قی‌انگیز است، بول و حیض را ریزش دهد. آب‌پز برگ غار را بخورند یا در آن نشینند در علاج درد آبدان و زهدان مفید است. دو درهم از آن را با عسلاب یا اسکنجبین بخورند داروی اسهال است. خوردن یک درخمی از پوست غار سنگ را خرد می‌کند. خوردن نه قیراط که تلخی بسیار دارد و از تلخیهای دیگر تلخ‌تر است بچه را در زهدان می‌میراند. دانه غار هم در خرد کردن سنگ مؤثر است. تبها: روغنش را بر تن مالند از لرزه جلوگیری است. زهرها: با شراب خورند پادزهر نیش کژدم است. سبزش را بر جای نیش هر زنبوری نهند مفید است. غار عموماً برای هر حالتی از حالات مسموم شدن خوب است. جانشین: بدلش برگ سوسنبر است.

غافت (مشکانیه):

از گیاهان خاردار و برگش به برگ شاهدانه یا برگ (قنطافلون) شبیه است و گلش چون گل نیلوفر است و گل و افشره گلش ارزش دارویی دارد. مزاج: در اول گرم و در دوم خشک است. خاصیت: لطیف، تکه‌کننده، زداینده است. کمی گیرندگی و گسی دارد و بسیار تلخ است و در تلخ‌مزگی با الو برابر است. جذب‌کننده نیست و گرمی آشکار در آن پیدا نیست. آرایش: در نخستین

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۵۶

مرحله پیدایش داء الثعلب و داء الحیه علاج خوبی است. زخم و قرحه: با پیه کهنه بر قرحه صعب‌العلاج مالند مفید است. افشره‌اش یا گلش را با آب شاهتزه و اسکنجبین بخورند از گری و خارش سودمند است و افشره از گل مؤثرتر است. اندامان غذا: کبد را تقویت کند، بندآمدنهای کبد را بگشاید، درد و ورم کبد را علاج کند. داروی ورم معده و سفتی سپرز است. از درد کمر- قطن- و نشانه‌های عارضی استسقا مفید است. و در این معالجات گیاه و افشره‌اش هر دو مفیدند. اندامان راننده: با شراب خورند در علاج زخم روده خوب است. تبها: افشره‌اش و بویژه اگر با افشره خاراگوش باشد در علاج تبهای مزمن و کهنه سودمند است.

غاغاطی:

سنگی است سبک و بوی قیر می‌دهد (شبق). مفاصل: داروی نقرس است. سر: دودش از صرع مفید است. اندامان راننده: علاج خفگی زهدان است. زهرها: از دودش حشرات گریزانند.

غراء (سريشم):

مزاج: سريشم پوست حيوانات در اول گرم و خشك است. سريشم ماهی کمتر گرم است ليكن خشك است. خاصيت: هر سريشمی چسبنده و خشكاننده است. آرايش: سريشم ماهی با روغنهای برچهره‌ماليدنی و در داروهای ضد برص وارد است. سريشم پوست گاو و غيره را بسوزانند و شستشو دهند در زدودن بوی گند تن كار توتيا می‌کند. قرحه: سريشم پوست حيوان و سريشم ماهی را بر پوست مالند علاج (سعه) است و بر سوخته نهند نمی‌گذارد تناول زند. سريشم پوست گاو را با سرکه بر قوبا يا گری پوست‌انداز مالند و بيماری بسيار ريشه‌دار نباشد علاج خوبی است. و اگر با عسل و سرکه بر زخم مالند مفيد است. سريشم ماهی در داروهای علاج گری چرکين وارد است. سر: سريشم ماهی جزئی از مرهم قرحه سر است. سينه: سريشم ماهی با سرکه تناول شود از خون برآوردن نافع است و بدین منظور سريشم ماهی را با داروهای ديگر می‌آلايند.

غاليون:

دارویی است خوشبوی. خاصيت: در شیر ريزند شیر می‌بندد، خشكاننده است، کمی تند است و خونريزی را قطع کند. و برای سوختگی خوب است.

غوشنه (روشنگ):

از تيره قارچ است و شكلش بدان می‌ماند كه پياله‌ای را بر شكمی كوچك و ترنجيده گذارند. آن را خشك می‌کنند بهم می‌آید و مزه‌اش به كركك می‌ماند، در شستشو بكار می‌برند و در ترشيبها می‌ريزند، مزه‌ای لذیذ دارد و از كركك لذیذتر است. مزاج: به اندازه قارچهای ديگر سرد نیست.

خاصيت: مانند قارچهای ديگر بدخلط نیست، شاید تخمير و قلویتی در مزاجش باشد.

غرب (پده، وزك):

گزينش: الياف و صمغش ارزش دارویی دارد. آن را نشتر می‌زنند و شيره از آن می‌تراود و می‌بندد و ماده بوره‌ای كه در آن است از هر ماده بوره‌ای ديگر برای خوردن بهتر است.

خاصيت: گل و برگ و افشره گل و برگش می‌خشكاند و نمی‌گزد و گس‌مزگی دارد. اليافش قوت آن را

قانون (ترجمه شرفكندی)، ج ۲، ص: ۳۵۷

دارد و خشك‌تر است. افشره برگش را می‌گیرند و نگاه می‌دارند كه خشك‌کننده بی‌آزار است. آرايش:

خاکستر چوبش که با سرکه باشد زگیلهای ایستاده و واژگون را خشک کند و برمی کند. الیاف ریشه‌اش در رنگ مو وارد است. زخم و قرحه: سائیده پوست و برگ آن بر بریدگی و زخمهای بدخیم و تر گذارند مفید است. مفاصل: آب پزیش را بر نقرس مالند خوب دارویی است. سر: افشرد پوست تر آن یا آب برگش با روغن گل در پوست انار بجوشد و در گوش چکانند درد گوش از بین برود. آب پزیش سرشویه شود شوره را از بین می برد. چشم: صمغ و گلش دوی تم چشم است و دیده را جلا دهد. سینه: ثمر و پوستش از خون برآوردن مفید است. اندامان غذا: افشرداش زالو را بیرون آورد.

غالیه:

دارویی است مشهور. ورم و جوش: ورم سخت را نرم کند. سر: غالیه را در روغن بان یا روغن خیری حل کنند و در گوش چکانند درد گوش تسکین یابد. بو کردن غالیه صرعی را بهوش آرد و از سگته مفید است و مسکن سردرد سرد است و اگر در شراب ریزند بیشتر مستی می آرد. سینه: بوئیدنش دل را شاد کند. اندامان راننده: برداشتن غالیه در علاج ورم سرد زهدان، ورم سخت و بلغمی زهدان، بر سر جای آوردن زهدان کج شده و خفگی زهدان و ریزش دادن خون حیض و پالایش زهدان و آماده کردنش برای باردار شدن بسیار مفید است.

غالمون:

دارویی خوشبوی و همزنگ به است. خاصیت: در شیر ریزند شیر بند آید، خشکننده است و کمی تندی دارد. گلش از خونریزی مفید است. زخم و قرحه: عقیده دارند که سوختگی را شفا دهد.

حرف غین در اینجا پایان می یابد و داروهای این فصل به یازده رسیده و با پایان یافتن فصل غین کتاب دوم نیز پایان پذیرفت و به قول خود وفا کردیم. بگذار کتاب سوم را شروع کنیم.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۵۸

در یکی از نسخه‌ها در پایان کتاب این عبارت آمده است:

شرح بعضی از واژه‌های یونانی و غیر یونانی

مالی قراطون: عسلاب

اونومالی: شهد را به آب شویند و آب را نگاهدارند و پختنی در کار نباشد.

ادرومالی: از عسل مقداری و دوچندان آب باران کهنه شده باهم مخلوط کنند و در آفتاب می گذارند.

شراب عسلی: مقدار پنج واحد افشره انگور که مزه گیرنده داشته باشد با يك واحد عسل در يك آوند گشاد می جوشانند و کمی نمک در آن ریزند و کفی که برمی آورد می گیرند و هرگاه از جوشش ایستاد آن را در زیرزمینها نگاه می دارند.

شراب عسل: دو واحد از شراب کهنه گیرنده با يك واحد عسل خوب مخلوط می کنند و می گذارند تا می رسد.

طلاء: انگور را می چینند و در آفتاب می گذارند و می فشردند و می پزند شراب می شود.

اکسومالی: دو (قوطل) سرکه- دو من نمک دریا- ده من عسل زنبور یا گزانگبین استبرک باهم مخلوط می کنند و بر آتش می گذارند تا ده غلت می خورد و برمی دارند.

رودومالی: شرابی است که از افشره گل و عسل سازند.

کتاب دوم تمام شد سپاس خدای را و درود خدا بر سرور ما محمد و دودمانش.

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۵۹

فهرست مطالب

عنوان شماره صفحه

مقدمه ای که مؤخره شد (مترجم) ۵

مقدمه مؤلف ۹

جمله اول ۱۱

جمله اول شامل شش گفتار ۱۲

گفتار اول- مزاج داروهای مفرده ۱۳

مزاج نیرومند ۱۴

مزاج سست و جدائی ناپذیر ۱۴

گفتار دوم- شناسایی قوای مزاج داروها از راه آزمایش ۱۶

شرط اول، دوم و سوم ۱۷

شرط چهارم، پنجم، ششم و هفتم ۱۸

گفتار سوم- شناسایی مزاج داروهای مفرده از طریق قیاس ۱۹

شناختن گرمی و سردی ۱۹

رنگ و بوی ۲۱

اقسام مزه ۲۳

مزه‌های گرم و مزه‌های سرد ۲۴

تأثیر شیرین و چرب بر زبان ۲۵

لذت شیرینی از چیست؟ ۲۵

سبب پیدایش شیرین و چرب ۲۵

کنش تلخ و شور ۲۵

کنش مزه تند و ترش ۲۶

آمیختگی مزه‌ها ۲۶

کنش‌های مزه‌های بهم‌آمیخته ۲۷

شناخت دارو به وسیله بوی ۲۷

عنوان شماره صفحه

شناخت مزاج دارو به وسیله رنگ ۲۸

گفتار چهارم- شناسایی اعمال داروهای ساده ۲۸

اثرات عمومی و اثرات شبه عمومی ۲۸

صفات داروها: ۲۹

داروی لطافت بخش (ملطف) ۳۰

داروی تحلیل برنده (محلل) ۳۰

داروی زداینده (جالی) ۳۰

داروی زبری بخش (مخشن) ۳۱

داروی بازکننده (مفتح) ۳۱

داروی سست کننده (مرخّی) ۳۱

داروی رساننده (منفج) ۳۱

داروی هاضم ۳۱

داروی بادشکن ۳۱

داروی پاره کننده (مقطع) ۳۱

داروی کشنده (جاذب) ۳۲

داروی سوزش دهنده (لاذع) ۳۲

داروی سرخ کننده (محمر) ۳۲

داروی خارنده (محکک) ۳۲

داروی قرچه آور (مقرح) ۳۲

داروی سوزنده (محرّق) ۳۲

داروی خردکننده (مفتت) ۳۲

داروی گنداننده (معفن) ۳۲

داروی داغ‌گذار (کاوی) ۳۳

داروی پوست‌کن (قاشر) ۳۳

قانون (ترجمه شرف‌کندی)، ج ۲، ص: ۳۶۰

داروی سردکننده (مبرد) ۳۳

داروی توان‌بخش (مقوی) ۳۳

داروی بازدارنده (رادع) ۳۳

داروی غلیظ‌کننده (مغلظ) ۳۳

داروی مفتح (فاصله‌انداز) ۳۳

داروی تخدیرکننده (مخدر) ۳۳

داروی مرطوب‌کننده ۳۳

داروی بادزا (منفخ) ۳۴

داروی شوینده (غسال) ۳۴

داروی چرك‌آور ۳۴

داروی لغزاننده (مزلق) ۳۴

داروی هموارکننده (ملمس) ۳۴

داروی خشک‌کننده ۳۴

داروی گیرنده (قابض) ۳۴

داروی فشرنده (عاصر) ۳۴

داروی بندآورنده (مسدد) ۳۴

داروی پوشاننده (مغری) ۳۵

داروی به‌هم‌آورنده (مدمل) ۳۵

داروی رویاننده گوشت (منبت اللحم) ۳۵

داروی مهرگذار (خاتم) ۳۵

داروی کشنده (قاتل) ۳۵

داروی سم ۳۵

داروی تریاق (پادزهر) ۳۵

داروهای اسهال آور، عرق آور، ادرار آور (مسهل، معرق، مدر) ۱۰۲۳۵

قانون (ترجمه شرفکندی) ؛ ج ۲ ؛ ص ۳۶۰

پختن دارو ۳۶

کوبیدن دارو ۳۶

سوزاندن دارو ۳۷

شستن دارو ۳۸

منجمد کردن دارو ۳۸

مجاورت دارو با داروی دیگر ۳۹

آمیزش داروها ۳۹

گفتار ششم- چیدن داروها و نگهداری آنها ۴۰

الف- داروهای معدنی: ۴۰

ب- داروهای گیاهی: ۴۰

چیدن و نگهداری برگها ۴۰

چیدن تخم دارویی گیاهان ۴۱

چیدن ریشه گیاهان ۴۱

چیدن شاخه و ساقه ۴۱

چیدن میوه گیاهان ۴۱

چیدن گیاه کامل ۴۱

شیره و انگمها (صمغ) ۴۱

ج- داروهای حیوانی ۴۱

جمله دوم ۴۳

جمله دوم شامل دوازده لوح و يك قاعده ۴۴

لوح اول- لوح افعال و خواص ۴۵

لوح دوم- کاربرد دارو در آرایش (زینت) ۴۶

لوح سوم- اثر دارو بر دملها و جوشها ۴۶

لوح چهارم- تأثیر دارو در زخمها و قرچهها ۴۷

لوح پنجم- اثر دارو در مفاصل و ابزار مفاصل ۴۷

لوح ششم- کاربرد دارو در بیماریهای ناحیه سر ۴۷

لوح هفتم- کاربرد دارو در بیماریهای مربوط به چشم ۴۸

لوح هشتم- کاربرد دارو در بیماریهای دستگاه تنفس و سینه ۴۸

لوح نهم- کاربرد دارو در اندامهای تغذیه ۴۹

لوح دهم- در اندامهای دفعی ۴۹

لوح یازدهم- در انواع تب ۵۰

لوح دوازدهم- در انواع سموم ۵۰

بیان چندین لوح که قبلاً ذکر نشده است: ۵۱

لوح اول- اسامی ادویه مفرده و تأثیر و خاصیت آنها ۵۱

لوح دوم- گزینش بهترین نوع دارو ۵۱

لوح سوم- چگونگی دارو و شناسایی مزاج آن ۵۱

لوح چهارم- ویژگی حالات و اثرات عمومی دارو ۵۱

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۶۱

لوح پنجم- کاربرد دارو در آرایش پوست ۵۱

لوح ششم- کاربرد دارو در دمل و جوشها ۵۱

لوح هفتم- قرحه‌ها، زخم‌ها و غیره ۵۱

لوح هشتم- کاربرد دارو در درمان بیماریهای مفاصل و پی‌ها ۵۱

لوح نهم- کاربرد دارو در بیماریهای وابسته به کلیه قسمتهای سر ۵۱

لوح دهم- اثر دارو در بیماریهای چشم و متعلقات آن ۵۱

لوح یازدهم- کاربرد دارو در درمان بیماریهای تنفسی و سینه ۵۱

لوح دوازدهم- تأثیر دارو در درمان بیماریهای اندامهای غذائی ۵۱

لوح سیزدهم- کاربرد دارو در بیماریهای دستگاه دفع ۵۱

لوح چهاردهم- کاربرد دارو در انواع تب و متعلقات آنها ۵۱

لوح پانزدهم- رابطه داروها با زهرها ۵۱

لوح شانزدهم- ذکر داروهایی که آنها را داروی احتیاطی می‌توان شمرد ۵۱

مقدمه- ذکر نام و توصیف ادویه مفرده به ترتیب مطلوب (حروف ابجد) ۵۳

فصل اول- حرف الف (أ) ۵۳

اکلیل الملك (شاه‌افسر- ناخنك) ۵۳

انیسون ۵۴

افسنتين (افسنطين) ۵۵

آس ۵۶

اقاقیا ۵۸

اشقیل (پیاز موش) ۵۸

اذخر (گورگیاه) و شکوفه آن ۵۹

اسارون (برباله) ۶۰

انزروت (کنجده) ۶۱

ابهل (ریس) ۶۱

اشنه (واله) ۶۲

اظفار الطیب (ناخن بویا) ۶۲

انفحه (پنیرمایه) ۶۳

املج (آمله) ۶۴

اقحوان، بابونه گاوچشم ۶۴

آذرگون (آذریون) ۶۵

استرك (قره‌بوخور - اصطرك) ۶۵

اٹمد (سرمه) ۶۵

اغلاجون (اغلاگونى) ۶۵

افتيمون (سس صغير) ۶۶

اسطوخودوس (استوقدوس) ۶۶

اشق (اشه) ۶۶

انجدان (انگدان) ۶۷

اشترغاز (خارشترى) ۶۸

انبرباريس (زرشك) ۶۸

اسفنج (ابر مرده) ۶۸

ابار (انك) ۶۹

اشنان ۶۹

اصابع الصفر (كف مريم) ۶۹

اونومالى (اورمالي - عسل داود) ۷۰

اغالوجى (عود النجور) ۷۰

ام غیلان (مغیلان) ۷۰

اذرقی (کچوله) ۷۰

آزاد درخت (آزاد درخت) ۷۱

ایرسا (زنبق) ۷۱

انجره (گزنه) ۷۲

افیون ۷۳

اترح (ترنج) ۷۳

استنقور (سقتنقور) ۷۴

اجاص (آلو) ۷۴

اسفیداج (سفیداب) ۷۵

ابنوس ۷۵

اذان الفار (گوش موش) ۷۶

ارنب بری (خرگوش وحشی) ۷۶

ابو حلسا (هوه‌چوبه) ۷۷

الماس ۷۷

ارماک (ارمال) ۷۸

اللبخ (سدر) ۷۸

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۶۲

انسان ۷۸

ابريسم (ابريشم) ۷۹

اکتمکت (سنگ عقاب) ۷۹

اسفاناج (اسفناج) ۷۹

البعل (بعل) ۷۹

السقاني (سقاني) ۸۰

آلوسن (لوبيای مصری) ۸۰

اطراطيقوس ۸۰

اردقياني (اردقباقي) ۸۰

اقفراستقون (ديحه و حرم) ۸۰

ابوطيلون ۸۰

اسيوس (تمك چيني) ۸۰

اطيوط ۸۱

ارنب بحري (خرگوش آبي) ۸۱

اقسون (کنگر فرنگی بيابانی) ۸۱

اناغلس (اناگیر) ۸۱

ابرق ۸۱

اوسبيد (اوسيد) ۸۱

ارتدبريد ۸۱

افيوس ۸۱

اندروصارون (فاس) ۸۲

اصابع هرمس (انگشتان اخمو) ۸۲

اطماط (فوفل) ۸۲

ایطاباس (زیان گنجشک) ۸۲

ارز (برنج) ۸۲

اطریه ۸۲

اندر ۸۲

اخیلوس (ناخواه) ۸۳

اوفاریقون (هزارچشم) ۸۳

اثمیدیون (افیمیدون) ۸۳

فصل دوم- حرف (ب) ۸۳

بان (حب البان) ۸۳

بابونه ۸۴

بادآورد (کنگر) ۸۴

بلسان ۸۵

بنفسج (بنفشه) ۸۶

بهمن ۸۶

برنجاسف (بشنیز) ۸۷

بلاذر (بلادر) ۸۷

بورق (بورك) ۸۷

بصل (پياز) ۸۸

بقله يمانيه (سفیدمرز) ۸۹

بلبوس (موسير) ۸۹

بزرقطونا (اسفرزه) ۹۰

بویانس ۹۰

بسروبلح (خرمای کال و نیمه رسیده) ۹۰

بنگ ۹۱

بطیخ (خریزه) ۹۱

بیض (تخم پرندگان) ۹۲

بل ۹۳

بلیلج (بليله) ۹۳

بادرنجبویه (بادرنگبویه) ۹۳

بادنجان (بادنجان) ۹۳

بهرامج (بيدمشك) ۹۳

بوزیدان ۹۴

برنگ کابلی ۹۴

بوقیصا (دردار، درخت پشه) ۹۴

بهار (گاوچشم) ۹۴

بوصير (قلومس، گوش خرس) ۹۴

بنج (بنگ، حشيش) ۹۴

بنقسه (مشو) ۹۵

بط (اردك) ۹۵

برشياوشان (پرسياوشان) ۹۵

بازروج (ريحان كوهي) ۹۶

برطانيقي ۹۷

بيلون (بكمون) ۹۷

بقلة الحمقاء (خرفه) ۹۷

بندق (فندق) ۹۷

بنجنكشت (پنج انگشت) ۹۸

بسفايح (بسپايك) ۹۸

بسد (بدل مرجان) ۹۹

قانون (ترجمه شرفكندي)، ج ۲، ص: ۳۶۳

بيش ۹۹

بلوط ۹۹

بسباسه (چارگون، بزياز) ۱۰۰

بزركتان (تخم كتان، بزرک) ۱۰۰

بردى (پاپيروس) ۱۰۱

باقلا ۱۰۱

بابلس ۱۰۲

بول (ادرار) ۱۰۲

بزاق (آب دهان) ۱۰۳

بعر الحیوان (پشك حیوانات) ۱۰۳

بصل الزیر (زیز- نوعی پیاز دشتی) ۱۰۴

بنات وردان (کرم سرخ، کرم خاکي) ۱۰۴

بدسغان (نیلوفر صحرائی) ۱۰۴

بقله یهودیه (هندبای بیابانی) ۱۰۴

بیش موش بوها ۱۰۴

بطباط (عصا الراعی- هفت بند) ۱۰۴

بوش دریندی ۱۰۴

بطم (بنه) ۱۰۴

فصل سوم- حرف (ج) ۱۰۵

جوز (گردو) ۱۰۵

جوزیوا (بسباسه) ۱۰۵

جندیستر (خایه سگ آبی) ۱۰۶

جاوشیر (گاوشیر) ۱۰۶

جلوز (چلغوزه) ۱۰۸

جنطیانا (جنتیانا، كف الذئب) ۱۰۸

جوزجندم (گل‌سنگ) ۱۰۹

جوز السرو (بارسرو) ۱۰۹

جبل‌آهنگ (جبرآهنگ، زردخار) ۱۰۹

جوز هندی (نارگیل) ۱۰۹

جوز رومی ۱۰۹

جوز الطرفاء (گزمازو) ۱۱۰

جلنار (گلنار) ۱۱۰

جفت‌افرنده (جفت‌آفریده) ۱۱۰

جبسین ۱۱۰

جعدده (گل‌اربه) ۱۱۰

جمار (پنیر خرما) ۱۱۱

جمیز، جمیز (شلکا انجیر) ۱۱۱

جص (گچ) ۱۱۱

جلد (پوست) ۱۱۱

جناح (بال) ۱۱۲

جار النهر ۱۱۲

جراد (ملخ) ۱۱۲

جسفرم (ریحان سلیمانی) ۱۱۲

- جبن (پنیر) ۱۱۲
- جدوار (ماه پروین) ۱۱۳
- جزر (هویج) ۱۱۴
- جرجیر (ترتیزك آبی) ۱۱۴
- جاورس (گاورس) ۱۱۴
- جوزمائل (گوزمائل - تاقوره) ۱۱۵
- جاموس (خشخاش زیدی) ۱۱۵
- فصل چهارم - حرف (د) ۱۱۵
- دارصینی (دارچین) ۱۱۵
- درونج (درونه) ۱۱۶
- دارشیشعان (شیشعان، قندول) ۱۱۷
- دبق (داروش) ۱۱۷
- دود (کرم) ۱۱۸
- دادی (جوجادو) ۱۱۸
- دجاج و ديك (مرغ و خروس) ۱۱۸
- دماغ (مغز) ۱۱۹
- دلب (چنار) ۱۱۹
- دفلی (خرزهره) ۱۲۰
- دارفلفل (فلفل دراز) ۱۲۰

دهمست (درخت غار) ۱۲۰

دوسر ۱۲۱

دردار (درخت پشه) ۱۲۱

دیودار (صنوبر هندی) ۱۲۱

دردی (لایه) ۱۲۱

دخان (دود) ۱۲۲

دوقوا (تخم هویج بیابانی) ۱۲۲

دم الاخوین (خون سیاوشان) ۱۲۲

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۶۴

دند (حب السلاطین) ۱۲۲

دم (خون) ۱۲۳

دینارویه (آهودوستک، اناریچه) ۱۲۴

دهن (روغن) ۱۲۴

دزاج ۱۲۵

دارکیسه ۱۲۶

دروبطارس (سرخس نر) ۱۲۶

فصل پنجم - (حرف ه) ۱۲۶

هیوفاریقون (هزارچشم) ۱۲۶

هلیج (هلیله) ۱۲۶

هیل بوا (هال بوا) ۱۲۷

هزارچشان ۱۲۷

هندبا (کاسنی) ۱۲۷

هلیون (مارچوبه) ۱۲۸

هرطمان (جودوسر، یولاف) ۱۲۸

هیوسفطیداس ۱۲۹

هرنوه (ننه حوا) ۱۲۹

هرقلوس (گل قاصد) ۱۲۹

هشت دهان ۱۲۹

هریسه (ولیم) ۱۲۹

فصل ششم - حرف (و) ۱۲۹

وسمه ۱۲۹

ورد (گل سرخ) ۱۲۹

وج (اگر) ۱۳۱

ورس ۱۳۱

وسخ (چرك) ۱۳۲

ورشان ۱۳۲

ورل ۱۳۲

ودع (صدف) ۱۳۲

فصل هفتم- حرف (ز) ۱۳۳

زنجبیل (زنجفیل) ۱۳۳

زوفای تر (سنگل) ۱۳۴

زوفای خشک (حسل) ۱۳۴

زردنباد (زنجبیل بیابانی) ۱۳۴

زنجبیل الکلاب (فلفلک) ۱۳۴

زئبق (جیوه، سیماب) ۱۳۴

زاج ۱۳۵

زرنبخ ۱۳۶

زید البحر (کف دریا) ۱۳۶

زنجفر (شنگرف) ۱۳۶

زجاج (شیشه) ۱۳۶

زرنب (سرخدار) ۱۳۷

زید (کره) ۱۳۸

زفت (اغرا) ۱۳۸

زعفران ۱۳۹

زنجار (زنگار) ۱۴۰

زهرة النحاس ۱۴۰

زوفرا ۱۴۱

زرین‌درخت ۱۴۱

زعرور (زالزالک) ۱۴۱

زیل (مدفوع) ۱۴۲

زیتون ۱۴۳

زردوار ۱۴۵

زراوند (سراوند) ۱۴۵

زمارة الراعی (بارهنگ آبی) ۱۴۷

زیب (مویز) ۱۴۷

زهرة ۱۴۷

زوان (چچم) ۱۴۷

فصل هشتم - حرف (ح) ۱۴۷

حضض (شیره فیل زهره) ۱۴۷

حناء ۱۴۸

حماما (هل) ۱۴۹

حرف (تخم ترتیزک بیابانی، شاه‌تره) ۱۵۰

حاشا (آویشم) ۱۵۰

حسك (حسك، سه کوهك) ۱۵۱

حرملا (اسفند) ۱۵۲

حلتیت (شیره انگدان) ۱۵۲

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۶۵

حنظل (شرنگ، هندوانه ابو جهل) ۱۵۳

حمص (نخود) ۱۵۴

حنطه (گندم) ۱۵۵

حلیب ۱۵۵

حماض (ترشک) ۱۵۶

حرشف ۱۵۷

حنذوقی (شیدر) ۱۵۷

حلبه (شنبلیله) ۱۵۸

حرذون (بزمجه) ۱۵۸

حلزون ۱۵۹

حور رومی ۱۵۹

حل ۱۵۹

حشیشه الزجاج (گوش موش) ۱۵۹

حره (فلنجه) ۱۵۹

حالی (خرم) ۱۵۹

حزاء (زوفرا) ۱۵۹

حاسیس (حاشیش، حسن یوسف) ۱۶۰

حب البان ۱۶۰

حب الغار ١٦٠

حب الزلم (سعد سلطان) ١٦٠

حب الميسم ١٦٠

حب النيل (نخم نيلوفر) ١٦٠

حب السممه (نقل خواجه) ١٦٠

حب الصنوبر ١٦٠

حب القلقل ١٦١

حديد (آهن) ١٦٢

حمام (كبوتر) ١٦٢

حور (تبریزی) ١٦٢

حبة الخضراء؟ (چاتلانقوش) ١٦٢

حربا (آفتاب پرست) ١٦٣

حیة (مار) ١٦٣

حمام (خر، الاغ) ١٦٤

حجر اليهود (سنگ جهودان) ١٦٤

حجر الاسفنج (سنگ اسپنگ) ١٦٥

حجر اللبن (سنگ شیر) ١٦٥

حجر الرحي (سنگ آسیا، سنگ پاشویه) ١٦٥

حجر المسن (سنگ كارد، فسان) ١٦٥

حجر العاجى (شكرسنگ) ١٦٥

حجر عسلى ١٦٥

حجر القمر ١٦٥

حجر اسميطوس ١٦٥

حجر حبشى (سنگ ياسم) ١٦٥

حجر افروجى (سنگ فروغيا، فروجيا) ١٦٦

حجر الحيه (مهرة مار) ١٦٦

حجر يطفأ بالزيت (حجر خزامى، حجر ثراقى) ١٦٦

حجر اليشب (يشم) ١٦٦

حجر الأساكفه (سنگ كفش دوزان) ١٦٦

حجر ارمنى (سنگ ارمنى) ١٦٦

حرار الصخر (حزه سنگ، سپوسه سنگ) ١٦٦

حجر المثانه (سنگ مثانه) ١٦٦

فصل نهم - حرف (ط) ١٦٧

طباشير (تباشير) ١٦٧

طرخون (ترخون) ١٦٧

طلحشقوق (كاسنى بيبابانى) ١٦٧

طرفاء (گز) ١٦٧

طراثيث (گل جاليز) ١٦٨

طلق (تلك) ۱۶۸

طحلب (جل وزغ) ۱۶۹

طحال (سپرز) ۱۶۹

طالیسفر (نبق هندی) ۱۶۹

طریفان ۱۶۹

طین مختوم (گل مهزده) ۱۷۰

طین مطلق (گل معمولی) ۱۷۰

طین ارمنی (گل ارمنی) ۱۷۱

طین شاموس (کوکب الارض) ۱۷۱

طین ماکول (گل خوردنی) ۱۷۱

طین بلد المصطکی (گل مستکی خودمانی - طین رومی) ۱۷۲

طین اقریطش (اقریطس، گل جزیره کرت) ۱۷۲

طین قیمولیا (گل اسپانیائی، اندلسی) ۱۷۲

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۶۶

طین الکرم (گل تاک) ۱۷۲

طین المغره (گل چسبناک) ۱۷۳

طین الارضین المزروعه (گل کشتزارها) ۱۷۳

طین ساماعی (گل سرشور) ۱۷۳

طریقولیون ۱۷۳

طرفوماس ۱۷۴

طاطبقس (سیرسیرك) ۱۷۴

طالابیون ۱۷۴

طرغافینا (گون کتیرا) ۱۷۴

طوقریوس ۱۷۵

طیقاوقوواون ۱۷۵

طراغیون ۱۷۵

طراغیون دیگر ۱۷۵

طرفولس ۱۷۶

فصل دهم - حرف (ی) ۱۷۶

یبروح (مهرگیاه) ۱۷۶

ینبون (ثافیشیا) ۱۷۸

ینبوت ۱۷۸

یاسمین ۱۷۸

یتوع (گیاه شیردار) ۱۷۸

فصل یازدهم - حرف (ك) ۱۸۱

کافور ۱۸۱

کندر ۱۸۲

کهریا ۱۸۳

کمافیطوس (ماش دارو) ۱۸۴

کمداریوس (مریم نخودی) ۱۸۴

کندس (پلخیم) ۱۸۵

کبابه ۱۸۵

کبریت (گوگرد) ۱۸۵

کسیلا (کسیلی) ۱۸۵

کتیرا (کتیرا) ۱۸۶

کمالیون (خامالاون) ۱۸۶

کاکنج (کاکنه) ۱۸۶

کبیکج (کبیکه) ۱۸۶

کنکرزد (انگم کنگر) ۱۸۶

کشت برکشت (بیچک، پیچ بر پیچ) ۱۸۶

کیل دارو (سرخس) ۱۸۶

کشوت ۱۸۷

کمون (زیره) ۱۸۷

کراویا (شاهزیره) ۱۸۸

کرسنه (گاودانه) ۱۸۸

کماشیر ۱۸۹

کرمدانه (گرمدانه، گردمانه) ۱۸۹

کورگندم ۱۸۹

کازوران ۱۸۹

کلس ۱۹۰

کاشم (انجدان رومی) ۱۹۰

کماة ۱۹۰

کبر ۱۹۰

کشنج ۱۹۱

کرفس ۱۹۲

کلیه (گرده) ۱۹۳

کرش (سیرابی) ۱۹۳

کبد (جگر) ۱۹۳

کرنب (کلم) ۱۹۴

کراث (گندنا) ۱۹۵

کزیره (گشنیز) ۱۹۶

کمثری (گلابی) ۱۹۷

کراع (پاچه) ۱۹۷

کلب (سگ) ۱۹۷

کرم (تاک) ۱۹۸

فصل دوازدهم - (حرف ل) ۱۹۹

لاذن (لادن) ۱۹۹

لفاح ۱۹۹

لبنى (اصطرك، قره بخور) ۱۹۹

لازورد (لاجورد) ۲۰۰

لك (لاك) ۲۰۰

لاعيه (لبانه؟) ۲۰۰

لحیه التیس (شنگ) ۲۰۱

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۶۷

لوف (فیلگوش) ۲۰۱

لعبه بربریه ۲۰۲

لسان العصافیر (زبان گنجشک) ۲۰۲

لسان الثور (گاوزبان) ۲۰۲

لسان الحمل (بارهنگ) ۲۰۳

لسان (زبان) ۲۰۴

لوقفرولس (سنگ قبطی - مصری) ۲۰۴

لوییا ۲۰۴

لوز (بادام) ۲۰۴

لیموسون ۲۰۵

لزاق الذهب (چسب طلائی) ۲۰۵

لبلاب ۲۰۶

لعاب (خلدو) ۲۰۶

لبن (شیر) ۲۰۶

لحم (گوشت) ۲۱۰

فصل سیزدهم - حرف (م) ۲۱۳

مسك (مشك) ۲۱۳

مصطكى ۲۱۳

مو ۲۱۴

مازريون (هفت برگ) ۲۱۴

مرو ۲۱۵

مرماخور ۲۱۶

مقل اليهود و مقل الملكى (بوى جهودان و بداليون) ۲۱۶

ماء (آب) ۲۱۶

مزمار الراعى (بارهننگ آبی) ۲۱۸

مفات (انار صحرائى) ۲۱۸

مرداسنج (مردار سنگ) ۲۱۸

مشك طرامشير ۲۱۹

مزاره (زهرة) ۲۱۹

موم ۲۲۰

مغناتیس (آهن ریا) ۲۲۱

مارقشیشا (مرغش) ۲۲۱

مغنیشیا (سنگ شیشه گران) ۲۲۱

مداد (مرکب) ۲۲۱

مرزنجوش (مرزنگوش) ۲۲۱

میویج (مویزک) ۲۲۲

مومیا ۲۲۲

مر ۲۲۳

مران (زغال اخته) ۲۲۴

مامیثا ۲۲۴

میعه (استرک) ۲۲۴

محلّب (آلوبالوی تلخ) ۲۲۴

مغره (گل مغره) ۲۲۵

ماهودانه ۲۲۵

مخروث ۲۲۵

میسم (فلنجه) ۲۲۵

ملواح (قره یازی) ۲۲۵

مورد اسفرم (آس بیابانی، کوله خس) ۲۲۶

ملیح ۲۲۶

مامیران (مرمیران) ۲۲۶

ماهی زهره (مرگ ماهی) ۲۲۶

ماش ۲۲۶

من (گزانگبین) ۲۲۷

مرماراد (مرو آزاد) ۱۰۳۲۲۷

قانون (ترجمه شرفکندی) ؛ ج ۲ ؛ ص ۳۶۷

ملوخیا (ملوکیه، پنیرک بستانی) ۲۲۸

مشمش (زردآلو) ۲۲۸

موز ۲۲۹

مخ (مغز) ۲۲۹

مری آبکامه ۲۲۹

میخنج (سراب سیکی) ۲۲۹

مصل (قراقروط) ۲۳۰

مایح ۲۳۰

منعور ۲۳۰

فصل چهاردهم - حرف (ن) ۲۳۰

نرجس (نرگس) ۲۳۰

ناردین ۲۳۱

نیل ۲۳۱

نسرین ۲۳۱

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۶۸

نمام ۲۳۱

نیلوفر ۲۳۲

نعناع ۲۳۲

نارمشک ۲۳۳

نخاله (سپوس) ۲۳۳

نشاره (آرد اره) ۲۳۳

نشا (نشاسته) ۲۳۳

نرثیعیس (نرثقیس) ۲۳۳

ناخواه (ننه‌حوا) ۲۳۴

نظرون (بوره ارمنی) ۲۳۴

نوره (آهک) ۲۳۴

نرسیاندارو ۲۳۴

نخل (خرما بن) ۲۳۴

نوشادر ۲۳۴

نحاس (مس) ۲۳۵

نفت ۲۳۵

نبق (میوه سدر) ۲۳۵

نوی (هسته خرما) ۲۳۶

نجم (فریز) ۲۳۶

نیطافیلی ۲۳۶

نعام (شترمرغ) ۲۳۶

نمر (پلنگ) ۲۳۶

فصل پانزدهم - حرف (س) ۲۳۷

سعد (مشك زمين) ۲۳۷

سندروس (دیسقوریدوس) ۲۳۷

سرخس ۲۳۸

ساذج (ساده) ۲۳۸

سولان (شولان) ۲۳۹

سرو ۲۳۹

سقوردیون (سیر بیابانی) ۲۴۰

سك ۲۴۰

سرطان نهری (خرچنگ رودخانه‌ای) ۲۴۰

سرطان بحری (خرچنگ دریایی) ۲۴۰

سدر (کنار) ۲۴۱

سراج القطرب ۲۴۱

سپرونیون (چوبک) ۲۴۱

سورنجان ۲۴۱

سلخ الحیه (پوست مار) ۲۴۲

سادآوران (سیاه‌داوران - سادوران) ۲۴۲

سوسن ۲۴۲

سعتز (پونه کوهی، مرزه کوهی، مرزه) ۲۴۴

سیسالیوس (کاشم) ۲۴۴

سوس (مهلك، شیرین بیان) ۲۴۵

سرنج (آذرگون) ۲۴۵

سقمونیا (محموده) ۲۴۵

سکینج (سکینه) ۲۴۶

سقولوقندریون (زنگی دارو) ۲۴۷

سعالی (پاخر) ۲۴۷

سیسارون (چوب سیاه‌دانه) ۲۴۸

سیون (ترتیزک آبی) ۲۴۸

سومقوطن ۲۴۸

سماق ۲۴۸

سلق ۲۴۹

سذاب (فيجن) ۲۴۹

سقنقور (ريگ ماهی) ۲۵۱

سيسبان ۲۵۱

سرمق (سرمك، اسفناج رومی) ۲۵۱

سام ابرص ۲۵۱

سلحفاة (لاك پشت) ۲۵۱

سمانی (وشم، بلدرچين) ۲۵۲

سكر (شكر) ۲۵۲

سكر العشر (گزانگبین استبرك) ۲۵۲

سمن (روغن) ۲۵۲

سنبل ۲۵۳

سليخه (دارچين ختايي) ۲۵۴

سويق (قاوت) ۲۵۵

سمسم (کنجد) ۲۵۵

سمك (ماهی) ۲۵۶

سقندوليون ۲۵۸

سفرجل (به) ۲۵۸

سفند (اسفند) ۲۵۹

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۶۹

سمرنیون (کرفس بیابانی) ۲۵۹

سفیدوس (فناء الحمار) ۲۵۹

سلوئون ۲۵۹

سریش ۲۵۹

فصل شانزدهم - (حرف ع) ۲۶۰

عرعر ۲۶۰

عصی الراعی (هفت بند) ۲۶۰

عیشران (شجره مریم) ۲۶۱

علك (خاییدنی) ۲۶۱

عرطنیثا (آذریو) ۲۶۱

عصفر (کاجیره) ۲۶۱

عنصل (پیازموش) ۲۶۱

عاققرحا (آککرا) ۲۶۲

عنب الثعلب (تاجریزی) ۲۶۲

عنبر ۲۶۴

عود ۲۶۴

عروق الصباغین (زردچوبه) ۲۶۵

عنااب ۲۶۵

عفص (مازو) ۲۶۵

عليق (تمشك) ۲۶۶

عوسج (ديوخار) ۲۶۷

عنكبوت (تارتنيك) ۲۶۷

عدس (مرجمك) ۲۶۷

عسل ۲۶۹

عشر (استيرك) ۲۷۰

عقرب (كزدم) ۲۷۰

عظائه (سمندر) ۲۷۰

عنجيلي (شلغم) ۲۷۰

عالوسيس ۲۷۰

عاليون ۲۷۱

عرقون ۲۷۱

عظام (استخوان) ۲۷۱

عنب (انگور) ۲۷۱

عرق (خوي) ۲۷۲

عزیز (قنطوريون) ۲۷۲

عود الصليب (گل صدتوماني) ۲۷۲

عرن ۲۷۲

عكر الزيت (روغن زيتون پرمایه) ۲۷۳

فصل هفدهم - حرف (ف) ۲۷۳

فضه (نقره) ۲۷۳

فانید (پایند) ۲۷۳

فو ۲۷۳

فوفل (تبول) ۲۷۴

فلنجمشك (پلنگمشگ) ۲۷۴

فوه الصباغین (روناس) ۲۷۴

فنجنجشت (پنج انگشت) ۲۷۴

فل ۲۷۴

فاغره (فاخره) ۲۷۴

فلفل ۲۷۴

فلفل مویه ۲۷۵

فسوریقون (شنگرف) ۲۷۵

فاشرا (هزارگوشان) ۲۷۵

فاشرستین (هزارچشان) ۲۷۶

فریبون ۲۷۶

فطراسالیون (کرفس) ۲۷۷

فاغیه (بیخ حنا) ۲۷۷

فیلزهرج (فیلزهره) ۲۷۷

فراسیون (گندنای کوهی) ۲۷۷

فودنج (پونه) ۲۷۸

فاط (ماه پروین) ۲۷۹

فاوانیا ۲۷۹

فرفخ (حرفه) ۲۸۰

فطر (قارچ) ۲۸۰

فجل (ترب) ۲۸۰

فستق (پسته) ۲۸۱

فسافس (ساس) ۲۸۲

فار (موش) ۲۸۲

فوس (اسب) ۲۸۲

فقلامینوس ۲۸۲

فقاع (فوگان) ۲۸۳

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۷۰

فسوریقون ۲۸۳

فلیلون ۲۸۳

فصل هجدهم - حرف (ص) ۲۸۴

صندل ۲۸۴

صدف ۲۸۴

صمغ ۲۸۵

صابون ۲۸۵

صحنات (ماهیابه) ۲۸۵

صنوبر ۲۸۶

صبر (الوا) ۲۸۶

صوف (پشم) ۲۸۷

صغراغول ۲۸۷

صدأ الحديد (زنگ آهن) ۲۸۷

صرصر (جیرجیرک) ۲۸۷

صعصاف (بید) ۲۸۷

فصل نوزدهم - حرف (ق) ۲۸۸

قرنفل (میخک) ۲۸۸

قاقله (هل) ۲۸۸

قرفه الطیب (پوست قرنفل) ۲۸۸

قرفة الدارصینی (پوسته دارچین) ۲۸۸

قردمانا (کرویا) ۲۸۸

قصب (نی) ۲۸۹

قصب الذریره (نی نھاوندی) ۲۸۹

قنطوریون (گل گندم) ۲۸۹

قشب (دقل - خرماى زرد كوچك) ۲۹۰

قرطم (كاجیره) ۲۹۱

قطران ۲۹۱

قسط (كوشنه) ۲۹۲

قروقومعا ۲۹۲

قنقبین ۲۹۳

قنه (بارزد) ۲۹۳

قنبیل (کنیلا) ۲۹۳

قفر الیهود ۲۹۳

قلیمیا الذهب (جوش كوره طلا) ۲۹۴

قلیمیا الفضة (جوش كوره نقره) ۲۹۴

قلقند (زاج سبز) ۲۹۴

قلقطار (زاج زرد) ۲۹۴

قنابری (برغست) ۲۹۵

قسوس (عشقه) ۲۹۵

قیقهن (لعل معبری) ۲۹۶

قطن (پنبه) ۲۹۶

قتاد (گون) ۲۹۶

قلی (قلیا) ۲۹۶

قیمولیا ۲۹۶

قلقاس (گوش فیل) ۲۹۶

قرطاس (کاغذ) ۲۹۷

قیصوم (مشک چوپان) ۲۹۷

قاتل الذئب (کشنده گرگ) ۲۹۷

قاتل الكلب (کشنده سگ) ۲۹۷

قطف (سلمه) ۲۹۷

قرة العين (ترتیزك آبی) ۲۹۷

قرع (كدو) ۲۹۷

قثاء (خيارچنبر) ۲۹۸

قثاء الحمار (سیماهنگ، خيار ألاغ) ۲۹۹

قون (شاخ جانوران) ۲۹۹

قربص (انجره، گزنه) ۳۰۰

قطا (سنگخوارك) ۳۰۰

قوانص (چینه‌دان) ۳۰۰

قوفی ۳۰۰

قنفذ (خارپشت) ۳۰۰

قنب (شاهدانه) ۳۰۰

قَبج (كَبك) ۳۰۱

قَبْر (چاوك) ۳۰۱

قَضَم قَرِيش (تنوب) ۳۰۱

قَلت (جوانگليس) ۳۰۱

قِيسور ۳۰۱

قَت (يُونجِه) ۳۰۱

قَرظ ۳۰۱

قَمَر قَرِيش ۳۰۲

قانون (ترجمه شرفكندى)، ج ۲، ص: ۳۷۱

فصل بيستم - حرف (ر) ۳۰۲

رِجَان ۳۰۲

رِجَان سلِيمَانِي ۳۰۲

رَعِي الحَمَام (شاهپسند) ۳۰۳

رَعِي الابل (شكر تيغال) ۳۰۳

رَتِه (فندق) ۳۰۳

رَاوَنَد (ريوند چيني) ۳۰۴

رَازِيَانِج (رازيانه) ۳۰۴

رَامَك ۳۰۵

رَطَب (خرمای تر) ۳۰۵

راتینج ۳۰۵

راسن (سوسن کوهی) ۳۰۵

رماد (خاکستر) ۳۰۵

رجل الجراد (سرخ‌دار) ۳۰۶

رجل الغراب (قازیاغی) ۳۰۶

رمان (انار) ۳۰۶

ریباس (ریواس) ۳۰۷

ریه (شش) ۳۰۷

رخمه (لاشخور) ۳۰۷

رصاص ۳۰۸

رعاده (لرزماهی) ۳۰۸

روبیان (میگو) ۳۰۸

رطبه (یونجه) ۳۰۸

رینا (نوعی ماهی ریز) ۳۰۸

رخبین (ترف) ۳۰۸

رقاقس ۳۰۸

ریتاع (رساغ) ۳۰۹

فصل بیست و یکم - حرف (ش) ۳۰۹

شقایق (لاله) ۳۰۹

- شاهدانج (شاهدانه) ۳۱۰
- شاهترج (شاهتره) ۳۱۰
- شیطرج (شیتړك) ۳۱۰
- شیلیم (شلمك) ۳۱۱
- شیخ (درمنه) ۳۱۱
- شنجار (گل قاصد) ۳۱۲
- شل (به هندی) ۳۱۲
- شوکران (بیخ تفتی) ۳۱۲
- شقافل ۳۱۳
- شجرة مریم ۳۱۳
- شهمانج (شابانك) ۳۱۳
- شب (زاج بلوری) ۳۱۳
- شكاعی (کنگر خر- چرخه) ۳۱۴
- شیر خشك (شیر خشت) ۳۱۴
- شونیز (سیاهدانه) ۳۱۴
- شبث (شبث- شوید) ۳۱۴
- شمع (موم) ۳۱۵
- شبرم (گاوكشك) ۳۱۵
- شلجم (شلغم) ۳۱۶

شاذنج (شادنه) ۳۱۶

شعر الغول (شعر الجن) ۳۱۷

شابابك ۳۱۷

شربین ۳۱۷

شعیر و شلت (جو و شلت) ۳۱۸

شحم (پیه) ۳۱۸

شعر (مو) ۳۱۹

شقورس ۳۱۹

شجرة البق (درخت پشه) ۳۱۹

شوكة البيضاء (کنگر) ۳۱۹

شوكة اليهوديه (بيوهزا- شش شاخ) ۳۲۰

شوكة المصريه (خار مصرى) ۳۲۰

شراب (مى) ۳۲۰

فصل بیست و دوم- حرف (ت) ۳۲۱

تمر هندی ۳۲۱

تودرى (قدومه) ۳۲۱

تنوب ۳۲۲

ترنجبین ۳۲۲

توتیا ۳۲۲

تنکار (براکس) ۳۲۳

تشمیرح (چشمزک) ۳۲۳

ترمس (لوبیاگرگی) ۳۲۳

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۷۲

تنین بحری (ازدهای دریائی) ۳۲۳

تمساح (چشم) ۳۲۴

تنبول ۳۲۴

تمر (خرما) ۳۲۴

تفسیا ۳۲۴

تفاح (سیب) ۳۲۵

ترید ۳۲۵

تین (انجیر) ۳۲۶

توٹ (توت) ۳۲۸

ترسی (آلوسن) ۳۲۹

توبال (سونش) ۳۲۹

فصل بیست و سوم - حرف (ث) ۳۲۹

ثوم (سیر) ۳۲۹

ثومون (تخم زرداب) ۳۳۰

ثیل (فریز) ۳۳۰

ثفل (درد- تهنشین) ۳۳۱

ثلج (برف) ۳۳۱

ثعلب (روباه) ۳۳۱

ثافسیا ۳۳۲

فصل بیست و چهارم- حرف (خ) ۳۳۲

خشخاش ۳۳۲

خطمی ۳۳۵

خردل ۳۳۶

خصی الثعلب (گیاه ثعلب) ۳۳۶

خصی الکلب (خایه سگ- گیاه) ۳۳۶

خصیه (دمبلان) ۳۳۷

خریق اسود (خریق سیاه) ۳۳۷

خسرودارو ۳۳۸

خریق ابیض (خریق سفید) ۳۳۹

خیارشنبه ۳۴۰

خس (کاهو) ۳۴۱

خنثی ۳۴۱

خولنجان ۳۴۲

خس الحمار (گل قاصد) ۳۴۲

خرنوب ۳۴۳

خزف (سفال) ۳۴۳

خفاش (شب پره) ۳۴۳

خائق الذئب (تاج الملوك) ۳۴۳

خائق النمر ۳۴۴

خائق الكلب ۳۴۴

خلاف (بيد بيا بانی) ۳۴۴

خبازی (پنیرك) ۳۴۴

خمیر (خمیرمايه) ۳۴۵

خوخ (شفتالو) ۳۴۵

خطاف (پرستو) ۳۴۶

خل (سرکه) ۳۴۶

خنافس (سوسك) ۳۴۷

خبز (نان) ۳۴۷

خبث (چرك، آلياژ) ۳۴۸

خالیونیون ۳۴۸

خمسة اوراق (پنج برگ) ۳۴۸

خندروس (بلال) ۳۴۹

خامالاون ۳۴۹

خرء (مدفوع) ۳۴۹

خراطین (کرم سرخ) ۳۴۹

خیربوا ۳۴۹

خروع (کرچک) ۳۵۰

خمر (شراب) ۳۵۰

فصل بیست و پنجم - حرف (ذ) ۳۵۰

ذهب ۳۵۰

ذریه ۳۵۰

ذنب الخیل (دم اسب، شنگ چمنی) ۳۵۰

ذرایح (آلاکلنگ) ۳۵۱

ذباب (مگس) ۳۵۲

ذئب (گرگ) ۳۵۲

فصل بیست و ششم - حرف (ض) ۳۵۲

ضرو (حسن لبه) ۳۵۲

ضیمران (ریحان) ۳۵۲

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۷۳

ضرع (پستان) ۳۵۲

ضفدع (غوک) ۳۵۳

ضأن (گوسفند) ۳۵۳

ضَبّ (سوممار) ۳۵۳

ضبع (کفتار) ۳۵۳

فصل بیست و هفتم - حرف (ظ) ۳۵۳

ظلم (شترمرغ نر) - نعام ۳۵۳

ظلف (سم) ۳۵۳

فصل بیست و هشتم - حرف (غ) ۳۵۴

غبیرا (سنجد) ۳۵۴

غاریقون (قارچ درختی) ۳۵۴

غار ۳۵۵

غافت (مشکانیه) ۳۵۵

غاغاطی ۳۵۶

غراء (سریشم) ۳۵۶

غالیون ۳۵۶

غوشنه (روشنگ) ۳۵۶

غرب (پده، وزك) ۳۵۶

غالیه ۳۵۷

غالمون ۳۵۷

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۷۵

فهرست اسامی دارویی

فارسی / عربی / صفحه

آب / ماء / ۲۱۶

آب دهان / بزاق / ۱۰۳

آدم گیاه / لفاح / ۱۹۹

آذرگون / سرنج / ۲۴۵

آذریون / سرنج / ۶۵

آرد ارّه / نشاره / ۲۳۳

آزاد درخت / بطاحك / ۷۱

آس بیابانی / مورداسفرم / ۲۲۶

آفتاب پرست / حریاء / ۱۶۳

آککرا / عاققرحاحا / ۲۶۲

آلو / اجاص / ۷۴

آلوبالوی تلخ / محلب / ۲۲۴

آلوسن / ترسی / ۳۲۹

آمله / املج / ۶۴

آنك / آبار / ۶۹

آویشم / حاشا / ۱۵۰

آهك / نوره / ۲۳۴

آهن / حدید / ۱۶۲

آهن ربا / مغناطیس / ۲۲۱

ابرمرده / اسفنج / ۶۸

ابریشم / حریر / ۷۹

ادرار / بول / ۱۰۲

اردقیاقی / اردقیاقی / ۸۰

اردک / بطر / ۹۵

فارسی / عربی / صفحه

ارمال / ارماک / ۷۸

اژدهای دریایی / تنین بحری / ۳۲۳

اسب / فرس / ۲۸۲

استبرک / عشر / ۲۷۰

استرک / میعه / ۲۲۴

استوقدوس / اسطوخودوس / ۶۶

اسفرزه / بزرقطونا / ۹۰

اسفناج / اسفناج / ۷۹

اسفند / حرمل / ۱۵۲

استخوان / عظام / ۲۷۱

اشه / اشق / ۶۶

قره بخور / لبنی / ۱۹۹

اغالوجی / عود البخور / ۷۰

اغرا / زفت / ۱۳۸

افستین / افسنطین / ۵۵

ایمیدیون / ایمیدون / ۸۳

اگر / وج / ۱۳۱

الوا / صبر / ۲۸۶

انار / رمان / ۳۰۶

اناریچه / دینارویه / ۱۲۴

انار صحرائی / مغاث / ۲۱۸

اناگیر / اناغلس / ۸۱

انجدان رومی / کاشم / ۱۹۰

انجیر / تین / ۳۲۶

انگدان / انجدان / ۶۷

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۷۶

فارسی / عربی / صفحه

انگشتان اخمو / اصابع هرمس / ۸۲

انگم کنگر / کنکرزد / ۱۸۶

انگور / عنب / ۲۷۱

اوسید / اوسبید / ۸۱

بابونه گاوچشم / اقحوان / ۶۴

بادام / لوز / ۲۰۴

بادآورد / شوكة البيضاء / ۸۴

بادنجان / باذنجان / ۹۳

بادرنجبويه / بادرنبجويه / ۹۳

بارزد / قنه / ۲۹۳

بارسرو / جوز السرو / ۱۰۹

بارهنگ / سان الحمل / ۲۰۳

بارهنگ آبی / زمارة الراعى / ۲۱۸ ، ۱۴۷

بال / جناح / ۱۱۲

بداليون / مقل اليهود / ۲۱۶

بدل مرجان / بسد / ۹۹

براكس / تنكار / ۳۲۳

برياله / اسارون / ۶۰

برغست / قنابري / ۲۹۵

برف / ثلج / ۳۳۱

برنج / ارز / ۸۲

بزجه / حردون / ۱۵۸

بسباسه / جوزيوا / ۱۰۵

- بساپايك / بسفايج / ۹۸
- بشنيوز / برنجاسف / ۸۷
- بعل / البعل / ۷۹
- بكمون / بيلون / ۹۷
- بلادر / بلاذر / ۸۷
- بلدرچين / سماني / ۲۵۲
- بيله / بيليج / ۹۳
- بنفشه / بنفسج / ۸۶
- بنگ - حشيش / بنج / ۹۴
- بنه / بطم / ۱۰۴
- بورك / بورق / ۸۷
- فارسي / عربي / صفحه
- بوره ارمني / نظرون / ۲۳۴
- به / سفرجل / ۲۵۸
- به هندي / شل / ۳۱۲
- بيخ تفتي / شوكران / ۳۱۲
- بيد / صفصاف / ۲۸۷
- بيد بياباني / خلاف / ۳۴۴
- بيدمشك / بهرامج / ۹۳

بيوهزا/ شوكة اليهود/ ۳۲۰

پاپيروس/ بردی/ ۱۰۱

پاچه/ كراع/ ۱۹۷

پانيد/ فانيذ/ ۲۷۳

پرسیاوشان/ برشیاوشان/ ۹۵

پستان/ ضرع/ ۳۵۲

پسته/ فستق/ ۲۸۱

پشك حیوانات/ بعر حیوان/ ۱۰۳

پشم/ صوف/ ۲۸۷

پلخم/ كندس/ ۱۸۵

پلنگ/ غمر/ ۲۳۶

پلنگمشك/ فلنجمشك/ ۲۷۴

پنبه/ قطن/ ۲۹۶

پنج انگشت/ بنجنكشت/ ۹۸، ۲۷۴

پنیر/ جبن/ ۱۱۲

پنیر خرما/ جمار/ ۱۱۱

پنیرك/ خبازی/ ۳۴۴

پنیرك بستانی/ ملوخیا/ ۲۲۸

پنیرمایه/ انفحه/ ۶۳

پوست دارچین/ قرفة الدارصینی / ۲۸۸

پوست قرنفل/ قرفة الطیب / ۲۸۸

پونه/ فودنج / ۱۰۴۲۷۸

قانون (ترجمه شرفکندی) ؛ ج ۲ ؛ ص ۳۷۶

پیاز/ بصل / ۸۸

پیازموش/ عنصل / ۵۹، ۲۶۱

پیه/ شحم / ۳۱۸

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۷۷

فارسی/ عربی/ صفحه

تاتوره/ جوزمائل / ۱۱۵

تاج الملوك/ خانق الذئب / ۳۴۳

تاجریزی/ عنب الثعلب / ۲۶۲

تارتنك/ عنكبوت / ۲۶۷

تبریزی/ حور / ۱۶۲

تخم پزندگان/ بیض / ۹۲

تخم ترتیزك بیابانی/ حرف / ۱۵۰

تخم زرداب / ثومون / ۳۳۰

تخم كتان / بزر كتان / ۱۰۰

تخم نیلوفر / حب النيل / ۱۶۰

تخم هویج بیابانی / دوقوا / ۱۲۲

ترب / فحل / ۲۸۱

ترتیزك آبی / جرجیر - قره العین / ۱۱۴ ، ۲۴۸

ترخون / طرخون / ۱۶۷

ترشك / حماض / ۱۵۶

ترف / رخبین / ۳۰۸

ترنج / اترج / ۷۳

تلك / طلق / ۱۶۸

تمشك / علیق / ۲۶۶

تنبول / فوفل / ۲۷۴

توت / توت / ۳۲۸

جبرآهنگ / جبلاهنگ / ۱۰۹

جفت آفریده / جفت افرند / ۱۱۰

جگر / کبد / ۱۹۳

جل وزغ / طحلب / ۱۶۹

جنتیانا / جنطیانا / ۱۰۸

جوانگلیس - ماش هندی / قلت / ۳۰۱

جوجادو / دادی / ۱۱۸

جودوسر / هرطمان / ۱۲۸

جوش کوره نقره / قلیمیا الفضة / ۲۹۴

جو و شلت / شعیر و شلت / ۳۱۸

چاتلانقوش / حبة الخضراء / ۱۶۲

چارگون - بزیار / بسباسه / ۱۰۰

فارسی / عربی / صفحه

چچم / زوان / ۱۴۷

چرك آلیاز / حبت / ۳۴۸

چسب طلائی / لزاز الذهب / ۲۰۵

چشمزك / تشمیرح / ۳۲۳

چكاوك / قَبْر / ۳۰۱

چلغوزه / جلوز / ۱۰۸

چنار / دلب / ۱۱۹

چوب سیاه دانه / سیسارون / ۲۴۸

چوبك / سطرونیون / ۲۴۱

چینه دان / قوانص / ۳۰۰

حسن یوسف / حاسپس / ۱۶۰

حشیش / بنج / ۹۴
خارپشت / قنغد / ۳۰۰
خارشتری / اشترغار / ۶۸
خار مصری / شوکة المصریه / ۳۲۰
خاکستر / رماد / ۳۰۵
خامالاون / کمالیون / ۱۸۶
گیاه، خایه سگ / حضی الکلب / ۳۳۶
خایه سگ آبی / جندبیدستر / ۱۰۶
خاییدنی / علك / ۲۶۱
خبدو / لعاب / ۲۰۶
خر - الاغ / همار / ۱۶۴
خرزده / بطیخ / ۹۱
خریق سفید / خریق ایض / ۳۳۹
خریق سیاه / خریق اسود / ۳۳۷
خرچنگ دریایی / سرطان بحری / ۲۴۰
خرچنگ رودخانه‌ای / سرطان نهری / ۲۴۰
خردل / خردل / ۳۳۶
خرزهره / دفلی / ۱۲۰
خرفه / بقله الحمقاء / ۹۷

خرگوش وحشی / ارنب بری / ۷۶

خرم / حالی / ۱۵۹

خرما / تمر / ۳۲۴

خرما بن / نخل / ۲۳۴

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۷۸

فارسی / عربی / صفحه

خرمای تر / رطب / ۳۰۵

خرمای کال / بسروبلح / ۹۰

خزه سنگ / حرار الصخر / ۱۶۶

حسك / حسك / ۱۵۱

خشخاش زبدی / جاموس / ۱۱۵

خمیرمایه / خمیر / ۳۴۵

خون / دم / ۱۲۳

خون سیاوشان / دم الاخوین / ۱۲۲

خوی / عرق / ۲۷۲

خيار الاغ - سیماهنگ / قثاء الحمار / ۲۹۹

خيار چنبر / قثاء / ۲۹۸

دارچین / دارصینی / ۱۱۵

دارچین خطائی / سلیخه / ۲۵۴

داروش / دبق / ۱۱۷

درخت غار / دهمست / ۱۲۰

درد / ثفل / ۳۳۱

دردار - درخت پشه / بوقیصا - سحرة البق / ۹۴

دم اسب / ذنب الخیل / ۳۵۱

درمنه / شیخ / ۳۱۱

درونه / درونج / ۱۱۶

دند / حب السلاطین / ۱۲۲

دود / دخان / ۱۲۲

دیوخار / عوسج / ۲۶۷

رازیانه / رازیانج / ۳۰۴

روباه / ثعلب / ۳۳۱

روشنک / غوشنه / ۳۵۶

روغن / دهن / ۱۲۴

روغن زیتون / عکر الزيت / ۲۷۳

ریحان / ضیمران / ۳۵۲

ریحان سلیمانی / جمسفرم / ۱۱۲

ریحان کوهی / باذروج / ۹۶

ریس / اهل / ۶۱

ریگ ماهی / سقنقور / ۲۵۱

فارسی / عربی / صفحه

ریواس / ریواس / ۳۰۷

زاج بلوری / شب / ۳۱۳

زاج زرد / قلقطار / ۲۹۴

زاج سبز / قلقند / ۲۹۴

زالزالک / زعرور / ۱۴۱

زیان / لسان / ۲۰۴

زردآلو / مشمش / ۲۲۸

زرشک / انبرباریس / ۶۸

زرنیخ / زرنیخ / ۱۳۶

زنبق / ایرسا / ۷۱

زنجبیل / زنجبیل / ۱۳۳

زنجبیل بیابانی / زرنباد / ۱۳۴

زنگار / زنجار / ۱۴۰

زوفای تر / سنگل / ۱۳۳

زوفای خشک / حسل / ۳۴۱

زوفرا / حزاء / ۱۵۹

زیره / کمون / ۱۸۷

زیز (نوعی پیاز دشتی) / بصل الزیر / ۱۰۴

ساس / فسافس / ۲۸۲

سپرز / طحال / ۱۶۹

سبوس / نخاله / ۲۳۳

سدر / اللبخ / ۷۸

سراوند / زراوند / ۱۴۵

سرخ‌دار / رجل الجرد / ۱۳۷، ۳۰۶

سرکه / خل / ۳۴۶

سرمك (اسفناج رومی) / سرمق / ۲۵۱

سرمه / اثمذ / ۶۵

سریشم / غراء / ۳۵۶

سس صغیر / افتیمون / ۶۶

سعد سلطانی / حب الزلم / ۱۶۵

سکینه / سکینج / ۲۴۶

سگ / کلب / ۱۹۷

سفال / خزف / ۳۴۳

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۷۹

فارسی / عربی / صفحه

سفیداب / اسفیداج / ۷۵

سفیدمرز / بقله بمانیه / ۸۹

سقانی / السقانی / ۸۰

سقز / علك / ۲۶۱

سقنقور / اسقنقور / ۷۴

سلمه / قطف / ۲۹۷

سمندر / عظاهه / ۲۷۰

سنبل / سنبل / ۲۵۳

سنجد / غبیراء / ۳۵۴

سنگ آسیا / حجر الریحی / ۱۶۵

سنگ شیر / حجر اللبن / ۱۶۵

سنگ شیشه گران / مغنسیا / ۲۲۱

سنگ عقاب / اکتمکت / ۷۹

سنگ فروغیا (فروجیا) / حجر افروجی / ۱۶۶

سنگ قبطی (مصری) / لوقفرولس / ۲۰۴

سنگ کارد / حجر المسن / ۱۶۵

سنگ کفش دوزان / حجر الأساکفه / ۱۶۶

سنگ مثانه / حجر المثانه / ۱۶۶

سنگ یاسم / حجر حبشی / ۱۶۵

سوسک / خنافس / ۳۴۷

- سوسمار / ضبّ / ۳۵۳
- سوسنبر (سیسنبر) / نمام / ۲۳۱
- سوسن کوهی / راسن / ۳۰۵
- سونش / توپال / ۳۲۹
- سیاهدانه / شونیز / ۳۱۴
- سیاهداوران / سادآوران / ۲۴۲
- سیب / تفاح / ۳۲۵
- سیر / نوم / ۳۲۹
- سیرابی / کرش / ۱۹۳
- سیر بیابانی / سقوردیون / ۲۴۰
- سیرسیرک / طاطیقس / ۱۷۴
- سیماهنگ / قثاء الحمار / ۲۹۹
- شاتره / حرف / ۱۵۰
- شادنه / شاذنج / ۳۱۶
- فارسی / عربی / صفحه
- شاهافسر - ناخنک / اکلیل الملك / ۵۳
- شاهتره / شاهترج / ۳۱۰
- شاهدانه / قنب، شهدانج / ۳۰۰، ۳۱۰
- شاهزیره / کراویا / ۱۸۸

شب پره / خفاش / ۳۴۳

شتر مرغ / نعام / ۲۳۶

شراب، می / خمر / ۳۲۰

شراب سیکی / میبختج / ۲۲۹

شش / ریه / ۳۰۷

شعر جن / شعر الغول / ۳۱۷

شفتالو / خوخ / ۳۴۵

شکرتیغال / رعی الابل / ۳۰۳

شکرسنگ / حجر العاجی / ۱۴۵

شلغم / شلجم / ۳۱۶

شلمک / شيلم / ۳۱۱

شنگ / حية التيس / ۲۰۱

شنگرف / فسوريقون / ۱۳۷، ۲۵۷

شولان / سولان / ۲۳۹

شويد، شبت / شبت / ۳۱۴

شيترك / شيطرح / ۳۱۰

شير / لبن / ۲۰۶

شيرخشت / شير خشك / ۳۱۴

شيشعان، قندول / دارشيشعان / ۱۱۷

شیشه / زجاج / ۱۳۷

شیره انگدان / حلتیت / ۱۵۲

شیرین بیان / سوس / ۲۴۵

صدف / ودع / ۱۳۲

عسل داود / اونومالی / ۷۰

عشقه / قسوس / ۲۹۵

غوك / ضغدع / ۳۵۳

فاخره / فاغره / ۲۷۴

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۸۰

فارسی / عربی / صفحه

فاس / اندرو صارون / ۸۲

فروجیا، سنگ فروغیا / حجر افروجی / ۱۶۶

فریز / نجم / ۲۳۶

فلفل دراز / دارفلفل / ۱۲۰

فلنجه / میسم / ۲۲۵

فندق / بندق / ۹۷

فوفل / اطماط / ۸۲

فوغان / فقاع / ۲۸۳

فیجن / سذاب / ۲۴۹

فيلزهره/ فيلزهرج/ ۲۷۷

فيلگوش/ لوف/ ۲۰۱

قارچ/ فطر/ ۲۸۰

قارچ درختی/ غاریقون/ ۳۵۴

قازياغی/ رجل الغرب/ ۳۰۶

قاوت/ سويق/ ۲۵۵

قراقروط/ مصل/ ۲۳۰

قره بخور/ استرک/ ۶۵

قره یازی/ ملواح/ ۲۲۵

قلومس، گوش خرس بوصير/ ۹۴

قلیا/ قلی/ ۲۹۶

کاجیره/ عصفرا/ ۲۶۱، ۲۹۱

کاشم/ سيساليوس/ ۲۴۴

کاسنی/ هندبا/ ۱۲۷

کاسنی بیابانی/ طلحشقوق/ ۱۶۷

کاغذ/ قرطاس/ ۲۹۷

کاکنه/ کاکنج/ ۱۸۶

کاهو/ خس/ ۳۴۱

کبک/ قبیج/ ۳۰۱

کبوتر/ حمام / ۱۶۲

کبیکه/ کبیکج / ۱۸۶

کتیرا/ کثیراء / ۱۸۶

کچوله/ اذارقی / ۷۰

کدو/ قرع / ۲۹۷

فارسی/ عربی/ صفحه

کرچک/ خروع / ۳۵۰

کرفس بیابانی/ سمزیون / ۱۹۱

کرم/ دود / ۱۱۸

کرم خاکی/ بنات وردان / ۱۰۴

کرم سرخ/ خراطین / ۳۴۹

کرویا/ قرمانا / ۲۸۸

کره/ زید / ۱۳۸

کژدم/ عقرب / ۲۷۰

کسیلی/ کسیلا / ۱۸۵

کشنده سگ/ قاتل الکلب / ۲۹۷

کشنده گرگ/ قاتل الذئب / ۲۹۷

کفتار/ ضبع / ۳۵۳

کف دریا/ زید البحر / ۱۳۶

كف مریم/ اصابع الصفر/ ۶۹

كلم/ كرنب/ ۱۹۴

كنار، سدر/ نيق/ ۲۳۵

كنجد/ سمسم/ ۲۵۵

كنجده/ انزروت/ ۶۱

كنگر، بادآورد/ شوكة البيضاء/ ۳۱۹، ۸۵

كنگر خر، چرخه/ شكاعی/ ۳۱۴

كنگر فرنگی بیابانی/ اقسون/ ۸۱

كوشنه/ قسط/ ۲۹۲

كوكب شاموس/ طین شاموس/ ۱۷۱

كنیلا/ قنبیل/ ۲۹۳

گاوششم/ بهار/ ۹۴

گاودانه/ كرسنه/ ۱۸۸

گاورس/ جاورس/ ۱۱۴

گاوزبان/ لسان الثور/ ۲۰۲

گاوشیر/ جاوشیر/ ۱۰۶

گاوكشك/ شبرم/ ۳۱۵

گچ/ حص/ ۱۱۱

گردو/ جوز/ ۱۰۵

گرده/ کلیه/ ۱۹۳

گرگ/ ذئب/ ۳۵۲

قانون (ترجمه شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۸۱

فارسی/ عربی/ صفحه

گرمدانه (گرمدانه)/ گرمدانه/ ۱۸۹

گزن/ طرفاء/ ۱۶۷

گزانگبین/ من/ ۲۲۷

گزانگبین استبرک/ سکر العشر/ ۲۵۲

گرمازو/ جوز الطرفاء/ ۱۱۰

گزنه/ انجوه/ ۷۲

گشنیز/ کزبره/ ۱۹۶

گلای/ کمثری/ ۱۹۷

گل اربه/ جعده/ ۱۱۰

گل ارمنی/ طین ارمنی/ ۱۷۱

گل اسپانیایی/ طین قیمولیا/ ۱۷۲

گل تانک/ طین الکرم/ ۱۷۲

گل جالیز/ طراثیث/ ۱۶۸

گل جزیره کرت/ طین اقریطش/ ۱۷۲

گل چسبناک/ طین المغره/ ۱۷۳

گل خوردنی / طین مأکول / ۱۷۱

گل سرخ / ورد / ۱۲۹

گل سرشور / طین ساماعی / ۱۷۳

گلسنگ / جوزجندم / ۱۰۹

گل صدتومانی / عود الصلیب / ۲۷۲

گل قاصد / هرقلوس / ۳۴۲، ۱۲۹، ۳۱۲

گل کشتزارها / طین الأرضین المزروعه / ۱۷۳

گل گندم / قنطوریون / ۲۸۹

گل مستکی / طین رومی / ۱۷۲

گل معمولی / طین مطلق / ۱۷۰

گل مغره / مغره / ۲۲۵

گل مهرزده / طین مختوم / ۱۷۰

گلنار / جلنار / ۱۱۰

گندم / حنطه / ۱۵۵

گندنا / کراث / ۱۹۵

گندنای کوهی / فیلزهره / ۲۷۷

گورگیا / اذخر / ۵۹

گوسفند / ضآن / ۳۵۳

گوشت / لحم / ۲۱۰

گوش حرس / بوصیر / ۹۴

فارسی / عربی / صفحه

گوش فیل / قلقاس / ۲۹۶

گوش موش / اذان الفار / ۷۶، ۱۵۹

گوگرد / کبریت / ۱۸۵

گون / قتاد / ۲۹۶

گون کتیرا / طرغافینا / ۱۷۴

گیاه ثعلب / خصی الثعلب / ۳۳۶

گیاه شیرهدار / یتوع / ۱۷۸

لاجورد / لازورد / ۲۰۰

لادن / لاذن / ۱۹۹

لاک / لک / ۲۰۰

لاک پشت / سلحفاة / ۲۵۱

لايه / دردی / ۱۲۱

لبانه / لاعیه / ۲۰۰

لوزماهی / رعاده / ۳۰۸

لعل معبری / قیقهن / ۲۹۶

لوبیا گرگی / ترمس / ۳۲۳

لوبیای مصری / آلوسن / ۸۰

- مازو/ عفص / ۲۶۵
- ماهی / سمك / ۲۵۶
- ماه پروین / فاط / ۲۷۹
- ماهودانه / حب الملوك / ۲۲۵
- ماهیانہ / صحنات / ۲۸۵
- مدفوع / خراء / ۳۴۹
- مرزه / سعتز / ۲۴۴
- مرغش / مارقشیشا / ۲۲۱
- مرغ و خروس / دجاج و ديك / ۱۱۸
- مرگ ماهی / يتوعات / ۲۲۶
- مرو آزاد / مرماراد / ۲۲۷
- مس / نخاس / ۲۳۵
- مشکانیہ / غافت / ۳۵۵
- مشك چوپان / قيصوم / ۲۹۷
- مشك زمين / سعد / ۲۳۷
- مغز / مخ / ۲۲۹

قانون (ترجمہ شرفکندی)، ج ۲، ص: ۳۸۲

فارسی / عربی / صفحه

مگس / ذباب / ۳۵۲

ملوكيه / ملوخيا / ٢٢٨

مهرة مار / حجر الحيه / ١٦٦

مو / شعر / ٣١٩

موز / بنانه / ٢٢٩

موسير / بلبوس / ٨٩

موش / فار / ٢٨٢

موز / زيب / ١٤٧

موزيك / ميوزج / ٢٢٢

مي / شراب / ٣٢٠

ميخك / قرنفل / ٢٨٨

ميگو / رويان / ٣٠٨

ميوه سدر / نبق / ٢٣٥

ناخنك (شاه افسر) / اكليل الملك / ٥٣

نان / خبز / ٣٤٧

نبيق هندی / طاليسفر / ١٦٩

نخود / حمص / ١٥٤

نرثقيس / نرثيعس / ٢٣٣

فارسي / عربي / صفحه

نرگس / نرجس / ٢٣٠

نقل خواجه / حب السمنه / ۱۶۰

ننه‌حوا / هرنوه / ۱۲۹

نی / قصب / ۲۸۹

نیلوفر صحرائی / بدسغان / ۱۰۴

نی نھاوندی / قصب الذریره / ۲۸۹

واله / اشنه / ۶۲

هال‌بوا / هیل‌بوا / ۱۲۷

هزارچشم / اوفاریقون / ۸۳، ۱۲۶

هسته خرما / نوی / ۲۳۶

هفت‌بند / بطباط / ۱۰۴

هل / حماما / ۱۴۹

هلیله / هلیلج / ۱۲۶

هندبای بیابانی / بقله یهودیه / ۱۰۴

هوه‌چوبه / ابو‌حلسا / ۷۷

هویج / جزر / ۱۰۱۱۴